۹۸۳

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب جلاءالاذهان
مؤلف
موضوع کتاب
مورخهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۴۷۳۵
بازرسی شد

تفسیر گازر

173

تفسیر جلاء الاذهان

از سورهٔ یس تا آخر قرآن

معروف بتفسیر گازر

هـ كلفه

٣٥٠

١٣٣٨ ق

محمدرضا جرداده

سورة المائدة

وإن كنتم مرضى أو على سفر أو جاء أحد منكم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا

٣٠٧٢

هو الموفق والمعین للخیرات

هو المؤید وحده

کتابخانه مجلس شورای ملی

سوره یس مکیه است هشتاد و سه آیات است از انس مالک روایت است که
گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت هر چیز را دلیست و دل قرآن
یس است هر که سوره یس بخواند چنان باشد که ده بار قرآن ختم کرده باشد
و رسول علیه السلام گفت که این سوره را معمه خوانند که عام کرداند خیر را بر خواننده و دافعه
خوانند از آنکه از خواننده عذاب دفع کند و قاضیه خوانند برای آنکه حاجت خواننده
روا باشد و هر که این سوره بخواند او را ثواب بیست حج نویسند و هر که بشنود او را
ثواب آن بود که هزار دینار در راه خدای عز و جل صرف کند و هر که بنویسد و
بشوید و بخورد هزار علت و درد که در دل او بوده باشد برود و هر گاه بیمار که بر
بالین او بخوانند بعدد هر حرفی فرشته فرود آید و از پیش وی او صف زنند
و بر وی صلوات میفرستند و استغفار میکنند و بغسل و نماز و دفن وی حاضر باشند
و هر آن بیمار که در سکرات مرگ او بخوانند ملک الموت جان او بر نیارد تا آنکه
که رضوان او را شربتی دهد از بهشت آن شربت بخورد و سیراب باشد و زنده کنند
سیراب باشد حساب کنند تا سیراب بود و به بهشت برند تا سیراب بود
بسم الله الرحمن الرحیم ۝ یس ۝ والقرآن الحکیم ۝ انک لمن
المرسلین ۝ علی صراط مستقیم ۝ تنزیل العزیز الرحیم ۝ لتنذر قوما
ما انذر آباؤهم فهم غافلون ۝ لقد حق القول علی اکثرهم
فهم لا یؤمنون ۝ انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان
فهم مقمحون ۝ وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون ۝ مفسران در معنی یس خلاف کرده اند
گفتند که قسم است عبد الله عباس گفت یا انسان است ای آدمی سعید جبیر گفت

یا محمد به لغت طی انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و قوله سلام علی آل یس
ابوبکر وراق گفت یا سید البشر بهتر خلایق بحرمت قرآن محکم و با حکمت که تو از جمله
پیغمبرانی مرسلی و فرستاده که ان بحق بر راه راست و طریق مستقیم و این آیت رد است
بر کافران که گفتند رسول را لست مرسلا قوله تعالی تنزیل العزیز الرحیم
این قرآن تنزیل خدای است تعالی قهر کننده و بخشاینده یعنی فرستاده دوست
نگفته و فرا بافته غیری برای آن فرستاد قرآن را تا بترسانی و بیاگاهانی گروهی را
آنچه پدران ایشان را بآن بترسانیده نه از عذاب خدای یا بترسانی قومی را که پدران
ایشان را بترسانیده نه یا آنکه پیغمبری بایشان نفرستاده نه پس ایشان غافلانند و بیخبر
لقد حق القول بدرستی که واجب گشت و سزاوار شد بر بیشتری از ایشان کفار
خدای تعالی که گفت لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین برای آنکه
ایشان آنها اند که معلوم خدایست جل جلاله که ایشان ایمان نخواهند آورد و در دیانت
کفر بخواهند مردن آنکه شان زده امان که در دن ایشان را بکفر با آنکه که بخشند و
او را منع کرده از فعل انا جعلنا ما کردانیم در گردنهای ایشان غلها و بندها
پس این غلها بزنخهای ایشان رسد چنانکه نمیکذارد که سرها را در پیش اندازند
پس ایشان سر برافراشته اند و چشم در پیش افکنده و بر هم نهاده و نه از پیش ایشان
و نه از پس یعنی آن کافران نظر و تدبیر نمیکنند مصالح عاجل و آجل خود را دانند
تا گوئی که این طایفه میمانند که حال ایشان این باشد آنگاه مثل دیگر زد و تشبیهی
دیگر کرد گفت باقی مانده که ما در پیش ایشان بندی کرده ایم و از پس ایشان بندی
تا نه از پیش میتوانند رفت و نه از پس فاغشیناهم پس پوشانیدیم ایشان را تا
هیچ نه بینند و گفتند که آیت خاص است و آن آنست که ابوجهل علیه اللعنة سوگند

خود که اگر محمد را ببینم که نماز کند سر او را بکوبم گفتند که اکنون در نماز است با خود سنگی
بزرگ بر گرفت و بر بالای سر او تا بر رسول زند دستش بجان خشک شد و سنگ
بر دستش چسبید باز گشت و اصحاب خود را از آنچه دید خبر داد و سنگ از دستش بیفتاد
و دستش با حال خود رفت مردی از بنی مخزوم گفت بروم و او را هم بدین سنگ
بکشم سنگ بر گرفت و بیامد رسول صلعم در نماز بود و بر بالای سر برود در حال چشمش
تاریک شد چنانکه رسول را هم نمیدید و آواز او میشنید باز گشت و گفت او را
ندیدم و آواز وی میشنیدم چون قصد وی کردم چیزی دیدم مانند شتر نر فحل
آهنگ من کرد تا مرا فرو برد خدای تعالی در حق این دو شخص این آیت فرستاد
وجهی دیگر آنست که این حال در دوزخ با ایشان این کنیم وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ
وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ ط فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ۝ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ
وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ ط وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ۝
یکسان است بر ایشان اگر بترسانی ایشان را یا نترسانی ایمان نخواهند آوردن تا
قطع طمع کنی از ایمان ایشان و خاطر بر ایشان ننهی آنگاه گفت تو آنکس را
ترسانی که او را ترسیدن از تو سود کند که ایشان خواهند تا ایمان آورند کسی را سود کند
که ایشان خواهند تا ایمان آورند کسی را سود کند که متابعت ذکر یعنی قرآن کند و از
خدای تعالی بترسد در خلوت پس او را ای محمد بشارت ده بآمرزش و مزد
باکرامت و این ثواب باید سفره با اعظام و اجلال ما زنده کردانیم مردگان را
روز قیامت حق بعث گفت از مردگی شرک بزندگی ایمان رسانیم و ما می نویسیم الخ
و آنچه پیش داده اند از اعمال صالحه و اثرهای ایشان که پس از ایشان می مانند از طریقهای
نکو

نیکو و علمها و کتابهای علمی که گذارند و وقفهای که کنند و بخلاف این آنچه کنند از
بدعتها که نهند و طریقها که پدید آرند و گفتند که آغاز قدم رفتن که آنست
بمساجد بنی سلمه جماعت جابر بن عبدالله انصاری گفت از خانهای ما تا مسجد
مسافتی دور بود خواستیم تا انتقال کنیم بجایی که نزدیک مسجد بود خبر تا رسول
باشد رسول صلعم گفت یا بنی سلمه شنیدم که عزم انتقال کرده اید با نزدیک مسجد
تا راه شما نزدیک باشد نمیدانید که شما را بر هر گامی ثوابی است و چندانکه راه
بیشتر باشد گامها بیشتر باشد و چندانکه گامها بیشتر باشد ثواب بیشتر باشد آنگاه
گفت یا بنی سلمه دِيَارَكُمْ فَإِنَّمَا يُكْتَبُ آثَارُكُمْ در سرای خود باشید که آثار
شما می نویسند جابر گفت چون این شنیدم خواستیم تا سرای خود را بادور بریم
تا ثواب بیشتر بودی وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیز را شمرده ایم و نوشته ایم در کتابی
روشن و آن لوح محفوظ است و گفتند صحایف اعمال بندگانست وَاضْرِبْ
لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ م إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ۝ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ
اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ۝ قَالُوا
مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ۝
قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ۝ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝
قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ ط لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ
أَلِيمٌ ۝ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ ط أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ ط بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ۝
ای محمد بزن ایشان را مثلی بخداوندان دیه و ساکنان شهر یعنی انطاکیه چون
رسولان بایشان آمدند و آن چنان بود که عیسی علیه السلام دو کس را برسالت فرستاد
بانطاکیه چون نزدیک شهر رسیدند پیری را دیدند که گوسفند می چرانید نام او حبیب

برادر سلام کردند جواب داد گفت کجا میروید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم آمده‌ایم تا شما را
دعوت کنیم از عبادت اصنام با عبادت خدای تعالی گفت هیچ آیتی و دلالتی دارید
گفتند آری به دعای ما خدای تعالی بیماران را شفا دهد و اکمه و ابرص را یعنی نابینا و
پیس را عافیت بخشد آن پیر گفت مرا پسری هست سالها شد که بیمار است و بر بستر خفته
اگر او بر دست شما به شود من بعیسی ایمان آورم ایشان را بخانه خود برد و دعا کردند
خدای تعالی عاجلا آن پسر بیمار را شفا داد و در حال تندرست برخاست و از خانه
بیرون شد خبر ایشان در شهر فاش شد هر کجا بیماری بود می‌آوردند و ایشان
دعا میکردند خدای تعالی شفا میداد تا از بیماران بسیاری بر دست ایشان شفا یافتند
و ایشان را ملکی بود نام او انطیخس از جمله ملوک روم بود و بت پرست بود خبر به وی
رسید ایشان را بخواند و پرسید و گفت شما کیستید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم
گفت آیت شما چیست گفتند ابراء اکمه و ابرص و شفای بیماران بفرمان خدای
گفت باز گردید تا من در کار شما اندیشه کنم باز گشتند وهب منبه گفت ایشان
چون در شهر بودند بنزدیک پادشاه بار نیافتند یک روز او را در بازار
یافتند تکبیر گفتند پادشاه بغضب شد تا ایشان را محبوس کردند خبر بعیسی رسید
شمعون را بیاری ایشان فرستاد و وصی عیسی بود بیامد و در شهر رفت با خاصگان
ملک صحبت و دوستی کرد و ایشان را با ادب و نیکو سیرت یافتند خبر او در پیش پادشاه
بگفتند او را بخواند عقل و ادب او بدید و را بخود مقرب گردانید تا یکروز گفت
ای ملک شنیدم که دو مرد را در زندان باز داشته اید که ایشان ترا با دینی دیگر دعوت
میکردند گفت آری گفت سخن ایشان شنیدی تا خود چه میگویند گفت نه که خشم
من مرا منع کرد گفت اگر صواب بینی ایشان را بخوان و سخن ایشان بشنو تا چه میگویند

ملک

ملک کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد شمعون گفت شما کیستید گفتند ما رسولان رسول
خداییم شمعون گفت بچه کار آمده اید گفتند ما ملک را و قوم او را از عبادت اصنام
با عبادت خدای میخوانیم گفت بر این که میگویید دلالتی دارید گفتند بلی ابراء اکمه
و ابرص و شفاء المرضی باذن الله ملک گفت کوری بیارید کوری حاضر کردند که
چشم وی با پیشانی وی یکی بود ایشان دعا کردند خدای تعالی چشم کور را بشکافت
ایشان از گل دو گوی کردند و بر دو درچشم وی نهادند در حال بفرمان
خدای تعالی حدقه گشت بینایی او شعاع در وی پدید آمد ملک تعجب نمود شمعون
گفت ایها الملک تو نیز از خدایان خود درخواه تا مانند این بکنند پادشاه گفت
مرا از تو هیچ سر پوشیده نیست خدایان من جمادند از ایشان هیچ نفعی و ضرری نیاید
آنگاه گفت اگر خدای تعالی شما تواند که مرده زنده کند شما ایمان آوریم گفتند خدای
ما بر همه چیز قادر است ملک گفت که هفت روز است که پسر دهقانی مرده است
و او را دفن نکرده اند با انتظار پدرش اگر او را زنده کنید ما ایمان آریم گفتند
را بیارند او را بیاوردند از حال خود بگشته بود و بوی گرفته ایشان دعا کردند
و شمعون دعا کرد در سر خدای تعالی او را زنده گردانید برپای خاست و گفت
ای قوم از خدای بترسید و بخدای ایمان آرید که هفت روز است که مرده ام
و مرا در هفت درکه آتش ببردند بجای آنکه مشرک بودم در آسمانها بگشادند
بر بالای را دیدم که برای این هر سه شفاعت میکردند گفتند ایشان بر سه کسانند
گفت این شمعون است وصی عیسی و این دو حواریی اند از حواریان عیسی
این سخن در ملک گرفت شمعون عند آنحال گفت من شمعونم ملک را دعوت و
ایمان آورد و جمعی بسیار از قبیله او در دین و محمد بن اسحاق گفت او

ایشان را بیاورد و قصد کشتن ایشان کرد خبر بحبیب رسید تاختن بیاورد و ایشان را آگاه کرد
قوله تعالی وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ إِلَى آخِرِه سکنا چون بفرستادیم بایشان
دو مرد یکی را نام بادوص بود و دیگری را مادوص ایشان بیامدند و دعوت
کردند اهل انطاکیه را و ایشان تکذیب کردند ما ایشان را یعنی بادوص و مادوص را
عزیز کردانیم و غالب کردیم بسبب و آنکه شمعون نبی گفتند آن رسولان که ما را بشما فرستاده
برسالت و پیغام گذارید اهل انطاکیه گفتند خدای ما میداند که ما فرستادکانیم بشما و بر ما
هیچ نیست الا رسانیدن ما هیچ ... در کشتن اهل انطاکیه گفتند ما بشما فال بد گرفتیم و شما را
شوم گرفتیم اگر باز نه ایستید شما را سنگسار کنیم یا بشما رسد از ما عذابی دردناک آن
رسولان گفتند فال بد و شومی شما با شماست از کفر و معاصی شما تا داده گفت طَائِرُكُم
مَّعَكُمْ که فال بد و شامت که با شماست أَئِن ذُكِّرْتُم ای اگر شما را یاد دهند و پند گویند
شما این جواب گویید که بشما فال بد گرفتیم و گفتند ای اگر شما را یاد دهند و پند گویند
شما تعظ شوید و انوفر کنید بدانید که شما را شومی با شماست بسبب کفر شما بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ
مُّسْرِفُونَ نه که شما قوم مسرفانید و از حد در گذشتکانید از آنجا که کسانی را که بایشان نیکی
و نیکی می باید کرد شما شومی این نیست با ایشان میکنید وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ
رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۝ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم
مُّهْتَدُونَ ۝ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ أَأَتَّخِذُ
مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا
وَلَا يُنقِذُونِ ۝ إِنِّي إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ۝
قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ ط قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ۝ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي
مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۝ و آمد مردی از دورترین جای انطاکیه و آن حبیب نجار بود

بیشتر که آمدی شما ... [illegible]
نفرت و بعضی ... [illegible]
دو فرع زنان ایشان ... [illegible]

٢

٥

مؤمن آل یس بود بر طریق امر معروف گفت ای قوم تابعت رسولان کنید آنکسی را که از شما
مزدی نخواهد و ایشان بر راه راستند و برا گفتند تو بر دین ایشانی و
خدای ایشان را می پرستی او گفت وچه بوده است مرا که نپرستم آن خدای را که مرا
آفریده و به وی بر گردانید و مرجع من و مرجع شما بازگشت خواهد بود ای بدوستی این خدا
خدایان دیگر گیرم که اگر او بمن رنجی و بدی خواهد شفاعت ایشان مرا هیچ سود ندارد
و مرا از عذاب وی نتوانند رهانید تا بی اگر ایشان را پرستم و ترک پرستش خدا
کنم در ضلالت بوده و در گشتن باشم إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ من ایمان
آورده ام بخدای شما از من بشنوید و فرمانهای من پذیرید که شما را نصیحت کردم و خدا را
دوستی کردم آن قوم چون سخن او بشنیدند نومید و روی بر او آوردند و قصد
کشتن او کردند کسی نبود که دفع کند در زیر لگد و پای هلاک کردند او میگفت
اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي خداوندا راه نمای قوم مرا سدی گفت سنگسارش کردند
و گور او در بازار انطاکیه است و در آن حال خطاب کردند او را که ای حبیب
در بهشت رو حبیب چون ببهشت رسید گفت ای کاشکی قوم من بدانستندی
و آگاه گشتندی با آنچه خدای مرا بیامرزید و از جمله بزرگواران بهشت کرد
از رسول صلعم روایت است که سابقان امت سه کس اند که طرفة العین در خدا
عاصی نشدند علی بن ابی طالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون فمعنی فی الباب
و گفت الصدیقون ثلثه حبیب النجار مؤمن آل یس و حزبیل مؤمن آل فرعون و
علی بن ابی طالب و هو افضلهم ۝ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ
مِن جُندٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ ۝ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً
فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ۝ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ط مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا

كانوا به يستهزءون ۝ ألم يروا كم أهلكنا قبلهم من القرون أنهم إليهم
لا يرجعون ۝ وإن كل لما جميع لدينا محضرون ۝ گفته‌اند چون حبیب نجار را بکشتند
خدای تعالی برای وی خشم گرفت جبرئیل را بفرستاد تا بانگ بر ایشان زد ایشان
جمله بر جای بمردند چنانکه گفت وما أنزلنا نفرستادیم بر قوم وی از پس کشتن
وی لشکری از آسمان برای هلاک کردن ایشان چنانکه فرشتگان در بعضی از ایشان
نفرستادیم إن كانت إلا صيحة واحدة نبود برای هلاکت الا یک آواز
و آن چنان بود که جبرئیل بیامد و چوب در ایشان بگرفت و بانگ بر ایشان زد ایشان
همه بر جای بمردند یعنی ما ایشان را نه بلشکری هلاک کردیم بآسانی ترک اجزی و آن
بانگ جبرئیل بود که بر ایشان زد يا حسرة على العباد ای حسرتا و ندامتا که
بر ایشان بود کافران مانند در روز قیامت از انکار ایمان نیاوردند و گفتند که این حکایت
قول کافران هست که گفتند آنگاه که پیغمبران را کشتند و عذاب پیدا شد گفتند که
این حسرت و اندوه که مارا است بر آن پیغمبران که ما را کشتند کاشکی ما بر دست ما
بایشان ایمان آوردیمی تا این عذاب بما نرسیدی حقیقت معنی آنست که حسرت را
ندا کرد و گفت ای حسرت بیا که این هنگام آنست که تو حاضر شوی و داد و آن هنگام
استهزای ایشان است بر پیغمبران یعنی ایشان سزای آنند که بر ایشان حسرت برند
آنگاه گفت ما يأتيهم من رسول هیچ پیغمبری بایشان نیامد الا که بآن پیغمبر
استهزا کردند و فسوس داشتند ای الم یعلموا ندانستند کافران مکه و مشرکان
عرب را که ما پیش از ایشان بسیاری هلاک کردیم از اهل هر عصر که ایشان با اهل دنیا
عمر رجوع نکردند و باز نیامدند چون نیداند که چنین است چرا اعتبار نمیگیرند
وإن كل لما و بدرستی که خلایق را همه نزدیک ما حاضر کرده‌اند تا حساب

کرده

کرده بجزای آن داده شود وآية لهم الأرض الميتة أحييناها وأخرجنا
منها حبا فمنه يأكلون ۝ وجعلنا فيها جنات من نخيل وأعناب وفجرنا
فيها من العيون ۝ ليأكلوا من ثمره ۝ وما عملته أيديهم أفلا يشكرون ۝
سبحان الذي خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض ومن أنفسهم ومما
لا يعلمون ۝ و نشانی دیگر است ایشان را و دلیلی دیگر بر قدرت خدای عز و جل در
بعث زمین مرده بی نبات که زنده کردیم آنرا بباران و از آنجا بیرون آوردیم
دانه که نان از وی پیدا میشود از انواع حبوب که غذای شما از آنست و کردیم در آن
زمین بوستانها از انواع درختان خرما و انگور و روان کردیم در آن بوستانها
چشمهای آب روان تا مردمان از میوه‌های آن بخورند آنچه خدای تعالی آفریده است
از میوه و آنچه دستهای ایشان در آن عمل کرده از نشاندن درخت و آب
دادن و میوه آن از انواع عمارت من ثمره التفات است از تکلم با غیبت
یعنی میوه‌های خدای که از فعل وی است و از قدرت او که دستهای ایشان
ای خدای را شکر نمیکنید و سپاس نمیدارید با ایشان که روزی ده ایشانم پاکست خدای
که بیافرید اصناف و اجناس موجودات را از آنچه از زمین بروید یعنی مختلف
الصور والألوان والطعوم و از نفسهای ایشان از نر و ماده و سیاه و سفید
و دراز و کوتاه و بیافرید از آنچه ایشان ندانند و خدای تعالی ایشان را بر آن اطلاع نداد
در زیر زمین و قعر دریاها از جمادات و حیوانات وآية لهم الليل نسلخ
منه النهار فإذا هم مظلمون ۝ والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير
العزيز العليم ۝ والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم ۝
لا الشمس ينبغي لها أن تدرك القمر ولا الليل سابق النهار وكل

فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۝ و آیتی و دلالتی دیگرست ایشان را بر آنکه خدای تعالی قادرست و
توانا بر آنکه مرده زنده گرداند و آن نشان شب است که ما از زیر کاویم بر آنکه پوست باز
بکنیم روز را و در تحت آن روز را بیرون کشیم پس ناگاه بینی که ایشان در تاریکی
آیند و آفتاب میرود بجای قرارگاه او راست و صحیح و نهایتها و وقتی مقدر که او را
حد و وقت بست از ملک حقیقی در آخر سال آن آنجا حد و نهایت رفتن است لمستقر لها
کرده اند عبد الله عباس گفت مراد بمستقر منازل است یعنی قرار نگیرد تا بمنزل رسد
قتاده گفت تا بوقت معین که از آن نگذرد و گفتند مرود تا غایت کار او نزدیک منقضی
شدن دنیا ابو ذر غفاری از رسول روایت کرد که مستقر آفتاب نزدیک عرش است
ذَلِكَ آن رفتن که آفتاب راست تقدیر خداست غالب بقدرت حقیقی بر جمله مقدورات
عالم بجمله معلومات آنگاه وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ ماه را تقدیر کردیم ما را منزلها و آن
بیست و هشت منزل است در هر یک روز در منزلی باشد و آنجا که باز گردد چون منزل
آخرین رسد چنان شود که شاخ خرمای درین باریک و زرد و خمیده و این شاخ
در بهشتی با چنین شود و ماه را بسبب چند وجه بوی تشبیه کرد باریکی و زردی و کجی
لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا نه آفتاب را سزد که ماه را در یابد از آنکه او قطع کند منازل را
در یکسال و ماه در یک ماه و نیز فلک ماه و فلک آفتاب جداست هر یکی را فلکی است پس ممکن نیست
هیچکدام را که دیگری را در یابد و نه شب بروز سبقت تواند گرفت و هر یکی از ایشان
در فلکی خود میروند و شنا میکنند وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ
الْمَشْحُونِ ۝ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ۝ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ
لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ۝ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ ۝ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ
اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ وَمَا تَأْتِيهِمْ

من آیة

مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ آیتی و دلالتی دیگرست
ایشان را آنکه ما فرزندان ایشان برگرفتیم در کشتی پر بار کرده و گفته اند مراد بذریت زنان
است بر آنکه ایشان کشت زار فرزندانند و تخصیص ایشان بجهت برای ضعف ایشان
یعنی ضعفا را در کشتی نشانده ایم و باد را مسخر گردانیدیم بر آن کشتی تا هر کجا که ایشان
باید میرانند و بیافریدیم برای ایشان مانند کشتی نشانده ایم و باد را مسخر گردانیدیم بر آن
کشتی تا هر کجا که ایشان را باید میرانند و بیافریدیم برای ایشان مانند کشتی آنچه بر آن می نشینند
و بار بر آن می نهند از اشتران گفتند مراد بآن کشتی نوح است که بعد از آن ایشان را باید
و بیافریدیم برای ایشان مانند کشتی آنچه بر آن می نشینند و بار بر آن می نهند از اشتران
گفتند مراد بآن کشتی کشتی نوح است که بعد از آن ایشان را حمل کردند در کشتی و فرزندان
در صلب ایشان بودند و این از عبد الله عباس روایت کرده اند وَإِنْ نَشَأْ
نُغْرِقْهُمْ اگر خواهیم ایشان را در دریا غرق کنیم که هیچ فریاد رس نباشد ایشان را
و نه ایشان را برهانند و نجات دهند از آنکه کسی نباشد که ایشان را نجات دهد مگر که
ما رحمت کنیم بر ایشان و برخورداری دهیم ایشان را از زندگانی تا بوقت آجال ایشان
در آن وقت بمیرند وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند ایشان را که بترسید و حذر کنید
از آنچه در پیش شماست از عقاب عبد الله عباس گفت آنچه در پیش شماست از گناه
ناکرده حذر کنید از کردن آن و آنچه در پس شماست گناه کرده حذر کنید از آن
بتوبه قتاده گفت آنچه در پیش شماست از وقایع و حوادث و آنچه در پس شماست
از کار قیامت حذر کنید از کردن عقاب تا باشد که بر شما رحمت کنند وَمَا تَأْتِيهِمْ
مِنْ آيَةٍ و هیچ آیتی بایشان نیامد از آیات خدای الا که از آن روی بگردانیدند
یعنی هیچ حجتی و دلیلی که بایشان می آید اعراض میکنند قوله تعالی وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ

أنفقوا مما رزقكم الله قال الذين كفروا للذين آمنوا أنطعم من لو
يشاء الله أطعمه إن أنتم إلا في ضلال مبين ٥ ويقولون متى هذا الوعد
إن كنتم صادقين ٥ ما ينظرون إلا صيحة واحدة تأخذهم وهم
يخصمون ٥ فلا يستطيعون توصية ولا إلى أهلهم يرجعون ٥ ونفخ
في الصور فإذا هم من الأجداث إلى ربهم ينسلون ٥ چون گویند
ایشان را نفقه کنید از آنچه خدای تعالی شما را روزی کرده است و درویشان را
طعام دهید آنگاه کافران مؤمنان را گویند ای روزی ما دهیم ما آنکسی را طعام
دهیم که اگر خدای تعالی خواستی وی را طعام دادی نیستید شما که مؤمنانید الا در گمراهی
روشن و گفتند که این سخنان مؤمنانست مر کافران را یعنی مؤمنان کافران را گفتند
که محمد صلعم دعوی میکند که خزاین آسمان و زمین مراست آنگاه از ما طعام میخواهد
آنگاه حکایت کرد از گفتار کافران گفت میگویند این منکران بعث و قیامت
که کی خواهد بودن این وعده قیامت و رسیدن او اگر شما راستانید و راست میگویید
آنگاه بجواب ایشان گفت ما ينظرون میگرند و منتظر نمی باشند الا یک آواز را
و آن دمیدن اسرافیل بود در صور تأخذهم بگیرد آن آواز ایشان را و ایشان
با یکدیگر خصومت میکنند در معاملات و در کارهای خود و بعضی به یکی بکار خود
مشغول باشند که ناگاه در صور دمند اگر خواهند که وصیتی کنند نتوانند و اگر
خواهند تا با خانهای خویش باز گردند مهلت نیابند و نفخه سه است نفخه فزع و
نفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الأرض و نفخه صعق فصعق
من في السموات و نفخه احیا و نفخ في الصور فإذا هم من الأجداث در صور
دردمند تو بینی که ایشان که از گورها بر خیزند میدوند و میشتابند تا بصحرای قیامت

درجات

٨

درجات که از نفخه اول تا دوم چهل روز بود و از دوم تا سیم چهل سال قالوا يا ويلنا
من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون ٥ إن كانت
إلا صيحة واحدة فإذا هم جميع لدينا محضرون ٥ فاليوم لا تظلم نفس شيئا
ولا تجزون إلا ما كنتم تعملون ٥ چون از گورها بر خیزند این کافران گویند
ای وای بر ما که ما را ازین خوابگاه ما که بر انگیخت چون اهوال قیامت ببینند و دوزخ را مشاهده
کنند آنچه در گورها دیده باشند از عذاب آن را خواب پندارند عبدالله عباس و ابی بن کعب
و قتاده گفتند که گفتار آنکسی است که او را بین النفختین عذاب نکرده باشند که
بنزدیک او چون خوابی باشد آنگاه بدانند گویند این آنست که خدای مهربان ما را
وعده کرده بود و پیغمبران ما را خبر دادند و راست گفتند و این آنرا که کافران
بدانکه آن حال ایشان باشد إن كانت إلا صيحة نباشد الا یک صیحه و یک آواز که ایشان را
بنزدیک ما حاضر کرده باشند پس آن روز که ایشان را حاضر کنند بر هیچ نفسی ظلم نکنند
و حق کسی باز نگیرند و کم نکنند و جزا باداشی ندهند الا بر آنکه میکنند إن أصحاب
الجنة اليوم في شغل فاكهون ٥ هم وأزواجهم في ظلال على الأرائك
متكئون ٥ لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون ٥ سلام قولا من رب
رحيم ٥ وامتازوا اليوم أيها المجرمون ٥ ألم أعهد إليكم يا بني آدم
أن لا تعبدوا الشيطان إنه لكم عدو مبين ٥ وأن اعبدوني هذا
صراط مستقيم ٥ حق تعالی حکایت کرد از آنچه در آن روز گویند بشنو که ایشان
شغلی باشند بر عملی که کرده اند آن عملها این باشد که گویند بهشتیان که اهل بهشت امروز در
شغلی اند چگونه شغلی که صفت آن در وهم نیاید و وصف نگنجد و در عبارت قائل
نیاید ابن عباس گفت این شغل بلهو و طرب باشند به بکارت بردن دختران و شنودن

آواز وطانان کلبی گفت از دوزخیان و عذاب ایشان مشغول باشند و پروای ایشان
ندارند و گفتند بمهمی مشغول باشند یعنی فانی و حیات باقی برسا و شکر بجا
بیارند و عز بی ذل و راحتی بی شده و نعمتی بی محنت و بقای بی فنا و زندگانی
بی مرگ و خشنودی بی خشم و اقبال و حشت ظاهری گفت اگر بدانستندی که با این
نعمت از منعم مشغول شدند نعمت بر ایشان منغص شدی بعضی حکما را از معنی این حدیث
پرسیدند که اکثر اهل الجنة بله گفت من رضی عن الله بالجنة فهو ابله
اکثر بهشت ابله یعنی آن باشند بنعمت از منعم مشغول باشند فاکهون شادمان
و خرم باشند و خوش دل و زنان ایشان در بهشت بر تختهای آراسته تکیه زده
باشند لهم فیها ایشان را باشد در بهشت هر میوه که خواهند و ایشان راست در بهشت
آنچه تمنا کنند و آرزو خواهند و ایشان را باشد سلام از خدای تعالی که پروردگار و
مهربانست که با ایشان بگویند و از قبل حق با ایشان رسانند یعنی خدای عز و جل
بر ایشان سلام کند هم بی واسطه و هم بواسطه وامتازوا الیوم و جدا شوید
و دور شوید از مؤمنان ای کافران گناهکار و این خطاب آنوقت کافران را که
مؤمنان را حشر کنند و بهشت برند ضحاک گفت هر کافری را در دوزخ خانه باشد که
در آن خانه اش کنند و در رخنها ناپدید کرده که وی نبیند الم اعهد الیکم
با شما عهد نکردیم و شما را نفرمودیم که شیطان را نپرستید که شیطان شما را دشمنی ظاهر است
و مرا بپرستید و طاعت من دارید که پرستیدن مرا راه راست است
ولقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون ○ هذه جهنم
التی کنتم توعدون ○ اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون ○ الیوم نختم
علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون ○

ولو نشاء

ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانی یبصرون ○ ولو نشاء
لمسخناهم علی مکانتهم فما استطاعوا مضیا ولا یرجعون ○ ومن نعمره
ننکسه فی الخلق افلا یعقلون ○ بدرستی که شیطان گمراه کرد و نیز از شما خلق بسیار
را بآنکه ایشان را بضلالت دعوت کرد ای شما در نمی یابید و عقل را نمی فرمایید که
متابعت شیطان بکنید هذه جهنم این آنست دوزخ است که شما را وعده میدادند
ملازم شوید امروز این آتش را و سوخته شوید بآن بسبب کفر که این دوزخ جزای
کافرانست امروز مهر بر دهنهای ایشان نهیم تا سخن نتوانند گفتن و دستهای ایشان
با ما سخن گوید و پایهای ایشان گواهی دهند بر ایشان بآنچه کسب کرده باشند
تا اعضا چگونه گواهی دهد بعضی مفسران گفتند الله تعالی جارحتی بر اعضا بیافریند
تا سخن گویند و گفتند علامتی پیدا آرد که مردم بدانند که ایشان گناه کرده اند
چون ایشان پرسند و اقرار دهند بفعل تا فرشتگان بر ایشان گواهی دهند عقبة بن عامر گفت
از رسول شنیدم که اول عضوی که بر آدمی گواهی دهد ران چپ باشد آنگاه
گفت ولو نشاء اگر خواهیم ایشان را یعنی چشمهای ایشان را ناپدید کردانیم چنانکه
اثر چشم بر ایشان پدید نباشد پس ایشان پیشی گیرند بر یکدیگر براهی که عادت
کرده اند چگونه آن راه را ببینند که چشم ندارند سدی گفت معنی اینست که اگر ما
خواهیم ایشان را مسخ کنیم بر جای ایشان بمانیم نتوانند که بگریزند و برفتن و نتوانند
که باز گردند و گفتند اگر خواهیم ایشان را ازین خلقت بگردانیم بالخوک و بوزینه
کنیم نتوانند که از آن بگریزند و نه خود را باحال اول آرند ومن نعمره و هر که را
عمر دهیم و زندگانی دراز گردانیم او را نکس و باژگونه کنیم در خلقت تا از پس قوت
ضعیف شود و از پس زیاده چیز ناقص گردد و از زیرکی و دانائی بجهل و نادانی

سد افلا یعقلون ای عقل ندارند تا اندیشه کنند و بدانند چون اندیشه نیکنند چنانچه
که عقل ندارند وما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر وقرآن مبین
لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین او لم یروا انا خلقنا
لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون وذللناها لهم فمنها
رکوبهم ومنها یاکلون ولهم فیها منافع ومشارب افلا یشکرون
ما محمد را صلعم شعر نیاموختیم و نفرموده ایم و نشایسته نیست که شعر گوید و آنچه روایت کردند
که او گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب اتفاقی بود که افتاده است او را در میان
سخنها نه که این سخن موزون افتاد بی قصد و او ندانست که او موزون است
آورده اند که روزی رسول صلعم این بیت میخواند شعر کفی الشیب والاسلام للمرء
ناهیا گفت کفی بالاسلام والشیب ناهیا المرء گفتند یا رسول الله او چنین
گفته است گفت ای که شعر کار من نیست عایشه گفت کان الشعر ابغض الحدیث الیه
روایت است از آنان که گفتند رسول صلعم شاعر است و قرآن شعر است گفت نیست آنچه
آنچه او میگوید جز پند و قرآن روشن نیست تا بترساند آنکس را که زنده باشد یعنی عاقل
و تا لازم شود که جاهل و نادان چون مرده است و واجب گردد گفتار وعید بر کافران
چون با وعید سخن نشنوند ای نمی‌بینند و نمیدانند که ما بیافریدیم برای ایشان از آنچه
دست قدرت ما کرد و ... چهار پایانی که ایشان را مالک‌اند و در
تصرف ایشان است و در ضبط ایشان و مسخر ایشان و رام کردیم برای ایشان
چهار پایان را بعضی مرکوب ایشان است که بر وی می نشینند و بعضی ماکول ایشان است
که از وی میخورند و منفعتهای دیگر سازند چون کاه و ... و ایشان را در آن منفعتهاست
از موی ایشان و پشم ایشان که از آن متاع و ... میسازند و از ... شیرها و ...

و بر ایشان

و از شیر ایشان میخورند ای این نعمت را شکر نمیکنند واتخذوا من دون الله
آلهة لعلهم ینصرون لا یستطیعون نصرهم وهم لهم جند محضرون
فلا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون وما یعلنون او لم یر الانسان
انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین وضرب لنا مثلا ونسی
خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول
مرة وهو بکل خلق علیم و بپرستیدند بجز خدای خدایانی که گرفتند تا باشد که ایشان را
یاری کنند یعنی کافران لا یستطیعون این بتان نتوانند یاری کردن ایشان و
شفاعت کردن ایشان و این کافران لشکری باشند این بتان را حاضر کرده
روز قیامت بتان را در دوزخ اندازند و بت پرستان در پی چنانکه لشکر در پی
پادشاه روند و بر دوزخ بعد از آن ... فلا یحزنک قولهم اندوهگین نکناد
ترا گفتار ایشان در تکذیب و دروغ گفتن و دروغ زن داشتن ترا ما میدانیم آنچه
ایشان در دلها پنهان میدارند و آنچه آشکارا میکنند و این بر سبیل تهدید و وعید است
او لم یر الانسان ای نمیداند که ما او را آفریدیم از نطفه خوار و حقیر پس این
چگونه تکبر کند که اصلا انکار ... و خصومت ... و گفتن ... آنان را او
آمد ... بود ... با خصومت کردن ابن عباس گفت این آیت
عبد الله بن سلول بود قتاده گفت ابی بن خلف جمحی بود سعید جبیر گفت
عاص بن وائل سهمی بود نزدیک پیغمبر صلعم آمد و پاره استخوان پوسیده در دست
گرفته آنرا بمالید خاک شد و بباد داد گفت ای محمد تو گمان میبری که این را زنده
خواهند کرد چنانکه خدای عز وجل از گفتار ایشان حکایت کرد و گفت و ضرب
لنا مثلا برای ما مثل زد بآن استخوان و آفرینش خود را فراموش کرد که ما او را از نطفه

آفریدم گفت این استخوانها که ریزیده و پوسیده شده که زنده خواهد کرد این را بگو یا ای
محمد مر این کافر منکر بعث را که زنده کرداند این استخوانهای ریزیده آن خدای که اول
بار بیافرید و او بهر آفرینشی داناست چون این آیات آمد رسول
بروی خواند گفت بلی حق تعالی خدای تعالی ما را زنده کرداند گفت آری و او بود در دوزخ
برد الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ه
أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ط بَلَىٰ
وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ه إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ه
فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ه زنده کرداند
استخوانهای ریزیده آن خدای که قادر است بر آنکه بیافرید برای شما از درخت سبز
آتش را پس شما از این درخت سبز آتش بر میافروزید عبدالله عباس گفت
آن دو درخت است که در او آتش باشد یکی مرخ خوانند و یکی را عفار خوانند
کسی را آتش باید ازین درخت دو شاخ ببرد که آب از وی میچکد و آنرا بر یکدیگر
ساید آتش از میان آن بیرون آید و حکما گفتند هیچ درخت نباشد که دروی آتش
نباشد مگر درخت عناب اولیس الذی استفهام است بر سبیل تقریع ای آنکسی
که بیافرید آسمانها و زمینها را قادر نباشد بر آنکه مثل ایشان بیافریند یعنی آری قادر
باشد و قوی شود و او آفریدگار داناست انما امره او چیزها که خواهد که در وجود
آرد آنرا توقفی در وجود آوردن او بخلاف افعال اجسام است از آنکه
افعال اجسام بمباشرت محل قدرت باشد و با تعب و رنج باشد اما افعال او نه
چنین است او قادر لذاته است چون خالص شود وقتی او بود آن چیز ای آن
چیز بیاید چون قدرت چنین باشد چگونه آن مقدور عاجز شود و اعاده او جل

انست

آنست که صحت مقدور بها دارد و بر وی قادر باشد فسبحان الذی بیده منزه است آن خدای
که مالک همه اشیا است پادشاه است که همه چیز بید قدرت اوست **سورة والصافات**
صد و هشتاد آیت است و مکیست هر که در هر آدینه بخواند و بر آنجا آفات و بلیات
نگاه دارند در دنیا و دوزخ بروی فراخ کرداند و اگر در آنجا دو زن دیو دادن
شب تهجد تو بانکی شود و با شهیدان حشر کنند ابی بن کعب از رسول صلعم روایت
کرد که هر کی این سوره بخواند بعدد هر دیوی که بود ده حسنه بنویسند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ه فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ه
فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا ه إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ ه رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ه إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ط وَحِفْظًا
مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ه لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ
جَانِبٍ ه دُحُورًا ه وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ه إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ
شِهَابٌ ثَاقِبٌ ط حق جل جلاله سوگند یاد کرده است و گفت بحرمت فرشتگان که
در آسمان صف زده اند در نماز و عبادت چنانکه مومنان در نماز جماعت صف
زنند یا بفرشتگان که در هوا پرها بگسترانند منتظر فرمان خدای باشند تا چه فرماید ایشان را
و بفرشتگان که ابر را زجر میکنند و از جای بجای میرانند و خلایق را از معصیت باز
میدارند و بفرشتگان که خوانندگان ذکر اند کتاب خدای که در وی ذکر حوادث است
میخوانند و مخبر را بر وقف خبر میدهند و یقین را بر یقینی می افزایند و گفته
شد کنون بعالمان که در نماز صف زده باشند و از نماز فارغ گردند مردم
بمواعظ و زواجر معاصی منع کنند پس آنگاه ذکر را که قرآنست خوانند و گفتند
که غازیانند که صف بزنند آنگاه روی بحرب آرند و بانگ برآسمان زنند آنگاه

قرآن خوانند و ذکر خدای کنند و بچنین سوگند که خدای یکی است و این جواب آنست که
ایشان گفتند اجعل الآلهة الها واحدا خدای که خداوند آسمانها و خداوند زمینهاست
و آنچه در میان آسمان و زمین است از انواع حیوانات و جمادات و خداوند مشرقها
آنجاهایی که آفتاب از آنجا برآید عبدالله عباس گفت آفتاب را سیصد و شصت جایگاه
برو شدن است و برآمدن هر روز از جایی دیگر برآید و بجایی دیگر فرو شود انا
زینا السماء الدنیا بدرستی که بیاراستیم آسمان دنیا را که نزدیکست بزینت ستارگان
ابن عباس گفت بضیا و روشنایی ایشان و [illegible] که اشکال مختلف [illegible] باشند
چون شکل بنات النعش و پروین و غیر آن که هر یکی را شکلی و صورتی دیگر است گفت
ستارگان را برای زینت آفریدیم و برای نگاه داشتن از هر دیوی ستیزه که چون خواهد
که استماع سخن فرشتگان کنند و بشتابد و از آن ستارگان او را رجم کنند لا یسمعون
طلب سماع و شنیدن نتوانند کردن از ملأ اعلی که فرشتگانند و ملأ اسفل جنیانند
که پند و [illegible] از هر جانبی با ایشان از جانبهای آسمان تا گوش با سخن فرشتگان نکنند
دحورا کنند ایشان را دور کردنی و ایشانرا باشد عذابی دایم که منقطع نشود الا من
خطف الخطفة مگر آنکه برباید ربودنی سخن فرشتگان را چون بشنود و رباید
بر عقب وی بیاید ستاره درخشان که چون پاره آتش باشد و برو بزند فاستفتهم
اهم اشد خلقا ام من خلقنا انا خلقناهم من طین لازب بل عجبت و یسخرون
و اذا ذکروا لا یذکرون و اذا راوا آیة یستسخرون و قالوا ان
هذا الا سحر مبین ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا لمبعوثون
او آباؤنا الاولون قل نعم و انتم داخرون فانما هی زجرة واحدة
فاذا هم ینظرون و قالوا یا ویلنا هذا یوم الدین هذا یوم الفصل الذی

کنتم

سرکش نافرمان

اشد

کنتم به تکذبون از ایشان بپرس تا ایشان سخت خلق ترند و دشوارتر بود
آفریدن ایشان یا آنچه بیافریدیم ما از آسمان و زمین و دریا و کوهها و حیوانات دیگر
ما ایشانرا یعنی آدم را که ایشان از فرزندان اویند از گلی آفریدیم و آنچه او را از گل آفریدیم چسبنده
او را چه قوت و صلابت باشد بل عجبت نه که تو عجب میداری از انکار کردن
ایشان بعث و نشر را با چندین دلالات و ایشان سخریه میکنند از کار بعث و
نشر و گفتند که آیت در [illegible] الاشد آمد و در ا از سختی قوت که بود بر الاشد
گفتیم و اذا ذکروا و چون ایشان را پند دهند و بترسانند پند نگیرند
و نترسند و چون دلالتی و معجزاتی بینند در سخریه و افسوس مبالغت نمایند و گویند
نیست این معجز الا [illegible] الا جادویی ظاهر و گویند ای چون بمیریم و خاک و
استخوان گردیم ما را برانگیزند و پدران پیشینه ما را زنده گردانند [illegible] خوار و حقیر
باشید فانما هی زجرة بدرستی که آن زنده گردانیدن [illegible] نفخه که اسرافیل
در دمد تو بینی که ایشان در حال زنده گردند و می نگرند و میگویند ای وای بر ما
از آنچه ما کردیم از معاصی و کفر این روز حساب و جزاست ایشانرا گویند بر سبیل تقریع
و توبیخ این روز فصل و قضاست میان خلق و جدا کردن حق از باطل که شما
تکذیب میکردید در دنیا روز جدا کنند میان اهل بهشت و اهل دوزخ اهل بهشت را
ثواب و کرامت و اهل دوزخ را عقاب و اهانت احشروا الذین ظلموا و
ازواجهم و ما کانوا یعبدون من دون الله فاهدوهم الی صراط الجحیم
وقفوهم انهم مسئولون ما لکم لا تناصرون بل هم الیوم مستسلمون
و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون قالوا انکم کنتم تأتوننا عن الیمین
قالوا بل لم تکونوا مؤمنین و ما کان لنا علیکم من سلطان بل کنتم

که چندین روزگار
و با خاک یکی شده
بگوی ای محمد آری
زنده گردانند هم

يَعْبُدُونَ ٥ خطابست فرشتگان را گویند ایشان را که این ظالمان را و کافران را گرد کنید
ایشان را با امثال و اشباه ایشان از عاصیان مشرکان را با مشرکان و ظالمان را با ظالمان و
خمّاران را با خمّاران و هر یکی از ایشان را با دیوی از دیوان و آنچه ایشان را می پرستیدند
بودند خدای تعالی از معبودان بی راه نماید ایشان را و فرماید که ایشان را براه دوزخ
تا بجای آن راه دوزخ برند و بفرماید که بر نو بدارند ایشان را که از ایشان سؤال
خواهند کردن و بخواهند پرسیدن از آنچه کرده اند رسول ص گفت روز قیامت
هیچکس را نگذارند که قدم از قدم بر دارند تا آنگاه که از پنج چیز ایشان را بپرسند عمر را شبابه
فِيمَا أَبْلَاهُ وَعَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَعَنْ مَا وَضَعَهُ
وَمَاذَا عَمِلَ فِيمَا عَلِمَ از جوانی تا در پیری بر سانند و از زندگانی تا در
آخر رسانند و از مال تا از کجا کسب کرده و در چه صرف کرده و از علم تا با آنچه
دانست عمل کرد از سعید جبیر روایت که این سؤال از ولایت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالبست تا ویرا تولا کرده یا قبول نکرده و از اعدای او تبرا جسته که
او را تولا و تبرا نباشد مَا لَكُمْ چیست شما را ای کافران که نصرت یکدیگر نکنید
و انتقام نکشید گفتند که این جواب ابو جهل است که او گفت نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ بَلْ
هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ نه که ایشان امروز تن در داده اند و گردن نهاده اند
آنگاه گفت که ایشان روی بیکدیگر آورند و از یکدیگر سؤال کنند و ملامت
یکدیگر کنند رؤسا از اتباع و سفله پرسند و با یکدیگر خصومت کنند اتباع و
فرو تران گویند شما از دست راست ما در آمدید و ما را فریب و غرور دادید
تا ما این راه اختیار کردیم و گفتند که از سر سوگند در آمدید و با ما سوگند خوردید دینی
که این راه راستست و گفتند که از سر قهر و غلبه آمدید و بقهر ما را از حق باز داشتید

آنگاه

آنگاه رؤسا و مهتران و پیشوایان ایشان جواب باز دهند و گویند نه که شما خود مؤمن
نبودید و شما اختیار ایمان نکردید ما بر شما حجتی و برهانی و غلبه نبود و شما گمراه و طاغی
بودید از حق در گذشتید و فرمان حق نبردید و فرمان شیطان و هوا بردید
فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ٥ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ٥ فَإِنَّهُمْ
يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ٥ إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ٥ إِنَّهُمْ كَانُوا
إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ٥ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا
آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ٥ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ٥ إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا
الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ٥ وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥ یعنی واجب و لازم
شد بر ما گفتار خدای تعالی که خبر داده عذاب و گفته عقاب دوزخ باشیم بر عصیان
و مخالفت فرمان که میکردیم آنگاه که معترف شوند و گویند آری ما شما را گمراه کردیم
از آن سبب که ما غاوی و گمراه بودیم شما را باضلالت دعوت کردیم شما اجابت کردید
آنگاه خبر داد ازیشان و گفت یعنی تابعان و متبوعان روز قیامت در عذاب شریک باشند
هیچکس از ایشان تخفیف عذاب نکند إِنَّا كَذَلِكَ ما همچنین کنیم با کافران و گناهکاران
از آن سبب که چون پیش ایشان کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتندی ایشان باین گفتار و
ایشان تکبر کردندی وَيَقُولُونَ و میگویند یعنی ایشان گفتندی در دنیا که ایا
باین گفتار شاعری دیوانه ترک خدایان خود کنیم و پرستیدن ایشان بگذاریم ایشان
رسول را ص دیوانه خواندندی و شاعر گفتندی دیوانه ایشان بودند که سخن متناقض گفتند
از آنکه شاعر را پیر دانا از عوام عقل علم ذوق و علم طبع و شعر باشد با چندین علوم
شاعر چگونه دیوانه باشد و این سخن بر آن ماند که کسی گوید فلانکس دیوانه است یا در کمال
عقل و علم است آنگه جواب ایشان کرد و گفت نه که محمد ص حق آورد و دین اسلام

اظهار کرد و پیغمبران که فرستاده تصدیق کرد آنگاه ایشان را گفت شما بخواهید چشید
عذاب دردناک بجشید وَمَا تُجْزَوْنَ و شما را جزا نه دهند مگر بحسب آنچه می کردید از اعمال
إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۝ أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ۝ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ۝
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ۝ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ۝ بَيْضَاءَ
لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ۝ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ۝ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ
عِينٌ ۝ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ۝ لیکن بندگان خاص و مخلص خدای تعالی که عبادت
از سر اخلاص کنند ایشان در بهشت روزی معلوم و مقدر آنگاه تفسیر روزی
کرد و گفت میوها که از خوردن آن لذت یابند و این حکم است بر آنکه اهل بهشت
برای حفظ صحت خویش در محتاج روزی و قوت باشند و گفته اند مراد بمعلوم
یعنی در بامداد و شبانگاه چنانکه گفت وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ایشان
گرامی داشتگان باشند در بهشتها با نعمت بر تختهای آراسته نشسته روی بیکدیگر
آورده يُطَافُ عَلَيْهِمْ بگردانند بر ایشان کاسها پر از شراب و گفت بَيْضَاءَ معینا و معین آبی بود که
بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لذة سفیدی با لذت و راحت و کسانی را که آن شراب خورند در روی نباشد
بوی زحمتی بود و دردسر و خمار نیاید و در ذات ایشان است لا یغول
و صفت آنکه وصف فساد عقل یعنی عقل را زایل نکرداند و دردسر و خمار نیاید
کردد آن شراب را وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ نزد یک ایشان باشند زنانی که چشم خود را
بر شوهران قصر کرده باشند و در دیگری نگاه نکنند فراخ چشمان و گفته اند چشمانشان
باشند تو پنداری ایشان که در صفای بشره و سفیدی اعضا چون بیضه مرغ اند
که آن را پوشیده باشند که دست کسی بوی نرسیده و متغیر نگردد و از گرد و هوا و تابش
آفتاب رنگ نگردانند فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ۝ قَالَ قَائِلٌ
مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ۝ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ۝ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا

ترابا

تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ۝ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ۝ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ
الْجَحِيمِ ۝ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ ۝ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۝
أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ۝ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ۝ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۝ پس ایشان بر تختها روی
بیکدیگر آورده سؤال کنند و یکدیگر را پرسند چنانکه عادت باشد که جمعی دوستان
که یکدیگر را چند گاه ندیده باشند چون با هم رسند احوال یکدیگر پرسند گوینده از میان
ایشان پرسد و گوید مرا در دنیا همنشینی بود و قرینی مجاهد گفت شیطان بود و مقاتل
گفت دو برادر بودند دیگران گفتند دو شریک بودند یکی کافر قطروس نام و دیگری
مؤمن یهودا نام این قرین مرا می گفت تو از جمله آنانی که باور داری که زندگان بعث
نشور نو ای یا ما چون بمیریم و خاک و استخوان گردیم ما را زنده گردانند و حساب کنند
و جزا ما بدهند چون گوینده این سخن بگوید خدای تعالی یکی را از جمله فرشتگان گوید
هیچ میخواهید تا بر حال این قرین واقف شوید و در وی ببینید پس او مطلع شود و بنگرد
وی را در میان دوزخ ببیند روی بوی آرد و بگوید بخدای که نزدیک بود که مرا
هلاک کنی با دعوت کردن تو مرا بکفر و معاصی اما اگر نه نعمت خدای تعالی و لطف
وی با من بودی و نگاه داشت وی مرا من نیز از جمله حاضران دوزخ بودمی أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ
این سخن مؤمنان است که در بهشت از فرشتگان سؤال کنند و گویند آیا ما جاوید بمانیم
درین بهشت جاوید که مرگ در عقب آن نباشد و ما نمیریم و شربت مرگ نچشیم
بغیر از آنکه چشیده ایم ما را بعد از این عذابی نباشد و گفتند که این سخن آن مؤمن است که با
آن کافر قرین وی بود و میگوید اگرچه آیت عام است در حق هر دو که یکی دیگری را بحق
با ضلالت کشد مقاتل گفت دو برادر بودند که یکی مؤمن بود و دیگری کافر و گفتند

و درخت یک شبانروزی بود نوعی از بهره نام بود و کافران قطرها شریک کاذ گفت آنچه نیکو
که مار زنده و کوزنده و بهشتی و دوزخی هست آن هم باطل است و دروغ ما را همینا
یک مرگ بخشی نخواهیم بود و کسی ما را زنده نخواهد کرد این نوعی مرغ کافران کردند
میان دوزخ باشند و بهشت کی بود ... سلامت و نخبه گرمی که تو سکفتی که یا ایها
که مرده اول و کسی ما را زنده نخواهد کرد ... بر جز کردی و گفتی باطل
بر خدای تعالی ما را زنده گرداند تو در آن عذاب و عقاب و ... دین نعمت و حق
بدرستی که این فوزی عظیم است و رستگاری بزرگ است و فوزی با کمال که در بهشت است
برای چنین ظفر و ثواب باید که عاملان عمل کنند و نفس خود را کار فرمایند أَذَٰلِكَ خَيْرٌ
نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ۝ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي
أَصْلِ الْجَحِيمِ ۝ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ۝ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا
فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ۝ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ۝ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ عَلَيْهَا
لَإِلَى الْجَحِيمِ ۝ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ۝ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ۝
وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ۝ ملک تعالی چون طرفی از احوال بهشت
اعلام کرد ... که عاقلان با نیکویی و تیز ... کنند تا نزد معلوم تا انواع نعمت
ثصان ... که بهتر است ... باشد یا درخت زقوم حاصل ...
معلوم تا انواع نعیم لذت و سرور است و حاصل درخت زقوم محنت و رنج
و تعب راست ... دیگر جایها گویند ... کسی باشد در
زقوم هیچ چیز نیست و این چنان باشد که یکی را ... چیزی بهتر باشد ذلک
با ایشان باید ... که ... ایشان اختیار کردند هیچ عاقل اختیار نکند و ایشانا
متقی شوند که در زقوم هیچ چیز نیست و غرض آن باشد تا فساد رای و جهل ایشان

آشکارا شود

15

آشکارا شود و زقوم میوه ایست در غایت کراهت و نهایت تلخی و درخت سخت گنده و ناخوش
بوی إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ما درخت زقوم را فتنه ظالمان و امتحان کافران گردانیدیم
قتاده گفت وجه فتنه آن بود که ایشان گفتند که این محمد میگوید محال است در دوزخ چگونه
درخت زقوم باشد چه آتش درخت را بسوزد و در آتش درخت چگونه روید و گفتند
فتنه عذاب است یعنی ما این درخت را عذاب ظالمان گردانیم و گفتند زقوم ...
... باشد و کافران گفتند که محمد ما را بدین تهدید میکند و میگوید که طعام ایشان در دوزخ
این باشد و ما هر روز این میخوریم این بر وجه استهزاء و افسوس گفتند خدای تعالی بر ایشان
رد کرد و گفت زقوم آن نیست که ایشان می پندارند درخت زقوم درختی باشد که در بن دوزخ
و تعریف ... چه شکوفه او یعنی میوه که از وی بیرون آید ... چون سرهای دیوان
هیچ درکات دوزخ نباشد که شاخی از شاخهای آن درخت در آنجا نباشد تشبیه
میوه آن درختها ... بسرهای دیوان کرده است یعنی بآنکه هرچه زشت باشد برای آنکه
در دلها مقرر است و در نفسها مصور است زشتی آن تا در عرب و عجم هرچیز زشت
باشد گویند دیو را ماند گفتند در عرب درختی است معروف قبیح المنظر که آنرا رؤس الشیاطین
خوانند فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا ایشان از آن بادر کل بخورند که از غایت گرسنگی از آن بخورند و
شکمها پر کنند آنگاه تشنه شوند آب خواهند بعد از ... ایشان ... میخورند ...
گرم سوزنده آنگاه ایشان را باز گردانند که از جحیم خوانند آتش آن بغایت افروخته باشد
آنگاه بیان کرد و گفت ایشان پدران خود را گمراه یافتند بر طریقه و مذهب
پدران برفتند و بر اثر ایشان شتافتند وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ بدرستی که ضال و گمراه
شدند بیشترین پیشینگان و پیغمبران بوده است ...
بوده اند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ۝ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ۝ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

المخلصين ۝ ولقد نادينا نوح فلنعم المجيبون ۝ ونجيناه واهله من الكرب العظيم ۝
وجعلنا ذريته هم الباقين ۝ وتركنا عليه في الآخرين ۝ سلام على نوح في
العالمين ۝ انا كذلك نجزي المحسنين ۝ انه من عبادنا المؤمنين ۝ ثم اغرقنا
الآخرين ۝ ما در میان ایشان پیغمبران فرستادیم بیم کننده و آگاهی دهنده بپس بنگر تو ای
محمد که عاقبت آنان که پیغمبران بایشان فرستادیم چگونه بود و بچه رسید از عذاب هلاک
آنگاه طرفی از قصه نوح اعلام کرد و گفت نوح پیغمبر ما را ابتدا کرد نداء از ما نصرت خواست
و گفت خداوندا انی مغلوب فانتصر کافران بر من غلبه کردند تو مرا نصرت ده
و داد من از ایشان بستان ما دعاء او را جواب دادیم و نیکو اجابت کننده باشیم ما بندگان
خواننده و درمانده خود را و برهانیدیم او را و اهل او را از اندوه بزرگ
و آن اندوه غم غرق بود که کافران را غرقه کردیم و فرزندان وی را باقی گذاشتیم و
ایشان خلیفه زمین گردانیدیم نوح را سه پسر بود سام و حام و یافث سام پدر عرب
بود و پارسیان و رومیان و حام پدر سیاهان بود از مشرق تا مغرب از هند و
حبش و زنگبار و یافث پدر ترک و خزر و یاجوج و ماجوج بود و چهار دختر
داشت وتركنا عليه و رها کردیم بر او در میان امتان باز پسین ثناء نیکو
و سلام بر وی همیشه آید و میگویند و سلام على نوح في العالمين ما همچنین جزا دهیم
نیکوکاران را و نوح ما را از جمله بندگان مؤمن بود للجرم وی را نجات دادیم و دیگران را
هلاک کردیم وان من شيعته لابراهيم ۝ اذ جاء ربه بقلب سليم ۝ اذ
قال لابيه وقومه ماذا تعبدون ۝ ائفكا آلهة دون الله تريدون ۝
فما ظنكم برب العالمين ۝ فنظر نظرة في النجوم ۝ فقال اني سقيم ۝ فتولوا
عنه مدبرين ۝ فراغ الى آلهتهم فقال الا تأكلون ۝ ما لكم لا تنطقون ۝

فراغ عليهم

فراغ عليهم ضربا باليمين ۝ فاقبلوا اليه يزفون ۝ از جمله اتباع و پیروان نوح
ابراهیم بود در اصول دین مصیر که دین انبیاء کافران اذ جاء ربه چون بخدا
رسید با دلی سلامت از شرک و نفاق آن شام بناء عرف گفت پدرم را گفت نگرتا
از جمله معانی باشی که ابراهیم هرگز کسی را لعنت نکرد از آنجا که گفت عمی را آزر را و قوم
او را که بت پرستانی بودند تمام چیزها می پرستید ای خدایان بدروغ را میخواهید
که پرستید بجز خدا و قصد عبادت ایشان میکنید کافران تا چنین است گمان بر پروردگار
عالمیان چه چیز می پندارید که خدای تعالی انما کنم چون غیر او را عبادت کرده با
ابراهیم با ایشان از سر وعظ و نصیحت در آمد چون نتوانست خواست تا با ایشان
ایشان کیدی کند تا تنبیه باشد ایشان را اتفاقا چنان افتاد که ایشان را عیدی بود که بیرون شهر
بعیدگاه روند ابراهیم را گفتند تو نیز با ما بیا ابراهیم گفت رنجورم و بیماری او
رنجی نبود مینماید گفتند ابراهیم را تبی بود که چون ستاره مخصوص بجای مخصوص رسد
و بر آن تب آمدی چون در نگریست آن ستاره نزدیک رسیده بود او گفت انی
سقیم مرا وقت نوبت تب است رنجورم و گفتند او را نجم نبات و گیاه
زمین است به نبات که او ساق نباشد او را نجم خوانند و آن خبر که ابو هریره روایت
کرد که رسول ع گفت ما كذب ابراهيم الا ثلث كذبات كلها يجادل بها عن
دينه ابراهیم سه دروغ نگفت الا سه دروغ که آن مجادله کرد از دین خدای یکی آنکه
اني سقيم من رنجورم شد رنجور نبود دیگر آنکه چون بتان ازنگز نبود گفت بل فعله
كبيرهم هذا سیم آنکه ساره را گفت او خواهر من است و نبود این خبر واحد است
دلیل باین ترک نتوان کرد و اگر مسلم داریم که ابراهیم این گفت تاویلش آنست که
من بخواهم تندی یعنی رنجی رنجور خواهم شدن اگر توانی کند مکند و با ایشان سخن گفتن واد

خواهم گفت یعنی در دین اند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ چون ایشان سخن ابراهیم بشنیدند برگشتند
بگذاشتند پس ابراهیم قصد بتان ایشان کرد و ایشان را عادت بودی که در عید
انواع طعام پیش بتان بردندی که چون از عید باز آمدندی آن طعامها را بتبرک
برداشتندی که چون ایشان برفتند ابراهیم تبر بر دوش نهاد و در بتخانه رفت و
در آنجا نهاده دید بت بود از سنگ و چوب و مس و آهن و زر و بتی بود مهترشان
که از زر ساخته بودند و دو پاره یاقوت در چشم وی نشانده و طعام در پیش بتان
بود ابراهیم از سر تهکم بتان را گفت أَلَا تَأْكُلُونَ ای بخورید چیست شما را که سخن نمیگویید
آنگاه بر جانب ایشان رفت و آن تبر بر ایشان میزد بقوت به حجت تمام بتان را خرد
بشکست و همه را ریزه کرد و تبر بر دوش او نهاد ایشان چون باز آمدند
بدیدند گفتند مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا این با خدایان ما که کرده است بعضی گفتند
که این را ابراهیم کرده است که ما از وی شنیدیم که او سوی این قوم میگفت
پس همه روی با ابراهیم نهادند و می شتافتند قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ۝ وَ
اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ۝ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ۝ فَأَرَادُوا
بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ۝ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ ۝
رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ۝ چون با ابراهیم رسیدند
گفتند ای ابراهیم این خدایان ما را که کرده است جواب داد که این بزرگ ایشان کرده
باشد از وی بپرسید گفتند تو میدانی که ایشان سخن نتوانند گفتن گفت پس شما چرا
پرستید آنرا که شما میتراشید وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ خدای تعالی شما را آفرید و آنچه شما میکنید
و می سازید از بتان اصل آن و جوهر آن خدای تعالی آفریده است آفریده را چگونه
پرستید عاقلان مجبره درین آیت تمسک جسته اند بر آنکه افعال بندگان خلق خداست

و آفریده

و آفریده که اگر چنان بودی بایستی که ایشان را علاج در پرستیدن نبودی و عملهای ایشان بر ستدن
ایشان نبودی و بتان خود ساخته و تراشیده خود را پرستیدند چون ابراهیم ایشان را الزام
کرد و حجت بر ایشان لازم شد گفتند بنائی بنا سازید عبدالله عباس گفت حائطی بنا
کردند آنگاه ابراهیم را در منجنیق نهادند و در آتش انداختند خدای تعالی آتش را
سرد و باسلامت گردانید بر وی چنانکه تفسیر وی در سورة الانبیا است فَأَرَادُوا
بِهِ كَيْدًا با ابراهیم کید کردند و بدی خواستند ما ایشانرا فرو دست و ذلیل تر
گردانیدیم و ایشان را هلاک کردیم و ابراهیم را نجات دادیم وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ ابراهیم
گفت من روی نهاده و هجرت کننده ام بجایی که خدای تعالی مرا فرموده است [illegible]
و آن زمین شام است و خدای تعالی مرا هدایت کند بآن مقصد رسانید آنگاه دعا کرد
و از خدای تعالی فرزند خواست و گفت رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ خداوندا مرا
فرزندی بخش از فرزندان صالح حق تعالی دعای وی را اجابت کرد و او را بشارت
بزبان جبرئیل و آنگاه بخود اضافه کرد و گفت ما او را بشارت دادیم به پسری بردبار
که در کارها تعجیل نکند و کدام حلم عظیم تر از حلم وی باشد چون پدر وی گفت ای پسر
فرموده اند که ترا ذبح کنم گفت بکن آنچه ترا فرموده اند فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ
يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ
مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ۝ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ۝
وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ۝ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ إِنَّ
هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ۝ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ۝ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ۝
سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ۝ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۝ خدای
درین فرزند را نام او اسمعیل چون با آن حد رسید که با پدر خود سعی تواند کرد

بجای که بود رفتی او و توانستی رفت مفسران گفتند او در آن وقت سیزده ساله بود
بجا آید گفت مرا در این سعی عبادتی است نقل است گفت مرا در سعی صفا و مروه است ابراهیم
گفت ای پسر که من در خواب می‌بینم که ترا بسمل کنم مفسران گفتند که ابراهیم شب ترویه که
هشتم ذی الحجه است بخواب دید که یکی وی را گفت ای ابراهیم خدای تعالی می‌فرماید که این پسر را
بکش ابراهیم آن بود برخاست و همه روز اندیشه کرد که این امر است از خدای یا وسوسه است
از شیطان از آن روز ترویه نام نهادند چون شب دیگر بود در خواب چنانکه
شب اول دیده بود بشناخت و بدانست که آن شب را شب عرفه و آن روز را روز عرفه
خوانند چون بیقین بدانست پسر را گفت فانظر ماذا تری علما را در این پسر که ذبیح
بود خلاف است جمعی از صحابه چون عبدالله عباس و عبدالله مسعود و یک روایت
از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و از تابعین چون سعید جبیر و قتاده و غیر ایشان
گفتند که ذبیح اسحق بود و دیگران گفتند که اسمعیل بود و این قول عبدالله عمر است و
یک روایت از عبدالله عباس و سعید بن المسیب و حسن و مجاهد و غیر ایشان و در اخبار
ظاهرتر است و شعبی عبدالله عباس را پرسید که ذبیح کدام بود از فرزندان ابراهیم
گفت زعمت الیهود انه اسحق گفت جهودان گفتند که ذبیح اسحق بود و دروغ گفتند
بلکه ذبیح اسمعیل بود و رسول خدای صلعم گفت انا ابن الذبیحین من پسر دو کشته‌ام و مراد
آنست که روایت کرده‌اند که چون عبدالمطلب را در خواب نمودند که چاه زمزم را طلب کن
و پیدا کن او جهد بسیار کرد و رنجت دید و نذر کرد که اگر خدای تعالی بر دست
من پیدا آرد یکی از فرزندان را قربان کنم و چون چاه زمزم بر دست او پیدا آمد
خواست تا نذر وفا کند با خود گفت از این فرزندان کدام را اختیار کنم برای ذبح
در این اندیشه بسیار کرد او را گفتند بقرعه بیرون آر تا اول قرعه بزد بنام عبدالله

برآمد

برآمد پیر رسول صلعم و نور محمدی در پیشانی او ظاهر بود و او را از همه فرزندان دوستتر
داشتی خواست تا او را قربان کند بنی هاشم جمع شدند که ما رها نکنیم که دنیا صبر او آثار
خیر بنماید گفت پس من چگونه کنم گفتند او را قرعه بزن با شتر چند گفت بقرعه کنم
بفرمود تا ده اشتر حاضر آوردند و قرعه بزد بنام عبدالله برآمد ده دیگر زیادت کرد
هم بنام وی برآمد همچنین می‌افزود تا بصد رسید قرعه بنام اشتر برآمد گفتند این
صد اشتر را قربان کن و فدای عبدالله کن گفت از انصاف نباشد که ده بار بنام عبدالله
برآمد و یک بار بنام اشتر عبدالله را رها کنم و اشتر را قربان کنم و ده بار دیگر
قرعه بزد هم بنام اشتر برآمد آن صد شتر را قربان کرد و از اینجا در شرع چنین است
که دیت مرد مسلمان در شرع صد شتر باشد فهذا معنی قوله انا ابن الذبیحین یعنی ابیه
ذبیح یکی اسمعیل و یکی عبدالله و سیاقت آیت را دلیل است بر آنکه ذبیح اسمعیل
بود برای آنکه چون از قصه ذبیح بپرداخت حدیث اسحق کرد و قصه ذبیح بر اختلاف
روایات آنست که چون خدای جل جلاله ابراهیم را فرزندی داد که بر عاقبت
بود چون بزرگ شد ابراهیم او را بغایت دوست داشتی خدای تعالی خواست
تا امتحان کند ابراهیم را بتسلیم فرزند و اسمعیل را بتسلیم خود با ابراهیم گفت که فرزند را
قربان کن چنانکه گفت انی اری فی المنام انی اذبحک من در خواب چنان دیدم ای
پسر که ترا بسمل کنم بنگر تا چه می‌بینی اهل اشارت گفتند چون ابراهیم این سخن بگفت اسمعیل
گفت ای پدر دعوی دوستی یکی تنها آنگاه لایق‌تر می‌بینی تا زبانه او بکشند
بود یا نه محبت بود ما را دیگر و من ترا بینم نه محبت ابراهیم را دیگر که اگر جان دوستی از ما
تاب یا تمرد در فرمان او قربان کردی فی الحال نظر ما مرکب نبود فانظر ماذا تری قال یا ابت
و ما نحن ... ذبح ما بکار آید امر است از خدای اکبر یا ابت افعل

تا فرزند اسمعیل را در راه دوست بنهاد گفت پدر را آنچه ترا فرموده اند بجای آور که ستجدنی
ان شاء الله من الصابرین یا ابا محمد اسحق گفت ابراهیم بشام بود و اسمعیل با مادر
بمکه بود و چون که خواستی که ابراهیم ع تا اسمعیل را بیند جبرئیل با ... براق
بیاوردی تا ابراهیم برنشستی بامداد از شام برفتی و قیلوله بمکه کردی و نماز شام باز آمدی
آن وقت که این خواب دید بغایت برنشست و بمکه آمد و اسمعیل را بدید او را یافت
بزرگ و تمام گشته گفت ای پسر کارد و رسن برگیر تا در میان این کوه ها رویم و پاره
هیزم بیاوریم اسمعیل کارد و رسن برداشت چون بمقصد رسیدند خواب باز گفت
اسمعیل عذر و کرامت گفت ای پدر دست و پای من با رسن ببند تا اضطراب
نکنم تا فرمان خدای تعالی بجای آری و جامه خود را از خون من دور دار تا خون
بر جامه تو نشود که ترا باید شستن و نیز تا مادرم نبیند که رنجور شود و آنگاه ابراهیم خود
در من منگر تا بر من [illegible] آسان بود و اگر بتوانی یکی شب در
صحرا توقف کنی و پیش مادرم مرو تا باشد که فراموش کند که هرچه روزی گذشت
گشت و چون باز بنزدیک مادرم روی او را از من سلام کن و این پیراهن نزد او
بری تا یادگار من باشد ابراهیم گفت بجنین گفتم نعم العون علی امر الله نیک یاری
تو بر فرمان خدای تعالی آنگاه ابراهیم اسمعیل را بخوابانید و روی او را بر زمین نهاد
و کارد برآورد تا بر حلق او نهد آوازی از پیش آمد آوازی شنید که یا ابراهیم
قد صدقت الرؤیا [illegible] گفت کارد بر حلق اسمعیل نهاد و با هیچ کار نکرد
و چندانکه میمالید کار نمیکرد از دست بیفکند ندا آمد که یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا
و ذلک قوله تعالی فلما اسلما چون پدر و پسر تن در دادند و فرمان خدای را
گردن نهادند و چون ابراهیم اسمعیل را روی بر زمین نهاد تا بحلق کشد کارد بر حلقش

نهاد

19

نهاد نبرید اسمعیل گفت ای پدر شفقت پدری نمیگذارد که حلق ببری از آنکه روی من همی بینی کارد
بر قفای من نه کارد بر قفای او نهاد و با هیچ کار نکرد و نبرید چون تسلیم ابراهیم و اسمعیل
ظاهر گشت وناديناه أن يا إبراهيم قد صدقت الرؤيا آواز دادیم که ای ابراهیم خواب خود راست کردی
و آنچه ترا فرموده بودیم بجای آوردی ابراهیم شاد شد و شکر کرد خدای را انا كذلك نجزي المحسنين
ما نیکوکاران را جزا دهیم نیکوکاران را از بلا آزاد شده فرج دهیم و بعد از محنت راحت دهیم آنگاه
فرمود ان هذا لهو البلاء المبين بدرستی که آنچه ابراهیم را فرمودیم در خواب کردیم ابتلا
و امتحانی عظیم بود تا مخلص بحق از غیر ممتاز گردد و فدیناه و اسمعیل را باز خریدیم از
قربان کردن بیک گوسفند بزرگ عبد الله عباس گفت این آن گوسفند بود که هابیل ابن آدم
قربان کرد سعید جبیر گفت برای آن عظیم خواند که چهل خریف در بهشت چرا کرده
ابراهیم چون آواز شنید که یا ابراهیم روی باز پس کرد جبرئیل ایستاده بود در دست کبشی بود
گرفته گفت خدای تعالی شما هر دو را سلام میرساند و میگوید این قربان از شما قبول کردیم و این
کبش را برای فدیه فرستادم ابراهیم تکبیر کرد و آن گوسفند نیز تکبیر کرد ابراهیم او را
بجای اسمعیل بکشت عبد الله عباس گفت بآن خدای که جان من بفرمان اوست
که من در بدایت اسلام سر کبش را دیدم از خانه کعبه آویخته بر ناودان و چون اسمعیل را
فرو آورد ابراهیم سر ویرا در کنار گرفت و بوسه بر روی او داد و گفت ای پسر خدای تعالی
ترا از نو بمن داد آنگاه نزدیک مادرش فرستاد و او را ازین حال خبر داد مادرش [illegible]
و گفت یا خلیل ... خود را خواستی که بکشی بنهان از من کعب الاحبار گفت چون ابراهیم فرزند
ببرد تا قربان کند ابلیس لعین گفت اگر اکنون بر ایشان ظفر نیابم هرگز نیابم پیش مادرش
آمد و گفت ای بیچاره بیخبری از آنکه فرزندت را ابراهیم می برد تا قربان کند مادرش گفت
برو محال مگوی که او از تو رحیم تر است که فرزند خود را بکشد که در جهان فرزند خود را

کشته تا وی بکشد گفت دعوت میکند که خدای عز و جل فرموده است گفت اگر خدای تعالی
فرموده باشد که قربان کن جز شاید کردن فرمان خدای را جل جلاله بجای باید آوردن
ما رضا دادیم و تسلیم کردیم ابلیس علیه اللعنه نومید گشت پیش اسمعیل آمد و گفت
ای بیچاره ترا میبرد تا بکشد گفت بچه علت گفت میگوید خدای تعالی فرموده است
گفت فرمان خدای راست رضینا بحکم الله وسلمنا لامره از وی نیز نا امید شد
پیش ابراهیم آمد و گفت ای ابراهیم شنیدم که شیطان ترا در خواب خیالی فاسد نموده
که پسر را بکش زنهار تا فرمان وی نبری ابراهیم بدانست که شیطانست بانگ بر وی زد
از وی بازگشت خایب و خاسر عبد الله عباس گفت ابراهیم بجمره اول رسید شیطان
آمد تا وی را تعرض کند هفت سنگ بوی انداخت از آنجا بجمره عقبه آمد هفت دیگر
بینداخت آن سنگ انداختن درین مواضع از جمله مناسک شد وترکنا علیه و
بگذاشتیم بر ابراهیم ثنهای نیکو و دوست بازپسین تا بروز قیامت که قصه ایشان
میخوانند و بر ایشان سلام و صلوات میفرستند ما همچنین که ابراهیم را باد انی دادیم
پاداش دهیم نیکوکارانرا و ابراهیم را از جمله بندگان مومن بود و قوله تعالی وبشرناه
باسحق نبیا من الصالحین ۝ وبارکنا علیه وعلی اسحق ومن ذریتهما محسن
وظالم لنفسه مبین ۝ ولقد مننا علی موسی وهرون ۝ ونجیناهما وقومهما
من الکرب العظیم ۝ ونصرناهم فکانوا هم الغالبین ۝ وآتیناهما الکتاب
المستبین ۝ وهدیناهما الصراط المستقیم ۝ وترکنا علیهما فی الآخرین ۝ سلام
علی موسی وهرون ۝ انا کذلک نجزی المحسنین ۝ انهما من عبادنا المؤمنین ۝
بشارت دادیم ابراهیم را به فرزندی چون اسحق پیغمبری از پیغمبران و صالحان
و بشارت ابراهیم سه چیز است بوجود پسر و بودن آن پسر پیغمبر من الصالحین

برادرانرا

برای آنکه گفت فرزندان دو نوع بودند چنانکه گفت ومن ذریتهما محسن وظالم
لنفسه مبین نیکوکاران بودند و ظالمان نفس خود نیکوکاران انبیا و صلحا بودند
برای ایشان وصف کرد و ایشانرا بالمحسن و تا نگرند اعتصم بودند ظالم خواندند ولقد
مننا علی موسی وهرون ما منت نهادیم بر موسی و هرون بنعمتها که بر ایشان کردیم
از نوع نجات و آفات از ایشان دور کردیم ایشانرا و قوم ایشانرا از اندوه بزرگ
و آن ترس فرعون بود و که ایشانرا میکشت و خدمت میفرمود و کارهای درشت و
سخت میفرمود و یاری کردیم ایشانرا بر فرعون و قوم او تا آنکه فرعون و قوم او را
هلاک کردیم تا چنانکه ایشان غالب بودند بر فرعونیان بحجت غالب شدند بنصرت
و دادیم ایشانرا یعنی موسی و هرون را کتابی روشن یعنی توریت و راه نمودیم ایشانرا
براه راست با تقدیر و تمکین و از راه صواب و نصیب دادیم و انواع الطاف که عنده الله
بر ایشان استقامت ثبات کردند و بگذاشتیم بر ایشان در میان امت از بازپسینان
نام نیکو و سلام و ثنا تا قصه ایشان میخوانند و سلام و صلوات بر ایشان میفرستند
انا کذلک نجزی المحسنین ۝ ما همچنین جزا دهیم نیکوکارانرا و ایشان از جمله بندگان مومن
ما بودند قوله تعالی وان الیاس لمن المرسلین ۝ اذ قال لقومه الا تتقون ۝
اتدعون بعلا وتذرون احسن الخالقین ۝ الله ربکم ورب آبائکم
الاولین ۝ فکذبوه فانهم لمحضرون ۝ الا عباد الله المخلصین ۝ وترکنا علیه
فی الآخرین ۝ سلام علی آل یاسین ۝ انا کذلک نجزی المحسنین ۝ انه من عبادنا
المؤمنین ۝ الیاس از جمله پیغمبران مرسل بود عبد الله مسعود گفت الیاس و ادریس
پیغمبر بود نام یک پیغمبر بود گفته اند پیغمبری بود از بنی اسرائیل از فرزندان هرون بن
عمران بود و اهل تفسیر گفتند چون حزقیل از دنیا برفت بنی اسرائیل حوادث بزرگ

کردند و عهدهای خدای تعالی بشکستند و دیگر بار باز بت آغاز کردند و روی به بت پرستیدند
آوردند پس پیغمبری که خدای تعالی فرستاد بعد از موسی تجدید توریة فرستاد تا شریع نو دین
عهد پادشاهی بود نام او آجب بت پرست بود نام بت او بعل بود بالای او بیست گز
بود و او را چهار روی بود و مجوف بود که شیطان در میان او رفتی و در شکم او شدی و سخن
گفتی و بخوری کردی او و تعظیم بودی و بت پرستیدندی و این پادشاه را زنی بود نام او ربیل
بت پرستی خلق خدای بود و در تا که بجای رفتی این زن بجای بنشستی و او بیاسی بر خلا
مردی بر تخت نشستی و حکم کردی و او هفت شوهر را کشته بود بجهت آنکه و در آن شهر فرزندی
بود این شوهر دیگر شوهر کشتی در میان ایشان او مردی صالح بود و بوستانی داشت حالی خوش
هر وقت ملک با زن با این بوستان آمدی و در آنجا نزهت دوری کردی زن گفت ایها الملک
این بوستان لایق ماست از وی بباید ستد ملک گفت نباید کردن این مرد همسایه ماست و مرد
صالح است ظلم زشت باشد از پادشاه خاصه بر رعیت ضعیف و اجابت نکرد تا
وقتی اتفاق افتاد که ملک غایب شد که زن بایست که بوستان را غصب کند بر وی بهانه
جست و گفت تو پادشاه را دشنام داده ای و جمعی را بیاورد تا بر وی گواهی دادند و جمع
و بدین بهانه وی را بکشت و بوستان را غصب فرو گرفت چون پادشاه باز آمد گفت
چه کردی که اینچنین را وز بر ما بر آمد خدای تعالی بدان مظلوم خشم گرفت الیاس را
فرستاد و گفت برو و آن ظالم را بگو که من انتقام این بکشم ترا و زنان ترا در این بوستان
هلاک کنم چنانکه کسی بر شما رحمت نکند و هیچکس دفن نکند و گوشت شما در دام بخورند
و استخوانهای شما را گرگ و سگ بخورند و پوسیده کرد الیاس بیامد و پیغام بگزارد
ملک گفت تو دروغ گفتی و هر کسی که دعوی پیغمبری کرد نه از قبل خدای تعالی و ما این کار را هرگز
از بت پرستیدن و تنعم جز به هوای خود باز نه ایستیم الیاس جواب داد ملک خواست تا

ویرا بکرد

ویرا بگیرد و سیاست کند الیاس بگریخت و در کوه بلند در غاری پنهان شد و خدای را عبادت
میکرد هفت سال چندانکه ویرا طلب میکردند نیافتند الیاس دعا کرد و گفت خدایا
ویرا مبتلا کن تا مبتلا کرد و از من مشغول شود ملک بیماری داشت که جهان نگرستی و چشم
وی دیده بود که خدای تعالی ویرا بیماری سخت داد ملک با دل مشغول شد و دعا و تضرع
میکرد در پیش آن بت که نام او بعل بود و هیچ سود نداشت چهار صد مرد بودند که خدمت
بت میکردند ایشان را گفت شما نزد بعل از ما شفیع شده است شما را بولایت شام باید رفت
و از بتان دیگر درخواست کرد تا باشد که این بیمار را شفا دهد ایشان از شهر بیرون رفتند
آمدند و بجایی که الیاس آنجا بود چون الیاس ایشان را خبر یافت
پیش ایشان آمد و ایشان را وعظ سخت بگفت و از خدای تعالی بترسانید و گفت
بروید و پادشاه را بگویید که بیماری پیرت بدست دعای بت و شفای او بامر خدای
است ایمان آرد تا خدای تعالی شفا دهد و ملک بتوی نگاه دارد و خدای تعالی از الیاس
ترسی عظیم در دل ایشان انداخت ایشان با شهر آمدند و پادشاه را خبر کردند گفت
ای عجب همه تهاست که من در طلب او هم چو وی را نگرفتید و نیاوردید ایشان گفتند ایها
الملک ما را چندان از وی هیبت بود که نتوانستیم که خطاب وی بگوییم پادشاه لشکری را فرستاد
و طلب کرد و نیافت و گفت ما الیاس بر نیابیم حیله باید ساخت پنجاه مرد بخواند و گفت
بروید و پیش وی اظهار اسلام کنید تا بر شما اعتماد کند آنگاه ویرا بگیرید ایشان
بیامدند و اینچنین آواز دادند الیاس سر در کشید آخر گفت بار خدایا اگر ایشان
عمد مکر دارند ایشان را بسوز در حال آتش بیامد از آسمان و ایشان را بسوخت
که همه دیگر آمدند بدعای الیاس هلاک شدند و کرده سیم همچنین این ملک را زنی بود
صالح ایمان در نهان پوشیده ملک داشت دبیر گفت ترا باید رفتن و الیاس را

بفریفتند و زن را بکشتند و الیاس را آزار دادند الیاس آواز او بشناخت بیرون آمد و یکی گو
را در بر گرفتند و بگریستند و از هر گونه سخن گفتند و زن الیاس را گفت اگر خواهی که در خدمت
تو باشم و اگر فرمایی جای دیگر روم که من ایمن نباشم که من ترسم از ایشان خدای تعالی وحی کرد
با الیاس که بفرما تا با تو باشد و از اینجا برو به جایگاهی که بعضی امید کرده ام از خشم ایشان
برهانم این طایفه را بفعل خود مشغول کنم و ایشان را جان برآرم تا از شما مشغول شوند
آن زن برفت و بر [illegible] در خاک نشست الیاس وی را دید [illegible] با او بود که آن
زنی که مادر یونس ابن متی بود و آن زن و یونس را هم بود و متوفی شده بود و [illegible]
را دید با دعا [illegible] الیاس اینجا مقام کرد [illegible] آنگاه برخاست و بجای خود
و آن زن را گفت فلان جایم [illegible] هر گاه که ترا حاجت باشد مرا آنجا طلب [illegible]
الیاس برفت پس [illegible] یونس متوفی شد مادرش بگرید [illegible] بر گشت نزدیک
الیاس آمد الیاس او را تعزیت گفت آن زن گفت من برای آن آمدم تا بیایی و دعا
تا خدای تعالی او را زنده کند الیاس گفت من این جز بفرمان خدای تعالی نکنم
حق تعالی وحی کرد و به دعا کردن اجازت داد الیاس برآمد و دعا کرد و خدای تعالی
یونس را زنده کرد [illegible] الیاس باز گردید [illegible] الیاس دلتنگ
شد و بخدای تعالی بنالید گفت بار خدایا مرا [illegible] این طاقت نیست اگر مصلحت
مرا پیش خود بری و اگر نه دعای من در حق ایشان اجابت کن هفت سال از ایشان باران
باز گیر حق تعالی گفت من از ایشان رحیم ترم گفت پنج سال گفت نه گفت سه سال گفت [illegible]
باشد الیاس دعا کرد و خدای تعالی باران باز گرفت و گفت جز به دعای تو باران ندهم
قحط در میان ایشان افتاد سه چهار سال ایشان [illegible] و بسیاری مردم هلاک شدند
الیاس گفت بار خدایا روزی من از کجا باشد گفت مرغی را بر تو موکل کردم تا [illegible]
دعو

دیگر برای تو روزی آرد [illegible] رسید که [illegible]
الیاس متفکر در شهر رفتی و نان با خود داشتی اگر دیدی در شهر بوی شنیدی گفتی که
الیاس اینجا گذشته است عبدالله عباس گفت [illegible] الیاس [illegible] گفت هیچ طعام
نیست گفت آری قدری آرد هست و پاره روغن نیست از آنجا طعامی ساخت الیاس
بخورد و دعا کرد خدای تعالی ببرکت دعای او خمهای وی پر آرد کرد و آنرا روغن
زیت و از آنجا بگذشت بخانه پیرزنی رسید که او را پسری بود الیسع بن اخطوب نام و او از
قحط رنجور بود الیاس بخانه برد و دعا کرد و خدای تعالی الیسع را عافیت داد
و مادر و پسر هر دو ایمان آوردند و الیسع با الیاس برفت و الیاس پیر شده بود و
الیسع جوان بود و خدای تعالی گفت ای الیاس [illegible] مخلوق بسیار هلاک شدند
الیاس گفت بار خدایا من دعا کنم [illegible] گفت ای قوم [illegible] قحط را سبب
ایمان آوردید تا من دعا کنم تا خدای تعالی قحط بر دارد گفتند بکنیم گفت بروید و بتان را حاضر
کنید و دعا کنید اگر ایشان اجابت کنند و شما را باران دهند من دست از دعوت بدارم
و اگر من دعا کنم و خدای من باران آرد و نعمت بسیار گرداند ایمان آرید گفتند نیکو
گفتی و بتان را حاضر کردند و بسیار تضرع و زاری کردند باران نیامد گفتند
تو دعا کن او دعا کرد و خدای تعالی باران فرستاد و نعمت داد ایشان عهد بشکستند
و وفا نکردند خدای تعالی گفت الیاس را که از میان ایشان بیرون رو که وقت هلاک
ایشان است و بفلان جایگه رو و بنشین و منتظر باش الیاس و الیسع بآنجا رفتند
و بنشستند اسبی دیدند از آتش الیاس بجست و بر آن اسب نشست اسب [illegible]
الیسع گفت مرا چه باید کرد او گلیمی داشت بوی انداخت و گفت تو در زمین خلیفه
منی و خدای تعالی الیاس را پر داده بود تا در هوا می پرید و اگر خواستی بقوم

رفتی و حاجت طعام و شراب از وی با بودانت و خدای تعالی دشمن را بر ایشان مسلط کرد
تا این پادشاه را بکشت و زنان وی را بکشت و ایشان را در بوستان بینداخت تا سباع ایشان را
بخوردند و خدای تعالی بعد از آن الیسع را به پیغمبری فرستاد به بنی اسرائیل و قوم بسیار با وی
ایمان آوردند و وی با عیان نبوت قیام نمود تا آنگاه که خدای تعالی او را با پیش خود برد و
ابن ابی سعید بصری روایت کرد که مردی گفت که بار من بیرون میرفتم که ناگاه یک مردی را
دیدم او را گفتم تو کیستی جواب نداد بار دیگر پرسیدم گفت من الیاسم لرزه بر من افتاد
که خود را نتوانستم نگاه داشت گفتم بخدای بر تو که دعا کن تا این لرزه خدای تعالی از من ببرد
دعا کرد و در آن دعا خدای را بهشت نام یاد کرد یا بر یا رحیم یا حنان یا منان
یا حی یا قیوم و دو نام دیگر به زبان عبری بگفت و دست بر کتف من نهاد خنکی و راحت
آن بر سینهای من رسید آنگاه او را گفتم وحی بتو می آید گفت تا خدای تعالی محمد را
فرستاد وحی بمن نیامد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند گفت چهار دو در آسمان
ادریس و عیسی و دو در زمین من و خضر گفتم خضر کجا باشد گفت بجزایر دریا گفت
او را بینی گفت او را بینم در دیر وقت سالی مروان و در شام قتال بود گفتم چه گویی
در مروان گفت جباریست طاغی و باغی از آنکه در کارزار قاتل و مقتول بهر دو در دوزخ
گفتم من حاضر بودم اما هیچ نکشتم الحمد لله توبه کردم که دیگر جای نکنم و جان جای عاصی
نشوم گفت نیکو میکنی تا در این بودیم که دو نان پیش ما نهادند از شیر سفید تر گفت
بخور من و او از آن نان بخوردیم و آن نیم دیگر از پیش ما برداشتند من
ندانم تا که بنهاد و که برداشت و شتری بیامد و آن شتر بیاورد آنگه یکی دیگر بیاورد
الیاس برنشست گفتم که من با تو بیایم گفت تو نتوانی گفتم من مجردم و زن و فرزند ندارم
گفت برو زن کن گفتم من ترا کجا بینم گفت اگر اتفاق افتد ببینی آنگاه از چشم من فرو

نشانم ناگاه

نشانم ناگاه شد تو گویی که قوله تعالی وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ الیاس از جمله پیغمبران مرسل
بود چون گفت قوم خود را از خدای جل جلاله نترسید از خدای تعالی نمیترسید و بعل
را می پرستید و بعل را می پرستید رها کنید و پرستید آن خدای را که بهترین آفرینندگانست
خدای که آفریدگار شماست و پدران پیشین شما که گفت بود الیاس را
بدروغ داشتند پس ایشان حاضر کرده شوند کان عذاب خدا الا بندگان
خدای اند که عبادت باخلاص کردند و ما ماندگی کردیم در الیاس با امت باز
این کلمه را که ایشان گویند سلام بر آل یاسین که آل یس الحمد است و یس نامست
از نامهای او انا کذلک نجزی المحسنین جزا دهیم نیکوکاران را و از جمله بندگان مومن
بود قوله تعالی وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۝ إِلَّا عَجُوزًا
فِي الْغَابِرِينَ ۝ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ۝ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ۝
وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ
الْمَشْحُونِ ۝ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ۝ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ۝
فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۝ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝
فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۝ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ۝ وَ
أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۝ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ۝
لوط از جمله پیغمبران مرسل بود چون برهانیدم وی را از عذابی که کافران را آمد
را که از جمله اهل وی بود نجات دادیم [illegible] در میان هلاکان بود در آن که
پس دمار برآوردیم از دیگران و همه را هلاک کردیم و شما در تجارت و بازار
بر ایشان و منزلهای ایشان میگذرید چه در روز و چه در شب افلا تعقلون
ای عقل ندارید چرا اعتبار نمیگیرید و عبرت نمیگیرید آنگاه گفت یونس که

از جمله پیغمبران مرسل بود و چون بگریخت با کشتی پر از مردم عبد الله گفت یونس قوم خود را
وعده داد بعذاب و از میان ایشان برفت چون ایشان ایمان آوردند و خدای تعالی
عذاب از ایشان برداشت او نخواست که ایشان ایمان آورده اند چون بشنید
که عذاب از ایشان دفع شد از خجالت و تشنیع خود با میان ایشان نرفت و روی
بجانب دریا نهاده در کشتی نشست که در او مردم بسیار بودند و مال بسیار بود کشتی
بایستاد و هیچ نرفت ملاحان گفتند در میان شما بنده گریخته هست و عادت کشتی
این است که چون بنده گریخته در او باشد نرود یونس گفت همچنین است آن
بنده گریخته منم اگر مرا بدریا اندازید کشتی برود مردم در دریا انداختنش گفتند حاشا ما در تو
سیمای صالحان می بینیم ترا بدریا نیفکنیم آخر گفتند قرعه زنیم تا بنام که برآید قرعه
زدند چند بار بنام یونس برآمد فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ یعنی
قرعه زدند بنام یونس برآمد از جمله آنان شد که بقرعه بر ایشان غلبه کنند و بدریا
اندازند یونس را بگرفتند که بدریا اندازند خدای تعالی ماهی را وحی کرد که
دریاب بنده مرا و نگر تا پوست او نخراشی که او طعمه تو نیست من شکم ترا زندان او
خواهم کرد یونس را بکنار کشتی بردند ماهی بیامد و دهن باز کرد و ویرا از ایشان
ببردند تا بجای دیگر همچنین تا بچهار گوشه کشتی بردند ماهی می آمد و دهن باز میکرد
گفتند ما را روزی هست ویرا بینداختند ماهی ویرا بگرفت و فرو برد وَهُوَ
مُلِيمٌ و او مستحق ملامت بود برای آنکه از میان قوم خود بی دستوری رفته بود
خدای تعالی فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ یعنی از جمله آنان شد که تسبیح کنندگان ابن عباس
گفت از جمله نماز کنندگان ابو مقاتل گفت از جمله مخلصان و مطیعان ابو سعید جبیر گفت
آن تسبیح است که او گفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

للبث

لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ در شکم ماهی بماندی تا روز قیامت که خلقان را حشر کنند
در شکم ماهی گور او شدی فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ یعنی بینداختیم او را بزمینی و صحرای خالی از درخت
او بیمار و رنجور بود مقاتل گفت سه روز در شکم ماهی بود ضحاک گفت بیست روز و بعضی گفت
چهل روز بود و بدن یونس در ضعیفی که بود مانند بچه افکنده نوزاد او چنانکه
سلخ شده بود و پوست تنک گشته که اگر آفتاب بر وی آمدی بسوختی گفتند این درخت
کدو بود و خاصیت او آن بود که مگس گرد آن نگردد مقاتل گفت چون صباح در سایه
آن درخت نشست و خدای تعالی بز کوهی را مسخر گردانید تا بیامدی و او را شیر دادی
فَأَرْسَلْنَاهُ یعنی آنگاه او را فرستادیم برسالت با اهل آن شهر و ایشان مردی صد هزار
مرد بودند در زمین موصل گفتند که او بعضی ... دست یا بیشتر ایشان ایمان آوردند
تا برخوردار کردیم ایشان را بعمرها و مال و اجال تا زمان اجل ایشان فَاسْتَفْتِهِمْ
أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ ۝ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ۝
أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ۝ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ
عَلَى الْبَنِينَ ۝ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۝ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ۝
فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَ
لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۝ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلَصِينَ ۝ ای محمد بپرس از ایشان بر سبیل تقریع و تحقیر خطای ایشان بر حکمی که کرده اند
و آن آنست که گفتند الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ فرشتگان دختران خدای اند بپرس از ایشان
که چگونه باید که خدای را دختران باشد و شما را پسران و اینکه فرشتگان را ماده مینمایند
از کجا میگویند که ایشان ماده اند أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه و آگاه باش که این کافران از دروغ
صریح ایشان است آنکه میگویند که خدای تعالی فرزند دارد و فرشتگان دختران اویند

وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که ایشان در این سخن دروغ زنند برای آنکه فرزند آن چیز را
کند برابر تا اگر جهت تمام در آن فتاده است که در حکم یکی بود باشد که پدر را
فرزند باشد و فرزند آنرا باشد که جسم باشد و خدای تعالی جل جلاله جسم نیست و پس شهوت
و فرزند نباشد یا شما را حجتی هست و هیچ دلیلی بر این دعوی که میکنید از کتابی که خدای
فرستاده باشد اگر هست و راست میگوئید کتاب خود را بیارید و ایشان گفتند تا عجز ایشان ظاهر
گردد وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا کافران میان خدای و جنیان نسبت
کردند با آنچه گفتند الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ و گفته‌اند که این زنادقه گفتند که خدای
آفریدگار خیرات است و ابلیس آفریدگار شر وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ جنیان بحقیقت میدانند
که ایشان بجایگاه حاضر خواهند کرد و بدوزخ خواهند برد این جنیان را یا کافران را
اینها مقالات را آنگاه تنزیه ذات خود را از آنچه گفتند و بدان صفت کردند آنگاه استثنا
کرد ذات ایشان آنانکه این سخن گفتند گفت همه را بدوزخ حاضر کردانند مگر بندگان
خاص و خالص را فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ إِلَّا مَنْ
هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ
إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ لَكُنَّا
عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا
الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ شما که مشرکانید و معبودان شما که بتانند شما
در فتنه نتوانید انداختن هیچ کس را بر خدای و گمراه نتوانید کردن بر وی مگر آنکسی را که
خدای وی را خذلان کند بسبب عصیانی تا بگمراهی و بدبختی مستوجب دوزخ گردد با شما
دوزخ آنگاه گفت ای جبرئیل بگوی محمد را که از ما هیچکس الا او را مقامی هست معلوم که
خدای در آن مقام بایستد و از آنجا فراتر نتواند تا هر یکی را مقامی است برای عبادت

و آنجا عبادت

که آنجا عبادت کنند و آن از در نگذرند و آنکه چنین باشد بنده باشد بر خدای خود ایستاده
برای عبادت نه فرزندی و ما ایم که صف زننده‌ایم برای عبادت و نماز چون این آیت آمد
مسلمانان نیز در نماز صفها برکشیدند و جماعت کردند و در هیچ موضع نبوده است
و ما ایم تسبیح کنندگان و نماز کنندگان عبدالله عباس گفت در آسمان بمقدار کف دستی
جا نباشد الا که بروی فرشته باشد در تسبیح و نماز آنگاه ذکر سخنان اهل مکه کرد و گفت
بدرستی که اهل مکه میگویند اگر به نزدیک ما کتاب و ذکری بودی از کتب پیشینیان
از جمله بندگان صالح بودیمی ایشان چنین میگفتند چون قرآن بر ایشان آمد بآن
کافر شدند آری زود باشد که بدانند آنچه کرده‌اند چون جزای آن ببینند وَلَقَدْ
سَبَقَتْ بدرستی که پیش گرفت و سابق گشت کلمهٔ ما برای بندگان مرسل خود از حکم
و آن کلمه اینست که ایشان مظفر و منصورند یعنی ما حکم کردیم بنصرت ایشان
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ
يُبْصِرُونَ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ
وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و این سخن گفته‌ایم و حکم رانده که لشکر ما غالب باشد پس تو ای محمد از ایشان اعراض
کن و روی بگردان تا زمانی اندک یعنی روز بدر آنگاه تو بقتال ایشان فرمائیم و بنگر بایشان
در وقت عذاب تا چگونه خوار و حقیر باشند که زود باشد که ایشان نیز معلوم کنند
و ببینند عذاب خود را از قتل و اسیر و ظفر تو بر ایشان ای تعجیل میکنند باستعجال
عذاب میخواهند که چون عذاب ما فرود آید بمیان سرای ایشان و بد آید بر ایشان صباح
آنانکه ترسیم کرده باشند و روی از ایشان بگردان تا زمانی تکرار برای تاکید و زیادت

ومخشی رسول صلعم کرد و بر بینا الخ وصف آن نتوان کرد که ایشان نیز نزد و باشند که ببیند
کر باکست و ستوده خدای تو آنخدای که خداوند عزت است از آنچه در وصف میگفتند
و درود و سلام بر پیغمبران باد و شکر و سپاس مر خدای عالمیان را از امیر المؤمنین علی ع
روایت است که هر که خواهد بپیمانه تمام در روز رستخیز باید که آخر سخن وی که از مجلس برخیزد
این باشد که بگوید سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سورهٔ ص مکیست هشتاد و هشت آیت است از
ابی بن کعب روایت است که گفت رسول صلعم گفت هر که او سورهٔ ص بخواند بعضی
او را چندان ثواب دهند که بوزن کوهها باشد که داود ع تسبیح کردی و او را از گناه
صغیره و کبیره نگاه دارد و از امام محمد باقر ع روایت است که هر که سورهٔ ص
بخواند در شب آدینه باشد او را از دنیا و آخرت بدهند آنچه کسی را نداده باشند مگر
پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب را و خدای تعالی او را به بهشت برد و از اهل البیت او
هر که خواهد و بعد وی هر که مؤمن باشد و چهار بنده که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
صٓ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ۝ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ۝ كَمْ
أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوا وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ۝ وَعَجِبُوا أَن
جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ ۖ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ۝ تا آخر از
عبدالله عباس پرسید که صاد چه باشد گفت نام دریاییست که در مکه بود و عرش
خدای تعالی بر او بود آنگاه که نه شب بود و نه روز و ذلك قوله تعالی وَكَانَ عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاءِ سعید جبیر گفت نام دریاییست که خدای تعالی بآن زنده کرداند خلقان را میان
دو نفخه سدی گفت نامیست از نامهای خدای تعالی و گفته اند که اشارتست به نامی
از نامهای خدای تعالی که در اول آن صاد است چون صمد و صانع و صادق اهل

اشارت

اشارت گفتند که فعل ماضیست ای صاد صادق است محمد قلوب العارفین بالقرآن محمد صید
دلهای خداشناسان کرد بقرآن خدای تعالی قسم یاد کرد و سوگند خورد که بحرمت صاد
و بحرمت قرآن خداوند ذکر و شرف و ذکر و موعظه که این قرآنست معجزیست دلیل
محمد ع و گفت صاد نام سوره باشد یعنی این است که این سوره آنست که فصحا عاجز
کردانید از معارضه آوردن آنگاه قسم یاد کرد بقرآن و ذکر بیانست و شرف
وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ و ذکر موعظه است و یاد کردن آنچه بدان محتاج
باشند از شرایع و غیر آن از توحید و وعید و ذکر انبیا و احوال قیامت بَلِ الَّذِينَ
كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ نه آنکسانی که کافر شدند از اهل مکه و در عزت اند
و تکبر اند از تبع کردن در خلاف و عداوت اند با اهل حق که منظر با
و جهم را بعذاب پیاده سامی توانیم که ایشان را هلاک کردیم چنانکه بسی از ایشان را
کردیم دیگران را آنگاه ابتدا کرد و گفت ای بسا که هلاک کردیم از پیش ایشان
گروهی را که چون عذاب را مشاهده کردند فریاد بر آوردند و استغاثه کردند
ایشان را هیچ فریاد رس نرسید و هنگام گریختن نبود تا بگریزند و از عذاب بجهند
عبدالله عباس گفت کفار مکه چون تنگ کردندی و کار بر ایشان سخت
شدی و گفتندی المناص المناص بگریزید بگریزید چون روز بدر عذاب بایشان
آمد بر عادت خود گفتند المناص خدای تعالی این آیت فرستاد که وَّلَاتَ حِينَ
مَنَاصٍ این هنگام گریختن نیست وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم ایشان عجب داشتند از آنکه
پیغمبری با ایشان آمد که ترسانندهٔ و اعلام کننده هم از ایشان و هم از جنس ایشان
که او را همی شناسید و میدانید که هرگز از دروغی و دروغ در وجود نیامده
و دین ایشان کافران از سر کفر و عناد گفتند که این مرد جادو است دروغ زن

أجعل الآلهة إلها واحدا إن هذا لشيء عجاب ۝ وانطلق الملأ منهم أن
امشوا واصبروا على آلهتكم إن هذا لشيء يراد ۝ ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة هذا
إن هذا إلا اختلاق ۝ أأنزل عليه الذكر من بيننا بل هم في شك من
ذكري بل لما يذوقوا عذاب ۝ چون پیغمبر [illegible] اظهار کرد و دعوت آشکارا کرد
مشرکان یک یک در دین اسلام می آمدند بزرگان مکه برخاستند و پیش
ابو طالب آمدند و گفتند تو سید ما و پیشوای مایی [illegible] برادرزادت کار ما تنگ
کرده خدایان و آبای ما را عیب میگوید ابو طالب رسول را حاضر کرد و بپرسید و گفت
در میان ایشان سخن گفت رسول ایشان را گفت چه زیانست شما را اگر
یک کلمه گویید آن کلمه مالک عرب و عجم شما شوید و همه شما را مطیع شوند و منقاد گردند
ایشان گفتند ما ده کلمه [illegible] کنیم این کلمه کدام است گفت بگویید لا إله
إلا الله ایشان چون این سخن بشنیدند برمیدند و گفتند أجعل الآلهة إلها
واحدا محمد خدایان بسیار را یکی کرد این همه خلایق را چگونه یک خدای کفایت
بود این چیزی سخت با عجب است وانطلق الملأ منهم مهتران و بزرگان کافران و اشراف
ایشان چون ولید مغیره و ابو جهل و هشام و عتبه و شیبه و عاص و ابی بن خلف و گفتند یکدیگر را
که بروید و صبر کنید بر خدایان خود که ما را در دین محمد هیچ حیله و چاره نمانده که این کار
کاریست که خواسته شده و برای ما پرداخته شده و چیزیست که از حوادث و نوایب ایام
هست کسی را نشاید دفع کردن او و جهد کردن چاره دیگر نیست و گفته اند که معنی آنست
که بر پرستیدن بتان خود صبر کنید که این کاریست که خدای تعالی از شما خواسته است
و تقدیر وی است تا معلوم شود که ایشان با کفر قدری بوده اند و کفر خود تقدیر خدای
گفته اند ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة ما نشنیدیم این حدیث در دین و ملت باز
پسینیان

[illegible]

پسینیان یعنی ترسایان که ترسایان نه یک خدای گویند بر خدای گویند نیست این سخن الا سخنی بدروغ
یعنی محمد دروغ میگوید بر خدای که خدای تعالی او را فرستاده است و قرآن بوی وحی کرده
أأنزل عليه الذكر از میان ما همه این ذکر که قرآنست بروی فرستاده اند و او را چه
بود با این آنگاه گفت بل هم في شك من ذكري ایشان در شک اند از ذکر من و وحی من که
ایشان هنوز عذاب نچشیده اند اگر چشیده بودندی که از عذاب من خبر داشتندی
این سخن نگفتندی أم عندهم خزائن رحمة ربك العزيز الوهاب ۝ أم
لهم ملك السماوات والأرض وما بينهما فليرتقوا في الأسباب ۝ جند
ما هنالك مهزوم من الأحزاب ۝ یا نزدیک این کافرانست خزینهای رحمت خدای
یعنی بدست ایشان نیست تا بهر که ایشان خواهند میدهند و بهر که ایشان نمی خواهند
نمی دهند و مرا در رحمت نبوت نه چنانکه در دیگر آیت گفت أهم يقسمون
رحمة ربك أم لهم ملك السماوات یا خود پادشاهی آسمان و زمین
و آنچه در میان آنست ایشان راست تا ایشان را آنچه تعلق بخدای دارد سخن گویند
آنگاه بر سبیل تهکم گفت بر شوید در راههای آسمان و بر عرش سخن گویید
از آنچه تدبیر کار عالم و نظام امور بجا آرند آنگاه میبرند و بانگی که ایشان را
باید وحی فرستند آنگاه خبر داد از حال ایشان و گفت ایشان جماعتی که این سخن گفتند لشکری
شکسته از جمله لشکر کفار و تو بر ایشان مظفر شوی و منصور [illegible] روز بدر
این آیت روز بدر [illegible] بود که از بزرگان ایشان هفتاد را بکشتند و هفتاد را
اسیر کردند پس تسلی محمد را [illegible] ایشان یک بار دیگر گفتار ایشان در حساب بیار
كذبت قبلهم قوم نوح وعاد وفرعون ذو الأوتاد ۝ وثمود وقوم لوط
وأصحاب الأيكة أولئك الأحزاب ۝ إن كل إلا كذب الرسل فحق عقاب ۝

وَمَا يَنظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِن فَوَاقٍ ۞ وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا
قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۞ خدای تعالی جل جلاله پیغمبر را دلخوشی و تسلی میدهد میگوید
ای محمد مپندار که تو اولین پیغمبری که قوم او را بدروغ داشتند بجز تو پیش از تو پیغمبران
را تکذیب کردند چنانکه قوم نوح او را تکذیب کردند و عاد هود را و فرعون
و قوم او موسی را وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ یعنی خداوند میخها از برای آن گفت
ملک و پادشاهی ثابت و برای آنکه هر کس را از چهار میخ عذاب کردی او را بر دست
زدی و دو پای او را گرد کردی تا بمردی و ثمود صالح را تکذیب کردند و قوم لوط
لوط را و اصحاب الایکه شعیب را این جماعت احزاب بودند الا کل تکذیب کردند پیغمبران
خود را پس واجب شد بر ایشان و سزاوار آمد ایشان را عقاب عذاب برای کفر و تکذیب
ایشان آنگاه گفت وَمَا يَنظُرُ هَؤُلَاءِ و منتظر نیستند این جماعت که کفار مکه اند
و منتظر نباشند مگر یک بانگ که بیاید از آن هیچ درنگی و زمانی و مهلتی نباشد
و از رسول علیه السلام روایت است که این صیحه نفخ صور است ابن عباس گفت مَا لَهَا
مِن فَوَاقٍ از آن بانگ رجوع نباشد با دنیا مجاهد گفت مَا لَهَا مِن فَوَاقٍ از آن مهلتی نباشد
وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند این کافران که خدای ما بشتاب از روز حساب کرد قیامت
نصیب ما از عذاب بار ما در دنیا عطا گفت این آیت که نضر بن الحارث گفت
اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ
سنگی از آسمان بیار و بر ما آتش و هلاک و خدای تعالی در حق وی فرستاد که
سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عبد الله عباس گفت صحیفه اعمال ما بده تا ببینیم
در دنیا و این از سر استهزا و تهکم گفتند چون خدای تعالی این آیت فرستاد که
أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ و نظر نامه

و در لغت قطع باشد عبد الله عباس گفت كَانَتْ ضَرَبَاتُ عَلِيٍّ أَبْكَارًا إِذَا
اعْتَلَى قَدَّ وَإِذَا اعْتَرَضَ قَطَّ قطنا بریده ما است اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ ۞ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۞ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ
يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ۞ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ ۞ وَشَدَدْنَا
مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ ۞ صبر کن ای محمد بر آنچه این کافران
میگویند و یاد کن بنده ما داود را که خداوند قوت بود بر عبادت و تحمل اعباء
رسالت و نبوت بر دشمنان دین که بیک کافر را چندین جالوت هلاک کرد انه
اواب بود رجوع کننده بود او بسیار هر وقت و هر ساعت توبه کردی إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ
مَعَهُ ما کوهها را مسخر گردانیدیم تا با وی تسبیح کردندی بامداد و شبانگاه هر گه
که داود تسبیح کردی کوهها با وی تسبیح کردندی و مرغان نیز مسخر کردیم تا با وی جمع
شدندی و با وی تسبیح کردندی آنگاه گفت در خبر است که داود هرگاه در محراب
زبور خواندی مرغان آمدندی بیاستادندی و بر در برگشتندی بیانگ آواز هم تسبیح
کردندی و گفته اند که معنی این است که هر مرغی تسبیح کردندی آنگاه گفت
وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ ما ملک و پادشاهی وی قوی کردیم عبد الله عباس گفت از وی
قوی تر پادشاهی نبود و در عهد او هر شب سی هزار مرد محراب او نگاه داشتندی
تذییل قوله تعالی وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ ملک پادشاهی ای بالجنود عکرمه از
عبد الله عباس روایت کرد که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند یکی
گاوی دعوی کرد و مدعی علیه انکار مدعی کرد گفت هیچ بینه ندارم گفت نه
بروید تا من در کار شما بنگرم ایشان برفتند داود هم آن شب در خواب دید که مدعی
علیه را بکش و بفرمای تا بکشند داود از خواب در آمد و در آن توقف کرد دیگر

باره بیرون توقف کرد دیگر باره بیامد کسی فرستاد و ایشان را حاضر کرد و سوی علیه را گفت
تا فرود آمدند ایشان را بکشتم گفت مرا بحق بخشی گفت آری مرا بکشتند تو فرود آمدی و منکر آمد
که بیند طلب و رجعت بیزاست که دیگر بخواهد گشتن گفت یا نبی الله بود آنکه بمن بود را یا
را بکشتم و اینکار از وی نیست مرا ... سفر ... بکشتن ... او سفر ... بخشید
داود بفرمود تا وی را بکشتند هیبت وی در بنی اسرائیل بحضرت بلند گشت قوله تعالی
وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ ای بالهیبة وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ ما داود را حکمت دادیم یعنی نبوت
و علم و نبوت و علم شریعت وَفَصْلَ الْخِطَابِ و علم احکام و قضایا و کار گذاردن
تا در هیچ حکم فرو نماند امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت آن بود که در ... گفتند مدعی را بینه باید
و مدعی علیه را سوگند وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ إِذْ دَخَلُوا
عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ
بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ
وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ
آنچه قصاص جهال آورده اند در تفسیر این آیت لایق حال انبیا نباشد و بر انبیا
چیزی که عقل و شرع از آن مانع است چگونه روا توان گفتن دگر آن ... قول
ایشان چنانکه آورده اند که ابلیس بصورت مرغی بیامد و داود در محراب نماز
میکرد در آمد و بنشست داود نماز قطع کرد تا مرغ را بگیرد مرغ از پیش وی بپرید و بر بام
رفت داود از پی او برفت مرغ بر بام سرای اوریا رفت داود نیز برفت مرغ
در سرای اوریا در پرید داود نگاه کرد زن اوریا را دید برهنه غسل میکرد داود
بر وی عاشق شد اوریا را بجنگ فرستاد و فرمود تا او را در پیش تابوت برند تا کشته شد
یکدو سه نوبت ... شد و داود زن اوریا را بخواست و این جمله که داود علیه السلام

می‌کنند

می کنند عقل و شرع مانع اینست و اعتقاد این خطای عظیم بود در دین اما آنچه جایز است و روا
آنست که در اخبار آمده است که اوریا زنی داشت که او صاحب جمال بود داود
شنوده بود که زن را دوست او نیز بخواهد که این زن فرستاد خویشان زن بوی دادند رغبت
کردند بر اوریا حرمت پادشاهی و پیغمبری وی با او نیا رغبت نکردند داود دیگری بر ما
ترک خواستن کنی وی کرد تا او را اوریا بخواهد و چون نکرد ترک خوب کرد و توبه
و استغفار کرد این بود و حارث بن اعور از امیر المؤمنین و امام المتقین علی علیه السلام
روایت کرد که گفت هیچ زن را ... نشاید گفتن که او حکایت زن اوریا را بر وی
کند الا آنکه او را دو حد زنم حدی برای نبوت و حدی برای اسلام چون داود
آن زن اوریا بخواست رنجی بدل او رسید خدای تعالی دو فرشته فرستاد بر صورت
دو مرد تا پیش داود آمدند بصورت دو خصم تا او را تنبیه کنند بر آنچه وی کرد
بایستند و دستوری خواستند در بان گفت این وقت عبادت داود است صبر
کنید تا وی از محراب بر آید ایشان باز گشتند و راه بام گرفتند و از بام پیش داود
آمدند و گفتند از دیوار محراب در آمدند و داود بترسید از ایشان ترسید که ایشان بود
که جمعی دشمنانند که قصد او آمدند از آن سبب که نه بوقت آمدند و از در در نیامدند
و بصورت مردمان بودند کار ایشان چون چنان دید که داود بترسید قَالُوا
لَا تَخَفْ داود را گفتند مترس که ما دو خصم ایم یکی بر دیگری ستم میکند فَاحْكُمْ بَيْنَنَا
میان ما حکم کن بحق و از حد در مگذر و میل و ستم مکن و ما را هدایت کن بر راه راست
داود علیه السلام ایشان را گفت حال تان چیست مدعی و مدعی علیه کیست یکی از ایشان گفت إِنَّ هَٰذَا
أَخِي این برادر منست که او را نود و نه میش است و عیب بر نعم
کند و مرا یک ماده میش بیش نیست مرا گفت أَكْفِلْنِيهَا آن یک و از نیز بمن ده و مرا کفیل

آن کرد این تا از این سخن صد کرد و در خطاب بر من غلبه کرد یعنی آن یک را او بخواست
و من نخواستم غلبه او را بود و لفظ وعزّنی فی الخطاب دلیل میکند بر این روایت که ایشان
بودند یعنی داود و اوریا آن زن را میخواستند بر داود و داود و اوریا را خواندن و لفظ
تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة دلیل میکند بر این روایت که در شرع داود روا بود
که یکی زنی دارد و دیگری گوید که او را رها کن تا من او را بخواهم چون این روا بود داود اوریا را
گفت زن را رها کن داود زن او را بخواست زیرا که دعوی این است که وی را نود و نه
نعجه دارد و من یکی را گفت که او را بمن گذارد هم بر این روایت هیچ لازم نمی آید
قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك إلى نعاجه ط وإن كثيرا من الخلطاء ليبغي
بعضهم على بعض إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وقليل ما هم ط
وظن داود أنما فتناه فاستغفر ربه وخر راكعا وأناب ه فغفرنا
له ذلك وإن له عندنا لزلفى وحسن مآب ه داود گفت اگر چنین است
که تو میگوئی بر تو ظلم کرده است و گفته اند که چون بگوید در این دعوی گفت راست
میگوید بجنبید که دم داود گفت بدرستی که ظلم کرد بر تو بآنکه از تو بخواست آن یک
نعجه را با آن نود و نه جمع کند تا صد تمام باشد آنگاه بر سبیل تمثیل گفت که طلق
بسیاری از همسایگان و آمیختگان با یکدیگر بر همه از ایشان بر یکدیگر ستم میکنند
مگر آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و ایشان اندک اند گفتند داود چون
این سخن بگفت در میان اندیشید بیاد آمد بدانست که حال و قصه او است با اوریا
و این ابتلا و امتحان بود داود را فاستغفر ربه از خدای خود آمرزش خواست
و بنیاد تواضع و فروتنی و روی بر خاک نهاد و با خدای رجوع کرد و در خبر
کرد و چهل روز در سجده بود و بر نداشت مگر برای نماز و چندان بگریست که آب

جشم

چشم وی گیاه از زمین بر آمد فغفرنا له بیامرزیدیم مر داود را از زلت وی و
او را نزدیک ما قربت و نزدیکی و بازگشتن نیکو با ثواب و رحمت یا داود انا
جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى
فيضلك عن سبيل الله ط إن الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب
شديد بما نسوا يوم الحساب ه وما خلقنا السماء والأرض وما
بينهما باطلا ط ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من
النار ه ای داود ما ترا خلیفه کردیم در زمین تا حکم کنی در میان مردمان حکم بحق
کن در میان ایشان بحق و متابعت هوا مکن که هوا ترا از راه خدا دور بگرداند و راه حق
راه خدای است ان الذین بدرستی که آنانکه از راه خدای بگردند ایشان را
عذاب سخت است بسبب فراموش کردن ایشان روز حساب را آنگاه وما خلقنا السماء
والأرض ما آسمان و زمین را بباطل نیافریدیم و لیکن غرض که مومنان را چون کافران
کنیم و آنچه در میان آن است ایجاد بحکمت آفریدیم و برای غرض صحیح تا خلایق را
در روی منافع دینی و دنیاوی باشد ذلك ظن آفریدن بی غرض گمان جمع کافران است
وای بر کافران از آتش دوزخ و عذاب آن أم نجعل الذين آمنوا و
عملوا الصالحات كالمفسدين في الأرض أم نجعل المتقين كالفجار كتاب
أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر أولو الألباب ه
یا کافران بر شما این کافران چنین می پندارند که ما زمین و آسمان را باطل آفریدیم و بی
غرضی که مومنان را چون کافران خواهیم کنیم و صالحان را چون فاسقان گردانیم یعنی اگر
خلق باطل باشد مؤمن و کافر و مطیع و عاصی برابر در زمین و هر که در میان ایشان
برابری و حکیم نباشد و خدای تعالی حکیم است کتاب أنزلناه این قرآن کتابی است

مبارک بسیار خیر و نفع بتو رسانیم و فرستادیم تا در آیات تدبر و تفکر کنند و تا پند گیرند خداوندان
عقل بدان متعظ شوند و منزجر وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ
أَوَّابٌ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ
الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا
بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ دادیم داود را فرزندی دادیم چون سلیمان چه نیکو بنده بود
سلیمان بدرستی که او بسیار رجوع و انابت بود با حضرت حق در جمله کارها و تسبیح
تقدیس خدای تعالی بسیار کردی إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ چون بر وی عرض کردند بشبانگاه
وقت نماز دیگر اسبان نیک رفتار که عادت ایشان آن بود که بر سه قوایم ایستادندی
و یکپای را کناره سم فرا بر زمین نهادندی کلبی گفت این هزار اسب بود که سلیمان
از دمشق آورده بود مقاتل گفت از بیرون رسیده بود حسن بصری گفت از دریا
آورده بود و نماز پیشین کرده بود و بر کرسی نشسته آن اسبان را بر وی عرض میکردند
و او بدان مشغول بود از نماز دیگر غافل شد تا همه را بر او عرض کردند و او بدان
مشغول بود و چون نگاه کرد آفتاب فرو شده بود گفت رُدُّوهَا عَلَيَّ بازگردانید
این اسبان با من دیگر بار اسبان باز آوردند و را پیاده و تیغ اسبان را پی میکرد و
سیفی بود تا همه را کشتند و بصدقه میدادند کفارت آنرا که نماز از وی فوت شده
بود و صد اسب مانده بود هر اسبی که نیکو بود ... از آن اسبانند
چون سلیمان این اسبان را پی کرد و بصدقه داد خدای تعالی باد را مرکب وی کرد
تا بامداد و بیک ماهه راه ببردی و شبانگاه یکماهه باز آوردی عبدالله عباس
از امیرالمؤمنین علی روایت کرد که سلیمان خواست که بجهاد رود و بفرمود تا اسبان را بر وی
عرض کردند مشغول شد تا آفتاب فرو شد و نماز دیگر فوت شد فرشتگان را که بر آفتاب

موکلان بودند

موکل بودند خطاب کرد که رُدُّوهَا عَلَيَّ آفتاب بفرمان خدای تعالی باز آوردند تا او نماز
نماز دیگر بگزارد در وقت فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ سلیمان گفت من دوستی اسبان بر ذکر
خدای برگزیدم یعنی نماز دیگر خیر یعنی خیل است یعنی دوستی خیل عوض ذکر
خدای کردم و مراد بخیر خیل است حَتَّى تَوَارَتْ تا آنگاه که پوشیده شد آفتاب
بِالْحِجَابِ گفته اند که حجاب کوهی است از پس کوه قاف که آفتاب آنجا فرو شود
فَطَفِقَ مَسْحًا عبدالله عباس گفت که معنی آنست که دست بساقهای ایشان فرو آورد
بسبیل کرم و محبت بعضی گفتند ایشانرا وقف کرد در سبیل خدای تعالی جهاد
کردن و ساقهای ایشانرا داغ کرد وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ
جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي
إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ
وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ هَذَا
عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ
مَآبٍ مبارزان ناخدای تعالی در قصه این آیت آورده اند که سبب امتحان سلیمان
بود در بعضی غزوات دختری را از دختران ملوک بیرون آورد ... صاحب
جمال بود سلیمان او را دوست میداشت و او با سلیمان نمی ساخت پیوسته میگریست
سلیمان او را گفت ای زن بهترین زنان ملکی و بهترین مردان با ما ... زن گفت چنینست
ولیکن صورت خیال پدرم از چشم من دور نمیشود اگر میخواهی که من خوش شوم بفرمای
تا صورت پدرم بسازند تا من در وی نگرم و خوشدل میباشم دیو گفت بدان
باشد بفرمود تا صورتی بساختند آن زن با جمیع کنیزکان آنرا سجده کردند ...
و سلیمان را ازان خبر نبود آصف برخیا از آن با خبر شد سلیمانرا گفت خواهم که خطبه کنم

و پیغمبران تا نگویم سلیمان را گفت روا باشد و یک خطبه کرد و بر پیغمبران ثنا گفت و بر سلیمان
ثنا نبرد و نگاه کن تو چه را باز بست سلیمان از آن دلتنگ شد چون آصف برخیا از منبر
به زیر آمد سلیمان گفت چگونه بود که پیغمبران را به عموم ثنا گفتی و حدیث مرا به روزگار
گذشته باز بستی آصف گفت برای آنکه امروز چهل روز است تا در سرای تو بت
می پرستند و تو از آن بی خبری سلیمان [illegible] چون از آن خبر یافت آن صورت را بشکست
و آن زن را تعزیر کرد و چون از مجلس حکم باز آمد خواست تا در مستراح رود به
عادت انگشتری به دست زن داد و زن [illegible] انگشتری [illegible] که ملک و نبوت در او
بود [illegible] و جن و انس و وحش و طیور مسخر آن بود [illegible] خدای تعالی بر سلیمان بر وی
افکند نام وی صخره تا بیامد و انگشتری بستد و بر جای سلیمان بنشست و همه رعیت
مسخر وی شد [illegible] تا چون سلیمان [illegible] آمد زن را گفت انگشتری
بمن ده زن بانگ بر وی زد و گفت سلیمان انگشتری را بگرفت و برفت و او را
دیو پنداشت [illegible] سلیمان [illegible] می رفت [illegible] و گفتند
[illegible] دیو [illegible] که این فتنه ایست روی در بیابان نهاد و چهل روز بگریست
و تضرع و زاری همی کرد تا خدای تعالی توبه وی قبول کرد این دیو چهل روز در ملک
سلیمان [illegible] کرد [illegible] سلیمان خلوت کرد آصف گفت مگر سلیمان دیو
شده است [illegible] آنگاه گفتند [illegible] بر تخت
فرشته بیامد و دیو را [illegible] از آنجا بگریخت [illegible] و انگشتری را در دریا
انداخت ماهی بگرفت [illegible] ماهی به دست سلیمان افتاد و انگشتری از شکم آن
بیرون آمد و او را پادشاهی و نبوت باز آمد عجب از آن قوم که این [illegible] گویند
و خوانند و اعتقاد کنند و باور دارند که خدای تعالی بر سلیمان دیو افکند و او را

نگین کند

نگین کند و ملک و نبوت بدست گیرد و شریعت را بگرداند و بر زنان سلیمان ظفر یابد
تا با ایشان فساد کند اگر کسی در این اندیشه کند بداند که این محض کفر و خروج است از
دین سلیمان و تاویل درست آنست که ابو هریره از رسول خدای صلعم روایت کرد که
سلیمان را صد زن بود و کنیزکی با خود گفت امشب گرد همه برآیم تا خدای تعالی مرا
صد پسر دهد که در راه خدای تعالی شمشیر زنند و جهاد کنند چنین کرد و از قضای
خدای تعالی از این زنان مرا صد پسر دهد که در راه خدای تعالی شمشیر زنند و جهاد
کنند چنین کرد و از قضای خدای تعالی از آن زنان هیچ کدام بار نگرفت الا یکی ازیشان
که کودکی مرده بزاد و آن بیاوردند و بر تخت سلیمان افکندند [illegible] قوله تعالی
و لقد فتنا سلیمان و القینا علی کرسیه جسدا ثم اناب الی [illegible] و رجع
من [illegible] المقالة [illegible] و بعضی مفسران گفتند که سلیمان را پسری بود و شیر خواره و دیوان
دوست داشتی شیاطین قصد کردند که او را هلاک کنند گفتند که اگر او بماند با ما همان
کند که سلیمان می کند چون سلیمان از این خبر یافت وی را به فرشتگان ابر سپرد تا وی را
نگاه دارند [illegible] فرشتگان بیاوردند [illegible] روح بر تخت
نهاد [illegible] که سالی از سالها که سلیمان بیمار شد و بر تخت لاغر شد
که گفتی وی تنی است بی روح بر تخت افکنده قال رب اغفر لی سلیمان گفت الهی
خدایا مرا بیامرز و ملکی بخش مرا که بعد از من کسی را نباشد و نشاید که تو خداوند بخشنده
بغایت سلیمان این دعا برای آن کرد تا این ملک نبوت معجزه پیغمبری وی باشد
اگر کسی را دیگر [illegible] بودی آن سبب شدی که معجزه بودی خارق عادت و ملک
سلیمان بدین صفت بود از طاعت جن و انس و سباع و وحوش و بهائم و تسخیر باد و

و ماند آن نبی را نطق با مصلحت گفت نه بر وجه بخل مِنْ بَعْدِي یعنی غیری چنانکه از اکرمه
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ بَعْدَكَ ای غیرک من الانبیا تو کسی را علامت نکم و وجهی دیگر آنست که
با این ملک آخرت خواست و ثواب بهشت یعنی ملکی که نرسد کسی را و نبی و بعد از آنکه
من بآن رسیده باشم که با آن رسد بدنیا این تاویل و توسل این وجه قوله تعالی رَبِّ
اغْفِرْ لِي و بعضی گفته اند در این سوال که بدستوری خدای تعالی بود و رضای تعالی بود
دیگر تا این دعا کند از آنکه در سابق علم وی بود که هیچکس جز سلیمان ملکی چنان
دیگر نبوده بود و جز بعصمت نگاه نتوان داشت آن مملکت را و رسول صلعم گفت
سلیمان با آن مملکت و سلطنت یک طرفة العین سر بآسمان نداشتی بیرستی آسوده ک
نکنده با خضوع و خشوع ابو هریره روایت کرد که دوش نماز میکردم شیطان بخصومت
من آمد بصورت گربه و خدای تعالی مرا ازو نگهداشت که در خواستم که وی را بگیرم و بربندم دیگر
باره یاد کردم که سلیمان گفت وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي فَسَخَّرْنَا
الرِّيحَ و باد را مسخر او کردیم تا بفرمان او میرفت رفتنی نرم تا بهجا که خواستی بود وَ
الشَّيَاطِينَ و دیوان را مسخر کردیم تا هر بنائی که خواستی ساختندی برای وی کاخی تا
تو بود و بیت المقدس و محرابها و حصون و قلاع بنا کردندی و هر غواصی را که
در دریا فرو شدندی و جواهر بر آوردندی وَآخَرِينَ دیوان دیگر هر دو را با یکدیگر
بند در بند آنگاه گفت هَذَا عَطَاؤُنَا این عطای ماست اگر خواهی کناده
کردن آن را ده کن و دست بر نه آن که خواهی از دیوان و اگر خواهی نگاه دار در بند
وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا بودستی که سلیمان نزدیک ما قربتی هست زیاده بر آنچه داده ایم اورا
بازگشتنی نیکو وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ
بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ۝ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ۝ وَوَهَبْنَا لَهُ

اهم

أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا
فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۝
یاد کن بنده ما را ایوب مقاتل گفت کنیت او ابو عبدالله بود إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون
بخواند خدای را گفت شیطان مرا رنج و عذاب رسانید نصب رنج بود و تعب
و عذاب بلی و محنت و این را نسبت با شیطان کرد که او را وسوسه کرد که ما این بلا شکایت
کردی و جزع آشکارا کردی تا این التجا با خدای کرد و پناه باو برد تا وی را از این
کفایت کند و بلا را از وی کشف کند ارْكُضْ بِرِجْلِكَ ما او را گفتیم پای در زمین
زن تا چشمه آب سرد خوش پدید آید وی را گفتیم این غسلگاه هست و آب سرد خوش
چون غسل کنی رنج ظاهرت زایل کند و چون آب خوری رنج باطنت نیکو گردد و گفته اند
دو چشمه بیرون آمد از یکی غسل کرد و از دیگری آب باز خورد هم رنجهای وی زایل
گشت وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و ما اهل او را باو بخشیدیم یعنی
باز دادیم و بیفزودیم یکی از اهل و مال بعضی گفتند یک زن تا دو زن و بعضی یک فرزند
دو فرزند و مال او را مضاعف کردانیدیم تا رحمتی باشد و یادگاری و پندی از ما
خداوندان خرد را تا چون بشنوند رغبت کنند در صبر کردن وَخُذْ بِيَدِكَ
ضِغْثًا ایوب از زن خود بخشم شد سوگند خورد که اگر خدای
وی را عافیت دهد صد چوب بزند خدای تعالی خواست تا سوگند وی را دروغ نگرداند
وی را فرمود که بگیر دسته از شاخ درخت که عدد آن صد باشد و او را بآن بزند
تا سوگند وی راست گردد یعنی بر دروغ نگشت آنگاه گفت إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ما ایوب را
صابر و شکیبا یافتیم نیک بنده بود ما را ایوب او بازگردنده و بازآینده بود در همه
حالها و کارها با حضرت ما وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي

الأيدي والأبصار ۝ إنا أخلصناهم بخالصة ذكرى الدار ۝ وإنهم عندنا
لمن المصطفين الأخيار ۝ یاد کن ای محمد بندگان ما را ابراهیم و اسحق و یعقوب را
خداوندان قوت و قدرت در عبادت و بصیر در دین و در اعمال دینی و انواع فنهای
علمی قوی و توانا بودند گویند که کسانی که در کار آخرت نظر بکنند و امور را کار بندند
جهت کسانی اند که بر جای باشند و باشند باجهت دیدن آنکه که عقل ایشان زدوده باشد
إنا أخلصناهم ما ایشان را خاص و خالص کردانیدیم بعضی و بسبب خصلتی خالصه
که دران شایبه نبود و آن یاد کردن ایشان است سرای آخرت و بعضی گفتند که دنیا را بجای
وگفته اند که معنی این است که ما ایشان را خالص کردانیدیم بثنای نیکو در دنیا و ایشان
نزدیک ما از جمله گزیدگان و بهتران ایشان اند واذكر إسمعيل واليسع وذا الكفل
وكل من الأخيار ۝ هذا ذكر وإن للمتقين لحسن مآب ۝ جنات عدن
مفتحة لهم الأبواب ۝ متكئين فيها يدعون فيها بفاكهة كثيرة وشراب ۝
وعندهم قاصرات الطرف أتراب ۝ هذا ما توعدون ليوم الحساب ۝
إن هذا لرزقنا ما له من نفاد ۝ و یاد کن اسمعیل را و الیسع و ذوالکفل را
همه ایشان از گزیدگان بودند جهت ذکر پیغمبران کرد گفت هذا ذکر این ذکریست
چنانکه گویند در وقتی که حکایتی تمام شود هذا باب وگفته اند که این ذکری جمیل است
ایشان را باینهمه یاد کنند و شرفی است مر ایشان را آنگاه گفت بدرستی که ایشان را بازگشتی
نیکوست بهتر کاران آنگاه بیان کرد و گفت بهشتهای مقیم درهای آن گشاده کرده
برای ایشان آنرا بازگشتی نیکوست آنرا تکیه زده باشند درانجا بر تختهای خود میخواهند
درانجا خدم و حشم خود را با میوهای بسیار و انواع شرابها و نزدیک ایشان باشند زنانی
از حور العین که چشمهای مقصور باشد بر شوهران خود و جز در شوهران خود نگاه

نکنند

نکنند و همه هم‌سن و یکدیگر باشند سالها هذا ما توعدون این آنست که شما را وعده دادند
برای روز قیامت که روز حساب و جزاست بدرستی که آنچه یاد کردیم برای بهشتیان
روزیها و عطاهاست آنرا زوالی نباشد هذا وإن للطاغين لشر مآب ۝ جهنم
يصلونها فبئس المهاد ۝ هذا فليذوقوه حميم وغساق ۝ وآخر من شكله
أزواج ۝ هذا فوج مقتحم معكم لا مرحبا بهم إنهم صالوا النار ۝ قالوا
بل أنتم لا مرحبا بكم أنتم قدمتموه لنا فبئس القرار ۝ حق تعالی چون صفت
ذکر بهشت تمام کرد خواست که در عقب آن ذکر دوزخ کند و اهل دوزخ گفت
هذا یعنی حال اینست و کار این آنگاه گفت بدرستی که عاصیان و طاغیان را بد بازگشتی
گشتنی است آنگاه بیان آن کرد که دوزخ است بازگشت ایشان بآتش دوزخ
شوند و آتش را فراشی و بستر ایشان کردانیم و بد فراشها و بستری باشد ایشان را
آتش دوزخ آنگاه گفت اینست دوزخیان را گو بچشند آنرا آنگاه گفت حمیم حمیم
آبیست گرم و سوزان و غساق ریم و زرداب تنهای دوزخیان مقاتل گفت غساق
سرمای سخت باشد حمیم بحرارت و گرما بسوزد و غساق ببرودت و سرما
بانواع دیگر از عذاب دیگر هم از آن شکل که دیده و چشیده باشند ایشان را باشد آنگاه
گفت هذا فوج این گروهی اند در آتش آینده با شما عبدالله بن عباس گفت چون
رؤسا و سادات کافران در دوزخ شوند اتباع و پیروان ایشان را از پی ایشان
در آرند ایشان خزنه را گویند که اینها کیانند گویند هذا فوج مقتحم این گروهی اند
که با شما در دوزخ می‌آیند آن رؤسا و اشراف گویند لا مرحبا مباد ایشان را وسعت مکان
بدرستی که ایشان سوختگان آتش خواهند بودن چنانکه ما هستیم اتباع را در دنیا
و سادات را جواب گویند که شما را مرحبا و وسعت و تنگی مباد شما را شما در دنیا ما را

یابی عذاب بسبب شمار سیم اینجا ببو جای قرار است این قالوا ربنا من قدم لنا
هذا فزده عذابا ضعفا فی النار ، وقالوا ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم
من الاشرار ، اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار ، ان ذلک
لحق تخاصم اهل النار ، اتباع و سفله گویند خداوندا آنکس که این راه فرا پیش ما
داشت و وی مقدم و پیشوای ما بود او را عذاب بعذاب بیفزای در دوزخ آنگاه
انجماعت چون در دوزخ بنگرند جمعی را که در دنیا اهل حق بوده باشند و در حق
ایشان اعتقاد بد کرده باشند و بمذهب خوانده در دوزخ چنین بایکدیگر
گویند ما لنا لا نری چه بوده است که نمی بینیم مردانرا که ایشانرا اشرار و بدان میخواندیم
از امام محمد باقر [illegible] روایت کرده اند که آنحضرت فرمود یعنیکم لا یوجدنا و الله
احد منکم یابی از شما اهل نجات یکی را از شما در آتش دوزخ نه بینند
اتخذناهم سخریا به صفت اشرار بود یعنی ما مردانیکه ما ایشانرا بسخریه و افسوس گرفته
بودیم در دنیا کجا اند که ایشانرا نمی بینیم و چون استفهام بود بمعنی انکار بود که ایشانرا
بسبیل توبیخ و سرزنش خود یا آنچه ایشانرا بافسوس مسخره باشند گویند یا خود اتخذناهم
سخریا آنکه از ین احتراز کنند و گویند زغت چشمهای ما از ایشان بجنبد که ما ایشانرا
نمی بینیم آنگاه حجاب بردارند تا انجماعت را در بهشت ببینند تا حسرت ایشان
بیفزاید ان ذلک بدرستی که آنچه از ایشان حکایت کردیم حق است و بودنی است لا بد
که این گویند آنگاه آنرا بیان کرده گفت که خصومت کردن اهل دوزخ حق است
بایکدیگر قل انما انا منذر وما من اله الا الله الواحد القهار ، رب
السموات والارض وما بینهما العزیز الغفار ، قل هو نبأ عظیم انتم
عنه معرضون ، ما کان لی من علم بالملأ الاعلی اذ یختصمون ، ان یوحی الی

الا انما

الا انما انا نذیر مبین ، اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین ، فاذا
سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین ، فسجد الملائکة
کلهم اجمعون ، الا ابلیس استکبر وکان من الکافرین ، بگوی ای محمد
که من پیغمبری ام ترساننده میگویم که از خدای بترسید و بوی شرک میارید که هیچ خدای
نیست الا یک خدای شکننده کامهای جباران است و [illegible] بود درکار زمین و
آسمان است و آنچه در میان زمین و آسمان است خدای که عزت و غفر وی است از همه
گناه مجرمانست آنگاه گفت بگوی ای محمد که آنچه من گفتم و شما را خبر دادم خبری عظیم است
و کافران از گفت شما از آن اعراض کرده اید و معنی [illegible] یعنی قرآن و حجت
قیامت از بهشت و دوزخ ما کان لی من علم نیست آنچه علمی و دانشی بجماعت
برترینان یعنی فرشتگان بایکدیگر خصومت میکردند در حدیث آدم چون گفتند
اتجعل فیها عبد الله عباس گفت که رسول [illegible] گفت که فرشتگان که ملاء اعلی اند در چه خصومت
کردند گفتم نه گفت خصومت در درجات و کفارات اما کفارات اسباغ الوضوء
فی السبرات ونقل الاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة اما
الدرجات فافشاء السلام واطعام الطعام والصلوة باللیل والناس نیام
وضو تمام کردن در سرما و نقل الاقدام نقل اقدام کردن باجماعتها نماز و منتظر بودن
نماز را پس از نمازها کفارات است و افشاء سلام کردن و مردم را طعام دادن و شب بیدار بودن
نماز کردن و مردمان دیگر خفته باشند درجات و پایهای بهشت است ان یوحی
الی وحی نمیکنند بمن مگر برای آنکه من ترساننده و بیان باشم اذ قال ربک چون گفت
خدای تو مر فرشتگانرا که من خالقم آفریننده آدمیرا از گل یعنی آدم را چون تو پیرا سازم
تمام کنم آنرا پیکر آدمی پدید در آید چون خلقت تمام شد و روح دروی آفرید فرشتگان

مر سجود کردن که ابلیس کرد و استکبار و گردن کشی کرد و او خود از جملهٔ کافران بود
قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ط أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ
مِنَ الْعَالِينَ ۝ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ط خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۝ قَالَ
فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۝ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ۝ قَالَ رَبِّ
فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۝
حق تعالی گفت ای ابلیس ترا چه چیز منع کرد از آنکه سجده کنی مر آنرا که من بیافریدم بدست قدرت
خویش یعنی بی واسطه ای تکبر کردی یا تو از جملهٔ بلند قدران بودی ابلیس گفت
أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم ازوی برای آنکه مرا از آتش آفریدی و ویرا از گل و آتش از گل بهتر
باشد من برای آن سجده نکردم قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا خدای تعالی گفت بیرون شو از بهشت
که تو رانده و سنگساری یعنی لعنت من بر تو باد تا روز قیامت و چون ابلیس گفت یا رب خدایا
مرا مهلت ده و زمان ده تا روزی که بعث کنند و برانگیزند خلقانرا قَالَ فَإِنَّكَ گفت خدای
پس بدرستی که تو از جملهٔ مهلت دادگانی تا روز وقتی که معلوم است بنزدیک من قَالَ
فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۝ قَالَ فَالْحَقُّ
وَالْحَقَّ أَقُولُ ط لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۝ وَلَتَعْلَمُنَّ
نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ۝ ابلیس گفت بعزت و جلال تو که من این آدم را و فرزندانش را گمراه
گردانم و غاوی بیکبارگی مگر بندگان تو از ایشان آن بندگان خاص و خالص و نه مرتد
که مرا بر ایشان دستی نباشد و راهی نبود پس حق تعالی جل جلاله گفت من خدای حکیم و گفتار
من حقست و حق میگویم که پر کنم دوزخ را از تو و فرزندان آدم از آنانکه متابعت
تو و پیروی تو کنند مر آنگاه گفت بگو ای محمد که من برین ادای رسالت من از شما

هیچ مزدی

هیچ مزدی نمی‌خواهم و ثوابی نمی‌جویم و من از جملهٔ متکلفان نیستم و از سر تعنیف و تکلیف نمی‌گویم و سوای
و نبود و متکلف را سه علامت بود یکی آنکه منازعت با آنکه بالا و زبردست وی باشد و چیزی طلب
کند که بآن نرسد و چیزی گوید که نداند عبدالله عباس گفت هر که چیزی داند روایت
کند و بگوید و هر که نداند باید که بگوید الله اعلم که از جملهٔ علم باشد که آنچه نداند گوید که نداند
خدای تعالی داند پس آنگاه گفت إِنْ هُوَ نیست این قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر یاد کردنی و پندی جهانیانرا و
بدانید و براستی خبر قرآن و صدق او و حقیقت حقی او بعد از زمان مرگ و ظاهر
کار دین سورة الزمر هفتاد و پنج آیتست ابی بن کعب از پیغمبر علیه السلام روایت کرد
که هر که سورهٔ زمر بخواند خدای تعالی امید وی را منقطع نگرداند و ثواب ترسکارانرا وی کرامت
کند و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام روایت است که هر که این سوره بخواند خدای
وی را شرف دنیا و آخرت بدهد بی مال و عشیره و هیبت در دلها بگرداند و تن وی را بر آتش
دوزخ حرام گرداند و بعد هر که در بهشت باشد در بهشت بنوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝
تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ۝ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ط وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ م مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ط إِنَّ اللَّهَ
يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝ حق جل جلاله قرآن را تنزیل نام نهاده
مصدر را در جای مفعول برای مبالغه میگوید تنزیل الکتاب یعنی این قرآن صادرست
و فرو فرستاده از خدای که عزیز است و غالب و محکمات گفتار و کردار وی بر وفق حکمت و
صواب باشد نه سخن آدمیان و نه سخن پریان است خدای دانا و آفریدگار جهانیان است إِنَّا أَنْزَلْنَا
بدرستی که ما فرستادیم بتو این کتاب را بحق و صدق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس بپرست خدای را
باخلاص و خالص گرداننده دین و طاعت برای وی که خطاب بویراست و جملهٔ مکلفان

در تحت خطاب داخل اند یعنی او را بپرست با خلاص او در یاد و شرک میاور در دین و طاعت خود
قتاده گفت دین خالص کلمه توحید است و گفته اند اعتقاد واجب است از توحید و عدل
و نبوت و امامت و عمل بموجب شریعت و نیز گفته اند هر دینی که خالص باشد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
و آنانکه بجز خدای تعالی دوستان فرا گرفتند و گفتند ما نمی پرستیم ایشان را مگر برای آنکه
تا ما را بخدای نزدیک گردانند و نیز ... سبب نزول این آیت آن بود که رسول ایشان را
ملامت میکرد و میگفت جمادی که از وی نفع و ضرر و خیر و شر نیاید از کجا مستحق عبادت
باشد ایشان جواب میدادند و میگفتند که ما دانیم که ستاره و زمین خدای آفریده
و لیکن عبادت ما خدای را شاید ما ایشان را برای آن می پرستیم تا ما را بخدای نزدیک گردانند
يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ خدای تعالی حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه در او خلاف میکنند
و باز نماید که محق کیست و مبطل کیست إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ
لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ
وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلَا هُوَ
الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ بدرستی که خدای تعالی لطف نکند با آنانکه دروغ زن و کافر که لطف را در
او اثری نباشد از آنکه بر کفر مصر باشد و بر کافر مصمم چنانکه ... باشد و در
راه آنچه تکلیف محتاج آن باشد از تمکین و قدرت و آلات و علت و نصب ادله عقل
و ارسال رسل و معجزات این هدایت با جمله کافران کرده نه چنانکه میگویند و اما ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ
و گفته اند که مراد باین هدایت بود در آخرت باراه بهشت بقرینه
إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ و دروغ ایشان آن بود که گفتند
الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ فرشتگان دختران خدا اند و ایشان را رد کرد و گفت لَوْ أَرَادَ اللَّهُ

اگر خدای خواستی که فرزند گیرد هر آینه که بگزیدی و اختیار کردی از آنچه می آفریند از آنچه خواستی آنگاه
منزه گردانید ذات خود را از آنکه او را فرزندی باشد و گفت و را احتیاج فرزند
کرا و راست ملک آنچه در آسمان و زمین است و دوست خدای کیست و او را دوستان
بهادیت که نکنند گناهها که عزیز کنند هم کسی را و کسی او را عزیز نتواند کرد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
بیافرید آسمان و زمین را بحق نه بباطل یعنی صحیح نه فاسد شب را بر روز می پیچد و روز
بر شب از روز میکاهد و در شب میفزاید و گاه از شب میکاهد و در روز میفزاید
و گاه روز را بشب می پوشد تا ظلمت و تاریکی ظاهر میگردد وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و
آفتاب و ماه را مسخر خود کرد تا هر یکی میروند در فلک خود تا وقت معین کرده
و نام برده بدانید که او ... خدا اوست که عزیز است و غالب و آمرزنده و پوشنده گناه
گناهکاران خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ
مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ
خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ
تُصْرَفُونَ خدای که بیافرید شما را از یک نفس یعنی نفس آدم آنگاه جفت او را حوا را از
وی بیافرید یعنی ... لفظ ثُمَّ آورد برای آنکه تا دلالت باشد بر آنکه میان
آفرینش آدم و آفرینش حوا ... فصل بهست و گفته اند که خدای تعالی آدم را بیافرید
آفرید ذریت آدم را از صلب آدم اخراج کرد و آنگاه حوا را بیافرید وَأَنْزَلَ لَكُمْ
و بیافرید برای شما چهارپایان هشت جفت از شتر دو نر و ماده و از گاو ... انگاه
هر دو جفتی باشد یا جفت آن باشد و گاه جفت این ... هشت جفت باشند و گفته اند
که اَنْزَلَ برای آن گفت که حیوانات از نبات است و نبات از آب است و آب از آسمان يَخْلُقُكُمْ
فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ می آفریند شما را در شکمهای مادران شما خلقی بعد از خلقی آفرینشی بعد

آفرینش اول نطفه آنگاه علقه آنگاه مضغه تا آخر آفرینش در سه تاریکی یعنی تاریکی شکم و تاریکی
تاریکی رحم و تاریکی مشیمه این خدای که افعال وی اینست پروردگار شماست ملک و پادشاهی
وی راست و وی را سزاست لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ جز او خدای نیست پس چگونه شما را از عبادت وی
بگردانند و با عبادت دیگری پرستید نبایستی آنگاه گفت إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ
وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ۖ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ۗ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ إِنَّهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا
خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا
لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۚ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ۖ إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ۝ اگر شما
کافر شوید و ناسپاس باشید از شما و خدای تعالی از عبادت شما مستغنی است و بی نیاز است
و او راضی نباشد و نپذیرد برای بندگان خود کفر را از آن سبب که رحیم است و مهربان
و کفر سبب هلاکت است و او بهلاک ایشان راضی نباشد و اگر شکر او کنید و شکر نعمت
وی بکنید آن برای شما بپذیرد و بکفر راضی نیست و بشکر راضی است و آیت دلیل است که
خدای تعالی مرید طاعت است و کاره معصیت مرید طاعت برای اصلاح نفس بندگان
و کاره معصیت است برای دفع مضرت از نفس ایشان وَلَا تَزِرُ و هیچ نفسی بار گناه نفسی
دیگری بر نگیرد و بگناه زید عمرو را نگیرد و این دلیل است بر عدل خدای تعالی ثُمَّ إِلَىٰ
رَبِّكُمْ پس بخدای باشد مرجع و بازگشت شما خبر دهد شما را بآنچه میکنید و هیچ از وی فائت
نگردد و داناست بآنچه در سینهاست از اسرار و هیچ بر وی پوشیده نیست آنگاه گفت
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون باو رسد بلاها و مضرتها و رنجی و محنتی بخواند خدای را
درگاه وی رود و در وی گریزد پس آنگاه که وی را نعمتی دهد و محنت برود تا او در

فراموش کند

فراموش کند آن محنت و بلا را که خدای تعالی را برای دفع کردن آن محنت میخواند پیش از این نیز
هم فراموش کند و پس دیگر برای خدای تعالی امثال از بتان و ایشان می پرستد چنانکه خدای را
پرستند آنگاه رسول را ع گفت مر این کافر نعمت را که بوسیله بهره گیر تمتع و برخوردار
گرد بکفر خویش اندکی که تو از جمله اصحاب دوزخی و ملازمان آتشی أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ
آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۝ قُلْ يَا عِبَادِ
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ ۗ وَ
أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ ۗ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝
یا آنکس که او ایستاده باشد و دعا کننده در زمان آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب سجده
کننده و قیام نماینده از آخرت حذر میکنند و میترسند و رحمت خدای تعالی امید میدارند
حال و سرانجام او بهتر باشد آنها که دانند و آنها که ندانند هرگز عابد با فاسق راست باشد
و عالم با جاهل یعنی نباشد الَّذِينَ يَعْلَمُونَ عالمانند وَالَّذِينَ عالم اند کسی را که تعلیم
نکند و بر عالم نخوانده اند و حضرت امام جعفر ابن محمد الصادق ع گفت الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
ماییم که اهل بیت رسولیم وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ دشمنان ما اند وَأُولُو الْأَلْبَابِ که
خداوندان عقل محض دوستان و شیعه ما اند آنگاه رسول را ع خطاب کرد و گفت بگوی ای
بندگان آنها که ایمان آورده اند که بترسید از خدای خود و از معاصی دور شوید لِلَّذِينَ
أَحْسَنُوا آنانکه در دنیا نیکوئی کردند در آخرت جزای ایشان نیکوئیست و اگر دشمنی
باشند که در آن زمین عبادت نتوانند کردن باید آن زمین را بگذارند که زمین خدای تعالی
فراخست بزمینی دیگر روند و اگرچه در مفارقت دوستان و ولایت بر شما سخت باشد
صبر کنید آورده اند که امیرالمؤمنین و امام المتقین علیه التحیة والسلام با قنبر شبی از شبها

در کوچه از کوچهای کوفه میگذشت از سرائی آوازی آمد که کسی میخواند امّن هو قانت
آناء اللیل ساجدا وقائما قنبر گفت من بایستادم و امیرالمؤمنین ع بگذشت مرا گفت ای قنبر چرا
ایستاده گفتم یا امیرالمؤمنین آواز این مرد خوش آمد گفت یا قنبر یا کرخا یقینا بهتر از
عبادت بیکست من عجب داشتم در سرا نشان کردم روزی دیگر بانجا رفتم و تفحص کردم
سرای مردی منافق بود گفتم یا امیرالمؤمنین تو چه دانستی که منافق بود که او را نکبت گفت
چگونه ای باشد که رعیت خود را نشناسد آورده اند که امیرالمؤمنین ع را کنیزکی بود و
مؤذنی بود وقت نماز آمدی و امیر را اعلام کردی روزی مؤذن را چشم بر کنیزک افتاد
و او را دوست داشت بی اندازه روزی که مؤذن آمد و در پیش کنیزک گفت
گفتی که امیرالمؤمنین را بگوی که وقت نماز است و بدانکه من ترا دوست میدارم
مراین او ... سخن گفتی آن کنیزک گفت این سخن از حد بگذشت و امیرالمؤمنین ع را
خبر کرد گفت چون بار دیگر گوید که من ترا دوست میدارم تو نیز بگوی که من ترا دوست میدارم
چه باید کرد چون مؤذن بیامد و آن سخن گفت کنیزک گفت من نیز ترا دوست میدارم
باید کرد مؤذن گفت اصبر ولا تضجر إنما یوفی الصابرون أجرهم بغیر حساب
کنیزک بیامد و امیرالمؤمنین بگفت در حال امیرالمؤمنین کس فرستاد و مؤذن را حاضر کرد
و کنیزک را حاضر کرد و آزاد کرد و بنکاح وی داد اصبغ سام گفت یا امیرالمؤمنین شیعیان
عابدتکار امام حسن ع شنیدم از رنجی که وی را بود امیرالمؤمنین ع گفت اصبحت یا ابن رسول الله
ای فرزند پیغمبر خدای چگونه گفت اصبحت بنعمة الله نعمت خدای بترم گفت چنین باشد
انشاء الله امام حسن ع گفت مرا باز نشانید او را باز نشانید بیت باز دو گفت سمعت
جدی رسول یقول یا بنی ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة البلوی یؤتی بأهل البلاء
فلا ینصب لهم میزان ولا ینشر لهم دیوان یصب علیهم الأجر صبا ثم تلی

رسول الله إنما یوفی الصابرون أجرهم گفت از جد خویش شنیدم که گفت ای پسر بهشت
درختیست که آن را درخت بلا خوانند فردای قیامت اهل بلا را بیارند و برای ایشان
ترازوها نصب نکنند و دیوان باز نکشایند و مزد و ثواب بر ایشان ریزند ریختنی
عظیم آنگاه این آیت برخواند که صابران را مزدها بی حساب دهند یعنی بر گزاف دهند بی آنکه
حساب باشد و مزد ایشان بی ترازوها باشد قل إنی أمرت أن أعبد الله
مخلصا له الدین وأمرت لأن أكون أول المسلمین ۝ قل إنی أخاف إن
عصیت ربی عذاب یوم عظیم ۝ قل الله أعبد مخلصا له دینی فاعبدوا
ما شئتم من دونه ط قل إن الخاسرین الذین خسروا أنفسهم وأهلیهم
یوم القیامة ط ألا ذلك هو الخسران المبین ۝ لهم من فوقهم ظلل من النار
ومن تحتهم ظلل ذلك یخوف الله به عباده یا عباد فاتقون ۝
بگوی ای محمد ص که مرا فرموده اند تا خدای را پرستم پرستیدنی با اخلاص و مرا فرموده اند
تا اول مسلمانان باشم از این امت و سابق و مقدم ایشان باشم در دنیا و در آخرت
و سبقت جز با اخلاص نباشد و هر که مخلص است وی سابق است تکرار برای آن کرد
که اول این اختیار است بآنکه او مأمور است بعبادت و اخلاص و دوم اختیار است
بآنکه او خاص میگرداند خدا را بعبادت و از برای این است که ذکر معبود بر فعل عبادت
مقدم کرده است قل إنی أخاف بگوی ای محمد که من میترسم اگر در خدای خود عاصی
شوم از عذاب روز بزرگ آنگاه دیگر فرمود که بگوی که من که محمدم عبادت خدای را خالص
میگردانم شما هر چه میپرستید از بتان آنچه میخواهید بپرستید خدای تعالی صورت امر است
و معنی تهدید است قل إن الخاسرین بگوی که زیانکاران آنانند که نفس خود را و اهل
خود را زیانکار کردند آنچه ایشان را بود از درجات و مجاورت ابرار خشیتنی مآب کردند

خسر الخاسرین در زبان کاری رکن تا بحقیقت است که بهشت بگذاشتند و به دوزخ رسیدند
ایشان را بود در دوزخ سایه‌بانها از آتش از زبر ایشان و آن سایه‌بانها که مانند زبانه باشد که
در درکه باشد که در زیر ایشان آتش باشد این است که خدای تعالی بندگان خود را بدان
می ترساند آنگاه بر سبیل التفات گفت ای بندگان من از من حذر کنید و از عذاب من بترسید
وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ ط
فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ط أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ۝ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ ط
أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ۝ لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ
فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ۝
و آنها که از پرستیدن طاغوت اجتناب کردند و با خدای رجوع کردند و خاص او را
پرستیدند ایشان را بشارت ده بخیر و بخشش و هر چه او را پرستیده بود جز خدای
آن را طاغوت خوانند پس ای محمد بشارت ده بندگان مرا آنها که سخن و گفتار بشنوند و نیکوتر از
نیکوتر بیرون کنند آنچه قوی‌تر و متین‌تر باشد آن را اختیار و متابعت کنند ایشانند که خدای تعالی
هدایت کرد ایشان را و لطف فرمود و ایشانند که خداوندان خرد اند این آیت گفته که
این آیت در حق سه کس آمد که ایشان در جاهلیت لا اله الا الله گفتندی عمر بن نفیل و
سلمان فارسی و ابوذر غفاری آنگاه گفت که آنکس که کلمه عذاب بر وی لازم شد و
مستحق عقاب گشت ای محمد تو وی را که با آتش دوزخ رسیده باشد برهانی و خلاص دهی
یعنی نتوانی که چنین باشد که هر کسی که کلمه عذاب بر وی حق گشت بهمه کس که باشد که
وی را واجب شد آنگاه ابتدا کرد و گفت لیکن کسانی که از خدای تعالی ترسیدند و از معاصی
اجتناب کردند ایشان را درجها و غرفهاست در بهشت که از بالای آن غرفهایست بنا کرده

در زیر

در زیر آن غرفها و کوشکها جویهای آب روانست شما را خدای تعالی این وعده کرده است
و وی که وعده خود را خلاف نکند ابو سعید خدری گفت که رسول خدای علیه السلام فرمود که اهل بهشت
درنگرند از بالای غرفها چنانک بنگرند اهل آن غرفها آنجا که در زمین بنگرند ستارهای آسمان
و میان ایشان بعد و تفاوت مشرق باشد تا مغرب گفتیم یا رسول الله آن منازل انبیا
باشد که کسی به درجه آن نرسد گفت لا بل مؤمنان باشند که بخدای و رسول
ایمان آورده باشند أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ
فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا
ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا ط إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ ای نبی محمد نمی‌بینی
که خدای تعالی از آسمان آب فرستد پس آن آب چشمها بر کرد در زمین باشد آنگاه پس
بیرون آورد بسبب او کشتها که رنگهای وی مختلف آنگاه خشک شود پس او را
زرد بینی پس آنگاه ریزه ریزه گرداند وی را چو دستی که در این آیت حجت در شناختن
صانع عالم و آفریدگار جهانست کسانی را که خداوندان عقل اند عقل را کار فرمایند نظر در آن
کنند تا معرفت حق برسند أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ
رَبِّهِ ط فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝
اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ط ذَٰلِكَ
هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۝
ای آنکس که خدای تعالی داند که اهل لطفست با وی لطف کند تا بیزار از گناه شود و
روشن گردد برای اسلام او چون کسی باشد که او را لطف نبود از آن سبب که اهل لطف
نباشد پس تاریک دل و سخت دل باشد و بی لطف است و بیان تمام گفت

قرائت عبد الله مسعود گفت رسول صلعم این آیت میخواند گفتم یا رسول الله انشراح
صدر چگونه باشد گفت نوری الهی در دل مؤمن شود و دلش روشن و فراخ شود گفتم یا رسول الله
نشان او چه باشد گفت آنکه بنده از سرای غرور دور شود و رجوع کند بسرای خلود و
پیش از آمدن مرگ کار بسازد و تعالی گفت آیت و نیز عمار یاسر فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ
قُلُوبُهُمْ پس وای مر آنکسانرا که دلهای ایشان سخت باشد از یاد کردن خدای تعالی
بذکر خدای تعالی ایشان نرم نشود ابو سعید خدری گفت از حضرت رسول صلعم روایت است
که گفت حاجت بنزدیک نرم دلان امت من طلب کنید که من رحمت در دلهای ایشان
نهاده ام و از سخت دلان طلب مکنید که من خشم خود در دلهای ایشان نهاده ام رسول صلعم
گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ خَاشِعٍ رَحِيمٍ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَيَدْعُو إِلَى
طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ كُلَّ قَلْبٍ لَاهٍ يَنَامُ اللَّيْلَ كُلَّهُ فَلَا يَذْكُرُ اللَّهَ خدای تعالی
دوست دارد هر دلی را که اندوهگین و مهربان که مردم را خیر می آموزد و بطاعت
خدای تعالی دعوت میکند و دشمن دارد هر دلی غافل را و بازی کننده را که هرگز شب
ذکر خدای تعالی نکند مالک دینار گفت خدای تعالی هیچ قوم را خشم نگرفت الا که از دل ایشان
ببرد اولئک فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ایشان در ضلالت روشن و پیدا اند که بر هیچ عاقل
پوشیده نیست اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ عبد الله مسعود و عبد الله عباس گفتند
که روزی صحابه رسول صلعم را گفتند لَوْ حَدَّثْتَنَا اگر ما را حدیثی گفتی خدای تعالی این آیت فرستاد
اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ خدای تعالی فرستاده نیکوترین سخنی یعنی کتابها همه آنچه
بهر یک با بعضی ماند در حسن نظم و ترتیب بلاغت و فصاحت و مناسبت بعضی ببعضی مصدقا
بعضی و بعضی مقوی بعضی و بیان بهر قصه های او و معنی و مواعظ او مکرر و چند بار
در خواندن سخن و مکرر گردانید خلق نشود و ملول نگردد و فایده تکرار آنست

تا در دلهای

تا در دلهای شنوندگان راسخ و ثابت گردد از آنکه نفس از مواعظ و نصایح نفور است
اگر مکرر نشود اثر نکند تَقْشَعِرُّ مِنْهُ ای بلرزد و می برخیزد از او پوستهای آنکسانی
که از خدای خود میترسند یعنی چون قرآن میشنوند و آیات وعید خوف در دلهای ایشان
پدید می آید و لرزه بر اعضای ایشان می افتد و پس چون ذکر خدای و رحمت و رافت
وی می شنوند دلهای ایشان ساکن میگردد از امیدی که ایشان را برحمت خدای تعالی
پدید می آید عبد الله عروة بن الزبیر گفت اسماء بنت ابی بکر را پرسیدم که اصحاب
رسول صلعم چگونه بودند چون قرآن شنیدندی گفت چنانکه خدای تعالی وصف کرده است
چشمهای ایشان گریان بودی و تنهای ایشان بلرزیدی گفتم اکنون جماعتی اند که چون
قرآن می شنوند گفت اگر یکی از ایشان را بسر بیرون می اندازند و قرآن از اول تا آخر
بر وی خوانند تا او افتد بازش اگر بانکند بر زمین آید راست گوید پس اسلم گفت
ابی بن کعب پیش رسول صلعم آمد و قرآن خوانی می کرد رقتی بوی آمد گفت اغْتَنِمُوا
الدُّعَاءَ عِنْدَ الرِّقَّةِ فَإِنَّهَا رَحْمَةٌ چون رقتی باشد دعا را غنیمت دارید که آن رحمت است
و از رسول صلعم روایت است که گفت چون بلرزد پوست بنده از ذکر خدای تعالی بریزد
خدای تعالی از وی گناه او را و بر تن او دوزخ حرام گرداند ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ این کتاب لطف
خداست و بیان او توفیق و هو سبب او از آنکه قابل هر از بندگان او ظاهر گردد
از ایشان خوف و خشیت و رجا وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که لطف خدا در او موثر نباشد
از سبب شقاوت و سختی دلها مرا بود او را هیچ لطف کننده و موثر نباشد و هیچ
راه نماینده نبود أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ
ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ

أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ای آنکی که بر روی خود را از سختی عذاب حذر کند در روی خود
سپر عذاب سازد مجاهد گفت یعنی او را بر روی در آتش اندازند عطا گفت او را یعنی
عضوی که آتش بوی رسد روی باشد از آنکه روی خود در پیش باشد بر زمین نهاده
و گفته اند که بر روی خواهد که دفع آتش کند روی فرا پیش دارد بر آنکه دستهای او بغل
و زنجیر بسته باشد که اگر گشاده بودی بدست آتش از خود دفع کردی و گفته اند مراد
بروی جمله اعضای وی است یعنی آنکی که حال وی چنین باشد هرگز چنین کسی باشد
که از عذاب ایمن باشد روز قیامت وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ستمکاران را گویند روز قیامت که
بچشید جزای آنچه کسب کرده اید و در وبال خود در دوزخ کافران را گویند آنگاه گفت كَذَّبَ
الَّذِينَ به دروغ داشتند پیغمبران خود را کسانی که پیش از ایشان بودند و تا لاجرم
بایشان آمد عذاب در دوزخ از آن جهت و از آنجا که ایشان ندانستند و نجات ایشان نکردید
فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ بچشانید خدای رسوائی و خواری و عذاب در زندگانی دنیا
دنیا بگشتن و اسیر کردن و غلبه کردن ایشان و برایشان عذاب آخرت بزرگترست
و دوستان اگر ایشان بدانند تا بدانند و از آنچه موجب آن عذاب باشد اجتناب کنند
وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ○
قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ○ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ
شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ○ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ○ ثُمَّ إِنَّكُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ○ و بدرستی که بیان کردیم و زدیم در این
قرآن از برای مردمان از هر مثل و داستانی تا باشد که ایشان پند گیرند و بنیکی قرآنرا
عربی از بانی فصیح راست نه کج و خلاف بر وی از تناقض و تفاوت تا باشد که سبب این

قرآن نیز

قرآن متقی و پرهیزکار گشتی شوند و از معاصی پرهیز شوند و از شرک دور گردند آنگاه خدای تعالی
مثلی زد بر دیگر در وی دعوی کند جمعی که اختلاف دیدیم و ایشان در رشت خوی و بدخوی
گوی باشند هر یکی کار دیگری فرماید و تکلیفی دیگر کند و مردی دیگر خالص یک مرد را
باشد که او را نیکخواند و تکلیف مالایطاق نفرماید هر دو از روی مثل هرگز یکسان باشند
یعنی مشرکان که معبودان مختلف را پرستند و مؤمنان که یک خدای پرستند یا یکدیگر
برابر باشند نی واجب باشد حمد و ثنا و طاعت و حصر بود مخدای آنگاه رسول را
خطاب کرد و گفت ای محمد تو مرگ خواهی بود و ایشان هم و ایشان مردگان اند که ایشان
بمیرید و بخدای تعالی رسید بس آنگاه نزدیک خدای خود خصومت کنید تو گوی که من
پیغام و رسالت رسانیده ام ایشان انکار کنند و گفته اند خصومت آن باشد که مظلومان
با ظالمان خصومت کنند و تابعان با متبوعان این در خبرست که چون این آیت آمد
زبیر گفت یا رسول الله این گناهان که با یکدیگر میخواهیم و با هم کنیم آنرا باز خواست رود
گفت آری هر که خود دوزخی را بحق نشناسد تو بهره ده روایت کرد که روزی رسول
صحابه را گفت هیچ دانید که مفلسان امت که باشند گفتیم آنانکه در دنیا مال ندارند
گفت آنها باشند که در دنیا با مؤمنان ظلم کنند و ایشان را بزنند و آزار دشنام دهند و مال
ایشان بستانند و با آن دهند فردای قیامت که مناقصه کنند آنجا زر و سیم نبا بحسنات ظالمان
بمظلومان دهند تا ایشان مفلس مانند با سیئات در دوزخ شوند عبدالله عمر گفت ما را
روزگار دراز گذشت این خصومت میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت و گفتیم که ما را خصومت
نباشد با یکدیگر که دین ما یکیست و پیغمبر ما یکی تا دیدیم که مسلمانان تیغ در یکدیگر کشیدند
و هم یکدیگر را میکشتند بدانستیم که خصومت امت ابو سعید خدری گفت روز جنگ صفین
بدانستیم که خصومت اینست فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ

صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ○ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ
الْمُحْسِنِينَ ○ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ
الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ میگوید کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکسی که بر خدای تعالی دروغ
گوید و گوید خدای را فرزند و شریک است و بدروغ دارد صدق را که قرآنست چون بوی
آمد جَاءَ بِالصِّدْقِ گفت جبرئیل است وَصَدَّقَ بِهِ رسول است که جبرئیل آورد
و رسول را تصدیق کرد و تحقیق کرد مقاتل گفت جَاءَ بِالصِّدْقِ رسول است وَصَدَّقَ
بِهِ مؤمنان اند بعضی از صحابه گفتند جَاءَ بِالصِّدْقِ رسول است وَصَدَّقَ بِهِ علی بن ابی طالب
در خبرست که شب معراج چون رسول علیه السلام را باسمان بردند و ملکوت آسمان باو عرض کردند
گفتند برو و قوم خود را خبر ده گفت بارخدایا بدروغ دارند گفت يُصَدِّقُكَ عَلِيٌّ
وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب تصدیق کند و او صدیق اکبر
است که مخالفان و موالفان در شان او روایت کرده اند که الصِّدِّيقُونَ ثَلَاثَةٌ حزقیل مؤمن
آل فرعون و حبیب النجار مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب و او سید و بهترین ایشانست
در خبرست که روزی رسول علیه السلام جماعتی را از صحابه بجایی فرستاد و امیر المؤمنین عمر را بر ایشان
امیر کرد و گفت کیست شما را که فضل بر عمر از قرآن بدارد عمار یاسر برپای خاست
و گفت من بگویم یا رسول الله گفت بیار عمار گفت خدای تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ
وَصَدَّقَ بِهِ رسول علیه السلام گفت کفاک الله یا عمار کلاهما نیز گفت چون رسول علیه السلام را نیز
در بدایت کار و گفتم یا محمد چه میگویی گفت میگویم لا اله الا الله و انا رسول الله خدای
یکیست و من پیغمبر ویم گفتم یا محمد چه میگویی گفت میگویم وَمَنْ يُصَدِّقُكَ عَلَى هَذَا
گفت صبی و امرأة کودکی و زنی یعنی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و خدیجه از انجا گفت
رسول علیه السلام صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ لِأَنَّهُ لَمْ يُرْفَعْ مِنَ الْأَرْضِ صَلَوةٌ

منی

مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ هفت سال فرشتگان بر من و بر علی صلوات میدادند در آن هفت سال نماز هیچ کس
باسمان بر نبردند الا نماز من و نماز علی بن ابی طالب صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ
أَنْكَرَ هَذَا الْحَدِيثَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشان جماعت متقیان و پرهیزکارانند ایشان را
نزدیک خدای ایشان آنچه خواهند و آرزو کنند آن جزای نیکوکارانست لِيُكَفِّرَ اللَّهُ
عَنْهُمْ باز پوشند و کفارت کند خدای تعالی آنچه بدترین ایشان کردند یعنی عقاب
ساقط گرداند و جزا دهد و مزد ایشانرا بهتر و نیکوتر از آنچه کرده باشند أَلَيْسَ اللَّهُ
بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ط وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ○
وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ○ وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي
بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ ط قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ○
نه خدای تعالی کافی و بسنده است بنده خود را محمد را چون خدای تعالی کافی است و یار او بود
ایمن باشد و نترسد وَيُخَوِّفُونَكَ و ترا میترسانند و بتان بانکه دو قصد از بتان
ایشان گفتند ای محمد ما می ترسیم که این خدایان آفتی و رنجی بتو رسانند از آنکه در ایشان
طعن میزنی و ایشانرا بد میگویی آنگاه گفت هر که خدای تعالی وی را ضال کرد یعنی ضلالت
کند و باو بگذارد و قاتم کند و نام ضال نهد یا حکم کند وی را بضلالت و هیچ کس او را
مانع باشد فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ او را هیچ راه نماینده نباشد و هر که او را هدایت کند نیز هیچ کس
او را مضل و گمراه کننده نباشد نه خدای تعالی عزیز است و غالب و خداوند انتقام
کشیدن آنگاه گفت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ اگر بپرسی از این کافران که آسمان و زمین که آفرید
هر آینه گویند که خدای تعالی آفرید بگوی ایشانرا أَفَرَأَيْتُمْ هیچ دیدید و هیچ اندیشیدید آنها

آنرا می پرستید اگر خدای بمن ضرری رساند ایشان هیچ کشف نتوانند کرد و باز نتوانند داشت
رنج و شفقت را یا اگر مرا خواهد که رحمتی بمن رساند ایشان رحمت او نگاه نتوانند داشت
تا بمن نرسد قل حسبی الله بگوی که خدای مرا بسنده است بر وی توکل کنند توکل کنان
قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون ۝ من یأتیه عذاب
یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم ۝ انا انزلنا علیک الکتاب للناس بالحق فمن
اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انت علیهم بوکیل ۝
بگوی ای محمد کافران قریش را که ای قوم بکنید آنچه میخواهید بر حسب امکان و قدرت خویش
که من نیز آنچه توانم خواهم کرد تا زود بود که بدانید آنکس را که عذاب رسوا کننده وی آید
در دنیا و خوار و رسوا گرداند و عذابی مقیم و دایم بوی نازل شود و مقیم در آن عذاب باشد
انا انزلنا بدرستی که ما بر تو فرستادیم کتابی را که قرآنست بحق و صدق از برای احتیاج مردمان
تا هر که مهتدی شود و راست یابد نفع آن وی را بود و هر که ضال شود و مهتدی
نگردد ضرر آن ضلالت بر نفس وی باشد بر تو رسانیدن است بر ایشان و تو موکل
و نگاهبان ایشان نیستی قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم
تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی
ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون ۝ ام اتخذوا من دون الله شفعاء
قل او لو کانوا لا یملکون شیئا و لا یعقلون ۝ قل لله الشفاعة جمیعا
له ملک السموات و الارض ثم الیه ترجعون ۝ خدای تعالی میگیرد جانها را
بهنگام مردن وی یعنی وقت خفتن خفتگان مردگان خوانده است ازیشان تمییز
و تصرف در کار چنانکه مردگان و آنکه نمیرد در خواب خود یعنی آنرا که در خواب
جان بستاند و نگاه میدارد آنرا که مرگ بروی حکم کرده باشد و رد نکند آن جان را

که مرگ بروی حکم نکرده باشد تا اجل مسمی یعنی نام برده که چون آن اجل در آید بگیرد نفس وی تا جسم
نیفتد بدرستی که در آنچه در این باب گفته شد از قبض روح نگاه داشتن جانهای خفتگان و در گذاشتن جان
دیگر که آیاتی و علامتهاست قومی را که اندیشه و تفکر کنند ابو هریره روایت کرده که رسول
گفت چون یکی از شما خواهد که بخسبد باید که بر دست راست بخسبد و بگوید اللهم باسمک
ربی وضعت جنبی و بک ارفعه ان امسکت نفسی فاغفر لها و ان ارسلتها فاحفظها بما
تحفظ به عبادک الصالحین آنگاه گفت ام اتخذوا ذکر کرد کافران قریش را که
بدون خدای خدایان دیگر فرا گرفته اند شفاعت کنندگان از ایشان بگوی ای محمد که هر گاه ایشان
مالک نباشند چیزی را از شفاعت و عبادت را نشناسند و ندانند که ایشان را شفاعت با
ایشان بر سبیل ملامت و توبیخ گفت آنگاه گفت بگو ای محمد شفاعت همه خدای راست یا هر که
شفاعت کند جز باذن او نباشد مالک و دست ملک زمین و آسمانها وی راست و مرجع و باز گشت
شما همه با اوست روز قیامت و اذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین
لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون ۝
قل اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین
عبادک فی ما کانوا فیه یختلفون ۝ چون خدای تعالی را یاد کنند تنها و بیچون
کافران دلهای آنانکه بقیامت ایمان ندارند تنگ شود و نفور گردد و از خشم و تنفر
بگردد چنانکه اثر آن بر بشره ایشان پیدا و مرض در ناصیه ایشان ظاهر گردد و چون
یاد کنند آنانکه دون خدا اند از بتان و دون رسول خدای و اهل البیت از زنان
ایشان که دلهای ایشان خرم و شادمان گردد و دلهای ایشان خشنود شود و چنانکه
دشمنان خدای بخشم خدای نزدیکی و نفور میشوند آنگاه رسول را فرمود تا ایشان از حکم
حق خدای تعالی بود و بر ایشان دعا کند و این کلمات دعا گفتن و بر زبان راند که اللهم

دمر کرده

فاطر السموات والارض خدای تعالی آفریننده آسمانها و زمین است تحکم میان من و ایشان
در آنچه خلاف کرده اند تو توئی که قادری که حکم کنی داد مظلومان از ظالمان بستانی السدی
گفت نزدیک ربیع خثیم رفتم مردی در آمد از آنانکه بقتل امام حسین علیه السلام حاضر بوده بود ربیع گفت
شاید که مرو زنی ببیفتد بر فتراک آنچه آورده اند بخدای اگر کسانی که کشته اند که اگر
مصطفی زنده بودی ایشان را بکشتی این آیت برخواند
قل اللهم فاطر السموات والارض ولو ان للذين ظلموا ما في الارض جميعا
ومثله معه لافتدوا به من سوء العذاب يوم القيمة وبدا لهم
من الله ما لم يكونوا يحتسبون ۝ وبدا لهم سيات ما كسبوا وحاق بهم
ما كانوا به يستهزءون ۝ ذلک باشد که آنان که در دنیا ظلم کرده اند در آخرت آنچه
در زمین باشد از ملک و مال و مثل آن دیگر با آن همه خواهند که در بهای خود
از سختی عذاب بدهند در روز قیامت کی ایشان را بدان فرو نشینند تا ایشان را
خود کشا رفتند انس مالک گفت که روز قیامت خدای تعالی گوید با کسی که هیچ کس از عذاب
او رهی کمتر نباشد در دوزخ که اگر ملک دنیا باشد امروز بفدای خویش کنی تا از رنج
برهی گوید آری خدای تعالی گوید من در دنیا کمتر از این خواستم اجابت نکردی و بخل کردی
آورده اند و بدا لهم من الله ظاهر شود روز قیامت ایشان را آنچه ایشان گمان برده
باشند که حسنات باشد چون بنگرند سیات باشد بر آنکه نیز آن وجه کرده باشند
که خدای تعالی فرموده باشد محمد المنکدر را دیدند که در مرگ جزع میکرد در آن گفتند
از مرگ میترسی گفت از آن میترسم که در کتاب خدا است و هو قوله تعالی و بدا لهم
من الله ما لم يكونوا يحتسبون آنگاه چون ظاهر شود ایشان را بدی آنچه کرده باشند
و بایشان فرود آید جزای آنچه استهزا که بر مومنان کرده باشند فاذا مس الانسان

فرزندا

ضر دعانا ثم اذا خولناه نعمة منا قال انما اوتيته على علم بل هي
فتنة ولكن اكثرهم لا يعلمون ۝ قد قالها الذين من قبلهم فما اغنى
عنهم ما كانوا يكسبون ۝ فاصابهم سيات ما كسبوا والذين ظلموا من
هؤلاء سيصيبهم سيات ما كسبوا وما هم بمعجزين ۝ اولم يعلموا ان الله
يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ان في ذلك لايات لقوم يؤمنون ۝
حق تعالی در این آیت انفصال بودن بازمیگوید و میفرماید که چون آدمی را بلائی و رنجی
رسد ما را که دافع بلا و کشف رنج اوئیم بخواند چون ما آن رنج بنعمت بدل کنیم و نعمتی دهیم از نظر بی خود
دی گوید که مرا این از آن دادند که من سزاوار آنم قتاده گفت بر علمی که من نزدیک تمام آیست
از معرفت وجوه المکاسب قادرم گفت حق تعالی در کرد و گفت نه که آن فتنه است
و امتحان تا شکر نعمت میکنند یا کفران نعمت میکنند و لیکن بیشترینه مردم نمیدانند
که آن فتنه و امتحان است قد قالها الذين من قبلهم یعنی این سخن که گفت
که بیش از ایشان بودند یعنی قارون که وی نیز گفت انما اوتيته على علم عندي
لا زمر چون عذاب ما بدیشان رسید ایشان را هیچ سود نکرد ... با آن نرسید فاصابهم
بدیشان رسید سیات و جزای اعمال ... بدند و آنانکه ظالم و ستمکارند از این
جماعت زود که بایشان رسد جزای اعمال بد کرده اند و ایشان عاجز نتوانند کرد و از عذاب
نتوانند گریخت اولم يعلموا ای اینان نمیدانند آنچه ایشان به علم خود حاصل میکنند که آن روزی
از خدای تبارک و تعالی است خدای تعالی روزی رساند و تنگ کند آن را که خواهد که بر حسب
مصلحت داند و در این دلالت است که ایشان آورده اند قل يا عبادي
الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب
جميعا انه هو الغفور الرحيم ۝ وانيبوا الى ربكم واسلموا له من قبل

أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ خلاف کرده اند در این که با این آیت مراد کیست
عبدالله عباس گفت مشرکان گفتند محمد دعوی میکند که هر که بت پرستد و شریک آرد بخدای تعالی و خون
ناحق ریزد خدای تعالی او را نیامرزد و ما این همه کرده ایم پس چرا او ما را دعوت میکند
خدای تعالی این آیت فرستاد بدین فوائد آیت مشروط باشد بتوبه گفتند که این آیت در
نزول مقدم است بر آیت إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ
لِمَنْ يَشَاءُ و گفته اند که آیت در حق کسانی است که اسلام آورده بودند و در جاهلیت گناه
عظیم کرده بودند میترسیدند که خدای تعالی ایشان را نیامرزد خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت ای محمد بندگان مرا بگو آنان که بر نفس خود اسراف کرده اند و در ارتکاب
کبایر از حد در گذشته اند که ای بندگان که اسراف کرده اید از رحمت خدای تعالی نا امید مشوید
که خدای تعالی همگنان را بیامرزد که آمرزنده و بخشنده است آورده اند که عبدالله مسعود
در مسجدی رفت واعظی مردم را تخویف میکرد و وصف اغلال و سلاسل میکرد و آواز
و بانگ بر وی زد و گفت چرا مردم را از رحمت خدای تعالی نا امید میکنی و خدای تعالی
میگوید يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ نبی صلعم گفت
مردی بود در امت گذشته در عبادت اجتهاد عظیم کردی سالها و مردمان را ترسانیدی
و از رحمت خدای تعالی نومید کردی چون با پیش خدای شد گفت خدایا مرا نزدیک تو چه است
گفت دوزخ گفت عبادت من کجا شد گفت بندگان مرا از رحمت من نومید کردی امروز
ترا از رحمت خود نا امید کنم امام معتمد زهری روایت کرد که یکروز عمر خطاب پیش رسول صلعم
آمد گریان رسول صلعم گفت ای عمر چرا میگریی گفت یا رسول الله جوانی بر در ایستاده است
گریان از گریه او دلم بسوخت چشم من گریان شد حضرت فرمود که وی را در آر چون در آمد بود در
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که چرا میگریی گفت از گناهان خود میگریم که از خشم خدای عزوجل

می‌ترسم

می‌ترسم گفت ای جوان شرک آورده بخدای گفت نه یا رسول الله گفت خدای تعالی گناه ترا بیامرزد
اگر چه مانند هفت آسمان و هفت زمین است و کوهها گفت یا رسول الله گناه من از اینها عظیم‌تر است
گفت گناه تو عظیم‌تر است یا عرش گفت گناه من گفت گناه تو عظیم‌تر است یا کرسی گفت گناه
من گفت گناه تو عظیم‌تر است یا خدای تو گفت خدای من از همه عظیم‌تر است گفت برو که
گناه عظیم را خدای تعالی عظیم بیامرزد آنگاه گفت ای جوان بگو تا گناه تو چیست گفت
یا رسول الله شرم میدارم از روی تو گفت آخر بگو گفت یا رسول الله من مردی نباشم
مدت هفت سال نباشی میکردم و کفن مردگان می بردم اتفاقا افتاد
که دختری از انصار وفات کرد من گور او بشکافتم و او را بیرون آوردم و برهنه کردم
چون برگشتم نفس من مرا غلبه کرد و برگشتم و با او مواقعه کردم چون فارغ شدم و خواستم
که بیرون آیم آواز داد و گفت ای جوان وای بر تو از دیان روز دین آنروز که خدای
حاکم باشد میان خلقان و ظالم را بحق مظلوم بگیرد و مرا برهنه کردی در لشکرگاه مردگان
بگذاشتی و جنب کردی در پیش خدای و رسول چون رسول صلعم این سخن شنید گفت برو از من
ای فاسق و گفت ما اقربک الی النار چه نزدیکی تو با آتش دوزخ جوان از آنجا
بیرون آمد و سر در بیابان نهاد و میگریست و تضرع و زاری میکرد و با خدای توبه میکرد
روزی میگفت ای خدای محمد دلم و جانم از تو پر است اگر توبه من قبول کرده ای
مرا بیامرز و بر رسول خود و صحابه رسوا مکن و الا آتشی بفرست و مرا بسوز
جبرئیل آمد [illegible] گفت ای محمد خدایت سلام میرساند
و میگوید این خلقان را تو آفریده ای گفت بار خدایا مرا و ایشان را تو آفریده ای گفت
میگوید که ایشان را تو روزی میدهی گفت بار خدایا مرا و ایشان را تو روزی میدهی گفت
توبه ایشان تو قبول میکنی یا من گفت بار خدایا توبه ایشان تو قبول میکنی گفت میگوید پس

بنده مرا چون نومید گردانی او را بآن خواندی و توبه وی بپذیرد و بگوی او را که تو را بقبول
کردم و بر تو رحمت کردم وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ باخدای تعالی گروید و بازی رجوع کنید
و توبه در فرمان وی نمید پیش از آنکه عذاب بشما رسد و آنگاه شما را نصرت نه بود و یاری
نکند وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ
بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ۝ أَن تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ۝ أَوْ تَقُولَ

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۝ بَلَىٰ
قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۝
متابعت کنید بهترین آنچه بشما فرستاده شد از خدای شما یعنی قرآن که آنچه امر است
بجای آرید و آنچه نهی است از آن دوری نماید تا کار کرده باشید بر آن علی احسن
ما اوتیتم و گفته اند که احسن برای آن گفت که قرآن مشتمل است بر بعضی بر دیگر
ناسخ و دیگر منسوخ و ذکر احسن ذکر ناسخ برای آنکه داد او رغبت بخشد دیگر
احسن برای آنکه دو تا را تحصیل کند ابن زید گفت دست در محکمات زنید
و از انکار بندید و متشابهات بار سخنان گذارید که تا مجتبی ایشان را اند مِن قَبْلِ
أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه عذاب بشما آید ناگاه شما ندانید أَن تَقُولَ نَفْسٌ
يَا حَسْرَتَىٰ این اعتذار و انذار برای آن کردیم تا هیچ نفسی تا متابعت کنید خدای را
پیش از آنکه گوید یا حسرتا و ندامتا بر آنچه تقصیر کردم از طاعت خدای امتثال امر
وی و آنکه بود من از جمله مستهزیان امر قتاده گفت او را بس نبود که در طاعت خدای
تقصیر کند با تقصیر طاعت کنندگان را استهزا کردیم ابو صالح گفت مردی بود عالم
عابد و خوبرو و مال ... بگفت ای مرد از دنیا نصیب بردار
و آنگاه ... معصیت صرف کرد تا ...

ناگاه

ناگاه ملک الموت بنزد وی آمد گفت تو کیستی گفت ملک الموتم آمده ام تا جانت بردارم آنگاه
مرد گفت يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ خدای تعالی حکایت کرد بازپس او
تَقُولَ تا گوید خدای تعالی مرا هدایت کردی من نیز متقی بودمی این کافر فاسق گوید آنگاه
که عذاب دوزخ ببیند اگر مرا بازگشتنی باشد با دنیا آنگاه من از جمله نیکوکاران باشم
بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آمد بتو آیات من از تکذیب کردی بآن و استکبار کردی و کافر گشتی
و از جمله کافران وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ط
أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ۝ وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ
لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
وَكِيلٌ ۝ لَّهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ در روز قیامت تو بینی کسانی را که بر خدای تعالی
دروغ گفتند رویهای ایشان سیاه و تاریک أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ نیست در دوزخ
جای مقام گردنکشان متکبران گردنکشی یعنی هست وَيُنَجِّي اللَّهُ و نجات دهد
خدای تعالی پرهیزکاران را از دوزخ بسبب فوز ایشان بطاعت داری و پرهیزکاری
چنانکه بایشان نرسد هیچ بدی و هیچ اندوهی بر حال نکوئی و اندوهگین نشوند اللَّهُ
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدا است آفریننده هر چیزی که از افعال و خلق او باشد بندگان اعمال
و افعال بندگان از کفر و معاصی و او بر همه چیز وکیل است و نگاهبان لَهُ مَقَالِيدُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ او راست کلیدهای خزاین آسمانها و زمین یعنی اوست حافظ
و نگاهبان آسمانها و زمین از آنجا که کلید خزاین در دست هر که باشد حارس آن باشد
گفت از امیرالمومنین و امام المتقین علیه السلام شنیدم که مقالید آسمانها و زمین آنست که
بنده هر بامداد و شبانگاه بگوید ده بار لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ سُبْحَانَ اللَّهِ

والحمد لله واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول
والآخر والظاهر والباطن وله الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر گفت هر که این کلمات بگوید ده بار بامداد و شبانگاه خدای
او را شش خصلت بدهد اول او را از ابلیس نگاه دارد دوم قنطاری از [illegible] بدهد و را
که در کفه حسنات او بنهند که از کوه احد گرانتر باشد سیوم او را بدرجه ابرار و نیکوکاران
برساند چهارم جفتی از حور العین بدهد پنجم دوازده هزار فرشته را حاضر آورد تا این کلمات
بنویسند برای وی [illegible] در روز قیامت برای وی گواهی دهند ششم چنان
باشد که توریت و انجیل و زبور و قرآن خوانده باشد و چنان باشد که حج و عمره گزارده
و گویا [illegible] روز [illegible] از جمله شهیدان باشد والذین کفروا [illegible]
کافر شدند بآیات خدای تعالی ایشان زیانکارانند روز قیامت قل افغیر الله
تأمرونی اعبد ایها الجاهلون ۝ ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک
لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین ۝ بل الله فاعبد
وکن من الشاکرین ۝ وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا
قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما
یشرکون ۝ بگو ای محمد این جاهلان [illegible] غیر خدای [illegible] بپرستید
ولقد اوحی بدرستی که [illegible] فرستادیم پیغامبرانی که پیش از تو بودند و گفتیم [illegible]
ایشان را ای محمد اگر تو شرک آری [illegible] عمل تو باطل گردد و تو از جمله خاسران
کافران باشی [illegible] مراد باحتیاط نفی وقوع است [illegible] یعنی هر که شرک آرد اعمالی که کرده
باشد [illegible] بل الله فاعبد [illegible] خدای را پرست و از جمله
شاکران باشی [illegible] که مشرکان [illegible] رسول را گفتند که [illegible]

ما بتی ایان

ما بتی ایان آوریم [illegible] خدای را پرست و از جمله شاکران
باشی وما قدروا الله حق قدره خدای را تعظیم نکردند سزای حق تعظیم او
و نشناختند حق شناختن [illegible] غیر خدای را پرستیدند و رسول را [illegible] العبادت وی
آنگاه تنبیه کرد ایشان را بر عظمت خود [illegible] بانگ گفت والارض جمیعا
زمین بزرگ و عظمت [illegible] در قبضه وی است و در کف قدرت وی روز
قیامت یعنی در دست تصرف وی [illegible] ملک [illegible] آسمانها
پیچیده قدرت وی [illegible] در نوردیده کرده سبحانه پاک و منزه
آن خدایی که قدرت [illegible] چنین آنکه بوی شرک
می آرند و انباز [illegible] ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن
فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون ۝
واشرقت الارض بنور ربها ووضع الکتاب وجیء بالنبیین و
الشهداء وقضی بینهم بالحق وهم لا یظلمون ۝ ووفیت کل
نفس ما عملت وهو اعلم بما یفعلون ۝ و در صور [illegible]
بیهوش شوند و بمیرند هر که در آسمانها و زمین باشد مگر آنکه خدای خواهد [illegible]
نفخ دوم باشد [illegible] آسمانها و زمین بمیرند هر که در آسمانها و زمین باشد
الا چهار [illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ابو هریره از رسول روایت کرد
که از جبرئیل پرسیدم گفت [illegible] که ایشان که باشند که خدای تعالی استثنا کرد
گفت هم الشهداء المتقلدون اسیافهم گفت شهیدان باشند [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
آیند [illegible]

چشم نمی باشد در بهشت بگویند و گویند بباید تا بگوید که خدای تعالی چگونه حکم می کند
با این خلقان بیایند و بنگرند انس مالک گفت از رسول صلعم پرسیدم گفت جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل را خدای تعالی گوید که ماندند عزرائیل عاجز باشد گوید بار خدایا
تو عالمی و ما چهار کس ماندیم گوید ای ملک الموت جان اسرافیل برداری و جان اسرافیل
برداری آنگاه گوید که ماند گوید جبرئیل و میکائیل و ملک الموت فرمان دررسد که ملک الموت
جان میکائیل برداری آنگاه گوید که ماند گوید بار خدایا ملک الموت و جبرئیل گوید
یا ملک الموت تو نیز بمیر و جبرئیل بماند پس خدای تعالی گوید که ماند گوید بار خدایا
وَجْهُكَ الدَّائِمُ الْبَاقِي وَجِبْرِيلُ الْمَيِّتُ الْفَانِي خدای تعالی گوید ای جبرئیل از مرگ
چاره نیست جبرئیل در سجده افتد و پر و بال بر زمین زند و میگوید سبحانک ربی تعالیت
ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ آنگاه جان او برود تا نماند الا ذات خدای تعالی ضحاک گفت اینها
رستنی اند رضوان و مالک و حور العین و خزنه دوزخ قول اصحاب تحقیق در این
باب آنست که خدای تعالی باقی خواهد بود و جز وی باقی نبود لابل بآن یک جزو
همه اجسام و اعراض فانی شود و اجسام بضد و اعراض به تبعیت ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ
آنگاه یکبار دیگر در او دردمد و نفخه احیا باشد بار سیم فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ
تو بینی ایشان را بر پای ایستاده و می نگرند امر خدای را تا چه فرماید وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ
بِنُورِ رَبِّهَا و زمین از نور روشن گردد بنور خدای تعالی گفت چنان نور بسیار و روشن
در قیامت که مردمان روی را نمی نگرند وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نامهای اعمال بنهند کارنامها
برای حساب و پیغمبران و گواهان را بیارند تا برای پیغمبران گواهی دهند بر تبلیغ رسالت
و گفتند او بگواهی فرشتگان اند که بر خلقان می کنند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کنند
میان خلقان بحق و بر ایشان ظلم نکنند و تمام بدهند هر نفسی را جزا که کرده باشد نیکی

آن از خیر و شر و ثواب و عقاب و او عالم و دانا است با آنچه میکنند وَسِيقَ الَّذِينَ
كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا
أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ○
قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ○ می رانند
آنها که بخدای تعالی کافر باشند چنانچه برانند ایشان را بجانب دوزخ گروه گروه بر اتباع
با مقتدای تا چون بدوزخ رسند درهای دوزخ را بگشایند و آن هفت در باشد خازنان
دوزخ گویند ایشان را ای رسولان و پیغمبران نیامدند از شما که بر شما میخواندند
آیات خدای و شما را می ترسانیدند از این روز گویند بلی آمدند لیکن واجب شد
سزاوار گشت سخن خدای لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ کافران را
گویند در شوید از این درهای دوزخ که این جای شما است و بد جائی است دوزخ
گردن کشان را وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا
جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ
فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ○ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ
أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ○
وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم
بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ و برانند آنها را که پرهیزکاری کردند
ببهشت گروه گروه و هر گروهی را با مقتدای خود چون تا بدرهای بهشت رسند
و آن هشت در است آن درهای بهشت را گشاده بینند و فرشتگان باستقبال آیند
خازنان بهشت بهشتیان را گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ و درود

رستگار شوند باشند و خوشی عیش ایشان در بهشت مخلد و جاوید بود آیه امیر المؤمنین و امام المتقین
و یعسوب المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت ایشان را در بهشت برند بر در بهشت درختی
باشد از ساق آن دو چشمه آب می آید ایشان را گویند از این چشمه غسل کنید نضرة
نعیم بر اندام ایشان پدید شود و اندامهای ایشان پاکیزه شود و نام خود بی آنکه دیگر گرد بر نشیند
و موی ایشان کالیده نگردد آنگاه از چشمه دیگر آب دهند ایشان را تا آنچه در اندرون ایشان
باشد از رنج و غل و غش و حقد و حسد برود پاک شوند آنگاه فرشتگان باستقبال
ایشان آیند بر در بهشت و ایشان را گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین
و بهجت بعلامات شناسند و گرد ایشان در آیند چنانکه خویشان مشغول کنند
با کسی که از سفر باز آید آنگاه یکی از غلامان برود و زنان او را از حور العین خبر کند
ایشان باستقبال تا در سرای بیایند و بر وی سلام کنند چون در شود علی سرر
موضونة تختها بیند مرصع بانواع جواهر و بساطها انداخته و فرشها گسترده و بالشها
نهاده در سرایی و دیوار خشتی از زر و خشتی از نقره و یاقوت سرخ و لؤلؤ
سفید و زمرد سبز و بر تخت نشیند و تکیه زند و بر سقف نگاه کند چشمش خیره
باشد گوید الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
فرشتگان گویند تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان گویند
الحمد لله الذی صدقنا وعده سپاس آن خدای را که وعده خود ما را راست کرد
و زمین بهشت میراث داد ما را هر جا که خواهیم از بهشت فرود آییم نیکو مزد کار
بهشت عاملان را که عمل صالح کنند آنگاه خطاب کرد رسول را صلعم و گفت وتری الملائکة
حافین تو فرشتگان را بینی گرد عرش در آمده بتسبیح و تحمید مشغول خدای را بر سبیل
لذت نه بر سبیل عبادت که آن روز تکلیف نباشد و حکم کرده شود میان خلایق

انقضی

52

از ظالمان و مظلومان و میان ایشان حکم بحق و گفته شد الحمد لله تبارک و
تعالی گفت الحمد لله الذی خلق السموات والارض و در آخر اینجا سخن گفت وقضی
بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین تا تعلیمی باشد بندگان را در ابتدای
کارها سخن کلمات بر زبان رانند **سورة المؤمن** هشتاد و پنج آیات است و در تاریخ
و نسخ نیست و بعضی آنرا سورة المؤمن گویند که در او ذکر مؤمن آل فرعون است
عبد الله عباس گفت لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم یعنی خلاصه
و خوبیت و مغز قرآن حوامیم است و رسول صلعم فرمود حوامیم هفت است و در
دوزخ هفت است جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم روز قیامت
هر سوره بیاید و بر در یکی از این درها دوزخ بنشیند و نگذارد هیچ خواننده این سورها
که ایمان داشته باشد بدان دوزخ در شود و رسول صلعم گفت لکل شیء ثمرة وثمرة القرآن
الحوامیم هی روضات محصنات متجاورات فمن احب ان یرتع فی ریاض
الجنة فلیقرأ الحوامیم هر چیزی را میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است این سورها
روضها اند نیکو و خوش همچنانکه گویی که در مرغزارهای بهشت بود و ذکر حوامیم
بخوانند و هر کسی که خواهد تا در مرغزارهای بهشت سیر کند تا آنرا الله تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم حم ۝ تنزیل الکتاب من الله العزیز
العلیم ۝ غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول
لا اله الا هو الیه المصیر ۝ ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا
یغررک تقلبهم فی البلاد ۝ عکرمه روایت کرد از رسول صلعم که حم نامیست از
نامهای خدای تعالی و آن کلید خزاین ملک است عبد الله عباس گفت حم اسم الله
الاعظم است یعنی نام مهترین خدای تعالی چون الر و حم و ن جمع کنی الرحمن باشد

کتابخانه مجلس شورای ملی

عطاء خراسانی گفت افتتاح نامهاییست از نامهای خدای تعالی که در اول وی حا است چون
حکیم و حمید و حی و حنان و دیان و میم افتتاح نام الله است که اول وی میم است چون مالک و ملک
و مجید این آنست که انس مالک روایت کرد که اعرابی رسول را پرسید که
حم باد در لغت عرب ما آنرا نمی شناسیم اسماء و فواتح سور اند از نامها و ذکر سورتها
قرطبی گفت خدای تعالی قسم یاد کرده است بحلم و ملک یعنی بحرمت حلم و ملک
من که عذاب نکنم آنرا که از اخلاص بگوید لا اله الا الله چنان حم نام سوره بود بعضی
اینان بود که حم سر رحمت و نام ذات خدای که عزیز و غالب است و درست کار و دانا
و گفته اند که یعنی حم حم است یعنی تقدیر کرده شد بودنیها و فرستادن
کتاب فرستادن از نزدیک آفریدگار و عزیز و دانا و آمرزنده گناه و کاران توبه
بپذیر تایبان شدید العقاب سخت عقوبت است آنرا که توبه نکند و نگوید لا اله
الا الله ذی الطول خداوند فضل و نعمت است بر کافران که این کلمه بگویند و اصل طول انعام باشد
که مدتها دراز بود و حادی کوید ثابت گفت که جای قرار آدم در پهلوی مصعب
ابن الزبیر در دنیا یافتم که مرغ نمی پرید و هیچ چیز ... ابن سوره اغاز
کردم گفتم غافر الذنب بگوی مرا گفت بگو یا غافر الذنب اغفرلی ذنبی چون گفتم
و قابل التوب گفت بگو یا قابل التوب اقبل توبتی چون گفتم شدید العقاب
گفت بگو یا شدید العقاب اعف عنی عقابی چون گفتم ذی الطول گفت بگو
یا ذی الطول اطل علی بخیر و ... نگاه کردم و چپ و راست
کردم هیچ کس را ندیدم اهل اشارت گفتند غافر الذنب فضلا و قابل التوب وعدا
و شدید العقاب عدلا لا اله الا هو الیه المصیر فرد ابن اصم گفت مردی
بود از جهه معروف با اهل شام بود نادت ... از ... اهل شام آمد روزی چند ...

ادمی بود

ادمی بود آنگاه روزی چند وی نیامد گفت فلان کجاست گفتند بر ایشر نیخ ... بعد
تا بنچ وی که بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من الله العزیز
العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه
المصیر و گفت بر وی بر و و تنها ... گریست تا بشد توبه و هید نام وی ... گفت
آنجا است در وعده قبول توبه و غفران گناه و تهدید عقاب و آنرا باز بخواند تا
دل وی نرم شد و توبه کرد ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا جدل نکند
در آیات خدای تعالی و دفع کردن آن مگر کافران که کافر شدند فلا یغررک تقلبهم
فی البلاد نباید که ترا فریفته کند گشتن ایشان در شهرها برای مکاسب و تجارت که
مصیر بازگشت باز ... و ... ابو هریره از رسول روایت کرد که
جدال در قرآن کفر باشد کذبت قبلهم قوم نوح والاحزاب من بعدهم
وهمت کل امة برسولهم لیأخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا
به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب وکذلک حقت کلمت ربک
علی الذین کفروا انهم اصحاب النار یعنی اینان قوم را تکذیب کردند
و آن جماعت که پس ایشان بودند و مجتمع شدند بر مخالفت انبیا و برایشان بعداوت
بیرون آمدند و همه از ایشان قصد پیغمبر خود کردند تا وی را بگیرند و بکشند و با
مجادله و خصومت کردند بباطل تا حق را بآن باطل کردانند من ایشانرا بآن بگرفتم و بر
ایشان عذاب کردم اکنون بنگر و ببین که عذاب من چگونه بود ایشانرا و کذلک حقت
واجب شد و درست گشت حکم خدای تو یقین وعده او بعذاب و هلاک و آنکه ایشان
اهل عذاب و اصحاب دوزخ اند الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون
بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء

رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ۝ رَبَّنَا
وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ
وَذُرِّيَّاتِهِمْ ط إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ
السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ آن فرشتگان
که عرش را برگرفته اند و آنها که بر گرد عرش اند خدای را بپاکی می ستایند و تسبیح میکنند
با حمد و ثنا و ستایش و بوی ایمان می آورند و استغفار و آمرزش می خواهند گناهان
کسانی را که ایمان آورده اند سعید روایت کرد که حاملان عرش را پایها در هفتم زمین است
و سرها بر عرش افکنده باشند و ایشان از اهل آسمان ششم خایفتر باشند و همچنین
اهل هر آسمانی از آنانکه فروتر ایشان باشند خایفتر باشند و همچنین مجاهد گفت میان
فرشتگان و میان عرش هفتاد حجاب است از نور و در خبر است که خدای تعالی
چندان فرشته بیافرید که عدد ایشان جز خدای تعالی نداند ایشان را بفرمود تا عرش را
بر دارند نتوانستند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را فرمود که عرش را بر دارند
و بر دوش حاملان نهند جبرئیل علیه السلام بیامد بجنبید و گفت سبحان الله و میکائیل علیه السلام بیامد
بجنبید و گفت الحمد لله و اسرافیل بجنبید آمد و گفت لا اله الا الله
و عزرائیل بجنبید و گفت الله اکبر و عرش را بآسانی برگرفتند و بر دوش
حاملان عرش نهادند چندانکه ثقل و گرانی عرش بایشان رسید گفتند لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم باز بر ایشان آسان آمد پس ای بنده مومن چندانکه
دشواری پیش آید بدین کلمات التجا کن تا بر تو آسان شود عبد الله عباس از رسول
روایت کرده که تفکروا فی المخلوق ولا تتفکروا فی الخالق که خدای تعالی فرشته آفریده است
که [illegible] از زوایای [illegible] پایهای وی از هفتم زمین گذشته و سر او از بالای

هفتم آسمان

هفتم آسمان در گذشته و او از عظمت حق و هیبت حق چنان کوچک گردد که کوچکترین مرغها
عبد الله انصاری گفت که رسول صلعم گفت مرا دستوری داده اند که باز گویم از فرشتگان از
حاملان عرش فرشته ایست که از نرمه گوش تا گوش او بمقصد سال راه است اما صفت عرش را
لقمان بن عامر از پدر خویش روایت کرد از رسول صلعم که گفت خدای تعالی عرش را از جوهر
سبز آفریده و او را هزار هزار روشنی هزار هزار رنگست و بر هر رکنی هزار هزار روشنی هزار
روی که پهنای هر روی هزار هزار روشنی هزار چندین دنیاست و بر هر روی هزار هزار
هزار دهن است و بر هر دهنی هزار هزار روشنی هزار زبان است و بهر زبانی خدای را
تسبیح میکند هزار هزار روشنی هزار لغت بعدد هر لغتی از لغات عرش خدای خلقی آفریده است
که بآن تسبیح میکند و از امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده اند و او از
پدر خویش که میان قایمه عرش تا قایمه دیگر چندانست که سریع المحصان (?) پنجاه سال مسیر برود تا
بوی رسد و چند [illegible] فرشته ایست نام او خرقائیل او را هیجده هزار پر است و از پری
تا پری دیگر پانصد ساله راه است بخاطر او بگذشت که بالای عرش چیست خدای تعالی
پرهای او مضاعف کرد تا سی و شش هزار پر شد آنگه خدای تعالی ویرا گفت بپر
هزار سال همی پرید پس خدای تعالی قوتی کرد تا سی هزار سال دیگر بپرید گفت بار خدایا
چند پریده ام و چند مانده است حق تعالی گفت هنوز یک قایمه از قایمه عرش نپریده
و اگر تا نفخ صور بپری بدان نرسی آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی وبحمده و خدای تعالی
رسول را فرمود این تسبیح در سجود بگو و از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت است
که هیچ چیز از عرش خایفتر نباشد و از جمله لغات و کلمات او اینست که میگوید اعوذ بالله
من غضب الله واعوذ بالله من سخط الله واعوذ بالله من کبریاء الله کعب الاحبار
گفت چون خدای تعالی عرش را بیافرید فرشتگان گفتند هیچ چیز از عرش بزرگتر نباشد

خدای تعالی بیافرید تا گرد حلقهٔ گرد عرش درآمد هفتاد هزار بالست بر هر بالی
هفتاد هزار پر بر هر پری هفتاد هزار رویست بر هر روی هزار هزار زبانست
از هر زبانی بعدد قطرهٔ بارانها و برگ درختان و ریگ بیابانها و عدد ایام دنیا
و بعدد جملهٔ فرشتگان تسبیح میکنند اورا گفت گرد عرش دریاست گرد عرش دریای دیگر
نیمه و یک نیمهٔ دیگر عرش زیاده میدهد پس گفت گرد عرش هفتاد هزار صف فرشتگانند
صفی از پس صف دیگر گرد عرش طواف میکنند گرد عرش می‌آیند و گرد وی میروند
و چون بیکدیگر رسند تکبیر و تهلیل کنند و پس صف ایشان هفتاد هزار صف دیگرند
ایستاده و دستها بر گردن نهاده چون آواز ایشان بشنوند نیز ایشان تکبیر و تهلیل
کنند گویند سبحانك وبحمدك ما اعظمك واجلك لا اله الا انت الاكبر الخلق
كلهم لك و از پس ایشان هفتاد هزار صف دیگر ایستاده و دستها بر هم نهاده
و هیچکس از ایشان نیست که تسبیح گویند آنکه دیگر نگوید و پس ایشان و عرش هفتاد حجابست از نور و هفتاد حجاب
از ظلمت و هفتاد حجاب از آتش و هفتاد حجاب از در سفید و هفتاد حجاب از یاقوت
سرخ و هفتاد حجاب از زبرجد سبز و هفتاد حجاب از برف و هفتاد حجاب از آب و هفتاد
حجاب از تگرگ و آنچه جز خدای تعالی نداند هیچکس از حاملان عرش را چهار رویست
یکی بر صورت آدمی و یکی بر صورت گاوی و بهر دعا در زمین آنکه بیخا یکی
بر صورت ایشانست و هر یکی را از ایشان چهار پرست دو در پیش روی دارند
تا در پیش عرش خیره نشوند و دعای این فرشتگان اینست ربنا
ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما ای خداوند ما همه چیزها رسیده است رحمت و علم
وسعت رحمت همه چیز را شامل و علمت همه را محیط بیامرز آنها که توبه کردند و براه
تو رفتند ایشانرا از عذاب دوزخ نگهدار مطرقا عبدالله گفت ناصح ترکسی بندگان

خدایرا

خدایرا فرشتگانند نصیحت کنند و ترا اینست سخن ایشان ربنا وادخلهم جنات عدن التی
مؤمنانرا میگویند خداوندا ایشانرا در بهشت عدن بر آنکه ایشانرا وعده کرده و آنکسی را که
صالح بود از پدران ایشان و زنان و فرزندان ایشان تو آن خدائی که عزیز و
عالمی درستکاری درست گفتار خداوندا ایشانرا از بدی نگاه دار و از گناه و معصیت
بلطف و کرم خود باز دار هر کرا تو از بدی نگاه داشتی بروی رحمت کردی و آن
فوزی عظیم است و ظفر بزرگوار سعید جبیر گفت مرد را در بهشت برند و بجای خود
پس چون ساکن شود گوید مادرم و پدرم و فرزندم کجااند فرشتگان گویند ایشان عمل
نه همچند کرده تو کرده‌اند تا ایشان اینجا رسیدندی گوید بار خدایا من در حق ایشان
شفاعت میکنم حق تعالی فرماید تا ایشانرا به بهشت برند نزدیک وی ان الذین کفروا
ینادون لمقت الله اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان
فتکفرون قالوا ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا
بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل ذلکم بانه اذا دعی الله وحده
کفرتم وان یشرک به تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر آنها که کافر
شدند ایشانرا آواز دهند و گویند در آنحال که در دوزخ باشند و خشم بر دشمنی
دارند چون عذاب بر ایشان سخت شود که دشمنی شمارا در دنیا بر کفر و معاصی
از آنکه دشمنی شما خود را امروز آنجا آنگاه بیان این کرد و گفت چون عذاب بر ایشان سخت
شود اذ تدعون چون شمارا با ایمان دعوت میکردند و شما کافر میشدید و ایشان
قالوا ربنا و گفتند این کافران یعنی در دوزخ گویند خداوندا ما را میرانیدی
دو بار و زنده کردانیدی دوبار اماتت اول در دنیاست عند انقضای اجل
و دوم در گور است و احیای اول در گور برای سؤال منکر و احیای دوم در قیامت

و اینان قول سدی است و جمعی از مفسران و این مذهب ماست و مذهب اصحاب الحدیث
و مشایخ معتزله و معنی این تفسیر است قول خدای را کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَکُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْیَاکُمْ
ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ عبد الله عباس و ضحاک گفتند اموات اول در اصلاب
آباء است آنگاه گفت که نطفه بودند و اموات دوم در دنیا و احیاء اول در دنیا
بلکه تکلیف و احیاء دوم در قیامت است برای ثواب و عقاب و این مذهب اصحاب
مجاز است و مذهب اول موافق ظاهر آیت است برای آنکه امات نباشد الا حی و حی تا
معنی امات بر او نیفتد نباشد الا مرده را که او را احیا کرده باشند و در آیت سورة
البقره گفتیم جمیع میت از اموات است و میت این باشد که در او حیوة نباشد و مراد
آنست که شما در اصلاب آبا و ارحام امهات جماد بودید و میت شما را احیا کرد و چون گفت
اموات نیست با این احیا گفت و این دو مجاز است و در این آیت احیا و امات
بر حقیقت است فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا ما اکنون معترف گشتیم و هیچ ممکن است که ما را
بدنیا باز برند تا عمل صالح کنیم و عذری بخواهیم و تلافی کار خود کنیم این آیت را
دلیل است بر سؤال و اخبار بسیار است بر این طریق اصحاب الحدیث که بحد تواتر
در این حال باشد و این سؤال که مرده را در گور زنده کنند و منکر و نکیر بر وی راست کنند
در خبر آمده است که آنان فعلین کسانی که از منکر و نکیر باز گویند [illegible] که کردت
بر منکر و نکیر [illegible] دست بر هم زنند و بیفتاند او بنشیند و حدیث
فاطمه بنت اسد که رسول علیه السلام بر سر گور وی بنشست چنانکه کسی با سخن کسی کند و در آن
میانه گفت ابنک ابنک صحابه از وی پرسیدند که این چه بود که گفتی یا رسول الله
گفت چون فاطمه را بر وی راست کردند خدای تعالی وی را زنده کرد و بنشاند فرشتگان سؤال
آوردند و از خدای تعالی پرسیدند جواب بصواب بگفت و از رسول علیه السلام بپرسیدند

جواب

جواب بصواب بگفت و از امامش بپرسیدند و او نیز بگفت تلقین کردم و این حدیث که
القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران هم دلیل است بر این
برای آنکه این معنی متصور نبود که در گور زنده باشد ذَلِکُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ
شما را این عذاب دادیم برای آنست که چون دعوت شما را بخدای یکتا پرستیدن ترا بخواندند
کافر شدید و ایمان نیاوردید و اگر بر وی انباز گرفتی آوردید ایمان آوردی
آوردید امروز حکم خدای است حکم کرده است بر شما بعذاب جاوید و آنکه شما را از [illegible]
مخلص نباشد هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا
يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ۝ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ ۝ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى
مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ۝ يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ ۝
لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝
او است خدایی که بنماید آیات و علامات خود را از آنکه دال است بر وحدانیت
او و فرو میفرستد برای شما از آسمان روزی یعنی باران که کشت و نبات رویاند
و ما یتذکر و اندیشه نکنند و پند نگیرند الا آنکس که با خدای تعالی رجوع کند
و روی بطاعت وی آرد زیرا که آنکه بر طریق نماز رود متذکر و متعظ شود
فادعوا الله بخوانید خدای را و پرستید تنها و بر اخلاص و اگر چه کافران را
کاره این باشد نخواهند که شما خدای را بتنهایی بپرستید رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ او خداست
بلند کننده درجات بندگان بثواب از انبیا و اولیا و مومنان و بلند کردن
آسمانهاست و بلند پایه و مقدر است که هیچ چیزی بالای او نیست از جهت جهت بجای
یعنی علو شوکت خداوند عرش است خالق و مالک اوست و باو قایم است یُلْقِي الرُّوحَ

القا روح میکند و وحی میفرستد و بانکی که میخواهد و وحی را روح خوانند برای آنکه زنده
بدو زنده است چنانکه تن بروح برای آن فرستادیم تا بیم کنند و آگاه کنند ایشان را از روز
قیامت و این روز را یوم التلاق برای آن خوانند که درین روز اهل آسمان و زمین
بهم رسند و برای آنکه هر کسی آنچه کرده باشد بآن برسد از خیر و شر و ظالم بمظلوم رسد
و عابد بمعبود يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ روزی که ایشان ظاهر شوند از گورها بیرون آیند
بصحرای قیامت و برای ایشان پوششی نباشد لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ هیچ چیز بر خدای تعالی
پوشیده نماند از ایشان و درین روز ندا آید که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ امروز ملک کراست نگردد
کراست کجااند کسانی که دعوی ملک و پادشاهی میکردند کسی را جواب دادن مجال نباشد
که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ملک خدای راست که یکیست و یگانه و شکننده کام جباران
و گفته اند که این جواب اهل محشر دهند با آنکه این ندا کنند از فرشتگان الْيَوْمَ
تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ط لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ط إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ه وَأَنْذِرْهُمْ
يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ ط مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ
لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ه يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ه وَاللَّهُ يَقْضِي
بِالْحَقِّ ط وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ ط إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ ه امروز جزا دهند هر نفسی را بآنچه کرده باشد و بر هیچکس ظلم نرود و
خدای تعالی زود شمارست حساب خلقان بر وی آسان است عبد الله مسعود را از نبی روایت
پرسیدند گفت خدای تعالی خلق را حشر کند در صعید یعنی زمینی چون سیم سفید که بر روی
آن زمین هرگز گناه نکرده باشند اول چیزی که آنجا در وی باشد که خدای تعالی گوید منادی
از قبل وی که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ خلایق گویند لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَأَنْذِرْهُمْ
و بترسان ایشان را ای محمد از روز آزفه که قیامت است و برای نزدیکی آزفه خوانند

نزدیکست

نزدیکست که کل ما هو آت قریب إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ آنگاه که دلها از جایها
برسد این آنجا گفت که عرب گوید دل بدهن رسید یعنی بسیار سختی افتد منشق بر بالا
آید كَاظِمِينَ خشم فرو خورده و فرو مانده متحیر بر کراهت مَا لِلظَّالِمِينَ نباشد ظالمان را هیچ یاری
و نه هیچ شفاعت کننده که شفاعت وی قبول کنند در آنجا خدای میداند خیانت چشمها
بزیر اوست آنکه خدای که خیانت چشمها داند و آن آنست که بخیانت نظر کند آنرا که
عبد الله عباس گفت این مردی باشد که جایی نشسته باشد زنی بگذرد او دزدیده
بوی نگرد رسول گفت النظرة الاولى لك والنظرة الثانية عليك و میداند آنچه
دلها آنرا پوشیده میدارند وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ خدای تعالی حکم کند بحق و آنانکه
ایشان را میخوانند وی میپرستند بهیچ حکم نکنند و نتوانند که در بندگی که خدایست
سزاوار بنده بحقیقت أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ ط كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ
قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ه استفهام است بر سبیل تعجب و توبیخ میگوید ای کافران در زمین
نمیروند تا بنگرند و ببینند که چون بود عاقبت و سرانجام آنها که پیش از ایشان بکافری
که بقوت و مردی از ایشان سخت بودند و آثار ایشان از بناها و کوشکها بیشتر بود
عصیان آوردند در خدای تعالی ایشانرا بگرفت بسبب گناهان ایشان و نبود ایشانرا
هیچ حافظ و نگاهدارنده از عذاب خدای این عذاب ایشانرا بگرفت و او خدایست
سخت عقوبت مر بندگان عاصی را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ
مُبِينٍ ه إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ه فَلَمَّا جَاءَهُمْ

بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا
كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ۝ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ
رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ۝
موسی را هم فرستادیم به پیغمبری با آیات واضح و حجتهای روشن و بود به نزدیک فرعون
و هامان و قارون تا موسی حجت اظهار معجزه کرد و حجت ظاهر کرد ایشان گفتند دروغ
زن است فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنگاه موسی با ایشان آمد بحجت و حق بنمود گفتند اقتلوا بکشید
آنان را که بموسی ایمان آوردند یعنی اعاده قتل کنید چنانچه پیش از این میکنند و استحیوا
نساءهم و دختران ایشان را زنده رها کنید که از ایشان قتال نیاید و تا نسل بنی اسرائیل
منقطع گردد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ نیست کید و مکر کافران از فرعون و قوم او
در ضیاع و ضلالت که هیچ مراد ایشان بر نیامد و ایشان را نفعی حاصل نگردد وَقَالَ
فِرْعَوْنُ فرعون گفت دست از من بدارید و مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او خدای خود را
بخواند تا او را از من نگاه دارد این آیت دلیل است بر آنکه فرعون از موسی و دعوت او
ترسیده بود و دلیل دیگر آیت بر قوم او و ابهام آنکه ایشان اشارت کنند با او که تا
دیگر بار کشتن موسی هیچ مانعی نبود و دیگر [illegible] آنکه فرعون گفت إِنِّي
أَخَافُ من میترسم که دین شما را در بدل اندازد یا در زمین فساد آشکارا کند
وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ۝
وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ
رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ
وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ
كَذَّابٌ ۝ موسی چون بشنید که او را تهدید بقتل میکنند پناه باخدای داد و گفت من پناه

باخدای

باخدای گرفتم با آفریدگار خود و آن شما از زور و بیم هر متکبری که ایمان نمی آورد بروز جزا و
حساب وقال رجل مومن مردی که ایمان خود از آل فرعون پوشیده داشت و حزبیل بود گفت قوم
مردی را میکشید که او میگوید که پروردگار من خداست این مرد مؤمن از آل فرعون بود
و بعضی گفتند از بنی اسرائیل بود و وهب منبه گفت نام او حزبیل بود و قد جاءکم بالبینات
و حال آنست که این مرد از خدای شما حجتها آورده است و معجزات با این همه از دو
بیرون نیست اگر دروغ زن است و بال دروغ وی بر او باشد و بعاقبت راجع باوی گردد
و اگر راست گوید آنچه شما را وعده میکند بشما رسد و هلاک شما در آن باشد ان
الله بدرستی که خدای تعالی هدایت نکند آنرا که دروغ زن باشد و مسرف باشد
و وی اخبر کرد بهیچ چیز بر من از آن سخت تر نیامد که روزی رسول صلعم طواف میکرد
کافران بگرفتند تا [illegible] فارغ شد آنگاه بیامدند و گریبان رسول صلعم و ردای او
گرفتند و گفتند تو آنی که نهی میکنی ما را از آنکه خدایان خود را و خدایان پدران
خود را بپرستیم یکی از صحابه برپای خاست و گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ
رَبِّيَ اللَّهُ این میگفت تا آنگاه که دست از وی بداشتند يَا قَوْمِ لَكُمُ
الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا
قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ۝ وَ
قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ۝
مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ
يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ۝ مومن آل فرعون گفت ای قوم امروز ملک و پادشاهی
شما راست و در دست شماست و شما ظاهرید و غالب در زمین مصر پس از خشم
باشد که این مرد میگوید عذاب خدای بما رسد که باشد که ما را نصرت کند و از عذاب

برهانند قال فرعون ما اریکم الا ما اری فرعون گفت نمی نمایم شما را الا آنچه می بینم و دانم یعنی
شما را آنچه می خواهم که بکنید می خواهم و آنچه برای خود صواب می دانم تا شما را می گویم و نمی نمایم شما را الا راه راست
تمام وقال الذی آمن این کسی که ایمان آورده بود یعنی خربیل گفت ای قوم من
بر شما می ترسم از روزی که مانند آن روز و آن جماعت که پیش از شما بودند مانند قوم عاد
و قوم نوح و یا بود و ثمود و صالح و کسانی که پیش از ایشان بودند که در پیغمبران خود
عاصی شدند تا خدای تعالی همه را بعذاب و بلاها گرفتار کرد و آنچه با ایشان کرد بعدل
کرد نه بظلم زیرا که خدای تعالی نخواهد که بر بندگان خود ظلم کند و بر ایشان ظلم نخواهد
و ایشان بظلم نفرماید ویا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد ۵ یوم
تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم ۵ ومن یضلل الله فما له
من هاد ۵ ولقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات فما زلتم فی شک
مما جاءکم به حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا ۵
کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب ۵ جر حکایت وعظ و تنبیه و تذکیر
خربیل است میگوید ای قوم بر شما از روز فریاد کردن و یکدیگر را آواز دادن می ترسم
روز قیامت و آن روز را برای آن روز تناد خوانند که کافران در آن روز بر خود
ویل و ثبور ندا کنند و برای آنکه اهل دوزخ اهل بهشت را ندا کنند چنانکه در سوره
اعراف قوله تعالی ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من
الماء و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا کنند چنانکه گفت ونادی اصحاب الجنة اصحاب
النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم
حقا و برای آنکه همه در آن روز با نام خود باز خوانند یوم ندعوا کل اناس
بامامهم و برای آنکه ندا کنند که یا اهل الجنة خلود ولاموت ویا اهل النار

خلود ولاموت

خلود ولا موت و آنکه یوم التناد بتشدید بخوانی روز گریختن بود و آن آنگاه بود که اهل قیامت
ببینند دوزخ بر دوزخ بشوند چنانکه شتر رمنده به هیچ جای نروند و به هیچ جانب الا که فرشتگان
بوده باشند و صف صف در ده بار گرد ایشان گشتی باز آیند چنانکه گفت والملک
علی ارجائها یوم تولون مدبرین روزی که برگردید پشت برکرده از موقف
حساب شما از عذاب خدای تعالی هیچ نگاه دارنده نباشد ومن یضلل الله هر که را گمراه کند
او را از راه بهشت بگرداند و گمراه کند در دنیا در آن روز آن کس را هدایت نتوانند کردن
و به بهشتی نتوانند رسانیدن ولقد جاءکم و بدرستی که آمد پیش از شما یوسف پیغمبر
با حجتهای روشن و دلیلهای واضح وهب منبه گفت فرعون موسی همان فرعون
یوسف بود تا از عهد یوسف تا بعهد موسی باقی و گفته اند فرعون دیگر بود فما زلتم
فی شک همه در شک بودید از آنچه یوسف آورد از رسالت و پیغمبری وی تا چون
وفات شد شما گفتید که هرگز بعد از وی خدای پیغمبری نفرستد پس خدای تعالی آن
قوم را بسبب عناد و انکار ایشان خذلان کرد و فرو گذاشت کسی را که وی بگزاف
کار باشد و شاکی در وحدانیت وی و نبوت پیغمبرانش الذین یجادلون
فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم کبر مقتا عند الله وعند الذین
آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار وقال فرعون یا هامان
ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع الی اله موسی
وانی لاظنه کاذبا وکذلک زین لفرعون سوء عمله وصد عن السبیل
وما کید فرعون الا فی تباب آنانکه جدال میکنند و گفتند در ابطال آیات
خدای تعالی بی حجتی و برهانی که بایشان آمده بزرگ است دشمنی آن جدال و خصومت ایشان
نزدیک خدای تعالی و نزدیک آنانکه ایمان آورده اند کذلک همچنین کند خدای که مهر نهد

و علامتی و نشانی بود بر دل متکبر و گردن کشی باشد تا بان مهر و علامت فرشتگان دریا
کنند مایان مؤمنان و منافقان و این طبع که مهر است مانع نباشد از ایمان که اگر مانع باشد
اندک و بسیار را مانع باشد و خدای تعالی گفت بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا
قلیلا مهر کرد بر دل ایشان ایمانی ایشان را دست ازان نکشد و دل را صفت کرد بتکبر
برای آنکه موضع تکبر است و محل دل متکبر باشد فرعون هامان را
گفت و هامان وزیر او بود گفت ای هامان برای من کوشکی بلندی باشد تا که بسبب آن
بر شوم بآسمانها بروم و بر خدای موسی مطلع شوم که من ینگری می پندارم که وی دروغ میگوید
و همچنین بیاراستند برای وی کار عمل وی بگردانیدند وی را از راه راست یعنی شیطان تا فرعون
انکار کرد و با موسی کید آغاز نهاد و کید او نیز در خسارت و زیانکاری و هلاکت و عذاب بود
و قال الذی آمن یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد یا قوم انما
هذه الحیوة الدنیا متاع و ان الآخرة هی دار القرار من عمل سیئة
فلا یجزی الا مثلها و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن
فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب باز گفت مؤمن
آل فرعون شد و گفت ای آنکسی که وی را مؤمن بود قوم خود را گفت ای قوم متابعت
من کنید و فرمان من بپذیرید تا من شما را هدایت کنم براه راست ای قوم همانا زندگانی
دنیا متاعیست و برخورداری اندک و آن آخرت است که سرای قرار است جای
همیشگی هرکه بدی کند و گرد معاصی گردد هرکه بدی کند جزای آن باید و هرکه عمل
صالح و کار نیکو کند اگر مرد باشد و اگر زن باشد و مؤمن و بی گمان که بصفت و عمل
بود ایشان را بهشت برند و بی حساب روزی دهند و یا قوم ما لی ادعوکم
الی النجاة و تدعوننی الی النار تدعوننی لاکفر بالله و اشرک به ما لیس

لی

لی به علم و انا ادعوکم الی العزیز الغفار لا جرم انما تدعوننی الیه
لیس له دعوة فی الدنیا و لا فی الآخرة و ان مردنا الی الله و ان
المسرفین هم اصحاب النار فستذکرون ما اقول لکم و افوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد همچنین سخن آل فرعون است گفت ای قوم
چیست مرا که من شما را بنجات و ظفر از عذاب و عقاب خدای تعالی دعوت میکنم و شما
مرا بآتش دوزخ دعوت میکنید یعنی با چیزی که موجب دوزخ است و شما
آنست که مرا میخوانید تا من کافر شوم بخدای و بوی شرک آرم و انباز گیرم با وی آن چیز را
که مرا علم نیست یعنی او خود نیست تا معلوم باشد یعنی شریک خدای و من شما را با خدای
میخوانم که عزیز است و غالب و آمرزنده لا جرم این سخن حق باشد و ثابت که آنچه شما مرا با آن
دعوت میکنید او را دعوت نیست در دنیا و نه در آخرت با خدای خود و نزد بعضی
که مستجاب باشد و ثابت که مسرف اند آنانکه ایشان اهل دوزخ اند آنگاه گفت
فستذکرون ما اقول لکم امروز با شما میگویم و وعظ و نصیحت میکنم شاد
نمیشوید و نمی پذیرید که یاد کنید آنچه شما را میگویم و باز یاد آرید آن وقت که عذاب شما
رسد اما فایده نکند و من نیز بهر وقتی کار خود با خدای می افکنم و وی بیناست بکار
بندگان خود فوقیه الله سیئات ما مکروا و حاق بآل فرعون سوء العذاب
النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب و اذ یتحاجون فی النار فیقول الضعفاء
للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا نصیبا
من النار قال الذین استکبروا انا کل فیها ان الله قد حکم بین العباد
خدای تعالی او را نگاه داشت از بدیهای آن مکر که ایشان کردند و برسید بفرعونیان آن کید

جزی عذاب و آن غرق بود که بایشان رسید النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا آتش برایشان عرض کنند
بامداد و شبانگاه و عرض اظهار چیزی باشد یعنی عذاب برایشان اظهار کنند و
گویند ای آل فرعون این منازل شماست سدی و هذیل گفتند چون ایشان را در دریا
غرق کردند ارواح ایشان در شکم مرغان سیاه کردند تا ایشان را عرض کنند بامداد
و شبانگاه تا بروز قیامت حماد و ابو زید گفت مردی از اوزاعی پرسید که مرغانی می‌بینیم
که از دریا بر می‌آیند سپید و بجانب غرب می‌روند فوج فوج چندانکه عدد ایشان
جز خدای ندانند شبانگاه باز می‌آیند سیاه شده باشند گفت آن مرغانی اند که ارواح آل
فرعون در حوصلهای ایشان است ایشان را در دوزخ عرض کنند بامداد و شبانگاه
پرهای ایشان سوخته گردد و سیاه شود با آشیانهای خود روند شب آن پرها را
برویند و پرهای سفید بر آرند دیگر باره و چون روز قیامت باشد خطاب آید
که أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در شوید آل فرعون در سخترین عذابها و این آیت دلیل است
بر عذاب گور و در اینجا یاد کن ای محمد آنگاه که ایشان محاجه کنند و مجادله نمایند در دوزخ
ضعیفان و اتباع گویند مستکبران را که ما شما را تبع بودیم در دنیا هیچ می‌توانید که از ما بعضی
از عذاب کم کنید ایشان جواب گویند که ما همه آنجا خواهیم بود و بآنجا خواهیم ماند خدای تعالی
میان بندگان حکم کرد وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ
عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ إِنَّا لَنَنْصُرُ
رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ
لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ گویند
آنانکه در دوزخ باشند از کافران و فاسقان خازنان دوزخ را خدای را بخوانید

تا بگرداند

تا بگرداند از ما عذاب را یک روز خازنان دوزخ گویند پس شما دعا کنید که ما جز بدستوری
دعا نتوانیم و ما را دستوری نداده‌اند و دعای شما را اجابت نباشد از آنکه کافرید و دعای کافر
جز در گمراهی نباشد و این سخن شاید که کلام خزنه باشد و شاید که کلام خدای باشد آنگاه گفت
إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا ما یاری کنیم رسولان خود را در دنیا و کسانی که ایمان آوردند بحجت
تعلیم دهیم بحجت و اگر وقتی مغلوب شوند از دنیا بروند تا آنگاه که غالب شوند و بعضی گفتند
مراد برسل محمد است یَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ و آن روز که بایستند گواهان
از پیغمبران و فرشتگان و مؤمنان باشند روزی که ظالمان را سود ندارد عذر خواستن
ایشان از آنجا که سخنها و مضطرب باشند آیت دلیل است بر بطلان مذهب آنانکه
گفتند که در قیامت تکلیف باشد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و ایشان را لعنت باشد و دوری
از رحمت خدای تعالی و ایشان را باشد بدی از سرای دوزخ وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي
الْأَلْبَابِ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ
رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ
أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بدرستی که موسی پیغمبر را دادیم هدایت یعنی
آنچه بآن راه یابد از معجزات و توریة و شرایع و میراث دادیم بنی اسرائیل را کتاب را
راه نماینده و پند دهنده و ذکری باشد خداوندان عقل را آنگاه رسول را فرمود که فاصبر
صبر کن بر رنج و ایذای ایشان بوعده که خدای ترا داده است و دین ترا اظهار
کند و ترا ظفر دهد و دشمنان ترا هلاک گرداند آن وعده حق است و راست

وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ و آمرزش خواه از خدای خود برای گناهی که است بازگو و نیز و
تسبیح گوی مر خدای را بحمد و ثنای او بامداد و شبانگاه یعنی نماز شام و خفتن و بامداد بگذار
و گفتند مراد بعشی بعد از زوال باشد نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن را
شامل است و ابکار بامداد است تا تمامی پنج نماز إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ آنانکه خصومت
کنند در آیات خدای و مناظره کنند در ابطال آن بی حجتی و بینتی در دلهای
ایشان الا کبری و ترفعی که ایشان بآن نرسند و خدای تعالی ایشان را ذلیل و خوار گرداند
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ تو پناه با خدای ده از ایشان که خدای تعالی شنوا و بیناست شنواست
باقوال ایشان و بیناست باحوال ایشان مفسران گفتند که جهودان امی بودند گفتند
صاحب ما مسیح بن داود است یعنی دجال که در آخر زمان بیاید و جهان بدست
گیرد و شهرها بما باشد از آیات خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ
مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ از فتنه دجال پناه با خدای ده که شنوا و بیناست آنگاه گفت
خلق آسمان و زمین مهتر است و بزرگتر است از خلق دجال و لیکن مردمان نمی‌دانند
یعنی جهودان که تنجیم می‌کنند بدجال و با مردمان جدال میکنند در امر دجال اسماء
بنت یزید گفت که جمعی بنزد رسول صلعم آمدند و او را از دجال پرسیدند گفت پیش از
خروج او سه سال باشد که خدای تعالی در آن سه سال اول ثلثی از باران آسمان باز
گیرد و ثلثی از نبات زمین و سال دوم دو ثلث از باران باز گیرد و سال سیم همه باران
و چهار پایان را بمیرند ابو امامه گفت روزی رسول صلعم خطبه کرد و بیشی از خطبه حدیث
دجال و فتنه او کرد و گفت ای مردمان بدانید که در زمین هیچ فتنه از فتنه دجال عظیم‌تر
نیست و خدای تعالی هیچ پیغمبر نفرستاد الا که امت خود را از وی بترسانید و او فتنه
و من آخرین پیغمبرانم و شما آخرین امتانید و لا محاله او در روزگار شما بیرون خواهد آمدن

واگر من بجای باشم

واگر من بجای باشم با وی بحجت مجادله کنم و اگر نباشم هر مسلمانی باید که بحجت خود تمام نماید و او از
میان دو گروه بیرون آید از میان شام و عراق و لشکر از چپ و راست بفرستد
ای مسلمانان بر جای باشید که او اول دعوی نبوت کند که من پیغمبرم و از پس من پیغمبر
دیگر نیست آنگاه دعوی خدائی کند و او دیدنی باشد و خدای تعالی دیدنی نیست و او اعور
باشد چنانکه هر مومنی که او را ببیند گوید کافر است و هر مومنی که وی را ببیند باید که خود
در روی او افکند او بهشت و دوزخ با خود دارد دوزخ او بهشت باشد و بهشت
او دوزخ هر کسی که بدوزخ او مبتلا گردد باید که فاتحه سورة الکهف بخواند و به پناه
با خدای تعالی دهد تا آتش بر او برد و سلامت باشد و مدت حیات او در زمین چهل روز
که چند سالی و روزی بود که کمتر از سالی بود و روزی بود که چند هفته و روزی
چند روزی از ایام دنیا و آخر روزها از ایام چنان باشد که شرر آتش در باره
جوب کرد با چنانکه مردی از دروازه شهر مدینه در رود و بدر دروازه دیگر نرسیده
باشد که شب در آید و هیچ زمینی نباشد الا که او بر آن غالب شود الا مکه و مدینه که
چون قصد این دو جایگاه کند فرشته بیاید و در بر او منع کند آنگاه زلزله گردد در مدینه
شود و هیچ منافق نماند در مدینه الا که بیرون شود و آن روز را روز خلاص خوانند
شریک گفت یا رسول الله صلعم آن روز مردمان کجا باشند گفت در بیت المقدس و دجال
بیاید و حصار دهد ایشان را و امام آن مردمان آن روز حضرت صاحب الزمان مهدی آخر الزمان
وقت نماز بامداد قامت نکند و در نماز شود و چون در نماز شود عیسی م از آسمان
فرود آید و ایشان را از محراب باز پس آید و عیسی را اشارت کند که تو پیش رو
نماز کن عیسی م دست او بگیرد و بمحراب برد و گوید تو اولیتر که نماز کنی نماز بکند
و عیسی م با آن حضرت اقتدا کند آنگاه گوید در شهر بگشایید و با دجال آن روز هفتاد هزار

جهود باشد هم با سلاح همچنین بیرون آید چون به حال دشمن نگاه کنند که اهل شرح چنانکه از زیر
درختی و سنگ در آب آنگاه بگرید دشمن که از پس وی بود و او را نزدیک نرفتها در یابد
و جهود را با بگریزند در پس هر درختی و دیواری و سنگی که شوند خدای تعالی ایشان را با آواز آورد
که در پس من جهودی است ای مسلمانان بکشید او را خدای تعالی در آن وقت که از دل
مسلمانان بود دور تا مسلمانان با یکدیگر دوست باشند و خدای تعالی آفات و بیماری‌ها بردارد
و جمله زمین اسلام باشد و کفر گم گردد و زمین و نبات هم بر آن حد شود که در عهد
آدم و چنان با برکت باشد که از یک انار چند کس بخورند و این امام که ذکر او کرده شد
حضرت صاحب الزمان است صلوات الله علیه و آنکه عیسی هم در پس او نماز کند جز او امام
معصوم نباشد و روا نیست که رسول الله خبر داد که لم یبق من الدنیا الا یوم واحد
لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی و کنیته
کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و ما یستوی الاعمی
و البصیر و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون
ان الساعة لآتیة لا ریب فیها و لکن اکثر الناس لا یؤمنون
و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی
سیدخلون جهنم داخرین نابینا با بینا راست نباید مؤمنان نیکوکار با کافران
راست نباشد اندکی اندیشه میکنند این کافران در معنی ان الساعة بدرستی که
قیامت و قیامت را ساعت خوانند برای قرب وقت و گفت روز لآتیة هر آینه آینده است
آمدنی در وی هیچ شکی نیست و لیکن بیشترین مردمان آن را باور نمیدارند و قال ربکم
و خدای شما گفته است ادعونی ای بندگان مرا خوانید تا اجابت کنم شما را و مرا بپرستید
و با من انباز مگیرید تا شما را بیامرزم انس مالک از رسول ص روایت کند که شما را حاجتی

حاجتی

۴۲

حاجتی باشد باید که از خدای تعالی خواهید تا آن قدر که دوال نعلین گسسته شود در اصلاح آن
بخدای تعالی است ان الذین یستکبرون آنها که تکبر دارند و نفع گویند از عبادت من زود
بود که بروند در دوزخ خوار و حقیر الله الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه
و النهار مبصرا ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون
ذلکم الله ربکم خالق کل شیء لا اله الا هو فانی تؤفکون کذلک
یؤفک الذین کانوا بآیات الله یجحدون خدای تعالی آن خدایی است که بیافرید
برای شما شب تا در شب ساکن شوید و بیاسایید و روز را بیافرید روشن تا در روشنایی روز
تا راه ببینید و مصالح خود تمام نمایید و این نعمتی عظیم است و فضل بزرگ خدای
خداوند فضل است بر مردمان لیکن شکر نعمت خدا را بجای نمی آرند و آن خدایی که نعمتهای خاص
از وی است و را می باید پرستید آن خدایی که مخصوص است با صفات افعال خدایی است
آفریدگار و پروردگار شما آفریننده همه چیزها و جز از وی خدایی نیست شما را چگونه
از وی رو میگردانید و بکجا شده می روید و کذلک یؤفک آنها نیز چنین کافران
که آیات خدا را انکار کنند و با ایمان نیارند الله الذی جعل لکم الارض
قرارا و السماء بناء و صورکم فاحسن صورکم و رزقکم من
الطیبات ذلکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین هو
الحی لا اله الا هو فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین
خدای آن خدایی است که زمین را قرارگاه شما کرد و آسمان را سقف شما گردانید و صورت شما
نیکو ساخت و نیکو و زیبا گردانید و از طعامهای خوش و پاک و حلال روزی شما کرد
او است آن خدای که آفریننده و پروردگار شما است بزرگ است و بزرگوار خدایی که
پروردگار عالمیان است او است خدای زنده و پاینده و جز از وی خدایی نیست ورا

پرستید باخلاص و بگوئید شکر و سپاس مر خدای عالمیان را بر نعمتهای بیکرانش قُلْ اِنِّی نُهِیتُ
اَنْ اَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَمَّا جَاءَنِیَ الْبَیِّنَاتُ مِنْ رَبِّی
وَاُمِرْتُ اَنْ اُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَابٍ
ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّکُمْ
ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخًا وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّٰی مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا اَجَلًا لتکونوا
مُسَمًّی وَلَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ فَاِذَا قَضٰی اَمْرًا
فَاِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ بگوی ای محمد صلعم کرا نهی است و باز داشته‌اند از آنکه
بپرستم آن کسانی را که می پرستید بجز خدای چون بیامد آن حجتهای روشن از قبل خدای
مرا و فرموده‌اند که اسلام آرم و تن در دهم فرمان خدای جهانرا که اوست خدایی که
شما را بیافرید یعنی پدر شما آدم را از خاک و اصل شما است و شما را از صلب وی ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ آنگاه شما را از شکم مادر بیرون آورد و شما طفل بودید آنگاه که زاد تربیت
شما را تا که بغایت قوت رسیدید مجاهد گفت از سی سالگی باشد تا چهل سالگی بکمال رسیدید تا
تا که پیر شدید و از شما کسی باشد که پیش از این وفات شود و بدان غایت نرسد و بعضی
از شما باشد که ایشان بکمال رسد تا آنگاه که باجل مسمی وقت معین رسد و این را
آن باشد تا شما تفکر و اندیشه کنید در دلایل و خردمند گردید او است آن خدای که
زنده کند و بمیراند زنده کند مرده را و بمیراند زنده را فَاِذَا قَضٰی اَمْرًا چون حکم
کند بکاری یعنی چون کاری خواهد که کرده شود آنرا پیدا آرد و کلفتی و رنجی او را
نیست اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللّٰهِ اَنّٰی یُصْرَفُونَ
الَّذِینَ کَذَّبُوا بِالْکِتَابِ وَبِمَا اَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ
اِذِ الْاَغْلَالُ فِی اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ یُسْحَبُونَ فِی الْحَمِیمِ ثُمَّ فِی النَّارِ

یسجرون

یُسْجَرُونَ ثُمَّ قِیلَ لَهُمْ اَیْنَ مَا کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالُوا ضَلُّوا
عَنَّا بَلْ لَمْ نَکُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَیْئًا کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللّٰهُ الْکَافِرِینَ
ای محمد نمی بینی و نمی نگری ای محمد صلعم آنها را که جدل و خصومت میکنند در ابطال آیات خدای که
ایشان از کدام جهت برگردانیده میشوند و چگونه ایشان را از حق بباطل می برند این استفهام بر سبیل
تعجب است برگشتن ایشان با وضوح دلایل الَّذِینَ کَذَّبُوا بِالْکِتَابِ آنان که کتاب را
بدروغ داشتند و بتکذیب پیغمبران ما فرستادیم انکار کردند و زود که بدانند آنچه می کنند
چون جزای آن ببینند و کیفر آن بکشند اِذِ الْاَغْلَالُ فِی اَعْنَاقِهِمْ آنگاه که غلها در گردنها
ایشان باشد و زنجیر یُسْحَبُونَ ایشان را می کشند در آب گرم و تافته و پیغمبر گفت
باسناد از رسول صلعم که او گفت خدای تعالی در دوزخ ابری سیاه برآرد و ایشان را گوید
که شما را آرزوست ایشان گویند آب سرد بفرماید تا بر ایشان غلها و سلسلها بارد
بر جای باران آن غلها و سلسلها بر ایشان بند شود و غل بر غل نهاده شود آنگاه از آن
آتش باید در دوزخ گرم تر شود ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ آنگاه در دوزخ ایشان را تابش
و سوزانند چنانکه هیزم سوزند یعنی ایشان هیزم دوزخ گردند ثُمَّ قِیلَ لَهُمْ آنگاه
ایشان را گویند کجا است آنچه شما ایشان را می پرستید بجز خدای تعالی ایشان گویند که از ما
گم شدند و ما را سودی نمیکنند نه که خود کی ما را بچیزی نیز پرستیده ایم و هیچ کس را
عبادت نکرده ایم از آنکه هرچه کردیم از آن بهره نیافتیم کَذٰلِکَ یُضِلُّ همچنین خدای تعالی گمراه
کند کافران را از معبودان ایشان تا ایشان را اعتقاد کنند نیابند ذٰلِکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ
فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَبِمَا کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ اُدْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ فِیهَا فَبِئْسَ
مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَاِمَّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ
الَّذِی نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَاِلَیْنَا یُرْجَعُونَ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ

مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ
أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ
الْمُبْطِلُونَ تا آنجا رسید از آن بود که شما در زمین بافرح و نشاط بودید فرحی ناحق و نشاطی
ناصواب بعبادت اصنام و پرستیدن اوثان ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ درشوید در درهای
دوزخ خالدین فیها جاوید باشید بد جایگاه است دوزخ متکبران را پس ای محمد صبر کن
بر تبلیغ رسالت و اذای قوم و است خدا که ترا نصرت و ظفر دهیم و وعده ما
حق بود فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ اگر بنمائیم بتو بعضی آنچه ایشان را وعده داده ایم از عذاب ایشان
در حال حیات تو أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بجوار رحمت خود بریم پیش از آنکه عذاب بایشان رسانیم در دنیا
مرجع ایشان با ماست از ما فایت نشوند بایشان رسانیم آنچه مستحق آن باشند آنگاه گفت
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که پیش از ایشان رسولان فرستادیم از ایشان کسی هست که
قصه ایشان باز گفته ایم و حکایت وی با تو کرده ایم و کسی هست که قصه وی با تو نگفته ایم
وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ و هیچ پیغمبر نباشد که آیتی آورد و دلالتی آورد مگر بفرمان خدا
پس چون فرمان خدا بعذاب در رسد حکم بحق کنند و زیان در وقت کافران خاسر و زیانکار باشند
اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ
فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ
تُحْمَلُونَ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ أَفَلَمْ يَسِيرُوا
فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ
مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
خدای است آن خدای که برای شما بگرد و بیافرید چهارپایان را تا بعضی را از آن برنشینید
چون اسپ و استر و از گوشت و بعضی کار میفرمائید و از گوشت ایشان میخورید چون

اشتر

اشتر و گاو و گوسفند و شما را در این چهارپایان منافع بسیار است و نیکویی های شمار
وَلِتَبْلُغُوا و تا برسید بر پشت این چهارپایان و برگوشت ایشان بحاجتی که در سینه های
شما است از سفر کردن برای تجارت و زیارت و حج و کارهای دین و دنیای و بر این
چهارپایان و بر کشتیها بر روی آب روان شما را برمیدارند و می نشانند و بر شما می نماید
خدای آیات خود را پس کدام آیتی از آیتهای او را انکار میکنید این استفهام است
بر سبیل ملامت و انکار ایشان آنگاه گفت أَفَلَمْ يَسِيرُوا ای نمیروند
در زمین تا بنگرند و ببینند عاقبت و سرانجام کسانی که پیش از ایشان بوده اند چگونه
بود ایشان را بعدد بیشتر بودند از ایشان و بقوت بیشتر آثار ایشان در زمین از
کوشکها و سراها و بناها بیشتر بود و هیچ سود نکرد ایشان را آنچه کسب میکردند
و چون عذاب ما نازل شد هیچ فریاد نرسید فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَلَمَّا
رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ
خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ چون پیغمبران بایشان آمدند
بحجتهای روشن و معجزها و نشانها خوشحال شدند بدانچه نزدیک ایشان از علم
و دانش و علم ایشان بانکار بعث و نشر و حشر بود و آن بیخ است که علم پیغمبران را دفع
کنند و گفته اند مراد باین علم فلاسفه است که علم انبیا را خوار داشتند و در روزگار
که سقراط در زمان موسی بود و گفتند که پیش موسی رو گفت ما قومی مهذب ایم و ما را
باصلاح آمده ایم محتاج کسی نیستیم که ما را تهذیب کند و گفته اند مراد باین علم آن بود
که چون پیغمبران آمدند و علوم دیانت آوردند ایشان التفاتی نکردند و تضحک

گفت راضی شدند بدان چیزی که دانستند از عقیده باطل بعضی مفسران گفته‌اند این راجع است
بارسولان یعنی رسولان بر این قول معنی این باشد که چون رسولان با ایشان آمدند ایشان کافر شدند
خدای تعالی رسولان را وعده داد بهلاک ایشان رسولان بدانستند و بآن شاد شدند
وَحَاقَ بِهِمْ و بکافران فرود آمد آن عذابی که بآن استهزا کردند یعنی آنگاه
که این کافران معاینه بدیدند عذاب را و یقین گشت هلاک شدن گفتند که ایمان
آوردیم بخدای که یکی است بی شریک و انباز و کافر شدیم بآنچه با خدای تعالی
انباز میکردیم فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ سود نداشت ایشان را ایمان آنگاه که
عذاب بدیدند برای آنکه ملجا و مضطر گشتند و ایمان در حال الجا و اضطرار سود
از نکند بوقت دیدن عذاب سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ این که خدای تعالی با ایشان کرد سنتی
و طریقی بود در امثال گذشته و بندگان او که چون پیغمبران فرستاد و از کتب
که در بیان شریعت و اقامت ادله و حجج برای اعذار و انذار آنگاه ایشان کافر شدند
خدای تعالی عذاب فرستاد چون عذاب بدیدند ایمان آوردند ایمان ایشان در آن
وقت عذاب را دفع نکرد در آن وقت و هنالک آن کافران خاسر و زیان کار شدند

سورة فصلت مکیت پنجاه و چهار آیت است و در خبر است که هر که حم السجده بخواند
بعدد هر حرفی ده حسنه بدهد ان شاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحيم
حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا
قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ
حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ این سوره که حم است تنزیل است یعنی فرستاده
از خدای بخشاینده و مهربان کتابی است که آیات او را مفصل و مبین کرده است

قرآنیت

قرآنیت بزبان عرب و بلغت عرب پوشیده نشود و مشتبه نگردد قومی را که ایشان عالمانند
و دانایان او را بشارت دهنده و بیم کننده به بهشت قومی را و قومی را بدوزخ تا بشنوند و متابعت
کنند اکثر ایشان اعراض کردند و گوشها با قرآن نکردند و نشنیدند وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ
و گفتند این مشرکان که دلهای ما در غلافها است از آنکه ما را بآن دعوت میکنی یعنی توحید
و معلوم ما نمیگردد و در گوشهای ما گرانی است از شنیدن قرآن یعنی نمیشنویم و میان ما و تو
که هیچ نشنود و در میان ما و تو حجابیست که آنچه تو میگوئی با ما نمیرسد و این برای آن گفتند تا
رسول الله قطع طمع کند از ایمان ایشان و احوال این کافران در گفتار از دو بیرون نیست
یا این بر سبیل حقیقت گفتند یا بر سبیل توبیخ و مجاز و مبالغه اگر مجاز خواستند و اگر حقیقت
خواستند اگر چه حقیقت خواستند خبر باطل است بعد از آنکه میشنیدند و میگویند و اگر توبیخ
و مبالغه خواستند جایز است که در تاویل آیات گفت این باشد که گفته شد وجه اول دلیل
بطلان خبر است و وجه دوم دلیل صحت مذهب ما [illegible] فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ تو بر دین
خود کاری کن که ما بر دین خود کاری کنیم باقی در ابطال دین [illegible] که ما نیز در ابطال
دین تو کوشیم قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ
فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ چون کافران تعنت و تحکم از حد بیرون بردند خدای تعالی
رسول را امر فرمود که بگوی این کافران را که من آدمی ام مانند شما بمن وحی می‌آید از خدا
خدای من و شما یکی است چون بوحی و نبوت من درست باشد واجب شد بر شما متابعت
کردن فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ استقامت کنید در دین من و [illegible] آمرزش گناه
خود خواهید آنگاه گفت وای بر مشرکان آنانکه زکوة نمیدهند و بقیامت ایمان نمیآرند
[illegible] بازپسین کافرند و این دلیل است بر آنکه کافران بشرایع متعبدند آنگاه گفت [illegible]

مشركان منع زكوة مستحق سرزنش و ملامت گشتند و تخصيص زكوة براى آنست كه دو كس تر دوم
بجز لند بوشيخ تقى و بخلا اگرچه بعبادات ديگر تن در دهند اگرچه بزكات ايشان نحى ابو بكر
و تن در زكوة ندهند نميدهند براى آنكه چون كه مال ايشان اختند و تنگ ميآيند كه
هر سالى مستحق چيزى را عالمى بايد و محكل باشد و مال معين هر سال بقهر از ايشان مى ستانند
و از اينجا رسول ص گفت كه الصَّلوةُ وَالزَّكوةُ قَنْطَرَةُ الْاِسْلَامِ مَنْ عَبَرَهَا نَجَا
زكوة پل اسلام است هر كه بر وى بگذرد نجات يابد و از اينجا است كه اهل ردت در عهد
ابو بكر گفتند كه با ايشان بباز تا انكار مرتد نشويم و لكن نماز كنيم و زكوة ندهيم
گفتند اما الصلوة فنصلي و اما الزكوة فلا تغصب اموالنا نماز كنيم و ليكن نگذاريم كه
مال بغصب برند بعضى از صحابه گفتند كه با ايشان بباز تا يكبار كه از نشوند و مرتد نگردند
ره كن تا نماز كنند و زكوة ندهند ابو بكر گفت والله لا يفرق بين شيئين جمعهما
والله لو منعوني عقالا لقاتلتهم عليه بخدا كه جدا نكنم ميان
دو چيز كه خدا تعالى جمع كرده باشد ميان آن يعنى نماز و زكوة بخدا كه اگر پاى بند اشترى
از اشترى باز گيرند از آنچه خداى تعالى فرموده است با ايشان قتال كنم اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ قُلْ اَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ
فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ
مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا اَقْوَاتَهَا فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ سَوَاءً
لِلسَّائِلِينَ آنانكه ايمان آوردند و عمل صالح كردند ايشان را مزدى است ناكاسته نقصان و بى
و گفتند بى حساب و بى منت قُلْ اَئِنَّكُمْ بگو اى محمد كه اى كافران شما بدان خداى تعالى
زمين را آفريده است در مقدار دو شنبه در روز يكشنبه و دوشنبه و او را امثالى و مانند ميدهيد
ميكنند آن خدايى كه بر اين قادر است او رب خداى عالميان وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ و بيافريد

جمعهما
والله لو منعونى عقالا لاجاهدتهم

درين زمينها

درين زمينها كوههاى بزرگ و در زمين انواع منافع از گياه و درختان و معادن و جز آن
بيافريد در زمين اقوات و ارزاق اهل زمين فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ در مقدار چهار روز
زيادت و نقصان تمام مر كسانى را كه سؤال كنند كه زمين و هرچه در زمين است در چه
مقدار آفريده است از زبان مجاهد و قتاده گفتند كه دريا و جويها و حيوانات و ديگر
اسباب معيشت فرزند آدم است در روز سه شنبه و چهارشنبه و اين دو با آن ضميمه
چهار باشد و عكرمه و ضحاك گفتند تقدير كرد در شهرها اقوات و ارزاق آنچه در شهرهاى
باشد تجارت و زينت شهرها بآن شهر برند و آن سبب رزق و معيشت ايشان باشد
و گفتند لِلسَّائِلِينَ يعنى آنست كه مر كسانى را كه آفريد اين جمله كه ايشان حاجتمند
خداى را خواهند ابن زيد گفت كه اين راست بر سؤال سائلان آفريد كه اگر خواستندى
چنين آفريد تمام ستدى ثُمَّ اسْتَوَى اِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْاَرْضِ
ائْتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي
يَوْمَيْنِ وَاَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ
حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ فَاِنْ اَعْرَضُوا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً
مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ اِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ وَمِنْ
خَلْفِهِمْ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَاَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَاِنَّا بِمَا
اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ پس قصد آفريدن آسمان كرد و بيافريد آسمان را و دود
بود آسمان را گفت بيايد و بطوع و رغبت يا بكراهت ايشان جواب دادند كه اتينا
بطوع و رغبت نه بكراهت و مراد از اين آنست كه خداى تعالى خواست تا ايشان بيافريند
ايشان موجود شوند بر حسب ارادت خداى تعالى و ايجاد امر ما نبوده است بر حقيقت
خداى تعالى اول هم زمين را بيافريد و بگسترانيد پس از آن چون بيافريد و بگسترد چنانكه

چون آسمان را بگسترانيد

گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا عبدالله عباس گفت معنی آنست که خدای تعالی آسمان را
گفت آفتاب و ماهتاب را بیار و زمین را گفت جویهای آب را بیار و میوه ها ایشان گفتند
ساختیم آمده ایم بطوع و رغبت و قول محققان آنست که اینجا جوابی نبوده است و لیکن
این عبارتست و کنایت از سرعت حصول آنرا و بی توقف شدنش ما بر طریق تشبیه
بود و جهت مبالغت یا آنرا مانند کرد بسیدی که مطاع غلام خود را گوید که بفلان کار قیام نمای اگر
خواهی و اگر نه وی جواب گوید چنین کنم بطوع و رغبت و اگر نه چنین باشد اگر حکیم نگوید
نبود که نامعلوم و معدوم را خطاب کند و جواب از معدوم که صحیح باشد در وجود آید
جواب از وی صحیح هم نباشد برای آنکه جماد است پس بیافرید و تمام مجموع کرد و محکم
کرد ایشان در دو روز هفت آسمان را بیافرید و این در روز پنجشنبه و آدینه بود و
آدینه را برای آن جمعه خوانند که خلق آسمان و زمین در او مجموع شد وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ
سَمَاءٍ و وحی کرد در هر آسمانی آنچه بآن فرمود و نیز از مصالح آن قتاده و سدی گفتند
ماه و آفتاب و ستارگان و فرشتگان را بیافرید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
و بیاراستیم آسمان نزدیکترین را بچراغهای درفشنده یعنی ستارگان و نگاه داشتیم
آنرا از شیاطین تا استراق سمع نکنند و دزدیده گوش فرا ندارند ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ
عزیز و دانا عالم بجمیع ایشان فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند بعد از نگریستن ایشان
خداوند عجبهای دلالت کننده بر وحدانیت خدای بگوی که بیم کردم شما را صاعقة مثل صاعقة
عاد و ثمود که قوم هود و صالح بودند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ چون پیغمبران بایشان آمدند
از پیش و پس ایشان یعنی جانبها و گفتند ایشان را مپرستید مگر خدای را قالوا جواب دادند
که اگر خدای خواستی فرشتگان را فرستادی برسالت و پیغمبری و این برای آن گفتند که
ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان بهتر از پیغمبرانند برای آنکه و ... آنگاه

گفتند

گفتند فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ بدرستی که ما بآنچه شما را بآن فرستادند از کتب و شریعت کافریم فَأَمَّا
عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا
أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ فَ
أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ اما عاد که قوم هود
بودند استکبار و تبرّع کردند در زمین بناحق برای آنکه ایشان را قوت و شوکت داده بودیم
و بزرگ خلقت که دیگران را نداده ایم ایشان باین مغرور شدند و گفتند که در جهان کسی
نیست که از ما بنده سخت تر است و بیشتر خدای تعالی بجواب ایشان گفت آیا نمی بینند و
که آن خدای که ایشان را بیافرید بقوت از ایشان بیشتر است و سخت تر وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
و بودند ایشان بآیات ما جحود فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بادی سخت سرد
در روزهای نحس و شوم بر ایشان که در هیچ نفعی و خیری نبود ضحاک گفت خدای تعالی
هفت سال از روی ایشان باران باز گرفت و باد یکساعت ساکن نشد عبدالله انصاری
گفت خدای تعالی بقومی خیر خواهد ایشان را باران دهد و چون بقومی بدی خواهد باران
باز گیرد از ایشان و باد بر ایشان گمارد و این ایام نحسات آن هشت روز است که حق تعالی
گفت سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ تا بچشانیم ایشان را عذاب
و خواری در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت که عذاب دوزخ است سخت تر است
و رسوا تر و ایشان را نصرت نکنند و یاری نه و جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که
جمعی از قریش با ابوجهل بنشستند و در کار رسول صلی الله علیه و سلم رای زدند و گفتند کار او بر ما ملتبس شد
یکی را بیابید خوانید که او علم شعر و سحر و کهانت داند تا برود و با محمد سخن گوید عتبه گفت
دانم و بر من هیچ از این پوشیده نیست بروم و با او گویم و بشنوم و شما را خبر دهم بیامد تا

گفت ای محمد تو بهتری یا پدران ما از بهر آنکه چرا بخود این قوم میگویند اگر غرض تو از این
ریاست است ما ترا مقدم و رئیس خود کنیم و اگر آنست که زنان میخواهی از هر قبیله بانو
اختیار کن با مال و جاه اگر غرض تو مال است چندان مال دهیم که توانگرترین عرب باشی بگفت
و رسول صلعم خاموش می بود و هیچ سخن نمیگفت چون سخن او تمام شد رسول صلعم گفت
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ حٰمٓ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ
آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ تا آنجا رسید که فانا عاد و عتبه دست بر دهن
حضرت نهاد و او را سوگند داد بحق رحم و خویشی رسول صلعم از گفتن خاموش شد
عتبه برخاست و باز دیگر قریش نرفت و بخانه خود رفت ایشان گفتند عتبه گویا
صابی شده باشد و بدین محمد میل کرده یا طعامی داد او را و او فریفته شد بخانه
عتبه رفتند و گفتند ای عتبه چرا باز نیامدی همانا صابی شدی یا طعام محمد ترا بفریفت
عتبه خشم گرفت گفت والله از مال شما بیشترست مرا چگونه بطعام وی فریفته شوم و او را خود
مالی نیست چگونه کسی را بمال فریب دهد و لیکن من نزدیک او شدم و قصه باو گفتم
مرا جواب داد بکلامی که نه شعرست و نه کهانت و نه سحر است و آنچه رسول صلعم خوانده بود
بود آن همه سوره را باز خواند و گفت چون آنجا رسید دست بر دهن محمد نهادم دانستم
که هرچه محمد گوید راست است ترسیدم که عذابی از آسمان فرود آید بما و شما در هلاک
ما در آن باشد فَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ
صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ
كَانُوا يَتَّقُونَ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللّٰهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ
يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ
وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا

قالوا

قَالُوا أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ
وَلَا جُلُودُكُمْ وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ
اینجا نمود که پیغمبر ایشان صالح بود و ما ایشان را هدایت کردیم تا ایشان کفر را بر ایمان
و هدایت اختیار کردند و این آیت صحیح است بر بطلان قول مجبره برای آنکه حق تعالی
گفت ما ایشان را نمودیم بیان حق تعالی دانست از قدرت تمکین و ازاحت علت و نصب ادله
و الطاف و ایشان کفر را اختیار کردند و اگر هدایت در آیت بیان بودی
ایشان را بفعل خدای اختیار نبودی فَأَخَذَتْهُمْ بگرفت ایشان را صاعقه عذاب خواری
و هوان بجزای آنچه کردند از کفر و عصیان وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم
آنان را که ایمان آوردند و متقی و پرهیزگار بودند وَيَوْمَ يُحْشَرُ و روزی که حشر
کنند دشمنان خدای را بسوی آتش ایشان را حشر کنند و باز دارند اول ایشان را تا آخر ایشان
در رسند و همه را بدوزخ برند حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا تا چون کافران بدوزخ رسند
گواهی دهند بر ایشان گوشهای و چشمهای ایشان و پوست اندام ایشان بآنچه کرده
باشند و بعضی از مفسران گفتند مراد بجلود فروج است و این کنایت است
از آن وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا کافران پوستهای خود را گویند چرا
بر ما گواهی دادید ما را نخواهیم شما را باری بود در هیچ و باز گشت شما با ما است
در نطق جوارح سه قول گفته اند یکی آنکه ... و کلام در زبان بیافرینند تا سخن
گویند دویم آنکه سخن آفرینند در وی تا سخن گوید چنانکه در درخت آفرید سیم آنکه
علامتی در اعضا پدید آید که از او بدانند وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و شما در دنیا باز
نمی پوشیدید خود را و نگاه نمیداشتید از آنکه بر شما گواهی دهد گوشها و چشم و پوست اعضا

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و ما حذر نکردید و نگفتید وَمَا كُنْتُمْ تَظُنُّونَ و ما گمان نبردید
که اعضای شما و جوارح بر شما گواهی دهد و لیکن گمان شما آن بود که خدای تعالی نداند بسیار
از آنچه میکردید عبدالله مسعود گفت روزی نماز میخواندم و با استار کعبه پوشیده بودم
سه کس بیامدند دو از ثقیف و یکی از ربیعه بود یکی صفوان امیه و دیگری عبد یالیل
و دیگری حارث بود با یکدیگر در حدیث رفتند یکی گفت چگونه این آنچه ما میگوییم خدا میشنود
یکی گفت اگر بلند گوییم بشنود و اگر بلند نگوییم نشنود و دیگری گفت اگر بلند شنود
آهسته نیز شنود من بیامدم و رسول را علیه السلام خبر دادم حق تعالی این آیت فرستاد وَمَا
كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ انس مالک روایت کرد که روزی رسول علیه السلام بخندید چنانکه دندانها
مبارکش ظاهر شد آنگاه گفت میدانید که چرا بخندیدم گفتند نه یا رسول الله گفت از آن
بخندیدم که روز قیامت بنده کافر گوید خداوندا بار خدایا من گواه نخواهم که بر من گواهی
دهد الا از من خدای تعالی گوید من گواهم و فرشتگان گواهند گوید بار خدایا بجز من نیست
تو راست گوئی و فرشتگان تو راست گویند و لیکن مرا گواهی باید که از من باشد
حق تعالی اعضای او را بسخن آورد تا بر وی گواهی دهد وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي
ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ
مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ
قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ
فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ
آن گمان شما بود که بر خدای بردید تا لاجرم گمان بد شما بخدای تعالی شما را هلاک کرد و از
رسول روایت است که ان سوء الظن بالله فاهلکهم و ذلک قوله تعالی وَذَٰلِكُمْ
ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ گفت نباید که یکی از شما بمیرد الا آنکه او بخدای تعالی گمان نیکو

در شمار اعضا

کردی که بخدای تعالی کافر بودند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد آنگاه این آیت بخواند و رسول
خدای هم گفته است ان حسن الظن من حسن العبادة نیکو گمانی از نیکوی عبادت است
و دیگر فرمود ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث از گمان دور باشید
که گمان دروغ ترین حدیث است و شاعر گفته است   انا الذی اعرضوا بلا جرم
و لا تخف   اسائوا ظنهم فینا فهذا احسنوا ظنا فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى
لَهُمْ اگر صبر کنند صبر ایشان سود ندارد که آتش دوزخ جایگاه و مقام ایشان است و اگر
طلب رضا کنند هیچ از ایشان راضی نشود و عقاب و خشم زایل نگردد وَقَيَّضْنَا
لَهُمْ ما برای ایشان قرینان و همراهان تقدیر کرده ایم یعنی دوستان از شیاطین چون
کفر را اصرار کردند ایشان را دوستی نکردند مگر شیاطین یعنی بسبب کفر ایشان
خذلان کردیم تا شیاطین بیاراستند برای ایشان آنچه در پیش ایشان بود از اعمال
کارهای دنیوی و آنچه در پس ایشان بود از اعمال و کارهای آخرت و انکار بعث و
حشر و نشر و ثواب و عقاب وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و سزاوار شد بر ایشان
واجب گشت کلمه عذاب در امثال گذشته که از پیش ایشان گذشتند از دیوان و آدمیان
بحقیقت ایشان خاسر و گروهی از یان کار بودند   وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا
لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ   فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ
أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
کافران قریش چون قرآن بشنیدند بدانستند که از معارضه آن عاجزند ترسیدند که
اعراب از جوانب بیایند و بشنوند و بدان ایمان آورند با یکدیگر گفتند که گوش با
قرآن مکنید و مشنوید و در میان سخن لغو و بیهوده گوئید تا باشد که شما غالب

عبد اللّه عباس گفت کی ایشان در وقت آن آواز بر میداشتند و شعر می خواندند و رجز
میگفتند وصف میزدند حق تعالی گفت فلنذيقن الذين كفروا ولنجزينهم اسوأ الذي كانوا
عذابا سخت و جزا دهیم ایشانرا بتر از بدی کی ایشان کردند این جزای دشمنان خدای است
یعنی آتش دوزخ ایشانرا در آنجا سرای جاویدانست و مقام جاوید و جزا دادنی ایشان
بآن انکار و جحود که آیات ما کردند وقال الذين كفروا ربنا ارنا الذين
اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا ليكونا من الاسفلين
ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة
الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون نحن اولياؤكم
في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ولكم فيها ما تشتهي انفسكم و
لكم فيها ما تدعون نزلا من غفور رحيم این کافران گویند بار خدایا
نمای آن دو کس را کی ما را گمراه کردند از پریان و از مردمان تا ایشانرا در زیر قدم خود داریم
تا از جمله فروتریان باشند و بدتر که اسفل و طبقه زیر دوزخ است کی مراد از جن ابلیسست
و انسی قابیل که اساس ظلم و خون ناحق ریختن او نهاد و کفر او نو کرد و جز آن دعا
ضلالت او از جن و انس جنیان بوسوسه و انسیان بدعوت ان الذين قالوا ربنا
که آنانکه گفتند خدای ما الله است و بخدای وی اقرار دادند پس آنگاه مستقیم شدند
و بر آن راست بایستادند انس مالک روایت کرد از رسول صلعم که گفت من مات عليها
فهو ممن استقام هرکی که اقرار داد باین کلمه و بر آن بمرد وی از آنانست که استقامت
کردند و گفته اند استقامت آنست که عمل باخلاص کند امیر المومنین گفت از دنیا دور شوند
و بآخرت نزدیک شوند سفیان عبد الله ثقفی گفت رسول صلعم را گفتم مرا خبر ده بخصلتی که
دست در او زنم مرا گفت بگو ربنا الله ثم استقاموا گفتم یا رسول الله مخوفه

حرفی که از آن احتراز باید کرد جبت رسول صلعم قرآن بر ایشان میخواند و میگریست گفتند از
خدای تعالی یکی ما گفت که مرا بر طریقی فرستاده است تا اندیشه خشم اگر بر وی کارات بدوم
نجات یابم و اگر نه بجهنم هلاک شوم آنانکه گویند ربنا الله و آنگاه بر آن استقامت کنند
در وقت مرگ فرشتگان گویند مترسید و اندوه مدارید و شاد باشید به بهشتی که
وعده میدادند قتاده گفت این آنگاه باشد که از گور بر خیزند ربیع گفت بشارت
در سه جای بود در مرگ و در گور و در وقت بعث لا تخافوا على اضعفكم اهل
اشارت ان الذين آمنوا قالوا ربنا الله ثم استقاموا بالوفاء على الجفاء آنانکه
گفتند که خدای ما الله است پس استقامت کردند بر وفا بر ترک جفا فرشتگان
فرود آیند بر ایشان برضا که مترسید از عتاب و اندوه مدارید که حاصل است ثمار انواع
کرامت و بشارت باد شما را بانواع سلامت لا تخافوا فانتم اهل الايمان ولا تحزنوا
فانتم اهل المغفرة والغفران وابشروا بالجنة التي هي دار الرضوان لا تخافوا
فانتم اهل الشهادة ولا تحزنوا فانتم اهل السعادة وابشروا بالجنة
التي هي دار الزيادة ولا تخافوا فانتم اهل الوصال وابشروا بالجنة التي
هي دار الجلال نحن اولياؤكم از کفار مشرکان بشارت گویند ما دوست
شماییم در دنیا و آخرت اگر در دنیا بودیم حافظان شما بودیم امروز که بآخرت
رسیدید مبشرات شماییم بشارتست در بهشت انجه دل شما آرزو خواهد و بشارت
آنچه خواهید و دعوی کنید روا است کی را با شما منازعت نباشد نزلا ای رزقا
روزی از خدای آمرزنده و مهربان ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل
صالحا وقال انني من المسلمين ولا تستوي الحسنة ولا السيئة ادفع بالتي
هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم وما

يُلَقّٰهَا اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَمَا يُلَقّٰهَا اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ
مِنَ الشَّيْطٰنِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ نیکوتر در آن
گفتار نیست از آن کسی که مردم را دعوت کند و با خدای خواند و کردار نیکو بجای آرد
و گوید من از جمله مسلمانم سدی گفت مراد رسول است مقاتل گفت ابوبکر است عکرمه گفت
مؤذنان اند ابو امامه گفت این عمل صالح آنست که میان بانگ و قامت دو رکعت نماز
کند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ کردار نیک و بد با یکدیگر یکسان نباشد
اعمال نیک با اعمال بد برابر نباید چون دو حسنه بینی آنچه نیکوترست از آن کس
در نیکی بدی را دفع کن و باز دار با آنکس که با تو دشمنی کند تو دوستی کن که او چنان
کس آنکس که میان تو و میان او دشمنی باشد دوست حامی گردد وَمَا يُلَقّٰهَا اِلَّا
الَّذِيْنَ صَبَرُوْا این خصلت حمیده نرسد مگر کسی را که صبر کند و خشم خود فرو
خورد و نرسد این بشارت مگر کسی را که از خدا و بهره باشد بزرگ از خیر و
ثواب وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰنِ اگر شیطان ترا وسوسه کند و خواهد که
میان تو و دوستان دشمنی افکند پناه با خدای ده و با جبار درگریز که او شنوا
و داناست وَمِنْ اٰيٰتِهِ الَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوْا
لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوْا لِلّٰهِ الَّذِيْ خَلَقَهُنَّ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ
فَاِنِ اسْتَكْبَرُوْا فَالَّذِيْنَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُوْنَ لَهٗ بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ
لَا يَسْـَٔمُوْنَ از آیات خدای که دلالت میکند بر وحدانیتش روز و شب است
و آفتاب و ماه که بر یکدیگر متعاقب اند چون روز آید شب برود و چون شب آید
روز برود و چون آفتاب برآید ماه فرو شود و هر یکی بر فلک خود بر تقدیری
که خدای تعالی کرده است میرود تا آنجا که آفتاب بیکسال برود ماه بیکماه برود مقرر

و مسخر

و مسخر و مدبر اند چون بنده مطیع بر حسب مراد بر وفق مصلحت در سیر خود میگردند
پس ایشان مستحق آن نباشند که کسی ایشان را سجده کند آفتاب و ماه را سجده مکنید آن
خدای را که ایشان را آفرید سجده کنید که ایشان را بیافرید سجده مخصوص او است اگر خدای را
خواهید پرستید این سجده واجبست و از جمله عزائم اربع است و سجده بر آخر آیت باید
و ان کنتم ایاه تعبدون است فَاِنِ اسْتَكْبَرُوْا پس اگر این کافران تکبر و ترفع کنند از آنکه
خدای را سجده کنند گو بکنید که خدای تعالی از ایشان بی نیاز است و خدای را کسانی اند از ملکان
مقرب که وی را تسبیح میکنند هم شب و هم روز و ایشان از تسبیح و عبادت ملول نشوند
و سیر نگردند وَمِنْ اٰيٰتِهٖٓ اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ خَاشِعَةً فَاِذَآ اَنْزَلْنَا
عَلَيْهَا الْمَآءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ اِنَّ الَّذِيْٓ اَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتٰى اِنَّهٗ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اِنَّ الَّذِيْنَ يُلْحِدُوْنَ فِيْٓ اٰيٰتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا اَفَمَنْ يُّلْقٰى
فِي النَّارِ خَيْرٌ اَمْ مَّنْ يَّاْتِيْٓ اٰمِنًا يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ اِعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ اِنَّهٗ
بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ از جمله آیات و دلالات او آنست که تو زمین را بینی خاضع و خاشع
و خشک و بی نبات چون ما آب بر زمین فرستیم و باران بر وی بباریم تو آن زمین را
بینی که بر خود بجنبد و نشاط کند و افزون شود و انواع خضر بر آید و چون نکو بگردد
و از میان وی انواع نبات و ریاحین بر آید آن خدای که زمین مرده را بعد مرگ زنده
کرد او نیز قادر است که مرده را زنده کند و او بر همه چیزی قادر است و توانا
اِنَّ الَّذِيْنَ يُلْحِدُوْنَ فِيْٓ اٰيٰتِنَا آن کسانی که الحاد میکنند در تفسیر و در تاویل
و تفسیر آیات ما خبر ما ایشان را می شناسیم و میدانیم و جزای آن ایشان را میدهیم داد
بر مقاتل گفت ابوجهل آمده است افمن یلقی اما آنکس که او را بدوزخ افکنند
بهتر باشد یا آنکس که روز قیامت ایمن آید و با خوف باشد تو بی و این استفهام بمعنی

تقریعا بگویند بهر حال آنگه بهتر که ایمن باشد آنگاه بر سبیل تهدید گفت اعملوا ما شئتم بکنید
آنچه میخواهید که از ما فوت نخواهد بود یا نخواست و جزا در عقبیست آنگاه این تهدید را
موکد کرد و گفت بدرستیکه او بیناست بآنچه میکنید بهمه خواهید و مثال اینست گفتا
رسول عم اذا لم تستحی فاصنع ما شئت اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ
وَاِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ مَا يُقَالُ لَكَ اِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ اِنَّ رَبَّكَ
لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ اَلِيمٍ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا اَعْجَمِيًّا لَقَالُوا
لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَاَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ
وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى اُولٰئِكَ
يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ آنانکه کافر شدند بقرآن در وقتی که طعن زدند تا و بیخبر
را بگرداندند آنگاه که قرآن بایشان آمد ایشان هم بر او پوشیده نخستند باید دانستن که
بقرآن کافر شدند چون بایشان آمد هلاک شدند و بی بخت گشتند و انه بدرستیکه قرآن
کتابیست عزیز و منیع غالب باطل باو راه نیابد که دین باطل کردن او بهیچ وجه از وجوه
ممنوع است تغییر و تبدیل و کفر از تو سهاقصر و شبه او پیدا شده نیابد از وجه لفظ و نه
از جهت معنی ضحاک گفت یعنی آنست که پیشتر از وی هیچ چیزی و کتابی که دین باطل کرد از تو و از
پس وی هیچ نیامد و کفر ازین در راضی که در قرآن ابطال کنند و آنچه خواهد آنچه هیچ
حقی و کذبی نیست کتابیست فرود آمده از خدای تعالی که محکم کار و ستوده است و ستایش ها
و شکر ما یقال لک نگویند ترا این کافران مگر آنچه گفتند رسولان خود را از امتان گذشته
از تکذیب و جفا و انکار نبوت و این بر سبیل تسلیه دلجوئی رسول عم گفت تا نگوید
تو اخدای تعالی دنفرماید مگر آنچه گفت و وعده و آنانکه پیش از تو بودند از دعوت خود

تا سلام

باسلام و بیان شرع اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه خدای تو خداوند مغفرتست و آمرزش است و
خداوند عقاب و عذاب سخت و دردناک آنگاه گفت وَلَوْ جَعَلْنَاهُ اگر ما این را
بزبان عرب فرستادیمی بلکه بزبان و لغت عجم فرستادیمی هر آینه گفتندی چرا آیات
مفصل و مبین نکردند بزبانی که ما آنرا شناسیم و دانیم و فهم توانیم کردن ءَاَعْجَمِيٌّ
وَعَرَبِيٌّ استفهام است بر سبیل انکار ای قرآن عجمی باشد و رسول عم عربی یعنی
نباید و نشاید که قرآن عجمی باشد و رسول عم عربی سعید جبیر گفت قریش بر سبیل
طعن گفتند چرا این قرآن را بعضی عجمی نیاورد بعضی عربی تا این آیت فرستاد قُلْ هُوَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا بگو این کافران را که بقرآن ایمان آورند و در گوشهای ایشان گرانی
هست و از شنیدن آن و دیدن آن بر ایشان کوری است و نابینائی هست یعنی قرآن منفعت با ایشان
ندارد از تفکر نمیکنند بجائی که از آیات او کور و کر شدند و گفته اند که معنی آنست
که قرآن برایشان شبهتست و پوشیده و این بمنزله آنست که کسی از مکان دور آواز
نکند و آواز دهد که او آواز او نشنود و در نیابند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَاِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ
مِنْهُ مُرِيبٍ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ
بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ اِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَةٍ مِنْ
اَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثَى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ
اَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ بدرستی که ما موسی پیغمبر را کتاب
توریة دادیم در او هم خلاف کردند بعضی اقرار کردند و بعضی انکار کردند تا بجهت
و کتابهای پیغمبران کردند که باقی میکنند اگر نه آنست که کلمه و گفتار ما سابق باشد و حکم ما

گفت آمد در تاخیر عذاب اینها بانکه گفت وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيهِمْ
حکم کرده شد که میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا وَاِنَّهُمْ بعد رحیق که ایشان در شک اند
باتهمت انبیا عذاب آنگاه بایشان معمول کرده و گفت هر که او عمل صالح و کار نیکو کند آن برای خود
کند و نفع آن نتیجه باوی باشد و هر که بدی کند وبال آن بروی باشد و خدای تعالی بر بندگان
خود ظلم نکند آیت را دلیل است بر آنکه جزای عمل است و خدای تعالی خالق و فاعل ظلم نیست
و ثواب و عقاب جز باستحقاق نباشد اِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ سبب نزول این آیت
آن بود که منکران گفتند ای محمد اگر تو پیغمبری ما را بگوی تا قیامت کی خواهد بود خدای تعالی
این آیت فرستاد و گفت علم قیامت با خدای تعالی راجع است وی داند که کی خواهد بود
و بعد وقت نباید هیچ از شکوفها خود و آبستن نشود هیچ ماده و وضع حمل نکند مگر بعلم
دانش وی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و در روزی که ایشان را ندا کنند و آواز دهند که کجا اند انبازان
من ایشان جواب دهند و گویند ما اعلام کردیم و خبر دادیم که از ما هیچ گواهی نیست که گواهی دهد
بر آنکه دعوی که ما کردیم در دنیا درست است که آنچه کردیم بهره بود و گفته اند معنی اینست
که از ما هیچ کس نیست که گواهی دهد که انبازان تو قائم و توانا نفی می ... و
از ما هیچ کس انبازی جز نبود برای آنکه از ما ضالان و غایب خبر دا وَضَلَّ عَنْهُمْ
گم شد از ایشان آنچه آن را میخواندند و می پرستیدند و می خوانند وَظَنُّوا و یقین دانستند
ایشان را هیچ خلاص نیست و گریزگاه نباشد از عذاب خدای تعالی لَا يَسْأَمُ الْاِنْسَانُ مِنْ
دُعَاءِ الْخَيْرِ وَاِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ وَلَئِنْ اَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا
مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هٰذَا لِي وَمَا اَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ
رُجِعْتُ اِلٰى رَبِّي اِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنٰى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ بگویند از عادت و خوی آدمی آنست که از دعا

خیر بگو

خیر بگو سیر نشود همیشه برای خود از خدای تعالی خیر خواهد و اگر رنجی بوی رسد و یا بلایی از رحمت
خدای تعالی ناامید شود و این خوی کافران نیست و اگر بچشانیم او را رحمتی و آسانی و نعمتی از آنکه
رنجی و سختی بوی رسیده باشد در دنیا گوید این خود مراست و نصیب منست و عمل و کردار
منست وَمَا اَظُنُّ السَّاعَةَ و معنی نپندارم که قیامت برخواهد خاست و اگر قیامت باشد
و مرا باز دیگر خدای خود برند چنانکه مسلمانان میگویند مرا نزدیک خدای تعالی حالتی
بهتر و نیکوتر آنگاه خدای تعالی گفت فَلَنُنَبِّئَنَّ بیاگاهانیم کافران را بآنچه کرده باشند و بچشانیم
ایشان را عذابی سخت و درشت وَاِذَا اَنْعَمْنَا عَلَى الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَنَاٰى بِجَانِبِهِ
وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ و چون نعمت دهیم
آدمی را و بروی نعمت دهیم روی بگرداند و از ما دور شود و چون بیند او را سختی و
رنجی و آفتی بوی رسد خداوند دعا باشد و این استعاره است دعای بسیار
یعنی دعا بسیار کند و پیوسته ... قُلْ اَرَاَيْتُمْ بگوی ای محمد هیچ می بینید
نز تا اگر این قرآن از نزدیک خدای تعالی باشد و شما باو کافر شوید که باشد از شما گمراه تر از آنکه
او در خلاف باشد دور از صواب و صلاح یعنی هیچ کس از شما در جهان گمراه تر نباشد
سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ
اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ اَلَا اِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ
مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ اَلَا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ زود باشد که بنماییم با ایشان آیات خود را
در نصرت رسول در آفاق دنیا از فتحها و گرفتن شهرها و ولایتها و در نفسهای ایشان
روز بدر عبدالله عباس گفت در آفاق از آثار و امتان گذشته و در نفسهای ایشان از بیماریها
و بلاها ابن زید گفت در آفاق آسمان و اقطار زمین از آفتاب و ماه و ستارگان و باد

و بارانها و گوهرها و جویبارها و درختان و دریاها و در تنهای ایشان از لطایف حکمت و بدیع
صنعت و حسن صورت و احکام حقیقت و امتزاج آمیزش و در ظاهر و باطن و از حواس و عروق
و مدخل و مخرج طعام و شراب که طعام بیک مدخل فرو میشود و بهر جا از اجزای جسم روان میشود و بهر جا
ثقیل و بهر نصیبی بجانبی میرود و بتقدیر این اشارت گفتند که در آفاق هست و در نفس آیات
که آن علم کبری است و این علم صغری و گفتند این علم است و آن علم و این هر دو علم است
و آن جماد تا به فلکها و تا در نظر کنی و عبرت گیری و گاه در این تفکر کنی و بعد ... ذکر ... گویند
فی الآفاق شمس و قمر و فی الانفس سمع و بصر فی الآفاق کواکب و نجوم و فی الانفس ...
و علوم فی الآفاق سحائب و غیوم و فی الانفس مصائب و هموم فی الآفاق بحور ... و فی
و فی الانفس ... فی الآفاق جبال شامخة و فی الانفس آمال راسخة فی الآفاق
عیون نابعة و فی الانفس عیون دامعة فی الآفاق جواهر و معادن و فی الانفس ظواهر
و بواطن این جمله در هر چه نظر کنی دلالت و علامت بینی شعر و فی کل شیء
له آیة تدل علی انه واحد ... و در خود نگر ...
... خود را بشناسی ... من عرف نفسه فقد عرف ربه ...
خود را بهتر شناسی ... و فی انفسکم افلا تبصرون گاه در آفاق عالم تفکر کن و گاه در نفس خود
نظر کن تا تغیر آن و اختلاف این ترا بمعرفت صانعی رساند ... مقدر تا ...
هر جزو ... اختلاف مقارنه بین الاشیاء و علم ... و بمضادته بین المضادات
علم ... والحر بالبرد ... و ... الحادثات ... ذات
الاحوال لا تجتمع بین الاضداد ... بین الماء والنار از آیات آفاق
چهار است صیف و شتا و ربیع و خریف و از آیات انفس طبایع چهار است صفرا و سودا
و بلغم و خون و در آفاق باد چهار است شمال و جنوب و صبا و دبور و در انفس باد

چهارم

چهار است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و در آفاق جهات چهار است جنوب و شمال و مشرق
و مغرب و در انفس اسم جهات چهار است ... و ... از آیات آفاق
ابر است گاهی بارد و گاهی نبارد و در انفس چشم است که گاهی بگرید و گاهی نگرید
از آفاق ستارگان هفت اند در افلاک خود و در آیات انفس اعضا هفت اند
... زحل است که ... در برج است ... است ... در
در برج ... چنانکه مشتری در برج ... و ... در برج ...
چنانکه مریخ و آن عقرب و حمل است و ... در برج دارد و آن ...
چنانکه زهره ... در برج است ... و ... عطارد که ... آفتاب است که یک برج دارد
... چنانکه آفتاب ... که ... دارد و آن
... این ... حتی یتبین لهم تا پیدا شود
ایشان را که خدای تعالی یکیست که اگر عالم ... یک ... تا بدانند که این آیات
... حق است و این ... دین اسلام ... و قرآن حق است ... اولم
یکف بربک ای کفایت نشود ... آنکه خدای تو بر همه چیزها گواه است ...
... اطلاع است غیبت و حضور ... الا انهم
... ایشان در شک ... از ... ثواب و عقاب الا انه بکل شیء محیط
بدان که ... که خدای عالم است بهمه چیز محیط است یعنی بر همه چیزها قادر است
و همه در تصرف و قدرت ... و در علم ... سورة عسق ... الرحیم
... است ... آیت است ابو امامه از ابی بن کعب روایت از رسول الله
که هر که این سوره بخواند از جمله آنان باشد که فرشتگان بر ایشان صلوات دهند و بر ایشان
استغفار کنند ... و از امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت

که خدای تعالی دیر بانگیزد روی او بجهت آنکه شب بیدار ده باشد بسم الله الرحمن الرحیم
حم عسق کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم له
ما فی السموات وما فی الارض وهو العلی العظیم تکاد السموات یتفطرن
من فوقهن والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض
الا ان الله هو الغفور الرحیم ابن المنذر گفت مردی بنزدیک عبد الله عباس
آمد و پرسید از وی که حم چه باشد جواب نداد دیگر باره پرسید هیچ جواب نداد سیم بار پرسید
حذیفة الیمانی حاضر بود گفت من ترا خبر دهم بدانکه این آیت در حق مردی آمد عبد الله
یا عبد الله او بر نهری از جویهای مشرق فرود آید آنجا دو شهر بنا کند بر کنار آن جوی در میان
آن نهر دو شهر باشد چون خدای تعالی خواهد تا زوال آن ملک کند در شب آتشی بفرستد
و آن یک شهر بسوزد و تمام چنانکه از او هیچ نماند بر جا دیگر روز اهل آن شهر دیگر با جبارا
دلایت کرد دیدن شهر با شوند نظاره آن شهر سوخته آیند خدای تعالی بفرماید تا ایشان را خسف
کنند در زمین فرو برد ایشان را و آن شهر دیگر باشد که در آنجا باشند شهر بزمین فرو شود
و ذلک قوله تعالی حم عسق یعنی تقدیر کرده باشد غیبی و سنتی و قضای از وی در خلایا
و هلاکت این دو و قول حم یعنی علامت بیعت سکون قاف واقع بهای ای بالمومنین
و انتهای جیست خبر که جابر بن عبد الله روایت کرد از رسول صلعم که معونه کنند
سیاست رحای دو محله و قطیل و مارت جبارات اهل زمین آنجا کرده شود و اهلهای عالم
آنجا جمع کنند خدای تعالی آن شهر بزمین فرو برد با اهلش ابو الجوزی گفت که عبد الله عباس
روایت کرد که حم یعنی عذابست و سین مسخ است و قاف قذفست و معانی این قول آنجا
که از رسول صلعم روایت کرده که چون این آیت آمد رسول صلعم دلتنگ شد گفتند یا رسول الله
چرا دلتنگ شدی گفت مرا خبر دادند ببلاها که بامت من فرود آید خسف و مسخ و قذف

آنتی دا ...

آنتی که ایشان را جمع کنند و بادی که ایشان را در دریا برد و بکر بن عبد الرحمن گفت حاء جنگی باشد میان
قریش و موالی تا دست قریش را باشد بر موالی و میم ملک بنی امیه است و عین عباسیان است و سین سفیانی
و مهدی است علیه السلام و قاف قوت عیسی علیه السلام که از آسمان فرود آید و ترسایان بکشد و کلیسیاها خراب کند
سعید جبیر گفت حا از رحمن است و میم از مجید است و عین از عالم است و سین از قدوس است
و قاف از قاهر است و گفته اند که آیت در شأن رسول است علیه السلام حا حوض او و روا است
میم ملک ممدود است و سین سنا شهور است قاف قیام در مقام محمود است و قرب او
در کرامت معبود است کذلک یوحی مانند این وحی که بتو کرده به پیغمبران که پیش از تو بود
خدای که او غالب است و قاهر است و درست کار و درست گفتار او راست هر چه در آسمانها
است و هر چه در زمین است و او بزرگوار و بلند مقدار است تکاد السموات نزدیک
که آسمانها شکافته شود و از عظمت و جلال و هیبت خدای یا از گفتار منکران که ایشان
خدای تعالی فرزند می آورند و می گویند که او را فرزند است من فوقهن ای من
جهتهن الفوقانیة شکافته شود از جهت بالا و زیر ایشان یعنی می شکافته شود ابتدا
از عرش تا کرسی باشد و گفته اند که از بالای زمینها چه از بالای آسمانها شکافته
شود آسمان دنیا شکافتن اولیتر باشد والملائکة یسبحون و فرشتگان تسبیح
و ثنای خدای کنند و آمرزش می خواهند برای اهل زمین مومنین و مومنات را
الا ان الله بدانکه خدای است که آمرزنده و مهربان است والذین اتخذوا
من دونه اولیاء الله حفیظ علیهم وما انت علیهم بوکیل وکذلک
اوحینا الیک قرآنا عربیا لتنذر ام القری ومن حولها وتنذر
یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنة وفریق فی السعیر آنکسانی که
جز از خدای دوستان گرفتند خدای بر ایشان نگاه بانست اعمال ایشان می شناسد

و می‌دانیم و ذات ایشان را می‌شمارد تا جزا دهد ایشان را بدان و تو که محمدی بر ایشان وکیل کارفرمای نیستی

و حفظ ایشان بر تو مفوض است تو دل تنگ مکن از امر عبادت ایشان بر تو جز
رسانیدن پیغام کار دیگر نیست وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا ما همچنین وحی کردیم بتو قرآن را
بزبان عرب تا بترسانی اهل مکه را که ام القری است و کسانی را که گرد بر گرد آن‌اند از مردمان
و بترسانی از روز قیامت که روز جمع آمدن و گرد کردن خلق اولین و آخرین است
که در آن هیچ شکی نیست که در آن روز خلق بدو فرقه شوند گروهی در بهشت
باشند و گروهی در دوزخ گروهی بفضل و گروهی بعدل عبدالله عمر گفت
که روزی رسول صلعم بیرون آمد و دو صحیفه در دست گرفته گفت دانی که این نوشتها
چیست گفتیم نه گفت اینکه بدست راست دارم در او نامهای اهل بهشت است
نام ایشان و نام پدران ایشان نوشته از ایشان هیچ نه زیاده شود و نه کم شود و اینها
نوشته آنگاه این آیت برخواند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ
وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ
وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و اگر خدای تعالی خواهد جمله خلایق را یک امت و یک
ملت تواند گردانید از سبیل جبر و قهر و بر این قادر باشد و لیکن خواست او
خواست حکمت است که ایشان را تکلیف کرد و بنای کار ایشان بر اختیار نهاد تا
هر کسی را باستحقاق به بهشت رساند و به دوزخ برد ظالمان که کافران‌اند ایشان را
یاری و یاوری نباشد أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ نه که این کافران بجای
خدای دوستان و خدایان گرفتند از غایت جهل و نادانی خداست که دوستی بحقیقت

وقدرت که مرده را زنده کند و او بر همه چیزی قادر و تواناست کدام عاقل باشد که
دیگری را بگزیند و دیگری را پرستد آنگاه گفت وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ و هر چیزی را
در آن خلاف کنید حکم آن بخدای است از احکام شرع و کار دین و دنیا و چون
نرسد که در آن حکم کند جز خدا است که حاکم است بمصالح خلق و آیت دلیل است بر آنکه
حکم شرع جز بنصوص نشاید کرد از جهت خدای تعالی با آیتی محکم یا بخبری متواتر ذَلِكُمُ
اللَّهُ رَبِّي آن خدای است که خداوند من و در کار مهمات بر وی توکل کردم و بدوی
انابت می‌کنم و باز درگاه وی گردم فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ
مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ آفریننده آسمانها
و زمین است از ابتدای بی‌مثال آفریننده و شکافنده و نگردد و بیافرید چهارپایان از
شما از جنس شما جفتان یعنی همسران تا بسبب تناسل و توالد باشد يَذْرَؤُكُمْ می‌آفریند
شما را در شکم که تناسل و توالد است بسبب ازواج باید در بطن و رحم ازواج
می‌آفریند شما را فراء گفت فیه بمعنی به است یعنی می‌آفریند شما را بجفت کردن و آفرینش برای شما
ازواج لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نیست وی را مثلی مانند وی و این نفی مانند است ارادت کرده
بر سبیل کنایت و کاف از آن که مثل زیاده است چنانکه در این آیت که فَإِنْ آمَنُوا
بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ و نیز وجه آنست که مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای آسمانها
و زمین وی راست یعنی آجال و ارزاق و احکام بقدرت او است روزی را می‌گستراند
و فراخ می‌کند بر آنکس که می‌خواهد و تنگ می‌کند بر آنکه می‌خواهد و او بهمه چیزی
عالم و داناست شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْ

إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا
فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ
وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ پدید کرد و بیان فرمود آنچه برای شما از دین و ملت
و طاعت و فرمانبرداری که نوح را بآن وصیت کرده بود بآن فرمود و نوح را برای آن تخصیص
کرد که او نخستین کسی که دین و شریعت آورد نوح بود والذی اوحینا الیک یعنی وحی کردیم بتو
و نیز بآن فرمودیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را بآن فرمودیم و وصیت کردیم آنکه بپای
کنید یعنی اقامت کردن دین است و برپا داشتن و ثابت بودن در آن یعنی دین اسلام سبب از
توحید و عدل و نبوت و طاعت و نکاه داشتن پیغمبر آنکه و متابعت کردن او و اوصیا و اولیا
گفت تحلیل الحلال و تحریم الحرام مجاهد گفت نماز بپای داشتن و زکوة دادن ولا تتفرقوا
دین کنید و متفرق نشوید در این کبر علی المشرکین بزرگ است و سخت بر مشرکان آنچه تو ایشان را بآن
میخوانی از توحید و ترک عبادت اصنام الله یجتبی خدای تعالی گزیند برای رسالت از آنکه
خواهد و راه نماید آنرا که بازگردد و رجوع کند وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ
مِنْهُ مُرِيبٍ فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ
رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ
يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ متفرق نشدند و پراکنده نگشتند اهل ادیان و ملل
از امت پیغمبران مگر پس از آنکه علم بایشان آمد و حجت ایشان را واضح و لایح گردید و نیز بدانستند
که ضلالت و فساد است و اجماع بر دین ملت رحمت است و کفر آمد اهل کتاب بر آنکه

لونز

نشوند یکدیگر از آنکه علم بایشان آمد یعنی آنچه معلوم ایشان بود از نبوت محمد و صدق وی ایشان را
او را دانسته بودند و نام و نعت او در کتاب خود خوانده با آنکه دانستند و متفرق شدند
بسبب حسدی که ایشان را بود و اگر نه آن بودی که کلمه سابق شده است یعنی گفته است
تاخیر عذاب کنم از ایشان تا بوقت معین و اجلی مسمی بر ایشان حکم کرده شدی میان ایشان
کافران و نجات دادی ایشان را که مؤمن اند آنگاه گفت وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ
و آنانکه کتاب میراث دادند از بعد ایشان و ترسایان که حاضر اند عهد رسول اند از یهود
بدرستی ایشان لَفِي شَكٍّ مِنْهُ در شک اند و دینی اند از نبوت محمد و کار وی فَلِذَٰلِكَ
فَادْعُ پس برای ایشان این اختلاف که افتاد ایشان را دعوت کن و با اسلاف و اجماع
تا بر یک دین صحیح که دین اسلام است اتفاق کنند و مخالفت از میان برداری وَاسْتَقِمْ
و در استقامت کن و مستقیم باش بر دعوی شریعت چنانکه ترا فرموده اند و متابعت
مراد ایشان مکن و بگوی که من ایمان آوردم بآنچه خدای تعالی فرستاده از کتاب قرآن
بر من و مرا فرموده اند تا عدل کنم میان شما و انصاف و سویت نگاه دارم اللَّهُ رَبُّنَا
وَرَبُّكُمْ خدای ما و شما خدایست آفریدگار و پروردگار ما را است که عمل اکنیم جزای
آن راجع است و آنچه شما میکنید از اعمال جزای آن با شما خواهد بود حق ظاهر گشت و حجت لازم
آمد احتیاج آن که میان ما و شما حجتی باشد هیچ حجتی و خصومتی نیست میان ما و شما امروز تا
فردا که خدای تعالی میان ما جمع کند و بازگشت همگان بوی خواهد بود حق از باطل جدا گردد
اهل حق را به بهشت رسانند و اهل باطل را به دوزخ وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ
بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ
وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ
لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا

مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ
لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ و آنانکه حجت می آرند و خصومت میکنند در دین خدای و آیات و
دلالات وی پس از آنکه خدای او رسول او را اجابت کردند و در دین اسلام آمدند بر آن
ظهور حجت بمعجزاتی که خدای تعالی ظاهر کرده اند حجت ایشان باطل بود و تدبیر ایشان زایل نزدیک
خدای ایشان و بر ایشان بود غضبی و خشمی و ایشان را باشد عذابی سخت مجاهد گفت حجت
ایشان این بود که گفتند کتاب ما پیش از کتاب شما بود و رسول ما پیش از رسول شما و ما بهتر
از شما ایم بنا و قولی دیگر آنست که ضمیر راجع با محمد است یعنی پس از آنکه خدای تعالی
دعای محمد مستجاب کردانید و معجزها که از وی درخواستند خدای تعالی ظاهر کردانید
حجت بر ایشان لازم شد یا پس از آنکه خدای تعالی دعای وی در حق کافران اجابت کرد
و ایشان قحط شده اند روز بدر کشته شدند و دعای او در حق ایشان رسید قحط و تنگی
تا از ضرورت مردار بخوردند و تدبیر ایشان آنکه حجت خواستند بسیار از دو ماه در پی آنکه
بنزدیک ایشان حجت بود بر حکایت قول ایشان حجت خواندند و اگرنه چنین بودی داحضه
و باطل بودی اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ خدای است آنکه فرستاد کتابی و فرو فرستاد
میزان را که عدل است و سویت در کتابها مُنَزَّلٌ بِالْحَقِّ یعنی بعوض صحیح بر حسب اقتضای
مصلحت و حکمت و بعضی گفتند مراد بمیزان قرآنست و تکرار برای اختلاف لفظ کرد
و میزان برای آن نام نهادند که داد و راستی و انصاف است و گفته مراد ترازوی
حقیقی است چنانکه کتاب از آسمان فرو فرستاد ترازو نیز از آسمان فرو فرستاد و
کیفیت چیزی ساختن مردمان را اعلام کرد وَمَا يُدْرِيكَ و چه دانا و دانا کرد
ترا بقیامت و آمدن او شاید و تواند بود که آمدن او نزدیک باشد آنانکه بقیامت
ایمان ندارند طلب تعجیل قیامت میکنند آمدن او را و حشر و نشر و ثواب و عقاب را

انکار میکنند و گمان می برند که ثواب و عقاب نیست اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ
مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي
حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
نَصِيبٍ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ
وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
خدای است لطف کننده با بندگان و لطف او به بندگان رسانیدن منافع است
بایشان بر وجهی که دقیق باشد بر همه عالمیان ادراک آن ابن عباس گفت مهربانست
عکرمه گفت نیکوکار است با بندگان مقاتل گفت رحیم بمؤمنان و کافران که ایشان را بندر
سیر بدهد بعضی گفتند لطیف در روزی دادن در روزیها از وجه پاک برسانیدن و بیکبار
بنفرستد تا اسراف نکنی که مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ جنید را
پرسیدند که لطیف چه باشد گفت آنکه با دوستان لطف کند تا او را بشناسند و با دشمنان
نرمی کند تا آنرا نشناسند و لطیف در زبان متکلمان نفع باشد که مکلف عند آن
بصلاح نزدیکتر باشد و از فساد دورتر باشد و هر لطف که مکلف آن طاعت کند
او را توفیق خوانند و هرچه آن از معصیت باز ایستد آنرا عصمت و لطف از شرایط
حسن تکلیف است حکیم نیکو نباشد که تکلیف کند عاری از لطف زیرا سبب گردد
با نقض غرض و حکیم تعالی چیزی که ناقض غرض باشد نیکو نباشد يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ
روزی دهد بر حسب مصلحت آنرا که خواهد و او قادر است که او را عجز در نیابد
عزیز است که کسی بر او غلبه نتواند کرد مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ هر که او کشت
و کار آخرت خواهد و نتیجه آن ایمان بود و عمل صالح انگیزد تا او را نفع در قیامت
بود بر آخرت او دعای او بیفزاییم یکی را ده و ده بنقصی در زیاده افکنیم

چنانکه می بینی در دانه هفت خوشه بر دست می آید یم از هر خوشه چند دانه دیگر بر می آید این
باز رکانیت بامن در سرای فانی تا عوض آنجا ستانی اگر در سرای فانی با من معامله کنی در سرای
باقی بستانی آنرا عوض نبود و در حساب نیاید وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا آخر جواب
گفت دنیا جیفه و مکان این جهان کند و منازع جیفه خواهد بود آن نجیب نکیم ... خواهی
دهیم آنکه دنیا را بر نزدیک آخرت نیست تا کاکای نزد کرآنرا ... در دنیا کام بدان
بکام از کرامت وی است از کرامت وی نیست که آن از هوان وی است إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ
لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ چون دنیا خواهد دنیا بدهیم و در آخرت او را نصیب
نبود که دنیا و آخرت با هم جمع نشوند یعنی با یکدیگر نشوند المشرقین دنیا و آخرت
چون دو دشمن اند اگر یکی را راضی کردانی دیگری خشم گیرد رضای هر دو حاصل نتوانی
کرد أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مگر ایشان را شریکان هستند از شیاطین و رؤسای ضلالت
و ائمه کفر که بیرون می کنند برای ایشان از دین در دین ما طریق آنچه خدای تعالی نفرمود و دستوری
نداد وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه فصل و سخن جدا نه بر راستی که من گفته ام و حکم کرده ام
که در دنیا تعجیل عقوبت نکنم بر ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه میان ایشان حکم شدی و
بر سیدی بایشان آنچه ایشان مستحق آن اند از عذاب و بدرستی که ظالمان و کافران و
مبتدعان را عذابیست سخت دردآورنده تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا
وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ
لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي
يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ خطابست رسول را صلعم یا محمد مر جهودان را مسکوید که دو

قیامت

[قی]امت بینی تو ظالمان را و ستمکاران را ترسان از آنچه کرده باشند وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند در مرغزارها بهشت و مرغزار بوستانی که
زمینش پر نبات سبز بود و بوستانها پر شاخ درختان چنانکه سایه افکند در زمین آن
بوستان لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ ایشان را باشد آنچه خواهند و تمنا کنند و نزدیک خدای تعالی
ایشان را فضل بزرگوار است و نعمتی بی اندازه ذَلِكَ این آنست که خدای تعالی
نیکان را بآن بشارت داد بندگان را که ایمان آوردند و کردار نیکو کردند با اهل آن
و مستحق گشتند آنگاه رسول را صلعم فرمود که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا بگو ای محمد از شما
رسانیدن رسالت و بیان کردن راه هدایت مزدی نمی خواهم و ... المطلب عبدالله
گفت سبب نزول آیت این بود که چون رسول صلعم بمدینه آمد مالی نداشت و بدو حقوق
و اموالی آمد که بآن محتاج می بود انصار با ان گفتند با یکدیگر که این مرد در شهر ما غریبست
و سالی رضای ما نداد و وقت هست که در کارها بیشتر می آید که بآن محتاج می شود
خدای تعالی ما را بسبب وی هدایت کرده است اگر برای وی جمع کنیم مالها روا باشد
و رسول را صلعم خبر دادند خدای تعالی این آیت فرستاد قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
بگو ای محمد از شما بر اینکه می گویم مزدی طمع نمی دارم مگر دوستی در قرابت و خویشان
خود و این الا بمعنی لکن است یعنی لیکن توقع از شما آنست که اهل بیت و خویشان مرا
دوست دارید تا این قرابت و خویشان من گویند که خدای تعالی محبت ایشان واجب
ایشان را کرد سعید جبیر و عبدالله عباس گفتند که امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب
و فاطمه و حسن و حسین اند بیان آنست که روزی حمزه و عباس با اینان امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب روایت کرد از ... از جدتی که او گفت که من با رسول خدای شکایت
کردم از حسد که مردان را بود بامن گفت یا علی اما ترضی ان تکون رابع اربعة

راضی نباشم که چهارم چهار کس باشی که در بهشت شوند اول کسی که در بهشت رود منم تا باشم
و تو و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و زنان ما بر چپ و راست ما باشند شهر ابن حوشب از ام
روایت کرد که یک روز رسول صلعم فاطمه را گفت برو و شوهرت را و فرزندانت را بیار
برفت و ایشان را حاضر کرد رسول صلعم گلیمی بر ایشان افکند و گفت اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل
صلواتک و برکاتک علیهم انک حمید مجید بار خدایا ایشان آل محمد اند صلوات
و برکات خود بر ایشان کن ام سلمه میگوید که من گلیم بر داشتم تا با
ایشان در زیر گلیم روم گلیم از من در کشید و گفت انک الی خیر تو با خیری و ایشان
اهل بیت من اند از صادق علیه السلام روایت است از پدرانش از امیر المؤمنین علی علیه السلام که
رسول صلعم فرمود که بهشت حرام است بر آنانکه بر اهل بیت من ظلم کنند و عترت مرا بیازارند
هر کسی که او نیکوئی کند با یکی از فرزندان عبد المطلب و مکافات نتوانند کرد
او را من مکافات کنم روز قیامت مقسم روایت کرد از عبد الله عباس که روزی
مایان انصار با ما و قریش سخن میرفت عباس بیامد و گفت شما را بر من فخر میکنید جهت حال
فضلها است بر شما رسول صلعم بشنید برخاست و بیامد و انصار را گفت یا معشر الانصار
ذلیل بودید که خدای تعالی شما را بمن عزیز گردانید گفتند بلی یا رسول الله آنگاه گفت جواب
نیکوئید گفتند یا رسول الله چگوئیم که دست منت ترا است بر ما گفت شما نیز بگوئید
ترا قومت برون کردند ما ترا جا دادیم و ترا دروغ زن داشتند ما ترا تصدیق کردیم
و ترا مخذول کردند ما ترا یاری کردیم تا جمله مالهای خود بیاوردیم و ترا حاکم کردیم در آن حق تعالی
این آیت فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگوی که از شما بر
ادای رسالت مزدی نمیخواهم بجز مودت اهل بیت و خویشان و مودت اهل بیت تکلیفی است
از خدای تعالی بر ما که بر آن مستحق ثواب باشیم و تکلیف اجر و ثواب معلوم باشد مودت
آل محمد

تکلیفی است از خدای تعالی که هرگز منسوخ نشود و امام اصحاب الحدیث ثعلبی در ابطال قول
آنکس که گفته است این آیت منسوخ است در تفسیر خود آورده است که دوستی آل البیت افضل
دوستیها کردن و تقرب کردن با خدای تعالی از جمله اصول دین و ارکان مسلمانی
و خلاف این کفر است و دلیل بر این آنست که عبد الله حامد اصفهانی روایت کرد با سناد
از جریر بن عبد الله البجلی که رسول صلعم گفت من مات علی حب آل محمد مات شهیدا
الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا و من مات علی حب آل محمد
مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من
مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من
مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من
مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل
محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد مات
علی السنة والجماعة الا و من مات علی حب آل محمد مات سعیدا الا و من مات
علی بغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا
و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة هر که بر دوستی آل محمد میرد
شهید میرد و هر که بر دوستی آل محمد میرد آمرزیده میرد و هر که بر دوستی آل محمد
با توبه میرد و هر که بر دوستی آل محمد میرد با ایمان تمام میرد و هر که بر دوستی آل محمد
میرد ملک الموت و منکر و نکیر دو در از بهشت در گور وی گشایند و هر که بر دوستی
آل محمد میرد بر سنت و جماعت میرد و هر که بر دشمنی آل محمد میرد بوی بهشت بوی
نرسد و نشنود و هر که بر دشمنی آل محمد میرد روز قیامت بر پیشانی وی نوشته باشد
باشد که این بنده نومید است از رحمت حق تعالی و چون دوستی اهل بیت بدین مقام
بود محال بود که منسوخ بود و آنکه ادای رسالت کنی او در ثواب وی بنفرستم

و عبد الله عباس گفتند که حب دوستی اهل البیت است إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ خدای تعالی آمرزنده
بندگانست و سپاس دارنده مطیعانست و آنچه أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا فَإِن يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ
إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ
يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
چون خدای تعالی قل فرو فرستاد گروهی که اعتقاد ایشان بد بود رسول را متهم داشتند
گفتند گفت که مردم را با اهل بیت خود راغب گرداند خدای تعالی این آیت فرستاد گفت
میگویند که محمد این سخن بر خدای افترا کرد و خدای تعالی این آیت بدو نفرستاده است
دروغ بر خدای تعالی نهد که این آیت بدو نداده است فَإِن يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ اگر خدای خواهد
مهر بر دل تو نهد دل را بر حفظ خود نگاه دارد و با الهام صبر باطن ایشان در تو اثر کند
قتاده گفت اگر چنانکه ایشان گفتند خدای تعالی مهر بر دل و زبان تو نهادی فی الحال
بر سبیل عقوبت چنانکه در آیت دیگر گفت وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا
مِنْهُ بِالْيَمِينِ آنگاه ابتدا کرد و گفت خدای باطل را محو گرداند و ناچیز گرداند و محمد را
حق گرداند بسخنان یعنی تکذیب که کردند و بسخنانی که بر تو نهادند باطل در آیت محو
کند و حق کند بر ایشان از آیات گرداند و ترا بر ایشان نصرت کند او میداند و میشناسد آنچه
این جماعت در دل دارند انکار و مخالفت ایشان را جزا دهد بر حسب اعتقاد ایشان عطا
گفت چون خدای تعالی این آیت فرستاد و رسول علیه السلام خبر داد از انکار و تهمت ایشان
پشیمان شدند و بیامدند و در دست و پای رسول علیه السلام افتادند و توبه کردند و ایمان تازه
گردانیدند خدای تعالی این آیت فرستاد وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ او است الخ

که توبه بپذیرد و از بندگان خود عفو کند و در گذرد از گناهانی که ایشان میدانی آنچه میکنند
توبه پشیمانی بود بر گناه گذشته و عزم کردن در زمان آینده که مانند آن نکند بار دیگر
آن نقل جابر بن عبد الله انصاری روایت کرد که اعرابی در مسجد رسول علیه السلام آمد و دو
رکعت نماز بگزارد و بگفت اللَّهُمَّ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ از سر زبان امیر المؤمنین
علی علیه السلام بشنید گفت ای اعرابی سرعت زبان با استغفار توبه دروغ زنان باشد ترا از
توبه بایست کرد گفت یا امیر المؤمنین توبه چه باشد و چگونه بایست کرد گفت توبه را شش
شرط است اول پشیمانی بر گناه گذشته و قضا کردن فرایض و رد مظالم با خصم و نفس
و نفس را در طاعت گداختن چنانکه در معصیت پرورانیده و نفس را تلخی طاعت
چشانیدن چنانکه حلاوت معصیت چشانیده با ایشان سری السقطی را گفتند توبه چیست
گفت صدق العزیمة علی ترک الذنوب والانابة بالقلب الی علام الغیوب والندامة
علی ما مضی من القبیح يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ دلیل است بر آنکه توبه اسقاط عقاب
نکند چنانکه گفتند اصحاب وعید که اگر اسقاط عقاب کردی بر سبیل وجوب خدای تعالی
نگفتی بر سبیل تمدح و ثنیت ویعفو عن السیئات و این برای آن گفت تا امید برند
وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ گفت تا این سخن ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که گفت
إِنَّ اللَّهَ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنَ الضَّالِّ الْوَاجِدِ وَمِنَ الْعَقِيمِ الْوَالِدِ وَمِنَ الظَّمْآنِ
الْوَارِدِ خدای تعالی بتوبه بنده مؤمن شادتر باشد از آنکه گم کرده خود را بیابد و از آنکه
فرزند نبود آید و از تشنه که آب بیابد و هر که او توبه نصوح کند خدای تعالی گناه او را
از یاد کرام الکاتبین ببرد و ارتفاع زیادت آنگاه گفت وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت
کند دعای مؤمنانی که عمل صالح کنند و بیفزاید ایشان را از فضل و ثواب خود و گفته اند
اجابت کند دعای مؤمنان را در حق یکدیگر ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرد

که معنی آنست که شفاعت ایشان در حق برادران ایشان قبول کنند وَالْكَافِرُونَ و کافران را
عذاب سخت باشد وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَٰكِنْ يُنَزِّلُ
بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ
مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ وَمِنْ آيَاتِهِ
خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ
إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ
وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ
دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ و اگر خدای تعالی روزی را بسط و فراخ کردی
بر بندگان همه ایشان بغی کنندی و ستمکار شوندی در زمین خباب الارت گفت در این
آیت که اصحاب صفه ایم چون مالهای بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع بدیدیم ما را توانگری
آرزو کرد خدای تعالی این آیت فرستاد و شقیق بن ابراهیم گفت اگر خدای تعالی بندگان را
روزی دادی نه از طریق کسب و ایشان فارغ دل بودندی طاغی و باغی شوندی
ولیکن ایشان را بکسب طلب معاش مشغول کرده است و این سخن است از خدای تعالی
بر ایشان در رحمتی وَلَٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ولیکن بمقدار حاجت میفرستد از آنکه
چندانکه مصلحت و کفایت ایشان در آن باشد و او بر بندگان خود بیناست و بمصلحت
ایشان دانا انس مالک از رسول صلعم روایت کرد که او گفت جبرئیل از خدای تعالی
کلماتی در حکمت و موعظت آورده است و آن آنست که گفت هر که دوستی از آن من را
اهانت رساند چنان باشد که بمبارزت با من برخاسته باشد و من بنصرت دوستان
خود تشنه ام و برای ایشان خشم گیرم و هیچ کار از آن نزدیکتر نباشد که در قبض روح
بندهٔ مؤمن که او کراهت مرگ دارد و من کاره ام دلتنگی ویرا و از مرگ چاره نیست

ادرادسنه

ادراسند و هیچ چیز تقرب بمن نجوید چنانکه باداء فرایض و همیشه بمن تقرب کند بنوافل تا آنگاه او را دوست گیرم
سمع و بصر و دست او من باشم و دعوه کند او را اگر خواهد چون چیزی از من دعا کند اجابت کنم
و از بندگان کسی باشد که از من بابی از عبادت خواهد و اگر بدهم در آن بر روی او
بکشایم و اگر بکشایم در آن معجب شود و از آن عجب هلاک شود و از بندگان من کسی باشد که جز بیماری
بصلاح نیارد و اگر او را تندرستی دهم تباه کار گردد و از بندگان من کسی باشد که جز بتوانگری
دیانت او نیاید و اگر بیچارگی کنم بفساد آید و از بندگان من کسی باشد که صلاح او در درویشی باشد
اگر توانگرش کنم دینش بفساد شود و من تدبیر کار بندگان خود دانم از آنجا که دلهای ایشان
دانم که من علیم و خبیرم وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ اوست آن خدای که باران فرستد وقت
حاجت بر آنکه نومید شده باشند و بفریاد آید زیرا که کسی سخن را بنهایت رسیده باشد
و از دست خود را خود نگرد و از آیات او آفریدن آسمان و زمین است و آنچه پراکنده است
از جانوران در میان ایشان و او قادر است و توانا جمع ایشان چون خواهد جمع کردن وَمَا
أَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید از مصیبتی و رنجی آن بجزای کسب دست شماست و مکافات
کردار شماست و نه آنست که بهر گناهی جزا میرسد بلکه از بسیاری عفو میکند و در
رسول صلعم گفت هیچ رگی نباشد که بجنبد و گر باره [illegible] الا بگناهی
که کرده باشد از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب گفت هیچ آیتی از این امیدوارتر نیست
که خدای هر چه بشما میرسد از نکبتی و بلاها و بیماریها در دنیا آن بجزای دست شماست
خدای تعالی گفت از آن کریمتر است که چون بنده را در دنیا عقوبت کند بگناهی از آن دگر
عقوبت ثانی کند و از بسیاری عفو کرده است و خدای تعالی از آن کریمتر است
که از گناهی در گذرد که از آن عفو کرده باشد انس مالک از رسول صلعم روایت کرد که چون
خدای تعالی به بنده خیر خواهد تعجیل عقوبت کند او را از گناهی که کرده باشد و چون بنده

عذاب عقوبت او تاخیر کند تا روز قیامت چنانکه گفت هیچ کس نباشم که ترا یا بخت فرو رفتی
کند الا بعقوبتی یعنی بگناهی که از تاخیر مجرم کرده آنگاه این آیت خواند وَمَا
أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و شما عاجز نتوانید کردن خدای تعالی را در زمین قایت کنید وَمَا لَكُمْ
و نباشد شما را بجز خدای هیچ یاری دادن یاری وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ
كَالْأَعْلَامِ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ وَيَعْلَمَ
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ
فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ
رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و از آیات و دلالات کمال قدرت حق کشتیهای روانست
بر روی آب دریا چون کوههای بزرگ بجای گفت مراد باعلام حضور راست یعنی
کوهها إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ اگر خواهد ساکن کردانی باد را تا کشتیهای روان ساکن
کردند و بایستاده باشند بر پشت آب بدرستی که درین آیات و دلالاتست کسی را که
صبر کند و سپاس دارنده باشد أَوْ يُوبِقْهُنَّ هلاک کرداند کشتیها و غرق کرداند
باد عاصف تا کشتیها و کسانی که آنجا باشند هلاک شوند بانچه کسب کردند از عصیان
و نجی و بسیاری عفو می کند و در میگذرد و اینجا میکند تا انتقام کند و جزاء
آنرا که کردند از معاصی و بدانند کسانی که در آیات ما جدال کردند که چون عذاب نازل
کرد ایشانرا گریزی نباشد فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ پس آنچه شما را داده شود چیزی از متاع دنیا
و مال این از بقای دنیای فانیست و آنچه نزدیک خدای تعالی است بهترست و پاینده
ترست از ثواب نعمت بهشت کسانی را که ایمان آورند و بر خدای خود اعتماد کنند
وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ

والذین

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ و آنانکه
پرهیز کنند و از گناهان بزرگ اجتناب کنند و از فواحش و زنا و آنچه باز ایستند گفت
فواحش زنانست مقاتل گفت موجبات حدودست وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ و چون خشم گیرند
ایشان باشند که در حال بیامرزند و صبر کار فرمایند آنانکه اجابت کنند دعوت خدای را
ایمان آرند و نماز بپای دارند و کارها که میان ایشانست در میان مشورت کنند با
یکدیگر در کارها مشورت کنند پیغمبر گفت مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ قَطُّ إِلَّا هُدُوا وَلَا أَخَذَ بِالِاسْتِغْنَاءِ
هیچ بنده بمشورت بد بخت نشود و هیچ کس که بخودی خود کاری کند نیک بخت نگردد و
هرکه مشورت گفت مَا خَابَ مَنِ اسْتَخَارَ وَلَا نَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ کسی را که استخاره
کند بی بهره نگردد و پشیمان نشود آنکه مشورت کند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه
ما روزی داده ایم نفقه میکنند و آنانکه چون ستم بایشان رسد انتقام بکشند وَجَزَاءُ
سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ
وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِنَّمَا السَّبِيلُ
عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
پس بدان از روی جزا گفت جزای بدی بدی باشد یعنی اگر کسی بد کند ترا توقع آنست که با او
مکافات کنی بقدر آنکه با تو بد کرده باشد و اگر جرمی کرده باشد آن بجای مکافات
عفو و عفو کنی و صلاح ترا صلاح کنند و در مکافات آن بگذری مزد آن
بر خدای تعالی باشد و در خبرست که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هر که بر خدای
مزدی دارد و گو بیاید و مزد خود بگیرد جمعی برخیزند فرشتگان گویند شما را بر خدای تعالی مزد چیست

کنید الذین عفونا عن ظلمنا ما آنانیم که عفو کردیم از آنکه بر ما ستم کردند و اگر عفو نکنند جزا
از آن مکافات کنند ظلم و تعدی نباشد و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد ولمن انتصر
و هر که انتقام کند پس از آنکه بر وی ظلم کرده باشند و کسی را بر ایشان راهی نبود یعنی کسی
نرسد که ایشان را ملامت کند ملامت کسی را بود که ابتدا بظلم کند ویبغون في الأرض
و در زمین بغی کنند بناحق بر ایشان و بر مال مسلمانان بیرون آیند ایشان را عذابی بود
دردناک و بر آنکس که صبر کند و ظلم و خیانت را باز پوشد و در انتقام نکوشد
بدرستی که صبر کردن و آمرزیدن از جمله عزایم امور است و از کارهای که از غایت
دهر نیکو باشد در باب ثواب و رضای خدای تعالی ومن يضلل الله فما له من
ولي من بعده وترى الظالمين لما رأوا العذاب يقولون هل إلى
مرد من سبيل وتراهم يعرضون عليها خاشعين من الذل ينظرون
من طرف خفي وقال الذين آمنوا إن الخاسرين الذين خسروا
أنفسهم وأهليهم يوم القيامة ألا إن الظالمين في عذاب مقيم وما
كان لهم من أولياء ينصرونهم من دون الله ومن يضلل الله
فما له من سبيل هر که خدای تعالی او را خذلان کند و با خود نی گذارد و با حکم عقلا
کند او را ضال و گمراه داند و ضالی و نفی خواند که او گمراه شده باید بهر که او را خدای تعالی
گمراه کرده داند و پیداست از خدای هیچ یاری و ناصری نباشد که نصرت کند و بینی عذاب
وترى الظالمين تو بینی ستمکاران یعنی کافران را آنگاه که عذاب را مشاهده کنند
گفتند که هیچ ممکن نباشد که ما را هیچ راهی باشد که با دنیا رویم و تلافی کار خود کنیم بعد از کفر
ایمان آوریم و بجای معصیت طاعت کنیم اگر چه ایشان دانند که این تمنا حاصل نیاید و باز
کسی با دنیا نیاید اما این غایت جزع کنند وتراهم و بینی تو ایشان را که بر دوزخ عرضه

میکنند

میکنند خاشع و ترسکار با خوف و حقارت ينظرون من طرف خفي مینگرند از چشم نیم
دزدیده از آنجا که ایشان را از گور برانگیزند وقال الذين آمنوا مؤمنان گویند زیانکاران
آنانند که نفس خود را زیان کردند و اهل خود را در روز قیامت که از اهل خود
و مال خود و نفس خود را در راه حق و آسایش باید ألا إن الظالمين بدانکه
ظالمان امروز در عذاب قایم باشند و نباشد ایشان را هیچ دوستی و یاری از دوستان و
یاری ایشان کنند جز خدای تعالی و هر کرا خدای تعالی از راه بهشت گمراه کند او را هیچ راهی
نباشد استجيبوا لربكم من قبل أن يأتي يوم لا مرد له من الله ما
لكم من ملجإ يومئذ وما لكم من نكير فإن أعرضوا فما أرسلناك
عليهم حفيظا إن عليك إلا البلاغ وإنا إذا أذقنا الإنسان منا
رحمة فرح بها وإن تصبهم سيئة بما قدمت أيديهم فإن الإنسان
كفور ای مردمان اجابت کنید دعوت خدای را پیش از آنکه روزی آید که آن روز
را بازگشتی نباشد از خدای تعالی و شما را در آن روز هیچ پناهی نباشد که با وی گریزید و پناه
یاوری دهد و شما را انکاری نباشد بر عذاب و استخفافی که بر شما رود آنگاه رسول را
آگاه کرد پس اگر این کافران اعراض کنند و روی بگردانند و فرمان تو نبرند ترا هیچ ضرری
و باز خواستی نباشد ما ترا برای آن نفرستادیم تا نگاهبان ایشان باشی و ایشان را بقهر
و جبر از کارها باز داری بر تو جز رسانیدن پیغام کاری دیگر نیست آنگاه گفت وإذا
أذقنا الإنسان ما چون آدمی را از خزاین رحمت خود رحمتی بچشانیم و نعمتی رسانیم
او بدان شاد شود و خرسند شود و اگر بدی بایشان رسد و آن نیز بجهت گناه ایشان
باشد ایشان کافر نعمت گردند و جزع شوند که گوئی هرگز نعمتی بر ایشان نبوده است
قوله تعالى لله ملك السماوات والأرض يخلق ما يشاء يهب لمن يشاء إناثا

وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ
عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا
أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ
حَكِيمٌ ملک آسمان و زمین خدای راست بیافریند آنچه خواهد و فرزندان مادینه بخشد آنرا
که خواهد از بندگان خود هم نرینه دهد و هم ماده دهد و آنرا که خواهد هیچ فرزند ندهد
نه نرینه و نه ماده و عقیم و نازاینده گرداند واثلة بن الاسقع گفت از رسول صلعم
که از خجستگی زنان آن باشد که دختر زاید آنگاه پسر زیرا که خدای تعالی در این آیت ابتدا
بدختران کرد و گفت یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور و اسحاق بن بشر گفت
که هم پسر و دختر او یزوجهم ذکرانا و اناثا رسول صلعم را خواست که او را هم پسر بود
و هم دختر و یجعل من یشاء عقیما یحیی و عیسی را خواست که ایشان را هیچ فرزند نبود
انه علیم قدیر او عالم و توانا است و مصالح بندگان خود داند و صلاح ایشان
می شناسد و کار همه بر وفق میراند وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا
گفته اند که سبب نزول این آیت آن بود که جهودان گفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خدای با وی
سخن نگوید بی واسطه تا خدای را ببیند معاینه چنانکه موسی دید رسول صلعم گفت موسی خدای را
ندید و وحی چنان کند که مصلحت داند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت هیچ آدمی را
نباشد که خدای تعالی با وی سخن گوید مگر بیکی از سه وجه وحی و این الهامی بود که خدای تعالی
دهد و در دل پیغمبر اندازد و آنچه خواهد چنانکه داود را زبور الهام داد و ابراهیم را
در خواب بنمود ذبح فرزند تا در آن … او من وراء حجاب یعنی چنانکه آواز
شنود و کسی را نبیند چنانکه با موسی پیغمبر سخن گفت او یرسل رسولا یا فرستد تا بواسطه وی سخن
گوید چنانکه جبرئیل را فرستاد با محمد صلعم و با پیغمبران دیگر سخن گفت و وحی فرستاد و گفت اوحی

الا وحیا

الا وحیا یعنی بواسطه ملایکه او یرسل رسولا یا رسولی فرستد بخلقان و بواسطه با ایشان
سخن گوید چنانکه با امت پیغمبر بواسطه پیغمبر فیوحی باذنه یعنی وحی کند بامر خدا آنچه
خواهد و … که او بزرگ است و برتر از … تا او حکیم است افعال خود بر وجهی داند
حکمت کاری بواسطه بر حسب آنچه مصلحت داند کسی را برو اعتراضی نباشد کذلک
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَ
لَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ چنانکه بدیگر پیغمبران وحی فرستادیم روح را یعنی قرآن را
روح برای آن خواند که جانها بوی زنده است چنانکه تن بروح و گفتند روح جبرئیل است
و روح را که امر و فرمان ماست ما کنت تدری تو نمیدانستی که کتاب چه باشد و شرایع
ایمان چه باشد و گفتند مراد با ایمان نماز است بیانش وما کان الله لیضیع ایمانکم و گفتند
یعنی از وحی خود نمیدانستی کتاب و بیخبر از جمیع ایمان … ولکن جعلناه نورا و لیکن
ما گردانیدیم آنرا یعنی کتاب را یا ایمان و معالم شریعت را نوری یعنی لطفی که بآن هدایت کنیم
راه نماییم آنرا که خواهیم از بندگان خود یعنی مکلفان را وانک لتهدی و تو بدرستی
که می راه نمایی … راه راست آن راه که راه خداست آن خدای که ویراست آنچه
در زمین و آسمان است همه ملک و ملک ویراست و همه کارها را مرجع با خداست
سهل بن ابی الجعد گفت وقتی آتش در جایی افتاد و مصحفی را بسوخت چنانکه از وی
هیچ نماند الا این کلمات الا الی الله تصیر الامور و مصحفی دیگر در آب افتاد همه محو شد
الا این کلمات سورة الزخرف مکیست هشتاد و نه آیت است ابو امامه از ابی بن کعب
روایت کرد که رسول صلعم گفت هر که سوره زخرف خواند فردای قیامت از جمله آنان باشد که

که خدای تعالی ایشان را گوید یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة
بغیر حساب ای بندگان من بر شما خوف و غمی نیست امروز در بهشت روید بی حساب از امام
محمد باقر ع روایت است که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را از هوام زمین و فشار قبر نگاه
دارد بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین انا جعلناه قرآنا
عربیا لعلکم تعقلون وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم
افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین وکم ارسلنا
من نبی فی الاولین وما یأتیهم من نبی الا کانوا به یستهزؤن
فاهلکنا اشد منهم بطشا ومضی مثل الاولین حم بحرمت
علم و ملک و مجد من و بحرمت کتاب روشن باقی که دلیل باشد بر صحت چیزی یا نماد گفتنیهاست
آن باشد که معنی باظهار شود و عند اهل لغت هر بیانی را که بسمع ... و جلی و از لفظ و خط
و عقد الاصابع و اشارت و معنی ظاهر بر عاقل چه اعراض و اقبال و ... انا جعلنا
قرآنا عربیا عربی گردانیدیم یعنی بلغت عرب فرستادیم و بر طریق زبان کلام ایشان نظم کردیم
با اینهمه که چنین است خلایق عاجزند از آنکه مثل و چیزی بیاورند و بگویند آیت را دلالت
بر حدوث قرآن از اینجا که گفت ما قرآن را عربی گردانیدیم و دیگر آنکه بر لغت عرب و مناهج
و طریقه ایشان و لغت ایشان و لغت عرب باتفاق محدث است قدیم نیست لعلکم تعقلون
برای آن چنین کردیم تا شما اندیشه کنید و عقل را کار بندید تا مضمون آن را بدانید و بدان منتفع
شوید وانه فی ام الکتاب و بدرستی که این قرآن در لوح محفوظ که نزدیک ماست یعنی
جایی که جز خدای حضرت ما از فرشتگان برای اطلاع نیست از رفیع شان و بلندی شان
و نعود و مرتبه آن را از کتابهای دیگر رفیع تر و عالی تر است برای آنکه معجزه است و بحد
علیاست از فصاحت و محکم است از آنکه تناقض و بطلان راه نیابد آنگاه خطاب کرد با

کافران

کافران و گفت افنضرب ای شما را مهلت دهیم پس ذکر او که قرآن است از جانب شما بگردانیم
شما را بر این کفر و خلاف بگذاریم برای آنکه شما مسرف کننده و از حد گذرنده اید قتاده گفت
یعنی ما قرآن را فرستادیم و نگیریم برای آنکه شما بی ایمانی آرید قتاده گفت اگر نخست بار که
قرآن فرود آمد و ایشان کافر شدند اگر قرآن باز گرفتی همه هلاک شدندی ولیکن بفضل و رحمت
خود بر بیست سال قرآن می فرستاد بر ایشان وکم ارسلنا بسی که فرستادیم از پیغمبری در میان
اولیان و زمان ایشان و هیچ پیغمبری با ایشان نیامد الا که ایشان بآن پیغمبر استهزا کردند و
دانستند که خدای دانست که استهزا کنند و بر کفر اصرار کنند پیغمبر را فرستاد و این مانع
از فرستادن پیغمبر برای آنکه اگر بعضی اصرار کنند بعضی ایمان آورند اگرچه اندک بود و نیکا
و دیگر آنکه ایشان را برای اعلام مصالح شرعی فرستاد تا حجت باشد بر ایشان و ایشان را حجت نباشد
بر خدای تعالی آنگاه گفت ما ازیشان عاجز نبودیم ما بسیاری هلاک کردیم که بقوت از ایشان
سخت تر بودند و مثل اولیان بگذشت یعنی قصه ایشان و سنت و طریقه ایشان و عقوبتی
که با ایشان رفت و قصه گذشتگان بیندیشیت و مثل امثال زد ولئن سألتهم من
خلق السموات والارض لیقولن خلقهن العزیز العلیم الذی جعل
لکم الارض مهدا وجعل لکم فیها سبلا لعلکم تهتدون والذی
نزل من السماء ماء بقدر فانشرنا به بلدة میتا کذلک تخرجون والذی
خلق الازواج کلها وجعل لکم من الفلک والانعام ما ترکبون
لتستووا علی ظهوره ثم تذکروا نعمة ربکم اذا استویتم علیه وتقولوا
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون
اگر بپرسی از ایشان که آسمان و زمین را که آفرید گویند که خدای تعالی آفرید که او عزیز است
و غالب و هیچ چیز او را عاجز نکند و عالم است و دانا بآفریدن آن بر وجه احکام و اتقان و در

وجود آورد الذی جعل لکم الارض مهدا آن خدای که زمین را مهد و بستر شما کرد تا
در او میروید و شب بهاد در زمینها بی پر کرد تا بوی آن سفرها بمقاصد خود میرسید اینا
برای آنکه کرد تا شما ره یابید و اندیشه کنید بصنعت آن صانع که صنعتهای چنین کرد
والذی نزل آن خدای که بفرستاد از آسمان آبی باندازه و بمقدار حاجت که اگر بسیار
بودی جهان خراب کردی و اگر اندک بودی کفایت نبودی و کار آب بنیامی و این
دلیل است بر آنکه او قادر بمختار است آنگاه باز خبر آمد از فعل خود و گفت فانشرنا
مانند کردیم بآن باران بیابانها مرده و زمین را بنبات بمجنین زنده کردانیم و از میان خاک
بیرون آوریم والذی خلق الازواج و آن خدای که بیافرید انواع و اصناف خلق از
حیوانات و جمادات از صیانات نر و ماده و از انواع متقابل چون رطب و یابس و تلخ
و شیرین و روز و شب و تابستان و زمستان و آفتاب و ماه و آسمان و زمین و بهشت
و دوزخ وجعل لکم من الفلک و بیافرید برای شما از کشتیها و چارپایان آنچه بر آن نشینید
برای در سفر دریا و بیابان آنگاه بیان کرد که این چرا کرد و گفت برای آنکه تا چون بر آن
نشینید بر پشت او و قرار گیرید نعمت خدا را یاد کنید و بگویید منزه است آن خدای که این
مسخر کرد ما نبودیم تا او را بود و طاقت ما آنست که اگر با کشتی ما را طاقت و قوت آن
نبودی که مسخر کردانیم و رام خویش کردانیم اگر گویند لام در لتستووا غرض را باید و رکوب
انعام مباح است و خدای تعالی مرید مباحات نباشد جواب این گفته شود که رکوب بعضی
واجب است و بعضی سنت چون برای حج بود و برای زیارت و بر بعضی بود مراد
بود هر که آنکه گفت تذکروا نعمة ربکم اذا استویتم چون غرض تذکر نعمت باشد
حث باشد بر شکر نعمت و این مراد است و انا الی ربنا و ما را بازگشت با خدای خود
خواهد بود امیرالمؤمنین علی ع گفت چون رسول پای مبارک در رکاب کردی گفتی الحمد

لله

لله علی کل نعمة سبحان الذی خلق الازواج کلها و این آیت نیز نوعی از تکبیر
کردی وجعلوا له من عباده جزءا ان الانسان لکفور مبین ام اتخذ
مما یخلق بنات واصفاکم بالبنین واذا بشر احدهم بما ضرب
للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا وهو کظیم اومن ینشؤا
فی الحلیة وهو فی الخصام غیر مبین وجعلوا الملائکة الذین
هم عباد الرحمن اناثا اشهدوا خلقهم ستکتب شهادتهم
ویسألون آیت تصریحست و تقریر دلایل ولئن سألتهم یعنی اگر بپرسی از ایشان
از خالق و آفریدگار ایشان کافر شوند و گویند یضحه من و امیره قریش پاره
باشند بر دستی که از دین کافر نعمتی هویدا است ام اتخذ استفهام است بر سبیل انکار
ای خدای تعالی از جمله اجزا فرزند بنفس برای خود اختیار کرد و دختران بگرفت و پسران
یعنی شما را بر داد و برای خود اختیار کرد و نزدیک شما دختر ترین نقصانست از پسران
تا چون یکی از ایشان را بشارت دهند بدختری که بنزدیک او دختری آمده است او از
دلتنگی سیاه گردد و خشم خود فرو میخورد برای آنکه خشم نتواند راندن او
من ینشؤا ای با خدای اضافت میکنند و میگویند که فرزندان خدای است کسی که
وی در میان زیور پرورده میشود و در زینت و نعمت با کرامت یعنی دختران
ابو موسی اشعری گفت که روزی رسول ع بمنبر برآمد پاره زر و پاره حریر در دست
و گفت هذان محرمان علی ذکور امتی حل لاناثها این دو چیز حرام است بر مردان
امت من و حلال است بر زنان ایشان خدای تعالی در بر کار ایشان با این حوالت که کردند
با خدای تعالی حوالت میکنند که در میان زر و حریر پرورده میشود و در خصومت
دعوی با بیان نتواند کردن وجعلوا الملائکة و کردند و نام نهادند این مشرکان

بندگان خدای اند فرشتگان را دختران خدا نام نهادند اشهدوا خلقهم ای ایشان حاضر
بودند که خدای تعالی ایشان را آفرید تا این سخن از معاینه خبر دهند آنگاه به سبیل تهدید
و وعید گفت ستکتب شهادتهم گواهی ایشان بنویسند و بپرسند از ایشان گواهی دهند بر چیزی
که آن را ندانستند وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ
إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ
بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ
وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ مشرکان
گفتند که پرستیدن ما ایشان را و فرشتگان را بمشیت و خواست خدای بود که اگر خدای تعالی نخواستی
ما ایشان را نپرستیدیمی خدای تعالی ایشان را برین اعتقاد و گفتار مذمت کرد و گفت ما لهم
بذلک من علم ایشان را بآنچه میگویند علمی و دانشی نیست این سخن که میگویند از جهل و نادانی میگویند
نیستند ایشان مگر دروغ زنان و آیت دلیل است بر آنکه مشرکان تا هم جبری بوده اند و جبر و کفر
همه با یکدیگر است و این مذهب حق است که [illegible] ام آتیناهم کتابا یا خود
ایشان را کتابی داده ایم پیش ازین کتاب و در آنجا فرموده که نسبت کفر با خود کرده ایم ایشان بآن تمسک
میکنند یعنی بهر چیزی که کسی را تمسک کند باید که بدلیل عقل کند و این هیچ دلیلی نیست
بر دعوی ایشان [illegible] باطل باشند آنگاه بیان کرد که از چه گفتند که ما پدران خود را
بر دینی و ملتی یافتیم بر اثر ایشان میرویم و بایشان مهتدی و راه یافته ایم بآنچه گفتند
کفر تقلید [illegible] آنگاه [illegible] نفرستادیم
رسول [illegible] را گفت [illegible] همچنین است [illegible] پیش از تو در هیچ شهری
الا که توانگران آن شهر گفتند ایشان را در نظر [illegible] گفتند که ما پدران خود را بر

دینی

دینی یافتیم ما بر اثر ایشان میرویم و بایشان اقتدا میکنیم قُلْ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى
مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ فَانْتَقَمْنَا
مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ
وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ
وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بگوی ای محمد اگر چه آورده
باشم شما را دینی که راه نماینده تر و راست تر و نیکوتر باشد از آنچه بر آن پدران خود را یافته اید
و هم متابعت پدران کنید و دست از این بدارید یا نکنید ایشان گفتند اگر چه دینی آورده ای که راه
نماینده تر است متابعت نخواهیم کرد ما ایشان را چون این سخن بشنیدند گفتند که متابعت نکنیم
آنچه شما بدان فرستاده اند کافریم ایشان پیغمبران خود را این جواب دادند ما از ایشان
انتقام کشیدیم و هلاکشان کردیم فانظر پس بنگر تا عاقبت و سرانجام این کافران که
پیغمبران را تکذیب کردند چگونه بود و اذ قال ابراهیم و یاد کن که گفت ابراهیم پدر و قوم
خود را که من بیزارم از آنچه شما می پرستید الا الذی فطرنی مگر از آن خدای که بیافرید مرا
این استثنا برای آن کرد که معلوم بود که در میان ایشان کسی بوده باشد که خدای را می پرستیده
بود تا بر راه دین باشد قتاده گفت بآنکه ایشان بت پرست بودند میگفتند الله خدای
ما است و بخدای آفرینش معترف بودند بدین این استثنا کرد و گفت الا خدای که
مرا بیافرید و زود بود که مرا راه نماید و با من الطاف کند زیاده برین که کرده
که راه بهشت را نماید وجعلها و کرد و کلمه را یعنی کلمه توحید را و اخلاص را باقی در میان
عقب خود و فرزندان خود تا از پی او این کلمه یکی پس از دیگری اعتقاد خود سازند تا در قیامت سدی گفت لا عقب ای فی آل محمد یعنی تبرا از هر چه جز خداست
و تولا بخدای تعالی در آل محمد باشد تا در قیامت تولا و تبرا ملت ابراهیم است و فرزندان

وی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که کلمه باقیه امامت است در عقب وی تعلیم تا ابد که
ایشان رجوع کنند از دین خود با دین ابراهیم در توحید و خدا پرستی نهاده و گفت یا عقل
خود رجوع کنند از دین خود با دین ابراهیم در توحید و خدا پرستی و تفکر و تامل کنند تا
ایشان را بجد ابیعا علم حاصل آید بَلْ مَتَّعْتُ هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ
وَرَسُولٌ مُّبِينٌ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ
وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ
رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ
فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ
مِّمَّا يَجْمَعُونَ ذکر تمتیعات روشن ایشان را یعنی اهل مکه را که از فرزندان ابراهیم اند
با آنکه در عمر ایشان بیفزودیم و مال و نعمت در زیاده کردانیدیم تا مغرور گردیدند و بعلت تنعم
شهوت مشغول شدند از کلمه اخلاص و توحید تا آنگاه که حق با ایشان آمد یعنی قرآن
و دین اسلام و پیغمبر بیان کننده یعنی محمد با دلالات و معجزات و لما جاءهم و آنگاه
که آمد حق با ایشان گفتند که این سحر و جادو است و ما با وی کافریم و منکریم که این از نزدیک
خدای است بجز اعتقاد ما در این است که سحر است و قالوا و گفتند چرا این قرآن بیک
از دو مرد فرستاده نشد از این دو شهر که مکه و طایف است از مکه ولید مغیره و از طایف
حبیب عمرو الثقفی و گفتند عروه بن مسعود الثقفی از آنکه ایشان هر یکی بزرگی بودند
در قوم خویش با مال بسیار ایشان کمان بود که بزرگی و مال بسیار جهت استحقاق نبوت بود
ندانستند که این بمصلحت و صلاحیت است اختیار عصمت و کمال اعتبار رسالت باشد
جز خدای تعالی نداند که بایشان صفت موصوف کیست و این ذکر شایق آنگاه بر سبیل انکار
بر ایشان گفت ای ایشان میکنند قسمت رحمت خدای تو یعنی نبوت تا جایی که ایشان را

بایدکنند

باید کنند که ما قسمت بکنیم معیشت ایشان در میان ایشان بر حسب آنچه صلاح میدانیم ایشان
از تدبیر معیشت خود عاجزند چگونه تدبیر کار نبوت توانند کردن با جلالت و قدر
که این کار راست چون از این عاجزند اولیتر که از این عاجز باشند نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم
ما قسمت کردیم روزیها و معیشت ایشان در دنیا یعنی آنکس که روزیها از دست خود
و بیک چیز زیاده و نقصان نتوانند کردن او را کجا رسد که قسمت نبوت کنند و اختیار
پیغمبری کند بتوای دین باشند و معنوی رسالت و درخبر است که نبی ابو سفیان بار تنها
بنشسته در بیت خفته بود و گفت ... عجب از خدای محمد اگر میخواست تا پیغمبری فرستد چرا
یتیم ابو طالب را اختیار کرد ما را اختیار نکرد جبرئیل آمد و رسول را خبر داد از ابو سفیان
روز دیگر بر رسول بگذشت رسول او را بخواند و گفت دوش با خود چنین و چنین
گفته او انکار کرد که این سر با خود انکار کرده است با خود گفت رخت بگفتم یا نه
دیگر بودم و بخود را عقوبت کنم جبرئیل آمد و رسول را از این خبر داد رسول علیه السلام
گفت ای ابا سفیان غیبت کردی که بر وی ما و بخود را عقوبت کنی یکی که این حدیث با من
نه با کسی گفته است مرا علام الغیوب خبر داد اگر ترا دوش نیز خبر داد از ضمیر این
ساعت که خبر داده ابو سفیان گفت راست گفتی ای محمد عجب خدای که روا ندارد که
کافری را عذاب کنند بسبب گناه ناکرده چگونه روا دارد که بی گناه ناکرده
که نبوده وی اثر کرده باشد عقوبت کنند بسبب آنکه در وی آفرینند و قدرت موصوف
از وی باز گیرد تعالی الله عن ذلک وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ یعنی بعضی را رفع کردیم بر بعضی
درجات و منازل در وسعت و ضیق روزیها آنگاه وجهی باز گفت بر آن آنها
کردیم تا هر یکی بدیگر محتاج باشند و حویت یکدیگر کنند و اگر سخره را بر اقویی گویند مورد
کلام مورد استفهام باشد بر سبیل تقریع و انکار یعنی این برای آن کردیم با توانگر بر درویش

دنیوی بر ضعیف و سید بر بنده و سلطان بر رعیت افزونی دارد آنگاه گفت وَرَحْمَتُ
رَبِّكَ رحمت خدای تو که دین اسلام است و توابع آن آن فراوانی و نعمت بهشت باشد
خَيْرٌ بهتر است از آنچه گرد میکنند وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً
لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا
يَظْهَرُونَ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ
ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ حق تعالی
خبر میدهد از مهانت و حقارت دنیا بر نزدیک وی میگوید که اگر نه از آنستی که مردم همه یک
امت شوند و یک ملت گردند یعنی همه بر کفر جمع شوند و کافر گردند این زمان گفت مردم
دنیا دوست و دنیا جوی شوند ما خانهای کافران را سقف از نقره گردانیدمی و نردبانهای
نقره گین که بر آن بر بامهاشان شوندی و درهای نقرگین و تختهای نقره گین که بر آن تکیه زدندی
وَزُخْرُفًا و کردمی برای ایشان زر و زرینه و آرایش تا در آن تصرف کردندی و انواع
و اصناف از آن تمتع گرفتندی این همه نیست الا متاع دنیا و تمتع برخورداری اندک کالا دنیا
و سرای باز پسین که نزدیک خدای تو ای محمد متقیان راست و پرهیزکاران راست وَمَنْ
يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ
عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ
بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ
إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي
الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ
لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وهر که خود را کور سازد از ذکر خدای مهربان
تا بشناسد که راه حق است یعنی نظر نکند راه حق را آنچنانکه

در آیتها

[illegible]

دیگر زیرا وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا و ابن بو سل عقوبت دیگر آنکه چنانکه بنده
از پناه نور در صحرای ضلالت باشد شیطان چنانکه خواهد بازی با وی کند و همنشین ایشان
شیطان انسی باشد از اهل ضلالت وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان یعنی شیاطین منع میکنند
و باز میدارند کافران را از راه ایمان با غرور و اغوا وَيَحْسَبُونَ و می پندارند این گمراهان
که بر راه راستند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا آنگاه که آید با یعنی بقیامت به پیش ما آید گوید
ای کاشکی میان من و میان تو دوری مشرق و مغرب بودی و بر سمرت بودی که گفته‌اند
مراد مشرق تابستان است و مغرب زمستان است و میان ایشان بعد چندانکه
که میان مشرق و مغرب وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ میگویند مر این کافران را که شیطان با
ایشان ضلالت ایشان را گمراه گردانیدند و ایشان متبعان خود را گویند و از حضرت
خدای نیز هَٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا ایشان ما را گمراه کردند عذاب ایشان در زیاده
کن امروز این سخن که میگویند ایشان را گویند شما را هیچ سود نکند چون باشند در ضلالت
آنگاه تنجیز و تسلی کرد و گفت ای محمد این جاهلان و گمراهان که تو میخواهی که گوش
بشنوانی و کوران راه نمائی و آنرا که در ضلالت روشن و گمراهی هویدا است تو هدایت
کنی تو این نتوانی که جبر و قهر بتو تعلق ندارد و تو بر آن قادر نباشی من قادرم
و لیکن حکم که تکلیف اختیار است نه اجبار بتو دلخوشی دار و مخور
چون ایشان ایمان نیارند فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِيَنَّكَ
الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ
إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ
وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ
آلِهَةً يُعْبَدُونَ پس اگر ما ترا ببریم و رحمت خود بریم و انتقام خود از ایشان

نکشیده باشیم و در عوض در آن ایشان نشانده باشیم یا برنیابیت تو که بیز تو از ایشان بازگیریم
و گفتند ما را از مکه بیرون کرد و تو از قریش انتقام کشیده باشیم با این انتقام در آن بود بریکتیم تفسیر
اهل البیت است علیهم السلام فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ بعلی اگر ما ترا ببریم بعلی بن ابی طالب انتقام
از ایشان بکشیم و مجاهد از جابر روایت است که رسول صلعم در حجة الوداع ما را گفت که پایم شما را
کافر بینی از خود یعنی نیابم که بینی از من برگردید و کافر شوید و گردن یکدیگر را
بشمشیر بزنید و بخدای که اگر چنین کنید مرا در میان لشکر یابید که با شما کنند آنگاه باز
پس نگاه کرد در امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را دید گفت یا علی یا علی یا علی سه بار گفت
جابر گفت ما حالی دیدیم که اثر وحی بر وی ظاهر گشت و خدای تعالی این آیت فرستاد بر اثر
آن فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ بعلی بن ابی طالب أَوْ نُرِيَنَّكَ
الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ یا بتو نماییم آنچه ایشان را وعده داده ایم از عذاب در دنیا ما بر ایشان
قادر و توانائیم برانتقام که خواهیم عذاب توانیم کرد اگر معجل باشد و اگر موجل از قبضه
قدرت ما بیرون نتوانند فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بانگ وحی بتو کرده شود
ملازم آن باش و بران عمل کن که تو بر راه راستی وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ و این قرآن ذکر
و شرفیست مر ترا و قوم ترا و تذکیر است و تنبیه است و زود بود که بپرسند روز قیامت
که بحق او قیام کرده اید یا نه و شکر نعمت او گفته اید یا نه عبدالله عباس گفت چون
رسول صلعم گفتی که مرا بر شما دست خواهد بود ایشان گفتندی ملک از پس تو کرا خواهد
بودن او جواب ندادی تا چون این آیت آمد گفت ملک از پس من قریش را خواهد بودن
و در حدیثی دیگر گفت امام تا در حکم عادل باشند و رحیم باشند و با رعیت بعهد وفا کنند
و هر که چنین کند از لعنت خدای و فرشتگان و مردمان بیرون آمده باشد وَاسْأَلْ
مَنْ أَرْسَلْنَا خلاف کردند که این سؤال کیستند مقاتل گفت مؤمنان اهل کتاب

رو را

رو را عبدالله مسعود است سَلْ الَّذِينَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ رُسُلَنَا بپرس آنان را که با ایشان
فرستادیم پیغمبران تو یعنی جهودان و ترسایان را عهود تو و فسّر فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ
مِن قَبْلِكَ زهری گفت این آیت بر آسمان نازل گشت چون رسول صلعم را بر آسمان بردند
معراج نماز کرد و جمله پیغمبران که ایشان را پیش از تو فرستاده ایم ابواسحق بن محمد الثعلبی
از اصحاب الحدیث باسناد از عبدالله مسعود روایت کرد که رسول صلعم گفت چون شب
معراج مرا بر آسمان بردند و پیغمبران جمع کردند و من با ایشان نشستم فرشته آمد و گفت
خدای ملکی بود که بپرس از این پیغمبران تا ایشان را بر چه فرستاده اند و رسول صلعم از ایشان
بپرسید گفت بِمَ بُعِثْتُمْ قَالُوا عَلَىٰ وِلَايَتِكَ وَوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ما را بولایت تو
و ولایت علی بن ابی طالب فرستاده اند أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ بپرس آنان را که بیرون
خدای آمرزنده و مهربان هیچ خدایی و بنائی کرده ایم تا ایشان را پرستند و در هیچ ملت
پرستیده بوده است یا نه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُم بِآيَاتِنَا إِذَا هُم
مِّنْهَا يَضْحَكُونَ وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا
وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ
لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ما موسی را فرستادیم با آیات خود
از عصا و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و بفرستادیم موسی پیش فرعون و قوم او
آمد فرعونیان را گفت من رسول عالمیانم ایشان گفتند این دعوی را حجتی و بینتی باید موسی ع
حجت بنمود و معجزه ظاهر کرد فَلَمَّا جَاءَهُم آنگاه که موسی آیات و معجزات را بایشان آورد
ازان بخندیدند و بران افسوس داشتند و ما هیچ بایشان ننمودیم الا که آن آیت از آیت ما
بزرگتر بوده و آخرین از اولین عظیم تر وَأَخَذْنَاهُم آنگاه که موسی ما بگرفتیم ایشان را

بعذاب یعنی بترسانیم و تخویف کردیم تا باشد که رجوع کنند از کفر رجوع نکردند و گفتند
ای ساحر یعنی عالم ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بخوان از برای ما خدای خود را بحق آن عهد که با تو کرده است تا این عذاب
بر دارد که مهتدی شده ایم و راه برانستیم یعنی هر گاه که عذاب آمدی ایشان گفتندی اگر
این عذاب از ما بر داشته شود ما ایمان آوریم فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ
يَنْكُثُونَ وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ
هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي
هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ
مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا
فَاسِقِينَ چون عذاب از ایشان برداشتیم ایشان در حال عقیب آن عهد را
بشکستند و از ایمان که گفته بودند برگشتند و فرعون آواز داد در میان قوم خود و گفت
ای قوم نه ملک مصر مراست و این جویها و آن چهار جوی بود که معظم بود از نیل انهار رفتی
نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر یعنی تَجْرِي مِنْ تَحْتِي از زیر من میروند گفتند
که چنان ساخته بودند که این چهار جوی از زیر کوشک او رفتی عطا گفت مِنْ تَحْتِي
یعنی از دست تصرف من و بفرمان من میروند آنگه گفت نیکو بنگرید تا من بهترم یا این
که خوار و ذلیل است و نتواند که سخن آشکارا گوید از عقده که بر زبان اوست
فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ چرا نینداختند بروی دستینها از زر اگر او پیغمبر است و راست گوید مجاهد
گفت که این برای آن گفت که عادت ایشان بودی که چون کسی را سید و مهتر خود
کردندی او را دست رنجنی از زر در گردن او افکندندی تا علامت ریاست او بودی
یا چرا فرشتگان با وی بیکجای آمدندی تا برای او گواهی دهند آنگاه بیان کرد که سبب هلاکت
و پادشاهی فرعون آن بود که قوم خود را سبک داشت و کم عقل یافت ایشان را بجهل فرمود

که ایشان

۹۳

که ایشان طاعت وی داشتند و ایشان گروهی فاسقان بودند فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا
مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ وَلَمَّا
ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا
خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ
إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَوْ نَشَاءُ
لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ پس آنگاه که ما را بخشم آوردند
و خشم خدای تعالی اراده عقاب باشد بحقیقت ما انتقام کشیدیم از ایشان و همه را غرق کردیم اندر
دریا فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردیم ایشان را گذشتگان که آخریان با ایشان متعظ شوند قتاده گفت
سَلَفًا إِلَى النَّارِ یعنی در دوزخ ایشان را کردیم وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا که چون این
آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ شما و آنچه می پرستید بجز خدا
همه در دوزخ باشید مشرکان گفتند تو دعوی میکنی که عیسی و فرشتگان در دوزخ باشند ما نیز
در دوزخ باشیم با ایشان خود و با این راضی شویم آنگاه گفتند ما ایمان نیاوردیم با تو که تقضی
او این بود که عیسی در دوزخ شود خدای تعالی این آیت فرستاد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا
و چون عیسی را مثلی زدند برای عبادت ترسایان تو یعنی قوم خود را بینی که از آن
فریاد کنند و بخندند وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ و گفتند الهه ما بهتر است یا عیسی یعنی
بهتر است از خدایان ما چون او را بعد در دوزخ برند ما نیز راضی باشیم بآنکه ما را بدوزخ برند
و گفته اند که چون رسول الله مدح عیسی و مادرش کرد کافران گفتند که محمد میخواهد که ما او را
پرستیم چنانکه ترسایان عیسی را می پرستند پس این آیه آمد و بتفسیر اهل تفسیر و در
اهل البیت آمده است که چون رسول الله امیر المؤمنین را گفت در وقتی که از جنگ ذات
السلاسل باز گشت گفت بخدای که اگر نه آنستی که می ترسم که جماعتی از امت من در حق تو آن گویند

که ترسایان در حق عیسی مریم گفتند من امروز در حق تو آن گفتمی که بهیج کرده نکردمی الا که
خاک قدم تو برگرفتندی و بدان طلب شفا کردندی منافقان چون این سخن بشنیدند گفتند
ما رضی الا ان یجعله مثلا الا المسیح ابن مریم راضی نیست محمد که بر عمی راضی نشود مگر بنیکی
مگر عیسی ابن مریم خدای تعالی این آیت فرستاد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب روایت است
که گفت روزی پیغمبر خدای آمد و در میان جمعی از بزرگان قریش بود چون
مرا بدید در من نگاه کرد و گفت یا علی انما مثلک فی هذه الامة کمثل عیسی ابن مریم احبه
قوم فافرطوا فیه فهلکوا وابغضه قوم فهلکوا واقتصد فیه قوم فنجوا ای علی
مثال تو در دین امت چون مثال عیسی مریم است دیرا دوست داشتند و در دوستی از حد
بگذشتند هلاک شدند و قومی او را دشمن داشتند و از هر دو گروه هلاک شدند
قومی اقتصار کردند و او را از مقام وی برتر نبردند و باز پس ننهادند و رستگاری یافتند
چون قریش این سخن بشنیدند بخندیدند و بر ایشان سخت آمد خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت آنگه به پسر مریم مثل زدی قوم تو از آن بر گشتند و گفتند خدایان ما بهتر است یا او
ما ضربوه لک الا جدلا این مثل نزدند و این سخن نگفتند الا برای جدل و خصومت ابوامامه
از رسول صلعم روایت کرد که گفت هیچ قوم ضال نباشند الا که جدل در دست ایشان نهند
آنگاه این آیت برخواند بل هم قوم خصمون بلکه ایشان گروهی بکار کنند خصومت
کننده اند باطل ان هو الا عبد نیست یعنی عیسی مگر بنده که نعمت کردیم بر او و او را
عبرتی و نشانی روشن کردانیدیم برای بنی اسرائیل ولو نشاء و اگر ما خواهیم بدل شما فرشتگان
بیافرینیم و شما را ببریم تا ایشان بجای شما باشند و بعضی گفتند در زمین برای عبادت
و طاعت من چنانکه آدم را خلیفه کردم و گفته اند که معنی اینست که اگر خواهیم شما را ملائکه گردانیم
از آنکه من قادر باشم بتغییر نه بحقیقت تا حقیقت و تبیین دیگر وانه لعلم للساعة

فلا تمترن

فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقیم ولا یصدنکم الشیطان انه
لکم عدو مبین ولما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم بالحکمة
ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتقوا الله واطیعون
ان الله هو ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم بود یعنی نزول عیسی
شرطیست از شرایط قیامت یعنی بعثت او در آخر زمان و آمدن او دلیل قیام ساعت است
در خبر است که عیسی مریم بزمین بیت المقدس بکوهی از کوهها که آنرا افیق خوانند فرود آید
دو جامه مصری پوشیده و پنداری که از موی سر او روغن میچکد و حربه در دست دارد
که بآن حربه دجال را بکشد امام در بیت المقدس در نماز دیگر باشد اشارت کند که پیشی رو
با امامت او دست امام بگیرد و گوید تو اولیتری که نایب محمد صلعم او نماز کند و عیسی در پس او
نماز کند وانه لعلم یعنی نزول عیسی علمیست بقرب قیامت و نزدیکی وی فلا تمترن
بها یعنی در وی شک مکنید و راه من گیرید و متابعت من کنید که این راه راست است ولا
یصدنکم الشیطان و نباید که بگرداند شما را دیو از این راه که او شما را دشمنی است ظاهر
و روشن ولما جاء آنگاه که آمد عیسی بالبینات و دلایل و معجزات گفت که من شما را
حکمت و نبوت و شریعت آورده ام و برای آن آمده ام تا بیان کنم و ظاهر کردانم بر شما
از آنچه شما در وی خلاف میکنید از احکام تورات فاتقوا الله از خدای بترسید و فرمان
من برید بدرستی که الله خدای منست و خدای شما او را بپرستید که راه راست اینست قوله
فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم هل ینظرون
الا الساعة ان تأتیهم بغتة وهم لا یشعرون الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین یا عباد لا خوف علیکم الیوم
ولا انتم تحزنون الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین ادخلوا الجنة

اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ آنکسی که بجا از صحابه بودند و عجب با یکدیگر خلاف کردند
و دایم انکار کردند بر ظلم کردند بر نفس خویشتن بآن سبب که خلاف کردند و از پیغمبر ما خود
کافر شدند از عذاب روز قیامت نجات نه دهد در دنیا که هَلْ یَنْظُرُونَ تا هیچ نیکو ننگرند
می باشند این کافران قیامت که ناگاه بایشان آید و ایشان بیخبر باشند و از آن او
غافل کسانی که در دنیا با یکدیگر در دشمنی یکدیگر باشند مگر پرهیزکاران که ایشان چنانکه
در دنیا دوست یکدیگر اند در قیامت نیز دوست یکدیگر باشند و دوستی ایشان منقطع
نگردد برای آنکه اجتماعات در دنیا برای معصیت بوده باشد و دوستی ایشان بر طاعت
و دعوت با عبادت خدای تعالی و ازینجا گفت اُحِبُّ فِي اللّٰهِ وَاُبْغِضُ فِي اللّٰهِ از امیر المؤمنین علی ع
روایت کرده اند در این آیت که چون دو در دنیا دو مؤمن با یکدیگر دوستی کنند و یکی
پیش خدای رود گوید خداوندا فلان کس دوست من بود و مرا بطاعت تو فرمود و بـ
طاعت پیغمبر تو امر معروف کرد و نهی از منکر و مرا گفت ترا پیش خدای تعالی
باید رفت خداوندا لطف خود از وی باز مگیر و راه نمای وی را چنانکه راه نمای من
بوده است و او را گرامی دار چنانکه مرا گرامی داشت و چون دو کافر و دو فاسق با یکدیگر
دوستی کنند و یکی از ایشان پیش خدای تعالی رود گوید خداوندا فلان کس مرا منع کرد از طاعت
تو و طاعت پیغمبر تو و مرا بمعصیت فرمود و از طاعت نهی کرد و گفت مرا مرجع و باز گشتنی
نخواهد بود خداوندا لطف خود از او باز مگیر و عذاب چون عذاب من بفرما که یَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ
عَلَیْكُمْ این مؤمنان را گوید که ای بندگان من امروز هیچ خوفی بر شما نیست و شما اندوهگین
نشوید در قیامت که چون از گور برخیزند هیچ کس نباشد که نترسد و اندوهناک نباشد
تا که منادی ندا کند یَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمُ الْیَوْمَ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ تا چون ایشان
بشنوند امید در بندند آنگاه در عقب ندا گوید که اَلَّذِینَ آمَنُوا آنانکه ایمان آوردند بآیات

و مسلمان بودند کافران قطع بریدند و مسلمانان طمع در بستند آنگاه ایشان را گویند اُدْخُلُوا
الْجَنَّةَ در بهشت روید شما و زنان شما با شادی و خرمی یُطَافُ عَلَیْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ
وَاَكْوَابٍ وَفِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْاَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ وَاَنْتُمْ فِیهَا خَالِدُونَ
وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِی اُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لَكُمْ فِیهَا فَاكِهَةٌ
كَثِیرَةٌ مِنْهَا تَاْكُلُونَ میگردانند بر ایشان در بهشت صحفهای از زر که در او
انواع طعام بود در خبرست که مؤمنان در بهشت از یک صحفه خورند که در او طعام مختلف بود در طعم
که یکی با دیگری آمیخته نشود و کوزه‌ها در او انواع شراب بود و عکرمه روایت کرده است
که هر که از او کمتر نباشد در بهشت [illegible] مردی [illegible] که از پی او
بهشت شود در او گویند بنگر و صد ساله بیند که نگه در گوشه خیمه‌ای از
از مروارید بود [illegible] آنگاه او را نهاده [illegible] صحفه [illegible] در او
بود تا دیگر باشد که از دیگری بود با آخر شهوت او چنان بود که باول [illegible]
بهشتی [illegible] آنچه [illegible] کفایت بود وَفِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْاَنْفُسُ و در بهشت
باشد آنچه نفسها آرزو کند و چشمها در دیدن آن لذت یابد در خبرست که مردی
رسول ص را گفت که من اسب را دوست دارم در بهشت اسب باشد گفت آری اعرابی گفت
یا رسول الله من اشتر دوست دارم در بهشت اشتر باشد رسول ص گفت ای اعرابی
هر چه آرزو آید و چشمها را لذت باشد در بهشت بود [illegible] ابن عامر گفت
از ابو امامه شنیدم که میگفت مرد باشد از اهل بهشت که او مرغ بریان آرزو کند بیکبار
آن مرغ بریان بود در حال آن مرغ بریان شده پیش وی بیفتد چندانکه خواهد بخورد
و شراب نیز آرزو کند ابریق در دست او آید با چندان شراب که آنرا انقطاع نباشد
آنگاه گفت وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِی اُورِثْتُمُوهَا یعنی این بهشت آنست که بمیراث بشما داده اند بجزا

کردید از اعمال صالح و شمار باشد در آن میوه‌های بسیار که از آن میخورید و ثوبان گفت که رسول [علیه السلام]
گفته است که یکی از اهل بهشت بیاید بر درخت میوه و از آن میوه باز کند بهر یکی که از آن
درخت باز میکند بجای آن دو بدید آید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ
لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا
هُمُ الظَّالِمِينَ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ
مَاكِثُونَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ
أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ
نَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ بدرستی که گناهکاران که کافرانند
همیشه در عذاب دوزخ و آن عذاب از ایشان تخفیف نکنند و سبک نگردانند و ایشان
در آن عذاب از خلاص و نجات نومید باشند و از رحمت خدای تعالی مأیوس و ما ظلمناهم
و ما این عذاب بر ایشان ستم نکردیم ولیکن ایشان بر نفس خود ستمکار بودند که ارتکاب
معاصی و قبایح کردند وَنَادَوْا يَا مَالِكُ اهل دوزخ گویند ای مالک و ای خازن دوزخ
با خدای تعالی بگوی تا حکم کند بمردن ما تا خلاص یابیم از این عذاب مالک
گوید همیشه اینجا خواهید بود و عبدالله عباس گفت ایشان هزار سال این ندا کنند و جواب
نیابند پس از هزار سال جواب این باشد إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ ما حق آوردیم
بشما که حق بود ظاهر کردیم ولیکن بیشتر شما کاره حق بودید و کراهت حق دلیل کفر
صاحبش گشت أَمْ أَبْرَمُوا یا این جماعت که کفار قریش اند کید خود را محکم و مبرم کردند
که ما نیز جزای کید ایشان بنهاده ایم و آن محکم گردانیده و چون ایشان مبالغت کنند معصیت
ما نیز مبالغت کنیم در عذاب ایشان أَمْ يَحْسَبُونَ یا خود می پندارند که راز و نهان
ایشان نمیدانیم و نمیشنویم آری میدانیم و میشنویم و رسولان ما که فرشتگان اند نزدیک
ایشان

ایشان اند مینویسند آنچه ایشان با یکدیگر میگویند از آنچه در دل خود دارند و آنچه در زبان میرانند این آیت
در شأن ثقیف دلیل میکند بر آنکه مجاز کافران اند وجه تجسیس بود از اهل عیادت و
نکی نباشد قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ سُبْحَانَ رَبِّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا
وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ
إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ
يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
بگوی ای محمد بر آنکه خدای را فرزند گفتند که اگر خدای را فرزند بودی من اولین عابدان
بودمی چون در آنجا بوستم و عبادت فرزند او بکنم بر آنکه دلیل آن است دلالت بر آنکه
ویرا فرزند نیست نفی عبادت بدلیل نفی فرزند کرد چه اگر بودی عبادتش واجب بودی
و وجهی دیگر آنست که معنی ننگ دارنده کافر یعنی اگر خدای را فرزند بودی اولین کسی
که از عبادت او ننگ داشتی بودمی چه وجود فرزند دلیل جسمیت کند و آنکه او جسم
باشد عاقلان از عبادت او ننگ است آورده اند که در عهد عثمان زنی را پسری آمد
در مدت شش ماه بار گرفت و نهاد و عثمان را خبر کردند گفت ویرا سنگسار کنید امیرالمؤمنین
حاضر بود گفت در این امر نیز بهتر کنید گفت امیرالمؤمنین را انجاست گفت اگر این زن با تو
بکتاب خدای تعالی خصومت کند بر تو غلبه کند گفت چگونه گفت قال الله تعالی وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ
ثَلَاثُونَ شَهْرًا مدت حمل و شیر دادن سی ماه بود آنگاه گفت وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ
أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ و چون دو سال که مدت رضاع باشد از سی ماه بستانی شش ماه
بود که حمل باشد عثمان گفت باز آرید آن زن را آنگاه گفت ما عجزت ان ابعث الیها

یکتبها نیک نویسندگان اعمال ایشان آنکه وی را باز دارد از قول خود رجوع با قول حضرت نبی
آیه چنانکه حق با وی است آنگاه تنزیه کرد نفس خود را از آنکه وی را فرزند باشد
و گفت پاک است و منزه خدای که خداوند آسمانها و زمینها و عرش است از آنچه در صفت
میکنند با آنکه وی را فرزند است فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا دست از ایشان بدار تا خوض کنند
و بازی و لعب با امور دنیاوی تا آنگاه که ملاقات کنند روزی را که ایشان را با آن وعده
و بیم کرده شد و آن روز قیامت است وَهُوَ الَّذِي و او است آنکه او در آسمانها خدای
و در زمینها خدای است معبود اهل آسمان و معبود اهل زمین است و او درستکاری
دانا است حکیم است در باب تدبیر خلق کریم است در امر و تدبیر خلق عالم است بصلاح
ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بزرگوار است و متعالی آنکه وی را
که ملک آسمانها و زمینها و هر است بی شریک و منازعی وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و نزدیک
او است علم قیامت و بنزد یک هیچکس دیگر نیست و مرجع و بازگشت خلقان با او است
وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و مالک نباشند و نتوانند آنانکه ایشان را می پرستند بجز خدای تعالی
که شفاعت ایشان کنند یعنی ایشان نکنند إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ آنکسی که گواهی دهد بحق
یعنی بتوحید و معرفت خدای مالک باشند و شاید که مستثنی متصل باشد برای آنکه
از جمله معبودان ایشان عزیر و عیسی و فرشتگانند ایشان را شفاعت باشد برای کسی که
گواهی دهد ایشان بحق و ایشان دانند وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ
لَا يُؤْمِنُونَ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و اگر بپرسی از ایشان
کافران که آفریده است گویند که خدای تعالی آفریده است چون با این معترفند چرا افتاده
ایشان را که از معرفت و عبادت خدای تعالی بگردند و با این همه آیات و دلالات خدای

ایشان را

ایشان را از عبادت خدای بکجا میگردانند و در این معنی است لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا إِنَّمَا الْعَجَبُ
مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَكَثْرَةِ دَلَائِلِ عجیب نیست از آنکسی که نجات
یافت تا چگونه نجات یافت عجب از آنکسی که هلاک شد تا چگونه هلاک شد با سعت رحمت خدا
و بسیار دلایل وَقِيلِهِ يَا رَبِّ بجر لام یعنی نزدیک وی است علم ساعت که قیامت است و علم
رسول یا رب یعنی لام این بود که اخفش گفت یا می شنویم سر ایشان و راز ایشان کفار
رسول را با این معنی میدانیم گفتار رسول را و این آن بود که رسول با خدای تعالی شکایت
قوم خود کرد و اصرار ایشان بر کفر آیت آمد که خدای تعالی میشنود گفتار رسول را در این
شکایت که میکرد با خدا از ایشان که میدانی آنکه ایشان ایمان نمی آورند آنگاه گفت فَاصْفَحْ
عفو کن از ایشان و در گذر و بگوی ایشان را سلام است یعنی علامت سلام چنانکه گفت
السَّلَامُ تَحِيَّةٌ لِمِلَّتِنَا وَأَمَانٌ لِذِمَّتِنَا و وجهی دیگر آنست که عفو کن و درگذر و بگو
سَلَامٌ چنانکه گفت وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا تا حکم خدای و جهاد با ایشان
مر دانا معلوم شود و زود بود که بدانند روز قیامت آنچه میکنند و میگویند و جزای
آن بیابند سورة الدخان مکی است پنجاه و نه آیت است از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که هر که این سوره بخواند در شبی در روز آید هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند
و هر که در شب جمعه بخواند و در روز آید گناهان آمرزیده شود و از امام محمد باقر روایت است
که هر که این سوره در نماز فریضه یا در نافله بخواند برانگیزاند وی را از جمله فایزان با
روز قیامت و در سایه عرش بیارامد و حساب آسان کنند و نامه او بدست راست
دهند و به بهشت برند انشاء الله تعالی رب العالمین بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ
فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ رَحْمَةً

مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ
كُنْتُمْ مُوقِنِينَ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ بحرمت حم و مجید و ملک و پادشاهی و بزرگواری تو
بحرمت کتاب مجید و روشن کننده که این قرآن در شبی مبارک فرستادیم یعنی شب قدر
چنانکه گفت إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و گفته اند که در شب نیمه ماه شعبان اثبات کنند
چیزها که باز ستانند و اعلام کنند و امام ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلعم روایت کرد که گفت شب نیمه ماه شعبان
جبرئیل علیه السلام پیش من آمد و در آن شب مرا گفت سر بردار بآسمان و در نگر گفتم این چه شب است گفت
شبی است که در این شب خدای تعالی سیصد در رحمت بگشاید و همه گناهکاران را بیامرزد مگر
مشرک یا کافر یا کاهن یا ساحر یا مدمن الخمر یا مصر بر زنا که ایشان را بی توبه نیامرزد و چون ربع
از شب برفت گفت یا محمد درهای آسمان و در بهشت دیدم گشاده و فرشته را دیدم ایستاده
بود میگفت خنک آنرا که در این شب رکوع کند و بر در آسمان دوم فرشته آواز داد که
خنک آنرا که در این شب سجده کند و بر در آسمان سیم فرشته دیدم که آواز داد که خنک آنکه
از ترس خدای بگرید و بر در آسمان چهارم فرشته میگفت خنک آنرا که در این شب دعا کند
و بر در آسمان پنجم فرشته میگفت خنک آنرا که در این شب از ترس خدای بگرید و بر در آسمان
ششم فرشته میگفت خنک آنرا که در این شب سحرگاه بیدار دارد و بر در آسمان هفتم
فرشته میگفت که هیچ سائلی هست که مرادش بدهند هیچ آمرزش خواهی هست تا بیامرزند
جبرئیل را گفتم این درها تا کی گشاده باشد گفت تا صبح برآید آنگاه گفت خدایرا در این شب
آزاد کردگان اند بعدد موی گوسفندان بنی کلب از عائشه روایت کرد که شبی از شبها
ماه شعبان یعنی نیمه شعبان نوبت من بود رسول صلعم بیامد و در بستر چون چشم من خواب شد
شد رسول صلعم از بستر برفت من از خواب بیدار شدم رسول صلعم را ندیدم گمان افتاد که بعضی

از حجرهای

از حجرهای زنان رفته است بیامدم رسول صلعم در نماز یافتم گفتم تن و جان من فدای تو باد
أَنْتَ فِي وَادٍ وَأَنَا فِي وَادٍ رسول را یافتم که رکعت نماز دیگر کرد بقرأت خفیف چندانکه
در رکوع چندانی مقام کرد که شب بنیمه رسید برکعت دیگر برخاست و قرأت سبک کرد
و سجده همچندانی مقام کرد که شب بآخر رسید و در سجده میگفت سَجَدَ لَكَ سَوَادِي
وَآمَنَ بِكَ فُؤَادِي هٰذِهِ يَدِي وَمَا جَنَيْتُ بِهَا عَلَى نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِيَ الْعَظِيمَ
إِلَّا الرَّبُّ الْعَظِيمُ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِعَفْوِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ
بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ چون فارغ شد در حجره در آمد گفتم یا رسول الله
این چه شب است گفت شب نیمه شعبان در این شب خدایرا آزاد کردگان بسیار باشد
بعدد موی گوسفندان بنی کلب گفت گفتم یا رسول الله چه اختصاص است با گوسفندان
بنی کلب را گفت در عرب هیچ قوم ازیشان گوسفند بیشتر ندارد گفتم حکمت چیست که شب
نیمه و شب برات میگویند گفت برای آنکه این شب رحمت و غفران است
و شب آزاد کردن از آتش دوزخ و بیزاری است تا مردم بدان تکبر نکنند اما
نیات بخشنده بین الشیا و ضده لسبب المعنی والمنع لسبب الحکم والقضا لسبب السخط
والرضا لسبب الرد والوصول والصد لسبب السعادة والشقاوة والکرامة والبقا
فلهو بعدو فواصد بیعد و واصد بکرم و فصل
و از اینجا گفت رسول صلعم که آجال از شعبان تا شعبان قطع کنند تا کسی باشد که او زن
کند و فرزند زاید و نام او از صحیفه زندگان محو کرده باشد فوا عجبا من غافل
مغرور و صاحب من الحق مشغول بجا از زندگان مجلس وعظ میداشت برپا
خاست گفت ایها الشیخ نفسی علیه فالحمد اعصای دنیه فالحمد اجابها طریه
فالحمد حسان قبلا فالحمد شیا الی حمیده فالحمد الی وسیله فالحمد

قرة البدو وتعقیب الخدو وخفض الصدر بزرگی گفت در این شب مجلس وعظ داشتم
یکی برپای خاست و گفت ایها الشیخ فیما الراحة قلت قلت فی براءة الساعة قال ثم براءة
الساعة قلت فی دوام النیاحة قال فقام وهو یقول اذا راحتی وهام علی وجهه
بعد ختنیا ثقیلات من شهر اعظم انی لاذکر من کیت عجبا اشکو الی الله انی سوءکم
اذکم اسعی الی التراب یوم بیت الغنا واخبار در فضیلت این شب بسیار است فیها
یفرق در این شب جدا کنند هر کاری محکم را و گفت شب نیم شعبان که در او تقدیر
آجال کنند در این شب بنویسند از آن زیادت و نقصان نباشد امرا من عندنا انا کنا
که از نزدیک ما است و با مختص است ما آن امر محکم کردانیم بر حسب آنکه اقتضا کند حکمت
و شاید که معنی این بود که فرستادیم قرآن را در شب مبارک در حالی که فرستادیم امر فرمانی
از نزدیک ما انا کنا مرسلین فرستنده رسولان برای رحمت و بخشایش از خدای تو بدرستی که
او است شنوا و بینا اقوال ایشان بشنود و احوال ایشان بیند و دانا رب السموات
والارض اوست خداوند آسمان و زمین است اگر شما هیچ یقین دارید و بیابید لا اله
الا هو نیست خدای جز او هی زنده کند و بمیراند زندگان را او خدای شما است
خدای پدران شما پیشین شما آنگاه رد کرد بیقین داشتن ایشان و گفت بل هم فی
شک یلعبون بلکه ایشان در شکی اند بلعب و بازی یعنی اقرار ایشان از سر علم و تحقیق نیست بلکه از لعب است
ونگ فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا
عذاب الیم ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون انی لهم الذکری
وقد جاءهم رسول مبین ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون
انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون چشم دار روزی را که آسمان دود
آرد هویدا و آشکارا مسروق گفت نزدیک عبدالله مسعود بودم مردی در آمد

و گفت یکی

و گفت یکی از جمله قصاص در این آیت میگفت که دود قیامت در دیدها بیرون آید که اهل کفار را
و منافقان فرو گیرد و چشم و گوش تباه شود و مؤمنان را چون زکام پدید آید عبدالله مسعود گفت
ای مؤمنان از خدای بترسید اگر چیزی دانید بگوئید و اگر ندانید بگوئید الله اعلم که تفسیر شما را
از این دود خبر دادم چون قریش ایمان نیاوردند و رسول علیه السلام سیمی و رسول علیه السلام بر ایشان
لعنت کرد و گفت بارخدایا ایشان را هفت سال قحط ده چون سالهای یوسف قحطی بر ایشان
که مردم استخوانهای مرده و پوستهای بخوردند و مردم چون باسمان نگریستند میان آسمان
و زمین دود دیدندی به آخر ابو سفیان بیامد و گفت ای محمد هلاک شدند دعا کن
برای ایشان تا طاعت تو دارند و ذلک قوله تعالی ربنا اکشف عنا العذاب دیگر
مفسران گفتند این دودیست که از جمله علامات قیامت بود دخانی از قیامت پیدا آید
و میان زمین و آسمان دور و دیگر و باشد چنانکه در او آتش کنند و آتش شعله نباشد که دود دیگر
بیرون دهد و در سر و چشم و گوش و بینی ایشان بیرون آید یغشی الناس آن دود مردم
را در گیرد و ایشان را فرو گیرد و با ایشان مختلط شود گویند که این عذاب دردناک است و بنجا
سخت است خداوندا این عذاب از ما بگردان ما ایمان آوردیم حق تعالی گفت انی لهم
الذکری کجا چگونه باشد ایشان را تذکیر باشد پندها و موعظت و قد جاءهم و حال
که پیغمبر بایشان آمد بیان کننده با معجزات و دلالات یعنی محمد ایشان را دعوت کرد
و ازینها رو بگردانیدند از ایشان از پیغمبر بگشتند از وی و گفتار او نشنیدند و تنها بعضی
نکردند و گفتند او مردی است که او را در آموخته اند از مجنون دیوانه است
آنگاه خدای تعالی گفت ما این عذاب را از ایشان دفع کنیم و بر داریم اندکی اندک زمانی است
که ایشان از سر کفر شوند و ثبات نکنند بر ایمان چو گفتار ایشان از بیم عذاب است چون
عذاب دفع باشد فراموش کنند یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ امين وَأَنْ لَا تَعْلُوا
عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ
تَرْجُمُونِ وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ روزی که بگیریم گرفتنی بزرگ
یعنی روز قیامت عبدالله مسعود گفت روز بدر انتقام بکشیم اما در دنیا روز بعید
تا در قیامت با آتش دوزخ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ بیازمودیم از پیش ایشان دعوت
کردیم قوم فرعون را و حال آن بود که رسولی بزرگ بایشان آمده بود و کفر کردند او کنید
و بایشان دهید بندگان خدای که شما بست فرعون کرده اید و بندگی میفرماید که من شما را
پیغمبری ام با امانت خیانت نکنم که خدای بمن وحی کرده باشد وَأَنْ لَا تَعْلُوا و تکبر مکنید
با خدای باهانت کردن و نافرمانی رسول او بر رسولی که بشما آورده ام دلیلی روشن
و حجتی بر صدق دعوی نبوت خود چون موسی پیغام بگذارد او را تهدید کردند
و گفتند که ترا بکشیم و سنگسار کنیم او گفت من پناه گرفتم بخدای خویش و خداوند شما از آنکه
شما از آنکه شما مرا سنگسار کنید من از کشتن و سنگسار شما نترسم و ندانستم و اگر ایمان نیارید
و مرا راست گوی ندانید از من دور شوید و مرا رنجه مدارید فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ
هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ وَاتْرُكِ
الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ
وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا
قَوْمًا آخَرِينَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ
پس موسی دعا کرد و گفت بار خدایا این گروه مجرمان و گناهکاران اند و هیچ امید ایمان ندارند
که ایمان آرند خدای تعالی گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي ببر بندگان مرا در شب که در عقب شما
بیایند چون تا بدانی که شما را فرا پی خواهند بود دریا بسیار بگذرید چون موسی بر اقتضای حکم

قص

١٨

قضا و ثابت امر خدا را تا دریا بگذشت خواست که عصا بر دریا زند تا آن راهها که در دریا
پیدا شده بود فراهم آید تا کسی دیگر گذر نکند خدای تعالی فرمود که دریا را بگذار بحال راه
گشاده و ساکن وَاتْرُكِ الْبَحْرَ تا چون فرعونیان برسند و آن راهها ببینند در دریا آیند إِنَّهُمْ
جُنْدٌ مُغْرَقُونَ که فرعون و قوم او لشکری غرقه کرده شده اند كَمْ تَرَكُوا ای بسیار بگذاشتند
و رها کردند از پس خود از بوستانها و چشمهای روان و کشتها و جایهای بزرگوار
از کوشکها و از سرایها که نشست پادشاهان بود و نعمتی که ایشان در آن نعمت خوش
منش و با بطر بودند کذلک همچنین ایشان را از میان ببردیم و آن را بقومی دیگر
میراث کردانیدیم یعنی از فرعونیان بستدیم و بنی اسرائیل را دادیم آنگاه بر سبیل تحکم
گفت که آسمان و زمین بر ایشان بگریست و این عبارت است از صغر منزلت و حقارت
ایشان چنانکه در خلاف این گویند فلان بگذشت عمر خمس والقمر و در بابی گویند که مرگ
فلان آسمان و زمین در گریه آمده و وجهی دیگر آنست که ایشان را عملی نبود که با ایشان
تا آسمان و زمین بر مرگ ایشان بگریند عبدالله عباس را پرسیدند که آسمان بر کسی بگرید گفت
آری مرد که چون بمیرد جای نماز وی در زمین بگرید بر وی و از آسمان جای کرد عمل بر
بگرید و مطابق این تاویل آنست که از رسول علیه السلام روایت کرده اند که هیچ مومن نباشد الا
که برای او در آسمان دو در بود از یکی روزی او فرود آید و دیگری از آنجا عمل بر
بر شود چون بمیرد آن دو در بر وی بگریند و وجهی دیگر آنست که گریه آسمان کنایت است
از باریدن باران یعنی بر کوره ای ایشان را از آسمان باران رحمت نیاید و از زمین هم رحمت
نیاید و از زمین هم رحمت نکنند و این سخن بخواهی برای ایشان عطا گفت که گریه آسمان سرخی
اطراف او باشد سدی گفت چون امام حسین را بکشتند آسمان بر وی خون گریست و علامت
آن سرخی اطراف او بود و آن سرخی پیش از قتل وی کسی بر آسمان ندیده بود و از رسول علیه السلام

و روایتست که اسلام غریب آمد و باز غریب شود و مؤمن غریب باشد از آنکه هیچ مؤمن یار غربت
نیست و کار او را انجام حزینی نبود که بر وی بگرید الا که آسمان و زمین بر وی بگریند آنگه ایشان
بر خدا نبود و گفت بر مؤمنان بگریند و بر کافران نه و ما کانوا منظرین و ایشانرا مهلت ندهند
بلکه تعجیل عذاب کردند ولقد نجینا بنی اسرائیل من العذاب المهین من
فرعون انه کان عالیا من المسرفین ولقد اخترناهم علی علم
علی العالمین وآتیناهم من الآیات ما فیه بلاء مبین ان هؤلاء
لیقولون ان هی الا موتتنا الاولی وما نحن بمنشرین فأتوا بآبائنا
ان کنتم صادقین ما برهانیدیم فرزندان یعقوب را از عذاب خوار کننده فرعون
از کشتن پسران و بقای دختران بدرستی که فرعون جفاکنی و متکبری بود و از جملهٔ مسرفان
و از حد در گذرندگان و بدرستی که برگزیدیم بنی اسرائیل را بر علم و دانشی که ما را بود در اختیار
ایشان بر جهانیان اهل زمانه ایشان و دادیم ایشانرا از آیات و معجزات آنچه در او نعمتی
روشن و ظاهر از شکافتن دریا و کردن و فرستادن انگبین و مرغ سلوی آنگاه گفت ایشان
میگویند یعنی مشرکان مکه که نیست این مرگ الا مرگ اول در دنیا و ما بعد از آن زنده نکردند
و برانگیختنی اگر راست میگوئید پدران گذشته ما را باز آرید و زنده کنید تا ما ایمان آریم
ابوجهل گفت اگر راست میگوئی جد ما قصی بن کلاب را زنده کن تا ابوجهل این سخن
از سر جهل گفت برای آنکه بار دیگر زنده کردن برای جزاست و دنیا سرای تکلیف است
سرای جزا نیست بیحاجتی و گفت اگر راست میگوئی در اعاده ایشان برای جزا اعاده کنی
ایشان برای تکلیف اهم خیر ام قوم تبع والذین من قبلهم اهلکناهم
انهم کانوا مجرمین وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین
ما خلقناهما الا بالحق ولکن اکثرهم لا یعلمون ان یوم الفصل

میقاتهم

میقاتهم اجمعین یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون
الا من رحم الله انه هو العزیز الرحیم ای ایشان بهترند و بهترند
یا قوم تبع قتاده گفت تبع حمیری خواست و او آن بود که لشکری با فضای ایشان ببرد
و سمرقند بنا کرد و بر سر نامه چنان نوشتی بنام پادشاهی که ملک بر و بحر است و باد و آفتاب
کعب الاحبار گفت او مؤمن بود و قوم او کافر بودند خدای تعالی قوم او را ذم کرد و او را نکرد گفت
لا تسبوا تبعا فانه کان رجلا صالحا تبع را دشنام مدهید که او مردی صالح بود سعید جبیر
گفت او بود آنکس که خانهٔ کعبه را جامه کرد و تبع بود و پیغمبر بود و آن روایت کرده اند
گفت ندانم تا تبع پیغمبر بود یا نه والذین من قبلهم و آنها که پیش از قوم تبع بودند ما
ایشانرا هلاک کردیم ایشان گناهکاران بودند کافر و گناهکار آنگاه تنبیه کرد به دلالت و گفت
ما نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه در میان ایشانست بلعب و بیهوده و لکن بدرستی
و ما نیافریدیم آنگاه فرمود بدرستی که روز قیامت که روز فصل و قضاست میقات همه ایشان
و کافران میعاد و میقات ایشانست آن روزیکه هیچ سود نکند خویشی و خویشی
خویشی و پسر عم و خویشکار خود را عذاب دیگر دفع نتواند کرد و نصیب از بنده و
آزاد کننده و آزاد کرده و ایشانرا نصرت نکنند و یاری ندهند مگر آنکسی که خدای تعالی
بر وی رحمت کند و خدایست عزیز و رحیم و بخشنده و بخشاینده ان شجرت
الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم خذوه
فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحمیم
ذق انک انت العزیز الکریم ان هذا ما کنتم به تمترون ان المتقین
فی مقام امین فی جنات وعیون یلبسون من سندس واستبرق
متقابلین بدرستی که درخت زقوم طعام آن ناکس گناهکار است

مراد ابوجهلست در خبرست که روزی ابوجهل پاره خرما و مسکه آورد و آنرا برهم زد و بخورد و گفت
ای قوم که محمد ما را بآن می ترساند اینست نحن سر نجم ماهری دهان آنرا بخوریم هیچ ناسی کو آخرست
بجوشد در شکم چون جوشیدن آب گرم خُذُوهُ و زبانیه را گویند بگیرید این کافر بزه کار
که دار خاکسار را و بکشید تا میانه دوزخ آنگاه فرو ریزید بر زبر او از عذاب آب تافته
گرم کرده و بگویند او را بچش این عذاب را و بچش که تو عزیز و کریم قوم خویش بودی
آنکه گویند که او روزی رسول الله را گفت که در میان مکه کسی از من عزیزتر و کریمتر نیست اِنَّ
هَذَا بدرستی که عذاب دوزخ آنست که شما را از این خبر میدادند و شما بآن در شک بودید
آنگاه ذکر متقیان کرد و گفت متقیان و پرهیزکاران در مقامی استوار و جایی ایمن باشند
در بهشتها و چشمهای آب روان و می پوشند جامهای دیبا لطیف و دیبا ستبر و بهم روی
باز کرده و مقابل یکدیگر نشسته كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ يَدْعُونَ
فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ
الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَارْتَقِبْ
إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ حال اینست و کار این که گفتیم مر اهل بهشت را در دار بود و کذلک
چنین بود که با ایشان دادیم ایشان را بجفتی حور عین و صفت ایشان که حوراء انیم زنانی را که سفیدی چشم
ایشان سخت سفید بود و سیاهی چشم ایشان سخت سیاه مجاهد گفت حور زنانی باشند که حال و
سفیدی و پاکیزگی ایشان بحدی باشد که چشمها در ایشان حیران باشد و از صفای اعضای
ایشان روی بتوان دید چنانکه در آینه و زنان کافرین باشند از پیغمبر روایت که مهر
حور العين قبضات التمر و فلق الخبز کابین حوریان مشتهای خرما و پارهای نان باشد که
بدرویشان دهی يَدْعُونَ فِيهَا می خواهند و میخواهند در بهشت هر میوه در حالی که ایمن باشند

از نوشیدن

۱۰۲

از نوشیدنها و از رنج و تعب و آفت ایمن باشند و از خوف مرگ ایمن باشند لَا يَذُوقُونَ در بهشت
مرگ نچشند برای آنکه چشیدن مرگ محقق کرده است بوقوع محال و وقوع محال محال است یعنی
چشیدن مرگ محال بود و معنی چنین است که اگر مردن اول ممکن باشد و چشیدن آن ایشان
جز از آن مرگ نچشند و چشیدن آن ممکن نیست وَوَقَاهُمْ و نگاه داشت ایشان را خدای تعالی
از عذاب دوزخ بفضل و رحمت خود و نجات یافتن از دوزخ و ظفر یافتن به بهشت
عظیم است آنگاه فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ ما آسان کردانیدیم و ساده کردانیدیم این قرآن را و وعده و وعید
عذاب و مکروه که ایشان نیز منتظر مکروه تواند سورة الجاثية مکیه سی و هفت
آیت است از ابی بن کعب روایت است که رسول الله فرمود که هر که این سوره بخواند خدای
تعالی عیب او بپوشد و ترس او باز پس دهد وقت شمار و بیم ایمن گرداند و صادق گفت ثواب
آنست که تشنگی دوزخ نچشد و بار صد ... در بهشت باشد والسلام
بسم الله الرحمن الرحيم حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ
دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ
آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ
حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ کتابیست از خدای عزیز و غالب در
کارها و درست گفتارها بدرستی که در آفرینش آسمانها و زمینها آیاتی و دلالتهاست بر بیچونی
خدای تعالی و یگانگی وی و بر کمال قدرت و توانایی وی مؤمنان را که نظر و تفکر کنند و هم
در آفرینش شما و آفرینش آنچه پراکنده می شود و ظاهر میگردد از جانوران و جنبنده‌ها نهایت
قومی را که یگانگی ناشی ... و یقین دانند و در اختلاف روز و شب آمدن و رفتن ظلمت

و ملوک و فقیر گردانیدن ایشان و در آنچه خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان از رزق
و روزی یعنی آب و باران تا بدو زنده کرد زمین را پس از آنکه زمین بود مرده او یعنی
درخشک گشتن او و در گردانیدن بادها شمال و جنوب و صبا و دبور آیاتست و
دلالتها برقومی که عقل را کار فرمایند و نظر و تفکر کنند آنگاه گفت تلک آیات الله
این آیات که قرآنست آیات خدای است که بر تو میخوانیم بحق و باطل نجوید از او پس بکدام
سخن و بکدام آیت بعد از آیات خدای ایمان خواهند آورد و تا و قرائت یا و تا حمزه
آیات آنست که آیات باشد که قرآن باشد و غیر قرآن از معجزات دیگر و حدیث جز
قرآن نباشد ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر
مستکبرا کأن لم یسمعها فبشره بعذاب الیم وإذا علم من آیاتنا
شیئا اتخذها هزوا أولئک لهم عذاب مهین من ورائهم
جهنم ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیئا ولا ما اتخذوا من دون الله
أولیاء ولهم عذاب عظیم هذا هدی والذین کفروا بآیات ربهم
لهم عذاب من رجز الیم ویل برای مرد دروغ زن بزه کار را و گفته اند ویل
نام وادی است در دوزخ که خوانده ایم اهل دوزخ با آنجا روند آنگاه وصف این بزه
کار کرد و گفت آنکه آیات خدای تعالی میشنود که بر وی میخوانند آنگاه اصرار میکند بر کفر
و آن از سر تکبر تا گوئی که چنانست که خود هیچ آیات نشنیده پس بشارت ده
او را ای محمد بعذابی رنجاننده و دردناک واذا علم چون بداند از آیات چیزی آنرا
افسوس گیرد و بر آن استهزا نماید چنانکه ابوجهل کرد و چون تلاوت زقوم شنید اولئک
لهم ایشانند که برای ایشان عذابی خوار کننده من ورائهم در پیش ایشان است دوزخ
که دیگر تا بایشان پیش افکنده و در وی کسب دنیا آورده اند هیچ سود نکند و باز ندارد

ایشان عذاب

ایشان را عذاب را آنچه ایشان کسب کرده اند و آنچه بدوست گرفتند بجز خدای از بتان و
ایشان راست عذابی بزرگ هذا هدی این قرآنست بیان و راه نماینده و آنها که بدین
آیات کافر شدند ایشان راست عذابی از رجز که آن سخت ترین عذابی دردناک بود
الله الذی سخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بأمره ولتبتغوا من فضله
ولعلکم تشکرون وسخر لکم ما فی السماوات وما فی الأرض
جمیعا منه إن فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون قل للذین آمنوا
یغفروا للذین لا یرجون أیام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون
من عمل صالحا فلنفسه ومن أساء فعلیها ثم إلى ربکم ترجعون
خدای آنست که دریا را مسخر کرد برای شما تا کشتیها در وی میرود بفرمان او و تا بجوئید
و طلب کنید بعضی از فضل و نعمت او بتجارت سفر دریا و بغواصی کردن و صید ماهی و جز آن
تا باشد که شکر نعمت او کنید وسخر لکم و مسخر گردانید برای شما آنچه در آسمانها و زمین است
همه از اوست بعضی بواسطه و بعضی بی واسطه ان فی ذلک بدرستی که در آن آیتها
و دلالتها گروهی را که اندیشه کنند آنگاه گفت قل للذین بگو ای محمد آنهایی را که ایمان آوردند
تا بیامرزند و عفو کنند کافرانرا که امید بایام خدای و وقایع است از بهشت و دوزخ
و ثواب و عقاب ندارند و ثمی پرستند و بعضی بایام الله ندانند و ایام الله یعنی
حکومت حساب و ثواب و عقاب گفتند آیت در بعضی صحابه آمد که کافری ویرا دشنام داد
و دوست داشت انتقام کند خدای تعالی لیجزی قوما تا جزا دهد قومی را بکسب و عملی که
باشند هر که عمل صالح کند و کار نیکو برای خود کرده و بال آن بر او باشد آنگاه نمازها یعنی
بند و مغفرت و کار آرند برای جزای اعمال او از ثواب و عقاب ولقد آتینا بنی اسرائیل
الکتاب والحکم والنبوة ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم

علی العالمین وآتیناهم بینات من الامر فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم
العلم بغیا بینهم ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة فیما کانوا
فیه یختلفون یعنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب بودند کتاب دادیم و حکمت
و پیغمبریها و نبوت یعنی از ایشان پیغمبران صاحب کتاب بودند چنانکه موسی و عیسی و بعضی
پیغمبران از ایشان کتابی حاصل نبود ایشان را عمل بر تورات بود و انجیل و بعضی حاکمان بودند
چنانکه داود و سلیمان و بعضی حکمای بودند چنانکه لقمان ورزقناهم ایشان را روزی دادیم
از طعامهای حلال و خوش در همه روزگار ایشان تفضیل دادیم ایشان را بر جهانهای روزگار
دنیا یعنی دین بحجت با ایشان روشن کردیم ایشان اختلاف نکردند مگر از آنکه علم با ایشان آمد
یعنی آنچه موجب رفع خلافست و آن علم است بیعا خلاف کردند در میان خود از انبیا
از دشمنی و عداوت و حسد بود ان ربک بدرستی که خدای تو حکم کند میان
ایشان در آنچه خلاف کرده باشند در دنیا روز قیامت بآنکه اهل حق را در بهشت برد
و اهل باطل را بدوزخ ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع
اهواء الذین لا یعلمون انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا و
ان الظالمین بعضهم اولیاء بعض والله ولی المتقین هذا
بصائر للناس وهدی ورحمة لقوم یوقنون ای گردانیدیم ترا ای محمد
دین از کار دین تو متابعت شریعت خود کن که بر او حجت ثابت است و متابعت
دین و هوای مراد این مشرکان جاهل و نادان مکن که ایشان از تو هیچ چیز دفع نکنند
و هیچ عذاب باز نتوانند اگر متابعت هوای ایشان کنی وان الظالمین بدرستی که ظالمان
و کافران انکه بعضی از ایشان دوست بعضی اند با یکدیگر و خدای تعالی دوست و یار
پرهیزکارانست هذا بصائر این قرآن دلالت و برهانهاست و نور و روشنایی دلها را

وهدی

وهدایت و رحمتست و لطف کردگار که ایشان یقین باشند و بحقایق دانند ام
حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات
سواء محیاهم ومماتهم ساء ما یحکمون وخلق الله السموات
والارض بالحق ولتجزی کل نفس بما کسبت وهم لا یظلمون افرایت
من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم وختم علی سمعه
وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا
تذکرون ای می پندارند آنها که اکتساب کردند بدیها و بدکرداریها بخود
می کردند که ما ایشان را بکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند برابر خواهیم کردن
مومنان را با کافران و مطیعان را با عاصیان برابری خواهیم دادن کافران را که زندگانی و مرگ
ایشان باشد بد حکمیست آنچه ایشان بدان حکم میکنند از تو برابری ایشان با حال مومنان
سبب نزول آیت آن بود که کافران گفتند اگر راستست آنکه شما میگویید از حشر و نشر
و سرای آخرت ما آنجا نیکوتر و بهتر باشیم از شما چنانکه اینجا بهتر است نزد بعضی گفت
نزدیک ربیع بودم این آیت میخواند در نماز و تکرار میکرد و میگریست و این آیت
میگفت و فضیل عیاض این آیت بسیار خواندی و گفتی کاشکی تا فضیل بدانستی که از کدام
کرده است آنگاه حق تعالی گفت آسمانها و زمینها را خدای تعالی بحق آفرید تا جزا دهد
هر نفسی را بآنچه کرده باشد بر ایشان ظلم نکند و نقص ایشان جزا کم نکردانند افرایت
ای بینی آن کافران که هوای نفس خود را خدای گرفته اند و خدای خود را فراموش کرده اند
چنانکه بتدارها که هوای ایشان خدای ایشان است و چنانکه مومنان خدا را می پرستند
ایشان هوا را می پرستیدند بعضی مفسران گفتند معنی آنست که آن پرستند که خواهند سعید
گفت قریش عزی را می پرستیدند و آن سنگی بود سفید و عادت ایشان آن بود که

چون بتی پرستیدندی و چیزی دیگر را بهتر از آن یافتندی آن را بپرستیدندی و دل در آن بستندی
خدای تعالی در حق ایشان این آیت فرستاد عبدالله عباس گفت خدای تعالی هیچ جا در قرآن
ذکر هوا نکرد الا که او را نکوهید ابو امامه از رسول صلعم روایت کرد که در زیر آسمان هیچ
معبود را نپرستند که خدای تعالی آن را دشمن تر دارد از هوا و در حدیثی دیگر است که الکیس
من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله
زیرک آن باشد که حساب خود بکند و برای پس مرگ کاری بکند و عاجز آنست که نفس خود را
از پی هوای خود ببرد و تمناهای بهشت کند بر خدای وهب گفت چون ترا دو کار پیش آید
ندانی که کدام بهتر است بنگر تا کدام از هوا دورتر است آن کن إذا طلبتك نفسك
يوماً بشهوة وكان إليها للخلاف طريق فدعها وخالف ما هويت فإنما
هواك عدو والخلاف صديق وأضله الله وخدای تعالی حکم کرد به ضلالتش
از آنجا که عالم بود به کارش یا خذلان کرد و با خود رها کرد از آنجا که عاقبت کار او دانست
و مهر بر گوشش و دلش یعنی علامتی کرد نشان کفرش بود و بر بینایی وی پوششی کرد و در چشم
وی تاریکی از آنجا که می بیند حجت او را دانا نفع بود یعنی اصرار او بر کفر دانا
بدین مقام رسیده اگر این همه اسباب ضلالت خدای تعالی وی را منع کرد گوش را از شنیدن
و چشم را از دیدن و دل را از دانستن فمن يهديه کیست که راه نماید او را در پایست کند
بجز خدای تعالی أفلا تذكرون و اندیشه نکنید تا بدانند وقالوا ما هي إلا حياتنا
الدنيا نموت ونحيا وما يهلكنا إلا الدهر وما لهم بذلك من علم
إن هم إلا يظنون وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات ما كان حجتهم
إلا أن قالوا ائتوا بآبائنا إن كنتم صادقين قل الله يحييكم ثم يميتكم
ثم يجمعكم إلى يوم القيامة لا ريب فيه ولكن أكثر الناس لا

يعلمون

١٠۴

يعلمون این کافران گفتند نیست زندگانی الا زندگانی دنیا بمیریم و زنده شویم یعنی بعضی بمیریم
و فرزندان ما بمانند چنان باشد که ما زنده باشیم و جز این زندگانی زندگانی دیگر نیست
و نه ما بعث خواهیم بود و گفته اند که معنی بر تقدیم و تأخیر است یعنی نحیی ونموت زنده باشیم
آنگاه بمیریم و ما را هلاک نکند الا روزگار و گردش او ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد
که اهل جاهلیت گفتندی که ما را گردش روزگار و آمد و شد شب و روز هلاک میکند و خدای
از ایشان باز گفت آنگاه ایشان روزگار را دشنام دادندی و بد روزگار گفتندی
و فاعل آن روزگار نبود بلکه آفریدگار روزگار بود از اینجا گفت رسول صلعم لا تسبوا
الدهر فإن الله هو الدهر روزگار را دشنام مدهید که خدای تعالی روزگار است یعنی
این افعال که شما با روزگار حواله میکنید افعال خدا است از مرگ و زندگانی و بیماری
و تندرستی و توانگری و درویشی و عرب و عجم از جاهلی دینان این را با روزگار حواله کردندی
که فعل اوست و از کسب او حاصل شود وما لهم بذلك من علم ایشان را بدین هیچ علمی
و دانشی نیست إن هم إلا یظنون یعنی از سرشتی و گمان میکنند و گمان بشتر را خطا باشد یعنی آنگاه اضافت
افعال خدای با روزگار میکنند که آن جز خطا نباشد وإذا تتلى عليهم و چون خوانده شود
بر ایشان آیات ما که با حجت و معجزاتست ایشان را یعنی حجتی نباشد و علتی و دستاویزی
مگر آنکه گویند پدران ما را بیاورید زنده که دانیم شما راستی آنگاه بگو ای محمد آنگاه
جمع کند تا روز قیامت که در او هیچ شکی و شبهتی نیست و لیکن بیشترینه مردمان
نمیدانند قوله تعالى ولله ملك السماوات والأرض ويوم تقوم الساعة
يومئذ يخسر المبطلون وترى كل أمة جاثية كل أمة تدعى إلى
كتابها اليوم تجزون ما كنتم تعملون خدای راست ملک و پادشاهی آسمان
و زمین و روزی که قیامت برخیزد آن روز مبطلان باطل سرمایه ایشان زیانکار باشند

كُلُّ أُمَّةٍ دینها هر گروهی را و هر طایفه را بنام در آرند عثمان گفت در قیامت ساعتی باشد که
آن ساعت بمقدار ده سال باشد از سالهای دنیا خلقان در وی در زانو افتاده باشند تا
ابراهیم خلیل میگوید نفسی نفسی هر امتی را با نامه خود خوانند یعنی با اعمال ایشان و گویند که امروز جزا
دهید ایشان را بآنچه کرده باشند و گواها دهند هَٰذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ
إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ وَإِذَا
قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ
إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ این نامه است که سخن میگوید و گواهی میدهد بر شما
گواهی بحق بآنچه کرده اید آن نامه ایست که کرام الکاتبین نوشته باشند و گفته اند که لوح محفوظ
مجاهد از رسول ع روایت کرد که او گفت که خدای تعالی اول چیزی که آفرید قلم بود و دوات از نور آفرید
در ازنای آن پانصد ساله راه است آنگاه گفت قلم را که بنویس بر وجود رطب و یابس آنگاه
این آیت بخواند هَٰذَا كِتَابُنَا بدرستی که ما می فرمودیم نوشتن و نسخه کردن آنچه شما میکردید
اما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کنند خدای تعالی ایشان را در رحمت و بهشت خود برد
و آن فوز روشن و ظفری بزرگ باشد و اما آنها که کافر شدند ایشان را گویند بر سبیل ملامت
که آیا آیت بر شما خوانده نمیشد آیات ما و شما از آن استکبار میکردید و گردن کشی میکردید
و شما گروه کافران و گناهکاران بودید وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون میگفتند شما را که وعده
خدای حق است و راست و قیامت هست و در وی هیچ شکی نیست شما میگفتید ندانیم که
ساعت چه باشد یعنی قیامت الا گمانی میبریم که آن را گمان و یقینی نیست ما را از این چیزی که شما میگوئید
وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَقِيلَ

الیوم

الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن
نَّاصِرِينَ ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ظاهر شود ایشان را و آشکارا گردد جزای
بدیها که کرده بودند و گرد آید ایشان را و در آید بایشان جزای استهزا و افسوس که میکردند
وَقِيلَ الْيَوْمَ و ایشان را گفتند که امروز شما را فراموش کنیم و فروگذاریم چنانکه شما
امروز ما را فراموش کردید و طاعت فروگذاشتید و سبب آن شما باشید ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ
این شما را جزا و مکافات است که آیات خدای را بافسوس گرفتید و زندگانی دنیا شما را فریفته
کرد امروز ایشان را بیرون نیارند از دوزخ بیرون نیایند و طلب رضای او نکنند فَلِلَّهِ
الْحَمْدُ سپاس خدای را که خداوند آسمانها و زمینها است و خدای جهانیان است و
او راست کبریا و عظمت در آسمانها و زمینها و او عزیز است و غالب و غنی و او راست محکم
کار و درستی گفتار است و محکم ساخته آفریده کار است والله اعلم سورة الاحقاف
مکیت سی و پنج آیت ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول ع گفت هر که سورة
الاحقاف بخواند خدای تعالی بعدد هر ریگ که در دنیا است او را ده حسنه بنویسد و ده سیئه
محو کند و ده درجه رفع کند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم تَنزِيلُ
الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ أَرَأَيْتُم
مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ
شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اين سوره كه حم است فرستاده خدايست خداى عزيز و حكيم بيافريديم
آسمانها و زمينها و آنچه در ميان ايشان است مگر براستى نه بباطل و بيهوده نيافريديم براى تعريض خلق انواع
نعمت را و براى تعريض ايشان ثواب را ديم آفريدن سختى مگر نه بباطل و بيهوده نيافريديم براى
تعريض خلق انواع نعمت را و اجلى و وقتى نام برده كه آن اجل برسد و آنانكه كافر اند از آنچه
ايشان را بآن بيم ميكنند معرض روى گردانند آنگاه رسول را خطاب كرد و گفت يا محمد
اين كافران را هيچ مى بينيد و ميدانيد شما آنچه ميپرستيد بجز خدا هيچ نتوانيد بانمائيد
كه چه چيز آفريدن ايشان است زمين را يا ايشان را شريك و انبازى هست در آفريدن
آسمانها اگر هست كه حجتى بياريد كتابى بنمائيد كه پيش از اين كتاب آمده است بر صحت دعوى
شما در پرستيدن بتان يا اثرى و نشانه هست از علم يعنى خطى نوشته و كتابى تصنيف كرده
قتاده گفت كه علمى كه شما را بآن خاصى باشد و كسى ديگر نباشد كلبى گفت يعنى از علم اگر
شما راست گوييد وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ
لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ
كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ أَمْ
يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ
أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ و كيست جاهل تر و گمراه تر از آنكس كه او ميخواند و مى پرستد بجز خدا آنكس
را كه چون او را بخوانند اجابت نكند و او را دعا نتواند كه جواب دهد از آنجا كه جماد است إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز قيامت كه آنها جماد است و چون آيات ما بر ايشان خوانند اين قرآن كه محمد
حق را جادو و سحر ظاهر است ذكر ميكنند كه محمد افترا كرده باشم و قرآن را افترا بر خداى بسته

مرا عقوبت

مرا عقوبت كنند اگر خواهيد كه مرا حمايت كنيد نتوانيد و مالك هيچ چيز نباشيد براى من از خداى
در دفع عذاب وى از من چگونه تعرض عذاب وى كنم هُوَ أَعْلَمُ او عالم تر است و دانا
بآنچه شما در او خوض ميكنيد در وحى خداى بس است او گواه ميان من و شما و او
آمرزنده و مهربانست قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا
يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ
لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ بگوى اى محمد كه من مردى نيستم
غريب و بديع از جمله پيغمبران يعنى كه من نيستم كه دعوى پيغمبرى كرده باشم كه پيش از من پيغمبران
بسيار بوده اند وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي و نميدانم كه با من و با شما چه خواهند كرد در دنيا و
گفت و عاقبت كار به كجا انجامد شما چگونه خواهد بود تا بر شما يا بر من … گفتند
چون اين آيت آمد مشركان شاد شدند گفتند كار محمد با كار ما راست است و نميداند كه
با او چه خواهد كرد و ما نميدانيم كه با ما چه خواهند كرد خداى تعالى اين آيت فرستاد كه لِيَغْفِرَ
لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چون اين آيت آمد صحابه گفتند هَنِيئًا لَكَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ ترا معلوم شد كه خداى تعالى با تو چه كرد و ما نميدانيم خداى تعالى اين آيت فرستاد
لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ عبد الله عباس گفت
سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول و صحابه در مكه از كفار رنجها ميديدند و رسول
در خواب ديد كه از مكه نقل كرده بود بزمينى با گياه و درختان خرما رسول صحابه را گفت
صحابه گفتند يا رسول الله چه خواهد بود خداى اين آيت فرستاد كه بگوى اى محمد من از ميان

بیغمبرانرا بکار نیستم تا ایشانرا و امتان ایشانرا چه کار افتاده است نمیدانم که با ما و با شما چه خواهد بود
و نمیخواهم که مرا آگاه کنید ولا بکم إن أتبع الا ما یوحی الیّ نکم از آنکه بمن وحی میکنند
نیستم من الا بیم کننده پیدا و در دانش از علم غیب و عواقب بندگان مرا خبر نیست
آنگاه بگوی ای محمد چگونه می بینید و میدانید اگر این قرآن از نزدیک خدای بود و شما
بان کافر شوید و گواهی داد گواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد بر مثل این قرآن در معنی و این آیات است
که گویند است مطلق معانی آیت قرآن فآمن پس ایمان آرد بعضی و شما گردن کشی
و تکبر کنید و شما ظالم باشید و خدای تعالی ظالمانرا هدایت نکند این گواه عبد الله سلام است
انس گفت چون پیغمبر بمدینه آمد عبد الله سلام پیش وی آمد و گفت ای محمد ترا از مسئله
بپرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند بگو تا اول نشان اشراط قیامت چیست و اول طعامی که
اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان بچه آیند از مادر و بچه پدر یا بمادر
[illegible] جبرئیل آمد و این آیت آورد و حضرت رسول را خبر داد رسول گفت
یا عبد الله جبرئیل مرا خبر داد اول نشان اشراط قیامت آتش باشد که خدای تعالی خلقانرا
از مشرق بمغرب آورد و اول طعام بهشت جگر ماهی باشد اما شبه فرزند اگر آب مرد سابق
باشد شبه او را باشد و اگر آب زن سابق باشد شبه او را باشد عبد الله سلام گفت أشهد
أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا رسول الله آنگاه گفت یا رسول الله اگر جهودان
بشنوند که من اسلام آورده ام از دست [illegible] و تغییر کنند [illegible]
اظهار اسلام کنم حال من از ایشان بپرسی حضرت رسول جهودانرا حاضر کرد و گفت چگونه
در حق عبد الله سلام گفتند سیدنا وابن سیدنا وخیرنا وابن خیرنا بهتر ما است و پسر
بهتر ما است و داناتر ماست و پسر داناتر ما گفت اگر وی گواهی دهد بر نبوت من شما
آرید شما [illegible] گفتند معاذ الله که او [illegible] آنگاه عبد الله سلام از میان ایشان

برخاست

برخاست و گفت أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا رسول الله جهودان گفتند
هذا شرّنا وابن شرّنا این بدترین ماست و پسر بدترین ماست و در وی طعن کردند بعد
وقاص گفت از پیغمبر شنیدم که گفت عبد الله سلام از اهل بهشت است و این آیت در حق او
آمده وشهد شاهد من بنی إسرائیل مسروق گفت این شاهد موسی است که او بر تورات
گواهی داده است گواهی داد چنانکه محمد بر قرآن وقال الذین کفروا گفتند آنانکه کافر شدند
اگر این آیات قرآن [illegible] بشارت عبد الله سلام و اصحابش با ما سبقت نگرفتندی بوی
بایمان قرآن [illegible] گویند که این قرآن دروغی است قدیم و
قرآن دروغ قدیم گفتند ومن قبله کتاب موسی إماما
ورحمة وهذا کتاب مصدق لسانا عربیا لینذر الذین ظلموا وبشری
للمحسنین إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم
ولا هم یحزنون أولئك أصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بما کانوا
یعملون ووصینا الإنسان بوالدیه إحسانا حملته أمه کرها ووضعته کرها
وحمله وفصاله ثلاثون شهرا حتی إذا بلغ أشده وبلغ
أربعین سنة قال رب أوزعنی أن أشکر نعمتك التی أنعمت
علیّ وعلی والدیّ وأن أعمل صالحا ترضاه وأصلح لی فی ذریتی إنی
تبت إلیك وإنی من المسلمین و از پیش قرآن کتاب موسی است امامی مقتدا که
بود [illegible] و رحمتی که ... و این کتابی است
این کتابی است تصدیق کننده کتاب موسی بزبان عربی تا بترسانی ظالمانرا و بشارت
دهی نیکوکارانرا این کتاب تبارك است إن الذین قالوا آنانکه گفتند خدای ما الله است
آنگاه بر آن ایستادند بر ایشان ترسی نیست و نه ایشان اندوهگین شوند

ایشان اهل بهشت اند در بهشت جاوید باشند جزاء پاداش آنرا که کرده باشند آنگاه گفت
ما وصیت کرده ایم آدمی را به نیکی کردن با پدر و مادر و بمادرش بار او برگرفت بکراهت
در حالی که او حامل بود در رنج بود و در مشقت و در وقت وضع حمل بنهادن او در رنج
بار او بکشید و رنج بنهاد و بزاد و باز بر گرفتن و تا شیر باز کردن سی ماه بود و مدت
شیر دادن دو سال است وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ حتی ان
سی ماه دو سال بود و شش ماه باشد حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون تا برسد بغایت برنائی و توانائی قوه
مجاهد گفت سی و سه سال باشد و بعضی گفتند از هیجده سال تا چهل سال وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ
سَنَةً و بچهل رسید ایمان آورد سدی و ضحاک گفتند که آیت در حق ابی وقاص آمد
قَالَ رَبِّ گفت خداوندا مرا الهام ده و توفیق ده تا شکر کنم نعمت ترا که بمن کرده و بر مادر
و پدر من و تا که عمل کنم و کاری کنم که تو آنرا بپسندی وَأَصْلِحْ لِي و مرا اصلاح بخش اندر فرزندان
و کار من در ایشان با صلاح آر که من باز گشتم بتو از گناه و پناه با تو دادم و من از
مسلمانان و گردن نهندگانم أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا
وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي
كَانُوا يُوعَدُونَ وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ
وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ
حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ اینجماعت را که صفت ایشان کرده شد ایشان اند که قبول کرده شد
از ایشان نیکوترین و بهترین عملی که میکنند و در گذرانیم از بدیهای کرده ایشان در حالی که

درزمره

١٠٩

در زمره کسانی باشند که اصحاب بهشت اند و اهل جنت اند وعده راست خدای تعالی ایشان را وعده
دادن براستی بقبول کردن کردارهای ایشان و در گذشتن از بدی اعمال ایشان وَالَّذِي
قَالَ لِوَالِدَيْهِ و آنکس را که مادر و پدر را گفت که ضجرت و مکروه و دلتنگی شمارا
ای آمدن ای پدر و مادر وعده میدهید که مرا از گور بر آرند و زنده کنند و گروهی بعضی زنده
گشتند و از گور بر نیامدند و حال آنست که پیش از من چندین گروه گذشتند و هیچکس
باز نیامده و مرا خواستند بخدای و میگفت الْعِيَاذُ بِاللَّهِ از تو خواست او جواب داد
و گفت نیست اینکه شما میگوئید افسانه پیشینیان عبدالله عباس و سدی گفتند که آیت
در حق عبدالله ابی بکر آمد و گفتند عبدالرحمن ابی بکر چون پدر و مادر او را دعوت
کرد باسلام و با ایمان بخدای و بعث و نشور و گفت عبدالله جدعان و عامر کعب و مشایخ
قریش را زنده باز کنید تا من از ایشان این حدیث بپرسم تا این را اصحاب آمده
که معاویه علیه اللعنه نامه نوشت بمروان تا از مردمان بیعت یزید بستاند عبدالرحمن ابی بکر
گفت در وقتی که مروان بر منبر بود که معاویه سنت هرقل و کسری آورده است گفت
که ایشان ملک بفرزندان رها میکنند و مروان گفت خاموش باش که
تو آنی که در حق تو این آیت آمد وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا عائشه بشنید گفت
دروغ میگوئی من دانم که آیت در حق کیست و لیکن تو آنی که رسول خدای پدر ترا
لعنت کرد و تو در پشت او بودی و او را لعنت کرده رسول أُولَئِكَ الَّذِينَ آنانکه
عبدالرحمن ابی بکر نام ایشان برد و خواست تا زنده کنند ایشان را تا از ایشان خبر پرسد
ایشان کسانی اند که عذاب بر ایشان واجب شد در میان گروهی که بگذشتند و بکفر بمردند از
آدمیان و جنیان [illegible] قتاده گفت الحمد آیت بیک کس
منهی است [illegible] گفت تا باز نماید که هیچ چنین بود وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ

و هیچ یکی را از ایشان دو کس ه مومن و کافر در جایها و منازلها است مومن را از بالا مرتبه و کافر را
از زیر مومن را درجه و کافر را درکه هر یکی را بمقام خود رساند و بر هیچ یکی ظلم نکند
وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا
وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ
قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا
تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ روزی که کافران را
عرض کنند بر دوزخ و ایشان را گویند بر سبیل ملامت و سرزنش که ببردید و صرف کردید نیت
نفقات پاک حلال خود را در معاصی و قضای شهوت و ایجز نماز را آرزو بود و هوای نفس
در ان بود در زندگانی دنیا و بان تمتع و بهره گرفتید و امروز را
تکبر کردید امروز شما را جزا دهند عذاب هون یعنی عذابی که وصف عذاب
اینست که مقرون باشد باستخفاف و اهانت که بان تکبر کردید در زمین بناحق کردید و
از فرمان خدای تعالی بیرون آمدید نقلست که چون رسول صلعم بسفری خواست رفتن
آخرین کسی را که دیدی فاطمه زهرا را رضی الله عنها گلیمی بود دختری چون البته کرد
که آمد آن گلیم بر حجره فرو کرده بود چون رسول صلعم بر حجره رسید آن گلیم بر در دید باز گشت
فاطمه ساعتی انتظار کرد آنگاه برخاست و بر حجره رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله
عادت چنان بود که چون از سفر باز آمدی ما را اکرام کردی این نوبت حرمان از چه سبب بود
گفت ای فاطمه من آمدم بر در سرای بر در سرای جامها دیدم پرده فرو کرده باز گشتم
آنگاه گفت ما لآل محمد وللدنيا فانهم خلقوا للآخرة وخلقت الدنيا لهم
آل محمد را با دنیا چه کار ایشان برای آخرت آفریده اند و فاطمه زهرا برفت و پرده را

بودی و چون باز آمدی اول کسی را که دیدی فاطمه بودی رضی الله عنها باز آمد روزی از بعضی سفرها فاطمه رضی الله عنها

ددرا

در سرای در کوی داند درینجاست که روزی رسول صلعم در حجره فاطمه زهرا رفت حسن و حسین را دید
که هر یکی ازیشان دو دست برده و دیگ ایشان را کلا دیگ بود و ایشان اینجا خواستی و اندک ایشان بیرون
کرد و بیرون آمد گفت یعنی دنیای فاطمه کردن اینجا بجز از من و اما امام حسن و امام حسین
دو دست یکی عاجین اشتریها لاحد انی لا احب ان یاکلوا طیباتهم فی حیاتهم
الدنیا که اینان اهل بیت من اند من نخواهم که نعمت خود در زندگانی دنیا بخورند و در حجره
که یکی از دوستان امیر المومنین علی علیه السلام سقعدکا آورده بود بر پیش او آورد و بنهاد
انگشت بر آورد و در او بنگریست آنگاه گفت رنگش نیکوست و بویش خوش
ندانم تا طعمش چه باشد آنگاه انگشت برد و از پیش خود دور کرد گفتند یا امیر المومنین
این بر تو حرام است گفت نه ولیکن من رعیتی ام که در رعایا دارم بسیار کسی باشد که
آرزو کنند این و مکنت نیابند باشد من اسعد آنجا بخورم فردای قیامت چه جواب دهم آنگاه
این بیت انشا کرد وحسبك داء ان تبيت ببطنة وحولك اكباد تحن الى القد
چه و چه بدیع است این و ثنا این او را بود و این مولانا را که او را ابو الاسود الدولی
گفتندی که چون امیر المومنین علی علیه السلام را شهید کردند معاویه خواست که او را استمالت دهد و از
دوستی آنحضرت بگرداند به وقت وی تحفه فرستاد از ذخایر طعام بانواع حلوا
در ان میان شهد معقد بود ابو الاسود الدولی نظر کرد دست فرو نبرد سالم ...
و پاره ای از ان برگرفت و در دهن نهاد بیرون کرد گفت بیفکن که زهر است گفت چگونه زهر
باشد گفت شهد معاویه که فرستاده است تا ما را از دوستی اهل بیت بگرداند نظر کرد
گفت یخدعها بالشهد المعقد عن السید المطهر و آنرا از دهن بیفکند آنگاه این بیتها انشا کرد
شعر ابا العسل المعقد ابن هند يتبع اليوم ما خيانا و دينا معاذ الله ليس يكون هذا
مولينا امير المومنين در خبر است که یکی از بزرگان صحابه در بازار رفتی جابر بن عبد الله

او را دید که پاره‌ای گوشت بخانه می‌برد گفت این چیست گفت اشتهی در خانه آرزو کرده است گفت آفرین
آنچه آرزو باشد شما آن را بخورید ترسم که از اهل این آیت شوید که خدای تعالی فرموده است اذهبتم طیباتکم
فی حیاتکم الدنیا واستمتعتم بها یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی هود و برادری
با ایشان از جهت نسب بود چون بترسانید قوم خویش را باحقاف و این نام وادی است بیابانی
عمان و مهره و ایشان اهل خیام بودند وقد خلت النذر و بگذشتند بیم کنندگان بودند از پیش
هود و از پس هود یعنی از پیش هود پیغامبران بودند تا عهد رسول ما محمد و این پیغامبران
قوم را خود را این گفتند که مپرستید مگر خدای را و این الا تعبدوا الا الله معنی هود است یعنی
هود را چون بیم کرد قوم خود را گفت که مپرستید مگر خدای را که من می‌ترسم بر شما از عذاب روزی
بزرگ و آن روز قیامت است قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ
بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْ
دِيَتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا
عَذَابٌ أَلِيمٌ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ
كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ
فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ
وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ قوم هود بجواب وی گفتند که ای هود
تو آمده‌ای تا ما را از عبادت خدایان بگردانی و ما را از عذاب بترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
بیار بما آنچه ما را وعده میدهی اگر راست میگویی و از جمله راستگویانی هود گفت علم
بوقت عذاب نزدیک خدای است و با من فرستاده‌اند از ادای رسالت و بیان شریعت

و لیکن من شما را

١١١

و لیکن من شما را گروهی نادان همی بینم و بیحلم فَلَمَّا رَأَوْهُ و چون دیدند آنچه
ایشان را وعده کرده بودند از عذاب ابری بود که روی بر در خانه ایشان نهاده بود
سفرا آن گفتند مدتی بود که ایشان را باران نیامده بود هود گفت ایمان آرید تا من دعا کنم
تا خدای تعالی شما را باران دهد و اگر نه شما را باران نبود یکی از جمله ایشان نام او قیل ابن
عتر بود گفت ما را عذاب کن تو دعا باران مکن بعذاب کن چون آن ابر سیاه برآمد
شاد شدند و گفتند این ابریست که ما را باران خواهد بود چون هود گفت نه که
آفت که شما بآن استعجال میکردید و شتاب زدگی مینمودید بادیست که در او عذاب الیم است
سخت عمر ابن میمون گفت گفتند بادی که در آمد و ستوران با ایشان چنانکه قومی در هوا
بودند ... تا بیفتادند که هیچ در هوا ... ابن عباس گفت چون باد بیامد
باستقبال ... بصحرا آنجا که ... بادی سخت چنانکه ... و کوسفندان را
چون ... در هوا می‌بردند ایشان بدانستند که عذاب است بگریختند و بخانها شدند
و در را استوار کردند باد بیامد و در را ... بشکست و در خانهای
ایشان ریگ پوشیده ... [illegible] ... باد عاد را ... ایشان را
بر کوه و سنگ میزد تا پاره پاره شدند تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا هلاک کردیم
بآن باد هرچیز را بفرمان ... ایشان ... سنگهای ایشان برای آنکه
هم در زیر ریگ نهان بودند كَذَلِكَ الْمُجْرِمِينَ جزا دهیم گروه مجرمان و گناهکاران را
لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ بدرستی که ما ایشان را قوت و بسط دادیم و آنچه شما را ندادیم و ایشان را گوش
و چشم و دل دادیم با این قوت و آلت و ... ایشان را هیچ سود نکرد چون آیات خدای را
جحود کردند و فرود آمد با ایشان آن عذاب که بآن استهزا میکردند و فرو گرفت ایشان را
از عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ

يرجعون فلولا نصرهم الذين اتخذوا من دون الله قربانا آلهة بل
ضلوا عنهم وذلك افكهم وما كانوا يفترون بدرستی که ما هلاک کردیم
آنچه پیرامن شماست از دیهها و شهرها چنانکه دیار ثمود و ... گردانیدیم در
و دلالات را تا اند که ایشان رجوع کنند یعنی باز گردند چون باز نگشتند ایشان را عذاب
کردیم پس چرا نصرت نکردند ایشان را آن بتان که ایشان را بجز خدای می پرستیدند و بتان را
بخدای تعالی تقرب می جستند و گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و شفاعت نکردند و خدای
ایشان هلاک شد از ایشان آنگاه گفت بل ضلوا عنهم ناپدید شدند از ایشان معبودان
ایشان و این افک و دروغ ایشان بود و عبادت ایشان مر ایشان را دروغ و افترای ایشان
بود واذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن فلما حضروه
قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا
انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی
طریق مستقیم یا قومنا اجیبوا داعی الله وآمنوا به یغفر لکم
من ذنوبکم ویجرکم من عذاب الیم ومن لا یجب داعی الله
فلیس بمعجز فی الارض ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی
ضلال مبین مفسران گفتند که چون ابوطالب بجوار خدای رفت رسول صلعم در مکه
تنها بماند و یار نماند روی بطایف نهاد تا از ثقیف طلب نصرت کند و قریش
بطایف رسید جمع ایشان آمد و ایشان سه برادر بودند عبد یالیل و مسعود و حبیب
نزدیک ایشان بنشست و با خدای تعالی ایشان را دعوت کرد و از ایشان نصرت خواست
یکی از ایشان گفت او جامه کعبه بدرد اگر خدای تعالی ترا فرستاده است به پیغمبری و
دیگری گفت خدای را کسی نبود که به پیغمبری فرستد جز تو گفت این حال از دور برتو
نیست

نیست با دیگرتان راست گوی با دروغ زن اگر راست گوی با تو سخن گفتن نشاید از آنت که ما
با تو سخن نتوانیم گفت رسول صلعم گفت این با بت پوشیده دارید تا قوم بر من دلیر نشوند
اجابت نکردند و آنرا مکتوم نداشتند و سفیهان را بگماشتند تا در پی او افتادند و بانگ می کردند
و سنگ می انداختند رسول را پای رنجه شد و در بستانی عتبه و شیبه پسران ربیعه
و ایشان حاضر بودند سفیهان باز گشتند رسول صلعم بایستاد در سایه درختی و بنشست و سر
سوی آسمان کرد و گفت اللهم الیک اشکو ضعف قوتی وقلة حیلتی
وهوانی علی الناس یا ارحم الراحمین اللهم رب المستضعفین
وانت ربی الی من تکلنی الی بعید او الی عدو ملکته امری ان لم
تکن غضبت علی فلا ابالی ولکن عافیتک اوسع لی اعوذ بنور وجهک
من ان ینزل بی غضبک ویحل علی سخطک لک العتبی حتی ترضی ولا حول
ولا قوة الا بک چون پسران ربیعه آن بدیدند رحم در دل ایشان آمد
غلامی ترسا بود از ایشان ایستاده بود نام او عداس طبقی انگور برنهاد و پیش او فرستادند
غلام آن انگور پیش رسول صلعم بنهاد رسول صلعم گفت بسم الله و از آن انگور خوردن
گرفت عداس گفت این کلمه اهل این شهر نمی گویند رسول صلعم گفت از شهر آن مرد صالح
یونس ابن متی غلام گفت تو یونس را چه شناسی رسول صلعم گفت او برادر من بود و پیغمبر
بود و من پیغمبر خدایم با چنین جهان غلام در روی رسول صلعم بنگریست صدق او در
سیمای او بشناخت در پای او افتاد و بوسه بر پای او داد ایشان در او نگاه می کردند یکی
گفت اما غلامک فقد افسده علیک غلام نزد برادران آمد چون باز گشت دیگر
ترا چه می گفت غلام گفت با کسی پیغمبر خدا است مرا چیزی خبر داد که آنرا جز پیغمبران ندانند
گفتند ای غلام تو دین خود نگاه دار رسول صلعم از طایف باز گردید چون بنخله رسید

نماز شب بر خواست جمعی از جنیان می‌گذشتند آواز قرآن رسول صلعم بشنیدند بایستادند و استماع کردند
عبدالله عباس گفت چون رسول را صلعم فرمودند که جنیان را دعوت کن و قرآن بر ایشان خوان
صحابه را گفت از شما کیست که امشب با من بیاید هیچکس جواب نداد تا سیوم کرت عبدالله مسعود گفت
من بیایم رسول صلعم و عبدالله مسعود برفتند بیرون مکه تا بجایی رسیدند که شعب الحجون خوانند
عبدالله مسعود گفت رسول صلعم مرا بنشاند و خطی گرد من بکشید و گفت ازین خط بیرون
نیایی تا من باز آیم رسول صلعم برفت و بر بالای بایستاد و قرآن خواندن گرفت من در بیرون نگاه
دیدم که مانند کرکسان می‌پریدند و می‌آمدند و می‌نشستند و آوازی بسیار می‌دیدم و آوازی عظیم
می‌شنیدم تا چنان شد که من رسول را صلعم نمی‌دیدم و آوازش نمی‌شنیدم من بترسیدم
و می‌ترسیدم چنین بود تا آنگاه پاره پاره شدند بمانند ابر سیاه و می‌رفتند تا صبح رسول آمد
نزدیک من آمد و مرا گفت بخفتی من گفتم یا رسول الله چه جای خواب بود مرا بارها بیم ترس بود
چند بار میخواستم که فریاد کنم تا کسی نزدیک آید تا شنیدم که تو عصا بر ایشان می‌زدی و میگویی
و بنشینید و من پای از خط بیرون نتوانستم نهادن گفت اگر بیرون آمدی ایمن
نبودی آنگاه مرا گفت چه دیدی گفتم مردانی سیاه دیدم با جامه‌های سفید گفت ایشان
جنیان بودند از من توشه خواستند من ایشان را متاع دادم از استخوان و سرگین
چهارپایان گفتم یا رسول الله مردم آنرا پلید میکنند گفت من نهی کردم مردم را که با این چیزها
استنجا کنند گفتم یا رسول الله استخوان و سرگین چه سود کند ایشان را گفت هیچ استخوانی نباشد
که ایشان را دهند الا که همچنان گوشت بر وی باشد که بر وی بوده باشد و هیچ سرگین نباشد
و الا که همچنان دانه بر وی آید که در وی بوده باشد و اذ صرفنا الیک و چون بگردانیدیم
بسوی تو گروهی را از پریان باعلم توفیق دادیم و لطف کردیم تا بشنیدند فلما حضروه
پس آنگاه که حاضر شدند نزدیک رسول صلعم گفتند انصتوا خاموش باشید و قرآن بشنوید

چون رسول صلعم قرآن خواندن تمام کرد ایشان باز گشتند و نزدیک قوم خود رفتند و ایشان را بیم
و بترسانیدند قالوا یا قومنا ای قوم ما بدرستی که شنیدیم کتابی را که فرو فرستاده اند از پس موسی
براستی دارنده آن کتابها را که پیش از وی فرود آمده است یهدی الی الحق راه
مینماید بحق و براه راست عطا گفت این جماعت جنیان جهودان بودند بر این آیه گفتند
که ای قوم ما اجابت کنید و جواب دهید داعی خدای را و عاجز نتواند کرد در زمین خدای
دارنده‌ای نیست نتواند گشت و او را بجز از خدای تعالی دوستی و یاری نباشد و ایشان
در ضلالت و گمراهی بوده باشند عبدالله عباس گفت چون ایشان را دعوت کردند
هفتاد مرد از جنیان بدست ایشان ایمان آوردند و ایشان بنجا رسول صلعم آمدند
ببطحاء مکه رسول صلعم ایشان را بدید و قرآن بر ایشان خواند و ایشان را امر و نهی کرد و از ثم
جنیان مکلف اند هیچ خلافی نیست خلاف در آنست که خدای تعالی ایشان را جزای بر اعمال چه دهد
مذهب ابو حنیفه و لیث بن سعد آنست که جزای ایشان نجات باشد از آتش دوزخ بقوله
یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم و مذهب ابن ابی لیلی و مالک آنست
که حکم ایشان چون حکم مؤمنان بنی آدم باشد در ثواب و عقاب زیرا که تکلیف بر ایشان
همچنان است که بر آدمیان و مذهب شافعی و اکثر علما اینست و آیت را جز جلیل الخطاب
گفتند دلیل این است اولم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض
ولم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شیء
قدیر و یوم یعرض الذین کفروا علی النار الیس هذا بالحق
قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون فاصبر کما
صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما
یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم

الفاسقون ای منیدانید و نمی‌بینید که خدای تعالی زمین و آسمان آفرید و عاجز نشد او قادر باشد بر آنکه
زنده کند مردگان را بلی انه علی کل شیء قدیر آری او بر همه چیزی قادر باشد و توانا ویوم یعرض
الذین کفروا علی النار و روزی که عرض کنند کافران را بر آتش دوزخ ایشان را گویند این عذاب حق
درست نیست جواب گویند آری حق است بحرمت خدای ما گویند ایشان را بچشید عذاب با آنچه
کافر شدید در دنیا و باین عذاب ایمان نمی‌آوردید آنگاه امر کرد رسول را به صبر کردن و
گفت صبر کن چنانکه پیغمبران اولو العزم صبر کردند و عزم و ثبات و صبر و هیچ پیغمبر را نبود
تا او را این نبود و اینجا گفتند و بعضی اولوا العزم بودند و بعضی نبودند از آنکه در عهد و صلی بود
از اینجا سبب خدای تعالی گفت ولا تکن کصاحب الحوت یعنی گفتند که مراد آنکه صبر کردند
پیغمبرانند که ذکر ایشان در سورهٔ انعام است رسول را فرمود فبهداهم اقتده
و گفتند پنج پیغمبر بودند صاحب شریعت هر یکی ناسخ شریعت آنکه بودند که پیش از وی بود
بود و این پنج پیغمبر نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم گفتند شش پیغمبر بودند
نوح که او بر قوم خود صبر کرد و ابراهیم که بر آتش صبر کرد و اسمعیل و اسحق که بر ذبح صبر کردند و
ایوب که بر بیماری صبر کرد و گفتند که چهار کس بودند ابراهیم و موسی و داود و عیسی و عزم
ابراهیم آن بود که خدای تعالی او را گفت اسلم گفت اسلمت لرب العالمین آنگاه او را
ابتلا کرد در مال و نفس و فرزند همه وفا کرد و در همه صادق آمد و عزم موسی آن بود
که گفتند او را انا لمدرکون او گفت کلا ان معی ربی سیهدین و عزم داود آن بود
در دنیا خشت بر خشت ننهاد و گفت دنیا گذرگاه است باید گذشتن و عمارت نباید کردن
پس چنان است که خدای تعالی رسول را فرمود که صبر کن چنانکه اولوا العزم کردند در صدق
چون ابراهیم باش در وفا چون موسی باش و در خشوع چون داود باش و در زهد چون
عیسی باش ولا تستعجل لهم و تعجیل مکن برای کافران بعذاب و از خدای بر ایشان تعجیل عذاب

مکن بر کافران بعذاب و از خدای بر ایشان که البته عذاب با ایشان رسد حال ایشان چنان بود آن بود
که عذاب موعود ببینند پندارند که در دنیا اگر چه عمری دراز زنده باشند که یک ساعت از روز نماید
در جنب عذاب ابد آنگاه گفت بلاغ رسیدنی است و این قرآن با حجت درست بلاغی کفایت
هست پس هیچ هلاک نکنند مگر قومی را که از فرمان خدای بیرون آمده باشند سعید جبیر از
عبدالله عباس روایت کرد که چون زنان را دشوار زاید برجای باید نوشتن و در آب شستن
تا بخورد بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
رب السموات و رب العرش العظیم کانهم یوم یرونها ما یوعدون
لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون

سورهٔ محمد

مدنیست سی و هشت آیت ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرد
که هر که این سوره بخواند بر خدای تعالی واجب باشد که وی را از جویهای بهشت آب دهد
بسم الله الرحمن الرحیم ۞ الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله
اضل اعمالهم والذین آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل
علی محمد وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح
بالهم ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل وان الذین آمنوا
اتبعوا الحق من ربهم کذلک یضرب الله للناس امثالهم
مفسران گفتند آیت اول در شأن اهل مکه آمد و آیت دوم والذین آمنوا در باب انصار
مدینه گفت آنانکه کافر شدند و مردم را منع کردند از راه خدای تعالی و مسلمانی بهجرت
کردن باز گرفتند تا مسلمان نشوند اضل اعمالهم باطل کرد خدای تعالی کارهای ایشان را
از آن سبب که ذبیحه ما می‌کردند تا بر تبع قبول افتد باطل حکم کردند بر عملهای ایشان ببطلان
و گفتند مراد باعمال کیدهای ایشان است با رسول خدای کید ایشان را باطل کرد تا بر کار نیفتاد

و خایب و خاسرشان گردانید و آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و بآنچه بمحمد فرود آمد از قرآن
ایمان آوردند و بدین قرآن که حق است و درست از نزد خدای بگناهان ایشان خدای تعالی باز پوشید و حال
ایشان و کار ایشان بصلاح آورد و نیکو گردانید ذلک آن ابطال اعمال کافران بآن سبب بود که ایشان
متابعت باطل کردند و پیروی شیطان نمودند و آنانکه مؤمن بودند متابعت حق کردند از آنکه گفت
کذلک یضرب مثلها زند خدای تعالی برای مردمان مثلهای ایشان حق از باطل و نیک از بد روشن شود
فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ
فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ
لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ
عَرَّفَهَا لَهُمْ چون ببینید کافران را بزنید گردنهای ایشان را تا آنگاه که غلبه کنید بر ایشان
و در دست شما اسیر گردند پس محکم بر ایشان نهید پس آنگه منت نهید بر ایشان و رها
کنید یا فدا خود را و شما ایشان را باز فروشید تا آنگاه که بنهد حرب اوزار خود را یعنی اهل
حرب آلات حرب را از سلاح و غیر آن بنهند و گفتند تا آنگاه که اهل حرب کافران اسلام
ترک بنهند و مسلمان شوند و در حکم این آیت خلاف کردند بعضی گفتند که منسوخ است
بآیت اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و این قول قتاده و ضحاک است مخیر است
میان قتل و منت و فدا و رسول صلعم روز بدر بکشت عقبة بن ابی معیط را و نضر بن الحرث
بکشت و دیگران فدا بستد و رها کرد و دیگر روایت اصحاب ما است آنست که هر اسیر را که
بگیرند پیش از آنکه حرب در باقی شود امام مخیر است میان آنکه بکشد یا دست و پای ببرد
باختلاف یعنی دست راست و پای چپ یا بگذارد تا در خون غلطد بمیرد و گر بعد و ذلک
یعنی حکم اهل حرب اینست که گفتند و اگر خدای جل جلاله خواهد داد از ایشان بستاند و لکن

و انتقام

115

و انتقام کشد و کار ایشان کفایت کند بی آنکه تکلیف شما دهد و لیکن تکلیف شما کرد تا بعضی
بعضی امتحان کند تا حق از باطل جدا شود و دعوی باطل گردد والذین قتلوا و آنانکه
در راه خدای تعالی کشته شدند ایشان را عمل باطل نگرداند بلکه در موقع قبول آورد و زود باشد
که کار ایشان نیکو گرداند و بصلاح آورد و ایشان را در بهشت آورد و دوستان گرداند
هر یکی را سوی درجات و منازل خود تا ایشان بمنازل خود روند چنانکه بخانهای خود
آمده بودند و بعضی دیگر گفتند عرفها لهم خوشبوی گردانید آنرا برای ایشان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ وَالَّذِينَ
كَفَرُوا فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ
فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ذَٰلِكَ بِأَنَّ
اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ای مؤمنان و ای گروه
اگر نصرت کنید دین خدای را خدای تعالی شما را نصرت کند و قدم شما را ثابت گرداند
در مواطن حرب و در راه اسلام و در روز قیامت بر صراط و آنانکه کافر شدند هلاک
باد ایشان را و باطل گرداند کردارهای ایشان را و دعا بر کسی باشد نه دعا بر این یعنی که
خدای تعالی هلاک گرداند ایشان را تعسا هلاک گردانند و هلاک شدن و باطل گرداند
کردارهای ایشان برای آنکه کراهت داشتند آنچه خدای تعالی فرستاد و این بر
آن بود که ایشان کاره بودند آنچه خدای تعالی از قرآن و شرایع فرود فرستاد برای کار نیکو
پس باطل گرداند کردارهای ایشان را و در این آیت دلیل است اهل وعید را برای آنکه تو بد
ایشان معصیت احباط طاعت کند و کافر را طاعتی نیست افلم یسیروا آیا سیر نکنند
در زمین تا بنگرند و ببینند که چگونه بود عاقبت و سرانجام آنها که پیش ایشان بودند

عاقبت ایشان چه بود که خدای تعالی دمار از ایشان بر آورد و هلاک ایشان کرد و این کافران را نیست و
خواهد بودن عقوبتها امثال آن کافران پیشینه را ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ این برای آنست که خدای تعالی
مولی و ناصر مؤمنان است و کافران را هیچ مولائی و ناصری نیست نداده گفت این آیت روز
آمد که رسول صلعم در شعب بود و مردم بعضی مشغول و بعضی مجروح بودند و مشرکان آواز دادند
باطل در میان ما در کار دیو خویها و فاعلان آن دوزگار نبود و چه آفرینکار دوزگار بود
آنجا گفت رسول صلعم لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ روزگار را دشنام مدهید
که خدای تعالی روزگار است یعنی افعال کننده آنچه بر روزگار حواله میکنید افعال خداست
از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و توانگری و درویشی و عرب و عجم از جهت
دنیاست در کار اعلا سپاس رسول صلعم گفت اللّٰه اعلی و اجل مشرکان گفتند لنا العزی
سبحان الله آنگاه رسول صلعم گفت و لا مولی راست نیست یعنی کشتگان ما بهشت اند و کشتگان
شما بود دوزخ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ
وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي
أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ
كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم خدای تعالی مؤمنان را در بهشتها
برد که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و آنانکه کافرند نیز در دنیا
و بقضای از اکل و شرب و جماع چنانکه چهارپایان تمتع میگیرند و میخورند و شهوت
رانند دوزخ مرجع و مقام ایشان خواهد بود وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و بسیار شهرها که اهل
شهرها قوی‌تر بودند و منیع‌تر و بقوت بیشتر از آن شهر که ترا بیرون کردند یعنی اهل مکه
ما ایشان را هلاک کردیم و ایشان را یاری‌دهنده و ناصری نیست عبدالله عباس گفت رسول صلعم چون

از مکه

از مکه بیرون آمد تا بمغاره آمد و آن شب که بغار رفت گفت انت احب البلاد الی الله و الی در جهان
هیچ شهر جای را دوست ندارم که مکه و اگر کافران مرا بیرون نکردندی باختیار خود هرگز
نرفتمی و از اینجا گفت حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ آنگاه برای رسول صلعم شتر زد گفت آنکس که
دانا بود و بعلم و یقین ساکن النفس بود یعنی محمد و اصحاب کسی بود که عملش بیاراسته
باشند در چشم وی تا نیکو کرده و آن شیطان کرده باشد بغرور و وسوسه یعنی کافران چون
ابوجهل و اتباع او و ایشان متابعت هوای خود کردند و پیداند هوای نفس خود شدند
مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ
مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ
مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ
كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ
صفت بهشت که متقیان و پرهیزکاران را وعده داده اند و آن بهشت جاوید جویها از
آبی که رنگ و بوی آن گردیده باشد و جویها از شیر که طعم وی متغیر شده باشد و جویها
از خمر که مزه دهنده و بازنده باشد شاربان را و جویها از عسل مصفی و
و پاکیزه و پاک کرده شده از شمع و متقیان را باشد در بهشت از میوه‌ها و آمرزش از
خدای ایشان ای بهشتی با این صفت بهتر که جای متقیان باشد یا دوزخ که جای کافران
باشد ایشان در آتش دوزخ جاوید باشند و آب گرم در حوض دادند ایشان را سیر بپزد که جوی
سیحون امعاء و روده‌های ایشان پاره پاره شود و کعب الاحبار گفت رود جیحون آبست
در بهشت و رود فرات جوی شیر است بهشت و رود نیل جوی خمر ایشانست در بهشت و رود سیحان جوی
انگبین بهشت است و این جویها از کوثر می‌آید وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ
حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا
زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ
بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ وازین کافران
کسانی هست که گوش با سخن تو میکنند و میشنوند تا آنگاه که از نزدیک تو بیرون می آیند و میگویند
کسانی را که ایشان را علم داده اند از صحابه و مومنان ماذا قال آنفا این ساعت پیغمبر
ما را چه گفت و این صفت منافقان است مقاتل گفت سبب این آن بود که رسول صلعم خطبه کرد
و در او ذکر منافقان کرد ایشان بشنیدند نیکو نشنیدند چون ایشان از حضرت بیرون آمدند
صحابه را گفتند بطریق استهزا ماذا قال آنفا چه گفت اکنون که ما نشنیدیم عبد الله [ابن عباس]
گفت من از آنهام که مرا علم داده اند و بمعنی این بار از من پرسیدند ماذا قال آنفا
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ایشانند که خدای تعالی مهر نهاد بر دلهای ایشان یعنی نشان نفاق و علامت
کفر بر دلهای ایشان نهاد تا فرشتگان بشناسند ایشان را که کافر و منافق اند وَالَّذِينَ
اهْتَدَوْا و آنانکه از الطاف ایزدی منتفع شوند و بهدایت او مهتدی گشتند ایشان را
لطف زیادت کرد تا در علم و عمل بیفزودند و پرهیزکاری گزیدند و گفته اند
آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ یعنی ثواب پرهیزکاری بایشان داد پس هیچ منتظر نیستند مگر
قیامت را که بایشان آید ناگاه فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا بدرستی که نشانهای آن قیامت بیامد
و علامت وی ظاهر گشت و آن علامت محمد است ص که خاتم پیغمبرانست و شکافتن ماه
و قطع رحم کردن و دروغ گواهی دادن بدروغ فَأَنَّىٰ لَهُمْ پس چگونه باشد ایشان را
وعظ ایشان چون قیامت بایشان آید یعنی در آن وقت هیچ عظت و تذکیر سود
ندارد و برای آنکه خلقان همه ملجا و مضطر باشند قوله تعالی فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

متقلبکم

مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ
سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ
مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ فَهَلْ عَسَيْتُمْ
إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ خطاب بر رسول است صلی الله علیه
و آله و مراد امت او را میگوید که چون سعادت و نجات ترا معلوم گشت
ثابت باش و استوار بر آن یعنی بر اقرار دادن بر آنکه نیست هیچ خدای مگر او و بعضی
گناه نکرده خود را با استغفار و امر نمی خواستن با کمال عصمت تو تا
مومنان بتو اقتدا کنند و از معصیت توبه کنند و امر نمی خواستن رسول را با آنچه
خواستن برای امتش کرامت اوست از آنجا که شفیع مجابست ابو هریره از رسول صلعم روایت
کرد که هر که او چیزی نیابد که تصدق بر هر کو بدهد و استغفار کن و امر نمی برای مومنان
و خدای تعالی عالم است بازگشتن شما و مقام کردن شما بازگشتن شما در اصلاب و مقام کردن
شما در ارحام بازگشتن شما در زمین برای تجارت و مقام کردن شما در گور یا گشتن شما کار روز
و مقام شما در شب برای آرام وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا مومنان میگویند چرا سوره ای فرو
نمی آید که در او امر باشد بجهاد پس چون فرود آید سوره محکم و در آن سوره ذکر
قتال کرده شد تو ببینی کسانی را که در دل ایشان شکست و نفاق در تو مینگرند
نگریستنی همچنان که بیهوشی شده باشد از سکرات مرگ و سختی جان کندن قتاده گفت
هیچ مومنی سخت تر از آن نباشد که در وی امر باشد بجهاد آنگاه گفت فَأَوْلَىٰ لَهُمْ نزدیک
باد بایشان آنچه از آن کاره اند قتاده گفت معنی آنست که چه عقوبت و آتش دوزخ اولیتر

باید ایشان را طاعت و قول معروف طاعت داشتن و گفتار نیکو گفتن بهترست ایشان را یعنی منافقان را
آن بهتر بودی که طاعت خدای تعالی داشتندی و سخن نیکو گفتندی از آنکه در وقت نزول آیت
جهاد جزع کردند بر طریق استهزا گفتند [illegible] فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ چون جد شود
کار و درست گردد با کفار و کار بر عزم کنند اگر ایشان با خدای راست گفتندی [illegible]
همچنانکه [illegible] بر قتال ایشان را نیکوتر و بهتر بودی از نفاق ایشان آنگاه فَهَلْ عَسَيْتُمْ شاید
و باشد که شما که منافقانید اگر از قرآن برگردید و [illegible] الحکام [illegible] فساد کنید و در زمین
[illegible] و قطع رحم کنید مسیب بن شریک گفت که آیت در بنی امیه
آمد و خطاب با ایشان است و مراد بارحام خویشی بنی هاشم است آنگاه با ایشان گفت اولئک
الذین ایشانند که خدای تعالی ایشان را لعنت کرد [illegible] کر شان کرد [illegible]
[illegible] ایشان کور کرد [illegible] [illegible]
[illegible] آیات [illegible] أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ
أَقْفَالُهَا إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ
الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا
مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ فَكَيْفَ
إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ
اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ
ای تفکر و تدبر نکنند [illegible] در قرآن تا بدانند که حق است
و از نزدیک خدایست [illegible] منافقان که [illegible] قفلهاست که گشاده
نشود [illegible] ایشان [illegible] یعنی ایشان [illegible] که در دل [illegible] باشند و قفلی [illegible]
نهاده تا هیچ چیز [illegible] دل و [illegible] رسد [illegible] ان الذین

از [illegible]

از [illegible] آنها که مرتد شدند و بر اعقاب آمده بودند بازگشتند قتاده گفت کافران اهل کتاب
که بعث از آمدن رسول صلعم معترف بودند [illegible] با او کافر شدند ابن عباس گفت منافقان
که بعد از ایمان اند در ظاهر چون با [illegible] باز کافر شدند مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ
از آنکه ظاهر شد ایشان را راه راست و طریق مسلمانی الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ شیطان ایشان را
بیاراست و [illegible] کرد و مهلت داد ایشان را یعنی در مهلت ایشان [illegible] و گفتند شیطان
تسویل کرد و خدای تعالی مهلت داد و تعجیل نکرد به عقوبت تا باشد که [illegible] کنند و باز آیند
این تسویل شیطان [illegible] به سبب آن بود ایشان را که کاره [illegible] خدای تعالی [illegible] از امام
صادق ع گفت در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع امامت و ولایت او سَنُطِيعُكُمْ [illegible]
باشد که طاعت شما داریم در بعضی کارها در مخالفت رسول ص و گفتند [illegible] گفتند
منافقان که موافقت رای [illegible] کنیم در بعضی کارها و آنچه ممکن باشد آنگاه گفت وَاللَّهُ
يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ و خدای تعالی [illegible] سرها و رازهای ایشان [illegible] فَكَيْفَ
إِذَا تَوَفَّتْهُمُ یعنی چگونه بود حال ایشان در آن وقت که فرشتگان جان ایشان بر میدارند
و بر رویها و پشتهای ایشان میزنند به سبیل عقوبت [illegible] و باشد در قیامت آنگاه
گفت این برای آن باشد که ایشان متابعت کردند آنرا که خدای را بخشم آورد [illegible] از معاصی و کاره
بودند رضای خدای را [illegible] از آنکه ایشان را [illegible] بودند و عملهای ایشان قبول نباید أَمْ حَسِبَ
الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ
فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ای [illegible]

آنها که در دلهای ایشان شکی و نفاقی هست و خدای تعالی کینهای ایشان که بر مؤمنان دارند بیرون
نخواهد کرد تا مؤمنان را بر آن مطلع نخواهد کرد ماند ولو نشاء لأريناكهم اگر ما خواهیم ای محمد ایشان را
بتو نمائیم و علامت کنیم سیمای ایشان را در سیما و نشان تا ایشان را بشناسی فلعرفتهم بسیماهم
ونشان ایشان انس مالک گفت بعد از نزول این آیت هیچ منافق نبود الا که رسول خدای
او را شناختی ولتعرفنهم في لحن القول و هر آینه بشناسی ایشان را در راه سخنان ایشان ابو سعید خدری
گفت بدشمنی و عداوت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب بشناسی رسول خدا گفت
يا علي لا يبغضك الا منافق شقي جز منافق بدبخت ترا دشمن ندارد و گفته اند مراد بلحن القول
سخنانی است که ایشان را بود که باطل یا یکی به سخن گفتندی والله يعلم اعمالكم و خدای تعالی میداند
کردارهای ایشان را ولنبلونكم و تکلیف کنیم بکارهای سخت و مجاهدت کافران حتى نعلم
تا بدانیم که کافران را جهاد کنند و صبر و شکیبائی پیشه گیرند و تا بیازمائیم خبرهای شما را تا اخبار
خبر دهیم حسن است یا قبیح ابراهیم اشعث گفت که فضیل عیاض این آیت برخواندی
بگریستی و گفتی اللهم لا تبتلنا بارخدایا ما را ابتلا و امتحان مکن که اگر امتحان کنی پرده
ما دریده شود و رسوا گردیم ان الذين كفروا بدرستی که آنها که کافر شدند و
مردمان را از راه خدای و دین او بگردانیدند و با رسول او مخالفت کردند بعد از آنکه
ظاهر گشت راه هدایت لن يضروا الله شيئا خدای را هیچ گزند نتوانند کرد و زیان نتوانند
رسانید بلکه خدای را از ایمان ایشان هیچ سود نیست و از کفر ایشان هیچ زیان نیست
و مضرت راجع بایشان است و زود بود که عملهای ایشان را باطل گرداند و قبول نکند
و ثواب نبود یعنی ... يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول
ولا تبطلوا اعمالكم ان الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله
ثم ماتوا وهم كفار فلن يغفر الله لهم فلا تهنوا وتدعوا

الی السلم

119

إلى السلم وأنتم الأعلون والله معكم ولن يتركم أعمالكم ای مؤمنان
و گروهی که ایمان آورده اند خدای را و رسول را طاعت دارید و کردارهای خود را باطل مکنید
بعجب و ریا و بتکذیب رسول خدای از آنجا که عمل را بتکذیب رسول باطل توان کرد ان
الذين كفروا آنها که کافر شدند و مردم را از راه خدای منع کردند آنگه بر کفر اصرار
کردند تا که مرگ بایشان رسید هرگز ایشان را خدای تعالی نیامرزد آنگاه خطاب کرد
و گفت فلا تهنوا سستی مکنید در کارزار دشمنان و دعوت مکنید ایشان را بصلح و شما
غالب و زبر دست ایشانید و خدای با شماست و یاری دهنده شماست و عملهای شما کم نکند
و ثواب اعمال شما ناقص نکند بلکه زیاده گرداند بعد از آن انما الحياة الدنيا لعب
ولهو وإن تؤمنوا وتتقوا يؤتكم أجوركم ولا يسألكم أموالكم
إن يسألكموها فيحفكم تبخلوا ويخرج أضغانكم ها أنتم هؤلاء
تدعون لتنفقوا في سبيل الله فمنكم من يبخل ومن يبخل فإنما يبخل
عن نفسه والله الغني وأنتم الفقراء وإن تتولوا يستبدل قوما
غيركم ثم لا يكونوا أمثالكم بحقیقت که زندگانی دنیا بازیچه کودکانست
و بازی و غفلت جاهلانست اگر دست از آن دنیا و ... تا دنیا بپرهیزید
تقوی و پرهیزگاری کنید که مزد شما خدای تعالی بشما بدهد و از شما مالها نخواهد که گفتیم
که رسول ... مزد رسالت از شما نخواهد و مالهای شما نخواهد و اگر
بخواهد و بهر استغفار رساند و الحاح کند شما بخل کنید و کینهای شما که در دلهای شماست
بیرون آرد ... این کینه ... ظاهر شود ... است ازین سبب اخراج
بخدای حوالت کرد ها انتم هؤلاء اینک شما را دعوت میکنند تا مالها در انفاق کنید
در راه خدای از شما کسی هست که بخل میکند و مال نمیدهد و هر کس که بخل کند بحقیقت بخیل

یعنی اگر بهر مال شما خواهد بخیل گردید

از نفس خود دور کرد و از خود باز داشت و منع کرد و نفس را از دعی خدای و شاید که معنی این بود
که هر که بخیل کرد از نفس خود دور کرد نفس را داد و منع فرمود از خدای که خدای تعالی
بجود و عطا فرمود و خداوند توانگر و بی نیاز است و شما درویشان و محتاجانید وَاِن
تَتَوَلَّوْا قَوْمًا و اگر شما برگردید و طاعت نورزید بدل کند خدای تعالی بگروهی دیگر که ایشان
در طاعت و فرمان شما نباشند بلکه بهتر از شما باشند گفتند ایشان از کیان اند و گفتند قوم اند
انبیا و گفتند از پارسیان ابو هریره گفت جماعتی صحابه گفتند یا رسول الله اینها اند که بدل ما
بیارند و ایشان نه چون ما باشند رسول صلعم بسلمان اشارت کرد و دست بر وی زد و گفت
هٰذا وَقَوْمُهُ این مرد است و قوم او آنگاه گفت بخدای که اگر ایمان در ثریا آویخته باشد
جماعتی از پارسیان دست باو زنند و او را در یابند والله اعلم واحکم

سورة الفتح

مدنیست بیست و نه آیتست از ابی بن کعب روایتست که هر که این سوره بخواند چنان
باشد که با محمد صلی الله علیه و آله بفتح مکه حاضر شده باشد و در زیر درخت او را بیعت
کرده و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست حَصِّنُوا اَمْوَالَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ وَمَا
مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِنَ التَّلَفِ بِقِرَاءَتِهِ الخبر را در شنا و فرو خوردها و جهتی
آورده اند بیگفتی که اِنَّا فَتَحْنَا که هر که مداومت نماید بخواندن اِنَّا فَتَحْنَا منادی ندا کند بقوت
کرای بنده تو از جمله بندگان خاص منی در رسانند او را به بهشت باید کار او خالص
خالص کرد انید و از رحمتی بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم اِنَّا فَتَحْنَا
لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ وَيُتِمَّ
نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْرًا عَزِيزًا
حق تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت که گشادیم بر تو ای محمد کشادنی هویدا و روشن
تا این کدام فتح است بعضی گفتند فتح مکه است مجاهد گفت مراد فتح خیبر است آنست که رسول صلعم

انزکت و بفرمود تا ربتر اشیدند و حمی از ابن عباس و انس و جماعتی روایت کردند که فتح مکه است و چنان
میدانیم که فتح مکه از حدیبیه است و شما چنان میدانید که فتح حدیبیه از مکه است که فتح حدیبیه بعقبه
فتح مکه بود و فتح بیعت الرضوان آنگه ما با رسول صلعم هزار و چهار صد مرد بودیم گفتند جنت
گفت ام جاهیت بجمع حارثه انصاری گفت وادی انجا قرآن بر دکرد قرآن بر رسول صلعم که ما
که بحدیبیه حاضر آمدیم با رسول صلعم چون باز گشتیم در راه مردمان شتافتند و چهار پایان را مخنند
گفتم چه بوده است گفتند رسول صلعم را وحی آمده است ما نیز شتافتیم رسول صلعم را بر راحله
یافتیم نزدیک کراع الغمیم چون مردم گرد آمدند رسول صلعم این آیت برخواند اِنَّا فَتَحْنَا
لَكَ فَتْحًا مُبِينًا یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله فتح است گفت آری بحرمت آنکه جان
محمد بدست اوست که فتح است آنگاه گفت عنقریب رسول صلعم خیبر و غنیمت از اهل
حدیبیه قسمت کرد شعبی گفت در این روز چند بشارت بود یکی فتح حدیبیه دیگر رسول
باران آب بر گرفت و بکنار چاه آمد که آنرا حدیبیه خوانند در دهن کرد و بگردانید و بخت
آب بر سر چاه آمد سیم بشارت بود بمغفرت قوله تعالی لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ
مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ و دیگر آنکه بیعت الرضوان رسید و هم در آن روز بشارت آمد که
رومیان بر پارسیان دست یافتند و مسلمانان شاد شدند که اهل کتاب را بر مشرکان
ظفر آمد ضحاک گفت به فتحی از فتحا باشد فتح حدیبیه فتحی بود از صلح برای آنکه در سال صلح کرد با سهیل بن عمرو و صلح نامه امیر المؤمنین علیه السلام نوشت معنی آیت اینست که ما کشادیم بکرد را
با صحیبه را برای تو ای محمد کشادنی ظاهر لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ تا باز پوشد و نا یاد کرد انکار
که قوم تو از اهل مکه کردند و بی که کشادیم تو و بیخی که بتو و قوم تو رسانیدند و نجبت
کردند و بحرم آن بود تو که پوشانند و ترا بر بخشانند و این ذنب و گناه را که با وی اضافه
کرد و در معنی است یکی آنکه گفته اند یعنی با مرد از گناه ایشان با تو آنچه مقدم است

و آنچه متاخر است و بر آنکه ذنب مصدر است شامل باشد نقصان یا معنی آنچه دیم آنست که مراد
گناه امت است که از صادق علیه السلام روایت کرده اند که او گفته است و الله ما کان له ذنب
و لکنه سبحانه ضمن له ان یغفر ذنوب شیعته علی ما تقدم منها و ما تاخر یعنی که
رسول را هیچ گناه نبود هرگز گناهی از وی در وجود نیامد و لیکن خدای تعالی ضمان کرد
در آمرزید گناه شیعه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آنچه متقدم است و آنچه متاخر است و
بر وجه اول لام لیغفر تعلق بانا دارد یعنی فتح کردیم برای آنکه تا مقابله و عوض آن باشد
که است باقی کردن تو را آنکه بودنا کردن و تا در سکو بودی در تنگ تو بسکونیدی ...
بر دیانی آمدی از حج باز داشتند و برای آنکه تا کرد تا نعمت بر تو تمام کند بانکه کار تو
عالی کند و دین تو بر همه دینها غالب گرداند و تو را هدایت کند بره راست که آن راه تو را
و امت تو را به بهشت رساند و تا نصرت و یاری کند تو را یاری عزیز و غالب و گویند مقاتل
گفت چون این آیت آمد و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم مشرکان و منافقان طعنه
زدند و گفتند چگونه متابعت کنیم مردی را که او نمیداند که با وی چه خواهند کرد پس تا
بکنم خدای تعالی این آیت فرستاد لیغفر لک الله ما تقدم رسول گفت آیتی بمن فرستادند
که بدوستتر از سرخ مویها را اختیار نکنم حسن الفضل گفت لیغفر لک تعلق دارد بقوله
و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات لیغفر لک الله و لیدخل المؤمنین و المؤمنات
و این معانی ظاهر آیت نیست معانی آنست که گفته شد هو الذی انزل السکینة
فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و لله جنود السموات
و الارض و کان الله علیما حکیما لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و یکفر عنهم سیئاتهم و کان
ذلک عند الله فوزا عظیما و یعذب المنافقین و المنافقات و

المشرکین

المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله
علیهم و لعنهم و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا است خدای که
فرو آورد سکینة و آرام را در دل مؤمنان یا الطاف که با ایشان کرد تا بر ایمان ثبات کردند و تا
بر ایمان و معارف بر معارف بیفزودند تا به سبب صلح امن و آرام در دل ایشان فرو آورد تا
یقین بر یقین بیفزایند یا آنچه تا بدیشان وعده کرده بود از فتح بعد از فتح و تسلیط و تسلط ایشان
بر کافران بر حسب آنچه علم خدای و حکمت او اقتضا کند و خدای راست لشکرهای آسمان و زمین
و او همه را داند و درست کار و درست گفتار بوده است و باشد از حکمت وی آن بود که تا مؤمنان را
از مردان و زنان در بهشتی برد که در زیر درختهای آن بهشت جویهای آب روان باشد
و گناه ایشان پاک کند و باز پوشاند و این نزدیک خدای تعالی ظفر عظیم و فیروزی بزرگ
باشد و تا عذاب کند مردان منافق را و زنان منافقه را و مردان مشرک و زنان مشرکه
آنها که گمان بد بردند بخدای تعالی و گمان ایشان آن بود که پیغمبر را نصرت نکند خدای و رسول
را یاری نکند و دولت بر اهل مکه ظفر نبود علیهم دائرة السوء بر ایشان باشد دائره
بدی و گردش بلا و مکروه و خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت و لعنت کرد ایشان را و بساخت
برای ایشان عذاب دوزخ و بد جای گشتی است ایشان را دوزخ قتاده گفت از انس مالک
که رسول چون از حدیبیه باز گشت بخود درد تنگ از آنکه کافران وی را در مکه نگذاشتند چون این
آیت آمد لیغفر لک الله رسول خوشحال گشت و گفت این آیت بر من دوستر است
از هرچه در دنیا است صحابه گفتند یا رسول الله آن نصیب تست نصیب ما چیست خدای تعالی
این آیت فرستاد لیدخل المؤمنین مؤمنان و صحابه خوشدل شدند ابن عباس گفت در آیت
انزل السکینة گفت همه جا در قرآن سکینه آیت بطمانینه است الا در سورة البقرة گفت
خدای تعالی رسول را بفرستاد و بشهادة ان لا اله الا الله چون تصدیق کردند نماز کرد

وجهت تصدیق کردن روزه فرض و وجهت تصدیق کردن زکوة فرض و وجهت تصدیق کردن
حج فرض و جهاد فرض و دین را بولایت امیرالمؤمنین علی کامل گردانید وَلِلَّهِ جُنُودُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ
مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ
بُكْرَةً وَأَصِيلًا إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ
اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ترجمه آیت وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا آنست که او راست لشکرهای آسمانها یعنی فرشتگان و لشکرهای
زمین است یعنی او قادر باشد بر یاری کردن مؤمنان و غالب کردن ایشان بر کافران
و دیگر بر کافران مسلطست یعنی قادر است بر انتقام ایشان و او عزیز و حکیم است یعنی
کسی او را عاجز نتواند کرد و حکیم است هرچه کند و فرماید از حکمت و دانش بود آنگه با رسول صلعم
خطاب کرد و گفت ما ترا فرستادیم در حالی که گواه باشی بر امتان و مکافات و بشارت دهنده
مؤمنان را ببهشت و ترساننده و بیم کننده کافران را بدوزخ ترا ای محمد فرستادیم تا ایمان آرند
بخدای و تقویت کنند دین او را و تعظیم او کنند و در پیش او با کافران کارزار کنند به تیغ
جابر عبدالله انصاری گفت چون این آیت آمد گفت رسول را یعنی تُعَزِّرُوهُ چه باشد
گفتم خدای عز و جل و رسول او داناتر است گفت یعنی او را نصرت باشد بعضی مفسران گفتند که
ضمیر راجع است با رسول صلعم یعنی دست وی یاری دهید و تعظیم وی کنید و خدای را عز و جل بپاکی
یاد کنید بامداد و شبانگاه و آیت دلیلست بر بطلان قول مجبره از بهر آنکه گفت
غرض من برسالت رسول صلعم آن بود که تا مکلفان ایمان آرند بخلاف آنکه ایشان گفتند که خدای تعالی
از کافران کفر خواسته است و از عاصیان معصیت إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ

انتهی

آنها که ترا بیعت میکنند و بفرمان او میکنند و برای دین وی میکنند بحقیقت آن بیعت با خدای میکنند
دست خدای تعالی زبر دست ایشانست و معنی این آنست که رسول صلعم دست با ایشان آورد بیعت
رضوان روایت کرده است که دست رسول صلعم بالای دست ایشان بود چه ایشان دست بر دست
زدند یعنی مرد با او بیعت حدیبیه است که آن را بیعت الرضوان خوانند عمرو بن دینار گفت از جابر
عبدالله انصاری شنیدم که گفت روزی که بحدیبیه رفته بودیم هزار و چهارصد مرد بودیم که
در زیر درخت بر مرگ بیعت کردیم و بر آنکه نگریزیم تا بمیریم و از ما هیچکس نقض بیعت
نکرد الا یک مرد که او منافق بود در زیر شتر پنهان شد و با ما نیامد خدای تعالی گفت فَمَنْ نَكَثَ
هر که بیعت بشکند بحقیقت بر نفس خود شکسته باشد و زیان آن هم با او باشد و آن راجع با وی بود و خدای را
هیچ زیان و نقصان نباشد وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ و هر که وفا کند بآنچه با خدای
بر آن عهد کرده باشد ما او را مزد دهیم بزرگ و ثواب بسیار دهیم سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ
مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ
مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ
ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بَلْ ظَنَنْتُمْ
أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَلِكَ
فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا حق تعالی رسول صلعم را از غیب خبر داد و گفت آنها که خلاف کردند و باز پس ایستادند
چون تو ایشان را ملامت کنی گویند هر یکی بهانه دیگر آورند و علتی دیگر گویند و اینها اعراب [illegible]
مزینه و جهینه و اشجع و اسلم اند عبدالله عباس گفت چون رسول صلعم خواست که بمکه شود عام الحدیبیه

اعراب که براه مدینه بودند بخواند و گفت با ما بیایید اگر قریش ما را منع کنند و حاجت باشد
بحرب کردن ما را نیز لشکری باشد و رسول علیه السلام احرام گرفت بعمره و همچنان بود تا مردم بدانند
که او عزم جنگ ندارد و آنها که صحابه بودند با وی برفتند و اعراب بیشتری تغافل کردند و گفتند
ما کجا رویم بقومی که خواهیم رفتن که بیامدند و صحابه را بکشتند نصوابیت رفتن با ایشان نبود
و هر یکی بشغلی مشغول شدند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت زود بود که این جماعت باز پس
کرده شدگان بر سبیل اعتذار گویند که ما را مشغول کرد و اندوهان آمد تا اینجا اهل و زنان و فرزندان
ما ازین سبب از خدمت و صحبت تو محروم ماندیم بخواه استغفار کن و آمرزش خواه ما را تا خدای تعالی
ما را بیامرزد و خدای تعالی آنچه در دل ایشان بود خبر داد و گفت یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ
میگویند ایشان بزبان آنچه در دل ایشان نیست کیست که مالک باشد و تواند بر شما تا دفع
کند بحق خدای تعالی از شما اگر خدای تعالی بشما رنجی خواهد یا اگر خواهد که بشما نفع رساند که باشد
که آن دفع کند و باز دارد نه خدای تعالی آنچه شما میکنید آگاه است بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ
يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ نه که شما چنان پنداشتید که رسول علیه السلام و مؤمنان باز نیایند و بخانمان خود
از آنکه قریش بر ایشان دست یابند و ایشان را بکشند و این در دل شما [illegible] بود و گردید و شما
قومی هلاک شدگان بودید آنگاه بر سبیل تهدید و وعید گفت هر که بخدای و ایمان نیارد و برسول علیه السلام
ما بر ایشان خشم گیریم و برای ایشان که کافرانند [illegible] نهاده آتشی سوزان او فرمود
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدایراست ملک آسمانها و زمین در تحت و تصرف
بیامرزد آنرا که خواهد و عذاب کند آنرا که خواهد و خدای تعالی آمرزنده و مهربان است
سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ
يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ
فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ

مخلفان اعراب

اولی باس

مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا
يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا
أَلِيمًا زود بود که گویند متخلفان و باز پس ایستادگان آنگاه که شما بروید تا غنیمت خیبر
بدست آرید گویند که ما را بگذارید تا با شما بیاییم و بر عقب شما باشیم خدای تعالی گفت ایشان میخواهند
تا سخن خدای تعالی دیگرگون کنند یعنی وعده که اهل حدیبیه را داد خاص بغنیمت خیبر بود
غنیمت بگو ای محمد که شما بر پی ما متابعت مکنید چنین گفته است خدای تعالی پیش از این
روز حدیبیه که غنیمت خیبر کسانی راست که بحدیبیه حاضر شدند و کسی را با ایشان در آن نصیبی
نباشد فَسَيَقُولُونَ باز زود بود که گویند که شما حسد بر ما میبرید که ما را از غنیمت نصیب
باشد نه که ایشان در نمی یابند و نمی دانند مگر اندکی از کارهای دین نکارهای دنیا قُلْ
لِلْمُخَلَّفِينَ بگو ای محمد این باز پس ماندگان از عرب که در دیار ایشان بودند که شما را
دعوت کنند و باز خوانند با قتال قومی خداوندان شجاعت و سختی کارزار با ایشان قتال کنید تا
اسلام آرند سعید جبیر گفت هوازن و ثقیف اند عبدالله عباس و مجاهد گفتند که
پارسیانند کعب گفت رومیانند و بعضی گفتند اصحاب مسیلمه کذاب اند رافع بن خدیج گفت
این آیت میخواندیم و ندانستیم که کیستند تا در عهد ابوبکر قتال بنو حنیفه [illegible]
فَإِنْ تُطِيعُوا پس اگر فرمان برید و طاعت دارید خدای تعالی شما را بیامرزد و مزد نیکو
بدهد و اگر برگردید چنانکه برگشتید پیش یعنی روز حدیبیه خدای تعالی عذابی کند
دردناک و سخت لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ
وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ
يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا

قريبا ومغانم كثيرة يأخذونها وكان الله عزيزا حكيما چون آیت آمد
اصحاب عاهات و معذوران گفتند ما را کیست یا رسول الله حال ما چه باشد خدای تعالی
این آیت فرستاد گفت بر نابینایان حرجی نیست و نه بر لنگان و نه بر کسی که لنگ باشد و نه بیمار
و هر که خدای تعالی را طاعت دارد و رسول فرمان برد او را در بهشتها برد که در زیر درختان
آن جویهای آب روان باشد و هر که برگردد خدای تعالی او را عذاب کند عذاب دردناک
لقد رضی الله بدرستی که خدای تعالی راضی باشد از مؤمنان چون ترا بیعت کردند در زیر
درختان و سبب این بیعت آن بود که چون رسول علیه السلام بحدیبیه فرود آمد مردی را از خزاعه
فرستاد نام او خراش بن امیه تا اشراف قریش را بگوید که ما بحج کار آمدیم و شتر خود را
بوی داد شتری که او را ثعلب خواندند چون آنجا رسید و پیغام بگزارد اینها شتر را پی کردند و قصد
کشتن وی کردند احابیش حمایت وی کردند او باز گشت و رسول علیه السلام را خبر داد از آن خبر
بود و رسول علیه السلام عمر را بخواند و گفت بمکه باید رفت و اشراف قریش را از من پیغام داد که ما
بجنگ نمی آییم بطواف این خانه می آییم عمر گفت مرا بمکه ناصری نیست من نیارم رفتن اگر عثمان را
فرستی که وی را در مکه خویشان و دوستان است پس رسول علیه السلام عثمان را فرستاد چون بنزدیک
مکه رسید ابان بن سعید را دید که از اسب فرود آمد و عثمان را بر نشاند و وی در پیش عثمان
رفت و در مکه رفت عثمان پیغام رسول علیه السلام بگزارد ایشان گفتند شنیدیم محمد را اینجا
کاری نیست و ما را نگذاریم تا وی اینجا آید اگر تو خواهی طواف کن گفت من پیش از رسول
طواف نکنم چون خواست که باز گردد وی را نگه داشتند چون غیبت عثمان دیر آمد رسول علیه السلام را گمان
برد که عثمان را بکشتند صحابه را در زیر آن درخت جمع کرد و مردم بیعت تازه کردند و مردم
میگفت این بیعت مرگ است جابر گفت ما بیعت کردیم که نگریزیم جد بن قیس که منافق بود بیعت
نکرد و خود را در شکم شتر پنهان کرد از آنها که در زیر درخت بیعت کردند کسی بدوزخ

نرود

نرود فعلم ما فی قلوبهم خدای تعالی دانست که آنچه در دلهای ایشان بود از صدق و وفا
پس سکینه و طمانینه بایشان فرود آورد و ایشان را پاداشت کرد بفتحی نزدیک یعنی فتح خیبر و
غنیمتهای بسیار که گرفتند و رسول علیه السلام آن را باصحاب خود قسمت کرد و خدای تعالی درست کار و
کفایت است وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه
وكف أيدي الناس عنكم ولتكون آية للمؤمنين ويهديكم صراطا
مستقيما وأخرى لم تقدروا عليها قد أحاط الله بها وكان الله على
كل شيء قديرا وعده داده است خدای تعالی شما را غنیمتهای بسیار که خواهید از ایشان گرفتن
خواهید گرفتن پس شما را تعجیل کرد از برای شما این یک غنیمت یعنی غنیمت خیبر و باز داشت دستهای
مردمان را از شما یعنی دستهای اهل مکه بصلح حدیبیه قتاده گفت دستهای ایشان یعنی جهودان از خیبر
و حلفای ایشان را از اسد و غطفان که یاری ایشان بود که این جماعت با شما تا نصرت جهودان خیبر
کنند خدای تعالی ترس در دل ایشان انداخت تا برگردیدند تا باشد غنیمت ایشان و سلامت
ایشان آیتی و نشانی مؤمنان را تا بدانند که فتح و ظفر و نصرت بخداست و تا بنماید شما را راه
راست یعنی ثابت دارد شما را بر اسلام بزیادت و یقینها و بصیرت و صلح حدیبیه و فتح خیبر و
طرفی از قصه ایشان آنست که رسول علیه السلام از حدیبیه باز آمد چون بمدینه رسید آنجا اندکی بخیبر
نهاد و مردی را نام سباع بن عرفطه غفاری بر مدینه خلیفه کرد انس گفت من آن روز با ایشان
و در حصن خیبر فرود آمدیم اهل خیبر بیرون آمده بودند و بیلها و کلندها رفتند چون باز آمدند
گفتند محمد و لشکر وی در رسیدند دیگر شدند و در حصن رفتند و در استوار کردند
رسول علیه السلام چون بر حصن رسید تکبیر کرد و گفت انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين
چون وقت کارزار نخستین چند از صف بیرون آمد و از ایشان عامر ابن الاکوع بیرون رفت
و این رجز میخواند قد علمت خيبر أني عامر شاك السلاح بطل مغامر

او آمد و میان ایشان چند ضربت مختلف واقع شد و عامر شهید شد لفظ بعضی که آن یهودی با وی زد
و ضربتی که خواست که بر یهودی زند بر پای او آمد و بیفتاد مردم گفتند که عامر از ضربت خود
مرد آنگه گفت بطل عمل عامر کار خود را باطل کرد برادر او سلمة بن الاکوع پیش رسول صلعم آمد و گریست
و گفت یا رسول الله جمعی از اصحاب تو میگویند که عمل عامر باطل گشت رسول صلعم گفت دروغ میگویند
او مرد در باره است از مجاهد مجاهد آنگاه ما آن حصار میدیدیم تا بر دست امیرالمؤمنین علیه السلام
گشاده شد چنانکه در میان الصحابه از موالف و مخالف گفتند که رسول صلعم روز اول نوبت
با ابوبکر بداد او رفت او رفت نوبت اصحاب و عمر را هم خود ملامت میکرد و قوم او را
میکردند و باز آمد منهزم و شکسته و رایت رسول صلعم نگونسار کرده روز دیگر رایت بعمر داد
برفت و اصحاب عمر باز آمد بر دلی پیدا شد و او نیز باز گردید بهزیمت رسول صلعم فرمود
اما والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
کرار غیر فرار فردا این رایت را خدا بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول او را دوست دارد حمله آورد و نگریزد امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
در آن وقت بیمار بود درد سر و چشم داشت سلمة بن الاکوع را بفرستاد و گفت برو علی را
بیار او برفت و امیرالمؤمنین را بیاورد تا پیش رسول صلعم حضرت گفت ای علی ترا چه رسید
گفت درد سر و چشم دارم گفت پیش آی امیرالمؤمنین پیش آمد رسول صلعم او را بران نهاد
و آب دهان مبارک خود در چشم او مالید و دست مبارک بر پیشانی وی نهاد و او در حال چشم باز
کرد گفتی که هرگز او را درد چشم نبوده است و درد سر ساکن گشت و رسول صلعم گفت
خدایا از سرما و گرما نگاه دار امیرالمؤمنین علی ع گفت والله که از آن روز باز گرما و سرما
نیافتم رایت بدست او داد و گفت برو که جبرئیل با تست و نصرت در پیش تست و ترس
در دل قوم پراکنده است آنگاه گفت ای علی چون آنجا برسی بگوی که من علی ام که ایشان

در کتاب

در کتاب خود خوانده اند که آنکس که این حصن بگشاید او را حیدر خوانند تا ایشان مخذول شوند امیرالمؤمنین
رایت بدست گرفت و بدر حصن رفت دید خیبر نام او مرحب و صاحب حصن بود با سلاح تمام برهنه آمد
مغفری بر سر نهاده و بر بالای مغفر دیگر از سنگ تراشیده آنرا بر سر نهاده و رجز میخواند و
میگفت قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب امیرالمؤمنین پیش او آمد و میگفت
انا الذی سمتنی امی حیدره علی الاعادی مثل لیث الغضنفر کلیث غابات شدید قسوره
اکیلکم بالسیف کیل السندره و چند ضربت میان ایشان مختلف شد امیرالمؤمنین تیغ بر بالای سر
فرو آورد و هر دو مغفر بدرید یکی از سنگ و یکی از آهن سر و روی او تا کام و دندانش
ببرید تا تیغ در دهن او افتاد مرحب کشته شد و قومی از دلیران ایشان افتادند بگریختند
و در حصن رفتند و در را استوار کردند امیرالمؤمنین بر حصن آمد و حلقه در بدست گرفت
و بجنبانید یکی از بالای حصن فرو نگریست و گفت ای مرد نام خود بگوی که نام تو چیست گفت
علی جهود گفت علی محمد و من معه محمد و علی گفت هر که با وی است آنگاه گفت ای علی انا
در کتب خود خوانده ام که درین ولایت پیغمبری ظاهر شود که سلام او تحیت باشد
و بر عم خود را با این حصن ... این حصن بر دست او بگشاید اگر تو صاحب آن
فتح باشی مرا امان ده گفت ... گفت ... الباب در را بکند
از گفتار او نشاط کرد و بجنبانید در را بقوت و از جای بجنبانید حلقها و بکند
و در را از جای برکند و از بالای آن ... چهل گام بینداخت چهل مسلمان خواستند که در حصن
توانستند که خندق ... امیرالمؤمنین علی ع آن در را بر خندق ...
سری بر کناره نهاد و دیگر سر را بر دستی نهاد تا لشکر بگذشتند و اصحاب بگذشتند
از اصحاب گفت یا رسول الله عجب ماندم از قوت علی با آنکه در خیبر بکند و بینداخت
... است و دست خود ... کرده رسول صلعم گفت ... دستی دیگر ...

نکرد که در هوا معلق است گفت پایهای او در هوا نیست بر پر جبرئیل است ابو عبد الله الجدلی
روایت کرد که امیر المؤمنین علی گفت چون در خیبر بکندم آنرا سپر ساختم و با آن کارزار
میکردم آنگاه آنرا بر خندق پل ساختم تا لشکر بگذشتند یکی از قوم مرا گفت یا علی
لقد حملت حملا ثقیلا یا علی این بار گران است اینکه تو برکندی گفتم بخدا که گرانی آن در دست خود
بنیافتم آنقدر که از سپر خود یافتم آنگاه آنرا باید که مردم در خندق افکندم چون باز گشتیم
خواستند که بیرون نهند هفتاد کس نتوانستند آنرا برداشتن و شاعر در این معنی گفته است

اما احل الرتاج بخیبر یوم الیهود بقدرة لمؤید
حمل الرتاج رتاج باب قموصها والمسلمون وباب خیبر معهد
فرمی به ولقد تکلف رده سبعون کلهم له متشدد
ردوه بعد تکلف ومشقة ومقال بعضهم لبعض ارددوا

آنگاه رسول غنایم خیبر قسمت کرد که حصنها
که برامت آن بود یک یک میگشاد و مالهای آن قسمت میکرد تا بحصن وطیح رسید و آن آخر
حصنی بود از حصنهای خیبر که بگشاد ده روز پانزده روز این کار شد محمد اسحق گفت چون
رسول حصن قموص بگشاد و آن حصن سلام ابن الحقیق بود غنیمت آن باید در میان
صفیه دختر حیی اخطب بود و زنان دیگر با او چون ایشان را بر آن کشتگان بگذرانید بر جهودان
آوردن آن کشتگان را بدیدند خویشان و عزیزان ایشان بودند خاک بر سر کردند و جزع عظیم
بنیاد نهادند و روی بخراشیدند تا چون رسول دید بلال را گفت در رگ این شیطان را
از پیش ما صفیه را بیرون ببرید آنگه مردم بدانستند که رسول او را برگرفت
و پیش از این صفیه در خواب دیده بود که ماه از آسمان بیفتاد در کنار او و آن خواب
با شوهر خود گفت کنانة ابن الربیع الحقیق گفت تعبیر خواب تو آنست که تو زن این پادشاه
باشی و طپانچه بر روی او زد چنانکه اثر طپانچه او دیدند در روی او مانده بود و شوهر او
کنانه را پیش رسول آوردند و او صاحب گنج بنی النضیر بود رسول او را گفت این مال که

در دست

در دست تو است باز ده انکار کرد و هیچ مقر نیامد جهودی گفت من دیدم در فلان ویرانه هر روز
که بیامدی و شد کردی رسول فرمود تا آن خرابه را بکاوند مالها پیدا آمد از آن خرابه برون
آمد رسول دیگر باره از باقی مال طلب کرد هیچ مقر نیامد آنگاه او را به زبیر داد و گفت او را
بعذاب کن تا اقرار کند بمالها که آتش در سینه او نهاد و عذاب کرد هیچ مقر نیامد آنگاه او را
بمحمد مسلمه داد بعوض برادرش که بکشته شده بود در حصن ناعم کشته شده بود با سنگ آسیا که بر سر او افکندند
خبر حصنهای خیبر و اموال ایشان بشنیدند بزینهار آمدند و حصن وطیح تسلیم کردند و قرار دادند
که بعضی از اهل خیبر بیرون شوند و جایگاه حصن وطیح و سلالم بر رسول دهند و رسول ایشان را از آنجا
رسول ایشان را بر این قرار داد در زمین خیبر و مسلمانان بودند و زمین نیمه کشت خاص رسول
بود و اخری لم تقدروا علیها و غنیمت دیگر که شما دیگر بر آن قادر نشوید خدای تعالی
خدای تعالی توانست بر آن کار دین برای شما تا این جهان تمام است عبد الله عباس و مقاتل
گفتند پارسی است و روم ضحاک گفت خیبر است قتاده گفت مکه است مجاهد گفت فتحی
که پس بود تا قیامت وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ
اللَّهِ تَبْدِيلًا وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ
مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا
اگر قتال کردندی با شما کافران بنی اسد و بنی غطفان گفت کافران قریش برگشتندی بگریختندی
و هزیمت شدندی پس هیچ یاری و یاوری نیافتندی سنتی است خدای را و طریقی که بگذشت در
امثال گذشته که پیغامبران را یاری کردی و ظفر دادی چنانکه فرمود کتب الله لاغلبن انا ورسلی
ولن تجد هرگز نیابی سنت خدای را تغییری و تبدیلی وهو الذی کف ایدیهم اوست خدایی که
باز داشت دستهای ایشان از شما و دستهای شما از ایشان ببطن مکه و آن حدیبیه بود بجوار مکه

شما را بر ایشان ظفر داد و ایشان هشتاد مرد بودند از اهل مکه که از کوه تنعیم فرود آمدند بقصد رسول ﷺ
بغفلت تا همه را بگرفتند و آزاد کرد و عبدالله بن مغفل گفت ما با پیغمبر بودیم عام الحدیبیه رسول ﷺ
در زیر آن درخت نشسته و شاخی از شاخهای آن درخت بر پشت او افتاده بود و من آن
شاخ گرفته بودم و امیرالمؤمنین علی ع در پیش او نشسته بود و صلحنامه می‌نوشت سی مرد با سلاح
در آمدند و خاک در روی ما پاشیدند رسول ﷺ دعا کرد بر ایشان همه کور شدند ما ایشان را
بگرفتیم رسول ﷺ گفت ایشان را رها کنید رها کردیم خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت الله
[illegible] تا خدای تعالی [illegible] بینات هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ
عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ
وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ
بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و راویان اخبار گفتند که رسول ﷺ سال الحدیبیه بعمره
بمکه نهاد بنیت عمره و قصد مکه بود و هفتاد اشتر برای هدی برداشته بود از بهر ده مرد
یک اشتر چون بذی الحلیفه احرام گرفتند و اشتران را اشعار کردند رسول ﷺ جاسوسی را از
خزاعه بفرستاد تا از احوال قریش خبر دهد چون نزدیک عسفان رسید باز گشت و گفت
قریش و احابیش جمع شده‌اند تا با تو قتال کنند و ترا از مسجد الحرام باز دارند رسول ﷺ با اصحاب
مشورت کرد گفت چه مصلحت می‌بینید بعیال و ذراری ایشان شویم بر ذراری و فرزندان ایشان که
یاری ایشان شده‌اند یا قصد خانه کنیم اگر کسی ما را منع کند با وی قتال کنیم ابوبکر رض بر
خاست و گفت یا رسول الله رای تو قوی‌تر باشد ما بقتال نیامده‌ایم بزیارت خانه آمده‌ایم
و غنیمت رسول ﷺ در صورت آنکه بود تا رای بر کجا باشد [illegible] رای بود و او [illegible]
رسول ﷺ گفت بسم الله بروید برفتند تا بعسفان رسیدند پیش ابو سفیان شامی آمد گفت یا رسول الله

قریش

-۱۲۷

قریش با قوم بیکبار بیرون آمده‌اند و عهد میکنند که ترا رها نکنند که در مکه روی و خالد بن ولید
را با لشکری فرستاده‌اند و بکراع الغمیم رسیده‌اند رسول ﷺ گفت ویح قریش را [illegible] قریش را با عرب
گذارند تا عرب را با من اگر ایشان بر من دست یابند مراد ایشان بر آمد و اگر دست من یابد
ایشان از روی اسلام بودند در اسلام آیند اکنون تا ایشان چه پندارند [illegible] تا کار با ایشان
قتال کنم تا خدای تعالی ظفر دهد مرا بر ایشان و یا سرم جدا شود آنگاه گفت کیست از شما که ما را
بدر گاه راهی جز این راه ایشان است مردی اسلمی برخاست و در پیش رسول ﷺ ایستاد و ایشان را بر
[illegible] سهل افتاد رسول ﷺ گفت والله که این آن خطاست که بنی اسرائیل عرض کردند
و ایشان قبول نکردند آنگاه گفت دست راست گیرید راه ثنیة المرار بر مهبط حدیبیه که
زیر مکه است [illegible] آن جانب آمد قریش چون غبار دیدند [illegible] رسول ﷺ
چون به ثنیة المرار رسید آنجا فرود آمد و قوم را گفت فرود آیید فرود آمدند بر حدیبیه
بر جایی که آب در او تنگ بود یک ساعت خشک کردند گفتند یا رسول الله آب در چاه نماند
از تشنگی هلاک خواهیم شد رسول ﷺ تیری از جعبه بر کشید و گفت ببرید و بچاه در
شوید و فرو برید چون چنان کردند آب بر آمد [illegible]
با جماعتی از بنی خزاعه آمد و گفت یا رسول الله قریش [illegible]
رسول ﷺ گفت [illegible]
گفت [illegible] قریش را گفت [illegible]
شما را بگویم [illegible] گفتند ما را چه حاجت [illegible]
بگوی تا ما [illegible]
و گفت ای قوم [illegible] نصیحت و نیک‌خواهی من شما را قریش گفتند [illegible]
صلاحی عرض میکند [illegible]

شخصی آن تیر برد و بچاه فرو برد
و در تنگ چاه [illegible]

در مناظره آمد در میان سخن گفت ای محمد بر این تو قومی را جمع کرده‌ای با بیخ و بن خویشتن که بر تو بوده
تو را دشمن گشتند ابوبکر دشنام داد گفت ما باشیم که بدو پشت دهیم عروه گفت این کیست گفتند ابوبکر است
گفت اگر نه آنست که بجای من کاری کرده و مکافات آن نکرده‌ام جواب بدادمی و مغیره
بر بالای سر رسول صلعم ایستاده بود و عروه در سخن گفتن دست در ریش رسول کشیدی و مغیره شمشیر برکشیدی
او زدی که دست در ریش رسول مدار عروه گفت کیست گفتند مغیره شعبه است عروه نگاه میکرد اصحاب
رسول صلعم را میدید و احترام ایشان رسول صلعم را که اگر رسول صلعم باز آب دهن بینداختی یکی از ایشان
آن را بگرفتی و در روی مالیدی و هر دو بخوردی سر افکنده و چشم کوتاه کرده نظر نیفکندی
تعظیم عروه باز گشت و قریش را گفت ای قوم پادشاهان عالم را دیده‌ام چون قیصر روم
کسری پادشاه عجم و نجاشی حبشه هیچ پادشاهی ندیدم مطاع تر از محمد صلعم در میان قوم او بیشتر
عرض میکنند که نگاه کنید مردی از کنانه گفت من بروم گفتند برو چون نزدیک رسول صلعم رسید
رسول صلعم گفت این فلان است و از قومی است که تعظیم هدی کنند گفت هدی از پیش او
باز برید و تلبیه گویان پیش او آمدند گفت ای سبحان الله این قوم را چگونه از
خدای منع کنند و زین باز گشت آنگاه حلیس بن علقمه را بفرستادند و او رسول خدای
گفت از این قوم سخت است هدی بیش از او باز برید تا اچنانچه کردند او هدی را بدید تا اشعار تقلید
لا حول گفت و باز گشت و قوم این را ملامت کردند چون از آن که مردی فاجر آمد و باز رسول صلعم
آغاز صحبت کرد سهیل بن عمرو پیش رسول صلعم آمد گفت سهل علیکم الامر تو طلب صلح خواهی کرد
ایشان بجای آن یک زن و هدی بیخ او را نوشتند سهیل گفت آمدم تا صلحی کنیم و عهدنامه
نویسیم میان ما و شما بدین قرار دادند رسول صلعم امیر المؤمنین را ع بخواند تا صلح نامه نویسد رسول صلعم
املا میکرد و میگفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت ما رحمن نشناسیم این
نوشته اینست میان ما و شما چیزی نویس که ما شناسیم بنویس باسمک اللهم بنوشت رسول صلعم گفت

بنویس

۱۲۲

بنویس امیر المؤمنین را گفت بنویس هذا ما صالح علیه محمد رسول الله سهیل گفت ما را گواه بر خود
کما باید گرفت در این نوشته نگر اگر ما این دانیم که تو رسول خدایی با تو جنگ نکردیمی باشیم نام خود
بنویس و نام پدرت رسول صلعم گفت ای علی بنویس چنانکه ایشان میخواهند و آنچه نوشته بستر
امیر المؤمنین علی گفت دست من ندهد که نام تو از رسالت بسترم گفت دست من بر آن
تا بسترم و بستر آنگاه گفت بخدای که من رسول خدایم و اگر چه نام داروغ میدارید مرا آنگاه
گفت یا علی ستدعی الی مثل هذه فتجیب ای علی با تو نیز چنین خواهند و تو اجابت کنی و قرار
دادند که ده سال جنگ نکنند و مردم در این ده سال ایمن باشند و هر که بمکه آید از اصحاب
محمد صلعم حج یا باز رگانی ایمن باشد بر جان و مال و هر که از قریش بمدینه آید و از اعراب امن بود
و تا بمصر ایمن باشد و هر که از قریش بنزدیک محمد صلعم آید بی دستوری قریش آید او را باز فرستند
این سخت آمد بر مسلمانان رسول صلعم گفت هر که از ما بایشان رود گو برو الی لعنة الله و هر که
بر خلاف تو عهد قریش رود و مگریز است در حال بی خدا گفتند او در عهد محمد صلعم در آئیم
و بنی بکر گفتند ما در عهد قریش در آئیم رسول صلعم گفت بیا طواف خانه کنیم سهیل عمر گفت
امسال نه دیگر سال باید بی سلاح و آلات شمشیر در نیام کنید و هدی را باز نید آنجا که
ما باز داریم بکشید رسول صلعم گفت هدی را باز نید ایشان هدی را پیش نویش و ایشان بر هدی را
باز میزدند رسول صلعم گفت همین جا بکشید هم اینجا بکشتند ایشان در این بودند ابو جندل
بن سهیل بن عمرو آمد با بند گران فریاد میخواست مسلمان بود و در دست ایشان
چون اسیر بود و پدرش بخواست و طپانچه بر روی او زد و گفت ای محمد این عهد در میان
شما و ما تمام شده است بشرط آنکه هر که از ما بتو آید باز دهی رسول صلعم گفت تو را ای ابو جندل
فریاد میخواست رسول صلعم گفت برو صبر کن که خدای تعالی فرجی بخشد که ما شرط کرده‌ایم و خلاف
نیکو نبود و پدر دست او بگرفت و می برد و جفا میکرد و عمر گفت برخاستم و بر پهلوی او

دستوری خواهی بود نزدیک گردم تا بگیرم و بو بردار بکشم نکرد و اصحاب پیغمبر می‌گفتند و ایشان ساکن
بودند تا آنکه در مکه خواهند رفت از خوابی که رسول صلعم دیده بود و عمر خطاب گفت مرا در اسلام
هرگز شکی نبود الا آن سال که بیامدم و رسول را صلعم گفتم یا رسول الله تو رسول خدایی گفت بلی
گفتم چگونه است تو ما را گفتی در مکه شویم و حج و تقصیر کنیم و من گفتم راست گفتی یا رسول الله
و زان توبه کردم و بسیار کفارت بدادم آنگاه صلح نامه کردند و زهیر و حاجب گواه
بر گرفتند و بهر بر شتر تا بو دی الله مشرکان از بیم آمدند و سر بیهوی باز زدند رسول صلعم
گفت همین جای بهری را بکشید و سر بتراشید رسول که دیگر باره گفت کسی بر نخاست سیوم بار گفت
هم کسی بر نخاست رسول صلعم بر خاست و بخشم در نزدیک ام سلمه آمد و گفت ای پیغمبر
از ایشان کسی فرمان نمی‌برد ام سلمه گفت ایشان را رها کن و تو خود را بکشی و حلاق را
بخوان تا سر بتراشی رسول صلعم از خیمه بیرون آمد و با کسی سخن نگفت و شتر خود را بکشت
و حلاق را آواز داد و سر بتراشید مردم چون چنان دیدند از دست در افتادند و
شتران بکشتند و سر یکدیگر بتراشیدند و بخشم بخیزیدند که چرا فرمان رسول صلعم نبردند
و آمد زبعضی سر تراشیدند و بعضی تقصیر کردند رسول صلعم گفت رحم الله المحلقین و
المقصرین گفتند چگونه است که ایشان را سه بار دعا کردی و آنها را یکبار گفت برای آنکه
ایشان شک نکردند و آنها شک کردند آنگاه جماعتی زنان بیامدند و بیعت کردند آنگاه رسول صلعم
با مدینه آمد عتبة بن اسید مسلمان بود در دست مکیان اسیر بود و بنزدیک رسول صلعم آمد
مکیان در حق او نامه نوشتند و او را باز خواستند و دو مرد از بنی عامر بفرستادند رسول صلعم
او را بایشان داد گفت یا رسول الله مرا بمشرکان میدهی گفت یا ابا بصیر صبر کن که میان ما عهد است
از خلاف نشاید کردن و او را با ایشان بفرستاد تا بذو الحلیفه رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند
و تیغ نزدیک او نهاده بود در نیام گفت این تیغ نیکوست گفتند هست گفت بنمایید تا ببینم

گفتند

گفتند نیکو باشد بر گرفت و از نیام بر کشید و یک دو او بکرفت و در دست بجنبانید و زد
یکی را از آن دو بکشت دیگری بگریخت در مکه بمدینه نهاد گفت این مرد بر عمر را ستیغ
نزدیک رسید گفت و ابو بصیر رسید گفت تو صاحب او را بکشتید در حال ابو بصیر برسید
تیغ در دست گفت یا رسول الله دست تو او فی باشد و تو از عهد بیرون شدی گفت و ملامه
هذلی لو کان معه رجال چون این سخن بشنید دانست که رسول صلعم او را باز دهد
پیش او رفت و بکنار دریا رفت بره شام که کاروان قریش بآنجا بودی و مسلمانان که در مکه
بودند نزدیک وی میرفتند تا هفتاد مرد برو جمع شدند و ابو جندل بن سهیل نیز بدیشان
رفت و هیچ کاروانی بر ایشان نگذشت الا که بکشتند و مال ببردند تا مکیان بفریاد آمدند
و نزد رسول صلعم شفاعت کردند که ایشان را باز خوان و ایشان در امان اند که از ما بر ایشان حکم
روان باشد و تو با ما و او را رسول صلعم ایشان را باز خواند ابن عباس گفت این آیت
هم الذین کفروا ایشانند آنها که کافر شدند و باز داشتند شما را از مسجد الحرام
گرد خانه کعبه و بهری را نیز باز داشتند در حالی که معکوف و محبوس بودند و اگر نه
مردان و زنان مؤمن بودندی بمکه که ایشان را نمی‌شناسید و نمی‌دانید و بر ایشان و پای ایشان
نهید ان تطئوهم ایشان را در پای کنید و بکشید ایشان را بی علم و بی‌آنکه بدانید
پس بشما رسد از ایشان اثمی و حرجی از کشتن ایشان بنادانسته مجاهد گفت معرة
غرامت دیت خونهاست و گفتند که مشرکان عیب کنند و گویند ایشان اهل دین خود را
میکشند اگر نه این بودی که گفته شد شما دستوری داده بودی در رفتن مکه و لیکن تا خدا
کند تا در رحمت خود برد آنرا که خواهد لو تزیلوا اگر این کافران جدا بودندی از مؤمنان
و ایشان ممتاز بودندی ما کافران مکه را عذاب سخت کردیمی قتاده گفت درین آیت که حق تعالی
ببرکت مؤمنان عذاب از کافران باز میداشت رد و امام جعفر صادق عم از پدر روایت کرد از امیر المؤمنین

روایت کرد که رسول صلعم را این آیت بر سبیل کفت یعنی چنانکه بود که آن کافران که در معنی خیال

بود که ایشان از نوشتن بسم الله [illegible] خواهند بود اگر از اصلاح چه [illegible] کردن ما کافران اعراب بادند

کردن اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية فانزل الله

سكينته على رسوله وعلى المؤمنين والزمهم كلمة التقوى وكانوا احق

بها واهلها وكان الله بكل شيء عليما لقد صدق الله رسوله الرؤيا

بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنين محلقين رؤوسكم و

مقصرين لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا

نگاه کردند در دلهای کافران حمیت جاهلیت و آن حمیت آن بود که رسول صلعم را در مکه نگذاشتند

و بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] و بمحمد رسول الله اقرار نیاوردند پس خدای تعالی

فرو فرستاد سکینه و وقار خود بر رسول خود و بر مؤمنان تا ثابت قدم شدند و ایمان و ثبات

ثبات خود [illegible] در کارزار و جنگ منهزم نشدند والزمهم [illegible] و ایشان [illegible] کارها یعنی

تکلیف طاعت و اجتناب از معصیت ابی بن کعب گفت از رسول صلعم شنیدم در این آیت کلمه

تقوی لا اله الا الله والله اکبر است [illegible] و خدای تعالی بهمه چیز دانا

لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق خدای تعالی راست گفت با رسول خود در آن خواب که

دید رسول صلعم عام الحدیبیة در خواب دید که در مسجد حرام در شده است او و اصحاب بعضی حلق کرده اند

و موی سر تراشیده و بعضی تقصیر کرده یعنی اندکی از موی [illegible] یا اصحاب گفت

چون [illegible] کافران منع کردند [illegible] جماعتی گفتند یا رسول الله ترا

گفتی که من در خواب دیدم که همه در مسجد حرام حلق کرده و تقصیر کرده گفت آری ولیکن نگفتم

امسال خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت خدای تعالی راست گفت با رسول خود آن خواب که دیده بود

که در مسجد حرام شوید [illegible] گفت که رؤیا در [illegible] لتدخلن

[illegible]

۱۴

آمنین در مسجد حرام شوید اگر خدای تعالی خواهد استثنا بمشیت برای آن کرد که از وقت نزول

آیت تا صلح حدیبیه [illegible] بود که بسیار مرده باشند و نیامده [illegible] گفته اند [illegible]

کلام [illegible] است چنانکه بسیاری گفت [illegible] و مراد [illegible] و مراد بمشیت که تا در مسجد

بمشیت خدای تعالی [illegible] دیگر آنست که تا مردم [illegible] شوند [illegible] خدای تعالی [illegible]

داد کرد چنانکه گفت ولا تقولن لشيء اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله

وجهی دیگر آنست که لتدخلن المسجد الحرام [illegible] رسول است [illegible]

رسول [illegible] خدای تعالی فعلم ما لم تعلموا [illegible] خدای تعالی دانست مصالح کار شما در

تقدیم [illegible] و تعجیل و تأخیر شما ندانید [illegible] فتح قریب [illegible] آن فتح [illegible]

و گفته اند [illegible] صلح حدیبیه [illegible] مصلحت بود [illegible]

[illegible] صلح [illegible] مسلمانان با مشرکان [illegible]

صلح حدیبیه [illegible] در اسلام [illegible]

در اسلام [illegible] هو الذي ارسل رسوله بالهدى

ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا محمد رسول الله

والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا

يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود

ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه

فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار

وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما

اوست آن خدای که بفرستاد رسول خود را [illegible] و دین خدای [illegible] دین را ظفر و نصرت

بر همه دینها بحجت و برهان [illegible] از صادق [illegible] روایت کرد [illegible] این آیت [illegible]

پیدا شد و در نگار تهدید پیدا شود که بر عالم اسلام باشد بجای کفر و بجای آیت ابتدای ضلالت
و عدل باشد بجای جور و امن باشد بجای خوف چنانکه گفت وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ
لَهُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ دیده است گواهی خدای تعالی بر
گفتار که محمد رسول خداست وآنها که با وی اند سخت دلان اند بر کافران و نرم دلان اند
بر مؤمنان رحماء بینهم گفت شود و تحقیق ایشان بجایی رسید که خود را از کافران نگاه
داشتندی تا با ایشان ننشستندی و رحمت ایشان بود که چون یکدیگر را بدیدندی دست در
یکدیگر کردندی تَرَاهُمْ بینی ایشان را رکوع و سجود کننده بعضی در رکوع و بعضی در سجود
يَبْتَغُونَ فَضْلًا می جویند از خدای تبارک و تعالی فضل و نعمت و ثواب بهشت و رضای
خدای سِيمَاهُمْ نشان و علامت آن بر رویهای ایشان یعنی از اثر سجده عبدالله عباس
گفت آن سیما نوری باشد که از رویهای ایشان تابد روز قیامت که بدان بدانند که ایشان
اهل سجود بوده اند در دنیا عطا گفت رویهای ایشان سفید باشد روز قیامت از نیکی
آنکه در دنیا نماز کرده اند شهر ابن حوشب گفت جای سجده ایشان از روی ایشان تابنده
بود چون ماه شب چهارده منصور گفت از مجاهد پرسیدم که سیما اثر باشد که بر پیشانی باشد از سجده
گفت نباید باشد که بر پیشانی مردمان اثر باشد و دلهای سخت باشد سعید جبیر گفت
اثر خاک باشد که بر پیشانی باشد سفیان ثوری گفت شب نماز کرده باشند بروز از زندگی
ایشان نوری تابد و در خبر است که مَنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ
در بعضی اخبار آمده است که خدای تعالی روز قیامت دوزخ را گوید یا نار موضع
سجود فلا تقربی بسوزان همه جا که خدای موضع سجود را لکن عطای خراسانی گفت هر که
هر که او پنج نماز بپای دارد داخل بود در این آیت ذَلِكَ مَثَلُهُمْ این وصف عجایب ایشان
در تورات که ایشان گفتی اند یعنی چون کسی اند که دانه بر زمین و آن اول بار بود که

دانه بکاشت

دانه بکاشت در زمین و کفر اند که شَطْأَهُ شاخی باشد که پنج شاخ گندم برهم چنانکه از یک دانه چند
خوشه حاصل آید آنگاه بار آور شود فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ بر ساق خود بایستد يُعْجِبُ
الزُّرَّاعَ بجای رسید که نظاره کنند بزرگران تعجب آورد و این مثل است که خدای تعالی زد
رسول را علیه السلام و اصحاب او را به زرع که یک شاخ باشد و اصل او آن باشد که از دانه بیرون آید
آنگاه بیرون آید برگها و شاخها بیرون آید آنگاه آن نیز خوشها برآرد و بیرون آن اصل
درآید و او را قوی گرداند همچنین اند آنها که در پیش او جهاد میکنند و از او دفع کنند
تا قوی شوند و راست گردد چنانکه هر که بنگرد تعجب کند که گویی از پیر و مادر باز ماند
یتیم ابوطالب و تحقیق که خدای تعالی کار او را بجا رسانید بتربیت و تقویت که همه
عالم از او عاجز آمدند و در او نگفت فرو ماندند لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا خشم آرد بایشان کافران را که گفتند
وَالَّذِينَ مَعَهُ رُكَّعًا سُجَّدًا غیر علی بن ابی طالب است و این قول است ضعیف و خارج از
نظم کلام زیرا که وَالَّذِينَ مَعَهُ مبتداست و اشداء خبر است و آنچه بر عقب اوست خبر بعد
بعد خبر و جمع را نشاید که مراد بجمع اشخاص باشد زیرا که معنی این شود که زبیر جمع
و خالد و عثمان است و این سخن نیکو نباشد و دیگر آنکه اگر چنان بودی واو عطف نبودی
و کرامت را حمل کنند بر امیر المؤمنین علی علیه السلام و این درست است و لایق تر زیرا که این صفات
بر صفات وی است و در قرآن و در اخبار و در صفت وی گفته است أَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وعده داد خدای تعالی این مؤمنان را که عمل صالح کنند یعنی از آنها که ذکر ایشان رفت
آمرزش گناه و مزد و ثواب بزرگ و بزرگوار سورة الحجرات مدنیست و هجده آیت
ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بعدد هر کسی که
طاعت دارد بانجنه خدا را و عاصی شده باشد ده حسنه بنویسد او را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

سوره الحجرات فضل خواندن وی پیغمبر گفت صلی الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باشد در روز و در [صح]
رسول علیه السلام گفت اعطیت السبع الطوال مکان التوریة واعطیت المثانی مکان الانجیل واعطیت
المئین مکان الزبور وفضلت بالمفصل

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ
وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ
لَا تَشْعُرُونَ

جابر بن عبد الله انصاری گفت سبب نزول این آیت آن
بود که جماعتی روز عید پیش از آنکه رسول علیه السلام ذبح کرد و نماز کرد ایشان ذبح کردند و نماز
کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود که تا ذبح باز کنند گفت پیشی مگیرید بر خدای تعالی
و رسول وی در پیش ایشان چیزی یعنی پیش از آنکه رسول علیه السلام فرماید کاری مکنید و بر رسول خدای
در هیچ کاری پیشی مجویید ابن عباس گفت بخلاف کتاب و سنت چیزی مگویید مسروق
گفت روز شک پیش عایشه شدم پاره انگبین پیش آورد و مرا داد گفتم من روزه دارم
گفت حق تعالی این آیت فرو فرستاد در این روز و منع کرد از روزه روز شک و در تحریم
روزه شک این حجت است که پیش کند روزه روز شک به نیت ماه رمضان نتوان داشت
و به نیت دیگر توان داشت مجاهد گفت آیت در حق کسانی آمده است که چیزی از رسول علیه السلام
خبرها بپرسیدند ایشان پیش از رسول علیه السلام جواب گفتندی و در آن نگاه نتوانستی خدای تعالی این آیت
فرستاد و ایشان را ادب فرمود عبد الله زبیر گفت جماعتی از بنی تمیم پیش رسول علیه السلام
آمدند ابو بکر گفت یا رسول الله قعقاع بن ابی معبد را امیر ایشان کن عمر گفت اقرع بن حابس را
امیر کن ابو بکر گفت تو در این کار بخلاف من کردی او گفت نکردم و آواز بلند کردند
خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت بر حکم خدای و رسول هیچ پیشی مگیرید و پیش ایشان هیچ کار

مکنید

بکنید و این آیت دلیل است بر بطلان قیاس برای آنکه خدای تعالی بر سبیل عموم گفت بی تخصیص که
هیچ حکم مومنان نتوانند کرد تا آنچه پیش از خدای تعالی و رسول علیه السلام حکمی کنند آنگاه گفت واتقوا الله
از خدای تعالی بترسید و از عذاب وی اجتناب کنید که وی شنوا است بگفتار و دانا است به احوال
شما يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا آیت در حق ثابت بن قیس آمد و در گوش وی گرانی بود و بلند آواز
با رسول علیه السلام سخن گفتی با آواز بلند رسول علیه السلام را از آن کراهت آمد خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت ای مومنان آواز برمدارید بالای آواز پیغمبر و با وی سخن مگویید چنانکه با یکدیگر
و آواز مدهید به نام چنانکه یکدیگر را میگویید یا محمد یا احمد و لیکن خطابش کنید که
یا رسول الله یا نبی الله چنانکه لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
تا اعمال شما باطل نگردد و ضایع تا بموقع ثواب نبود آنچه حبوط عدم است که اگر آن ثواب نیابند نکرده باشند
مستحق ثواب نبود همچنین خلاف آن کرده اند و قصد ایشان وضع حرمت رسول علیه السلام نبود
ایشان را بدین قول جاهل نباید آن اثبات ثواب بر توقیع احباط که گفتند این آیت که آمد
ثابت بایستاد و برفت و بگریست عاصم بن عدی بوی رسید و گفت چرا میگریی گفت
آیتی نازل شده و میترسم که از اهل آن باشم و من مردی رفیع الصوتم و بلند آوازم قصد
نیکی کنم عاصم برفت و رسول علیه السلام را خبر داد و ثابت برخاست و در خانه رفت و زن خود را گفت
ای سول در خانه من بر من در بند تا بمیرم گفت من در این خانه خواهم رفت که من
خطایی کرده ام چون در آنجا روم بیا و مسمار بر آن در زن که من عهد کرده ام که تا خدای تعالی
و رسول علیه السلام از من راضی نشوند من از آنجا بیرون نیایم با آنجا بمیرم چون مسمار بر در زد و آن زن
بگریست رسول را خبر دادند گفت برو عاصم با وی و در در خانه بایستاد مسمار بر در زده
گفت یا ثابت ترا رسول علیه السلام میخواند گفت مسمار از در برکش تا بیرون آیم او مسمار برکشید
ثابت بیرون آمد و پیش رسول علیه السلام آمد و ثابت گفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوتم

در مجلسی که آواز بلند بر داشتم میترسم که من از اهل این آیت باشم و عمل باطل باشد و تو از اهل دوزخ
نباشد تو بگردم یا رسول الله رسول ﷺ گفت اما ترضی ان تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل
الجنة راضی نباشی تا زنده باشی حمید و بمیری شهید و جای تو بهشت است گفت
راضی شدم یا رسول الله خدای تعالی این آیت فرستاد ان الذین یغضون اصواتهم
عند رسول الله انس گفت چون روز یمامه بود و ما در حرب مسیلمه بودیم ثابت بن قیس را دیدیم
مردمان تکاسل میکردند و بعضی هزیمت برفتند گفت اف لهؤلاء ما در عهد رسول ﷺ چنین قتال
نکردیم آنگاه در پیش آمد و قتال میکرد تا شهید شد و زرهی پوشیده داشت یکی از مسلمانان بیامد
و درع وی بکشید پنهان و ببرد و پنهان کرد یکی از صحابه وی را در خواب دید گفت
یا فلان بدانکه فلان کس درع از تن من برکشید و در زیر دیگی پنهان کرده است برو و
خالد ولید را بگو تا باز ستاند و بفروشد و فلان کس را بزرعه بابیست آن وام بگذارد و ابوبکر را
بگوی تا باز ستاند و بایند ارقام [illegible] و بنده من فلان آزاد کند بیامد و خالد ولید را بگفت
خالد کسی فرستاد بجستن آنکس را که گفته بود طلب کردند درع در زیر دیگ یافتند و ابوبکر
بود در وجه وام وی گذاردند و غلام وی را آزاد کردند عبدالله زبیر گفت چون
این آیت آمد صحابه رسول ﷺ با رسول ﷺ چنان سخن گفتندی که چند بار بازخواستی دیگر بار
تا آنگاه که خدای تعالی این آیت فرستاد ان الذین یغضون اصواتهم عند
رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و
اجر عظیم ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون
ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم والله غفور
رحیم آنهاکه آواز نرم میگفتند و سخن آهسته میگفتند نزدیک رسول خدای تعالی
گفت ایشان اند که خدای تعالی دلهای ایشان امتحان کرده است و خالص کرده و صافی

کرداند

کرد ایند و چنانکه زر را بآتش صافی کنند برای تقوی و بعضی گفته اند ایشان را امتحان کرد تا متقی
باشند و قومی بزرگ گفته اند این امتحان علم است یعنی از دلها تقوی دانست و گفته اند
با متحان اکرام خواست مفسران گفته اند این چهار آیت در وفد بنی تمیم آمد جابر بن عبدالله
انصاری گفت وفد بنی تمیم بر حجره رسول ﷺ آمدند و آواز دادند یا محمد اخرج الینا
فان مدحنا زین و ذمنا شین رسول ﷺ گفت آن خدا است که مدحش زین باشد و ذمش
شین گفتند ما جماعتی ایم از بنی تمیم و شاعر و خطیب آورده ایم تا با تو مناظره کنیم در شعر و مفاخرت
از بنی تمیم
کنیم رسول ﷺ گفت ما برای شعر نفرستاده اند و بحکمت نیامده ام ولیکن بیایید زبرقان بن بدر جوانی
را گفت برخیز و فضل خود و قوم خود بگوی برخاست و گفت الحمد لله الذی
جعلنا خیر خلقه وآتانا اموالا نفعل فیها ما نشاء فنحن من خیر اهل الارض اکثرهم
عددا ومالا وسلاحا فمن انکر علینا قولنا فلیأت بقول احسن من قولنا وفعال
هو خیر من فعالنا رسول ﷺ ثابت بن قیس را گفت برخیز و جواب ده برخاست
و گفت الحمد لله الذی احمده واستعینه واتوکل علیه واشهد ان محمدا عبده
ورسوله دعا المهاجرین من بنی عمه احسن الناس وجوها واعظمهم احلاما فاجابوه
والحمد لله الذی جعلنا انصاره ووزراء رسوله وعزا لدینه فنحن نقاتل
الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله فمن قالها منع منا نفسه وماله ومن اباها
قتلناه اقول قولی هذا واستغفر الله للمؤمنین والمؤمنات زبرقان جوانی دیگر را گفت
برخیز و ابیاتی بگوی در فضل خود و قوم خود وی برخاست و گفت این بیتی چند گفتم
شعر گفت بیت اتیناک کیما یعرف الناس فضلنا اذا خالفونا عند ذکر المکارم
اقرع بن حابس برپای خاست و گفت یا قوم این کار محمد سرسری نیست کاریست که ما را از
برای وی خطیب است گفت و شاعر خطیب وی گفت نیکوتر گفت و شاعر وی گفت نیکوتر گفت

و بعد از آنگاه پیغامبر صلعم آمد و گفتند أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ رسول صلعم
گفت بعد از این هیچ چیز زیان نکرده باشد آنگاه ایشان را عطا داد و خلعت بخشید عمرو بن اهتم
از ایشان باز ایستاده بود از آنکه ساعتی از ایشان غایب بود رسول صلعم همان عطا که
دیگران را داده بود او را هم داد و [illegible] بگفت [illegible] سبب گفت [illegible]
ایشان را چنین نه خدای تعالی این آیت فرستاد لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ آنگاه گفت إِنَّ الَّذِينَ
يُنَادُونَكَ آنها که ترا آواز می دهند از بیرون حجره ها [illegible] بنی تمیم اند ابن عباس گفت
رسول خدای صلعم لشکری به بنی العنبر فرستاد و عیینة بن حصین الفزاری را بر ایشان امیر کرد چون ایشان شنیدند
که لشکر رسول خدای صلعم آمد بگریختند و عیال را رها کردند عیینة ایشان را برگرفت پیش رسول
آورد پس از آن مردان ایشان بیامدند تا فدیه دهند و زنان و فرزندان خود را باز خرند
چون به مدینه رسیدند وقت قیلوله بود رسول صلعم در بعضی از حجره های زنان خفته بود بر در حجره
بایستادند و آواز دادند اُخْرُجْ إِلَيْنَا يَا مُحَمَّدُ رسول صلعم بیدار گشت و بیرون آمد
گفتند ای محمد عیال ما را باز ده بی فدیه جبرئیل آمد و گفت حکم کن میان ایشان رسول صلعم
[illegible] ایشان گفتند روا باشد گفت همانا صلاح در آن باشد که نیمه را
آزاد کنی و نیمه را فدیه ستانی [illegible] گفت کردم آنگاه گفت هر که از فرزندان اسمعیل است
بود [illegible] که کفارت باید کردن یکی را از ایشان [illegible] آزاد کنی گفت آنها که
ترا از وراء حجره آواز دادند بیشترین ایشان عقل ندارند [illegible]
[illegible]
[illegible] در دنیا [illegible] و در آخرت [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ [illegible]
[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ

بنبإ

بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ وَاعْلَمُوا
أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ
حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ
وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ آیت در ولید بن عقبه آمد رسول صلعم او را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان
تعظیم را استقبال کردند او گمان برد که ایشان به حرب وی آمدند [illegible]
[illegible] رسول صلعم آمد و گفت ایشان مرتد شده اند
[illegible] رسول صلعم [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] استقبال کردیم [illegible]
[illegible] آمدیم [illegible] صدقات
[illegible] رسول صلعم [illegible] خالد بن ولید [illegible]
گفت [illegible] شعار اسلام [illegible]
با ایشان [illegible] نماز [illegible]
[illegible] رسول صلعم [illegible]
این آیت فرستاد و گفت ای مؤمنان [illegible] اگر فاسقی خبری به شما آرد [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
واجب بود [illegible] فاسق [illegible]
بود [illegible] خبر فاسق و خبر عادل [illegible] الخطاب
[illegible] رسول خدای صلعم در میان شما است

تمنی گویید و نعمت کنید بخلاف رای شما وحی آید و بر اخبر کنید و شما را رسوا کند و اگر وی شما را طاعت
دارد در هر چه شما را نباید آنرا اجابت کند در بسیاری کارها در رنج افتید شما از بهر آنکه شما را
ببحث و معصیت کار بکنید و گوید و لیکن خدای تعالی ایمان را بر شما دوست کرداند و در دل شما
شما نیکو داند و کفر و فسق را مکروه کرداند بر شما از جمله الطاف و وعده ثواب بر ایمان
طاعت و وعید عقاب است بر کفر و معصیت و لابد آنرا داعی باشد بفضل ایشان و صار فضل بود
از فعل قبیح آنها که صفت ایشان اینست مصلحان و راه یافتگان اند و آنچه با ایشان کرد فضل و نعمتی از
من است و وی دانا و محکم کار است وَاِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا
بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَاَقْسِطُوا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ
فَاَصْلِحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ خبر مفسران گفتند سبب نزول
آیت آن بود که رسول صلعم روزی در مجلسی از مجالس انصار بایستاد بر دراز گوشی نشسته
چهار پای او بول کرد عبدالله دست بر بینی گرفت و گفت این خر را از بینی ما بر کرانه کن
کرد عبدالله رواحه گفت دست بر بینی میگیری از بول چهار پای رسول صلعم که بوی او خوشتر
از بوی تو عبدالله ابی در خشم شد و سخنی بگفت مردی عبدالله از قوم وی بود مردی دیگر
خشم گرفت و سخنی بگفت و گفت و گوی در میان ایشان افتاد و یکدیگر را دشنام دادند و
و نعل در هم افتادند رسول صلعم برایشان خواند ایشان باز ایستادند و خاموش شدند نیز
نعلها و آن نیز در دست گرفتند عبدالله ابی گفت یا شیخ برابری ای گفت آری والله که اگر تو را
اذینا رسیدی با تو جنگ کردمی بر وی عبدالله ابی با این بیت تمثل کرد و گفت منهما
کمن صلاله خصک جاهدا بنظم و بمیعک الدین بصارع قتاده گفت آیت در دو مرد
آمد انصاری که میان ایشان بود در حقی آن یکی دیگر را گفت من در حق خود از تو بستانم
بقهر و غلبه از آن گفت که عشیره وی بسیار بودند و آن دیگر گفت با تا پیش رسول صلعم

فَاِنْ بَغَتْ اِحْدٰيهُمَا عَلَى
الْاُخْرٰى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي
حَتّٰى تَفِيءَ اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ فَاِنْ
فَاءَتْ فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا

و درهم بحکومت گفت تا پیش آنگاه در هم افتادند بدست و زبان و قتال کردند و میان ایشان بحد
تیغ رسید سدی گفت زنی بود از انصار نام او زیر میان او و شوهرش خصومتی
افتاد و قوم وی خبر یافتند بیامدند و با وی خصومت کردند و قوم مرد هم
آمدند و در هم آویختند و قتال کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت اگر دو گروه
از مؤمنان با یکدیگر قتال کنند میان ایشان صلح کنید و صلح دهید ایشان را با یکدیگر آشتی
فتند را باب صلح نشینید دهید با ... اگر یکی از این قوم بر دیگری تعدی
و ستم کند دست وی از ظلم و تعدی باز دارید تا آنکه باز گشت میان ایشان صلح کنید و کار
ایشان بصلاح آرید بعدل و انصاف در همه کارها عدل و انصاف کنید و ...
... که خدای تعالی عادلان را دوست دارد آنگاه گفت مؤمنان نباید که با یکدیگر
خصومت کنند که مؤمنان برادران یکدیگرند میان مؤمنان برادری در این خصومت چگونه
باشد پس اگر خصومتی افتد میان برادران شما آنرا اصلاح کنید و از خدای تعالی بترسید
تا باشد که خدای تعالی بر شما رحمت کند یعنی یکدیگر را مترسانید و بر یکدیگر رحمت کنید تا
خدای بر شما رحمت کند ابو عثمان گفت برادری دینی قوی تر است از برادری نسبی از برای
آنکه برادری دینی منقطع نشود بخلاف نسب جنید را گفتند برادر که باشد گفت برادر آن
باشد که در هیچ معارت نباشد جز آنکه در شخصی معاین باشد ابوهریره از رسول صلعم
روایت کرد اَلْمُسْلِمُ اَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُعَيِّرُهُ ولا یخذله مسلمان برادر مسلمان است
نباید که بر وی ظلم کند و وی را عیب کند یعنی باید که عیب وی نگوید در وقت ...
وی ... و ... از ... بر ... از وی ...
و در ابو ... آن ... نصیب ... میوه
خود ... ایشان از ... نصیب ...

آنگاه گفت این وصیت را نگاه دارید از من و کم باشند آنها که این وصیت را نگاه دارند محمد بن کعب
روایت کرد از رسول علیه السلام اجر المصلح بين الناس كاجر المجاهد عند الحرب گفت مزد آنکس که اصلاح کند
میان مردمان چون مزد آنکس است که او جهاد کند در راه خدای بکر بن عبد الله گفت یک تن
بود که بر سر تا برادران مومن در دل ناصحی میان دو مسلمان و میان ایشان
برادری کرده باشد و آیت را دلیل است بر قتال اهل بغی و باغی آن باشد که بر امام حق بیرون
آید و حکم وی را رضا ندهد چون اهل بصره و شام و نهروان یاغیان بودند و قتال ایشان واجب بود
بر مسلمانان و پیغمبر عمار را گفت تقتلك الفئة الباغية ترا ای عمار گروهی بکشند
که باغی باشند امیر المومنین علی علیه السلام گفت اخواننا بغوا علینا اما خدای تعالی ایشان را مومن خوانده است که
گفت يا ايها الذين آمنوا بالله چون بزبان ایمان داشتند و در دل ایشان ایمان نبود و در
تبع ایشان را خواند آنگاه گفت ایمان آوردیم چنانکه ایمان آورده اید بزبان يا ايها الذين
آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيرا منهم ولا نساء من نساء
عسى ان يكن خيرا منهن ولا تلمزوا انفسكم ولا تنابزوا بالالقاب
بئس الاسم الفسوق بعد الايمان ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون
عبد الله عباس گفت آیت در ثابت قیس آمد و او را در گوش گرانی بود و چون بمجلس
رسول آمدی مردم جای دادندی تا نزدیک رسول علیه السلام بنشستی و سخن شنیدی یکروز در نماز
رسول علیه السلام یکرکعت نماز یافته کرده بود و یاران رسول علیه السلام یکرکعت بکرد تا یکرکعت دیگر بکرد
مردم جای گرفته بودند ثابت سلام نماز بداد و برخاست و پای بر گردن مردم می نهاد تا
نزدیک رسول علیه السلام آمد تا چنانکه میان رسول علیه السلام و وی یک شخص ماند ثابت وی را گفت جای باز ده او گفت
اصبت مجلسا فاجلس جای یافتی بنشین آنجا که او بنشست خشمگین رسول علیه السلام از سخن او
بود دست وی آن شخص را گفت تو کیستی گفت انا فلان بن فلان ثابت گفت ای فلانه مادر را یاد

که در جاهلیت وی را بدان گفتندی آن مرد خجل شد خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ای مردمان نباید
که گروهی از شما گروهی را فسوس کنند یعنی نباید که مردان مردان را فسوس کنند و زنان زنان را که شاید آن مردان
که شما ایشان را فسوس میکنید ایشان بهتر باشند از شما آیت در حق دو زن آمد از زنان رسول علیه السلام
که ایشان ام سلمه را فسوس میداشتند و عیب میکردندی و این چنان بود که او ازاری در میان بسته
بود و گوشه ازار در پشت فرو هشته و ایشان عیب میکردند که این زبان سگی است و بعضی زنان
وی را بکوتاهی عیب میکردند عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که صفیه بنت حیی بن اخطب
نزد رسول علیه السلام آمد که یا رسول الله زنان مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودیین ای جهود
دختر جهود گفت تو ایشان را بایستی گفتن پدرم هارون است و عمم موسی و شوهرم محمد
خدای تعالی این آیت فرستاد که ولا تلمزوا انفسكم خویشتن را عیب مکنید یعنی تا هم از یک اصلید
ما از یک دست بمنزلت یک نفسیم هر عیب باشد در همه رود و مومن در غیبت دیگری
بمنزلت خویش است گفت چون ایشان ایمان آوردند بعضی ایشان را گفتندی یا یهودی
و یا نصرانی خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد عبد الله عباس گفت این چنان بود که مردی کاری
بد بکردی آنگاه توبه کردی او را بدان سرزنش کردندی که تو چنین کردی خدای از این نهی کرد
ولا تنابزوا بالالقاب یعنی نبیست بئس الاسم الفسوق بعد الايمان بد نامی است فسق بعد از
ایمان یعنی مرد را از پس ایمان کافر خوانی و بعد از آنکه از گناهی توبه کرده باشی فاسق گویید
کسی که از این توبه نکند از جمله ظالمان باشد يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من
الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا
ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه واتقوا الله ان
الله تواب رحيم سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدای هر دو مرد درویش
را فرمودی تا خدمت دو مرد کردی و بجای ایشان قیام نمودی در حضر و سفر سلمان را بود

ایشان برفتند و سلمان را گفتند برای ما طعامی ساز سلمان را خواب غالب شد و بخفت ایشان باز آمدند
گفتند چرا طعام نساختی گفت خواب بر من غلبه کرد و بخفتم گفتند برو و بگو تا پیغمبر صلعم
طعامی هست بیاور رسول صلعم گفت پیش اسامه بن زید رو و او وکیل خرج رسول صلعم بود و سلمان بیامد
اسامه گفت چیزی نمانده است سلمان باز گشت و ایشان را خبر داد ایشان گفتند طعام بود ولیکن
اسامه بخل کرده در پی ایشان اسامه و سلمان افتادند و سلمان را بجایی دیگر فرستادند باز آمد هیچ
نیاورد گفتند اگر ترا بچاه سمیحه فرستادندی آب فرو شدی پس چون ایشان پیش رسول صلعم آمدند
رسول صلعم در ایشان نگریست گفت چه بوده است که گوشت خورده اید در لبهای شما اثر آن همی بینم گفتند
یا رسول الله امروز چیزی نخورده ایم گفت امروز همه روز گوشت اسامه و سلمان میخوردید خدای تعالی
این آیت فرستاد و گفت دور شوید از بسیاری گمانها که بسیاری گمانها خطا و بزه باشد
و جست و جوی مکنید بکنج کارهای یکدیگر تا آنکه جای تهمت باشد و این چنان بود که آن دو مرد
جست و جوی میکردند تا بخیل دانند اسامه چیزی داشت یا نه و میگفتند و غیبت مکنید رسول صلعم
گفت لا تغتابوا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فانه من اتبع عورات اخیه المسلم تتبع
الله عورته حتی یفضحه ولو فی جوف رحله گفت غیبت مسلمانان مکنید و در پی
عورات ایشان مباشید که هر که چنین کند خدای تعالی در پی او شود و اگر چه در خانه
خود باشد ابوهریره گفت که رسول صلعم فرمود که ایاکم والظن فان الظن اکذب
الحدیث بزنهار باشید که گمان بد دروغ ترین سخنها بود عبد الرحمن عوف گفت شبی با عمر بن
خطاب در مدینه عسس میکردیم بدر سرای ربیعه بن امیه بن خلف رسیدیم خمر میخوردند
ولیکن ما خطا کردیم که تجسس کردیم و همچنین عبد الرحمن عوف حکایت کرد که شبی از شبها با عمر بودم
و عسس میکردیم بدر سرایی رسیدیم در آنجا روشنایی [illegible] کردم آواز مردی [illegible] که
سعد میگفت بازگشتم و باز آمدیم در بگشادیم در رفتیم مردی دیدیم قدحها بدست او

رفتیم

۱۴۷

زنی نشسته عمر او را بشناخت گفت ای فلان تو اینجائی عمر گفت این زن از قوم باشد گفت چرا آن
گفت در آن قوم حجت گفت آن است زن گفت چه [illegible] گفت میکنم [illegible]
و آنشود جابر [illegible] وکن دی الاجنب الاغر فلا لاخته امه والبغی کرعمر بن هذا
بروحوا ولکن عفو ولحیا یکفی [illegible] انا [illegible] در خبرست که
همچنین عمر خطاب شبی از شبها عسس میکرد بر در سرایی آواز زنی شنید هل سبیل الی خمر
و شاربه ام لا سبیل الی نصر بن حجاج عمر آواز که ما کان عمر حیا فلانا عمر زنده باشد
نه بگذاشت دیگر روز کس فرستاد نصر بن حجاج را و چون او را گفته بود از بصره او را
گفت ترا از مدینه بیرون رفت گفت چه گناه کرده ام گفت هیچ گناه نکرده ولیکن زنان
مدینه [illegible] و این بیتها هم بنوشت و بعمر فرستاد
لعمری لئن [illegible] و [illegible] ان ذاک حرام [illegible] زید بن وهب
عبد الله مسعود را گفت [illegible] ولید بن عقبه را که خمر از سر و ریش او فرو میبارد گفت
ما تجسس نفرموده ایم ولیکن اگر چیزی ظاهر کرد انکار کنیم ابوهریره گفت رسول صلعم را پرسیدند
که غیبت چه باشد گفت آنکه کسی را چیزی گوئی که او را از آن کراهت باشد اگر آن چیز در او
موجود باشد غیبت نباشد و اگر نه بهتان ابوهریره گفت پیش رسول صلعم حاضر بودم مردی
برخاست در او ضعفی بود قومی گفتند عاجز مردیست اینجا رسول صلعم بشنید گفت
غیبت کردید و گوشت او خوردید آنگاه خدای تعالی فرمود و گفت هرکجا از شما آن کار را
کاره باشید بهر حال امیرالمؤمنین گفت السامع للغیبة احد المغتابین
غیبت یکی از غیبت کنندگانست حکایت کرده اند از بعضی صالحان که یکی گفت در
گورستان نشسته بودم مردی جوانی آمد و جنازه با خود داشت گفتم [illegible]
[illegible] در خواب دیدم که [illegible] جنازه نهاده [illegible]

و کاردها بجستند تا دادند مرا گفتند بخور گفتم ای سبحان الله من چنین ... است که گوشت
حیوان نخورده ام گوشت مردار چگونه بخورم گفتند دی روز بخوردی ما امروز چرا نمیخوری گفت
توبه کردم که دیگر غیبت نکنم و هیچ کس را نگویم و نیکو از ایشان طلبیدم که تا باشد بحلی طلبم پس یکسال دیگر
دیدم همچنان که من سخن گویم وی ... گفت تو بگوی گفتم آری گفت برو پای خود ببوس
گفت اعرابی نزدیک رسول صلعم آمد و بر خویشتن گواهی داد سه بار بر زنا رسول صلعم روی از وی بگردانید
بار چهارم صحابه گفتند یا اعرابی دیگر باره بگو تا رسول صلعم ترا رجم کند گفت این خود بر او است
و میگویم زنیت یا رسول الله فطهرنی زنا کرده ام ای رسول خدای مرا پاک کردان رسول صلعم فرمود
تا او را رجم کردند رسول صلعم بیرون رفت بگوشت ... حدیث اعرابی میکردند یکی میگفت دیگری ...
او را رجم کردند رسول صلعم با ایشان هیچ نگفت ایشانرا برخواستند و از پی رسول صلعم برفتند بجایی
رسیدند خری مرده افتاده بود رسول صلعم گفت بدوید و آن مردار بخورید گفتند یا رسول الله
تن و جان ما فدای تو باد مردار چگونه بخوریم گفت شما اعرابی را میخوردید و آن بتر است آن اعرابی
میان نهرهای بهشت غوطه میخورد انس مالک روایت کرد که رسول صلعم گفت شب
معراج که مرا بآسمان میبردند بجایی بگذشتم که ایشانرا ناخنها و چنگال از مس بود روی خود را میخراشیدند
جبرئیل را گفتم اینان کیستند گفت اینان آنانند که در دار دنیا گوشت مردم خوردند و در اعراض
ایشان افتادند یعنی غیبت مردم کردند روی جابر و ابو سعید گفتند که رسول صلعم گفت غیبت از
زنا بتر است برای آنکه زانی از زنا توبه کند توبه او قبول کنند و توبه غیبت کننده قبول نکنند
تا مغتاب وی را حلال نکند و در خبر است که پیغمبر صلعم روزی اصحاب خود را گفت میگوئید الربا
از عورات ... باز دار ... گفتند خدای و رسول داناتر گفت الربا ... آنانند
از آنانند که عامه ازین ... و این ... بود ... که غیبت کسی میکنی باید که او را
بایگاه ... یاد کنی آنگاه خدای تعالی گفت واتقوا الله از خدای بترسید

و از معاصی توبه

و از معاصی توبه کند که خدای تعالی توبه پذیرنده است و در رستگاری و درستی گفتار یا ایها الناس
انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا
ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر عبد الله عباس گفت که
آیت در ثابت بن قیس آمد که آن مرد را گفت انت فلان ابن فلانه رسول صلعم گفت که
کدام فلانه میبرد ثابت برخاست و گفت منم یا رسول الله رسول صلعم گفت در روی این قوم
نگر در نگریست گفت چه میبینی گفت کردهای مختلف الالوان سیاه و سفید و سرخ گفت ترا
بر ایشان هیچ فضل نیست مگر بتقوی خدای تعالی این آیت فرستاد در حق ثابت و قوله
یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا و این آیت که یا ایها الناس
انا خلقناکم تا آخر ادب بود آن باید مقاتل گفت چون رسول صلعم مکه بگشاد بلال را
فرمود تا بر بام کعبه رفت و بانگ نماز گفت حارث بن هشام گفت محمد جز این کلاغ سیاه
دیگری نیافت تا موذن باشد عتاب بن اسید گفت الحمد لله که پدرم نمرده است تا این
دیدی و همگی سخنی میگفتند ابو سفیان گفت من هیچ نیارم گفتن می ترسم که خدای آسمان محمد را خبر
دهد خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد و رسول صلعم را از همه خبر کرد رسول صلعم ایشانرا بخواند و هر چه
گفته بودند پرسید ... خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشانرا نهی کرد از آنکه بر نسب فخر
کنند و بسیاری مال و درویشانرا حقیر دارند ابن عباس گفت رسول صلعم در بازار
میگذشت غلامی سیاه دید ... او را میفروختند و میگفت مرا هر که میخرد بخرد
و لیکن آنست که مرا از اوقات نماز باز ندارد که پنج نماز در قفای رسول صلعم میگزارم مردی
بخرید با این شرط و پنج نماز در قفای رسول صلعم میکرد رسول صلعم هر گاه غلام را میدید
چندی بر آمد که وی را ندید خواجه غلام را گفت غلام کجاست گفت یا رسول الله در حال تب است
رسول صلعم برخاست و بیامد گفت بیا تا برویم ... برفت ... را بپرسید ... روز

دیگر برآمد صاحب غلام را گفت که غلام چونست گفت یا رسول الله مرد در حالت نزع است رسول الله برخاست
و با اتباع رفت و او در نزع بود و غلام فرمان یافت رسول الله بکار غسل و تکفین و دفن او مشغول شد
مهاجر و انصار را از آن تعجبی عظیم حاصل شد گفتند یا رسول الله ما ترک وطن و مال و فرزندان کردیم
با تو و با تو یاری نمودیم با همچنین این نگردید که با این غلام چنین کردی پس حق تعالی
این آیت فرستاد و خبر داد که نسب را نزد او نیست کار بر پرهیزکاری و تقوی دارد یا ایها الناس خطاب
جمله آدمیان را از مرد و زن تا عرب و عجم و بنده و آزاد و بالغ و کودک و دیوانه تا قصه عقل انا
یعنی بدانید ای مردمان که ما شما را بیافریدیم از نرینه و ماده از مردی و زنی یعنی آدم و حوا و شما را شعوب
و قبایل گردانیدیم شعوب جمع شعب باشد چون ربیعه و مضر و قبایل از شعب است آنکه از آنها
جامع باشد شعب جمع قبیله باشد جدا فرزندان ایشان متفرق شوند و شعب فضاء و تفرق
از شعب قبیله باشد چنانکه بکر از ربیعه و تمیم از مضر و آنکه عماره بود چنانکه شیبان از بکر و دارم از تمیم
آنگاه بطن باشد چنانکه غالب و لوی از قریش و آنگاه فخذ باشد چنانکه بنی هاشم و بنی امیه از لوی
آنگه فصیله باشد و عشیره و گفتند شعوب از عجم باشد و قبایل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل گفت
شعوب آنها باشند که نسبت ایشان با شهرها کنند و قبایل آنکه نسبت ایشان با پدران باشد آنگاه
ایشان را آن کردیم تا یکدیگر را بشناسید در قرب نسبت نه برای آنکه تفاخر کنید بجای حسب و حقیقت
کرامت کریم‌ترین مردمان پرهیزکارترین ایشانست نزدیک خدای تعالی خدای تعالی دانا و باخبر است
رسول الله گفت حسب و مال کرم تقوی الکرم التقی فلیتق الله هر که خواهد که کریم‌ترین مردمان
باشد گو از خدای بترسد و گفت کرم الرجل دینه عبدالله عباس گفت کرم دنیا توانگریست
و کرم آخرت پرهیزکاریست و رسول الله گفت ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اموالکم ولکن
ینظر الی قلوبکم و ایما انتم بنی آدم فاکرمکم عند الله اتقیکم و خدای تعالی در این آیت نفی
کرد و همه نسبی کریم‌ترین آن کردم که پرهیزکارترین باشد و تا گفتید فلان ابن الفلان امیر دید

نسبت خود

١٣٩

نسبت خود بنهم گفتم و نسبت شما ضیع گفتم این اتقیکم کجا اند پرهیزکاران و ناعریفه
ابن عباس العبد لعل الغنی و العزکل التقی من عرف الربّ فلم تغنه معرفة الرب فهو الشقی
قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان
فی قلوبکم وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا
ان الله غفور رحیم انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله
ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک
هم الصادقون آیت در جماعتی از بنی اسد آمد که در سال قحط بمدینه آمدند و
کلمه شهادت گفتند و در دل ایمان نداشتند و راهها بر سر نجس آلوده کردند و نرخها گران
بکردند و پیوسته رسول الله را منت نهادند و می‌گفتند اینک العرب انفسها علی ظهور
رواحلها وجعلناک الانعام وثقلها عرب نزدیک تو آمدند بر پشت رواحل و ما آمده‌ایم
و فرزندان و بنه را بجانب تو آورده‌ایم بر سبیل منت و با تو قتال نکردیم چنانکه بنی فلان و بنی فلان
کردند و بطمع صدقه آمده بودند تا بعضی را اعطا دهد خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت
در اعراب بعضی از جهینه و اسلم آمده و اشجع که اظهار ایمان کردند تا ایمن شدند چون رسول الله بجنگ
فرستاد ایشان باز ایستادند و تخلف کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت عربان گفتند که ایمان
آورده‌ایم بگوی ای محمد که ایمان نیاورده‌اید ولیکن بگویید اسلمنا که اسلام آورده‌ایم
یعنی استسلام کردیم خود را از کشتن برای آنکه ایمان تصدیق باشد و اسلام بزبان و عمل بر شرایع است
دلیل است که اسلام دیگر است و ایمان دیگر هم در لغت و هم در شرع اگرچه یکی با دیگری ملازم
متنافی نبود آنگاه این رد نکرد و گفت ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و هنوز ایمان در
دل شما نشده و ما تقرر فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین عبر بیت
این آیت را دلیل نیاید برای آنکه ما گفتیم که ایمان ضد اسلام است تا جمع آن بیکجا درست نباشد

ما گفتیم ایمان دیگرست و اسلام دیگر ایمان فعل دل است و اسلام از فعل جوارح هر که مومن باشد
مسلمان باشد و هر که مسلمان بود مومن نباشد چه منافقان احکام اسلام کنند ولیکن مومن نباشند اگر خدای
و رسول را طاعت دارید بظاهر و باطن و بدل و بزبان از اعمال شما چیزی بنکاهد و ظلم نکند
چیزی از آن باز نگیرد و بحقیقت و راستی که خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است آنگاه ایمان
تحقیق ایمان کرد و گفت انما المومنون مومنان آنها باشند که ایمان آورند بخدای و رسول او
بعد از آن شک نکنند و بیقین دانند و جهاد کنند بمال و بجان در راه خدای تعالی ایشان
در دعوی ایمان صادق‌اند و راست گویان‌اند نه آنها اند که از خوف شمشیر ایمان آورند یا
بطمع عطا چون این آیت آمد این قوم سوگند خوردند که مومنیم بسر و علانیه و بدل و زبان
خدای تعالی این آیت فرستاد قل اتعلمون الله بدینکم والله یعلم ما فی السموات
وما فی الارض والله بکل شیء علیم یمنون علیک ان اسلموا قل لا تمنوا
علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین
ان الله یعلم غیب السموات والارض والله بصیر بما تعملون بگوی ای محمد
که شما خدای را می آموزید دین خود یعنی پندارید که خدای تعالی نمیداند که دین شما چیست و چه در دل دارید
و خدای تعالی غیب آسمان و زمین داند و آنچه در آسمان و زمین و در همه چیز عالم است و دانا
ای محمد بر تو منت می نهند بگوی که منت منهید بر من باسلام آوردن بلکه خدای راست که منت نهد
بر شما بانکه شما را هدایت کرده و راه نموده بایمان و تمکین کرده و توفیق داد اگر راست میگویید
که ما مومنیم خدای سبحانه ظاهر شما و باطن میداند غیب آسمان و زمین و او ببیند آنچه شما میکنید

سوره ق مکیست چهل و پنج آیتست از ابی بن کعب روایت کرده اند گفت هر که
سوره ق بخواند خدای تعالی سکرات مرگ و شدائد او بر او آسان کند بفضله و رحمته
بسم الله الرحمن الرحیم ۝ ق والقرآن المجید بل عجبوا ان جاءهم

منذر

منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب ءاذا متنا وکنا ترابا ذلک
رجع بعید قد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا کتاب حفیظ
بل کذبوا بالحق لما جاءهم فهم فی امر مریج ابن عباس گفت قاف نامیست از نامهای
خدای تعالی که قسم بوی یاد کرده است و بعضی گفته اند که او قافست قتاده گفت نامی است
از نامهای قرآن ضحاک گفت کوهیست محیط بگرد زمین از زمرد و سبزی آسمان از آن است
وهب منبه گفت ذو القرنین بکوه قاف رسید گرد آن کوهها خرد دید او را گفت
یعنی موکلان او را گفت تو چه کوهی گفت من کوه قافم گفت این کوهها خرد چیست گفت رگهای
زمین است هیچ شهری نیست الا که رگی از رگهای او متصل است بمن چون خواهد خدای تعالی
تا زمینی را بجنباند مرا بفرماید تا رگی از آن زمین بجنبانم گفت مرا خبر ده بچیزی از عظمت خدای
گفت شان خدای تعالی جل جلاله عظیم است و از عظمت شان او آنست که از پس من
زمینیست طول آن پانصد ساله راه و عرض پانصد ساله راه در برف که اگر آن سرما نبودی
کوهی بشکستی اگر آن نبودی از گرمای دوزخ بسوختی بعضی از اهل علم گفتند ای قضی الله
ما هو کائن و دیگری گفت قل یا محمد احمد بن عاصم گفت قاف قریب است من عباده فقوله
واذا سألک عبادی عنی فانی قریب سوگند یاد کرده است بقاف قدرت و قهره
و جباری خداوند تعالی و بقرآن بزرگوار یا بدین کوهی که محیط است بگرد عالم که شما از غیبه
کرد اند و بر انگیخته شوید آنگاه گفت بجای سوگند سوید از آنکه با ایشان آمد پیغمبری هم از ایشان
ترسانند و اعلام کنند هم از حسب و نسب ایشان که او را دانند و خبر شوند تا ایشان ازو
او سکونی نفی باشد و در نفی و اصل و فرع و نسب نتوانند زد آنگاه گفت این کافران
میگویند کاری عجیب و شگفت است آنگاه حکایت قول ایشان کرد و تعجب ایشان از بعث
و نشور گفتند ایشان بر سبیل استبعاد اجتنا خاک شویم از پس آنکه مرده باشیم ما را باز

زنده گردانند این بازآمدن نیست آنگاه گفت ما میدانیم که زمین چه نقصان کرده است از
ایشان از گوشت و خون ایشان چه مقدار خورده و ما دانیم که کدام عضو پوسیده و کدام عضو
باقی مانده در خبر است که از فرزندان آدم هر چیزی بپوسد الا استخوان دم و تنهای
پیغمبران و اولیا و شهیدان که نپوسد و نزدیک ما نبشته است محفوظ و نگاه داشته از
شیاطین و از آنکه ستردنی شود و متغیر و مبدل گردد و آن لوح محفوظ است که همه
کاینات بر وی نبشته است در این کافران حق را یعنی قرآن را دروغ داشتند چون بایشان
آمد پس ایشان در کاری آمیخته و مختلف اند و ناسره و متغیر أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى
السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ وَالْأَرْضَ
مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ تَبْصِرَةً وَ
ذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنبَتْنَا بِهِ
جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ رِّزْقًا
لِّلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ یعنی این کافران در آسمان نظر
نمیکنند که بر زبر ایشانست که ما چگونه بنا نهادیم آن را و محکم کردیم و بیاراستیم بستارگان
روشن و در وی هیچ شکافی و فرجی نیست و زمین را بگستردیم و بگستردیم و در وی کوههای
بیخ آور و بلند بینداختیم تا ثقل وی باشد مانند کنگره و پس برویانیدیم در او از هر نوع
نبات زیبا و نیکو تا تبصره و تذکیر باشد و یادگاری هر بنده را باز گردنده بخدای تعالی
و راه صواب خواهنده و فرو فرستادیم از آسمان آبی مبارک یعنی باران را پس برویانیدیم
بدو بوستانها و دانه ای زرعها درونده و درختان دراز بالا از خرما بیار که او را باری
باشد متراکب و منظوم برای آنکه روزی باشد بندگان را و زنده کردیم از باران زمین
مرده و بی نبات را اگر بنگری که بیانی که بعضی چگونه باشد و پدید آید و خلق از زمین

١٤١

خلق بجنبند باشد که پدید آمدن گیاه از زمین كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ
الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ
تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ برای تسلیت رسول حق تعالی میفرماید پیش از این قوم
تکذیب کردند نوح را و اصحاب الرس حنظله را و ثمود صالح را و عاد هود را و فرعون موسی
را و قوم لوط لوط را و قوم تبع تبع را و او پادشاهی بود و او را تبع برای آن خواندندی
که تبع بسیار داشت و در جاهلیت آتش پرست بودند پادشاه ایشان اسلام آورد و قوم را
باسلام دعوت کرد و ایشان آتش پرست بودند اجابت نکردند و تکذیب کردند از محمد اسحق
و قوم او روایت کردند که چون تبع که نام اسعد و کنیت او ابو کرب بود و پادشاه یمن
بود وقت آنگاه از مشرق باز آمد و راه بر مدینه ساخت چون آنجا رسید غارت نکرد بریکی از
خود را که بمدینه خود و او پسر [illegible] بکشتند او [illegible]
بر عزم آنکه اهل مدینه را بکشد ایشان نیز کار کردند چون تبع آنجا رسید بود [illegible] فرقه
اهل مدینه از اهل جهود [illegible] و بر وی حرب بکردند و شب تبع و قوم را میزبانی
میکردند و طعام میدادند تبع را از کرم ایشان عجب آمد گفت کریم مردمانی اند در [illegible]
دو حبر احبار بنی قریظه پیش وی آمدند و گفتند ما ترا نصیحتی بکنیم نگر که تا این عزم با تمام
که ما می ترسیم که هلاک تو و قوم تو درین باشد این شهر مهاجر پیغمبری است از قریش که در آخر الزمان
بیرون آید و این جای قرار وی بود و خون ایشان در وی [illegible] و در دین او [illegible]
باشد [illegible] گفتند که [illegible]
برگشت تبع ایشان را با دین خود دعوت گفت ای احبار کدام بهین دین دیدید که این دین
بهتر است گفتند که باقی [illegible] آتش [illegible]
بآنجا رفتند اکنون کار را [illegible] تبع گفت [illegible]

و اینها دو چیز بود که آسان بود تو را تدبیر حالها کرده باید کرد تا آن بخشند و چیزی نیز باید و ما
باید در خود تقریبها کردند از تکاف آن کرده آنچه بیرون آید و در هیچ چیز نماند و اینها را
باز ابوبخت و اینها دو چیز را هیچ کس نمی گردد ایشان از بیان آنچه بیرون آید بلاست و
تو را تدبیر هیچ امر نه در عرف از بیان ایشان بیکند و آنچه باجای خود و تبدیل چیز که آن بود
در دنیا و می آمدند اصل چیزی از آنجا افتاد در یمن ابو حاتم گفت ابن ابو کرب بر رسول صلعم ایمان
آورد و هدیه ها فرستاد به مقصد ساله و این بیت ها ادا گفته است شعر شَهِدتُ علی احمد انه
رسول من الله باری النسم ٭ فلو مدّ عمری الی عمره ٭ لکنت وزیرا له وابن عم آنگاه گفت کُذِّبَ
کُتُبٌ ابن همه بود و در آن دانستند بغیر از دعوی عذاب من بر ایشان واجب شد و آیت تهدید برای ایشان
برای اهل مکه فرستاد اَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ
مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ اِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ
مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ
ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ای ما فرو ماندیم یعنی تا بخلق اول فرو ماندیم و از ناچیز چیزی
چنین آفریدیم اول ما هر که بخلق دوم اعاده است فرو مانیم ذکر ایشان در شبهه اند و شک
اند از خلق دوم یعنی بعث و نشر و ما آفریدیم آدمی را و دانیم آن چیز را که وسوسه کند با وی نفس او
و دانیم که در دل چه دارد و ما نزدیکتریم بوی از رگ گردن او
و این تمثیل است که خدای تعالی از در علم او باحوال آدمی بر سبیل تمثیل و مبالغت چون فرا گیرند
آن دو فرشته چپ و راست که خدای تعالی ایشان را بر آدمی موکل کرده است و در وی
در دست تا احوال او بجانی ی نویسند با آنکه خدای تعالی عالم است تا حجت بر وی تمام
شود یک فرشته بر راست که حسنات او نویسد و دیگری بر چپ که سیئات او نویسد

المقاعد

الشمال قعید گفت یعنی نشسته اند امیر المؤمنین علی ع از رسول صلعم روایت کرد که جای این دو فرشته
بر گوشه های آدمی است و زبان او قلم ایشانست و آب دهان او مداد ایشانست ایشان برکاری نیست
انسان را و زبان ایشان خموش نمی شود انس ابو امامه از رسول صلعم روایت کرد که کاتب حسنات بر دست راست
مرد باشد و کاتب سیئات بر دست چپ وی و حکم فرشته دست راست چون مرد حسنه بکند
کاتب حسنات یکی را ده بنویسد و چون سیئه کند فرشته دست چپ گوید نانویسم تا بنده
استغفار کند یکی ساعت ره کند تا نویسد تا هفت ساعت آنگاه یکی را یکی بنویسد و جای این
دو فرشته در دو شانه ی الا در وقت قضای حاجت و در خلوت با اهل بیت و ابن عباس روایت
کرد از رسول که صحیفه بر خدای تعالی عرض نکند که اول و آخر خیر بود و قال تعالی الا گفته
کو ییحتا آنچه در میان آنها است بخشیدم و انس روایت کرد از رسول صلعم که چون بنده وفات
رسد آن دو فرشته گویند بار خدایا ما را بفرمایی تا به آسمان شویم حق تعالی گوید آسمان
مملو است از فرشتگان که تسبیح میکنند گویند بار خدایا بزمین فرو شویم گوید زمین هم مملو است از فرشتگان که
بار خدایا کجا رویم گوید بر سر گور آن بنده مقام کنید و تسبیح و تهلیل میکنید و ثواب آن برای
مؤمن تا روز قیامت آنگاه گفت مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ یعنی هیچ سخنی نگوید الا که نزدیک وی نگاهبان
ساخته و حاضر کرده و آن سختی مرگ که سکرت است مدهوش و متحیر و حیرت عاجز کند
بر دل و عقل آدمی غالب باشد و گفته اند بالحق یعنی بحقیقت و راستی و به راستی و گفته اند
بِالْحَقِّ مِنَ الْاَمْرِ الْاٰخِرِ یعنی آنچه آدمی را کار آخرت بحقیقت شود چه او در تنگی باشد از بعث
و نشر و از آنچه ویرا خبر میداد از ملاقات فرشتگان و سؤال گور و منکر و نکیر
آنگاه که مرگ بوی رسد فرشتگان را ظاهر شوند او را علم ضروری شود و ابو بکر گفت چون ابو بکر
بو در مرگ رسید عایشه بر بالین او بود و میگریست و این بیت تمثیل میگفت شعر امرک ما یغنی
الثراء عن الفتی اذا حشرجت یوما وضاق بها الصدر ابو بکر گفت یا بنیه چنین گوی که حاکم

بکشد وجان وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ این آنست که تو ازان میگریختی
و میگریختی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا
سَائِقٌ وَشَهِيدٌ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ
فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ أَلْقِيَا فِي
جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ
إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ و در صور در دمند آن روز که روز
وعید باشد یعنی روز قیامت و هر نفسی که می آید با وی سایقی باشد که وی را میراند چنانکه
شتر رانند بعضی گفته اند با وی گواهی باشد که گواهی دهد بر وی بانچه کرده باشد در دنیا از
خیر و شر ضحاک گفت سایق از فرشتگان باشد و گواه از اعضای وی گواهی دهد ابن عباس
گفت سایق از فرشتگان فرشته باشد و گواه عمل و دیگران گفتند هر دو گواه از فرشتگان باشند
وی را گوید خدای تعالی که تو در دنیا در غفلت بودی از این ما پوشش از چشم تو برداشتیم تا امروز
بچشم می بینی انچه را دیدی بی امروز چشم تو تیز است که می بینی و دید او تیز یعنی دینا
بر سید تعرف گفت مجاهد گفت مراد آنست که نیک و بد می بیند بر
ترازو تا بجانب حسنات برود یا بجانب سیئات و گوید قرین او یعنی فرشته که موکل بوده
این آنست که نزد یک من نهاده بود از نامهٔ اعمال او است القیا خطاب است
با قرین او و مالک که هر دو دست یکی را بگیرید در دوزخ اندازید و گفته اند با مالک است و
مراد دیگری است برای تأکید یعنی الق الق بینداز و گفته اند خطاب با دو فرشته موکلانست
و گفته اند با سایق و شهید است گفت در دوزخ اندازید هر کافر معاند را و منع کننده
و شتابنده و بلیغ در کافری و عناد و در تفسیر اهل البیت که خطاب با محمد و علی است که
فردای قیامت بیایند و بر سر دو راه بنشینند و با دوزخ مقاسمت کنند و در سرای این کار

تفویض

تفویض کرده باشد با امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع تا وی دوزخ را بگوید هذا لی و هذا لک
خذیه من اعدائنا و دعه فانه من اولیائنا این را بگیر که از دشمنان منست و آن را دست بدار که
از دوستان منست پس خطاب با هر دو است ایشان را میگوید در دوزخ اندازید هر کافری که
بنبوت محمد و بمعاندت او ولایت امیر المؤمنین ع و دلیل این تاویل حدیث معروف است
که رسول ص با امیر المؤمنین گفت دوستان و دشمنانت که در هر دو جای من حاضر باشم و گفت شعر
یا حار همدان من یمت یرنی ٥ دریه لا تقربی الرجلا ٥ دریه لا تقربیه ان له ٥ حبلا بحبل
الوصی متصلا ٥ هر منع کننده خیر را یعنی زکوة را نمیدهد هر که ظالمی شکاکی باشد با این شرک
باشد با خدای تعالی خدای دیگری ویرا بیندازید در عذاب سخت گفتند آیت در ولید
مغیره آمد که مناع خیر بود برادرزادگان خود را از اسلام منع کرد و گفت اگر شما در دین
اسلام آیید هرگز روی منفعت نبینید و منفعت با شما نرسانم قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا
أَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ
إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ يَوْمَ
نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ و گوید قرین او مفسران گفتند
یعنی که شیطان که در قیامت تبرا کند از اتباع خود و گوید ربنا ما اطغیته بار خدایا
من او را طاغی نکرده ام او خود در ضلال و گمراه شد و گفت مراد قرین آن داعی است که او را
در دنیا دعوت کرده باشد یا نفسی با ... را بگیرد و گوید من نفسی گمراه نکرده ام او خود ضال
بود در بی ... مناظره باشند خدای تعالی گوید لا تختصموا خصومت مکنید نزدیک من تقدیم کرده ام
آیات و اخبار متضمن وعید شما و حجت الزام کرده ام ... یعنی که من گفته ام از پیش ... آنست
که گفت لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین و گفته اند آیات وعید است و خبر
داده است که کافران را دوزخ است و فاسق هم الا آنکه ایشان از دنیا توبه کنند تا بعفو خود

عفو کنم اگر کافر باشد ومعنا بر هیچکس ظلم نکنم بگناه ناکرده عقوبت نفرمایم وما ایشان را باحق بجرم
ایشان از ایشان باز نگیریم در روزی که دوزخ را گوییم هیچ پر شدی دوزخ گوید هیچ زیادت دیگر
هست واین سؤال در دو وجه است یکی آنکه خطاب با خازنان دوزخ باشد ولیکن خطاب با
دوزخ کرد بر سبیل توبیخ دوم آنکه بر وجه تهدید باشد وتمییز کافران را بر حقیقت سؤال جواب
نباشد یعنی این حال چنان محقق است که دوزخ اگر اهل جواب باشد ازو سؤال کنند این جواب گوید
که معنا مزید دو وجه آنکه استزادت بر حقیقت زیادت یعنی ابو انس وابو هریره وعبدالله
عباس در این آیت گفتند که خدای تعالی فرماید تا مستحقان دوزخ را از کفار وعاصیان بدوزخ
می برند ودوزخ ایشان را میخورد ودیگر طلب میکند وزیادت میخواهد تا یضع الجبار قدمه علیها
چنانکه گفت جبار قدم در دوزخ نهد ودوزخ پر شود وچنانکه جای سوزن نماند ولم یجد گفتند
لیکن تا هیچ جای نماند ظاهر این اقتضا تجسیم میکند واین روا نباشد اما روا باشد که مراد تقدیم کرده
باشد که ایشان را بدوزخ برند که دوزخ از ایشان پر شود وعبدالله مبارک گفت مراد تقدیم کرده
باشد که در سابق علم خدای که ایشان اهل دوزخ اند برای آنکه قدم خواند ایشان را که تقدیم علم رفته
بود وخدای تعالی تفاوت ایشان تا مقرر بعد شمار کفر ایشان ذکر کرده وهب روایت کرد
که مراد قومی اند که خدای تعالی ایشان را پیش از آدم بیافرید بر هیئت ایشان چون مرکبان دیگر کار
دیگر اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم وایشان همه کافر بودند و[illegible] ایشان [illegible]
نهاد بر وایشان دیگر نقض [illegible] در کلام عرب یعنی جماعت استعمال کنند ودر [illegible]
آمده است ولا یظلم من خلقه احدا واین دلیلست که مراد [illegible] وَأُزْلِفَتِ
الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَنْ خَشِيَ
الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ
لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ وبهشت را برای متقیان نزدیک کردند

چنا

چنانکه آنرا ببینند ودر درجات ومنازل مشاهده کنند چنانکه در زبانی از ایشان گوییم نزدیک
این آنست که شما را وعده میدادند برای بنده بازگشت آینده نگاه دارنده یعنی هر توبه کاری که او
توبه خود را نگاه دارد تا نقض نکند که توبه را در معنی اوّاب ابن عباس گفت اوّاب تسبیح کننده
باشد مجاهد گفت آن باشد که در خلوت گناه خود را یاد کند بیاد واز آن توبه کند حفیظ
آن باشد که گناه خود را یاد میدارد تا از آن توبه کند ودیگر خدای تعالی بوی سپرده بود
از تکلیف آنرا نگاه دارد ~~آنکسی که از خدای خود بیم بود از تکلیف آنرا~~
نگاه دارد آنکسی که بترسد آنجا که کسی حاضر نباشد که ازو شرم باشد ازوی باز ترسد ودست از
معصیت بدارد وبدلی باخرت آید دلی آورده از گناه توبه کرده وبا خدای گرویده
ویرا گویند درشوید [illegible] اگر در بهشت آنچه خواهند ودر نزد ما زیادت باشد
از آنچه در دل وخاطر ایشان گذرد در [illegible] باقی مانند وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ
مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ
اهل [illegible] که هلاک کردیم از پیش ایشان از قومها وگروهی که بقوت وشوکت از ایشان بیشتر
بودند وبعضی [illegible] ایشان در شهرها کردند و[illegible] گردیدند و[illegible] ایشان را [illegible] جستند
عذاب بیاید از وی [illegible] ویحیی ابن یعمر فنقّبوا خوانده است بلفظ امر [illegible]
تهدید ووعید باشد یعنی بروید وبنگرید تا هیچ خلاصی دیگر [illegible] یابید از عذاب
از مرگ ان فی ذلک بدرستی که درینچه ذکر کرده یادکردنی است وموعظتی آنکس را
که ویرا دلی هست یعنی عقلی ودل کنایت کرد از عقل برای آنکه دل محل عقل است
محل ذکر وعلم وفکر [illegible] این [illegible] باشد که خود دل ندارد [illegible] گفت
دلی حاضر [illegible] خدای تعالی [illegible] که غافل نباشد [illegible] گفت دلی ثابت

دو [illegible] بلام
نزدیکان [illegible]
ایشان را [illegible]

اگر صفت قلب نقل است و لیکن مراد باین دل باشد مستقر که از خدای تعالی بود و دوم آنکه
نفرمای گوش خود را بشنید قرآن را گوش دارد و حاضر باشد یعنی دل نماید و فکر در آن می شود
سخن را بشنود وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ
طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ
ما آسمانها و زمینها را بیافریدیم و آنچه در میان آنست در شش روز و در ما در شش روز
هیچ رنجی نرسید آیت در جهودان آمد که پیش رسول صلعم آمدند و گفتند یا محمد ما را خبر ده تا خدای تعالی
در این شش روز چه آفرید گفت یکشنبه و دوشنبه زمینها بیافرید و سه شنبه کوهها و چهارشنبه درختان
آسمانها و فرشتگان تا سه ساعت از روز آدینه و در اول ساعتی از ساعات آدینه آجال بیافرید (آسمانها روز پنجشنبه)
که در دوم آفات و در سیم آدم را آفرید گفتند راست گفتی اگر تمام بگویی گفت تمام چیست
ثم استراح یوم السبت واستلقی علی العرش روز شنبه چون خسته و مانده بر عرش بخفت
بر پشت خدای تعالی این آیه فرستاد و بر ایشان رد کرد که هیچ ماندگی و رنجی در آفریدن این چیزها
بما نرسید آنگاه رسول صلعم را فرمود که صبر کن بر آنچه این جهودان میگویند که من سزای ایشان بدهم
و تسبیح کن خدای را و شکر وی کن و بعضی مفسران گفته اند نماز کن خدای را بفرمان و توفیق
پیش از آنکه آفتاب برآید یعنی نماز بامداد و پیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی نماز پیشین و دیگر
مجاهد گفت وَمِنَ اللَّيْلِ آنگاه بیدار شود نماز شب کن وَأَدْبَارَ السُّجُودِ از امیر المومنین عمر بن
خطاب و ابو هریره روایت کرده اند که ادبار السجود دو رکعت است پیش از صبح که آن را رکعتی
الفجر گویند سنت نماز بامداد ابن عباس از رسول صلعم روایت کرد که این دو رکعت از پس
نماز شام پیش از آنکه سخن گوید در رکعت اول یکبار فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در رکعت
دوم یکبار فاتحه و یکبار قل هو الله احد نماز او در علیین نویسند وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ

المناد

الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ إِنَّا
نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ
حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ
بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ بشنو گوش دار و یاد کن آن روز که منادی ندا کند یعنی
اسرافیل بر صخره صور دمد ندا این باشد که ایتها العظام البالیة والاوصال المتقطعة واللحوم المتمزقة
ان الله یأمرکن ان تجتمعن لفصل القضاء ای استخوانهای پوسیده و رگهای بریده
و بندهای گسسته و گوشتهای پاره پاره شده خدای تعالی میفرماید که جمع شوید برای فصل القضا
از جای نزدیک گفتند از صخره بیت المقدس که آن میانه زمین است و نزدیکترین جایها از
زمین با آسمان به هژده میل یعنی صاحب الاخبار و گفتند مراد آنست که نداکننده از جا
کرشنوند تا چنان پندارند که از جای نزدیک است و نزدیک بود که بشنوند آواز بحق و آن
نفخه بازپسین باشد ذلک آن روز بیرون آمدن باشد از گورها آنگاه گفت ما ایم که ما
زنده گردانیم مردگان را و بمیرانیم زندگان را و بازگشت با ما خواهد بود و آن روز
که زمین بشکافد از ایشان و ایشان از زمین بیرون آیند شتابان آن حشر است بر ما آسان
آنگاه گفت که ما عالمتریم بآنچه میگویند ای محمد و تو بر ایشان مسلط نیستی تا بجبر و قهر
ایشان را باسلام در آری تو پیغمبری پیغام گذار و گفتند این یکبار سلطان است یعنی منسوخ
بآیه القتال که مردم را بکارزار داشت و مردم را بسیف فَذَكِّرْ یاد ده ای محمد خلق را
و تذکیر کن آنان را که از وعید و عقاب ترسند **سورة الذاریات** مکیت و شصت آیت
پیغمبر صلعم گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را بعدد هر بادی که در دنیا جهد حسنه نویسد
و سیئه محو کند و درجه رفیع گرداند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالذَّارِيَاتِ
ذَرْوًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ

لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ   والذاریات قسم است بانزده سوره است که خدای تعالی
در وی ابتدا بقسم کرده است و اینجا گفته‌اند قسم بنام خداست تقدیرش چنانست که ورب الذاریات
و قول درست آنست که قسم باین چیزهاست برای آنکه کلام او بر ظاهرست بر طایفه عرب که ایشان قسم
کنند بکاره و مسجد گویند بحق هذا البیت و هذا البیت و رب البیت آنچه در شرع سوگند درست نباشد
جز بخدای تعالی این برای آنست تا پیرانکو بی و مخفی باشد از قسم بنام خدای تعالی و بسوگند جمیع
اقدام نیارند که حق تعالی قسم یاد کرد به بادهای پراکنده از انچه آید از بهر ابو عثمان المحج
چنین روایت کرد و گفت که مسکن باد در زیر ارکون و بیانست که حالا که بعد از آن از اینجا بیاید بر گردش
آفتاب آید و از اینجا سرگردد و بادها و زکو بها بیابانها در آید مثال رنگی بر بهشت باشد از برای بهشت
نیفتد کرده و از انفاس اصحاب بی بجدخ و جنوب کرده و صبا و جنوب از مطلع
سهیل باشد تا مطلع آفتاب و صبا از مطلع آفتاب تا بگذار بنات النعش این در حد آن شود
و آن در حد این نباشد و در خبرست که روزی عیسی گفت در مناجات الهی اری آیتی من آیاتک
حکمتک یا رب یا باری از اسرار حکمت خدایی نمای گفت از اینجا بعکاسی بجوی در آن دید
سایه آن دید چهار سرای بنی در آن سرای بزرگ دید که تماشا می‌کرد آنجه آمد از عیسی پرسید
و در یک سرای بود و جواب داد که مردمان دهقانیم کار و کشت زار از ما زرع است گفت از خدای بخواهیم
گفتند باران خواهیم اگر امسال باران نیاید و اگر نیم از اینجا بیاید و بسر سرای دیگر شد گفت
شما چه مردانید گفتند کار ما تنور گری است بسیار تنور کرده‌ایم و بنهاده و اگر امسال آفتاب باید
باشد ما و اگر نیم از اینجا بیاید و بسر سرای دیگر شد و گفت شما چه مردانید گفتند کما مردمانیم
که ما را غله بسیار در خرمن است اگر باد ما را بیاید بیاید با غلها را پاک کنیم و کار ما برآید بسر سرای دیگر
آمد و گفت شما چه مردانید گفتند ما خداوندان درختیم اگر هوا ساکن باشد و باد نجهد که میوه‌ها
از درخت نارسیده بریزد ما را نکو نیم عیسی از اینجا برگشت و میگفت ای خدای که در خلقان

ابر رفت یکی را باران می‌باید و یکی را باد و یکی را آفتاب و یکی را هوای ساکن می‌باید و تو خداوندی
مراد همه بسیار و سبب مصلحت و دنیا و دین با همه بر ما فرمایی که زانها در خبرست که
امیر المؤمنین علی بر منبر کوفه خطبه می‌کرد و در میان خطبه گفت سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ
بَيْنَ الْعِلْمِ تَقْبِضُهَا بَيْنَ جَنْبَيَّ تَقْبِضًا لَوْ تَجِدُ سُعَاةً ابن الکوا برپای خاست و گفت یا امیر
دعوی عجب می‌کنی از هیچ پیغمبری این دعوی نشنیدم گفت بپرس تا بشنوی گفت بیا گفت اخبرنی
عَنِ الذَّارِيَاتِ ذَرْوًا قال ذلک الرِّيَاحُ این بادهاست فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا اخبرنی
کوئی قال تلک السحاب ابرهاست که بارانها گران دارد فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا چیست و آنکه
بآسانی میروند گفت کشتیهاست گفت فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا چیست و آنها که قسمت میکنند کاره
گفت فرشتگانند که کارها قسمت میکنند حق گفت یعنی این بادها که بیم حسنی و بخشی
ابرها که این بارانهای بسیار و یعنی این کشتیهاها در آب رود و آنها و یعنی این فرشتگان
که قسمت این کارها بدست ایشانست که آنچه شما را وعده داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب
و عقاب و حشر و نشر و حساب و کتاب و جز آن از احوال و اهوال قیامت همه راست
و واقع خواهد شد هم حساب راست و هم جزا و الحساب باشد تا بدانی که کار تو بگزاف
نیست و باید بگزارد کار بعجز انجاد کرد آنچه بر وفق شماراست و بهمه وقت بحسب استحقاق
با تو معامله خواهند کرد از ثواب دادن و عقاب کردن   وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ إِنَّكُمْ
لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ
سَاهُونَ يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ
ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ   آنگاه قسمی دیگر یاد کرد و گفت
بحق آسمان خداوند راهها عبدالله عباس و قتاده گفتند ذات الحبک خداوند خلق نیکو
عکرمه گفت راست و هموار سعید جبیر گفت خداوند زینت یعنی آراسته بستارگان دیگر

عبدالله عمر گفت مراد آسمان هفتم است سوگند که شما ای اهل مکه اید در قول و گفتار مختلف اید

یکی محمد را صلعم یکی می‌گفتید میگوید از شما که ساحر است و یکی میگوید شاعر است و یکی میگوید که

دیوانه است و در قرآن یکی از شما میگوید که آن فرع سلمانی است یکی میگوید القای شیطان است

و گفته‌اند مراد آنست که بعضی مقر اند و بعضی منکر و بعضی مومن و بعضی کافر و بعضی مکذب و بعضی

مصدق یعنی این اختلاف و اقوال متفاوت محال است که همه حق باشند تمیز است ایشان

تا فکر کنند و حق از میانه بجویند تا هلاک نشوند آنگاه گفت يُؤْفَكُ عَنْهُ یعنی میگردانند از قرآن

یا از محمد آنرا میگردانند یعنی عیب میکنند و ترغیب میکنند آنرا که میخواهند که بگروند

بهر چه که خواهند یا بر میگردانند آنرا که شیطان بر سوی ابلیس بر گردانیده باشد از خدای

دیگر در یافته باشد یعنی صرفکار ایشان نمیگذارد الا در محنت و بیزارگی از توفیق قُتِلَ

الْخَرَّاصُونَ لفظش خبر است و معنی خراص دروغگوی باشد و حدز کننده که هرگز یقین

نباشد بر آنچه گوید و آنرا حدز گفته است نیاید همه دروغ بود و معنی اینست که بگذار دروغ

زنان را و لعنت کناد بر ایشان عبدالله عباس گفت مقاتلند که عقبهای که بخشید مردم را

منع کردند از نکو بر سول صلعم و سی الَّذِينَ هُمْ آنها که ایشان در غفلت ساهی اند و در حقیقت

و سهو می باشند و می پرسند و سوال میکنند که روز حساب و جزا کی خواهد بود ایشان را

جواب ده و بگو که آن روز خواهد بود که ایشان را بآتش امتحان میکنند و بر آتش می‌نهند

و میسوزانند آنگاه خطاب کرد و گفت ایشان را که بچشید عذاب و عقاب خود را آنچه که بران

استعجال و شتاب زدگی مینمودند إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ آخِذِينَ مَا

آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا

يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ

پرهیزکاران و متقیان در بهشتها باشند و چشمهای آب روان فرا گیرند آنچه خدای تعالی بدیشان

میدهد

۱۴۷

سیوم از ثواب و انواع کرامات ایشان یعنی از اینکه در دنیا محسن و نیکوکار بودند و ایشان آنگاه

ابتدا کرد و گفت از شب نمی خفتند بر میخواستند و نماز میکردند و بعضی هم گفته‌اند که ایشان

اندکی از شب میخفتند امام محمد باقر گفت آنها که میخفتند الا آنکه نماز خفتن کردند انس مالک گفت

آنها باشند که میان شام و خفتن نوافل کنند حسن گفت آنها باشند که بیشتر نماز سنت کنند [illegible]

که بوقت سحر استغفار کنند و از خدای تعالی آمرزش خواهند و در اموال ایشان حقی باشد

سایل و خواهنده را و محروم را که تنگ روزی باشد بعضی گفتند که محروم آن باشد که نخواهد

زید اسلم گفت محروم آن باشد که زرعش یا میوه و ثمرش را آفت رسیده باشد یا جهاد [illegible]

عبدالله عباس گفت مردی از اهل یمامه سیلی بیامد و مالی که داشت از وی ببرد و بگفت

اصحاب رسول صلعم گفت هَذَا الْمَحْرُومُ این مرد محروم است او را توزیعی باید کرد و توزیعی

کردند شعبی گفت هفتاد سال است که بپرسم که محروم کیست هیچ علم ما حاصل نشد وَفِي

الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ

وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ

تَنْطِقُونَ و در زمین آیات و علامات آنها را که ایشان یقین باشند و شکی نباشند آنگاه

گفت بر سبیل ملامت ای در خویشتن نمی نگرید و نمی نگرید عبدالله زبیر گفت مراد مخرج

بول و غایط است که از یک طعام و شراب [illegible] و [illegible] داده سبیل آنچه آید دگرگونی

خورده آب بیرون آید ابو بکر وراق گفت وَفِي أَنْفُسِكُمْ یعنی در تحویل حالات و تغییر

آلات و ضعف و قوت و عجز ارکان و نقص غیره آنگاه گفت تو می بایستی که روزی

تو جای نهاده است که آفت باو راه نبرد و هیچ دزد بوی نرسد تا [illegible]

[illegible] وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ روزی شما در آسمان است یعنی

برف و باران که نبات از زمین بر آید آنچه سبب روزی شماست و گفته‌اند مراد باران است

که روزکرده ایشان نصیبی [illegible]
قتاده و زهری گفتند سایل آن
باشد که بخواهد و محروم آنکه

بشنا سفیان ثوری گفت اصل الاصوات این آیت بخوانید وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ
گفت این چرا نمی‌دانست که من می‌گم آنچه خدای تعالی گفت در آسمان است من در زمین طلب می‌کنم
برفت و نان بر گرفت و بعبادت مشغول شد یکچند روز در در هیچ چیزی نمی‌نوشید و نمی‌خورد تا بانگ
خدا آمد که هیچ وی نهاده نمی ادر را بر در وی بود در توکل از وی زیاده از در رای او سرد خطا
در شد یکی این سخن در چنین که آنها بهم دراز خار خدای را می‌پرستید و آن روز کار بانان
میرسید تا بانان وقت که هیچ خدای شد و آنچه شمار دمه و میدهید نیم میکنند از خیر و شر
بهشت و دوزخ گفتند مراد قیامت است آنگاه قسم یاد کرد و سوگند خورد بخدای آسمان و زمین
که آنچه از وعده و روزی است حق است و درست چنانکه ناطق آیند یعنی چنانکه در هیچ شک
نیست که شما ناطقید در آن شک نکنید و گفته‌اند مراد نطق مخصوص است و آن کلمه توحید
لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ است یعنی چنانکه این کلمه حق است و درست اگر گفتی مثل ما أنطقنا
تفسیر آن آن بودی که مثل نطقکم و نطق او در هم حق باشد و هم با اعلام معنی آن گفت مثل
ما أنكم یعنی این است مثل که شما ناطقین چنانکه شما ناطقید در ناطقی شما شک نیست و خلاف
حسن گفت ما را روایت کردند از رسول که او گفت قاتل الله أقواما أقسم لهم ربهم
بنفسه فلم یصدقوه اصمعی گفت روزی از مسجد آدینه بصره می‌آمدم در راه اعرابی جلف
جافی از پیش من بر افتاد بر اشتری نشسته شمشیری در برافکنده و کمانی در دست گرفته نزدیک
من رسید و سلام کرد آنگاه گفت از کدام قبیله گفتم از بنی الاصمع گفت از اصمعی گفتم آری گفت
از کجا می‌آئی گفتم از جائی که در وی کلام خدای می‌خوانند گفت خدای را کلامی است که آدمیان
می‌خوانند گفتم آری گفت چیزی از آن بر من خوان من سوره والذاریات برخواندم تا آنجا که
وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ گفت ای اصمعی بخدای بر تو که این کلام خدای است
که محمد فرو فرستاد گفتم آری بحق آن خدای که محمد را بخلقان فرستاد که این کلام خدای است

ذوجود

که محمد فرو فرستاد پس آنگاه برخاست و شتر را بکشت و با پوست پاره پاره کرد و گوشت
گفت یاری ده مرا بقسمت آن بود و پیاده‌ام یاری می‌کردم تا بوی قسمت داد آنگاه تیغ بشکست و بینداخت
و کمان در زیر خاک کرد و روی در بیابان نهاد و می‌گفت وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا
تُوعَدُونَ من خود را ملامت کردم گفتم سالها بایست که این آیت می‌خواندی و متعظ نمی‌شدی
اعرابی جلف بر یکبار متعظ شد دیگر باره او را ندیدم تا آن سال که با رشید بحج بودم در طواف
می‌کردم از پس پشتم آوازی دادند آن کس که می‌خواند باز نگریستم اعرابی را دیدم بانگ ضعیف
پوست بر استخوان خشک شده و گونه و روی زرد گشته بر من سلام کرد و مرا در مقام
ابراهیم بنشاند گفت یکبار دیگر از آن کلام خدای بشنوان من سوره والذاریات برخواندم
چون بدین آیت رسیدم که وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ گفت وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا
رَبُّنَا حَقًّا آنگاه مرا گفت دیگر بر خوان فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا
أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ اعرابی نعره بزد و گفت کیست آنکه خدای را بخشم آورد تا او را سوگند
بایست خورد و کیست که او را باور نداشت تا سوگند خورد دیگر باره بگفت و جان
بداد ابو سعید خدری از رسول روایت کرد که لو أن أحدكم فر من رزقه
كما تفر من الموت اگر یکی از شما از روزی بگریزد روزی از پی او دواند چنانکه مرگ و
در پی این معنی گفته است شعر الرزق في الغيب لا تجهد أطلب العيش من العبد و نیکوا
آمده است الرزق رزقان رزق يطلبه و رزق يطلبك رزق دو است یکی آنکه او را
طلب می‌باید کرد و یکی آنکه او ترا طلب می‌دارد آنچه تو او را طلب می‌کنی شاید که نیابی و آنچه ترا
طلب می‌دارد لا بد که ترا بیابد و لیکن بنای این بر توکل است اگر توکل درست نباشد این کار
درست نباشد و رسول خدای ام گفته است لو أنكم تتوكلون على الله حق توكله
لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح بطانا اگر شما توکل کنید بر خدای چنانکه

باید کرد شمارا روزی کار دهد چنانکه مرغان را باید داد از آشیانها بیرون برد حوصلهای تهی و باز
بآشیانها آید با حوصلهای پر [illegible] تکلیف تو است طلب کن روزی تست از وجه حلال آنگاه آنچه صلاح
تو رسد و آنچه هم رسد صلاح تو باشد طلب تو جهاد است در بنا یافتن امتناع نباید کرد که طلب الحلال
جهاد تکلیف تو یافتن نیست تکلیف تو جستن نیست و معنی ان اسعی و لیس علی ادراک النجاح
آنکه تو است جستن است و یافتن جهد است و آن جهد جهاد و آن تمام جهات است و آن تمام خطاب [illegible]
بقضاست در بر تو باشی با آن قضا رضا است و اگر راضی نباشی حظ تو از نیست فان تقنعوا فخیر
حظکم ناسه اذا لم یرضکم کانت البصرا و آنچه باشی بر تو نا عفت و تو تمام جرب جاتو زیادت
نشود و آنچه تو نهاده نشود و اذا ما کنا معا الغنی و جارة فقیر تعلوا عاجز و حدی
لیس الغنی و الفقر من حیلة الفتی و لکن احاظ قسمت و جدود هل اتیک حدیث ضیف
ابرهیم المکرمین اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم منکرون
فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین فقربه الیهم قال الا تاکلون فاوجس
منهم خیفة قالوا لا تخف و بشروه بغلام علیم ای تو را رسید حدیث مهمانان ابرهیم
گرامی و بزرگوار عبدالله عباس گفت دوازده فرشته بودند از برای آنکه ابرهیم خدمت
ایشان کرد قال الشاعر و انا العبد للضیف ما دام نازلا و ما لی سواها شیمة العبد
عبدالله و رقا گفت برای آنکه مهمانان مردم کریم بودند جهت آن مکرم بود مهمانان او مکرم
باشند اذ دخلوا علیه جهت آن نزدیک وی آمدند و گفتند سلاما سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
وی جواب داد و گفت سلام یعنی تحیت من بر شما سلام است شما قوم [illegible] ناشناسیم
برای آنکه مکرم [illegible] که ایشان دستی بطعام [illegible] فراغ الی اهله [illegible] رفت پنهان
خود ساره و گفت مهمانان رسیده اند [illegible] گفت [illegible]
ساخته نیست و لیکن مرا گوساله ایست که در [illegible] مردم بهمی فرزندی او را جهت

فرزندی دوست میدارم و لیکن برای ایشان کنم چنانکه عادت زنان باشد دست و پای او در حنا
گرفته بود در زنگ [illegible] ابرهیم [illegible] بریان کرد و آن گوساله بود
فربه آنگاه پیش ایشان بنهاد و گفت بخورید جهت دید که تعجیل نمیکنند ابرهیم [illegible]
تعجیل کند برای آنکه او را عادت بود که در مهمانان نگاه کند که چه عادت ایشانست
تا مهمانان چنانکه خود طعام خوردی و ساره ایستاده بود ابرهیم تعجب [illegible] گفت ایشان
طعام تعجیل میکنند او گفت الا تاکلون آنگاه بترسید از ایشان که نباید که با او خیانتی کرده
و عیب کار در دل آرند برای آنکه بترسید جهت [illegible] ابرهیم از ایشان [illegible] گفتند
مترس [illegible] بشارت دادند ساره [illegible] ایشان کرد که او را [illegible]
فرزندی میدانست [illegible] بشارت دادند فاقبلت امراته فی صرة
فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم قالوا کذلک قال ربک انه هو
الحکیم العلیم قال فما خطبکم ایها المرسلون قالوا انا ارسلنا الی
قوم مجرمین لنرسل علیهم حجارة من طین مسومة عند ربک للمسرفین
فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین
و ترکنا فیها آیة للذین یخافون العذاب الالیم ساره که [illegible]
بشارت فرزند شنید روی [illegible] در [illegible] و صیحه و گفت در جانی [illegible]
بر روی خود زد و گفت من پیر زنی نازاینده [illegible] در حیرت که ساره [illegible]
بشارت [illegible] ابرهیم [illegible] ساره [illegible] فرشتگان [illegible] گفت
که این بشارت [illegible] خدای تعالی [illegible] ابرهیم و ساره [illegible] العلیم [illegible]
که فرشتگان [illegible] خدای تعالی [illegible]
بنزدیک او رفت ابرهیم جهت [illegible] فرشتگان [illegible] نزدیک خدای تعالی

می آیند خواست تا بنوکر باد آمده اند با بکارها دیگر گفت فما خطبکم چه کارست تمام ایها
ای فرستادگان ایشان گفتند ما فرستاده ایم بگروهی گناهکاران یعنی قوم لوط تا بفرستیم بر ایشان
سنگهای از گل پخته گفت از سنگ و گل یا سجیل علامت کرده و نشان کرده نزدیک
مسرفان و متعدیان پس بیرون آوردیم آنکسانی را از مؤمنان پس نیافتیم در آنجا جز یک خانه
از مسلمانان و آن خانه لوط بود و درها کردیم در آنجا عبرتها و علامتها آنان را که از عذاب
ترسند وفي موسى إذ أرسلناه إلى فرعون بسلطان مبين فتولى بركنه وقال
ساحر أو مجنون فأخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم وهو مليم
وفي عاد إذ أرسلنا عليهم الريح العقيم ما تذر من شيء أتت عليه إلا
جعلته كالرميم ودر موسی علامتها بود و دلالتها بود چون فرستادیم او را با حجتی
و دلایلی ظاهر بر فرعون پس فرعون پشت بر گردانید و بر گردید و پهلوها خود بر گردانید یعنی فوج
و باکو د و گفتند بازگشت با رکان قوم خود گفت این موسی جادوست یا دیوانه
پس بگرفتیم فرعون را و لشکرش را در دریا انداختیم و او مستوجب مستحق ملامت بود و در عاد
و قوم ایشان آیات و دلالات است چون بفرستادیم بر ایشان بادی عقیم و آن بادی بود که
میغ را بار کنند و برگ را از درختان بریزد در وقت خرما را بار نکند و این باد هیچ
چیزی را که بر وی آمد الا که وی را چون استخوان بریزنده و پوسیده گردانید وفي ثمود
إذ قيل لهم تمتعوا حتى حين فعتوا عن أمر ربهم فأخذتهم الصاعقة
وهم ينظرون فما استطاعوا من قيام وما كانوا منتصرين وقوم نوح
من قبل إنهم كانوا قوما فاسقين والسماء بنيناها بأيد وإنا لموسعون و قوماً
الأرض فرشناها فنعم الماهدون ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم
تذكرون ففروا إلى الله إني لكم منه نذير مبين و در ثمود که قوم صالح بودند

آیات

آیات و عبرتهاست چون گفتند ایشان را تمتع و برخوردار باشید تا گاه آجال
اگر ایمان آورید ایشان ایمان نیاوردند و سر کشیدند از فرمان خدای در گذشتند و طاغی و یاغی شدند پس
صاعقه ایشان را بگرفت و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و ایشان را بسوخت و گفتند بعضی از علما که از
آسمان آمد آن صاعقه خود بشنود و ایشان بصیحه بانگ جبرئیل هلاک شدند و هیچ کس نتوانستند
که بر خیزند و از عذاب خدای تعالی بگریزند و قوت انتقام نداشتند که انتقام کشند آنگاه گفت
یاد کن ای محمد قوم نوح را از پیش آنان که ویران کردند از عاد و ثمود و قوم فرعون ایشان گروهی
فاسقان بودند از فرمان خدای تعالی بیرون شده والسماء و آسمان را بنا کردیم بقوت و ما قادریم
بر آن و زیادت کنیم بر آنکه خواهیم حسین ابن الفضل گفت علم ما واسع است یعنی ما بر همه چیزها
دانیم و زمین را بگستردیم و نیک گسترانیدیم و اینجا مر تذکیر نعمت است بر خلقان تا بشنوند
نعمت یاد کنند و شکر نعمتهای او کنند آنگاه گفت و از هر چه آفریدیم جفت آفریدیم یعنی یکی ماده
و دو صنف آفریدیم چون آسمان و زمین و بر و بحر و سهل و جبل و تابستان و زمستان و خریف
و بهار و شب و روز و جن و انس تا شما تفکر کنید و بدانید که خالق ازواج و اصناف
ماییم که یکی و بی همتاییم آنگاه مکلفان را وعظ کرد و گفت بگریزید بسوی خدا آنگاه گفت
از طاعت شیطان با حضرت رحمن گریزید بدرستی که من شما را ترساننده ام بیان کننده
از خدای ولا تجعلوا مع الله إلها آخر إني لكم منه نذير مبين كذلك ما
أتى الذين من قبلهم من رسول إلا قالوا ساحر أو مجنون أتواصوا به بل هم به
قوم طاغون فتول عنهم فما أنت بملوم وذكر فإن الذكرى
تنفع المؤمنين وما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون ما أريد منهم
من رزق وما أريد أن يطعمون إن الله هو الرزاق ذو القوة المتين
فإن للذين ظلموا ذنوبا مثل ذنوب أصحابهم فلا يستعجلون فويل

لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ با خدای عجب دیگر را می‌پرستید که من شما را
پیغمبرم بیان کننده بیمناک که قوم تو ترا ساحر و جادو خواندند هیچ پیغمبری نیامد قوم را مگر نبی از ایشان الا که
ایشان او را ساحر گفتند یا دیوانه یعنی اولین کسانی که تکذیب کردند تو نیستی نخستین از تو دیگران را
هم تکذیب کردند آنگاه بر سبیل تعجب فرمود ایشان با یکدیگر این وصیت کردند که پیغمبران را تکذیب کنند
نه ایشان خود کردندی از طاغی و ظالم اند آنگاه فرمود که ای محمد از ایشان برگرد و پشت بر ایشان
آور دگر وحی منقطع شد و عذاب فرود آمد حق تعالی نهی رسول را این آیت فرستاد
و گفت یاد ده این مومنان را و وعظ گوی که وعظ و پند سود دارد مومنان را آنگاه برای
ابلاغ حجت گفت من نیافریدم پریان و آدمیان را الا برای آنکه تا مرا پرستند و عبادت
کنند و بعضی گفته اند در آفریدن ایشان عبادت است مجاهد گفت لِيَعْبُدُونِ ابن عباس گفت
الا لیقروا الی العبودیة و این دلیل است بر ابطال مذهب مجبره که اگر غرض او معصیت
بودی و کفر بودی نگفتی ایشان را برای عبادت آفریدم از ایشان روزی نخواهم و نخواهم تا مرا
طعام دهند خدای است روزی دهنده با قوت بر دستی که آنها که ظلم کردند ایشان را نصیبی
مانند اصحاب ایشان بر من تعجیل مکنید که شما را مهلت است چنانکه ایشان را آنگاه گفت وای
بر کافران از آن روز که روز قیامت است سورة الطور مکیه چهل و نه آیت است از رسول صلعم
روایت است که هر که این سوره بخواند بر خدای تعالی واجب باشد که او را از عذاب خود ایمن
کرداند و در بهشت با ناز و نعمتی بدارد بسم الله الرحمن الرحیم وَالطُّورِ
وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ
وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ طور در زبان
عرب کوه باشد و اینجا مراد آن کوه است که خدای تعالی با موسی بر آن کوه سخن گفت بزمین
مقدس چنانکه گفت و کوه است یعنی طور سینا که برای آنکه بر وی الخیر نامه

و برای

و برای آنکه بر وی از رحمت است خدای تعالی بدین قسم یاد کرده است و گفت یعنی طور سینا که محمد
نوشته در رقی فاما باز کشاده و کلبی گفت این کتابیست که خدای تعالی برای موسی علیه السلام نوشت
به قلم بر بیع می شنید و گفتند دیوان اعمال بندگان است و لوح محفوظ نیز گفته اند
و بیت خانه معمور است و آن خانه ایست در آسمان هفتم و گفتند در آسمان چهارم
خانه کعبه که او را ضراح گویند حرمت او در آسمانها چنان است که حرمت کعبه در زمین بهر روز
هفتاد هزار فرشته در آنجا آیند و بگرد آن خانه طواف کنند که هرگز نوبت با ایشان نیاید
و خازن وی فرشته ایست که او را رزین خوانند و آن خانه از یاقوت سرخ باشد در عهد
آدم خدای تعالی آن را بزمین فرستاد و آنگاه بر زمین کار طوفان نوح فرمود تا با آسمان بردند
و آن با نبی بکرده تا برحیا و نماز کنندگان و طواف کنندگان باشد و حسن بصری گفت این
خانه کعبه است و اولین خانه ایست که در زمین نهادند و معمور است به مردمان و خدای تعالی
بر ساکنان از عمارت فرمود و بیت آسمان بر دو شمرد یعنی آسمان دنیا که بمنزلت سقف است
زمین را و بحر سخت دریا پر کرده و تابنده یعنی تنوری که تابنده رسول صلعم گفت
که در دریا نشینید الا حاجی یا معتمری یا مجاهدی و در زیر دریا آتش است رسول صلعم
گفت البحر نار فی نار سعید ابن المسیب گفت که امیرالمومنین علی مردی جهود را گفت
که دوزخ کجاست گفت در دریاست امیرالمومنین علی گفت راست میگوید در خبر است
که رسول صلعم گفت روز قیامت دریاها آتش کنند و با دوزخ برافروزند عبد الله
عباس گفت دریاها فارغ و تهی از امیرالمومنین علی روایت است که گفت دریایست
در زیر عرش عرض و عمق او چندانست که از هفتم آسمان تا زیر هفتم زمین و آبیست سطبر
او را بحر الحیوان گویند در وقت نفخ صور و از و چهل روز و شب بارانی آید بزمین تا مردم
کوره برخیزند خدای تعالی سوگند یاد کند بدینها که عذاب و آتش دوزخ برای همه

دانی و سالنی آنجا بود و جبیر مطعم گفت به مدینه آمدم با رسول خدا تا سخن گویم در باب اسیران اتفاقا
او نماز صبح می‌کرد با رسول خدا نماز می‌گذارد و الطور می‌خواند چون بدینجا رسید
که خدای تعالی می‌گوید إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ نزدیک آن بود که دلم بشکافد
پس از خوف و محبت اسلام در دلم پیدا شد و چنان گمان بردم که از جای برنخیزم تا عذاب
فرو نیاید پس ایمان آوردم از ترس عذاب خدای تعالی يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَتَسِيرُ
الْجِبَالُ سَيْرًا فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ
يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ
أَفَسِحْرٌ هَٰذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ
عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آن روز که آسمان مضطرب شود و بجنبد با هم
و بکوهها در رفتن آیند مانند کشتی در یکدیگر آیند مانند موج دریا و کوهها در رفتن آیند و
ویران باشند گناهان عام باشد و از اعلام خرابی دنیا و اشراط ساعت در آن روز وای در روز قیامت بر آنان که
خدای و رسول او را تکذیب کنند و در باطل خوض کنند و حق را بازی گیرند آن روز که
می‌رانند ایشان را بسوی دوزخ و بعنف می‌برند بآتش در خبر است که خازنان دوزخ اهل
دوزخ را دست بر گردن و پیشانی با پایهای ایشان ببندند و بر روی در دوزخ اندازند و ایشان را
گویند این آن آتش است که شما آن را بدروغ می‌داشتید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا خازنان دوزخ گویند
ای کافران این سحر و جادوی است یعنی در دنیا پیغمبر را سحر و جادو می‌گفتید که به
حقیقت که شما نمی‌بینید چنانکه در دنیا می‌گفتید که چشم ما را سحر کرده‌اند الحال بعد از
این آتش ملازم باشید چه صبر کنید یا نکنید یکسان است بر شما صبر کردن یا نکردن اگر صبر
کنید سود ندارد و اگر جزع کنید بر شما بخشایش نیست که شما را پاداش دهند جزای آنچه
میکنید إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ

ربهم

رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ
سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ
ذُرِّيَّتُهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ وَ
أَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ
فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ چون ذکر دوزخیان کرد ذکر بهشتیان کرد که متقیان در
در بهشتها باشند خوش عیش و متنعم و خوشنود بآنچه خدای تعالی بایشان داد و نگاه داشت
ایشان را از عذاب دوزخ گویند ایشان را بخورید و بیاشامید از طعامهای بهشت و از آنچه
بهشت نوش و گوارنده بدانچه در دنیا کرده بودید تکیه زده بر تختها در یکدیگر بر تختها
... بایشان دهیم و جفت ایشان کنیم زنان سیاه چشم و آنها که ایمان آورده‌اند
فرزندان ایشان متابعت کردند ایشان را بایمان در قیامت ایشان را به ایشان رسانیم
و ایشان را از ایشان باز نداریم و اگر چه درجه فرزندان در ایمان و عمل صالح به درجه پدران
نباشد و از ثواب هیچ نقصان نکنیم آنچه حاصل باشد ایشان را باستحقاق بدهیم و آنچه مستحق
نباشد بفضل بدهیم تا همه با یکدیگر در یک جا باشند که آن جای مسرت و کرامت باشد و در
خبر است که فرزندان مؤمنان در بهشت با پدران باشند و از بهر آن خبر باز نگیریم برای آنکه
ابرار فرزندان را فضل کرده باشیم سعید جبیر گفت که عبدالله عباس روایت کرد از رسول
که خدای تعالی فرزندان مؤمنان را بدرجه پدران رساند و اگر چه در دون ایشان باشند
در اعمال تا چشم ایشان بیکدیگر روشن شود آنگاه این آیت برخواند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
امیرالمؤمنین علی روایت کرد از رسول که چون مؤمن بهشت در خود مسکن یابد
مادر و پدر و اهل و فرزندان طلب کند و حال ایشان پرسد گویند ایشان
نداشتند که اینجا رسند گوید بار خدایا ایشان را برسان خدای تعالی گوید ایشان را بازدید

بایمان الحقنا بهم ذریتهم

دیگر آورده‌اند که این آیت چون نزول آمد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده‌اند که روزی خدیجه از
رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که حال فرزندان من که در جاهلیت بمردند چگونه باشد گفت در دوزخ‌اند
خدیجه دلتنگ شد گفت یا رسول الله فرزندان من که از تو اند گفت ایشان در بهشت‌اند
آنگاه گفت فرزندان مؤمنان با ایشان باشند در بهشت و فرزندان کافران با ایشان در
دوزخ اگر این خبر صحیح باشد مراد فرزندانی که بالغ باشند بدان آنکه خدای بگناه مادر و پدر
فرزند را نگیرد و ثواب پدران بفرزندان نیز بدهد جز آنکه فرزندان خود یعنی اطفال
مؤمنان را به بهشت برند بفضل خود و خدای تعالی بخیر تصریح کرده است و گفت كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ
رَهِينٌ هر مردی در رهن کردار خود باشد جزا کردار را بیابد بنیکو و بد و در وقت جزا
کرده باشند و امددناهم و ایشان را مدد بفرستیم میوه و گوشت از آنچه دوست دارند از انواع گوشتها
يَتَنَازَعُونَ از یکدیگر میگیرند آنرا کاسه که در وی خمر باشد و یا دارد و خمر باشد از کاسه خمر
لَا لَغْوٌ فِيهَا در وی لغوی و باطلی نباشد سعید بن مسیب گفت در وی فحشی نباشد ابن زید
در وی دشنام نباشد وَلَا تَأْثِيمٌ یعنی نباشد که ایشان را بزه باشد یعنی ایشان را در خوردن آن
بزه نباشد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ وَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ
فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ
هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ دیگر در بهشت برای ایشان غلامانی بخدمت کمر بندند از غایت صفا که ایشان
چنانند که در مروارید پوشیده داشته‌اند تا بهوا و باد و آفتاب آنرا تیره نکرده باشد با صفا بود
نشود عایشه روایت کرد که کمترین کسی از اهل بهشت خدمتکار او آواز دهد هزار خادم
جواب دهد که لبیک لبیک حسن بصری گفت روزی از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند گفتند یا رسول الله
خادم چنانست که لؤلؤ مکنون باشد مخدوم چگونه گفت چنانکه ماه شب چهارده در جنب ستارگان

وامّا بعضهم

واقبل بعضهم روی با بعضی آرند و یکی یکی را پرسند عبدالله عباس گفت چون از گور
برخیزند دیگر مفسران گفتند در بهشت و این قول بقراءت کو نیست انجا از ایشان در میان قوم
اهل خود خایف و ترسان بودیم خدای تعالی بر ما منت نهاد و ما را نگاه داشت از عذاب
دوزخ و سموم نامیست از نامهای دوزخ و این آنگاه باشد که دوزخ نموده باشد تا ما
از این اول می‌خواندیم یعنی خدای را عبادت میکردیم خالص و با او انباز نمیگفتیم که او خدای
کار و بخشاینده است فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ
أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ
مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَٰذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ
أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ
أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یاد ده این غافلان را نعمت خدای
و عصمت وی که تو کاهن و نه گوی و دیوانه نیستی آیت در مقالت آمد که بر عقبهای مکه
مردم را منع میکردند از دین تا رسول الله یکی میگفت ساحر است و یکی میگفت کاهن است
یکی میگفت دیوانه است و دیگر گفتند أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ یا میگویند که شاعر
ما منتظریم و چشم میداریم تا حادثه مرگ بوی رسد بگوی ایشان را ای محمد که انتظار کنید و چشم
دارید حادثه روزگار و مرگ را در حق من که من نیز چشم میدارم و منتظر میباشم در حق
شما آنرا که چشم میدارید در حق من گفتند که این آنکه گوید مرا با بهشت از حق که ما خبر شود
از احوال و غیوب لیا و حیا و گاه گاه سخنهای غیب گوید و دعوی وحی کند بدانکه گوید مرا
از این علم حاصل است بعضی دیگر گفتند این همه شاعریست و کار شاعر در دروغ او چنانست
که او زنده باشد ما صبر کنیم تا او بمیرد چنانکه شاعران دیگر که زهیر و طرفه بمردند دیگر آنکه بروند
در جهانی بمرد تو آنوقت دیگری نیز هم در جهانی بمرد أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ یا عقلهای سفیهان ایشان

که یکتد و میگویند واین برایشان آن گفت که ایشان دعوی عقل و زیادتی کردند بر دیگران از
اعلام و عقول لخت و لاف میزدند که خدای تعالی گفت عقل ایشان این تقاضا کرد و مر ایشان را عقل
نیست یا خود ایشان گروهی طاغیان اند و از حد در گذشته بودند و نکانند یا میگویند که قرآن را
محمد از خود فرا بافته است و از خویشتن گفته و چنین است که ایشان گفتند ایشان ایمان نخواهند
آورد و نمیخواهند که ایمان آرند بقرآن آنگاه دلیل برآنکه قرآن ساخته بشر نیست که اگر
باشد گو ایشان بیارید سخنی مانند این و مثل این قرآن اگر راست میگویند چون همه زبان آوران
و محمد از ایشان و نه بیشتر است و در بشریت و فصاحت و بلاغت همه مانند وی اند چون آن نتوانستند
نتوانند آورد دلیل کند بر آنکه محمد هم نتواند و این گفته وی نیست که اگر بودی شما نیز این توانستی
گفتن ام خلقوا من غیر شیء ایشان را از هیچ آفریده اند عبد الله بن عباس گفت لا من رب و ابن کیسان
گفت یعنی ایشان را برای کاری آفریده اند ام خلقوا السموات والارض بل لا
يوقنون ام عندهم خزائن ربك ام هم المصيطرون ام لهم سلم
يستمعون فيه فليأت مستمعهم بسلطان مبين ام له البنات ولكم
البنون ام تسألهم اجرا فهم من مغرم مثقلون ام عندهم الغيب
فهم يكتبون ام يريدون كيدا فالذين كفروا هم المكيدون ام
لهم اله غير الله سبحان الله عما يشركون یا آسمان و زمین را ایشان آفریدند
که ایشان را هیچ علمی و یقینی نیست یا مگر خزاین خدا بنزدیک ایشان است یعنی باران و
ارزاق خلقان عکرمه گفت یعنی پیغمبری و علم انجه خواهند بدهند یا خود ایشان جباران اند
و گفتند مصیطرون رقیب باشد یعنی ایشان رقیبان اند بر مردم و بر ایشان رقیبی نیست
یا ایشان را نردبانیست که بسبب آن میشنوند اگر چنین است آنکه شنیده و سمع او رسیده گو حجتی
روشن بیار یا خدای را دختران اند و شما را پسران بر حسب آنکه ایشان دعوی کردند که الملائکة

بنات

۱۸۴

بنات الله یعنی قدر شما عالیتر است چنانکه بود بر خدای عالی قدر تر باشد و مر خدای را ناخرسند
مینکنند باشد علی اعتقادکم الفاسد و گفتند مراد اینست که اگر مردی فرزند اختیار کردی
پسر را اختیار کردی خدا برای آنکه حکیم عادل است اختیار بهتر کند یا تو که محمدی برای این رسالت
مزدی که ایشان را از غرامت آن گران بار شده یا بنزدیک ایشان علم غیب است ایشان از آنجا نبشتند
یا دعوی میکنند باسماع آنکه این سخن که میگوید محمد از حدیث بعث و نشر و ثواب و عقاب
آن اصطلاح در دار نیست باشد آنجا گفت چنانکه گفت ولئن رددت الی ربی لاجدن خیرا
منها منقلبا یعنی این غیب را کجا یافتند و از کجا نوشتند یا این صحبت با پیغمبر مکر
کنند یا خود مکر ایشان با ایشان گردد و مکر خدای تعالی تدبیری باشد که بنازد بر اعدا و اولیای
خود بر ... ایشان را نجاح گفت معنی آنست که بازای کفر و جحود ایشان با ایشان
کیدی کنند خدای تعالی کید ایشان بر ایشان فرود آورد در عذاب دنیا و آخرت یا ایشان را خدا
جز خدای جل جلاله که مستحق عبادت است که فعلی که با ایشان کرد این دعوی توانی کرد آنگاه
خویش ... گفت منزه است خدای تعالی از آنکه با وی انباز گیرند وان یروا کسفا
من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم فذرهم حتى يلاقوا يومهم الذي
فيه يصعقون يوم لا يغني عنهم كيدهم شيئا ولا هم ينصرون وان
للذين ظلموا عذابا دون ذلك ولكن اكثرهم لا يعلمون واصبر
لحكم ربك فانك باعيننا وسبح بحمد ربك حين تقوم ومن الليل فسبحه
وادبار النجوم این جواب آنست که گفتند او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا
ایشان عکرمه و قتاده گفتند پاره ای آسمان بر ما افکن گفت اگر چنان باشد که ما آسمان پاره کنیم
و پاره ای از آن بر ایشان افکنیم بیخ دگر گویند نه این پاره آسمان است این ابریست بر ...
این آیات که خدای جل جلاله این سخنها که در عقب آن در این معنی بر تحقیق و بعضی بر

واشهد ایشان بر بلاغ حجت است والزام حجت بر ایشان و منکران قرآن را از انواع کافران و مشرکان
آنگاه گفت فَذَرْهُمْ صورتش امر است و معنی تهدید یعنی رها کن ای محمد ایشان را تا برسند بدان
آن روز که در آن روز مرگ بر ایشان آید آن روز که فایده نکند ایشان را کید ایشان
هیچ چیز و نه ایشان را یاری کنند یعنی کسی نباشد که ایشان را یاری کند و آنها که ظلم و ستم کردند یعنی
کافران و مشرکان را عذابی بود نزدیک از عذاب دوزخ یعنی عذاب گور و بعضی گویند در این قول
غازیست و گفتند قتل و اسیر روز بدر است و این قول عبدالله عباس است و گفتند که قحط
وجوع هفت سال است ابن زید گفت مصایب و اغراق و آفات و اوجاع است که بایشان آرد
در دنیا و هلاک اولاد و فرزندان و لیکن بیشترین ایشان ندانند که عذاب بایشان فرود
خواهد آمد ای محمد صبر کن مر حکم خدا را یعنی بدین انواع عذاب که بایشان رسید یا از اذیت ایشان
بتو رسید از رنج که از ایشان هیچ باک نیست برای آنکه تو در حفظ و نگاه داشت مایی و در چشم
دیده مایی و تسبیح کن بستایش پروردگار خویش در آنگاه که برخیزد از مقام و مجلس یعنی بگو
که سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اگر مجلس خیر بود در بیفزاید و اگر مجلس غیر باشد کفارت گناه ما
ابوهریره از رسول ع روایت کرد که هر که در مجلسی بنشیند که در آن مجلس لغط گفت و گوی باشد چون
برخواهد خاست بگوید سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ
هرچه در آن مجلس گفته باشد و کرده بیامرزد وی را ابن زید گفت نماز کن بفرمان خدای تعالی
چون از خواب برخیزی تسبیح و تهلیل کن تا بنماز مشغول شوی و گفتند که نماز بامداد خواست و گفتند
نماز پیشین چون از قیلوله برخیزد و بعضی از شب خدای را تسبیح کن گفتند مراد نماز شام و خفتن
و گفتند نماز شب است وَإِدْبَارَ النُّجُومِ وقت شب بر گردد ستارگان ای اول صبح
گفتند نماز سنت بامداد است و از رسول ع روایت کرد دو رکعت نماز سنت است از پس اقبال
بروی آید ابن زید گفت نماز فریضه بامداد است

سورة النجم مکیه شصت و دو آیت

ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول ع گفت هر که او سورة النجم بخواند خدای تعالی او را ده حسنه
بنویسد بعدد هر کسی که برسول ع ایمان آورده باشد و هر که رسول خدای را جحود کرده باشد
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا
غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ خدای سبحانه و تعالی یاد کرده است
و سوگند خورده به نجم عبدالله عباس گفت مراد او ثریا نیست شعر اذا ما الثریا
والنجم طالع و گفت مجاهد کذب العرات معانی إِذَا هَوَىٰ ای سقط و غاب چون فرود شود
مجاهد گفت مراد جمله است یعنی ستارگان آسمان فرو شوند چنانکه گفت
و مجاهد و دیگر بر النجوم ای محافظ حق تعالی بایشان قسم یاد کرده است برآنکه دلالات
ره نمایان اند فی قوله وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ و زینت آسمان اند بقوله
السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ بر آسمان دوازده برج است از ستارگان در زینتها
دوازده امام معصوم در بیابانها بایشان راه برند فاما در تفسیر حضرت امام جعفر
الصادق ع نیست بکنه شعر ولا اصل کنا نجما یستضاء به و فی البحر نحن اللؤلؤ
نحن البحر التی فیها التعلیمها در نجف دیاقوت و مرجان منازل القدس والفردوس
علیکم نحن للقدس والفردوس خازن عکرمه گفت مراد بنجم رجوم است ای ستارها
آن شیاطین نماید چون قصد استراق سمع کنند بعضی از آن رجوم است شیطان را که قصد کاری
کنند که دیو نباشد وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و بعضی از آن رجوم است شیاطین
چون آدمی را تعاطی کاری کنند که دیو نباشد تا بهشت بیرون رحمت قهر کنند و بغم باد
سقوط بود ضحاک گفت مراد بنجوم قرآنست که خدای تعالی از پی نجم فرستاده است
و سوره از پی سوره بیاید فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ اخفش گفت مراد نبات زمین
بایش وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ و هر نبتی که ساق ندارد نجم خوانند إِذَا هَوَىٰ

حال سقوط و تغییر نجم هم آن گفتند که باد بر می وزد باین درختان با ساق و بی ساق و نبات را
بجنباند تا رو بایشان آرند و برای کثرت منافع ایشان بایشان سوگند یاد کرد و ابو حمزهٔ ثمالی گفت
مراد آن ستارهااند که روز قیامت منتثر گردند و منطمس شوند و فی قوله و اذا النجوم
طمست و قوله و اذا الکواکب انتثرت بعضی دیگر گفتند مراد آن ستارهااند که وقت سحرگاه
نزدیک شوند بفرو شدن برای آن قسم یاد کرد بآن که علامات تمام شب گذشتن کسانی اند که بآن اوقات
شناسند برخیزند و عبادت کنند خدای را در خبر است که امام علی ابن زین العابدین علیه السلام هر شب
در نماز بودی تا چون وقت سحر بودی بیامدی سرای آسمان بنگریستی و گفتی الهی غارت نجوم
سماواتک و نامت عیون انامک و هدأت اصوات عبادک بار خدایا ستارهای آسمان
نزدیک شدند و خلقان بخفتند و آواز بندگان ساکن شد و تو خدای کریمی که از خواب
نیی و امام جعفر صادق علیه السلام گفت مراد نجم رسول است اذا هوی انقضی لیلة المعراج در خبر است
که ابو طالب را گفتند که محمد از وقت نماز خفتن باز پدید نیست همه شب در طلب کردند و
امیر المؤمنین علی علیه السلام در کعبه طلب میکرد و هم از آنجا در حجره طلب کرد هیچ جای نیافتند ابو طالب
سلاح برگرفت و بنو هاشم را جمع کرد و بیامد در کعبه ایستاد و سوگند میخورد که اگر صبح بر آید و محمد
پیدا نگردد همه کسانی که بدشمنی او متهم اند بدین تیغ پاره پاره کنم چون نزدیک صبح شد ستارهٔ از قطب
آسمان جدا شد بغایت روشن بود بسیار بزمین نزدیک می شد تا بر بام خانه فرود آمد که
رسول علیه السلام بود ثم دنا فتدلی و النجم اذا هوی بعضی دیگر گفتند مراد آن ستاره است که
خدای تعالی آن را علامت امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام کرد و سبب آن بود که رسول علیه السلام و بعضی از صحابه از
پرسیدند که مقام تو از پس تو که را خواهد بود گفت آن را که امشب ستارهٔ از قطب آسمان فرو آید بخانهٔ
وی فرو شود در آن شب اهل مدینه همه شب بر بامها رفتند امید آن را که باشد که ستاره بخانهٔ ایشان
فرود آید دیدند که بر امیر المؤمنین علی علیه السلام و فاطمه که در رخ در ره نگر دید گفتند اگر بخانهٔ ما آمدی ما از آنکه

زیادت

زیادت باید کرد و اگر بخانهٔ ما نخواهد آمدن تا دو نکبت نباشد ایشان همچنان در تحیر بودند
خود شغول بودند ستارهٔ روشن از قطب آسمان جدا شد و گفتند نبوه و بحجرهٔ زهرا فرو آمد
نزدیک شد قوله تعالی والنجم اذا هوی گروهی منافقان طعن زدند و گفتند الا ان محمد ضل
فی علی محمد در حق علی گمراه شد خدای تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که در خانهٔ او فرو افتاد
والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی دیگر حدیث آن سبب نزول آیه آن بود که
چون رسول علیه السلام هجرت کرد و بمدینه آمد مسجد بنا کرد و مهاجران که با رسول علیه السلام هجرت کرده بودند
هر یکی در پیرامن مسجد خانه بنا کردند و در بمسجد گشادند چون مدتی بر آمد و اسلام قوی شد
مسلمانان بسیار شدند جبرئیل علیه السلام آمد و گفت خدای تعالی میفرماید که درهای خانها از مسجد بر باید
داشت و بر بندید تا مسجد در راه گذر نباشد رسول علیه السلام بمنبر بر آمد و خطبه کرد و پیغام خدای عزوجل
برسانید گروهی ساز کردند که در ببندند و گروهی بعلت منعی چون عباس و حمزه و جعفر
صحابه گفتند که ما را این خطاب با ما نباشد اولیکن که آغاز در بستن در ما در بیفتد
گرفت امیر المؤمنین علی بود و فاطمه رسول علیه السلام در حجره رفت و دید که ایشان ساز آن کار
میکردند فاطمه را گفت این خطاب نه با آنست تو از منی و من از تو اگر در تو باز
باز داده باشند خدای تعالی میفرماید تو و علی از منید ابن عباس و حمزه پیش رسول علیه السلام رفتند و گفتند
ما را چه میفرمایی گفت خدای تعالی میفرماید که در بازدارید چندانکه گفتند هیچ فایده نبود گفت چه بینید
که در دری بایستد ما در حال مبارک تو نگاه کنیم گفت رخصت نیست گفتند چندانکه آواز تو بشنویم
گفت دستوری نیست برخاستند و درها برآوردند و در امیر المؤمنین گشاده ماند گروهی
منافقان چون این حال دیدند گفتند الا ان محمد قد ضل فی علی خدای تعالی آیت فرستاد که والنجم
اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی بحق ستارهای که فرو میشود که رسول اغوا نیست آنگاه
رسول علیه السلام بمنبر بر آمد و جواب آنها که گفتند که چرا علی را تخصیص کردی خطبه کرد و در آن خطبه

ستاره که در خا
افتاد که صاحب
دلگاه نیست بعد

گفت و اسه فا سددت ابوابکم ولا فتحت باب علی بل الله سد ابوابکم وفتح باب علی بخدای که
من در شما نبسته‌ام و در او را نگشودم بلکه خدا آنچنان در های شما را بست و در علی را گشاده
کرد عروة ابن الزبیر روایت کرده از جماعتی که عتبة ابولهب چون این سوره فرود آمد گفت
کفرت لا ذنبه محمد بخدای که محمد را بخشم رسول روشن کند دعا کرد که اللهم سلط علیه
کلباً من کلابک یا کلبه بار خدایا سگی را از سگان بر وی مسلط کن تا او را بخورد دانی بیجی
برنیامد که با جمعی از کاروان قریش بباز رگانی شد در راه منزلی فرود آمد چون آنجا دیری بود راهب
آواز داد که اینجا زمین سبع است خود را نگاه دارید ابولهب گفت یا معشر قریش اعینونی اللیلة
فانی اخاف علی ابنی دعاء محمد مرا یاری دهید امشب که من می‌ترسم از دعای محمد بر پسرم ایشان جمله
رختها جمع کردند و بر بالای هم جای عتبه ساختند و ایشان پیرامون او بخفتند چون پاره‌ای از شب
بگذشت شیری بیامد و ایشان را که ... نکرد و بجست و بر بالای رختها رفت و عتبه را
از میان برکند آواز داد که قتلنی دعاء محمد را بکشت و در وقت هلاک بر دو شیر او را بدرید بخورد
و تعرض کسی دیگر نکرد وما ینطق عن الهوی او سخن نگوید یعنی محمد از سر هوای نفس باد
میل و محبت نیست آنچه گوید سخنی نیست الا وحی که بوی بیان رسانند و القا میکنند از قبل خدای عز و جل
می آموزد او را کسی که او سخت قوه است یعنی جبرئیل و قوه او چنانست که بیک دم زدن از
آسمان هفتم بزمین آید و بر وقت کرو ... آورد یکساعت بر فلک و باز آمد علمه
شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای
افتمارونه علی ما یری آموخت وی کسی را که قوتهای عظیم دارد خداوند قوتهای عظیم
کلبی گفت از شدت جبرئیل آن بود که بهفت شهرستان قوم لوط را از قعر زمین برکند و در
جناحها بر کرد آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند آنگاه سرنگون کرد و بینداخت

بخلی

ابن عباس گفت در منظر حسن و قتاده گفت در خلق خوب خدا و نه بالا در آن بود ذو مرة فاستوی
یعنی تمام خلق بود و نیکو صورت و تمام بالا وهو بالافق الاعلی مرغان گفتند افق اعلی
نزدیک مطلع آفتاب در آسمان است قتاده گفت افق اعلی آنجاست که روز بر می‌آید گفتند
معنی اینست که فاستوی جبرئیل راست بایستاد بدان صورت که خدای تعالی ویرا آفریده بود
برای آنکه جبرئیل علیه السلام چون فرود آمدی بصورت مردی آمدی بر این قول وهو ضمیر
جبرئیل باشد و بر قول آنها که گفتند فاستوی راست بایستاد وهو یعنی محمد خلاف کرده
این سماوات در محمد بود بعضی گفتند در قوت در آسمان شد تا راست شد با یکدیگر
بعضی دیگر راست شدند در معراج محمد ثم دنا فتدلی علما دین بعضی خلاف کرده اند عبدالله
عباس و قتاده و ربیع گفتند نزدیک شد جبرئیل بعد از آنکه بافق اعلی مستوی شد و دنا
من الارض بزمین نزدیک فتدلی بالوحی الی محمد و عالجم فرود آمد تا بمحمد ...
شد که کان بعضی دیگر در کلام تقدیم و تاخیر است و معنی آنکه ثم دنا فتدلی برای نزول وحی
سبب فرو باشد او را تدلی باشد آنگاه دنو باشد و نزدیک و اصل تدلی نزدیک شده بچیزی تا
باو نزدیک شود بعضی دیگر گفتند ثم دنا الرب من محمد فتدلی و قرب منه و این روایت
انس است در سیاقت حدیث معراج گفت ثم دنا الجبار رب العزة من محمد فتدلی حتی کان منه قاب
قوسین او ادنی یعنی قدیم تعالی برحمت نزدیک شد یعنی رحمت و تمکین محمد و مکان او
او نه قرب مسافت بحقیقت چنانکه گفت واذا سالک عبادی عنی فانی قریب و معلوم است که
قرب مسافت محال است چه قرب مسافت از صفات اجسام است بعضی دیگر گفتند و ما محمد ...
ساق العرش فتدلی فاوحی الله الیه ... و سر باق عنقا نزدیک شد که ...
حسین ابن الفضل گفت محمد بمقام نزدیک شد یعنی دست در حجب ... ت ...
و دوستی را جای قرار نبود معلق ایستاده بفرمان خدای تعالی بعضی گفتند از اهل معانی ابن عباد

از تاکید محبت و غایت رفعت منزلت وصل این آنست که دو صاحب با هم چون خواستندی که دوستی
که عقد صفا و عهد وفا موکد کنند کمانها بیاوردندی و هر دو بیکدیگر باز نهادندی یعنی استظهار
و تعاون یکدیگر بر یکدیگر از راه آیات صاحبش خواهد کردن أَوْ أَدْنَىٰ قیل بَلْ أَدْنَىٰ بلکه نزدیکتر بود
بعضی از محققان گفتند برای آنکه او گفت آنجا حری جمهور و محققان بود فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ
جبرئیل وحی کرد به محمد آنچه خدای تعالی بجبرئیل وحی کرده بود بی خیانت و زیادتی و نقصان
نکرد سعید بن المسیب گفت وحی این بود ألم یجدک یتیما تا آخر سوره و بعضی گفتند وحی این بود
که او را گفت بهشت حرام است بر پیغمبران تا تو اندر نشوی و بر امتان تا امت تو اندر نشوند
امتان تا امت تو اندر شوند ابو الحسن نوری گفت یعنی این آیت که دانی بین المحب و الحبیب خطر
ولا قلم غیر قیمر و در تفسیر اهل البیت آورده اند که شب معراج حق تعالی تقریر امامت امیر المومنین
کرد با رسول علیه السلام معنی اینست که فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ فِي عَلِيٍّ مَا أَوْحَىٰ آنگاه چون وقت در آمد گفت
بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ این معانی است یعنی مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ لیلة
المعراج مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دل او دروغ نگفت در آنچه دید و گفت گفتند فواد که دل است یعنی
فواد که غشاست شک نکرد در آنچه او دید خلاف کرده اند تا چه دید گفتند جبرئیل را دید بر
شکلی که در آسمانها باشد و اخبارها که در دیدنها یعنی آورده اند در آنچه رسول خدا را دید هیچ
نیست که ظاهر آیت اینست مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ دل محمد در آنچه دید دروغ نگفت با او
اضافه رویت با دل او است و رویت دل علم باشد اگر چه لفظ قرآن و خبر بر رویت است چون
بدل متعلق است جز علم نباشد که ادراک بدل نکنند بچشم کنند و جمهور علما از اصحاب رسول علیه السلام
روایت کرده اند که رسول علیه السلام را پرسیدند که شب معراج خدای را دیدی گفت بفوادی لم اره یعنی گفت
بدل دیدم او را بچشم ندیدم و قول ما اولی و صحیح که دال بر عموم اولیتر است که همه دید الا
دنیا و بهشت و دوزخ و همه آن شب دید شاید آن باشد مسروق گفت عایشه را پرسیدم که محمد صلی الله علیه و سلم

شب

شب معراج خدا را دید گفت شعر تو بر تن من بر خاست گفت سخنی گفتی که موی بر اعضای من بر خاست گفتم چه
اینکه در قرآن میگوید گفت کجاست گفتم در سوره النجم گفت بخوان تا آنجا رسیدم گفت وَلَقَدْ رَآهُ
ساکت باش این نه بیک بار بود که او را دیده بود و لیکن آن بود که اثنا تا جبرئیل بصورت اید
جبرئیل را دید در صورت خود آنگاه گفت هر که ترا گوید که محمد خدا را دید دروغ گوید چه حق تعالی
میفرماید لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ أَفَتُمَارُونَهُ ای اجدل میکنید با او بر آنچه
دیده است و انکار میکنید با او بر آنچه دیده است وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِندَ سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَىٰ عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ
لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ جبرئیل که یکبار دیگر او را دید یعنی جبرئیل را بصورت
حقیقت جبرئیل را دید بر آن صورت که بر آسمانها باشد دید دو بار یکبار رسول بمکه وحی آورده
بود و رسول علیه السلام بکوه حری بود در آنگاه که شخصی را دید بر روی آسمانها بنشسته چنانکه از آسمان
هیچ جز پیدا نبود دید رسول سلام کرد و رسول علیه السلام از وی بترسید و بر جنبید برفت باز
بیهوش آمد جبرئیل سوره فاتحه بر وی خواند و ذلک قوله وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ یعنی
بافق مبین بود و بار دیگر بسدرة المنتهی رسید دید بر آن شکل و بر آن صورت و آن درخت را
سدرة المنتهی برای آن گویند که علم خلایق تا بآنجا باشد و آن نهایت علم خلق است عبد الله
عباس گفت کعب الاحبار را پرسیدم از سدره گفت درختی است در اصل ساق عرش
و شاخ و برگ او در حوالات عرش است و علم خلایق تا بآنجا رسد و آنچه در آنست غیب
است جز خدای تعالی نداند و گفتند برای آنکه ارواح مومنان آنجا رسند ابو هریره گفت رسول علیه السلام
گفت شب معراج بسدرة المنتهی رسیدم مرا گفتند که این سدره است هر کسی از امت تو
بآنجا رسد چون بر سنت تو باشد گفت نگاه کردم چهار جوی دیدم که از بن وی بیرون می آمد
و ذلک قوله تعالی وَأَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ الآیه یکی از آب و یکی از شیر و یکی از می و یکی

از انگبین درختی بود که سوار زیرک در صد سال در سایهٔ وی برفتی اسما بنت ابوبکر گفت از رسول صلعم
شنیدم که در زیر او جنبری انگشتها بود از زر صامت میوهٔ او بسیار بقلال گفت یک برگ او همه
دنیا را سایه کند میوهٔ او انواع حلیها و حلاوات و میوه‌ها از الوان میوهٔ بهشت باشد و اگر سوار
زیرک در زیر سایهٔ آن نشیند و هفتاد سال که ساق او بگردد و در عرض آن آخر نرسد و آن باز بود
و در سایهٔ عجایب این سلام است که درخت را بپرسید از وصف سدرة المنتهی گفت درختیست
در آسمان هفتم بر دست چهار نهار و شاخ و بر بر شاخی هزار هزار برگست و در زیر هر برگی هزار
که بدین فرشته مشغول‌اند بدین اند هزار و گفتند که سدره یکیست از یغشی السدرة ما یغشی
آن باز پوشیده تا آنان که در درخت شد و سویه گفت بر هر برگی از برگهای وی فرشته‌ایست دیدم
که خدای را تسبیح و تهلیل میکردند و ابوهریره روایت کرد در این آیت که آنچه بوی رسید و آن باز
پوشید بر او نوری بود از نور ملک تعالی فرشتگان باشند کلاغ بر وی نشینند چون ابلقان دیدم
سخن گفت و مرا گفت حاجت بخواه و در خبری دیگر گفت که شب معراج بسدرة المنتهی رسیدم
و شناختم که آن درخت سدرة المنتهی است برنگ دبار و نقشی که دیدم بانند حوله‌ای بزرگ
و برگی مانند گوشهای پیلان آنگاه که بوی رسیدم از نور خدای تعالی تا بجایی رسیدم که واصفان
از آن عاجز باشند جنة المأوی و او نزدیک است بر دست راست عرش جای شهیدانست
ما زاغ البصر و ما طغی او ننگریست و میل نکرد و آنچه خدای تعالی بر او نمود ده بود و بود تعجب کرد
و از عجایبها که دید امر کرد عدد لقد رای من آیات ربه الکبری بدید از آیات خدای تعالی آنچه
بزرگتر و بزرگوارتر بود چون دید را باسمان برد نمود ملکوت آسمانها بوی نمود افرایتم
اللات والعزی ومناة الثالثة الأخری ألکم الذکر وله الأنثی تلک
إذا قسمة ضیزی خطاب کرد با مشرکان و گفت ای همی بینید شما ای آنکه دعوی میکنید
که لات و عزی و منات خدایان اند و اینها ثقیف بود و بطایف که ایشان را برپرستیدند

و گفتند

و گفتند که لات بتی بود که قریش آن را پرستیدندی و گفتند که عزی صنمی بود که غطفان آن را پرستیدندی
که سعد بن ظالم برای ایشان نهاده بود و سبب آن بود که او بمکه آمد و قریش را دید که صفا
و مروه میگردیدند با یکدیگر آمد و قوم خود را گفت که اهل مکه را دو کوه است که آنجا میکنند
و خدایست که میپرستند و شما را نیست گفتند چه فرمایی گفت من نیز شما را سازم برفت و سنگی
از کوه صفا برگرفت و یکی از مروه و بنهاد بر یکی بکر گفت این صفا و مروه شماست و
سنگی بگرفت و بر نهاد و در بنا خدا بنهاد و گفت این معبود شماست این را می پرستید و گرد
میگردید بخشی میگردند تا رسول صلعم مکه را بگشاد بفرمود تا آنجا در شد و آن سنگها برداشتند
و آن درختها از بنا برکند و عرقها او را ببردند آورد و از بیخ او زنان برآمد
عریان او را بکشت و سوی رسول آمد او را خبر داد گفت آن عزی بود صنم غطفان و الاخری
صفت منات است بر سبیل نعت یعنی متاخره و ضع القدر مشرکان گفتند
ایشان را گفتند ای شما اما فرزندان تا باشد و خدای را ما دیدیم آنچه بهتر است برای خود
گردید و آنچه فروتر برای خدای تعالی این قسمی بخسیده از حق و ناصواب إن هي
إلا أسماء سميتموها أنتم وآباؤكم ما أنزل الله بها من سلطان إن
يتبعون إلا الظن وما تهوى الأنفس ولقد جاءهم من ربهم الهدى
أم للإنسان ما تمنى فلله الآخرة والأولى نیست این بتان الا نامهای که شما و پدران
شما بر ایشان نهاده اید و پیغمبران خدای تعالی بر آن هیچ حجتی و بیّنتی نفرستاده است ایشان
پی روی نمیکنند الا گمان را و آنچه بسوی دل ایشان است در آن یعنی از خدای او بحق
عبادت بر ایشان جز نامی نیست و آن نام شما نهاده اید و پدران شما آنگاه بعضی بگمان و بعضی
بهوای نفس بی حجتی و بیّنتی و بصیرتی بود که با ایشان آمد از خدای تعالی هدی و بیان او که
بر آنکه ایشان خدای نیستند و خدای را نشاید و عبادت جز خدای را جل جلاله نشاید کردن تا او

للانسان ما تمنی استفهام است بر سبیل انکار یعنی نیست مردم را آنچه تمنی میکنند و آرزو میخواهند چی بتان را بنداشتند که این
بتان شفیعان ایشان خواهند بود که این خیالی است باطل و فاسد که ایشان را هرگز شفیع نخواهند بود
خدای راست دنیا و آخرت آنچه خواهد بدهد و آنچه خواهد منع کند نه بهوا و مراد کافران که آنچه ایشان
تمنا کنند ایشان را باشد وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمٰوٰتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ
أَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضٰى إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلٰئِكَةَ
تَسْمِيَةَ الْأُنْثٰى وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ إِنَّ الظَّنَّ
شَيْئًا فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ
مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدٰى
با فرشتگان که در آسمان هاست و این کافران می پرستند و اعتقاد میکنند که ایشان دختران خدایند
و شفاعت خواهند کرد در حق ایشان و ایشان چون شفاعت کنند که هیچ سود ندارد شفاعت
ایشان ایشان را مگر آنکسی که خدای دستوری داده بود و رضا بود برستی که این کافران که بقیامت
ایمان ندارند فرشتگان را بنام زنان مینامند از آنجا که گفتند که فرشتگان دختران خدای اند
وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ ایشان را هیچ علمی و دانشی نیست ایشان تابعت نمیکنند الا گمان و گمان
هیچ غنا نکند و هیچ سود ندارد و بجای او نه ایستد آنگاه رسول را گفت بگرد و اعراض کن
از آنکسی که او اعراض کند و پشت بر ذکر ما آورد یعنی قرآن و گفتند مراد توحید است و ایمان
و گفتند رسول است و نخواست الا زندگانی دنیا ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ حد ایشان از علم و دانش اینست
که دنیا بر آخرت اختیار کردند آنگاه گفت که خدای تعالی عالم تر است بآنکسی که گمراه شد از
او و بآنکسی که راه برده است و راه یافته یعنی همه داند و تا او را هیچ پوشیده نیست
وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ
أَحْسَنُوا بِالْحُسْنٰى الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ

واسع المغفرة

١٦٠

وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقٰى خدای راست آنچه در آسمان و زمین است
ملک و ملک همگی که ایشان چیزی دارند بعاریت دارد و حقیقتا همه او را باشد جزا دهد که باشد
با ایشان در برابر آنچه که بدی کرده باشند بآنچه کرده باشند یعنی بدیها دهد جزاء بدی و آنرا که نیکوی
قیام نموده باشد آنگاه گفت الَّذِينَ آنها که اجتناب کنند از بزرگیها بزرگ و گناه کبیره
از فواحش و منکرات الا گناهی که نه بقصد از ایشان صادر شود یا گناهی صغیره بتحقیق
خدای تو مغفرتها واسع و آمرزش بسیار است بر آنکه گناه خورد یا گناهی تو خطا بکند
گفت لمم آنست که قصد کند که بکند و نکند و آنگاه توبه کند و این قول مجاهد است و روایت
از عبدالله عباس بعضی گفتند که مراد آن گناهی است که در جاهلیت کردند و سبب نزول
این آیت آن بود که مشرکان مسلمانان را گفتند شما تا دیروز با ما این معاصی و فواحش میکردید
اکنون بر ما عیب می کنند و ما را وعید میکنند خدای تعالی این آیت فرستاد و این قول زید
ثابت است بعضی دیگر گفتند بهتر این چیزیها که لمم نام کنند و تفسیر آن اما شاید که آنست
که ابوهریره روایت کرد از رسول که او گفت چون خدای تعالی نام کسی در زنا نوشته
لا محاله زانی باشد اگر چشم کند زنا چشم باشد و اگر بزبان کند زنا زبان باشد و اگر بدست
زنا دست باشد و اگر بپای کند زنا پای باشد و اگر بفرج کند زنا باشد و فاحشه و آن
دیگر همه لمم باشد بر قضیت اضافت با زنا کافی عطا گفت لمم عادت نفس باشد گناه
کم در عادت کرده باشد و آن آنست که رسول گفت ما من مؤمن الا وله ذنب یصحبه العبد
بعد العمر لا یفارقه حتی تفارقه الدنیا محمد حنفیه گفت لمم چیزها باشد که مردم برای
کنند از خیر و شر و دلیل این تاویل آنست که روایت کردند ان للشیطان لمة وللملک
لمة فلمة الشیطان الوسوسة ولمة الملائکة الالهام یعنی آیت آنست که خدای تعالی گفت محاذا

جزا نیکوتر ازین کنم که ایشان نکو کرده باشند و آنها اند که ایشان از کبایر و فحشا اجتناب کنند الا اللمم
گناهی که ازان توبه کنند اگر توبه نکنند یا گناهی که کرده شود بی قصد از خدای معفو باشد
فراخ آمرزش است بر وی که بزرگ نباشد آمرزیدن گناهان و اگر چه بزرگ باشند هرچند
گناه بنده عظیم بود رحمت خدای ازان بزرگتر بود دیگر آنجا ابن عباس گفتی اللهم
اگر همه عالم را بیامرزی شایسته خالقی را آمرزیده باشی و اگر همه عالم را بی آمرزی سزاست خالقی را
سخت باشی بی تو دشوار نیست آمرزیدن در خبر است که حق تعالی ابو نواس را در خواب
دید گفت ما فعل بک خدای تعالی با تو چه کرد گفت غفر لی ببیتین قلتهما در بیماری
بود بیت که گفته ام و آن اینست   یا من اتاه عبده حتی اذا   ... لا العفو جاذبی
العفو یرتجی من بنی آدم فکیف لا یرتجی من ربی هو اعلم بکم او عالمتر است بشما چون
شما را از زمین بیافرید یعنی آدم که اصل شما از اوست و برای آنکه نطفه مرد از غذا است
و غذا از زمین است پس از زمین آفریده باشد و چون شما جنین بودید در مادران
خود پیش را تزکیه مکنید و مدح مکنید که یکدیگر بید مکابره و مقابل گفتندی عادت بود
که طاعات خود باز گفتندی و آن بتبجح کردندی که نماز کردیم و روزه داشتیم و زکوة دادیم و حج
خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت خود را مستایید که دوست اهل تقوی که عالمتر است بیتقوی
که کیست از معاصی بپرهیزد و بطاعات عمل کند و تنها کند برای خدا تعالی افرأیت
الذی تولی واعطی قلیلا واکدی اعنده علم الغیب فهو یری ام لم
ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی الا تزر وازرة وزر
اخری وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ثم یجزیه
الجزاء الاوفی عبدالله عباس و سدی گفتند که این آیت در حق عثمان عفان آمد که او
عادت داشتی که صدقه و نفقه نیکو کردی بر درویشان دادی و برادر رضاعی نام او عبدالله

سعد بن ابی سرح و منافق بود و او را ملامت میکرد بر آن گفت چنین که تو میکنی زود باشد
که درویش شوی و محتاج گردی عثمان گفت من گناهان بسیار دارم این برای آن میکنم تا
کفارت گناهان من باشد او گفت این اشتر که داری با جهاز و آلت بمن ده تا گناهان ترا
من بگیرم اشتر بوی داد و گواه بر آن گرفت و دست از آن صدقه دادن بداشت حق تعالی
این آیت فرستاد و گفت افرأیت الذی دیدی ای محمد آن مرد را که بگردید و پشت
بر ایمان داد روز آخرت چنانک داد بصاحبی عبدالله بن سعد یعنی اشتری که
بوی داد واکدی و آن خیر که میکرد باز گرفت چون آیت آمد بر آن متاسف شد و باز
خیر کردن و عطا دادن شد عطاء بن یسار گفت آیت در مردی آمد که او بر خیر بود
با یکی دوستی کرد آن یکی گفت دیرام خدای کردن گفت تا مرا از خیر او نصیبی باشد گفت
اینک سامان مرا ده و من جمله گناهان تو بگیرم این آیت فرود آمد در حق او عنده
علم الغیب انکار است بر آنکه او تحمل گناه غیری خواست کردن و دادی چیزی یعنی
میداند که آنچه او میگفت از تحمل گناه دیگری چنان است که او گفت یا خود او را خود داده
از غیب صحفهای داستان و اخبار گذشته میکند است و نیز صحف ابراهیم که او وفا کرد بعهد
خدای که گناه هیچکس بر دیگری ننهد بعضی از مفسران گفتند پیش از ابراهیم علیه السلام
عادت بود که پدر را بگناه پسر بگرفتندی و پسر را بگناه پدر و خویش را بعلت خویش
بگرفتندی تا آنکه خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد و در صحف وی گفت الا تزر وازرة
وزر اخری وابراهیم را وصف کرد بوفا و وفا آن بود که عمل کرد بآنچه وی را فرمود تمام
کرد بگزاردن رسالت بخلق و از عهده تکلیف نبوت بیرون آمد و بیم و وفا کرد بتبلیغ گفت
بآنچه خواسته بود وفا کرد و بر قربانی کردن ابو العالیه گفت ارکان اسلام تمامی بجای آورد و ذلک
قوله تعالی واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن عطاء ابن الثابت گفت ابراهیم

عهد کرد که هیچ کس را از هیچ کس جز از خدای تعالی با این خصلت بر وفا نکرد ابوبکر وراق
گفت ابراهیم بترک دعوی قیام نمود خدای تعالی او را گفت اسلم او گفت اسلمت لرب العالمین
خدای تعالی او را بصحت دعوی مطالبه کرد و امتحان کرد او را در نفس و مال و تن تا آتش سوز
ان داد و فرزند قربان داد و مال بمهمانان داد و دل بخدا و تن بجهان داد خدای تعالی او را وفادار خواند
از سهل عبد الله از پدرش روایت کردند که رسول صلعم گفت بدانکه باید در خانگاه بگفتی
فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا
وحین تظهرون و جامع معنای این آیت الا تزر وازرة وزر اخری و معنای آیت
ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم آنست که این آیت محکم است در نظام خود
شما و لست در اهل ضلالت آمده است گفت ایشان بار گناه خود برگیرند و بار گناهها
دیگر هم بار گناه ایشان یعنی بار گناههای ایشان بر جای ایشان ضال شده و دیگر
آنان چنانکه گفت من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من
غیر ان ینقص من وزره شیئا و معنی آنست و مثل وزر من عمل بها وان لیس للانسان
الا ما سعی و آنکه نیست آدمی را الا اجر کرده است یعنی جزا و ثواب و با انعام داد
علت و اخبارها که روایت کردند از آنکه خدای فرزند را بعمل و صلاح پدران رفعت
بدهد گفتند این آیت منسوخ بقوله والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا
بهم ذریتهم درست نیست برای آنکه از معنای این دو آیت تنافی نیست منسوخ را
وجمع معنای ایشان درست است و اخبار با آنکه آحاد است محتمل است تاویل را که مطابق
این آیت باشد و آیت محکم است و اخبار بر جای خود است بعضی در تفسیر او درده آیت
که عبد الله طاهر والی خراسان حسین ابن الفضل البجلی را گفت سه مشکلست در قرآن
گفت آن کدام گفت قوله تعالی فی قصة ابن آدم فاصبح من النادمین و رسول صلعم گفت الندم

توبة

توبة چرا قبول نبود نادم دیگر قوله وان لیس للانسان الا ما سعی پس اضعاف مضاعفة چیست
دیگر قوله تعالی کل یوم هو فی شان اما او هر روز در کارها و شانها دیگر است و قوله صلعم
جف القلم بما انت لاق ما قض آنست حسین ابن الفضل جواب داد که پشیمانی او بر قتل نبود
بر حمل و ندم بر حمل توبه نباشد از قتل و جواب از آیت دوم وان لیس للانسان الا ما سعی
این عدل باشد و آنکه گفت اضعاف مضاعفة فضل باشد و جواب از آیت سیم آنست که گفت
هر روز در کارها و شانها دیگر است بآنکه ابدا کرد و بدین کردها احوال اعاده گفت عبد الله
طاهر این آیت حقیقی آمد و برخاست و بوسه بر سر وی داد و مرحبا دیگر سال را
ثانی ترست آنست که اول ندم توبه نباشد تا قصد بادی نباشد چنانکه قصد بادی بود
هم توبه نباشد تا آنگاه که عزم با وی مقارن باشد که در مستقبل مثل این فعل نکند و جواب
توبه ها باین وجه بنی و توبه بر نبی و جواب دوم سید آنست که جز خدای تعالی ندانند
بر همه کو مکلف کند بر وجه و بر هر مقدار ثواب باشد او را مقادیر ثواب عقل
جز خدای تعالی ندانند و باد ملکه مقادیر استخراج نتوانند که در ادا نیات کرد و تو در کار عمال
طاعت بکند صد جزو ثواب مستحق بود و اختلاف در اعمال ایشان عدد و جواب سیم مراد
بجف القلم بما انت لاق آنست که در ازل حکم کرد که بود نیست کرد در اوقات مستقبل
مصلحت هر روز و هر ساعت بر حسب حکم ازل آنگاه باوقات حکم کرد یکی
گفت الا ما سعی الا ما نوی الا اجر نیست کرده باشد بیان قوله تعالی یخبر الانسان
وان سعیه و آنکه کرد در عمل وی نبی در باشد که به بیند یعنی جزا و عمل وی را
نامه آنگاه وی را جزا تمام دهیم بکاهد و ناقص نکرد وان الی ربک المنتهی
وانه هو اضحک وابکی وانه هو امات واحیا وانه خلق الزوجین
الذکر والانثی من نطفة اذا تمنی وان علیه النشأة الاخری وانه

هو اغنى واقنى وانه هو رب الشعرى بازگشت و نهایت کارها بخدا است جل جلاله
تا هر یکی را بقدر استحقاق جزا دهد و گفتند ابتدای منت از او است و نهایت آجال بود
و بعضی دیگر گفتند نهایت فکرت بخدا است چون تا بدو رسد فکرت دیگر بدو باز نتوان قوله
لا فکرة فی الرب شهر ابن جندب از ابو هریره روایت کرد که یکروز رسول علیه در مسجد
اصحاب را گفت فیم انتم شما در چه کارید گفتند تفکروا فی الخلق ولا تتفکروا فی الخالق
فان الفکر لا یحیط به گفت فکر در خلق کنید نه در خالق که فکرت بوی نرسد خدای تعالی
هفت آسمان بیافرید و سطبری هر آسمانی پانصد ساله راه و از آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه است
و خدای را دریایی در بالای هفتم است که آب دریا تا بکعبین جبرئیل است وانه هو اضحک وابکی
و او آن خدایی است که بخنداند و بگریاند آنرا که خواهد از خلقان تا آنکه اسباب خنده و گریه را
حاصل گرداند که عند آن ضحک و بکا حاصل آید پس فعل بنده باشد که بر خنده و سبب آن
از خدای و گر فعل مطلق فعل خدای بودی امر و نهی بدو تعلق نگرفتی فلیضحکوا قلیلا
ولیبکوا کثیرا و حقیقت خنده گشادگی باشد و گشادها در طرق روی از نزدیک عجبی که
به بیند که شادی در دل آید و گریه آن جنبش بود بر رویها از غمی که در دل آید و باشد که
از شادی باشد چنانکه گفت ومن السرور ابکانی گفت سبب نزول آیت آن بود که
رسول علیه بقومی بگذشت از صحابه که میخندیدند گفت لو تعلمون ما اعلم به لبکیتم کثیرا
ولضحکتم قلیلا [illegible] خنده تا آن اندک بودی و گریه بسیار جبرئیل آمد و
آیت آورد وانه هو اضحک وابکی رسول علیه بازپس آمد و آیت برایشان خواند و گفت [illegible]
نرفته بودم که جبرئیل آمد و این آیت آورد و [illegible] باشد
گفت [illegible] رسول الله
خندیدی گفت [illegible] گفت [illegible] بهشت

بهشت بخنداند

142

گفت
بهشت بخنداند و اهل دوزخ را در دوزخ بگریاند روایت است که جهودی از امیر المومنین علی علیه
معنی آیت کرد او است آن خدایی که ابر را بگریاند بباران تا و باغ را بخنداند در بهاران [illegible]
الواتی ابکی السحاب بالامطار واضحک الاشجار بالانوار و دل عارفان را بخنداند به آثار عطا
و دل کافران بگریاند بانکار و گفت آن خدایی که بمیراند در دنیا و زنده گرداند در قیامت گفتند
[illegible] بمیراند و [illegible] زنده گرداند [illegible] تفسیر کرده اند [illegible] الشباب
الوقع فی سفنا [illegible] الشیب فی الروح [illegible] کافر را بمیراند بسبب انکار [illegible]
زنده گرداند برای معرفت و قوله تعالی اومن کان میتا فاحییناه اماتک عن ذکره
واحیی بذکره گمراهی را بیاد خود بمیراند بخذلان و [illegible] را زنده گرداند بتوفیق
معرفت و ایقان وقیل امات بجحده واحیی بفقده وقیل امات بالمنع واحیی بالخذلان واحیا
بالجود واحیا بالاحسان او است آن خدایی که بیافرید جفت آفرید جفت از نر و ماده در حیوان
[illegible] نطفه [illegible]
آفریدن باز [illegible] زنده [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابن عباس گفت رضی الله عنه
[illegible] عن الخلائق
[illegible] گفت
[illegible] است
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] گفت [illegible]
[illegible] از فعل [illegible]
[illegible]

و شعرى العبور بر عقب او بيامد بر مجره گذر كرد و غميصا بايستاد در فراق سهيل بگريست تا چشمش
تر گشت و مراد اينجا شعرى العبور است كه جماعتى از آن پرستيدندى و گفتندى كه ديگر
آلهها پرستيم كه همه ستارگان فلك بعضى از ديگر بر است و دور او بر طول او بود كسى كه از ايشان
اين كرد از اشراف ايشان ابو كبشه بود و او را عبادت شعرى العبور گفتندى وَأَنَّهُ
أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ
أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ هَٰذَا
نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ أَزِفَتِ الْآزِفَةُ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ
أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنتُمْ سَامِدُونَ
فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا و دوست آنكه خداى كه عاد اولى را هلاك كرد كه قوم
هود بودند و ثمود را كه قوم صالح بودند باقى نگذاشتند و ايشان نيز هلاك كرد و قوم نوح را
پيش از ايشان هلاك كرد و ايشان ظالمتر و طاغى تر بودند و شهر مؤتفكات كه چهار شهر بود
شهر لوط بود صوايم و عاموا و دعاموا و سدوم هر چهار را بر زمين فرو برد و گفته
اهوى يعنى جبرئيل بهوا انداخت پس از آنكه بآسمان برده بود و برسانيد آنچه رسانيد از
سنگ باران كه بر او كرده بود پس بكدام نعمتهاى خداى خود شك ميكنيد و جدل ميكنيد اين رسول
پيغمبرى بيم كننده و چون پيغمبران پيشين او را بشما فرستاده اند چنانكه ايشان را باتفاق
و قيامت نزديك شده است و از خداى تعالى آگاه كننده نيست آنگاه خطاب كرد مشركان را
گفت ازين قرآن عجب ميداريد و از وى ميخنديد و بر وى افسوس ميداريد
و نميگرييد چنانكه بايد ميخنديد و غافليد از او غافليد عكرمه گفت مغنون غنا و سرود
ميگوييد و اشعار ميخوانند تا مردم را منع كنند از شنيدن ابو هريره روايت كرد كه
چون اين آيت آمد اهل صفه بگريستند تا آب از ايشان بگريستند رسول صلى الله عليه وسلم نيز بگريست

مجاهد گويند

مجاهد گويند رسول صلى الله عليه وسلم گفت بدوزخ نشود آنكه از ترس خداى بگريد و به بهشت نشود آنكه
بر معصيت مصر باشد و اگر شما گناه نكنيد خداى تعالى قومى را بيارد كه گناه كنند ايشان را بيامرزد
و به بهشت برد و در خبرست كه جبرئيل بنزديك رسول صلى الله عليه وسلم آمد مردى نزديك رسول صلى الله عليه وسلم بود
ميگريست جبرئيل گفت اين كيست كه ميگريد گفت فلانست جبرئيل گفت خداى تعالى ميگويد يك قطره
آب چشم در بارهاى آتش را بنشاند ابو طفيل گفت تا اين آيت آمد رسول صلى الله عليه وسلم را كسى خندان
نديد آنگاه خداى تعالى امر كرد به سجده كردن گفت خداى را سجده كنيد و ويرا بپرستيد
و اين سجده فريضه است براى آنكه لفظ امر است و امر اقتضاى وجوب ميكند عبد الله
عباس گفت كه رسول صلى الله عليه وسلم اين سوره در مسجد بخواند مسلمانان و مشركان سجده كردند جن و
انس سجده كردند رسول صلى الله عليه وسلم سجده كرد سورة القمر مكيست پنجاه و پنج آيتست و از رسول صلى الله عليه وسلم
روايت است كه هر كه اين سوره در مسجد بخواند بهر روز كه بخواند روز قيامت
روى او همچون ماه شب چهارده باشد بسم الله الرحمن الرحيم
اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا
سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ وَلَقَدْ
جَاءَهُم مِّنَ الْأَنبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ
قيامت نزديك شد و ماه شكافته شد و از علامت نزديك بودن قيامت شكافته شدن
ماه است و معجزه تا ماه شكافته شد قيامت نزديك شد و انشقاق قمر معجزه رسول صلى الله عليه وسلم بود و از
اخبار روايت كردند كه كفار قريش گفتند محمد جادوست و همه را سحر ميكند و اقتراح
ميكنيم از كارها كه در زمين است ميكند و سحر پيشى مى برد اما چيزى كه بآسمان تعلق دارد
ازو التماس كنيم تا توانيم كه نمايد بيايد شد و گفتند اى محمد اين التماس كرديم هيچ جاى او در كار
ما را يك التماس ديگر است ما را بنمايد كه از نيم ماه كه از كوه بر مى آيد بباشد نيمى زير

و این شب چهاردهم ماه بود بر ایشان ما بدو نیم کنیم اگر گفتند تو دعوی میکنی که خدای من خداوند آسمانها
و زمین است رسول صلعم دست بدعا خواست از حضرت عزت جل جلاله دست بدعا یافت دست برداشت
و دعا کرد خدای تعالی ماه را بدو نیم کرد چنانکه یک نیم از اینجانب کوه حرا بود و دیگر نیم از آنجانب
و رسول صلعم گفت اللَّهُمَّ اشْهَدْ بار خدایا گواه باش و حاضران را میگفت گواه باشید انس
مالک گفت ماه بدو نیم شد یک نیم برین جانب کوه شد و دیگر نیم بر آنجانب عبدالله مسعود
گفت کافران از رسول صلعم درخواستند تا برای ایشان ماه بشکافد چون بشکافت و دو نیم شد
گفتند سحرکم ابن ابی کبشة گفت محمد با شما سحر کرد و کافران وی را ابو کبشه خواندندی که او
کسی بود که مخالف قوم خود کرد آنگاه گفتند این بجز شما چنین نمود که محمد سحر کرد از مسافران
بپرسید چون در آیند بپرسیدند گفتند ما دیدیم ماه را که دو نیم شد حق تعالی این آیت فرستاد
وَإِنْ يَرَوْا آيَةً اگر آیتی و دلالتی و معجزه بینند اعراض کنند و برگردند و گویند این جادویی است
رونده و مطرد یعنی که محمد نیست و این از وی بدیع نیست مجاهد گفت سحر مستمر ای ذاهب باطل
سحری است که بشود و زایل و باطل گردد و ابن ضحاک گفت ای محکم و قوی وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا
دانستند و تابع هوای خود دانستند هر چیزی را بهر کاری قرار گیرنده بجای خود از خیر و شر قرارگاه
خیر بهشت باشد و قرارگاه شر دوزخ است یعنی خیر را قرارگاه بهشت بود و مقاتل گفت
هر چیزی را نهایتی است و هر کاری را حقیقتی بود و بتحقیق که بیاید کافران را آنچه در آن زجرست
و عظتی است از جهت اخبار حکمتی است تمام رسیده که در وی نقصان نیست پس چه فایده کند
و بیم نمایندگان چون سخن پیغمبران را نشنوند و کار نبندند و تکذیب ایشان کنند
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ
مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ
هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ برگرد از ایشان ای محمد و نیست بر کار ایشان که چون سخن تو

نمیشنوند

نمیشنوند و مخالفت تو میکنند گفتند این آیت و مثال این منسوخ است بآیت قتال حسن گفت یعنی آن
کرده که این کافران را در تغایت و تردد بیند تا بانند که داعی دعوت کند بکاری منکر و فظیع و آن
دوزخ است و نکر کاری باشد که طبع از و نافر باشد و گفتند مراد بوی قیامت و گفتند دوزخ
خُشَّعًا یعنی در آن کار و حال که چشمهای ایشان ذلیل باشد و در پیش افکنده از گورها بیرون
آیند بنجا چون ملخ پراکنده و منتشر شده و سعی کنند و در رفتن پیش خواننده شوند یعنی
باجابت شتاب کنند کافران چون آن حال بینند گویند که این روزی سخت است و
دشوار كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ
فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ
وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ
أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ پیش از ایشان یعنی ایشان
قوم نوح را پیغامبر دروغ داشتند بنده ما را نوح وَقَالُوا و گفتند دیوانه است و او را زجر کردند
از دعوت باز میگفتند و گفتند لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ اگر باز نه ایستی
از دعوت ما ترا سنگسار کنیم پس نوح پیغمبر صلعم دعا کرد و خدای خود را بخواند و گفت أَنِّي مَغْلُوبٌ
فَانْتَصِرْ من مغلوب گشته و مقهور شده غالب شدند کین من از ایشان بکش و داد من از ایشان بستان
مجاهد گفت نوح علیه السلام بر ایشان دعوت کرد و دعا او را بکوفتندی و گلوی او بیفشردندی
چنانکه بیفتادی و بیهوش شدی چون با هوش آمدی گفتی بار خدایا بکجا ایشان از کردار ایشان
تا آنگاه که از حد درگذشت و طغیان ایشان بغایت رسید نوح علیه السلام بر ایشان دعا کرد و
گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا حق تعالی دعای نوح اجابت کرد و
عذاب فرستاد چنانکه گفت فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بگشادیم درهای آسمان با

روشنه‌ای بر ایشان چهل روز و شب باران می‌بارید و باز نمی‌ایستاد وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا
گردانیدیم زمین را چشمها بگشادیم از همه جا چشمهای آب روان یا همه زمین چشمها شد و فرو می‌
آمد که چهل روز آب از آسمان می‌آمد و معلق در هوا می‌ایستاد و چهل شبانروز آب از زمین
بر می‌آمد آنگاه آب آسمان با آب زمین آمد و در یک قعر زمین فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ
بر کاری تقدیر کرده و مقداری نهاده و چنانکه آب آسمان از آب زمین یک قطره کم نبود و نوح را
برداشتیم و بنهادیم بر کشتی خداوند تختها و میخها ... گفت در اصل کشتی باشد وَدُسُرٍ
تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا این کشتی می‌رود بحکم ما یعنی چنانکه ما می‌بینیم و می‌دانیم ... گفت تجد و نگاه
ما ... گفت بفرمان ما یعنی بحکم ما از این فرمود بلا و عذاب تا جزا باشد و ثواب مر آنکس را که
در وی کافر شد یعنی نوح را هم که جحود کردند او را و گفتند یعنی ما است ای ... کان
کفر یعنی نعم الله ای بکفرهم و خوانده‌اند کفر یعنی مر ایشان را که کافر بودند خدای تعالی
همه را هلاک کرد و کسی از عذاب نرست مگر عاج بن عنق که آب زیر کمر او بود و گفتند
نجات وی از آن بود که نوح کشتی ساج بود و عاج ... ساج بیاورد ... و نقل است عاج را به
آمد و نوح بفرمود او را ... بود ... تعجب ... گرفت از شام و بیاورد ...
تا از عذاب وی ... او را از غرق برهانید ... کنار ... کردیم از زمین جزیره تا
... باشد مردم می‌رفتند و می‌دیدند و عبرت می‌گرفتند و بسیاری کشتیها که از ... عاج
کردند و هیچ چیز را اثر نمانده ... هیچکس هست که یاد گیرد ... و متعظ شود ...
آنگاه بر سبیل تعجب و تقریع گفت چگونه بود عذاب من و انذار من وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ
نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ

مِنْ مُدَّكِرٍ بود سهل که ما قرآن را آسان کردیم برای ذکر یعنی چنان ساختیم که با آن متعظ شوند
سعید جبیر گفت للحفظ چنان ساختیم که آسان باشد یاد گرفتن او و گفت از کتابهای خدای تعالی
هیچ کتاب نیست که آن را از بر خوانند الا قرآن پس هیچ متعظی و پند گیرنده هست که در او نظر
کند و پند گیرد و گفتند هل من طالب علم فیعان علیه هیچ طالب علمی هست که او را معاونت
کنند بر این كَذَّبَتْ عَادٌ چون فارغ شد از قصه نوح گفت فارغ شد از قصه عاد آغاز کرد گفت عاد
پیغمبر خود را هود دروغ داشتند مر ایشان را عذاب ... کردیم چگونه بود عذاب ... ایشان را
چنانکه بفرستادیم بادی سخت در روز نحس شوم و بر که بخوست و شومی او مستمر بود ...
... چهارشنبه آخر ماه بود که در آن ماه دیگر چهارشنبه نبود هیچکس را نه ...
از خرد و بزرگ الا که هلاک کرد همه را تَنْزِعُ النَّاسَ مردم را از جایها بر می‌کند
می‌انداخت و گردنها و اعضای ایشان در هم می‌شکست محمد بن اسحق گفت چون باد آغاز
هفت مرد از عاد از جمله قوی‌ترین ایشان که از ایشان قوی‌تر و جسیم‌تر نبود ... ایشان را
عمرو بن ... و حارث بن شداد و ... و خلقان ... بود بیامدند ...
بردند و خود بر در آن شعب صف برکشیدند و بایستادند تا باد را دفع کنند باد در آن
و یک یک را از جای بر می‌کند و بر کوه می‌زد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک کرد
زنان که در آن شعب بودند یکی از ایشان بیتها بگفت ...
ثم بالحارث ... الکانهم
بدانستی که ایشان تنه درختان اند از بیخ و بن بر کنده از برای آن تشبیه کرد ایشان را بدرخت
خرما که از آن شاخ بریده باشند که چون آن باد در می‌آمد سرهای ایشان از تن بر می‌کند و
در سینهای ایشان جدا میکرد تنهای ایشان افتاده بود ... درختها بریده ...
بریده بی چگونه بود عذاب ما بیم کردن من ایشان را وَلَقَدْ يَسَّرْنَا قرآن آسان کردیم از بهر یاد کر

متعظ شدن است هیچ یادگیرنده و متعظ شونده که یاد گیرد و متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ
بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ءَأُلْقِيَ الذِّكْرُ
عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ إِنَّا
مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ
بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ
نُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا
الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ثمود که قوم صالح بودند صالح را دروغ زن داشتند
و انذار و ابلاغ وی آنگاه نشنیدند و گفتند که آدمی را از ما دانی متابعت کنیم هرگز نکنیم و اگر
کنیم آنگاه اضلال و گمراهی و دیوانگی باشد و از دین آبا و اجداد خود برگشته باشیم و گمراه شده
و گفتند سُعُر جمع سعیر است آتش افروخته آنگاه گفتند بر سبیل انکار ءَأُلْقِيَ عَلَيْهِ کرد بما انا
ما تا حد بوی القا کرده وی کاذب دروغ زن است متکبر میخواهد تا بر ما ترفع کند و بدعوی
پیغمبری فخر کند بر ما امروز این سخن میگوید و فردا که بدانند فردای قیامت ما الْكَذَّابُ الْأَشِرُ
کیست و قیامت را فردا خواندن مبالغت است در تقریب بر عادت مردمان که گویند انّ مع
الْيَوْمِ غَدًا و العز مراد روز عذاب قوم صالح است إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ ما بیرون کنیم ناقه
بیرون آوردیم از کناره آن کوه که خواستند ایشان برای افتتان و امتحان ایشان را مراقبت
کن و گوش دار و صبر کن بر رنج و گفتار ایشان و تعجیل مکن تا فرمان من با ایشان و خبر ده ایشان را
و بیاگاهان که آب از میان ایشان بقسمت است با ناقه یک روز ایشان را باشد و یک روز ناقه را آمد
کر ایشان را آب نشاید بیک آب که جمله آب خورده باشد نیز با ایشان دهد بپی ناقه بگذارد
و آب با ایشان خوردی و یک روز دیگر روز آب ایشان بودی و ناقه این روز که آب خوردی شیر عوض
بودی با ایشان فا بَيْنَهُمْ گفت كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی را حاضر آمدن یعنی روز نوبت ایشان

بآب حاضر آمدی

بآب حاضر آمدی روز ناقه ناقه حاضر آمدی ایشان آواز دادند بصاحب خود یعنی ثمود صاحب خود را که
عاقر ناقه بود بخواندند و نام او قدار بن سالف بود و او مردی کاسه چشم بود و ادی احمر خود گفتندی فتعاطی
گرفت شمشیر را و پیاپی کرد و ناقه را بشمشیر بپی بکند پس فکیف بود عذاب ما و بیم کردن ما آنگاه بیان
کرد و گفت بانگ بر ایشان فرستادیم پس ایشان همچون گیاه محظره شدند ابن عباس گفت هشیم
آن باشد که مرد دیواری کند از هیزم حظیره کند از چوب و گیاه و خشک آنگاه بعضی از آن
بشکند و گوسفندان در پای آن بگیرد و بشکند و هشیم گیاه باشد افکنده آن آسان کردیم قرآن را یاد
و متعظ شدن را هیچ یادگیرنده است و تحفظ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي
مَنْ شَكَرَ وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ
عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ قوم لوط تکذیب بیم کنندگان کردند و وحی پیغمبران را و خاص پیغمبر خود
لوط را ما فرستادیم بر ایشان بادی سخت که سنگ ریزه بر ایشان میریخت و گفتند حاصب سنگ
یعنی باران ایشان باران سنگ بود آنگاه استثنا کرد و گفت إِلَّا آلَ لُوطٍ یعنی آنها که بوی ایمان داشتند
و اهل دین او بودند از امت او و ما ایشان را برهانیدیم در وقت سحر یعنی سحرگاه آنها
نعمتی باشد از نزدیک ما لوط را و خویشان او را و همچنین جزا دهیم آنرا که خواهیم چنانکه شکر
و شکر نعمت ما بجای آورد و نعمت آن بود که ایشان را برهانید و دشمنان ایشان را هلاک کرد
وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بود پیش که لوط بترسانید ایشان را یعنی قوم خود را از عذاب و هلاک او
گرفتن سخت ایشان شک آوردند بر سولان او بمر که طلب کردند از لوط مهمانان وی را فرشتگان
بودند و دو میان نیز فَطَمَسْنَا ما چشمهای ایشان محو کردیم چنانکه اثر و نشان چشم بنماند
ایشان را نماند و آن جماعت بود که لوط تنها و بیمار کنا سیبی و تا هم ایشان از سرای بیرون بیکردند

در کوی زنی در عیکن نشسته تشنیع میکردند و جبرئیل از دور نظاره میکرد و مکابره میکرد بگفت
جبرئیل گفت لوط را خبر کن بیتنا و بینهم ما باشان کنند و لوط با کنار ایستاد ایشان در سرای
لوط عاجز و ضعیف و تنها بمانده بود جبرئیل را بعث و بجای بردی ایشان زد همه کور شدند
و چنان شدند که چشمهای ایشان با روی راست شد از انجا بر رفتند آمدند سر بر نهادند و تحیر بماندند
دیگر مهمانان خواستند و فریاد میکردند که لوط قوم جادوانند در سرای برده است که ما را جادو کردند
کی دیدند ﴿فَذُوقُوا﴾ گفتیم بچشید عذاب من و انذار مرا و عیب من و بیم من و بود که با مداد بایشان آمد عذاب
مقیم دایم و پیوسته بعذاب آخرت که از ایشان منقطع نشود و بچشید عذاب من و بیم من بود سخنانکه آسان کردیم
ما قرآن را برای یاد کردن و تعظ شدن تا هیچ پند گیرنده هست ﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ
النُّذُرُ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ أَكُفَّارُكُمْ
خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ
مُنْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ
أَدْهَى وَأَمَرُّ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ
ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾ بدرستی که بال فرعون را و اتباع فرعون را انذار و تهدید و تخویف
با ایشان آمد بگفته و مکفتند موسی و هرون ایشان تکذیب کردند آیات ما را همه بدروغ داشتند
و بعضها را با ایشان نمودند از آن آیات نه گانه بس بگرفتیم ما ایشان را گرفتنی عزیز قادر و توانا
آنگاه اهل مکه را تهدید کرد و گفت اهل کافران بهترند از ایشان که ایشان هلاک شدند و شما
هلاک نخواهید شد یا شما را برائتی هست در کتابها یعنی برائت امانی از عذاب یا میگویند
این کافران مکه که ما جماعت با عزت و منفعت و انتقام ایم که ما را طلب باید کردن و در راه
ایشان نتوان ظفر یافت که ﴿نَحْنُ جَمِيعٌ﴾ الآیة این جماعت را که بقوت و شوکت خود نشوند
شکسته و منهزم گردند و ایشان را دنبال روند و رواست که روایت آید و ایشان را در روز بدر و اهل جاهلیت بر روی

افزو

انگه که گفت ما امروز انتقام بکشیم از محمد و اصحاب او سعید بن المسیب گفت عمر بن الخطاب گفت چون
این آیه آمد ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ﴾ ما ندانستیم که آن جمع کدام است تا در روز بدر رسول الله صلعم درع پوشید
و میگفت ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ ما بدانستیم که آیت در روز بدر دست ما را
بود تا بر ایشان آنگاه گفت بلکه قیامت موعد ایشانست بعذاب و قیامت داهیه سخت ترست
از روز بدر ابو هریره روایت کرد که رسول صلعم گفت بشتابید بعمل صالح که ترسم که فتنها
الا بگیرد از پیش هفت کار در هیچ کس از یاد مردم بود خدا و نیکی با قوت کردن طاعت
با بیماری مفسد یا پیری مفسد یا مرگ مجهز یا دجال و آن بدترین است منتظر یا قیامت ﴿وَالسَّاعَةُ
أَدْهَى وَأَمَرُّ﴾ بدرستی که مشرکان و گناهکاران در آتش تفته و باشند حسین بن الفضل
گفت ﴿فِي ضَلَالٍ﴾ في الدنيا ﴿وَسُعُرٍ﴾ عذاب الآخرة در روزی که کشیده باشند بر رویها در دوزخ
و میگویند ایشان را بچشید عذاب و الم رسیدن آتش دوزخ بما ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ
بِقَدَرٍ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ
مُسْتَطَرٌ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ
مُقْتَدِرٍ﴾ ما هر چه آفریدیم باندازه آفریدیم بر وفق مصلحت چنانکه بایست بی زیادتی
که عبث باشد یا نقصانی که حاجت آرد ربیع گفت ﴿بِقَدَرٍ﴾ ای اجل تا اجلی که متقدم و متأخر نگردد
از وی عبدالله عباس گفت جعلنا لکل شیء شکلا هر چیزی را شکلی بیافریدیم تا از برای ما
هر چیزی برای خویش دیدیم یکی را نسبتی و شکلی که دیگری را نباشد ﴿وَمَا أَمْرُنَا﴾ و نیست کار ما
یعنی کار ما یکی باشد و فرمان یکی در وی تغییر و تبدیل نبود و در وی از طریق مثل چنانکه بامر
که چشم زخمی و گفته مراد بامر ساعت بود است ﴿وَاحِدَةٌ﴾ برای آن گفت و ما امر الساعة
﴿إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ بعض از مفسران گفتند امر یکی باشد یعنی کن بیاید ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ﴾

لِشَیْءٍ اِذَا اَرَدْنَاهُ اَنْ نَقُوْلَ لَهُ کُنْ فَیَکُوْنُ و در این آیت حجت است جای آنکه تخت برا
آنکه افعال خدای بقضا و قدر او باشد و در این آیت خلاف نیست در افعال که افعال
ما آنچه نزدیک ماست نه بقدر اوست وَلَقَدْ اَهْلَکْنَا بدرستی که ما هلاک کردیم اشیاع شما یعنی
امثال و اشکال شما را که کافر و جاحد بودند مر امت محمد را از شان سلف یعنی بهیچکس است که
این یاد کند و از این پند گیرد و هر چه آن اتباع کردند از خیر و شر همه در صحایف اعمال ایشان است
و گفتند در لوح محفوظ و هر چه کردند از خرد و بزرگ از اندک و بسیار همه نوشته است
اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستی که پرهیزکاران در بهشتها و جویهای آب و آن باشند چنانکه گفت
فِیْ ضِیَاءٍ وَ نِعْمَةٍ در روشنایی و نعمتها باشند فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ در جای حق کرده او
نباشد و نا ثم نباشد و آن بهشت بنزدیک خدای قادر و توانا و مراد بعند قریب نیست
و علو مرتبه صادق هم گفت که جای که خدای تعالی آن را بصدق وصف کرد جای صادقان
باشد عبدالله بن بریده گفت اهل بهشت هر روز بر سلام گاه روند و هر یکی در حجله
بر قدر روز و نیاز و عمل بر منبرها از در و یاقوت در بهشت هیچ جمع شاد مانتر باشند از آنکه
با آن مجلس و در آن مجلس سماع قرآن کنند و هیچ خوشتر نباشد ایشان را از آن شنیدن آنگاه
با منزل خود روند در خبر است که یکبار موسی به مناجات می رفت بر کنار بگذشت نالۀ
بگوشش وی رسید و آنجا رفت مردی را دید بر هنه بر ریگ خفته خشتی زیر سر نهاده و درد
بر دل ناله می کرد و آن ناله حزین می گفت موسی به نزدیک او شد می گفت الهی تمنّا عریانی و
تعرف فاقتی و فقری بار خدایا غریبست تنهایی است یا بیمارم و فقیرم آن مرد موسی را شناسی موسی را
آنجا برفت و مناجات بگفت و تسبیح و تحمید کرد باز گردد حق تعالی گفت یا موسی آن غلام
آن درویش نگفت زاری گفت بار خدایا تو عالمتر ای حکایت و محنت و رحمت میکرد و
شکایت فقر و فاقه میگفت خدای تعالی گفت برو و او را از من سلام برسان و بگوی که خدا

سلام برسانند و بگوی که تو تنها نیستی که من انیس توام و تو غریب نیستی که من حبیب توام و تو درویش
نیستی که من وکیل توام موسی پیغام بازو برد و بانگ آن درویش نخست و پیغام خدای تعالی بگزارد
و گفت یا کلیم الله مرا بار آن نیست که خدای تعالی حجت بمن فرستد و مرا تاج او حاجت بد آنگاه
نگاه بر دو چاکر اید و موسی با ایشان بنی اسرائیل آمد تا به محل شوخگی و حجره و در آمد
آن خرقه و آن عورت پوشید و آن خشت و آن درویش را دید گفت بار خدایا
این درویش کجا باشد تنها بود یا گرفتار محمد و حبیب آمد و گفت خدای تعالی
میگوید این همه کار است که بدوستان ما می برند این درویش بود که شهادتی در دنیا
طلب کرد و ملک الموت در رسید نیافتند منکر و نکیر در قبر طلب کردند رضوان
در بهشت طلب کرد و نیافت مالک در دوزخ طلب کرد و نیافت بیامد گفت بار خدایا کجاست
گفت یا موسی دوست کجا باشد مگر بنزدیک دوست فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ
و این ابواسحق ثعلبی در تفسیر این آیت آورده است سورة الرحمن مکیه و نیست شش
هفت آیت است روایت است از رسول الله که او گفت هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن
سورة الرحمن است ابی بن کعب از رسول الله روایت کرد که هر که سورة الرحمن بخواند
خدای تعالی بر ضعف وی رحمت کند و او را چندان ثواب است که شکر نعمت خدای کند و گزارد
باشد هشام بن عروه گفت اول کسی که قرآن با آواز بلند بخواند از پیغامبر رسول الله عبدالله مسعود
و آن چنان بود که اصحاب رسول الله مجتمع شدند و گفتند قریش نشنیده اند کیست از ما
که قرآن بجهر بخواند تا قریش بشنوند عبدالله مسعود گفت من بخوانم گفتند ای مرد کم
بر تو از ایشان گفت رها کنید که خدای تعالی نگاه دارد آنگاه بیامد به نزدیک مقام ابراهیم
بایستاد و سورة الرحمن آغاز کرد و قریش در مجلسها نشسته بودند گفتند چه میگوید
این عبد بر خواستند و در او زدند و او همچنان قرآن میخواند تا چند آیه بخواند آنگاه

برگردید و نزدیک صحابه آمد گفتند ما این را نمی‌ترسیدیم گفتیم تا که سجده کرد او را عرقی سرا باشد

از عزه ﴿بسم الله الرحمن الرحيم الرحمن علم القرآن خلق الإنسان

علمه البيان الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان والسماء

رفعها ووضع الميزان ألا تطغوا في الميزان وأقيموا الوزن بالقسط

ولا تخسروا الميزان والأرض وضعها للأنام فيها فاكهة والنخل ذات

الأكمام والحب ذو العصف والريحان فبأي آلاء ربكما تكذبان﴾ الرحمن

جواب آنست که کافران گفتند ﴿وما الرحمن﴾ رحمن چه باشد خدای تعالی گفت رحمن آنست که قرآن

آموخت ﴿علم القرآن﴾ جواب آنست که گفتند ﴿إنما يعلمه بشر﴾ او را آدمی آموخت خدای تعالی

گفت او را خدای تعالی رحمت کننده و بخشاینده و آموزنده است و تعلیم خدای تعالی قرآن را

بمعنی تمکین است از تعلم و باخلق او علم الممارسه ﴿خلق الإنسان﴾ بیافرید انسان را

ابن عباس گفت مراد آدم است که او را اسماء همه چیز تعلیم کرد و جمله لغات در بیاموخت

و بیان حلال و حرام و تمیز میان خیر و شر و آنچه بباید کرد و آنچه نباید کرد با حجت الکیفیت

بوعالیه و ابن زید گفتند مراد نطق است و بعضی گفتند که خدای تعالی آدمی را نطق

داد که دیگر حیوانات را نباشد ابن کیسان گفت مراد محمد است یعنی محمد را بیاموخت بیان

علم آنچه بود و هرچه بود از علم اولین و آخرین ﴿الشمس والقمر﴾ آفتاب و ماه بحساب میروند

در منازل دوازده گانه قتاده و ابن زید گفتند یعنی بآن حساب کنند سالها و ماهها و اوقات

و دیگر عبادات بآن بشناسند و شب و روز همین باشد نهاده است چراگاه و آفتاب

بود و شب از روز ... گفتند فراخنای آفتاب

چهار صد فرسنگ است در ... و فراخنای ماه ... فرسنگ است و بر روی آفتاب نوشته است

لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الشمس بقدرته واجراها بأمره و در بطن وی

لا اله الا

لا اله الا الله رضاه کلامه و غضبه کلامه یعنی این چیزها مخالف مختلف از رضا و رحمت

و غضب و عذاب و کلام او ... بکلام خدای تعالی راضی شود و رحمت کند و بکلام خشم

خشم گیرد و عذاب کند و بر روی ماه نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله القمر

وخلق الله الظلمات والنور و در بطن وی نوشته است خلق الله الشمس والقمر بقدرته

يبتلي بهما من يشاء من خلقه فطوبى لمن أجرى الله الخير على يديه والويل لمن

أجرى الله الشر على يديه و مراد با چرخ و ... بر دست او ... است

﴿والنجم﴾ ... هر درختی باشد که آن ساق ندارد و شجر آن گیاه

که ساق داشته باشد و شاخ ... گفت هر چه هست از گیاه و درخت و ستاره و خورشید

سجده میکنند ﴿والسماء رفعها﴾ آسمان را برداشت ﴿ووضع﴾ و ترازو بنهاد مجاهد گفت مراد عدل است

قتاده و ضحاک گفتند ترازوی حقیقی است برای آن بنهاد تا انصاف کنند داد ... حسین

ابن الفضل گفت قرآن است که در او ... ترازو است و برای آن نهاد تا طغیان

نکنید و از حد در نگذرید آنگاه امر کرد براست سنجیدن گفت راست سنجید و کم

مکنید ... بسنجید و در کتب اول است ﴿یا ابن آدم اعدل کما تحب أن

يعدل عليك﴾ عدل کن چنانکه میخواهی که با تو عدل کنند و وفا کن ... چنانکه ... تا

که با تو وفا کنند ﴿والأرض وضعها﴾ و زمین را بنهاد برای مردم ... آفریده گان ...

است ابن کیسان گفت مراد هر چیزیست که مردم بآن تفکر کنند از جمله نعمتهای خدای

و درختهای خرما خداوند ... ابن زید گفت اکمام ... باشد ...

﴿والحب ... والريحان﴾ و دانه ... است ... آنچه از او خورند

و بوی ... ابن عباس گفت ریحان ... است ابن زید گفت ... است و ...

... آنگاه خطاب کرد با جن و انس و گفت ... نعمت خدای تکذیب میکنید یعنی تکذیب

و دو قول ان و نعمتهای خدای تعالی بیش از حد است چگونه تکذیب توان کرد خَلَقَ الْإِنسَانَ
مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ
وَالْمَرْجَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بیافرید انسان را یعنی آدم را از گلی بانگ کننده که از بس خشکی بغایت
خشک شده تا چنانکه گوئی آواز دهد چنانکه کوزه که از سفال پخته است بیافرید
آدم را از زمین برو آمد و بیافرید جان را و گفتند مراد جان است پدر پریان از آتش افروخته
زبانه زننده و در روشنی و بلندی و ابن عباس گفت مارج زبانه زننده است آتش مجاهد گفت
آتش که مختلط شود بعضی ببعضی از زرد و سرخ و زرد و سبز بس ای آدمیان و جنیان
کدام نعمت از نعمتهای خدای را دروغ میدارید این آیت دلیل است بر آنکه خطاب جن و انس
است و این آیت را سَنَفْرُغُ لَكُمْ و حدیث جابر عبد الله انصاری که او گفت رسول
این سوره بر صحابه خواند و ایشان خاموش همی بودند گفت مالی اریکم سکوتا جن را
خاموشتر ازین نیافتم جنیان از شما جواب نیکوتر دادند چون این سوره بر ایشان خواندم گفتند
تا آخر سوره چه جواب دادند گفت هر بار که گفتم فبای آلاء ربکما تکذبان ایشان از برابر
و گفتند لا بشیء من نعمتک ربنا نکذب بار خدایا هیچ نعمتی از نعمتهای تو تکذیب نکنیم
رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ خدای تعالی خداوند دو مشرق و دو مغرب است یکی مشرق
تابستان و یکی مشرق زمستان و همچنین زمستان و تابستان با هم آمیخته شد آن دو دریا یکی شور
و یکی شیرین و در هم کردیم تا با هم آمیخته شدند یکی دریای پارس است و یکی دریای روم میان
ایشان برزخی و حاجزی هست لَا يَبْغِيَانِ که بر یکدیگر بغی نکنند و با یکدیگر نشوند
عقوبت

عقوبت بلا هلاک تباه شود و مجاهد گفت دریای زمین است و آسمان که بر بالا یکبار بهم رسند
و در تفسیر اهل البیت است که مراد با این دو دریا فاطمه و علی است یکی دریای علم و یکی دریای
حلم یکی دریای شجاعت و یکی دریای سخاوت یکی دریای حیا و یکی دریای صفا میان ایشان محبت
و آن رسول است که از ایشان در آید لؤلؤ و مرجان یعنی امام حسن و امام حسین
بعضی دیگر گفتند مِنْهُمَا مراد دریای شور است و دو عذب منهما برای آن گفت که
عرب را عادت بود که چون دو ذکر کند و چیزی رفته باشد و در عقب کلام باشد لا تعنی یکی
دو نه یکی با هر دو اضافت کنند علی التوسع قال الله تعالی یا معشر الجن و الانس الم
یاتکم رسل منکم و معلوم است که رسل از انس بودند و از جن نبودند بعضی
دیگر گفتند مراد از منهما آنست که آب از آسمان و آب دریا باشد و لؤلؤ مروارید بزرگ
باشد و مرجان مروارید خرد و ابن جریج گفت روز باران صدف بیاید و دهن باز کند
هر قطره باران که بوی در آید مروارید گشت و باقی استخوان باشد و بعضی اهل اشارت گفتند
این دو دریا دریای خوف و بیم و دو دریا است یکی دریای نجات و آن قرآنست که
هر که دست در او زد نجات یافت و یکی دریای هلاک و آن دنیا است هر که دست در او
زد هلاک شد وَبَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ و آن وعظ اسلامی فی قلب المسلم و عظ خدا است در دل
مسلمانان يَخْرُجُ مِنْهُمَا چنانکه از دریای حقیقی در و مرجان بیرون آید اینجا از دریا
عذب رحمت بیرون آید قرآن که در وی علم حلال و حرام است و حدوث و احکام است
و انواع علوم و گفتند دریای عقل است و دریای هوا برزخ لطف خدا است لؤلؤ
و مرجان توفیق و عصمت است كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو
الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ سَنَفْرُغُ لَكُمْ

و در بعضی نسخ ... صدف بود

أَيُّهَ الثَّقَلَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ و او راست کشتیهای که آنرا بکشتی در دریا
بکشتیهای بادبانها بر کرده مسخر کرده در دریا ایستاده کوهها که بقوت او بر این روانند شراعها
فبای بر سبیل منت است و نعمتی عظیم است آنگاه بر سبیل وعظ گفت هر که بر پشت زمین است
همه فانی شونده و نیست گردنده است آنست که چون خدای تعالی عالم را بفنا برد معنی بیافریند که او را
فنا گویند لا فی محل یا هر موجودات فانی شوند از اجسام و اعراض اما اجسام بضدیت
و اعراض بتبعیت و فنا ضد جواهر باشد و در فنای همه عالم یک جزو کفایت بود زیرا که آنرا
لا محل باشد نسبت با همه جواهر یکسان باشد بی یک جزو فنا همه عالم فانی شوند
لعدم الاختصاص عبد الله عباس گفت چون این آیت آمد فرشتگان گفتند هلک
اهل الارض اهل زمین هلاک شوند خدای تعالی این آیت فرستاد كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
وَجْهَهُ یعنی ذاته گفت باقی ماند ذات خدای تو خداوند جلال و اکرام محمد بن اسحق گفت
یکروز رسول خدای علیه السلام بر سبیل استماع گفت کعب الاحبار در ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ گفت چه
معنا فرمائی فرو یاد ما در کتب خود چنین یافتیم که جلال نام بهشت است محیط بر بهشتهای عدن
گفت دائم گفت و اکرام نام آن بهشت و این بهشت که بیکار در او باشند جز و باشد گفت
بنقصی سالهاست که تا جبریل فرود آمد و گفت راست میگوید معانی جبرئیل گفت رسول علیه السلام
روزی مسکینی مردی نماز میکرد و میگفت یا ذا الجلال والاکرام رسول علیه السلام گفت دعا ترا
اجابت آمد انس مالک گفت که رسول علیه السلام گفت الظوا بیا ذا الجلال والاکرام است يَسْأَلُهُ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حق تعالی در این آیت بیان استغنای خود کرد از خلق و احتیاج
ایشان بوی گفت هر که در آسمانها و زمین است از فرشته و آدمی و جن از وی خواهند و از وی
هیچ کسرا از وی گریز نیست اهل آسمانها از وی آمرزش خواهند و زمینیان روزی خواهند شغلها
در شانها و کارهاست چون این آیت آمد صحابه گفتند یا رسول الله آن کدام شانها و کارهاست گفت

یغفر

يَغْفِرُ ذَنْبًا وَيُفَرِّجُ كَرْبًا وَيَرْفَعُ قَوْمًا سبب نزول این آیت آن بود که جهودان گفتند خدای تعالی
روز شنبه هیچ کار نکند آیت آمد که هر روز در کاری و شانی است سعید جبیر از عبد الله عباس
روایت کند که او گفت خدای تعالی لوحی آفرید از مروارید سفید کنارهای او یاقوت
سرخ از نور و کتابت از نور خدای تعالی در شبانروزی سیصد و شصت بار
بآن لوح نظر کند و در آن نظرها حکمی از مصالح خلقان و در روزی دهد و خلق آفریند
و مرگ دهد و زنده کند و عزیز کند و ذلیل کند و ذلک قوله تعالی كُلَّ يَوْمٍ هُوَ
فِي شَأْنٍ سفیان گفت روزگار نزدیک خدای تعالی دو روز است یکی ایام دنیا و یکی
قیامت شان او در ایام دنیا اختیار است بامر و نهی و احیا و اموات و عطا و منع
در قیامت جزا و حساب و ثواب و عقاب باشد گفتند هر روز شان خدای را از جای برخیزد
و بجای فرود آرد گروهی را از پشت زمین بشکم زمین رساند آنگاه روز قیامت
همه را در یکجا جمع کند آورده اند که بعضی از امرا وزیر خود را از این آیت پرسیدند ندانست
که چه بود گفت ای امیر مرا یکروز مهلت ده گفت وزیر بخانه شد دلتنگ و در سرای غلامی
غلامی بود سیاه گفت یا مولای چرا دلتنگی بانگ بر وی زد و گفت ترا از این چیست گفت
بگوی که باشد که خدای تعالی فرج آن بر دست من سهل کند گفت چنین و چنین حال است گفت
امیر را بگوی که مرا غلامی است سیاه که تفسیر این آیت میداند وزیر برفت و بگفت گفت غلام
حاضر کن حاضر کرد گفت ای امیر شان خدا است که يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ
فِي اللَّيْلِ وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيَشْفِي سَقِيمًا وَيُسْقِمُ سَلِيمًا وَيُعِزُّ
ذَلِيلًا وَيُذِلُّ عَزِيزًا وَيُغْنِي فَقِيرًا وَيُفْقِرُ غَنِيًّا بیان او آنست که بر در دریا رد
بمیراند و زنده کند و بیمار را شفا دهد و تندرست را بیمار کند امیر گفت احسنت ای غلام آنگاه
بفرمود تا او را از خلعتهای سپید کنند و در غلام پوشیدند و بجای خلعتهای سیاه نشاند

و غلام گفت یا بو العباس این ثقلان الله و ثنا کارها باشد با قدر و منزلت آنگاه تهدید و وعید بر ایشان
و گفت سنفرغ لکم ایها الثقلان ای پردازیم ای آدمیان و پریان و این مجانست کرده است یکی از
دیگری که گوید با شما بپردازم و اگر چه کار در تخلی و کارها نباشد و این لفظ در تازی و
پارسی مستعمل است و معتاد و پارسیان گویند بسر است رسد با تو بپردازم یا شما این قول عباس
بعضی دیگر گفتند که معنی این است که ما از ترک امهال بر کار شما اقبال کنیم و گفتند هم این آیت
بیم و وعید و تهدید است مطیعان را ثواب و وعید است عاصیان را عقاب یعنی جزا دهیت
جزا شما را در این هیچ چیز مشغول نباشم یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان
تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان
فبای آلاء ربکما تکذبان فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان
فبای آلاء ربکما تکذبان گفتند جن و انس را برای آن ثقلان خوانند که ایشان ثقل اند
بر زمین چنانکه زنده و مرده و ... در حکم زمین ثقلان باشند و اخرجت الارض اثقالها
بعضی از اهل معانی گفتند عرب هر چه از او نفاست و قدر باشد ثقل خوانند و معنی قول النبی
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و جعفر صادق گفت برای آن ثقل خواندند
که ... بگناه گران بار شدند میگوید ای جماعت جنیان و انسیان اگر میتوانید که از اقطار و
آسمان و زمین بیرون شوید و از زمین بگریزید و ببرید و بیم بر سبیل تهدید و وعید
آنگاه گفت نتوانید رفتن جز بسلطان و حجت گفتند که خدای تعالی این را روز قیامت گوید
ضحاک گفت این در دنیا است یعنی اگر توانید که از مرگ بگریزید تا شما نرسد و در قیامت
که در وقت خلق را جمع کنند فرشتگان گرد ایشان بایستند و ندا آید که از دوزخ بر آید بانگ
آتش گرد ایشان در آید آنگاه حق تعالی گوید یا معشر الجن والانس فر و گذاشته ... بر شما ای پریان
و آدمیان پاره‌ها از آتش زبانه زنند و مانند زبانه آتش مجاهد گفت آن دود سبز بود که از

مرا آتش

مرا آتش تا بخار بر دود و نحاس باشد مجاهد گفت مس که گداخته باشد خدای تعالی بفرماید تا مس را بگدازند و زنند
و بسر ایشان فرود ریزند و تعالی گفت آن نیز عجب است از زیر عرش فرود می آید و بسر ایشان فرود آید خدای
فرو میریزد و سه روز عقوبت ایشان می بیند و سه روز عقوبت ایشان ابن مسعود گفت دیده
زیبت باشد فلا تنتصران یعنی ایشان را دفع عذاب نتوانید ای آدمیان و پریان شما خود را
نتوانید که از آن نگاه دارید و کسی نباشد که شما را نگاه دارد پس آنگاه که آسمان شکافته شود
در روز قیامت و فرشتگان فرود آیند در آن وقت آسمان گلگون شود ابن عباس
و قتاده و ضحاک گفتند برنگ اسب گلگون گردد و در ربیع کمیت در رنگ باشد و در زمستان
سیاه و بهر سال باد و آید کمیت سرخ شود و در زمستان سرخ شود و کمیت اغبر شود
حق تعالی گفت آسمان عنوانا لون اسب نشود باشد با اختلاف فصول عطا گفت یعنی رنگها
زیت شود و هیکل چند لون بگردد و ابن جریح گفت که خود زیت شود و دهان روغن ذات است آنگاه
باشد که گرمای دوزخ بوی رسد کلبی گفت یعنی ادیم سرخ شود و این قول راجح است باشد
یکی آنکه تشبیه کرد آسمان را در رنگ با دهان یعنی روغن که بر بدو الوان مختلف شود
و دیگر آنکه تشبیه کرد در گداختن در روغن در خبر است که چون روز قیامت بجای رسید که
و این آیت میخوانند و میگریست و میگفت و یا من یوم تنشق فیه السماء و ای بر من تا آن
روزی که آسمان شکافته شود و رسول الله گفت ای جانان با آنچنانکه جای من با او دوست که
فرشتگان از گناه او بپرسند فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان فبای
آلاء ربکما تکذبان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام
فبای آلاء ربکما تکذبان هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون
بینها وبین حمیم آن فبای آلاء ربکما تکذبان در آن روز که قیامت
گناه کاران آدمی و جان از گناه ایشان نترسند برای آنکه خدای تعالی داند و فرشتگان بر ایشان

نفخه باشد و در روایتی دیگر از عبد الله عباس آنست که فرشتگان ایشان را از گناهان نپرسند
از برای آنکه بیان است و ابو العالیه گفت بگناه ایشان از گناه نپرسند و جمع میان این آیت و آیت فو
ربک آنست که آنجا مراد آنست که نپرسند که گناه کردید یا نه برای آنکه فرشتگان
در صحیفها نبشته ایشان باشد و آنجا که پرسند ایشان را بپرسند که چرا کردید و مخالفت امر خدا کردید
وجهی دیگر آنست که در قیامت مواقف باشد در یک موقف سؤال بود و بپرسند و در دیگر
موقف سؤال نکنند ابن عباس گفت ایشان را سؤال راحت و کرامت نکنند سؤال تعنیف
و ملامت کنند که چرا گناه کردید یعرف المجرمون بسیماهم علامت بشناسند و علامت آن بود که سیاه روی و
ازرق چشم باشند و معنی [illegible] ایشان بجبین و پای ایشان بگیرند و در دوزخ کشند آنگاه
ایشان را گویند هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون این آن دوزخ است که کافران و گناهکاران آن را
به دروغ میداشتند ایشان در میان آتش دوزخ و در میان آب گرم تافته که گرمای آن
بغایت رسیده باشد طواف میکنند و میگردند قتاده گفت آن باشد که از آن روز که
خدای تعالی آسمانها و زمین را آفریده می‌تابد کعب الاحبار گفت وادی از وادیهای دوزخ
باشد که جمع شود در وی اهل دوزخ در او شوند و ایشان که کافران را ببندند و بیک جا نهاده
در آنجا اندازند چون بگذارند [illegible] ایشان را از یکدیگر جدا شود ایشان را آنجا
بند بند پاره پاره جدا شده و گوشت ایشان [illegible] آفریند و ایشان در آتش بجنبند
افکنده [illegible] این باشد معنی این آیت که میگوید [illegible] و تعالی یطوفون
بینها و بین حمیم آن آنکه گویند در دنیا آیت که رفت از ذکر دوزخ چه نعمت است
تا خدای تعالی با جهادانی تقریر میکند و میگوید فبای آلاء ربکما تکذبان جواب آنست
که وعد و تهدید بذکر دوزخ لطفی است که ایشان را بطاعت نزدیک دارد و از معصیت دور دارد
و این باعث بود بر [illegible] از کفر و این غایت نعمت باشد در دنیا ولمن خاف مقام

ربه

ربه جنتان فبای آلاء ربکما تکذبان ذواتا افنان فبای آلاء ربکما تکذبان
فیهما عینان تجریان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهما من کل فاکهة زوجان
فبای آلاء ربکما تکذبان متکئین علی فرش بطائنها من استبرق وجنی
الجنتین دان فبای آلاء ربکما تکذبان و آن کس که از مقام خدای تعالی بترسد یعنی از آن
مقام که در وی باشد پیش خدای و گفتند مراد بمقام قیامت است ابراهیم ادهم و مقاتل گفتند
این کسی باشد که قصد کند بمعصیتی خدای را یاد کند و باز ترسد از خدای آن گناه را رها کند و ابراهیم
گفت سالی از سالها حج میرفتم نفقه تمام در راه شخصی منکر را دیدم از وی پرسیدم گفتم
او را جنی انت ام انسی تو جنی یا انسی مرا گفت تو مومنی یا کافر گفتم مومنم گفت بدروغ
میگویی اگر مومن بودی بدو دعا از من نترسیدی امیر المومنین علی را گفتند در وقتی که بجهاد
میرفت [illegible] در راه جنگ [illegible] که تو از وی نترسی [illegible]
دنیا گفت کیف اخاف من سیف الله من کان [illegible] چگونه بترسم از خدای
خدای آنکس که [illegible] باشد گفت کسی که از خدای بترسد او را دو
بهشت است یعنی دو بستان باشد یکی از یاقوت سرخ و یکی از زمرد سبز خاک آن کافور
و عنبر باشد و گل آن از مشک اذفر هر بوستانی از صد ساله راه بود در میان هر بوستانی
سرایی از نور و در آنجا دو بوستان یکی بترس خدای باشد و یکی بترک شهوت و آنجا دو
خداوند شاخهای الوان باشد و انواع میوها عکرمه گفت سایه درختان او برهم
دو جویها روان در میان آن دو بوستان دو چشمه آب روان باشد حسن بصری گفت دو چشمه آب
زلال باشد یکی از تسنیم و دیگری از سلسبیل [illegible] گفت این دو چشمه
دو گونه باشد از هر میوه در دنیا دو بهشت از هر میوه دو نوع دو دو گونه باشد ابن عباس گفت
در دنیا هیچ میوه نباشد تلخ و شیرین الا که آن در بهشت باشد الحنظل [illegible] الا آنست که

خلد بهشت نیز چنین باشد شکمی تکیه زده باشند بر بسترها که آستر او از دیبای ستبر باشد
ذکر بطاین یعنی آستر کرد و ذکر ابره نکرد تا بدانند که چون بطاین از استبرق باشد ظهاره از [illegible]
سعید جبیر گفت این ظهارات است که خدای تعالی گفت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
و قومی دیگر گفته اند که بطاین از استبرق باشد و ظهاره از نور و گفته اند که معنی چنین است که
بطاین ظهاره باشد و ظهاره بطاین برای آنکه هر دو روی [illegible] یکسان باشد
و جنی الجنتین دان میوه بهشتیان نزدیک باشد ایستاده و نشسته و خفته بتوانند گرفتن و در خبر است
که بنده مومن بر سر بستر خفته باشد و از بالای او درختان میوه سایه کرده و چون وی را آرزوی
میوه آن شاخ فرو آید تا [illegible] بچیند و تناول کند فیهن قاصرات
الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان کانهن قبلهم
الیاقوت والمرجان فبای آلاء ربکما تکذبان هل جزاء الاحسان الا
الاحسان فبای آلاء ربکما تکذبان مدهامتان فبای آلاء ربکما تکذبان
کانهن الیاقوت و این بهشتها زنان باشند که چشم فرو خوابانیده از بیگانگان جز بشوهر خود
نگاه نکنند و در غیر ایشان ننگرند [illegible] گفت شوهر خود را گویند بعزت خدای که هرگز
نیکوتر از تو چشم ندیدم سپاس خدای را که مرا بتو داد و ترا بمن [illegible] که بایشان دست دراز
نکرده باشند پیش از ایشان هیچ آدمی و هیچ پری یعنی کسی را با ایشان خلوت نرفته باشد
جز بهشتی شوهر باشند و کسی بکارت ایشان نبرده باشد و [illegible] نکرده سهل [illegible]
گفت هر که در دنیا چشم نگاه دارد از محرمات در آخرت او را عوض دهند از قاصرات
الطرف و ذکر حیا متابعت کرد و چنانکه [illegible] را باور داشت و منع [illegible]
[illegible] آنگاه صفت کرد این حور را گفت کانهن الیاقوت والمرجان [illegible]
که ایشان یاقوت و مرجان اند یعنی در صفا یاقوت و در بیاض مرجان گفتند سرخ سپید

[illegible]

باشند چون یاقوت و در بیاض مرجان عبدالله مسعود روایت کرد که رسول گفت زنان
بهشت هر یکی را از ایشان هفتاد حله پوشند و در زیر آن هفتاد حله مغز استخوان ساق ایشان پیدا
باشد آنکه خدای تعالی گفت کانهن الیاقوت والمرجان و یاقوت جوهری است که اگر رشته
در وی کشی از بیرون بتوان دید [illegible] آنگاه گفت هل جزاء الاحسان
الا الاحسان [illegible] انس مالک گفت که رسول این آیت بخواند آنگاه گفت میدانید که
[illegible] گفتند خدای و رسول به داند گفت خدای میگوید جزای آنکه بر او نعمت کرده باشم جز
بهشت نیست عبدالله عباس گفت معنی آنست که کسی که لا اله الا الله گفت جزای او جز بهشت نیست
جزای [illegible] در دنیا هیچ نیست [illegible] آخرت و من دونهما جنتان
دیگر باشند عبدالله عباس گفت زیر آن دو درجه [illegible] است [illegible]
دیگر باشند مدهامتان سبز سبز باشند چنانکه بسیاهی زنند و گفتند [illegible]
فیهما عینان نضاختان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهن خیرات
حسان فبای آلاء ربکما تکذبان حور مقصورات فی الخیام فبای
آلاء ربکما تکذبان لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما
تکذبان متکئین علی رفرف خضر وعبقری حسان فبای آلاء ربکما
تکذبان تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام [illegible]
[illegible] نگاه [illegible] عبدالله عباس گفت [illegible] بهشت
ابو سعید گفت [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] تفضیل کرد و درختان که درختان بهشت اصل
و ساق [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] ابو سعید خدری روایت کرد از رسول

که شب معراج که مرا به آسمان بردند درختان انار دیدم بر نارها چون دلو پوست شتری
مرغان او چون اشتران بختی کنیزکی را دیدم گفتم ای کنیزک تو کرائی گفت زید حارثه را
دادم در بهشت که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته در آن
بهشتها زنان باشند نیکو خلق و نیکو روی ... باشند ... گفته‌اند
پلید نباشند و ناخوش خوی نباشند و گنده دهن نباشند و دراز ...
و سلیطه و متکبر نباشند و گرسنه نباشند و خیرات است که زنان بهشت دست در گردن
شوهران ... به خوش آوازی که خلایق مثل آن نشنیده باشند سرود گویند نحن الراضیات
فلا نسخط ابدا ونحن المقیمات فلا نظعن ابدا ونحن خیرات حسان لازواج کرام
... خشم نگیریم و ما مقیمانیم که از اینجا بیرون نرویم و ما زنانیم که آراسته‌ایم
جمال ما بهر شوهران کرام نهاده‌اند و روایت است که چون ... بهشت ... حوران
زنان ... گویند نحن المصلیات ونحن الصائمات وما صمتن ونحن المتصدقات
ونحن المتوضئات وما توضأتن ما نماز کرده‌ایم و شما نماز ... ما روزه ...
صدقه دادیم ... ما وضو و طهارت کردیم ... عایشه گفت ...
باشند ... انس مالک گفت که رسول
گفت اگر یکی از حوران بهشت ... در زمین افکند یا در دریا ... خوش گردد
خوشی آب ... گفت در بهشت خیمها باشد از در سفید
... شصت گز باشد ...
ابن عباس گفت ... باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ که او را چهار
هزار مصراع انس مالک گفت که رسول گفت شب معراج در بهشت جوی دیدم بر کنار او
خیمها زده از مرجان ... السلام علیک یا رسول الله من گفتم

یاجبرئیل

یاجبرئیل اینها کیانند گفت کنیزکانند ... از حوران ...
... ایشان دستوری داد سلام کردند و گفتند نحن الخالدات فلا نموت ابدا ونحن
الناعمات فلا نبأس ابدا ... حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن
نگاه کرده باشند ایشان را ... و دست هیچ آدمی بایشان نرسیده ... از ایشان
... گفت
رفرف ... بهشت باشد ... سبز ... و عبقری و ...
... و گفتند ... عبقری ... گفت
... عبقری ... است که ... باشد و گفتند
هر چیزی که نیکو باشد ... عبقری ... تبارک
اسم ربک ذی الجلال والاکرام ... جلال
و اکرام است ... گفت
...
...
...
...
... علی ان النبی ... کلیب ... اذا ...
... علی ان النبی ... کلیب ... الهجر ... کلیب اذا
... نعم الفتی
کنت اذا ... نعم الفتی ...

و علم العقد ابو [illegible] تفاصل [illegible] الرابحی لنقده [illegible]
لا انت الرابحی لنقده اذ اکثرت [illegible] الی آنکه [illegible] کلها ذکرت
[illegible] که اهل [illegible] الموت عاجلا در [illegible] اشعار عرب [illegible]
بطریق عرف [illegible] ایشان فرود آمده است از برای [illegible] کرده باشند از وجه [illegible]
در قرآن آنرا [illegible] **سورة الواقعة** مکیست و [illegible] آیت [illegible]
روایت کنند که عثمان عفان [illegible] عبد الله مسعود رفت او بیمار بود [illegible] گفت
[illegible] گفت از [illegible] گفت [illegible] گفت رحمت خدای را
گفت طبیب را بیارم گفت طبیب مرا بیمار کرد گفت عطایت کنم گفت حاجت نیست [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] حاجت [illegible] که [illegible] سورة الواقعة
آموخته‌ام [illegible] که [illegible] شنیدم که گفت هر که سورة الواقعة بخواند [illegible]
درویش نشود بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ
لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ
بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] ای محمد چون واقع شود [illegible] واقع [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] قیامت [illegible] واقع [illegible] باشد در [illegible]
[illegible] است خافضة [illegible] رافعة [illegible] خفض کند [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
خفض کند إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا [illegible]
[illegible] وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ تُرَابًا و
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا [illegible]

بدانکه

[illegible] ابن عباس گفت [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] روز قیامت آنگاه [illegible] گفت
فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ
السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ
وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ [illegible] اصحاب المیمنة [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] دست راست [illegible] ابن عباس گفت آنها باشند [illegible]
[illegible] باشند [illegible] گفتند آنها باشند [illegible] مبارک باشند [illegible]
[illegible] مستغرق [illegible] باشند [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] گفت [illegible] دست راست
[illegible] وصف [illegible] است [illegible] گفت [illegible]
[illegible] اعمال ایشان بدست چپ دهند [illegible]
گفت آنها باشند [illegible] از معصیت [illegible] در معصیت [illegible]
[illegible] سابقان [illegible] سابق باشند [illegible]
و گفتند سابقان باشند بطاعت و سابقان برحمت و سابق [illegible]
[illegible] در خیرات و طاعت [illegible]
[illegible] ابن سیرین گفت آنها [illegible] از مهاجر و انصار
[illegible] گفت [illegible] باشند [illegible] قیامت [illegible] آنها باشند [illegible]
[illegible] جهاد [illegible] ابن عباس گفت سابقان باسلام باشند [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible] باسلام [illegible] است
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی و امام محمد از رسول صلعم روایت کرد که گفت
شنیدم که میگفت یا علی انت اول من آمن بی و انت اول من یصافحنی یوم القیامة و انت
الصدیق الاکبر و انت الفاروق الاعظم تفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المؤمنین
و المال یعسوب الظلمة و ابی ذر روایت کرد که صلت الملائکة علی و علی سبع سنین لانه لم ترفع
صلوة من الارض الی السماء الا منی و منه و سبقت در جهاد پیشتر بود و قال قتادة
باتفاق امت که در وقت چند سجده بودند بعضی آن بودند که سابق بودند بر بیت المقدس و الکعبه
دیگر پیشتر بودند و بعضی آن بودند که نماز بر بیت المقدس کردند و پیشتر باسلام آوردند
بالکعبه که دانستند در حدیث ابو نعیم الحافظ از عبد الله عباس پرسیدند که ذکرت
ذلک احد الثقلین سبق بالشهادتین و صلی القبلتین و بایع البیعتین و اعطی السبطین
و هو ابو الحسن و الحسین و ردت الشمس مرتین بعد ما غاب عن الثقلین و هو رب السیف ذو الفقار
و هو صاحب الکرتین فمثله فی الامة کمثل ذی القرنین ذلک مولای علی ابن ابی طالب علیه السلام
الثقلین اولیت و دوم کتاب خدای تعالی انبیا که گفت الی تارک الثقلین سبقت بود و
نبوت بود و قبله بار رسول صلعم نماز کرد بر بیت المقدس و بعد بر بیت المقدس بار رسول صلعم کرد
بیعت العقبة و بیعت الشجرة و اداء دو سبط داشت یکی بطن علم و یکی ابطن حسیم و دو بار
بیعت یکی ربی تنزیل و یکی برای تاویل و مایعطی داشت دو کرت و در رخصت بیت
در غزوات که جهت یکی از جمله سابقان از خارج دو بر و قات آید از روی ازو چند آیات
تا بود که اهل بهشت بدانند که بنده که این قوم سابقان است اولئک المقربون ایشانند
نزدیک کرده شدگان بعظم مرتبت و رفعت درجه ثلة من الاولین گروهی باشند از
پیشینیان از امتان گذشته از امم انبیا و اندکی از آخرینان یعنی از امت رسول صلعم علی سرر
موضونة متکئین علیها متقابلین یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب

وابریق

و اباریق و کاس من معین لا یصدعون عنها و لا ینزفون و فاکهة مما
یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون
جزاء بما کانوا یعملون لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما الا قیلا سلاما سلاما
اهل بهشت بر تختها باشند از زر و سیم یاقوت مرصع و مکلل بانواع جواهر و گفت سریر
سیصد گز باشد چون تا بنده خدا بود که بجا بر وی نشستن بروی فرود آرد تا بالای بر وی نشستن آنگاه
بجای خویش شود متکئین علیها تکیه زده باشند بر آن تا سیره روها در روی یکدیگر
کرده و پس پشت یکدیگر بیچشمی کرده یطوف علیهم ولدان مخلدون میگردند برایشان غلامانی که جاودان
مخلد و مؤبد باشند که هرگز بپیر نشوند بمیرند و از حالت که هستند نگردند زنجان باشند که خصم
دنیا که پیش از ده سال صلاحیت خدمت نباشند سعید جبیر گفت مقرطون که گوشوارها در گوش
دارند باشند حسن بصری گفت که ایشان اطفال اهل دنیا باشند که ایشان را طاعتی نباشد که بدان ثواب
گیرند و معصیتی که بدان عقاب کنند در بهشت باشند بر خدمت اهل بهشت و خبر است
که اطفال اهل کفار خدم اهل بهشت باشند باکواب با کوزها که دسته و خرطوم ندارد
و اباریق با کوزها که دسته و دهنه دارد و کاس من معین و قدحها که در وی خمرها روان باشد و ظاهر
کاس که از آن اثر تا صد قدحها دور نرسد باشد و از آن است که نشوند و عقل زایل نکنند
و فاکهة و میوه آنچه ایشان خواهند اختیار کنند و گوشت مرغ آنچه خواهند اختیار
کنند و آیت آن را دلیل است باشد ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرد که در بهشت
مرغان باشند که هر یکی بهفتاد هزار پر دارد هر یکی از ایشان بیاید و آن هاکه طعام
خواهد و بر صحفه افتد و پر بر هر یکی رنگ دیگر و طعمی دیگر آید از بریان
و از نکبین خوشبوتر که هیچ اهل بهشت دیگر نخواهند آنگاه بپرد و ایشان در بهشت همی
باشند نا سیاهچشم و فراخ چشم باشند مرواریدی پوشیده که هوا در وی اثر نکرده باشد

ازانکه نگون و مجروح نباشد بود و باشد باصفای الحسن و ضیای او بر جای خود بود با ایشان آنچه
گوشت کنند با خر [illegible] مکافات باشد ایشان را آنچه کرده باشند از عمل الطاعات و اجتناب معاصی
ام سلمه گفت از رسول صلعم پرسیدم که حور عین چه باشد گفت زنان سپید روی فراخ چشم
انس مالک گفت که رسول صلعم گفت که خدای تعالی ایشان را از زعفران آفریده است
ابو امامه روایت کرد از رسول صلعم که هیچ مومن نباشد الا که او را هفتاد و دو زن
باشد از حور العین هفتاد و از میراث اهل دوزخ عبدالله مسعود گفت از رسول صلعم
شنیدم که نوری در بهشت پدید آید اهل بهشت گویند این نور چیست گویند روشنایی
دندان حوریست که در روی شوهر خود بخندید [illegible] گفت [illegible] آن حور
که خشم در او [illegible] باشد لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا در بهشت سخن لغو و باطل نگویند و نشنوند
و نیز نسبت بکدیگر [illegible] بزه نگویند که آنچه [illegible] کار [illegible]
[illegible] بگفتار با سلامت که آن سلام باشد [illegible]
إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَ
طَلْحٍ مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ
وَلَا مَمْنُوعَةٍ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا
عُرُبًا أَتْرَابًا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ خداوندان
دست راست باشند که از دست راست بهشت شوند [illegible] باشند ایشان را
درختان سدر باشند و سدر بهشت [illegible] باشد [illegible] القلال [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] بی خار باشد [illegible] مخضود آن
که ناخن [illegible] باشد از [illegible] وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ روایت کرده اند از ابوسعید
که طلح [illegible] دیگر است که [illegible] طلعها هضیم گفت ابن عباس در منضود

بجا ونر است

بجاونر است آنرا بکوبند گفت [illegible] مشتری [illegible] مفسران گفتند طلح درخت موز
باشد ابو عبیده گفت طلح درخت بزرگ باشد آنرا خار نبود [illegible] بار او و میوه بر هم نهاده
باشد مجاهد گفت که در زیر [illegible] باشد از اصل ساق تا بر شاخ میوه باشد و ظل ممدود سایه کشیده که
آفتاب آنرا نسخ نکند ربیع گفت سایه عرش باشد عمرو بن میمون گفت سایه او هفتاد ساله راه
بود ابن عباس گفت آن درختی است که اهل بهشت در زیر آن درخت حاضر آیند
و حدیث دنیا یاد کنند و گویند در دنیا علامتی بود [illegible]
[illegible] خدای تعالی بادی بفرستد تا [illegible] آن درخت [illegible] زند از آنجا آواز
[illegible] که [illegible] چنان شنیده باشند وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ آب ریخته که هرگز منقطع نشود
در [illegible] بر [illegible] راست [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ
وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه بسیار [illegible] منقطع نگردد [illegible]
[illegible] نباشد [illegible] درختان بهشت [illegible] آید وَفُرُشٍ
مَرْفُوعَةٍ و بستره بر افراشته ابو سعید خدری گفت [illegible] آیت [illegible] گفت است
[illegible] باشد که از زمین [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] آنکه [illegible] باشد
[illegible] إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً [illegible]
[illegible] آفریدیم [illegible] باشند [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] باشند [illegible] مفسران گفتند [illegible] مومنه باشند [illegible]

خلقتی برچه نیکوتر آفریده باشد تا بندگانی که ایشان نشسته‌اند در بهشت ایشان را آفریده است
بجا بود گفت روزی رسول صلعم نزدیک عایشه رفت عجوزی را از بنی عامر نزدیک وی یافت گفت
این عجوز کیست گفت از خالگان من است رسول صلعم گفت هیچ پیره زنان در بهشت نخواهند شد
آن عجوز بغایت دلتنگ شد عایشه گفت یا رسول الله این پیره زن دلتنگ شد رسول صلعم گفت
بگو شو هیچ عجوز در بهشت نشود و هر عجوز باشد جل خدای تعالی ایشان را خلقتی نو باز آفریند
ام سلمه گفت که رسول صلعم را از این آیت پرسیدم گفت اینها پیرزنانی باشند که حق ایشان را
موی سپید گشته و روی درهم آمده و کوژپشت شده خدای تعالی ایشان را باز آفریند
چنانکه شوهر نزدیک ایشان رود ایشان را بکر یابد عایشه گفت یا رسول الله ایشان را الم و وجع
باشد گفت نه لیس هناک وجع ولا الم سعید مسیب گفت زنان دنیا در بهشت تفضل دارند
بر زنان بهشت بنماز و طاعت که کرده باشند و در اخبار آمده است که این زنان حور العین
باشند خدای تعالی ایشان را از تسبیح فرشتگان آفریده است ایشان را هیچ عیب و بچه و حیض نباشد
ایشان اصحاب یمین را باشند که اهل دست راست‌اند جماعتی از اهل سلف روایت کرده‌اند
که چون این آیت آمد جماعتی از صحابه رسول صلعم بگریستند و گفتند یا رسول الله ما بخدای و رسول
ایمان داریم آنگاه از ما کم به بهشت روند خدای تعالی این آیت فرستاد ثلة من الاولین
وثلة من الآخرین آنگاه رسول صلعم گفت از آدم تا عهد من فرقه باشند و از من فرقه
باشند تا بقیامت و این فرقه تمام نشود الا باین ساربانان که ایشان میان شتر در بادیه
میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله عبدالله مسعود گفت شبی پیش رسول صلعم بودیم
حدیث کرد دیر وقت برفتیم دیگر روز رسول صلعم را دیدم گفت دوش پیغمبران را بر من عرضه کردند و
اتباع ایشان را دیدم پیغمبری بود که گروهی امت او بودند و گروهی اندک تر از آن و چنین بود
که هیچ کس امت او بود و پیغمبری که امتی یک مرد بود و بعضی را هیچ امت نبود تا موسی را

دیدم

۱۸۰

دیدم که مردی امت با جمع بنی اسرائیل گفتم بار خدایا این کیست گفت برادر تو موسی بن عمران و تبع او
گفتم بار خدایا امت من کجااند گفت بر دست راست نگر بنگریستم صحرایی که دیدم چندانکه چشم برسید
دیدم پر مردان بر شده گفتم بار خدایا اینها کیستند گفت امت تو اند راضی شدی گفتم بار خدایا
راضی شدم گفت در میان ایشان هفتاد هزار مرداند که بی حساب بهشت روند مردی
نام او عکاشه گفت یا رسول الله مرا از ایشان گردان رسول صلعم گفت اللهم اجعله منهم
بار خدایا عکاشه را از ایشان گردان دیگری بر پای خواست و گفت یا رسول الله دعا کن تا مرا
مرا از ایشان گردانند گفت سبقک بها عکاشه عبدالله مسعود گفت یا رسول الله کدام اند آنانکه
که این هفتاد هزار مرد آنها اند که ایشان بر اسلام زاده‌اند و بر اسلام باشند گفت چنین نیست
بلکه آنها اند که دزدی نکنند و بر خدای تعالی توکل کنند و غیبت نگویند و این بر آن است که عادت
عرب باشد آنگاه رسول صلعم گفت من امیدوارم که شما ربعی از اهل بهشت
باشید آنگاه این آیت فرستاد ثلة من الاولین ابن عباس از رسول صلعم روایت کرد که رسول صلعم
گفت این هر دو امت من باشند جمعی از سابقان و جمعی از آخریان واصحاب الشمال ما
اصحاب الشمال في سموم وحميم وظل من يحموم لا بارد ولا كريم انهم
كانوا قبل ذلك مترفين وكانوا يصرون على الحنث العظيم وكانوا يقولون
ائذا متنا وكنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون اوآباؤنا الاولون قل
ان الاولين والآخرين لمجموعون الى ميقات يوم معلوم آنگاه ذکر اصحاب
الشمال کرد گفت مردمان دست چپ آنها اند که نامه اعمال ایشان بدست چپ دهند چه مردمان باشند
باشند و عذاب در چه سختی باشد آنگاه بیان کرد گفت در بادیه‌ها گرم باشند و آب گرم و سایه
از دود سیاه ابن زید گفت یحموم نام کوهی است در دوزخ خیال کنند که سایه بهشت است نزدیک
وی آیند آنجا گرمی هست آنجا روند و آن سایه سرد و خنک نباشد بلکه بغایت گرم باشد

ازآنکه از دود دوزخ باشد ضحاک گفت آتش سیاه باشد و آتش دوزخ سیاه بود و اهل دوزخ
سیاه بود و شرابی ایشان سیاه بود و هرچه در دوزخ باشد سیاه باشد و لا کریم خیر و نفع
و نیکو نباشد انهم کانوا قبل ذلک مترفین ایشان بودند پیش این در دنیا منعم و متنعم
و ایشان اصرار کردند و پای فشاردند بر بزه بزرگ و گناه سخت که شرک است ابوبکر اصم
گفت سوگند خوردند بدروغ که بعث و نشر نخواهد بود و اصنام انبازان خدای اند و ایشان
و گفتند چنانکه از ایشان میگفتند که چون ما بمیریم و خاک و پوسیده شویم و استخوان باشیم
آیا ما را زنده خواهند کردن بگو ای محمد که اولین و آخرین را همه جمع خواهند کرد
بمیقات روز معلوم و آن روز قیامت است تا جزا دهند بر کردارها ایشان ثُمَّ إِنَّكُمْ
أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا
الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ هَٰذَا نُزُلُهُمْ
يَوْمَ الدِّينِ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ أَفَرَأَيْتُم مَّا تُمْنُونَ أَأَنتُمْ
تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ
عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ پس آنگه شما ای گمراهان
دروغ داران بخورید از درخت زقوم پس پر کنید از آن درخت زقوم شکمهای خود را آنگاه
بر سر آن باز خورید آب گرم تا فرو برید بخورید از آن آب چنانکه اشتران تشنه خورند
و هیام علتی باشد شتر را که از آب سیر نخورد و آب میخورد تا آنگاه که بمیرد در ریگ نرم
چنانکه آب بر او بخورد سیری ندارد این نزل و عذاب و طعام ایشان است
که در دوزخ است آنگاه بر سبیل تنبیه گفت نحن خلقناکم ما شما را بیافریدیم چرا آیات ما را باور ندارید و
ما را باور نداشتید و تصدیق نکردید آنچه ما گفتیم و وعده دادیم از اخبار قیامت و بعث
و نشر آنگاه ایشان را تنبیه بر وجه تقریع و ملامت گفت ای بینید این آب منی را که شما در

زنان میریزید

زنان می ریزید از آن آب شما فرزندان را می آفرینید یا ما می آفرینیم و این تقریر است تا ایشان اقرار
دهند و بگویند ما این نمیکنیم و ما را این قدرت نباشد نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ ما تقدیر کردیم
میان شما تقدیر مختلف بعضی کودک بعضی جوان و بعضی پیر بحسب مصلحت ایشان
چنانکه ما اصلاح دانیم تقدیر میکنیم بر ایشان و ما مسبوق نباشیم و ما عاجز نیستیم
نتوان گفت عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ ما قادریم و توانیم و کسی ما را عاجز نتواند کرد از آنکه
بدل کنیم امثال شما یعنی شما را و کسی دیگر بیاوریم بجای شما وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ
و شما را بیافرینیم بصورتها که ندانید یعنی در هر صورت که خواهیم مسخ کنیم
و بوزینه کنیم چنانکه با آنها کردیم که پیش از شما بودند ابن الفضل گفت معنی آنست
که اعاده در دنیا بخلاف ایشان است اول که شما را در ارحام امهات آفریدیم اما
اعاده نتوانید که شما را زنده کنیم آن بر علم شما باشد وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ
فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ
لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ
أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ أَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ
لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ بحقیقت شما دانستید و بدانستید
اول را که شما را بیافریدیم اول بار اگر اندیشه کنید بدانید که بار دوم
باز آفریدن دیگر بار ... که آنکس که قادر باشد بر اعاده
... ...
از ابوهریره روایت کردند که رسول روایت کرد که مگویید زرعت و لکن بگویید حرثت
... گفت ... و زرع ...
لَوْ نَشَاءُ اگر ما خواهیم آن تخم را ... تا ... شود

که از هیچ وجه از حاصل نشود و هرگاه باشد بجا دار فظلتم تفکهون پس آنگاه در ایستید شما در در نکو وشگفت
تعجب بکنید و پشیمان شوید بر آن نفقه و رنج در کار که ضایع کرده باشید و در آیتی دیگر گفت
فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها و گفته اند از اضداد است تفکه ای تنعم و تفکه
ای تحزن انا لمغرمون و میگوئید که غرامت زده ایم خرج کرده ایم و دخل نیافته ایم عن ابن عباس
گفت ما معذبیم و بغرامت معذب باشد بل نحن محرومون بلکه ما محرومیم از روزی مالک گفت روزی خدای
بنمی رسد از سینهای انصار بکشت نا کشته بود گفت بل ما بی روزی کرده شده ایم گفتند باران کم شد یا درد
گفت ما محرومیم در زمین آفت رسیده باشد و معدات افرایتم الماء الذی تشربون ای ما بتبید
این آب را که از آن می خورید و میآشامید از آب خوردن آورده اند و بیارانید یا باران نیده ام و اگر
خواهیم تلخ شود که دانیم تا نتوانید خوردن و از هیچ نیابی رسیده شود پس چرا شکر نکنید
تا این نعمت از شما زایل نگردد افرایتم النار التی تورون ءانتم انشاتم
شجرتها ام نحن المنشئون نحن جعلناها تذکرة ومتاعا للمقوین فسبح
باسم ربک العظیم فلا اقسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظیم
انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب
العالمین افبهذا الحدیث انتم مدهنون افرایتم بپندید این آتش را که بر می افروزید بیرون می آورید از سنگ چوب
شجره او را شما آفریده اید یا ما آفریده ایم و آتش در درخت است یکی آن را مرخ
گویند و دیگری عفار نحن جعلناها تذکره ما کردیم این آتش را تذکره و یاد کردی از آتش دوزخ
ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که این آتش که شما می افروزید جزوی است از هفتاد جزو آتش
دوزخ ومتاعا للمقوین آن را ما از وی تمتع بیکیرند سازگار کردیم و آید برخی خالی دور از آبادانی
مجاهد گفت للمقوین ای آنهارا که در بیابان تمتع کنند و انتفاع از مسافران و حضری تا بروشنای آن
بنشینند در تاریکی او بعد گرم شوند در سرما و در طبخ و غیر آن منتفع شوند از وی او در راه

کنند

کنند و باعتبار دنیا به خدای تعالی پناه برید از آتش دوزخ حسن گفت بلغه باشد مسافران را خون بیفتد
بیکریف آلات آن از آتش زنه و سنگ ابن عباس گفت للمقوین ای آنگاه رسول صلعم از آنها جمیع
فرمود و گفت تسبیح کنید بنام خدای بزرگوار فلا اقسم سوگند بیخورم بجایهای وقوع شدن
ستارگان یعنی منازل ایشان این در زده برج و گفته اند نجوم القرآن یعنی فصول قرآن آیات که
که بر رسول صلعم فرود آمده اوقات آن قسم کرد که آن سوگند عظیم است بر نزدیک آن تعظیم
منافع کرده و وست وانه لقسم و بتحقیق که این سوگند است بزرگ اگر شما دانید منافع
که این قرآن کریم است بزرگ و گرامی در کتاب پوشیده مصون محفوظ بنزدیک خدای تعالی
از شیاطین و از جمله معایب مراد بدین کتاب لوح محفوظ است لا یمسه الا المطهرون بدو
دست بنه نهند الا پاکیزگان یعنی فرشتگان معصوم مطهر از گناه ابن زید گفت مراد فرشتگان
ز شما که بگناه آلوده اید ایشان باید نه با نبیا معصوم ومانند ایشان از دست پاکان برسد
رسید قتاده گفت نزدیک خدای تعالی جز دست پاکان بدو نرسد اما در دنیا مومن و کافر و
منافق همه دست بوی کشند محمد بن الفضل گفت قرآن نخوانند الا موحدان و عبد الله عباس
تعا کرده از آنکه تمکین کند جهود و ترسا آن را از قرآن خواندن حسن بصری گفت تفسیر
تاویل آن نرسند الا آنها که خدای تعالی ایشان را پاک کرده باشد از کفر و نفاق ابو العباس
بن عطا گفت حقایق قرآن نرسند الا آنها که اسرار ایشان بانواع عصمت کرده باشد از انوار معصیت
و این صفت و این صفت معصومانست جنید گفت آنها که سر خود پاک کرده از ما سوی الله بعضی
دیگر گفتند یعنی آنست که نباید که دست بوی نهند مگر پاکان از جنابت و حیض و تمام حدث و نقاها
نظام لفظ خبر است و معنی نهی است مجاز معنی خبر بود یعنی در وقت مراد مصحف آب
و تنجیر در مصحف است بعضی منع برا طلاق از قرآن خواندن باین قول لا انا قریبا القرآن الحا
الحدوه تو نیز قرآن بحقیقت قرآنست بنزدیک محققان و این اجماع مسلمانانست و باین آیت

استدلال کردند که جنب و حایض را حرام است دست بر نوشته قرآن نهادن و نیز دیگر نشستن تنها
و نیست دست بر پوست و حاشیه نهادن و نزدیک با جنب باید همین است شافعی گفت روا باشد
هیچ محدثان را ابو حنیفه گفت محدث را غلاف باشد شاید که حمل کنند تنها که گفتند روا باشد تمسک
کردند بحدیث عمرو بن حزم گفت چون رسول صلعم پدر مرا بیمن فرستاد در نامه او نوشته بود و نوشته
که نباید که دست بر مصحف نهید و نه مصحف برگیرید الا کسی که پاکیزه و ایشان که گفتند که روا باشد
استدلال باین کردند که وی نامه نوشت بقیصر که بسم الله الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب
تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الی آخر و لا بد است از آنکه وی نامه بر دست گیرد
باشد و بخواند این تفسیر است بعضی سوره که فرستاده از جهان ایشان افبهذا الحدیث
انتم مدهنون وتجعلون رزقکم انکم تکذبون فلولا اذا بلغت
الحلقوم وانتم حینئذ تنظرون ونحن اقرب الیه منکم ولکن
لا تبصرون ای با این حدیث که قرآن است سستی میکنید عبد الله عباس گفت تکذیب
میکنید ابن کیسان گفت مدهن آنکس باشد که در ادای واجبات تقصیر کند و تعلل
گفت منافق باشد که جانب با ایمان کی برهم دارد و اصل او از دهن است وتجعلون رزقکم
و میکنید روزی خود و نصیب و حظ خویش از این قرآن آنکه تکذیب میکنید یعنی آنچه در
کار شما باید بجست شکر ... میکنید حسن گفت زیان کند بنده که نصیب او از قرآن تکذیب
باشد بعضی گفتند که آیت در انواع باران آمد عبد الله عباس گفت که رسول صلعم بنوبتی در
و صحابه بادیه بود در راه تشنگی عظیم بایشان رسید و آب نیافتند و با رسول صلعم شکایت کردند
و گفتند یا رسول الله تشنگی بغایت رسید رسول صلعم گفت اگر من دعا کنم و خدای تعالی باران آید
شما گوئید سقینا بنوء کذا ما را بطلوع فلان ستاره باران دادند گفتند یا رسول الله این وقت
آن نیست و ما این نگوئیم رسول صلعم دو رکعت نماز کرد و دعا کرد بادی بجنبید و ابری عظیم برآمد

و باران بسیار

و باران بسیار آمد تا وادیها پر شد و سقایها پر آب شد آنگه رسول صلعم بر گذشت مردی را دید که آب
میگرفت قدحها که داشت و میگفت ما را این باران نوء فلان ستاره است رسول صلعم گفت من
دانستم که بعضی از شما این گوید حق تعالی این آیت فرستاد وتجعلون رزقکم انکم تکذبون
روزی خود تکذیب کردید و آنکه گفتی که این برحمت خدای تعالی آمد گفتی نوء آن ستاره
و گفتند تقدیر آنست که شما شکر خود را تکذیب کردید روایت کردند که رسول صلعم خواند
وتجعلون شکرکم انکم تکذبون و در لغت رزق بمعنی شکر آمده است
که سلیمان عبد الملک بعضی علما را گفت اگر علم نجوم بخوانید که از آن علم چه نصیب باشد گفت
مرا از آن منع است گفت آن نجوم چیست گفت خبری که مرا روایت کرده اند که رسول صلعم گفت
مخوف ترین چیزی که بر امت خود میترسم نجوم است بجواب آیه دیگر تکذیب بقدر و ایمان بنجوم
آنگاه خطاب کرد و گفت بر سبیل تخویف و تحذیر که آنگاه جانها بحلقوم رسد در وقت
نزع و شما آنگاه در آن وقت مینگرید و متحیر و عاجز میمانید که بجا میبرید مردن او و هیچ
نتوانید و هیچ دفع نتوانید کرد و شاید که خطاب آنرا باشد که بر بالین مرده باشند مینگرند
تا که باشد که جان او در برابر و ما نزدیک باشیم از شما و لیکن شما ما را نه بینید یعنی رسول
ما از فرشتگان که بقبض روح وی آمده باشند و شما ایشان را نه بینید از لطافت ایشان
فلولا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها ان کنتم صادقین فاما ان کان من
المقربین فروح وریحان وجنت نعیم واما ان کان من اصحاب الیمین فسلام
لک من اصحاب الیمین واما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من
حمیم وتصلیة جحیم ان هذا لهو حق الیقین فسبح باسم ربک العظیم
این قوم را که ایشان گفتند ما مرگ را باز توانیم داشتن از خویشتن بعلم و تدبیر و حیله
و مانند این از خدای تعالی بر سبیل تقریع ایشان گفت اگر در این دعوی راست میگوئید جان

مردی کار رسد باز پس نبرد و چاره نکنند و معلوم است که هیچ چیز نتوانید کردن اگر آنکه منکر بود
متحیر فرو مانده آنگاه اهل قیامت را بصفت کرد و گفت اگر چنانکه این متوفی از جمله مقربان
حضرت باری باشد او را روح و ریحان و آسایش باشد روح بفتح خوانده اند و بروح رحمت خواست
سعید جبیر گفت روح فرح باشد ضحاک گفت آمرزش و رحمت باشد و ریحان عبدالله عباس
گفت استراحت باشد مجاهد گفت و سعید جبیر که روزی باشد ابن زید گفت در وقت مرگ روح
یعنی راحت در قیامت ریحان ابو العالیه گفت هیچ کس از دنیا بیرون نرود از جمله مقربان
تا آنگاه که او را شاخی از ریحان بهشت آورند تا بوی بوید و در آن راحت جان بدهد ابوبکر
گفت روح نجات باشد از نیران و ریحان فوز باشد بنعیم و جنان روح راحت گور باشد
و ریحان ثواب بهشت روح سلامت باشد و ریحان کرامت روح مغفرت باشد و ریحان
مرافقت روح جان دادن بود بر شهادت و ریحان نزول سعادت وجنة نعیم بهشت با
نعمت باشد و اگر چنانچه از جمله اهل دست راست باشد سلامت باشد ترا ای محمد یعنی در حق ایشان
ایمن باشی که ایشان را نخواهی رسید ترا از برای سلامت است و گفت سلام و تحیت ایشان را باشد
که ایشان سلام بر تو کنند و گفتند بعضی آنست که سلام باد ترا از اصحاب یمین یعنی و اگر چنانچه باشد
که از جمله دروغ دارندگان و گمراهان باشد اصحاب الشمال ایشانند نوبت ایشان نزل ایشان
از حمیم و آب گرم دوزخ باشد و حاضر کردن بآتش دوزخ و ملازم دوزخ بودن
بودن حقا که اینکه ترا گفتند و قصه آن بر تو ایراد کردیم حق الیقین است بی شک و شبهه و گفتند
اشارت بقرآن است یعنی این قرآن حق و یقین است و غایت درستی علم است فسبح باسم
کن نام خدای تو که او بزرگوار است بعضی گفتند که مراد بر تسبیح نماز است عقبة الجهنی گفت چون
این آیه آمد فسبح باسم ربک العظیم خدای تعالی گفت اجعلوها فی رکوعکم این را در رکوع
نهید یعنی بر تسبیح رکوع بگوئید و در سجود تسبیح چنین آمد که سبحان ربی الاعلی وبحمده انکه

از بهی

از بهی این خدای تعالی این سوره بها فرستاد که در آن تسبیح است سبحان ربی العظیم وبحمده
لله وبحمده سورة الحدید مدنیست بیست و نه آیت ابی بن کعب گفت که رسول علیه السلام گفت هر که
این سوره بخواند از جمله آنها نویسند که بخدای تعالی و رسول او ایمان آورده اند
روایت کرد که هر که ~~این سوره بخواند~~ مسبحات بخواند یعنی سورة الحدید والحشر والصف والجمعة
والتغابن پیش از آنکه بخسبد از دنیا نرود تا آنگاه که قائم آل محمد را در یابد
در جوار وی رفیق او باشد بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما
فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک السموات والارض
یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول والآخر والظاهر و
الباطن وهو بکل شیء علیم قدیم تعالی درین سوره بیان کرد و گفت تسبیح کرد
خدای را تبارک و تعالی و منزه گردانید حضرت وی را از آنچه لایق جلال و نهایت کمال
نباشد از صفات نقص آنچه در آسمانهاست و زمینها از آنکه ارباب عقل اند
واصحاب تکلیف اند فرشتگان آسمانها و ساکنان زمین از آدمیان و پریان تسبیح وی کنند
و هیچ چیز نیست از حیوانات الا که تسبیح خدای تعالی و ذکر وی مشغول اند چنانکه فرموده
من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و دست آن خدای که عزیز و منیع
و غالب و قاهر است بر همه و در هیچ چیز نمیگرد حکیم است آنچه گوید و فرماید و کند همه
صواب و موافق حکمت باشد او راست پادشاهی و ملک آسمانها و زمین اسم ملک و ملک
و در تحت قدرت و دست تصرف وی است زنده کند و بمیراند هر چه خواهد کند و او
و او بر همه چیزی قادر است و قوی تا او اول و آخر است پیش از آنکه جمله موجودات فانی گردد
و در پرده عدم متواری شوند وی باقی باشد او ظاهر است بدلیل و برهان باطن است از
ادراک خلقان ابن عباس گفت اول است بی ابتدا و آخر است بی انتها ظاهر است

که بر همه چیز علم کند و توانا و باطن است که بکار وی پی نتوان برد عالم است بهر دانستنی و گفته‌اند اولیت با ازلیت
آخریت با ابدیت ظاهریت با احدیت باطنیت بصمدیت اول است بتکوین إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا
أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و آخر است بتلقین يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ
الثَّابِتِ و ظاهر است بتبیین يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ و باطن است بتزیین وَزَيَّنَهُ فِي
قُلُوبِكُمْ جنید گفت الْأَوَّلُ بِشَرْحِ الْقُلُوبِ وَالْآخِرُ بِغُفْرَانِ الذُّنُوبِ وَالظَّاهِرُ بِكَشْفِ الْكُرُوبِ
وَالْبَاطِنُ بِعِلْمِ الْغُيُوبِ ابن عطا گفت اول است بکشف احوال دنیا تا رغبت نکنند در او
آخر است بکشف احوال عقبی تا شک نکنند در او و ظاهر است بر دلهای دوستان تا بشناختن وی با
از دلهای دشمنان تا نشناختن وی و در خبر است که روزی رسول صلعم با صحابه نشسته بود ابری
گفت شما دانید که این چیست گفتند خدای و رسول صلعم عالم‌تر است گفت این را عنان گویند
ابری است که زمین را سیراب کند خدای تعالی این ابر را براند از قومی که شکر وی نکنند و وی را
نخوانند آنگاه گفت دانید تا از بالای شما چیست گفتند خدای و رسول صلعم عالم‌تر است گفت آسمان
دنیا است که او را رقیع خوانند و آسمانها هفت است بر یکجا بر یکدیگر و از یکجا تا دیگری پانصد سال
راه است آنگاه گفت دانید که در زیر این زمین چیست گفتند خدای و رسولش عالم‌تر است گفت
زمینی دیگر است و از زمینی تا زمینی دیگر پانصد ساله راه است همچنین میگفت تا هفت زمین
آنگاه گفت بآن خدای که جان من بدست او است که اگر خدای را بخوانید از بالای عرش جواب دهد
شما را آنگاه این آیت بخواند هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ و او بهمه چیزهای عالم داناست هیچ چیز بر وی پوشیده نباشد ابو صالح روایت کرد که
رسول صلعم در حجره فاطمه رفت و فاطمه از وی خادم خواست گفت ترا راه نمایم بچیزی که بهتر باشد
از آنچه تو میخواهی گفت آن چیست گفت بگوی اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ مُنْزِلَ التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى

أعوذ

أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ
فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ
اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا
وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
او است آن خدای که بیافرید آسمانها و زمینها در مدت شش روز آنگاه مستوی
مستولی شد بر عرش و عرش کنایت از ملک پادشاهی است و در اصل تختی باشد که پادشاه
بر آنجا نشیند آنگاه از اینجا نقل کردند و ملک را عرش خواندند که بر تخت پادشاهی خدای تعالی جل جلاله
بیان عظمت ملکوت و پادشاهی خود کرد بآفریدن آسمانها و زمینها در مقدار اندک
و بعضی گفته‌اند که آن راست و باستیلای وی بر عرش تفهیم قدر با عظمت وی کرد که آن راست
کمال قدرت کرد و کمال علم خود باز نمود و گفت میداند هرچه در زمینها شود
و آنچه از زمین بیرون آید از قطرات بارانها و انواع نبات و گیاه و آنچه از آسمانها فرود
می آید از وحی و رحمت و فرشتگان و ارزاق خلقان و آنچه بر آسمانها میرود از اعمال بندگان
و ارواح مؤمنان از ایشان هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و او با شما است هر کجا که باشید
باحوال شما عالم است و باعمال شما ناظر و خدای تعالی بآنچه میکنید دانا و بیناست او راست
ملک آسمانها و زمینها از روی خلق و نهاد امر و مضای تصرف و بازگشت همه کارها با وی است
شب را در روز می آرد و از شب میکاهد و در روز می افزاید و او عالم است و داناست بآنچه
در سینه و ضمایر خلقان است ایشان را بر حسب اعتقاد وی جزا دهد آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ
وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ
مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ایمان آرید بخدای و رسول او
و نفقه کنید از آنچه خدای تعالی شما را خلیفه کردانیده است در آن یعنی در تصرف کردن آن از
دیگران میراث بشما رسیده است و شما را از آن ممتع کردانیده است آنرا نفقه کنید و اعتبار گیرید
بحال آنکسان که آنرا خوردند و نفقه نکردند بی بهره گشتند و نفع نیافتند بی رنج بشما رسید نفقه کنید
پیش از آنکه از شما بکسی دیگر رسد و نیز آن مال بحقیقت از شما نیست و شما متصرف آن مال بنیابت و وکیلانید
از جهت خدای تعالی که نفقه کردن او بر شما آسان باشد و الکلام صرف کردن نفقه کنید با
ما یی که آنها را ایمان آوردند از شما و نفقه کردند از خود در راه خدای تعالی ایشان را مزد بزرگ
خدای تعالی مزد ایشان بزرگ و ثوابی عظیم آنگاه گفت بر سبیل ملامت و توبیخ وَمَا لَكُمْ چه بوده است
شما را چه افتاده شما را که ایمان نمی آرید بخدای تعالی و مؤمنین نمیشوید و حال آنست که رسول خدای
میخواند شما را بخدای تعالی ایمان آرید و خدای تعالی از شما عهد و پیمان فرا گرفته است با ایمان آوردن
و توحید و یگانگی وی گفتن بآنچه در عقل شما مقرر کرده است بوجهی و سببی و توحید و تصدیق
انبیاء و رسل و دلیلها که قرآن است و حجتها آورده اگر شما ایمان خواهید آوردن حجت و دلیل
بر صحت اسلام و نبوت هیچ باقی نماند آنگاه گفت هُوَ الَّذِي او است آن خدای که فرو فرستاد بر بنده
خود محمد و فرستاد آیاتها و دلایل [illegible] با خدای بآیات [illegible]
شما بعنایت [illegible] است وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ
أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ

الحسنی

الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ چیست شما را چه افتاده است در آنکه نفقه نمیکنید در راه
خدای که جهاد است و در جمله مصالح دین و ثواب نیکیها و حال آنست که شما میخواهید یا نه
و مال را بخواهید گذاشتن در آسمان و زمین هیچکس باقی نخواهد ماند میراث آسمان و زمین خدای را
خواهد بود که باقی و جاودان وی باشد و همه فانی شوند للجمهور [illegible] آنگاه
بیان کرد و باز نمود فرق میان آنکس که نفقه کرد پیش از فتح مکه یا صلح حدیبیه و آنکس
که گفت این محبت عظیم و قتال کرد پیش از فتح و صلح با آنکس که نفقه و قتال بعد از
فتح و صلح کرد [illegible] آنگه ایشان عظیم تر بود درجه ایشان بزرگوار تر از درجه آنکسانی که
پس از فتح مکه نفقه کردند و جهاد کردند و خدای تعالی همه را از این دو گروه وعده داد
بنیکیها و ثواب بهشت و او بآنچه شما میکنید آگاه است و ابو سعید خدری روایت
کرد که رسول خدای گفت نزدیک است که قومی آیند که اعمال شما را حقیر دارند [illegible]
خود گفتند ایشان کیستند یا رسول الله از قریش اند گفت نه و لکن [illegible] کرد و گفت
اهل یمن [illegible] الایمان یمان و الحکمة یمانیة گفتند یا رسول الله ایشان بهتر اند از ما گفت
خدای که جان من بقدرت او است که اگر یکی از ایشان باشد کوهی زر نفقه کند باز شما
نرسند [illegible] آنگاه این آیت بخواند لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ
اگر این آیه تخصیص کند بعضی [illegible] تخصیص [illegible] و تفضیل [illegible]
آنانکه باین صفت موصوف بودند پیش از فتح مکه [illegible] امیرالمؤمنین علی
کنند [illegible] باشند [illegible] تفضیل است و آن شجاعت و جهاد
از همه کس چنان باز نگفتند که امیرالمؤمنین علی [illegible] باز گفتند [illegible] سخاوت [illegible] مقام بود
که خود گرسنه [illegible] دیگری [illegible] امیرالمؤمنین آمد وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ
عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا و [illegible] زر و نقره [illegible]

در خبر است که روزی اعرابی بیامد و سؤال کرد ... گفت اعطوا الاعرابی الفا اعرابی
بترسید و گفت از زر یا از درم دیگر گفت از زر یا از درهم گفت کلاهما عندی حجر ...
بنزدیک من همه سنگ است آنکه بهتر است ... [illegible]
که گمان دارند ... تخصیص کنند ... من ذا الذی یقرض
الله قرضا حسنا فیضاعفه له وله اجر کریم یوم تری المؤمنین و
المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم بشریکم الیوم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم یوم
یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم
قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه
فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب حق سبحانه و تعالی تحریض کرد بر نفقه کردن
و زکوة دادن و صدقه دادن و آن را قرض خواند تا بدانند که قرض واجب و لازم است
چنانکه قضاء دین گزاردن واجب است در عرف عقلا و باز نمود که بوجهی دیگر تجارت است
از آن سبب که تجارت زیادتی مال کند گفت یضاعفه ... باشد و بمقدار ... زیاده
شود گفت کیست آنکه که خدای را قرض دهد تا خدای تعالی آن قرض وی زیاده گرداند
و در وقتی که در مانده و بیچاره بود ... [illegible]
باشد در روزی که بینی ای محمد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که نور ایشان همی‌رود
... [illegible] ... اعمال ایشان ...
... دست راست ... جهاد ... [illegible]
و بعضی گفته‌اند ... تخصیص کرد ... [illegible]
... باشد ... چنانکه رسول گفت امتی الغر

المجاهدین

المجاهدین من آثار الوضو و بدست راست تسبیح کرده باشند و بانگشت شمرده و نگاه داشته از ...
انگشتان ایشان باشد ... عبدالله مسعود گفت نور ایشان بقدر
اعمال ایشان باشد چنانکه از رسول روایت کردند که مرد بود که نور وی ... [illegible]
بعضی ... [illegible]
... [illegible] ... یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم ...
... [illegible] ... ایشان ...
و ... بشارت ... بهشتها که در زیر درختهای آن جویهای آب روان باشد
در آنجا خالد و جاوید باشند و آن نیک ظفری عظیم و فیروزی ... است و این
بشارت در وقتی باشد که ... منافق ... منافقه مؤمنان را گویند
با ما نظر رحمت و توقف کنید ... [illegible]
... [illegible] ... مؤمنان ... قیامت ...
... منافقان ... ایشان ... ضعیف باشد
در دنیا بظاهر ... با مؤمنان ... [illegible]
... در عرصه قیامت ... [illegible]
الله وهو خادعهم ... [illegible] ... ضعیف ...
... [illegible] ... ایشان ...
ایشان در تاریکی باشند ... انظرونا نقتبس من نورکم ...
حال ... ربنا اتمم لنا
نورنا ... منافقان ... مؤمنان ... ارجعوا
وراءکم ... [illegible]

بازگردید و نور طلب کنید این نور را از دنیا آورده ایم شما نیز با دنیا شوید و نور با خود آورید
ایشان در این باشند که میان ایشان دیواری پدید آورند بر کناره بهشت و دوزخ که آن باره دیوار
درها باشد اهل بهشت از آن در در بهشت شوند و درون آن دیوار رحمت و نعمت بهشت
اهل بهشت را باشد و بیرون آن دیوار از جانب ظاهر او عذاب دوزخ باشد اهل دوزخ را و بیان لغت که
با علی ابن عبد الله عباس بودم بنزدیک وادی جهنم گفت از پدر خود شنیدم که این آیه خواند
فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ گفت این جای باره است که خدای تعالی در قرآن گفته است
بِسُورٍ لَهُ بَابٌ باره مسجدات یعنی مسجد بیت المقدس است و باب در مسجدات
یعنی مسجد و ظاهره من قبله العذاب یعنی آن وادی که وادی جهنم میخوانند و از کعب الاحبار
خبری روایت کردند يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ
أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ
بِاللَّهِ الْغَرُورُ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و منافقان مؤمنان را گویند در دنیا با
شما بودیم نماز کردیم و روزه داشتیم و میان ما و شما مناکحت و میراث بود مؤمنان گویند
آری چنین بود بظاهر با ما بودید و بباطن از نزدیک نفاق و بر نفاق با ما بودید و لیکن
و هلاک کردید نفسهای خود را بسبب دشمنی خدای و رسول خدای و مؤمنان و منتظر
حادثها میبودید مؤمنان را تا که ایشان را هلاک کنند و هلاک شوند و در ریب و شک بودید اند
حق اسلام و آرزوهای باطل شما را بفریفت و سید در آن شما را مغرور کرد انس مالک گفت
روزی رسول خدای صحابه را وعظ بگفت خطها بر زمین بکشید گفت دانید که این چیست گفتند
گفت این مثل فرزند آدم است و آرزوهای او و آن خط دیگر که با این خطها رسید مرگ است
که آمد و همه را باطل کرد و چنانکه خدای تعالی گفت حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ یعنی تا روزگار در این

وار روز بود

١٨٨

دانسته بودید و بدان فریفته گشتید تا هنگامی که امر خدای تعالی بیاید یعنی مرگ و آن با شما کردند آنگاه
مغرور کرد شما را بخدای دنیا و شیطان مکار بمی امروز که قیامت است و وقت
ثواب و عقاب چون عقاب گناه شد بر از شما قبول نکنند فدا اگر نیز عوضی و بدلی کرد شما
باز آن دوزخ باز خرید و نه کافران نیز فدیه قبول نکنند جای شما که منافقانید
کافران آتش دوزخ است و آتش دوزخ بشما اولیتر است و لایق تر و بد جایی باز گشتی
آتش دوزخ مر کافران و منافقان را أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ
وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ
الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
کلبی و مقاتل گفتند این آیه در منافقان آمد بعد از هجرت بیک سال بود که سلمان را گفتند ما را خبر
از عجایب تورات بده که از عجایب چیست خدای تعالی این آیت فرستاد نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ
مدتی از این گفتار باز ایستادند چون خدای تعالی گفت
چند مدتی برین بگذشت بار دیگر بار سوال کردند این آیت آمد اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ
الْحَدِيثِ مدتی دیگر فرو گذاشتند آنگاه بار سیم از سلمان سوال کردند خدای تعالی این آیت فرستاد
أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ای وقت نیامد که کافران که بزبان ایمان آورده اند نه بدل که دلهای ایشان
خاضع و خاشع و نرم کار و نرم گردد بیاد ذکر محمد ابن کعب گفت که صحابه در مکه در سختی
و قحط بودند چون بمدینه آمدند بفراخنا و نعمت رسیدند آنچه بودند بگذاشتند
ایشان سخت گشت خدای تعالی این آیت فرستاد که وقت نیامده است که دلهای ایشان نرم گردد
بعضی دیگر گفتند که این دعواست که خدای تعالی مؤمنان را گفته است چون از دل ایشان
و سختی دیده ابن مسعود گفت میان اسلام ما و میان آنکه ما را باین آیت عتاب کردند چهار سال

بود ابن عباس گفت سیزده سال آمده بود که سبب توبه فضیل بن عیاض این آیت بود که وی کنیزکی را
دوست میداشت خواست که پیش او رود در شب بر بام سرای برآمد از آن سرای آوازی شنید که یکی این آیت
میخواند اَلَمْ یَاْنِ لِلَّذِیْنَ آمَنُوْا یعنی که آن نیامد مر کسانی را که دعوی مومنی میکنند که دلهای ایشان
خاشع گردد از خدای بترسد و از معاصی باز ایستد بیاد ذکر خدای تعالی دلهای ایشان نرم گردد
و آنچ خدای تعالی فرستاده است از قرآن مواعظ و زواجر بر ایشان خوانده شود امر و نواهی در کار
بندد فضیل عیاض چون این آیت بشنید گفت بلی یا رب خدایا وقت آمد که دل من نرم گردد و توبه
کار شود سامعان بگریست آنگاه باز آمد در خرابه شد تا آنجا جمعی کاروانیان آنجا فرود آمده بودند
با یکدیگر میگفتند امشب بیدار باشید که فضیل بر راهست که نباید که راه بر ما بزند و فضیل عیاض
راه زن بود گفت بلی که بندگان خدای از من چگونه ترسانند یا رب خدایا توبه کردم و علامت
توبه من آنست که مجاور مسجد بیت الحرام شوم در مکه آنگاه آواز داد که ای قوم فضیل عیاض
منم از من مترسید که من توبه از آن [illegible] که شما را [illegible] میکردم آنگاه فضیل از آنجا برفت و بمکه رفت و
مجاور بنشست آنگاه گفت وَلَا یَکُوْنُوْا و نباشند مومنان که نباشند چنانکه بودند اهل
کتاب یعنی جهودان و ترسایان [illegible] نباشند مومنان چون جهودان بودند و ترسایان بودند
که جهودان چون پیغمبران ایشان در گذشت [illegible] خاشع و خاضع و ترس کار بودند [illegible]
بر ایشان بگذشت دلهای ایشان سخت شد و بمعصیت آوردند و شریعت خود را فرو گذاشتند
چنانکه ابن مسعود از رسول صلعم روایت کرد که جهودان از توریة آنچ موافق حال ایشان بود
ایشان از دانایان [illegible] بگذاشتند و آنچ امر و نواهی بود [illegible] چنانکه خدای تعالی
[illegible] یُحَرِّفُوْنَ الْکَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ [illegible] و بنوشتند آنچ مراد ایشان بود
ایشان بود آنگاه گفتند [illegible] بنی اسرائیل عرضه باید کرد [illegible]
[illegible] آیات چند که خدای تعالی فرستاده بود از توریة [illegible]

انجامت

انجامت یعنی وعده آمد و وعید [illegible] دست بر نوشته خود نهاد و گفت این کتاب خدای تعالی و توریة
موسی است ایشان پنداشتند که آن مصحف ایشان میگویند [illegible] گروهی که خاصی ایشان
حبره بودند این سر دانستند چون این آیات این حدیث آنگاه گروهی خلاف در بنی
اسرائیل افتاد و بهفتاد و دو فرقه شدند فرقه که بر دین حق بودند آنها بودند که ایمان
آوردند و بودند مقاتل حیان گفت مومنانی اهل کتاب بودند که بر پیغمبری ما ایمان داشتند
چون روزگار آمدن محمد بر ایشان دراز شد دلهای ایشان سخت شد [illegible]
نهادند و صومعها ساختند چنانکه گفت وَرَهْبَانِیَّةً ابْتَدَعُوْهَا [illegible] عیسی
بودند از بهر این گفت وَکَثِیْرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُوْنَ و بسیار از ایشان فاسق بودند که
فرمان خدای تعالی [illegible] آنگاه گفت اِعْلَمُوْا بدانید که چون آنگاه کنی و دلهای
مرده زنده کنی با آنکه وعظ و نصیحت [illegible] چنانکه زنده کرد است زمین را بباران و
نبات پس از آنکه در فصل زمستان مرده و بی نبات شده است ما آیات کردیم و بیان کردیم
[illegible] آیات و دلائل و نشان تا باشد که بدانید و آنچ اهل کتاب کردند نکنید
اِنَّ الْمُصَّدِّقِیْنَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا یُضَاعَفُ لَهُمْ
وَلَهُمْ اَجْرٌ کَرِیْمٌ وَالَّذِیْنَ آمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ اُولٰٓئِکَ هُمُ الصِّدِّیْقُوْنَ
وَالشُّهَدَآءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَنُوْرُهُمْ وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا
وَکَذَّبُوْا بِآیَاتِنَآ اُولٰٓئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیْمِ بدرستی و حقیقت که آنها که خدای را و
[illegible] تصدیق [illegible] چنانکه اهل کتاب آوردند
بآنها که صدقه دهند از مردان و زنان و قرض دهند خدای را یعنی صدقات بدهند [illegible]
[illegible] عمارت مسجد [illegible] انواع خیرات و مبرات
قرضًا حسنًا قرض نیکو بر وجهی که نیکوتر باشد بر وجه قربت و رضای حق مضاعف کرده

وا زوجها کنند برای ایشان اجر داده باشند از صدقات که یکی را ده تا بهفتاد و بهفتصد ضعفا
و اجر نزدیک ایشان است از مال ببرکت زیاده کرده اند و ایشان را مزدها باشند بزرگ و نوابها عظیم
و آنها که ایمان آوردند بخدای و پیغمبران وی ایشان اند صدیقان بغایت راست گویان شهیدان
کسانی که در راه خدای کشته شده باشند نزدیک خدای بعضی گویند آنها اند که ثابت قدم باشند
در ایمان خود و در طاعت خدای و رسول بمنزلت صدیقان و شهیدان اند نزدیک خدای او
ایشان را جزای صدیقان و شهیدان باشد صادق گفت مؤمن شهید است و این آیه بر خواند آنگاه
گفت لهم اجرهم یعنی مؤمنان را مزدها مثل مزد صدیقان و شهیدان باشد و بعضی گفتند ایشان
که صدیقان پیغمبران اند و شهیدان ... ایشان که گواه اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنها
که کافر شدند و تکذیب کردند آیات ما را ایشان اهل دوزخ اند اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ
غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا
وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ خدای رغبت مؤمنان از دنیا بگردانیده است که حقیر دنیا کرد
و حال او را و قلت نفع او را و سرعت زوال او را و فنای او را تشبیه کرد بگیاه پس گفت
آنگاه بایشان گفت این حیوة دنیا و زینتها در وی بازی کودکانست و لهو و طرب و بیکاری است
و زینت و آرایش که ... روی زنانست و تفاخر و نازش در ... و ... و تفاخر و تکاثر
بر بسیاری ... بدنیا مشغول شده اند چنانکه کودکان ببازیها و ... بلهو مشغول شوند
چنانکه ... و ... با یکدیگر مفاخرت کنند و نزدیک عقلا
ایشان مذموم است و ناپسندیده امیر المؤمنین علی عمار یاسر را گفت ای عمار تو در دنیا اندوه
مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعومات و مشروب و مشموم و ملبوس و مرکوب و منکوح

شریفترین

190

شریفترین مطعومات انگبین است و آن لعاب مگس است و عظیم ترین شراب آب است و جمله حیوانات در او
یکسانند و نیکوترین ... دیبا است و آن بافته کرمی است و نیکوترین مشمومات مشک است
و او خون آهو است و بهترین چیزها که بروی نشینند اسب است و مرد را برپشت او آفت رسد
و افضل منکوحات زنانند و عظیم ترین منکوحات زنان ... و از جای بول است چون دنیا اینست
او را چه حظ باشد روزی رسول خدای صلعم میگذشت با جماعتی از صحابه بر بزغاله مرده بگذشت گفت
این را بدرمی که خرد گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی کسی او را بدرمی نخریدی اکنون که
مرده است که درو میخرد گفت دنیا بنزدیک خدای تعالی حقیرتر است از این بزغاله بر شما
و گفتند ما را صفت دنیا بگوی گفت چه صفت کنم سرایی را که اول او گریستن است و اوسط او رنج
و عنا است و آخر او مرگ و فنا است ثابت بن سعید گفت دنیا چون کژدم است در زوال
او چیز زهر نباشد ... و بجز ... الدنیا ... حتی ...
ما یبقی ... و لا یغرنکم ... آنگاه خدای تعالی
مثل زد دنیا را که چون باران است که در وقت حاجت بارد از وی چندانی نبات و گیاه
بروید که برزگران را عجب آید آنگاه روزی چند برآید آن گیاه خشک شود و بی تر و تازه
زرد بیخ ... آنگاه بادی در آید و خاشاک
پراکنده کند ... چنین است حال روزی چند سبزی کند آنگاه بحرارت آفتاب خشک شود
زرد شود و بیلاها ... پراکنده گردد چنانکه ...
... آنگاه
گفت وفی الآخرة و در آخرت کردی رنج است کار های بزرگ است از عذاب خدای و از رنجها
رضای وی که هر که بدنیا و حطام دنیا مشغول شده باشد و از ایمان و طاعت باز مانده بعذاب گرفتار
شود و اگر با ایمان ... از کفاف طلب کنند در تمام باز ... باز باشند و اگر از حطام حج کرده

بعذاب و محنت و بلا مبتلا شوید بکفاف قناعت کنید و در طلب مغفرت و رضای خدای تعالی کوشید
که این نعمت باقی است و ملتفت بذلک و زینتهای دنیا و زخارف او متاع سرای فریبست یعنی دنیا
و گفته اند که جهت آرایش و کاهلی و زنانست که از در رکها به بیند بآن رنگ و نقش شود و خالی
نباشد که باید که آبی که بوی او رسد زایل کرده و بجای او کرده و او زد و اثری نماند سَابِقُوا
إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ
لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ حق تعالی امر کرد بندگان را و فرمود که مبادرت بکنید و پیشی مکنید
در جمع مال دنیا مکنید و سابقت و مسارعت در خیرات و طاعات کنید که سبب آمرزش شما
خدای تعالی باشد مر گناهان شما را و در رسیدن شما به بهشت بهشتی که عرض و پهنای او چند پهنای آسمان
و زمینها است چون پهنای او چند آسمانها و زمینها باشد و درازی وی جز خدای تعالی نداند
در خبرست که روزی جبرئیل علیه السلام خواست تا درازی و طول بهشت به بیند چند هزار سال پرید ضعیف
شد از خدای تعالی درخواست خدای تعالی قوت داد گفت خداوندا نخستین بپریدم یا نشستم یا نیست
حوری از خیمه خود آواز کرد یا روح الامین چه خود را رنجه میداری چندین هزار سالست که من برای
خود از ملک بهشت برده ام حالت شده جبرئیل گفت تو کیستی گفت حور علیم از حور این بهشت که من اینجا
باشم از مؤمنان در حکایات صالحین آورده اند که زاهدی بود در شب نماز کردی و دعا و قرآن خواندی
چون باین وعید رسیدی بگریستی و با خود نوحه کردی تا آنجا که بآیه رسید وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بیخود شد و میگریست روزی همسایگان از وی سؤال کردند
که هر شب بآیه وعید میگریستی و شبها که بدین آیه میرسی چرا میگریی گفت برای آنکه هر چند نگاه
میکنم در بهشت نمی بینم که خود را جای قدم نمی یابم أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا این بهشت ساخته
شده است و پرداخته برای آنهاست که بخدای و رسولان خدای ایمان آورده اند ایمان موعود که امروز نمی

حکایت ملیحه فی عرض الجنه

و خشنودی

و خشنودی خدای است یعنی بهشت فضل خداوندست و نعمت وی با نکه داد به که خواهد برای آنکه کرم
ثواب جلیلست و باستحقاق باندک اعمال که رسانند است ثواب وای تکلیف است تعریض
و تمکین است تفضل و خدای تعالی خداوند فضل و بزرگوار است مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ
فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ حق سبحانه و تعالی میفرماید که هیچ مصیبتی بشما نرسد در زمین شما از قحط
تنگی و آفت و هلاک زرع و ثمار و میوه و کشت و زرع و در تنهای شما از بیماری و درد و رنجها
و دردنکیها و فرزندان شما الا که آن مصیبت در کتابیست یعنی لوح محفوظ پیش از آنکه ایشان را
نفسهای شما را بیافریدیم تا آن مصیبت را ایجاد کنیم بدرستی که آفریدن و اثبات کردن در لوح
محفوظ و رسانیدن آن بشما و دفع کردن آن بر خدای تعالی آسانست اینها در لوح محفوظ نوشتیم و
خبر کردیم برای آن تا جهت آن بدانند که چنین است بر آنچه فایت شود از شما در گذرد از نعمت
دنیا اندوهگین نشوید و بآنچه بشما رسد شاد و خرم نگردید چون آن همه را درگذرانتان
در فتن را باز نتوانند داشت دنیا فانیست دل بر دنیا نتوان نهاد و گوش بنا آخرت
کردیم باقیست امام جعفر الصادق علیه السلام گفت یا ابن آدم لا تأسف على مفقود لا يرده إليك
الفوت ولا تفرح بموجود لا يتركه في يديك الموت چرا غمناک میشوی بر چیزی
که از دست تو رفت باز نیاید و چرا شاد میشوی بوجودی که مرگ آن را بتو نگذارد بعد چهره گفته
چرا دلتنگ شوی بر آنچه فایت کرده و در شادی شوی بر آنچه بتو آید گفت برای فایت را بگریه نگاه
نتوان داشت و حاصل را شادی دایم نتوان داشت ابن سعید گفت در بعضی احیای عرب شیخی
پیر زنی را مرده دیدم بیرون فرا گفتم این زنی کرا بود گفت آن پیرمرد را که برابر تست

نشنیده است دیگر بار چون تا به نزدیک وی رفتم گفتم این همه شتران که او را بود گفت به نام من بود گفتم
رسید ایشان را گفت که آنکه که داد باز گرفت الحمد لله المفضل گفت خدای تعالی با این آیه خلقان را
خبر کرد تا بر فایت صبر کنند و بر آینده حزن نباشند دست از همه بدارند و بتفضل تعالی
راضی شوند که خدای دوست ندارد هر خوشی نازنده و متکبری را که فخر به مال دنیا کند و تعظیم
تفاخر کند و بدان نخوت و تکبر کنند بر مردمان آنگاه بیان کرد و گفت ایشان آنها اند که
به مال خود بخیلی کنند و مردم را به بخل فرمایند نتیجه فرح ایشان به مال دنیا این باشد که خود بخیلی کنند
و دیگری را از بخیلی نیز منع کنند آنگاه گفت و من یتول و هر که بر گردد از فرمان خدای تعالی
و از طاعت وی گو برگرد که خدای تعالی از طاعت خلقان مستغنی است و بی نیاز است و در
جمله احوال ستوده. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ
مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ
عَزِيزٌ بدرستی که ما رسولان و پیغمبران فرستادیم بخلقان بحجتهای روشن و دلیلهای
واضح بر یگانگی و استحقاق معبودیت جلال حضرت او بر صدق دعوی پیغمبری پیغمبران
بر رسالت و با ایشان کتاب و صحف فرستادیم مشتمل بر مصالح خلق و بیان حلال و حرام کردیم و میزان
یعنی ترازو فرستادیم و این کنایت است و عبارت از عدل و راستی و انصاف و گفته اند ترازو
دو کفه خواست روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام به نزدیک نوح آمد و ترازو را آورد و گفت
قومت را بفرمای تا با این ترازو وزن کنند تا در میان ایشان حیفی نرود و مردمان هم بعدل
و راستی قیام کنند وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و آهن را بیافریدیم و این أنزلنا یعنی خلقنا است چنانکه
وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ یعنی برای شما چهارپایان را بیافریدیم و آفریدن خدای
امر وی است مخلوقات را بتکوین و او را از آسمان منزل است دیگر آنکه تصرف در مخلوقات
احتی

احتیاج با اعلام خالق نباشد و اعلام بوحی باشد و وحی از آسمان منزل است اهل معانی گفتند
مراد آنست که آهن را از معدن بیرون آوردیم برای شما تا از وی آلاتی که محتاج بود بسازید
بوحی و اعلام ما رسول علیه السلام از بهر هدایت و دعوت کتاب برای بیان آورد و برای عمل آهن
برای ضرب و قتل کفار را که ابا از راستی و حق کنند عبدالله بن عمر گفت که رسول علیه السلام گفت
که خدای تعالی چهار برکت از آسمان فرستاده است آب و آتش و آهن و نمک بیشتری مفسران بر آنند
مراد باین آهن شمشیر است و دلیل آنست که گفت فیه بأس شدید و در او نعمتها و بخت سخت
و او را هیبتی عظیم است و در اخبار اهل البیت آمده است که مراد بآن ذوالفقار است
که برای رسول علیه السلام از آسمان فرستادند و رسول علیه السلام آن را با امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد تا در جنگها
وی بر او قتال میکرد با دشمنان و در روایت دیگر است که ذوالفقار از جمله شمشیرهای بلقیس بود
که بلقیس بهر هدیه سلیمان علیه السلام فرستاده بود و آن بدست منبه ابن الحجاج افتاد روز بدر
او را بکشت و تیغ برگرفت و بروایتی دیگر رسول علیه السلام جریدی از درخت خرما برگرفت دو شاخ داشت
حضرت داد که با این قتال کن در دست آنحضرت شمشیر شد سر تیغی دو شاخ گفت آهن را قوت
که در وی منفعها و شوکتی است که بآن قتال کنند و در او منفعتهای دیگر است مردمان را در معاش
و ضایع هیچ حرفتی نباشد و کاری نباشد که در وی با آهن محتاج نباشد یعنی آهن را بخلق بجهت قتال
فرستادیم و برای منافع خلق و برای آن تا بدانند و کی دانند که معلوم حاصل شود و علم تعلق
گیرد بعدم و ظاهر گردد و دیگران که کیست که شمشیر زدن و قتال کردن دین خدا را
نصرت کند و پیغمبران او را یاری دهد در حال غیبت ایشان که از وی غایب باشند و کیست که
یاری نکند ایشان را در مجاهده و اعدای دین خدای تعالی و خدای تعالی قوی و توانا است بقدرت
خود توانا گردد که دین خود را غالب گرداند عزیز است و غالب تواند که غلبه کند بر اعدای دین
و ایشان را هلاک کند مستغنی است از یاری و نصرت خلق تکلیف کردن ایشان را بجهاد برای آنست

تا از امتثال امر ما بثواب دایم رسند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا
النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ
بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا
ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ
أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ بفرستادیم نوح را و ابراهیم را برسالت و پیغمبری
هر یکی را در وقت وی بخلقان تخصیص نوح و ابراهیم برای آن کرد که هر دو پدر پیغمبران بودند
و جمله پیغمبران از نسل ایشان بودند و در فرزندان نوح و ابراهیم نبوت و پیغمبری پدید کردیم و کتاب
که وحی است بایشان فرستادیم ابن عباس گفت مراد بکتاب خط است فَمِنْهُمْ پس بعضی از فرزندان
مهتدیانند که بدین راه راست یافته بسبب پیغمبران و بیشتر ایشان فاسق بودند از فرمان خدای بیرون
رفتند و پیغمبران را متابعت نکردند پس بر عقب و اثر ایشان داشتیم رسولان خود را و از پی ایشان
عیسی مریم را فرستادیم و او را کتاب انجیل دادیم تا بیکدیگر شفقت و رحمت کردند اینها که متابعت
کردند وی را از خود رهبانیت نهادند که ایشان را ننوشتیم و راغب نکردیم لیکن ایشان از بهر
جستن رضای خدای آن را نهادند و اختیار کردند پس از آن که ایشان بایست رعایت آن نکردند
و حق آن نگاه نداشتند و بآن نذر و عهد در رهبانیت که کرده بودند وفا نکردند ابن
عباس گفت روزگاری در ردیف رسول خدای بودم بر حماری مرا گفت دانی که ابتداع رهبانیت
چگونه بود گفتم رسول خدای ﷺ فرماید گفت بعد از عیسی پیغمبر جباران دیگر شدند که عمل بمعصیت
معصیت و فسق آشکارا کردند مومنان ایشان را از آن زجر کردند ایشان باز نه ایستادند ایشان را
جهاد کردند سه بار جباران غالب شدند مومنان را هزیمت کردند و بسیاری بکشتند گفتند اگر
دیگر بار قتال کنیم از ما کسی نماند تدبیر آن است که این زمین با ایشان رها کنیم و هر یکی در کوه و

غارها بعبادت مشغول شویم تا آنگاه که محمد آن نبی که عیسی ما را بوی بشارت داده بیرون آید ایشان رفتند
در کوهها چنانکه رهبان بودند چنانست تا برآمد و تنی چند که محمد را دریافتند بعضی از ایشان ایمان آوردند
بمحمد و بعضی نیاوردند و کافر شدند و این آن است که خدای تعالی گفت فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا
نگاه نداشتند در رهبانیت را حق نگاه نداشتند بآنکه ایمان بمحمد نیاوردند و رهبانیت را ایشان
اختیار کرده بودند تا که ایمان آوردند بمحمد در روزگار ما در رهبانیت رسول ﷺ گفت لَا رَهْبَانِيَّةَ
فِي الْإِسْلَامِ در اسلام رهبانیت نیست رهبانیت امت من هجرت است و جهاد و نماز و روزه و حج
و عمره و تکبیر کردن بر بالا و تسبیح خدای فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا خدای تعالی گفت دادیم ایشان را
آنها را که ایمان آوردند بمحمد مزد کار و ثواب ایشان و بیشتر ایشان از فرمان خدای بیرون آمدند و
بمحمد ایمان نیاوردند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ
مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ
الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ای آنکسانی که ایمان
آورده اید بعیسی مریم از خدای تعالی بترسید و ایمان آرید برسول او محمد تا خدای تعالی بدهد شما را دو نصیب
از رحمت و ثواب بخشد یکی برای ایمان شما بعیسی مریم و دیگری برای ایمان بمحمد و بدهد شما را نوری
که بروید بآن نور که بآن نور از ظلمت و تاریکی جهل بیرون آیید بآن نور روید و بآن باشید
یعنی قرآن که در او بیان حلال و حرام و شرایع و احکام است و بیامرزد شما را گناهان که کرده اید
و بآن مواخذه نکند و خدای تعالی آمرزنده و مهربان است و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
آمده است که مراد بکفلین امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نور علی بن ابی طالب ع ایمان آرید
برسول خدای و متقی باشید تا خدای شما را بیامرزد و شفاعت امام حسن و امام حسین بدهد و نور علی بن
ابی طالب تا بآن نور بر صراط بگذرید از رسول خدای ﷺ روایت کردند که هر که کینه علی بکند

زینت بی‌ها آمیزد و آن را زینتی کنند و بی‌بها گردند و بی‌بهره مانده باشند لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتَابِ
خدای تعالی با مؤمنان اهل کتاب که محمد را ایمان آوردند و این همه بیان که آن کرده تا بدانند ایشان أَنَّهُمْ لَا
محمد ایمان نیاوردند که قادر نیستند بهیچ چیز از فضل خدای تعالی یعنی نیابند چیزی از آنچه ایشان
ایمان آوردند یافتند از فضل خدای که مؤمنان را مزد بسیار است دو بهره مزد و نور و آن
خدای تعالی مر ایشان را دو بهره داده تا بدانند که این فضل و کرم بدست خدای است با کسی دهد که خواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
فضیلت بزرگ و بزرگوار دهنده گفت که اهل کتاب می‌گفتند که نزدیک است که پیغمبری بیرون آید
از ما حکم کند و همه بر دین ما باشند و چون آن پیغمبر آمد از عرب ایشان حسد کردند
و کافر شدند خدای تعالی این آیت فرستاد لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتَابِ این برای آن کرده‌ام تا اهل
کتاب بدانند که ایشان بر فضل خدای که نبوت است قادر نیستند تا هر جا که ایشان را باید نبوت
و پیغمبری بنهند این بدست خدای است آنجا نهد که مصلحت داند

سورة المجادلة

مدنیست بیست و دو آیت است از رسول روایت است که هر که این سوره بخواند او را
از جملهٔ حزب کنند که ایشان شکر خدای و شکر رسول کنند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ بدرستی و حقیقت که خدای تعالی بشنید گفتار زنی که با تو مجادله کرد و
سخن می‌گفت در حق شوهر خویش و با خدای تعالی شکایت می‌کرد از بد حالی خویش و خدای تعالی
می‌شنید سخن گفتن شما با یکدیگر و جواب گفتن یکدیگر را بحقیقت که خدای تعالی شنوا و بیناست
خلقان بشنود گفتار ایشان و ایشان را می‌بیند این آیت در خوله نام بود از انصار یکی از قبیله
خزرج و شوهرش اوس بن صامت بود و این زن نازنین بود و شوهرش پیر بود روزی شهوتی
بروی غالب شد چون از نماز فارغ شد خواست تا با وی خلوت کند منع کرد و نگذاشت او را
از خشم آنکه داشت زن را گفت أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي تو بر من چون پشت مادری آنگاه

پشیمان شد

پشیمان شد و بر تو گفته بود و ظهار و ایلا از طلاق اهل جاهلیت بود زن را گفت که آن سخن خدای را
بود که تو بر من حرام شدی زن گفت برو از رسول بپرس گفت من شرم دارم زن گفت من
بروم بپرسم بحجره رسول آمد و آن حضرت بحجره عایشه بود گفت یا رسول الله شوهرم اوس مرا
بخواست و من جوان بودم و مال داشتم اکنون پیر شدم و مالم بخورد و مرا ظهار کرد
آنگاه پشیمان است یا رسول الله هیچ تدبیری هست این کار را رسول گفت تو بر وی حرام
شدی گفت یا رسول الله وی پدر فرزندان منست و دوستترین مردمانست بر من گفت
اگر چنین است تو حرام شدی بر وی آن زن گفت إِلَى اللَّهِ أَشْكُو فَاقَتِي وَوَحْدَتِي با خدای دوری
و تنهایی خود شکایت می‌کنم و مرا صحبت وی باید که پدر فرزندانم است رسول
گفت تو بظاهر شرع بر وی حرامی و خدای تعالی در باب تو هیچ چیزی نفرستاده است تا
که بفرستد هر که رسول گفتی تو بر وی حرامی او گفتی إِلَى اللَّهِ أَشْكُو فَاقَتِي وَشِدَّةَ حَالِي
اللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ مَا فِيهِ خَلَاصِي وَرَاحَتِي بار خدایا فرو فرست بر زبان پیغمبر
خود آنچه راحت و خلاصی من در آن باشد و این می‌گفت و عایشه سر رسول خدای می‌شست
یکی نشسته بود که خدای تعالی بوحی آمد آنجا این آیه فرستاد در باب حکم ظهار که در وقت
رسول از شنیدن وحی فارغ شد گفت و شوهرت را بخوان او بیامد اوس بن صامت را آن آیات
بر وی خواند عایشه گفت تبارک الذی وسع سمعه الأصوات تعالی است آنکه هیچ آوازی
بر وی پوشیده نیست آنگاه رسول اوس را گفت تو توانی که بنده آزاد کنی گفت یا رسول الله
بخدا نتوانم که مال من اندک است و بر ده کرانست گفت توانی که دو ماه پیوسته روزه داری گفت
من اگر روزه دارم که روزی سه بار چیزی نخورم ضعیف شوم و چشمم تاریک شود گفت توانی که
شصت مسکین را طعام دهی گفت لا والله مگر تو مرا بدین یاری دهی گفت ترا یاری کنم به پانزده صاع
و دعا کنم تا خدای تعالی برکت کند پانزده صاع بوی داد و کار ایشان فراهم آورد الَّذِينَ

گفت یا رسول الله

يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْ نَهُمْ
وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ آنها که
اظهار میکنند از زنان خود و میگویند زنان خود را که شما بر ما چون پشت مادر ما اید این زنان
بحقیقت مادر ایشان نیستند و مادر ایشان آنها باشند که ایشان را زاده باشند این سخن که
ایشان گفته باشند انت علی کظهر امی تشبیهی باطل است برای آنکه مادر این زنان مادر
امّی عظیم است با ایشان این گفتار مادر نشوند و در حکم مادری نیایند چنانکه شیرده
بحکم رضاع در حکم مادری آیند و در حرمت نکاح ایشان و زنان پیغمبر در حکم مادر است
وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ بنص قرآن برایت حرام است نکاح چنانکه نکاح مادران حرام است
پس این قوم که این سخن گفتند گفتاری منکر و سخنی دروغ و باطل میگویند و احکام شرع انکار
و خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده مغفرت وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ
يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ
بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن
قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ظهار آنست که
مرد زن خود را گوید انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی یا بخواهر یا بدختر یکی
از جمله محارم که آیت بتحریم ایشان ناطق است و زن مرد خود را بهاد یا یک بالجمله کرده با
با وی دخول نکرده باشد و در وی هر که عاقل باشد و قصد او باین لفظ تحریم باشد چه
حاصل باشد حکم ظهار لازم باشد و وطی روا نباشد و حلال نبود تا آنگاه که کفارت
بدهد حق تعالی فرمود که آنها که ظهار میکنند از زنان خود پس آنگاه میخواهند که باز گردند
و رجوع کنند با آنچه حرام کرده اند بر نفس خویش بلفظ ظهار تا آنرا حلال کنند بر خویشتن

یعنی مقاربت

یعنی مقاربت و وطی را باید که کفارت بدهند آنرا که با آنکه بنده آزاد کنند و گفته اند که عود
تدارک است یعنی خواهند که تلافی و تدارک کنند آن چیزی را که بفساد آورده اند و آنرا
صلاح کنند با آنکه آزاد کردن بنده و آنجا گفته اند عاد لما قال یعنی در نقض
و باصلاح آورد آنرا که تباه کرده بود و نیز گفته اند که مراد این است که آنها که گفتار منکر
میگفتند در جاهلیت و با زنان خود ظهار میکردند پس آنرا ترک کردند باسلام آنگاه
انکار شدند که در جاهلیت میگفتند کفارت آنکسی که بار دیگر آن کار کند بر سبیل التفات با ایشان
خطاب کرد و گفت شما را این حکم وعظ میکنند و پند میدهند برای آنکه حکم بکفارت باشد
بر ارتکاب معصیت و خیانت پس باید که باین حکم پند گیرند و ظهار نکنند و خدای تعالی
بآنچه شما میکنید آگاه و داناست پس هر که بنده نیابد که آزاد کند و بهای آن نداشته باشد بر وی باشد
دو ماه پیوسته روزه داشتن پیش از آنکه زن و شوهر با یکدیگر نزدیکی کنند و اگر بعضی
روزه داشت آنگاه قوت و قدرت بنده آزاد کردن بهم رسید اولیتر آنست که بنده
آزاد کند و واجب نیست و هر که نتواند که دو ماه روزه دارد بجهت پیری یا بیماری شصت
مسکین را طعام دهد هر یکی را نیم صاع و گفته اند که ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا این بیان احکام و تعلیم
برای آنکه تا ایمان آرند بخدای و رسول وی و در عمل کردن بشرایع وی این حدود است که حق
نهاده است از آن تجاوز نتوان کرد و آنان که در آن تجاوز کنند و کافر باشند
در گور ایشان عذاب دردناک است إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
مُّهِينٌ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ
نَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ آنها که با خدای تعالی دشمنی کنند و مخالفت نمایند ایشان
خوار کرده اند و پیغامبران وی را نیز و هلاک کنند چنانکه خوار کردند و هلاک کردند

که یعنی از ایشان با ہم دیو ایشان کافران که با ایشان آیات و نشانها فرستادیم و کافران باشند عذابی باشد خوار کننده و در روز قیامت که خدای تعالی ایشان را بیرون آرد و بیاگیزاند و خبر کند و گوید که گناه چه بود ایشان را بکرده باشند تا ایشان را رسوای خلایق در عرصات قیامت

بر خود نو و رسوا کردند و اینها خود عادت باشد از عذاب و عقوبت جاوید که چیزی از آن کم

کنی تا آگاه کنم و گفتار و کردار ایشان همه بر سبیل تهدید و وعید یعنی جزای آن تو رسانم بر سبیل تهدید و وعید یعنی جزا تا تو آگاه شوی از کرده خویش خدای تعالی که داند ایشان را بشمرد و نگاه داشت بر ایشان در جریده اعمال ایشان ثابت کرده و ایشان از فراموش شد تا یاد ایشان دهد و تقریر کند با ایشان و خدای تعالی بر همه چیز گواه است و بر همه چیز حاضر است

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ای محمد یعنی ندانی که خدای تعالی سر و آشکار در آسمانها و در زمینها است و در هیچ پوشیده نیست هیچ چیز نباشد از راز گویندگان که با یکدیگر راز گویند الا که خدای تعالی چهارم ایشان باشد و بهر جا باشند گفتار ایشان می شنود و آگاه خبر دهد ایشان را بر آنچه کرده باشند روز قیامت و خدای تعالی بهمه چیزها دانا است راز ایشان بر وی پوشیده نیست هر جا باشند

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ

گفت جهودان و منافقان با یکدیگر راز گفتندی از مؤمنان پوشیده و مؤمنان از آن بیم داشتندی چون مؤمنان ایشان را دیدندی بر آن حال و بسخن راز شنیدی گفتندی مگر از بیم و خبر ایشان خبری آمده است که از ما پوشیده میدارند و دل مشغول و دلتنگ بودندی و این حکایت

با رسول علیه السلام بگفتند و شکایت کردند رسول علیه السلام ایشان را از راز گفتن نهی کرد ایشان باز نماندند تا خدای تعالی آیت فرستاد و گفت نمی نگری ای محمد بسوی کسانی را که ایشان را از راز گفتن نهی کرده شد و باز داشته شد ایشان بسوی آن نگران آمده است باز بر راز گفتن و مشغول شدند با یکدیگر راز میگویند بچیزی که آن بزه است و بیداد و ظلم است بر مؤمنان و مخالفت و معصیت و نافرمانیست رسول را علیه السلام یعنی از ایشان آن است که با یکدیگر بکفر می فرمایند و بر دشمنی کردن با مؤمنان و عاصی شدن در رسول خدای

وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ

جهودان بنزدیک رسول علیه السلام می آمدند و میگفتند السَّامُ عَلَيْكَ و سام بزبان ایشان مرگ بود و رسول علیه السلام در جواب ایشان میگفت وَعَلَيْكَ السَّلَامُ روزی در آمدند و همین گفتند عایشه گفت عَلَيْكُمُ السَّامُ وَالذَّامُ وَاللَّعْنَةُ بر شما باد مرگ و عیب و ظلم و درد و لعنت رسول علیه السلام گفت ای عایشه خاموش باش که خدای تعالی رفق دوست میدارد در کارها و فحش دوست ندارد عایشه گفت نمی شنوی که ایشان چه میگویند رسول علیه السلام گفت تو نمی شنوی که من میگویم بر شما باد آنچه شما میگویید خدای تعالی این آیت فرستاد و این حال باز گفت و گفت ای محمد چون این جهودان بنزدیک تو می آیند و ترا سلام میکنند بچیزی که خدای تعالی ترا بآن سلام نکرده است ایشان میگویند که السام علیک و خدای تعالی

وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

جهودان با یکدیگر سلام میگویند اگر ایشان را عذاب نکنیم و مهلت میدهیم تا باشد که بیناشوند ایشان با خود گویند اگر وی نبی است چرا خدای ما را بآنچه میگوییم عذاب نمیکند و هلاک نمیکند ای محمد ایشان را آن عذاب بسنده است و آن عذاب دوزخ که بآتش دوزخ سوخته شوند و ملازم آن باشند و بد جایی بازگشتی است ایشان را دوزخ و عذاب او

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي

إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ
شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ حق تعالی خطاب میکند منافقان
کسانی که بزبان ایمان آورده بودند و انکار کرده و بدل کافر بودند و با جهودان در آنچه میکردند میگفتند
یار بودند می گوید که ایشان که ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید که چون با یکدیگر راز گوئید چنان
گوئید که جهودان گویند و جهت خطاب بمومنان باشد مراد آن باشد که ای مومنان مانند جهودان
و منافقان مباشید چون با یکدیگر راز گوئید بمخالفت فرمان رسول صلعم گوئید چنانکه منافقان
و جهودان گویند در خبر است که چون سه کس باشند با یکدیگر باید که دو کس با یکدیگر راز
نگویند تا آن یکی خود اندیشه مند نشود که مگر با او عداوتی دارند و بیکجا شود و اگر چهار کس باشند
روا باشد برای آنکه آن دو کس دو دیگر را دارند که از هر یکی از ایشان اندیشه پیدا نشود و تناجوا
راز گوئید با یکدیگر و وصیت کنید یکدیگر را بنیکوکاری و پرهیزکاری و از خدای تعالی بترسید
آن خدائی که حشر کنند و نزدیک وی آرند شما را تا حکم کند میان شما براستی و حقیقت که این راز
گفتنها و سرگوئیها باشد از شیطان باغوا و وسوسه تا مومنان اندوهگین گرداند و
ایشان را هیچ زیانی ندارد که باذن خدای و مشیت وی باشد که ضرری و حادثه از مرگ و غیر
باقارب و خویشان مومنان رساند چنانکه جهودان و منافقان مومنان را در دین و بیم انداختندی
مومنان گفتندی آنگاه گفت مومنان باید که بر خدای توکل کنند تا خدای کفایت کند ایشان را از کید
جهودان و منافقان از صادق علیه السلام روایت است که هر که خوابی بد بیند چون بیدار
شود این آیه بخواند إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ الی آخره و بگوید [illegible]
[illegible] آن خواب با وی نکند و مضرت آن از وی بگردانند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا
قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا
فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ

والله

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ سبب نزول این آیت آن بود که صحابه رسول صلعم هر یکی از ایشان
خواستندی که با رسول صلعم نزدیکتر باشند و اگر کسی آمدی جای ندادندی و فراختر باز نشستندی تا دیگری
جای [illegible] اتفاق افتاد که صحابه نشسته بودند و جایگاه تنگ بود جماعتی از اهل بدر درآمدند پیش رسول صلعم
و مسلمانان سلام کردند رسول صلعم جواب داد ایشان همچنان بر پای بودند و رسول صلعم اهل بدر را
نیک حرمت داشتی قومی از آنها که نشسته بودند و مجلس تنگ بود بعضی از آنها که بر پای بودند
داد که فلان و فلان برخیزید تا ایشان بنشینند ایشان برخاستند و کراهت آمد ایشان را منافقان
طعن زدند و گفتند شما میگوئید که صاحب ما عادل است اینکه کرد داوری عدل نبود که جمعی که
سبقت برده و جای گرفته [illegible] برانگیخت و دیگران را بنشاند خدای تعالی آیت فرستاد و فرمود مومنان
[illegible] که یکدیگر را جای دهید در مجلس رسول صلعم و چنانکه کرد جمعی را برانگیخت جمعی را
نشاند منصب بود برای آنکه ایشان با ایمان سابق بودند و بعلم بیشتر و درجات ایشان در علم
راست میگوید ای مومنان چون شما را گویند در مجلس رسول صلعم فراخ باز نشینید تا خدای تعالی
جای شما فراخ کرداند و چون شما را گویند برخیزید تا دیگران بنشینند باز برخیزید برای نماز
و جهاد و حج و غیر آن برخیزید تا خدای تعالی شما را آنها که مومنانند و آنها که اهل علم اند درجات
و منازل رفیع و عالی کرداند بایمان و علم و امتثال امر خدای و خدای با آنچه شما میکنید آگاه است
و [illegible] عبدالله مسعود رحمه الله چون این آیت خواندی گفتی ای قوم این آیت بخوانید و فهم کنید تا شما را
در علم رغبت افتد و شما را رغبت کرداند بآموختن علم رسول صلعم گفت میان عالم و عابد صد درجه
باشد میان هر درجه چندانکه اسبی نیک رو هفتاد سال برود و گفت عالم بر عابد چون ماه شب
چهارده است بر ستارگان و دیگر هم آنحضرت گفت که روز قیامت سه کس را شفاعت
پیغمبران پس علما آنگاه شهیدان از جهه بزرگ مرتبه ایست مرتبه علم که واسطه است میان نبوت
و شهادت زهری گفت علم نر است دوست ندارد الا مردان از مردان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ
وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا
بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
ابن عباس گفت مردمان پیش رسول صلعم آمدندی و سؤال بسیار کردندی و بسیار سخن میگفتندی رسول صلعم
از آن رنجور می شد مقاتل گفت توانگران با وی نشستندی و مقام دراز کردندی و درویشان را از آن
منع میکردندی و سخن بسیار میگفتندی و رسول صلعم را از آن کراهت آمدی و شرم میداشت خدای تعالی این
آیت فرستاد و ایشان را از آن باز گردانید گفت ای مؤمنان چون شما خواهید با رسول صلعم مناجات
کنید و سخن گویید و مسئله از وی پرسید پیش از آنکه مناجات کنید و سخن گویید و مسئله
از وی پرسید پیش از آن یک صدقه بدهید آنگاه سخن گویید مردمان همه باز ایستادند و درویشان
چیزی نداشتند تا صدقه کنند با رسول صلعم سخن گویند و توانگران که داشتند بخل کردند و نه دادند
امیر المؤمنین علی عم یک دینار بداد و مناجات کرد و این خبر از طریق مخالفان مشهور است
و هم روایت کردند که امیر المؤمنین علی عم گفته است که از کتاب خدای تعالی آیتی فرود آمده است
و منسوخ گشت و بروی هیچ کس عمل نکرد و نکند الا که من عمل کردم بر آن و آن قول خدای است يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ علقمه از امیر المؤمنین روایت کرد که چون رسول صلعم
این آیت بر قوم خواند همه برفتند و رسول را عم رها کردند و آن زحمت بخلوت بدل شد
رسول صلعم کسی فرستاد و مرا بخواند و گفت چیست یا علی گفتم یا رسول الله یک دینار برفتم و با آن
یک دینار ده درم خریدم و هر بار یکی درم بصدقه دادم و پیش رسول صلعم رفتم و مسایل
پرسیدم و بسیار علوم و تفسیر آموختم تا ده درم به ده بار بدادم و ده بار پیش رسول صلعم
رفتم و آنچه خواستم پرسیدم آنگاه خدای تعالی این آیه فرستاد ۝ أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ

یدی

يَدَيْ نَجْوَاكُمْ و این آیت را منسوخ گردانید بسبب آنکه هیچ کس دیگر بر آن عمل نکرد جز علی عم و عبد الله بن
عمر گفت از پدرم شنیدم که گفت علی بن ابی طالب را سه چیز بود که اگر یکی از آن مرا بودی
دوستر داشتمی از اشتران موی سرخ یکی تزویج فاطمه عم که رسول صلعم همه صحابه را منع کرد آنگاه
بعلی داد دیگر رایت روز خیبر و آن آن بود که رسول صلعم گفت لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا
رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ اصحاب رسول صلعم
چون این سخن بشنیدند همه طمع کردند در رایت یکی نبود و بعلی داد و دیگر آیه نجوی
آنکه هیچ کس بر آن عمل نکرد جز امیر المؤمنین عم عبد الله محمد بن الحسن الخراسانی گفت از علی بن موسی
الرضا عم شنیدم که گفت ما اهل بیت صدقه بر ما حرام کردند گفتم یا بن رسول الله چه گفت
اجر ما خود را بدادن پاکیزه کردیم خدای تعالی خواست که ما را بجز فقرا و مساکین گرداند گفت
و آن کجاست گفت این آیت که خدای تعالی گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ
گفت ای مؤمنان چون شما خواهید که با رسول صلعم سخن گویید پیش از سخن گفتن صدقه بدهید که
شما را صدقه دادن بهتر است و پاک گرداننده تر اما صدقه دادیم و خود را بآن پاک گردانیدیم
خدای تعالی خواست که ما را بجز فقرا و مساکین گرداند و این بکرد نه جماعت دیگر رخصت
آمد آنگاه همه رخصت خدای تعالی آنها که نه دادند تا بدانند که خدای تعالی تکلیف الا بطاقت نکند
گفت اگر نیابید چیزی که بصدقه بدهید خدای تعالی آمرزنده و مهربان است شما را صدقه
داد و آنگاه توانگران که داشتند و نه دادند عتاب کرد و گفت ترسیدید شما از آنکه پیش از سخن
گفتن با رسول صلعم صدقات مقدم دارید آنگاه سخن گویید پس نماز کنید و زکوة
بدهید تقصیر مکنید نماز با ارکان بدهید و زکوة مال بدهید و فرمان خدای تعالی و رسول صلعم بری
مطیع ایشان شوید هرچه شما را فرمایند و خدای تعالی آگاه است و دانا بآنچه میکنید جزا دهد شما
را موافق صواب و حکمت برساند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ

عليهم ما هم منكم ولا منهم ويحلفون على الكذب وهم يعلمون اعد الله
لهم عذابا شديدا انهم ساء ما كانوا يعملون اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا
عن سبيل الله فلهم عذاب مهين لن تغني عنهم اموالهم ولا اولادهم
من الله شيئا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون آيه در شأن منافقان
یا جهودان دوستی میکردند و اسرار مؤمنان با ایشان نقل میکردند گفت بنگر به سوی کسانی را
که دوست گرفتند و دوستی کردند با قومی که خدای تعالی بر ایشان خشم کرده است یعنی جهودان
گفت من لعنه الله وغضب علیهم ایشان از شما نیستند که شما مسلمانید و دعوی مسلمانی
میکنند یعنی اینها که با جهودان دوستی میکنند از منافقان و جهودان نه مسلمانند و نه جهود
نه با اینها اند و نه با اینها لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء چنانچه آید سوگند میخورند دروغ
و آن دعوی ایشانست مسلمانی را و میدانند ایشان آنچه میگویند که ما مسلمانیم و ایشان سوگند
میخورند دروغ است مقاتل گفت مراد ابن عبدالله بن نبتل منافقست که وی نزدیک رسول الله
بود و جمعی حاضر بودند از صحابه گفت همین ساعت مردی از در این مسجد در آید دلش
چون دل جباران باشد و چشم شیطان نگرد در حال عبدالله بن نبتل در آمد و مردی ازرق
چشم بود رسول الله گفت چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد و اصحاب او
با وی سوگند خوردند که نگفتیم خدای تعالی گفت این سوگند دروغ میخورند و سوگند ایشان سپر خود
میگردانند و باز میدارند از خود دفع میکنند تهمت رسول الله و مؤمنان از خود و آن را سپر ساخته
نگاه داشته از خود دور میکنند و ثابت میکنند در آن خود را بی کنند جهات میکنند و از راه خدای تعالی
و اعراض میکنند و دیگران را میگردانند پس ایشان را باشد عذابی خوارکننده یعنی عذابی که
با استخفاف و اهانت ایشان را هرگز سود نکند و چیزی از عذاب گرفتار شوند مالهای ایشان و فرزندان
ایشان فریاد نرسد ایشان را و خلاصی ندهد ایشان را هیچ کس ایشان اهل دوزخ اند جهت العذاب

گرفتار شوند

گرفتار شوند در دوزخ جاودانه باشند يوم يبعثهم الله جميعا فيحلفون له
كما يحلفون لكم ويحسبون انهم على شيء الا انهم هم الكاذبون استحوذ
عليهم الشيطان فانساهم ذكر الله اولئك حزب الشيطان هم الخاسرون
حق تعالی خبر میدهد از حالت منافقان در آخرت و صفات ایشان میگوید که روزی که خدای تعالی
بر انگیزد منافقان را و حشر کند ایشان را که چون ایمان ایشان را دید و پیش خدای سوگند میخورند و میگویند که ما
مسلمان بودیم چنانکه برای شما سوگند میخورند در دنیا و این سوگند برای آن خورند که پندارند که ایشان
در دنیا منفعت سلامتی بوده اند پندارند که این سوگند ایشان را در آخرت نفعی خواهد کرد
و پندارند که این منافقان در دروغ زنان اند میگویند که ما مؤمنیم در دروغ میگویند و در قیامت در دروغ
شیوه‌ای گفت و فعل قبیح نکنند حسن بصری گفت که در قیامت مواقف مختلف باشد در بعضی
مواقف قبیح را شناسند و دانند و دروغ نگویند و فعل قبیح نکنند و در بعضی متحیر باشند
باشند پس ایشان چون متحیر گشتگان باشند ندانند که چه میگویند ابن عباس گفت که رسول
روایت کرد که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که این خصمای خدای
خدای قدریان بخیزند پادشاهان چشمهای زرد و لبهای دندانها گزیده آب دهان ایشان
روان گشته گویند به خدا ما معبود نگرفتیم نه شمس و نه ماه و ستارگان
آنگاه عبدالله گفت راست گویند و لیکن با ایشان شرک از جای آمده که ندانستند آنگاه بخواند
ويحسبون انهم على شيء الا انهم هم الكاذبون آنگاه گفت خدای که ایشان غالب
شیطان بر ایشان دست یافته و مالک و دام ایشان گشته ذکر خدای را از یاد ایشان برد
تا ایشان خدای تعالی را یاد نکردند پس ایشان گروه شیطان اند و قوم ابلیس اند و
شیطان خاسران و زیانکاران اند در دنیا و آخرت ان الذين يحادون الله و
رسوله اولئك في الاذلين كتب الله لاغلبن انا ورسلي ان الله قوي عزيز

عزیز. لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله
ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب
فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک حزب الله
الا ان حزب الله هم المفلحون. آنها که با خدای و رسول او دشمنی کردند و عداوت آشکارا
کردند و دیگران را از خدای و رسول او منع کردند ایشان در سرای [illegible] ذلیل‌ترین و خوارترین
که خدای تعالی ایشان را خوار کرده و نابود کرده باشد خدای تعالی نوشته باشد در لوح محفوظ و قضا کرده که من
و رسولان من غالب باشیم کسی را [illegible] نتواند کردن و خدای تعالی توانا و غالب است سبب نزول این
آیت آن بود که منافقان گفتند اگر خیبر و [illegible] آن را گشاده شود و [illegible] امید داریم که روم
و فارس را گشاده گردد عبدالله بن ابی سلول گفت من بسیار شک کردم و با [illegible] جهودان [illegible]
که با ایشان قرابت است ایشان از ما قوی‌تر و منیع‌تر باشند که ما را از ایشان گزیر نیست لا تجد قوما و سبب
نزول این آیت آن بود که روزی عبدالله بن عبدالله بن ابی سلول نزدیک رسول صلعم حاضر بود رسول صلعم
آب خورد و بقیه در کوزه بماند گفت یا رسول الله دستوری باشد تا این شربت ببرم و پدرم را بخورانم
بازدهم که ببرکت این دلش از شک و شرک و نفاق پاک شود گفت روا باشد آب نزدیک
پدرش برد پدر گفت این چیست گفت بقیه آب خورد رسول صلعم باز خورد تا دلت از شرک و نفاق پاک
شود ابی سلول گفت چرا بول مادرت باز نیاوردی تا بیاشامیدمی گفت یا رسول الله دستوری باشد تا
گردنش بزنم رسول صلعم گفت بهتر مدارا کن و با وی مدارا کن حق تعالی گفت ای محمد تو نیابی قومی را
که بخدای و روز بازپسین ایمان آورده باشند ایمان بتحقیق که ایشان دوستی کنند با کسی که
با خدای و رسول صلعم دشمنی کنند و اگرچه این دشمنان خدا و رسول صلعم پدران و پسران ایشان
و برادران ایشان و خویشان ایشان باشند یعنی حق مؤمنان حقیقی آنست که چنین باشند و

دوستی

دوستی دشمنان از ایشان در [illegible] نشود هرگز این مؤمنان آنند که خدای تعالی بر دلهای ایشان ایمان
نوشته و ثابت کرده و نبشته و حکم آن کرده و حکم آن کرده و ذکر دلهای آن که در محل ایمان
دلست و ایشان را تقویت کرده و نیرو داده به دلایل قرآن و حجت و برهان کرد ایشان را ثابت
[illegible] کرده و در جان ایشان باقی است و بنصرت داد تا بر دشمنان و گفتند مدد بروح [illegible]
آنگاه گفت ویدخلهم بآنکه مؤمنان را در دنیا این همه احسان کرده و نیکی‌ها داد در آخرت
ایشان را ببهشتهایی برد که در زیر درختان وی جویهای آب روان باشد ایشان در آن بهشتها
جاوید باشند خدای تعالی از ایشان راضی باشد و اعمال ایشان پسندیده و ایشان از خدای
راضی شده باشند و دشمنان خدای لشکر خدای را [illegible] و آن دلیلست بر آنکه
هیچ چیز در اخلاص عزیزتر نیست و در این است و تولا و تبرا مردم از دوستان خدای ع
لشکر وی شود و لشکر خدای رستگارانند و فلاح یافتگان آنند و در خبر است که داود علیه السلام گفت
که بارخدایا لشکر تو و خادمان عرش تو کیستند گفت ای داود آنها که چشم بر هم دارند
[illegible] باکیزه دارند ایشان لشکر و خدمتکاران عرش من اند سورة الحشر و بیست چهار
آیت است از رسول صلعم روایت است که هر که این سوره بخواند هیچ چیز نماند از بهشت
و دوزخ و عرش و کرسی و هفت آسمان و هفت زمین الا که همه برو صلوات فرستند
و آمرزش خواهند و اگر آن روز یا آن شب بمیرد شهید مرده باشد بسم الله
الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم
هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر
ما ظننتم ان یخرجوا وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتیهم الله
من حیث لم یحتسبوا وقذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم
بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار. این سوره

در جلاء بنی نضیر آمده از جهودان دستها بود که چون رسول علیه السلام به مدینه آمد بنو نضیر با رسول علیه السلام
صلح کردند که یاری رسول علیه السلام نکنند و دیگری را بر حرب رسول علیه السلام یاری ندهند چون روز بدر بود
که خدای تعالی مسلمانان را ظفر داد ایشان گفتند که این آن پیغمبر است که اندر توریة صفت او
و نعت او خوانده ایم او حق است و هیچکس بر او ظفر نیابد چون روز احد و هزیمت در مسلمانان
پدید آمد گفتند این آن پیغمبر نیست عهد بشکستند و دشمنی ظاهر کردند کعب اشرف با چهل سوار
به مکه رفت تا با قریش عهد کنند بر عداوت رسول علیه السلام ابو سفیان با چهل مرد از قریش و کعب
اشرف با چهل جهود در مسجد الحرام رفتند پیش آستان کعبه نشستند و عهد بستند که با اصحاب
محمد بجنگند جبرئیل علیه السلام رسول را علیه السلام خبر داد که خدای تعالی میفرماید که کعب را بکش رسول علیه السلام
ابن مسلمه را که برادر رضاعی کعب بود بفرمود تا او را بکشت آنگاه لشکر بر حصن بنی نضیر فرستاد که
ایشان را دیه بود که آن را زهره خوانند … چنانکه رسول علیه السلام بدانجا رسید ایشان را دید که بر کعب
نوحه میکردند و میگریستند ایشان رسول را گفتند ما را رها کن تا این تعزیت بداریم رسول علیه السلام
ایشان را گفت از اینجا بروید گفتند مرگ به از آن دیگر است که تو میگویی در حال ساز کار کردند
منافقان کس فرستادند که ما با شما ایم از حصار بیرون میایید و اگر محمد با شما قتال کند ما
با شما ایم اگر شما را بیرون کند با شما بیرون رویم ایشان دانستند که با رسول علیه السلام بسنده نیایند
عهد بشکستند کس فرستادند که برخیز با سی مرد بیا تا با سی مرد بیاییم و بگوییم و بشنویم
اگر این سی مرد ایمان آرند ما از قول ایشان باز نیاییم ما نیز ایمان آریم رسول علیه السلام برفت با سی مرد
و ایشان از جهود احبار سی مرد اختیار کردند … گفتند چگونه کنیم سی مرد با وی اند
مرگ خود اختیار کردند … از مرگ … گفتند ای محمد سی مرد … باشند ایشان را
… مرد … تا … گفت رسول علیه السلام …
کنند ایشان … که ناگاه رسول علیه السلام را بکشند در میان ایشان …

بود

بود و مسلمانان … بار رسول علیه السلام بود کسی فرستاد و … آگاه کرد … از کید
ایشان او بیامد و رسول را علیه السلام خبر داد و رسول علیه السلام باز گشت و دیگر روز لشکر بر حصن ایشان
و بیست و یک روز ایشان را حصار داد و خدای تعالی ترسی در دل ایشان افکند و از نصرت
منافقان نومید شدند صلح کردند رسول علیه السلام گفت صلح بر آن است که از این دیار بیرون آیید
دیگر ایشان ناچار تن در دادند و رسول علیه السلام فرمود ایشان را که آنچه بر شتر توانید نهاد بر نهید
الا که سلاح … نبرید ابن عباس گفت صلح بر آن کردند که … اشتر
متاع و غله … ایشان ناچیز باز گذاشتند و بشام رفتند
الا آل ابی الحقیق و آل حیی ابن اخطب که ایشان بخیبر رفتند حق تعالی در این سوره
گفت تسبیح و تقدیس او و تنزیه کرد خدای را آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست
آن خدای که عزیز است و غالب کسی در او غلبه نتواند کرد و حکیم است آنچه کند و فرماید
… حکمت و صواب باشد او است آن خدای که بیرون آورد از خانها ایشان آنها را
که کافر بودند از اهل کتاب یعنی جهودان را از شهرها ایشان برای حشر اول یعنی … ایشان
حشر دوم … ایشان روز قیامت باشد چنانکه در اخبار آمده است که زمین
زمین شام خواهد بود ابن عباس گفت هر که شک میکند که این آیت … رسول علیه السلام
ایشان را گفت بیرون شوید گفتند کجا رویم گفت بحشر خدای تعالی این آیت فرستاد لِأَوَّلِ الْحَشْرِ
برای آن گفت اول الحشر که ایشان را هرگز … و جلای خانها و مال خود … کردند
در رفتن و اگر این نبودی ایشان را خدای تعالی ایشان را عذاب کردی وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ
الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا … گفت این حشر اول بود و حشر دوم آتشی باشد که ایشان را
جمع کند هر جا مقام کنند با ایشان مقام کند … با ایشان …
باز … از خیبر …

آنگاه گفت ما ظننتم ان یخرجوا نپنداشتید شما که ایشان بیرون شوند از خانها و نشیمنهای خود و گمان بردند
برای آنکه ایشان را از ایشان عذاب خدای منع کند از آنجا که حصنهای محکم کرده بودند و در برده بودند
در بیامد بایشان آنچه بایست خدای و تدبیر خدای و فرمان وی از آنجا که ایشان را نمی پنداشتند و گمان نبردند
و بخاطر ایشان نرسید و آن بیم و مهتری ایشان بود یعنی کعب اشرف که سید ایشان بود در دلهای ایشان
و بیم ایشان را و انداخت خدای تعالی در دلهای ایشان ترس را چون کعب اشرف کشته شد و ایشان خراب
کردند خانهای خود را بدستهای خود و دستهای مسلمانان و ایشان چنان بود که چون ایشان را گفتند
که هجرت کنید چوبهای در و دیوار خانهای خود را بر میکندند و هر چه بایستی میبردند
که خوبتر از ان بود و از سر خانها خود بیرون میکردند و بر شتر مینهادند و باقی مسلمانان
میکردند ابن عباس گفت چون مسلمانان ظفر یافتند از بیرون سرای ایشان خراب میکردند
و ایشان را بگرفتند و ایشان از اندرون دیوارها میشکافتند و بیرون میشدند آنگاه خدای تعالی گفت فاعتبروا
یا اولی الابصار ای خداوندان چشمها و عقلها و اندیشه کنید در کار ایشان که خدای مؤمنان را بر ایشان مسلط
گردانید و بنگرید در کار ایشان تا ایشان را سبب ضیاع خود و سرای خود کرده و در بند
وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ
النَّارِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا
فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و اگر نه آنست که خدای تعالی بر ایشان نوشت و لازم کرد
که از خانها و مالهای خود بیرون شوند و جای دیگر روند بر زمینی دیگر خدای تعالی ایشان را
کردی عذاب استیصال در دنیا بقتل و اسیر چنانکه با اهل ایشان کرد از بنی قریظه و ایشان را است
عذاب آخرت بجز این عذاب که از خانها و مالها آواره کرد و اینست بنی قریظه را بکشتند و این عذاب دنیا
و عذاب آخرت ایشان را برای آنست و بسبب آنکه با خدای و رسول وی مخالفت کردند و هر که با خدای تعالی

دو دلها

و رسول وی مخالفت و معادات ورزد و دشمنی کند خدای تعالی سخت عقوبت است عقاب بجای رساند و عذاب کند
آنگاه گفت مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ هر چه شما ببریدید از درختان خرما یا بگذاشتید شما آنرا ایستاده
بر اصل خود درخت خود آن بامر و فرمان خدای تعالی و فرمان وی بود برای آنکه خوار و رسوا کند فاسقان را
از فرمان خدای تعالی بیرون آمدند و آن آنچنان بود که چون رسول علیه السلام ایشان را حصار داد و درختان ایشان را بامر خدای تعالی فرمود
جهت آن رسول علیه السلام بعضی فرمود آن بفرمود تا بعضی دیگر درختان خرما ببریدند و بسوختند تا بر جهودان
سخت آمد و بسیار طعن کردند و گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که من بصلاح کارم و این چه کار باشد که تو درختان
خرما بیفکنی که این جز فساد باشد این سخن رسول را سخت آمد و مسلمانان ضعف آمد و تغیر
کردند که مبادا اگر فساد باشد آنچه میکنیم با یکدیگر خلاف کردند بعضی گفتند نباید بریدن که از
جمله غنیمت است بعضی دیگر گفتند باید بریدن تا رغم جهودان و خشم ایشان را و بعضی هم
بعد بود که هم درختان خرما ببرند و بگذارند که آنرا خورده و خایند که از آن بنی نضیر و آن بهتر است
از انواع خرما باشد ایشان را این خلاف بود تا خدای تعالی آیت فرستاد هر چه ببرید و هر چه
بگذاشتید از درختان خرما همه بفرمان خدای تعالی بود خدای تعالی فرمود و گفت لینة نوعیست از
درخت خرما که خرما او زرد باشد و لطیف و صافی چنانکه استخوان از بیرون پیدا بود
جهودان آن نوع را دوست داشتند بر ایشان سخت آمد بریدن آن گفتند تو دعوی اصلاح
میکنی و این فساد است ره کنی تا بهر که از اغالب باشد را ب باشد خدای تعالی این آیت فرستاد
از حضرت جهودان آنرا فساد میخواندند باز نمود و گفت این برای غیظ و خشم جهودان کافر
فرمودیم وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ
وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ چون بنی النضیر برفتند و اموال و ضیاع خود بگذاشتند

خدای تعالی آنرا بپیغمبر داد و رسول علیه السلام بر اصحاب مهاجر آنرا قسمت کرد و انصار را از آن نصیبی نکرد
مگر کسی را که محتاج بودند یکی ابو دجانه دوم سهل بن حنیف سیم در روایتی الحرث بن الصمة و از بنی النضیر
اندر کسی ایشان نیاوردند یکی سفیان بن عمیر بود و دیگر سعد وهب رسول علیه السلام بفرمود تا اموال
و ملک ایشان بایشان دادند خدای تعالی در این معنی این آیت فرستاد و گفت آنچه خدای تعالی با رسول خود
گردانید و آن را فی و غنیمت نیک گردانید و کسی را در آن نصیبی نداد و ترکت نهاد از اموال
بنی النضیر انجماد آنست که نتاختید در آن سعی و کوششی نبوده است و رنجی نرسیده است ایشان
و لشکری بتحصیل آن غنیمت و بیت بود متقطع و معنی و قتالی نکردند لیکن
خدای تعالی رسول خود را بر ایشان مسلط گردانید تا بر لشکری نشست و باتفاق چند از صحابه نزدیک
ایشان رفت بطریق مصالحه خانهای ایشان رها کردند و اموال و اسباب خود برسول علیه السلام بگذاشتند و خدای تعالی
رسول خود را مسلط گردانید بر آنکه که خواهد از دشمنان خود و او بر همه چیزی قادر است و توانا
آنگاه گفت ما افاء الله علی رسوله آنچه خدای تعالی با رسول خود داد و گردانید غنیمت خاصه وی گردانید
تا از مال کافران که اهل دیهها اند و ایشان بنو قریظه و بنی النضیر اند که بمدینه بودند و اهل آن
فدک که بر سه میل است از مدینه و خیبر و دیهای عرینه و ینبع خدای تعالی این حکم برسول علیه السلام داد
تا چنانکه باید و برای او در آن تصرف کند که دعا گفتند که چرا این جمله را قسمت نکرد خدای تعالی این آیت
فرستاد این اموال خدای تعالی است آنچه خواهد در آن مال فرماید و برسول خود دهد و رسول
آنکه خدای تعالی آنرا مالک وی گردانید و کسی راست که نزدیکتر است برسول علیه السلام از خویشان او و آن فاطمه
زهرا است و شوهر وی امیر المؤمنین علیه السلام مالک آن گردانید و کسی راست که نزدیکتر است و یتامی
آل محمد را و مسکینان و ابن السبیل را است از آل محمد و مال غنیمت دیگر است و مال فی دیگر غنیمت آن
باشد که بر تیغ بازستانند از کافران بقهر و غلبه آن نقل توان کرد با سرای اسلام و آنچه نقل نتوان
کرد و خمس وی را بیرون کنند و باقی بر مقاتله قسمت کنند و فی آن باشد که از کافران بستانند

بقتال

بی قتال و حرب با زمینی که اهلش بروند و آنرا رها کنند آن رسول را باشد خاصه و آنها را که
خدای تعالی ذکر ایشان کرد در این آیت و حال که این امر و ولایت را دارد تصرفات برگ قسم
یکی آنکه از مسلمانان ستانند بر سبیل زکوة و حکم آن در آیت صدقات ظاهر است و مستحقان آن
در آیت مبداء قوله تعالی انما الصدقات للفقراء الی آخر و غنایم است که از کافران
ستانند بر سبیل قهر و غلبه و مستحقان آن ظاهر است قوله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان
لله خمسه و بعد از آن ارباح التجارات و مکاسب داخل بود و جمله فقها را در این خلاف
نبود سیم الفیء است و آن مالیست که از کافران بدست آید بی قتال و تعلق آن رسول را باشد
در حال حیات وی و از پس وی آنکسی را که قایم مقام وی باشد از ائمه و این قول امیر المؤمنین است
و عمر خطاب و عبدالله عباس را در این خلاف نیست و اخبار صحابه با آنست که مستحقان خمس
و فی بنو هاشم اند از فرزندان علی علیه السلام و عباس و عقیل و عبدالرحمن ابن ابی لیلی روایت کرد از امیر المؤمنین
که من و فاطمه و عباس و زید بن حارثه نزدیک رسول علیه السلام شدیم و گفتیم یا رسول الله حق ما از خمس
ما کن در حال حیوة خود تا کسی با ما منازعت نکند از پس تو در آن رسول همچنان کرد که ما
گفتیم در عهد ابوبکر در دست ما بود و در عهد عمر همچنین تا آخر عهد عمر که مالی بسیار
آورد و بنزدیک او حقی ما بیرون کرد و آنجا که من گفتم بنو هاشم را اکنون حاجت نیست با این که اگر در
مصالح مسلمانان صرف کنند دیگر عوضی باز دهیم و روا باشد و همچنان کرد و عباس
گفت نباید کرد که ترسم که این حق ما باز نرسد از این و مردی از بنی هاشم همچنان افتاد
گفت دیگر است که عمر گفت بنو هاشم را که حق خود بدهید تا من در مصالح
مسلمانان صرف کنم و چون مالی آرند عوضی باز دهم من گفتم روا باشد عمر خطاب را رسید
آنگه مالی رسید و آن نگذارد کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم
وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان

شَدِيدُ الْعِقَابِ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ
فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
دُولَة بفتح دال الظفر باشد و بضم دال بمعنی دولت باشد که در میان ایشان دست بدست رود از او
عاریت و غیر آن باشد و دولت در ملک باشد و دولت در الحرب تعالی ابراهیم آن فی ... نه
گردانیم و فرزندان و غیره تا بمعنی و دولت باشد در میان توانگران تا که با آن مکافات کنند
اما باشد در میان ایشان که از یکدیگر بیکدیگر دهند کاه در دست این بود و کاه در دست
آن تا ایشان را که قوت و غیر باشد بدست خود گیرد چنانکه در جاهلیت بود چون غنیمتها
افتادی رئیسان آن غنیمت ربعها بر گرفتی و آنچه دیر الحیم نیکو آمدی بر گرفتی و از اصحابها
خواندی حق تعالی در اسلام ربع با خمس نهاد آنگاه خدای تعالی گفت وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ آنچه
رسول صلعم بنهاد بر او از قسمت غنیمت بایه آنچه حق و عطا است از فی گیرید از وی و بر ایشان اعتراض
کنید و آنچه از شما باز دارد از آن غنیمت باز ایستید و علما بعموم او لیوات تعنی بهر رسول
شما آورد شما را بآن فرمود فرا گیرید از وی و بر آن کار کنید از رسول خدای صلعم روایت که گفت
فرا آن صعب مستصعب است بر که تمسک کند نجات یافت و هر که بترک کند هلاک گردد و هر که خواند
و هر که تهاون کند نجات یابد در دنیا و آخرت و یا کار باشد شما را فرمودم آن که فرا
گیرید و فرمان آن کار نیک بود و متابعت سنت من کنید هر که بقول من راضی باشد بقرآن
باشد و هر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده باشد خدای تعالی گفت وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ
فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا از خدای بترسید و مخالفت خدای و رسول که
خدای تعالی سخت عقوبت است و عاقبت عقوبت وی بنا دید لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ از الحمال
غنیمت در درویشان است که از مکه هجرت کرده اند از خانمان و املاک و نعمتها خود و با رسول صلعم
بمدینه آمده اند از مهاجران که ایشان را کافران مکه از سرایها ایشان بیرون کردند و مالها

ایشان بعد

ایشان بخواستند رسول صلعم بگرفتند فضل خدای میجویند و رضای وی میطلبند و دین خدای را یاری میکنند نصرت
پیغمبر ایشان اند که در دعوی ایمان صادق اند و دانست که در خبر است که آن مهاجران را امید که
بی دگر سنگ بر شکم بسته باشند و ... بایستادندی از آنکه در شکم ایشان هیچ نبودی و در زمستان
که ایشان بکشتندی و در تابستان ... ناسر انگشتی یا بود که جامه نداشتی چون حال ایشان چنین بود رسول صلعم
غنیمت بنی نضیر را بر مهاجران قسمت کرد و انصار را از آن هیچ نداد مگر دو مرد که محتاج بودند چنانچه
در اول ذکر شده است وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ
هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ
عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ و ایشان که سرای اسلام یعنی مدینه جای گرفتند و ایمان اخلاص و ملازمت
نمودند و ایمان باخلاص آوردند پیش از آنکه رسول صلعم هجرت کرد از مکه و جماعت مهاجران
و این قوم انصار بودند که خدای تعالی بر ایشان ثنا گفت بآنکه ایشان ایمان آوردند و رسول صلعم را
بمدینه بردند و مسجد بنا کردند و دوست میداشتند و محبت کردندی که با ایشان هجرت کرد
و نزدیک ایشان آمدی و ایشان در دلهای خود نیافتند هیچ حاجتی و اندوهی و حسدی از آنچه بنی نضیر
که غنیمت گرفته بودند از جهت آنکه بمهاجران دادند اگر چه ایشان محتاج بودند طلب آن نکردند
و آنکه رسول صلعم کرد راضی شدند و مهاجران را بر نفس خود اختیار کردند و ایشان چنان بودند که
رسول صلعم انصار را گفت اگر خواهید از بهر اموال و اسباب شما با مهاجران قسمت کنید
تا این غنیمت با شما قسمت کنم و اگر خواهید اموال شما شما را و این با مهاجران قسمت کنم انصار گفتند ما اموال ما
و املاک خویش قسمت کنیم با مهاجران و ایشان را ایثار کنیم و با ایشان در این غنیمت شرکت نکنیم
خدای تعالی این آیت فرستاد وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ عبد الله
مسعود گفت یکشب رسول خدای نماز شام و خفتن بگذارد و جمعی اسلام برادر مردی از میان صف

برپای خواست و گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم و درویش مرا طعام دهید رسول الله گفت ذکر
غربت مکن که رگهای دلم بسوختی آنگاه گفت غریبان چهارند گفتند یا رسول الله کدام اند گفت
یکی مسجدی است در میان قومی که در آنجا نماز نکنند دویم مصحف که در دست قومی است
که از آنجا قرآن نخوانند سیم عالمی که در میان قومی باشد که احوال او نپرسند و تفقد او نکنند چهارم
اسیری در بلاد در میان کافران که خدای را نخوانند آنگاه گفت کیست که مؤنت این را کفایت کند
تا خدای تعالی در فردوس اعلی وی را جای دهد امیرالمؤمنین علیه السلام برپای خاست و گفت بیا دست
سایل بگرفت و بحجره فاطمه زهرا برد و گفت ای دختر رسول خدا صلعم در کار این مهمان نظری کن
گفت ای ابن عم در خانه طعام نمانده است و کودکان ما بدان محتاج اند و تو روزه داری و طعام
بجز یک کس را کفاف نباشد گفت حاضر کن امیرالمؤمنین علیه السلام طعام را پیش مهمان برد و گفت
اگر من نخورم شاید که خدم مهمان را کفایت شود دست دراز کرد و تعجیل آنگه چراغ اصلاح میکنم
و چراغ را بنشاند آنگاه گفت فاطمه را گفت چراغ در گیر و در گرفتن چراغ تعلل کن تا مهمان از طعام
خوردن فارغ شود امیرالمؤمنین علیه السلام دهان را می جنبانید و چنان مینمود که طعام میخورد تا مهمان
سیر شد فاطمه چراغ در گرفت و بیاورد دید که طعام بر جای بود امیرالمؤمنین گفت چرا طعام نخوردی
گفت یا ابا الحسن طعام خوردم و سیر شدم و لیکن خدای تعالی در طعام برکت کرده است آنگاه
امیرالمؤمنین از آن طعام بخورد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و هر که در آن خانه بودند از طعام
و همسایگان نصیب کردند بامداد چون امیرالمؤمنین علیه السلام بمسجد آمد رسول خدای گفت ای علی با مهمان
چگونه بودی گفت نیک بودم و خوش گفت ای علی خدای تعالی عجب کرد از آنچه تو و دختر کردید
تا آن خوردند و نشاندن تو چراغ تا مهمان طعام خورد گفت یا رسول الله ترا خبر کرد گفت جبرئیل
آمد و این آیت آورد وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ از ابن عباس
روایت کردند که گفت رسول علیه السلام با جماعتی در بیابان گرفتار شده بودند و از تشنگی هم هلاک

بود

در ایثار مشهور مانده بود خواندم آب
بودی سیم از نجات بدست ... ابن
سیم ... است ...
... سیم

بودند یکی آب برگرفتم و طلب پسر عم خود رفتم چون بجای رسیدم جان داده بود چون بنزد دیگری رفتم
خود آمدم او نیز جان داده بود گفتم یا سبحان الله ایثار این باشد وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ در خبر است
که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام جماعتی را دید گفت مَنْ أَنْتُمْ شما کیستید گفتند ما قوم متوکلانیم
گفت توکل شما بکجا رسیده باشد گفتند إِذَا وَجَدْنَا أَكَلْنَا وَإِذَا فَقَدْنَا صَبَرْنَا اگر یابیم
بخوریم و اگر نیابیم صبر کنیم گفت هَكَذَا تَفْعَلُ الْكِلَابُ عِنْدَنَا سگان نیز چنین کنند گفتند
یا امیرالمؤمنین شما چگونه کنید گفت چنانکه اگر نیابیم شکر کنیم و چون بیابیم ایثار کنیم آنگاه گفت
وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و هر که او را از حرص نفس و لوم طبع و بخل نگاه دارد
تا مخالفت نفس کند و بر نفس اماره و هوای او غلبه کند ایشان آنها باشند که فلاح و ظفر یافته
باشند و بمراد و مطلوب خود رسیده باشند مردی از عبدالله مسعود پرسید که می ترسم که هالک
باشم گفت چرا گفت برای آنکه خدای تعالی میگوید وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ و من مردی شحیحم از دست من چیزی بیرون نیاید گفت شح نه این باشد که اگر مال
نگاه داری و از مال دیگران خوری این نه شح است بخل است و بخل بعضی باشد انس گفت
گفت که رسول خدای گفت بری گردد از بخل هر که زکوة بدهد و مهمان را طعام دهد و در نایبه قوم خود
بکند او بری باشد از بخل و شح نفس جابر عبدالله انصاری روایت کرد از رسول علیه السلام که اتَّقُوا
الشُّحَّ فَإِنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بپرهیزید از بخل که بخل هلاک کرد آنها را که پیش از شما بودند
کسری از وزیران خود پرسید که چیست که فرزندان آدم را از آن نابکارتر نیست گفتند
گفت بخل بتر است از درویشی درویش چون مال یابد فراخ دست شود و بخیل اگر بکند فراخ
نشود وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ
و آنها که آمدند از پس مهاجران یعنی جماعت دیگر بعد از ایشان که از مکه هجرت کردند و بمدینه

دگفتند که مراد بآیة تابعین اند تا بقیامت هر که آید و رخصت از پی ایشان اینها ابن ابی لیلی گفت مردم بر سه طبقه اند
صحابه رسول اند که از مهاجر و انصار که خدای تعالی در حق ایشان گفت وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ
و تابعین اند و اتباع تابعین و ایشان آنها اند که خدای در حق ایشان گفت وَالَّذِينَ
جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ پس جهد کن تا از این سه گروه بیرون نباشی ابن عباس گفت خدای تعالی
ما را فرموده است که دعا کنیم صحابه رسول را با آنکه دانست که ایشان مقتول خواهند شد و مروی است
گفت از عایشه شنیدم که گفت شما را فرموده اند که استغفار کنید صحابه رسول را و شما لعنت میکنید
و من از رسول شنیدم که گفت امت از دنیا بیرون نشوند تا آنگاه که آخر اینها اولینها را
لعنت کنند مانند این اخبار بسیار است و دلیل میکند که در آن عهد این سخن گذشته است
و لعنت کرده اند و آیت دلیل بر آنکه جمعی از مؤمنان بعد جمعی دیگر را که پیش از ایشان
هجرت کرده اند دعا گفتن و استغفار کردن چنانکه گفت وَالَّذِينَ آنها که از پی ایشان آمدند
گفتند بار خدایا بیامرز ما را و برادران ما را که ایشان بر ما سبقت گرفتند در دین و در دل ما غل
دگیر و حسد بر بگردان با آنها که ایمان آورده اند و تو خدای مهربانی و بخشنده أَلَمْ تَرَ
إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ
أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ
وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا
لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ای محمد
نمیکنی نظر یعنی آنها که نفاق کردند بزبان آوردند و بر دل کافرند و در ظاهر مسلمان اند
و در باطن بکافران مانند می گویند که خانه ساز و ... از جنس جهاد بنگاه
سر راه گشاده که اگر کسی قصد ما کند از سر راهها بیرون دیگر بیرون تا جهودان منافقان
باشند اگر کسی ایشان را در اسلام بگیرد ... بر کفر ... جهودان یعنی این منافقان اگر برادران

و ایشان جهودرا

۲۰۶

و ایشان جهودان را از اهل کتاب یعنی جهودان بنی النضیر و بنی قریظه میگویند ایشان میگویند شما
دل مشغول مدارید که ما با شما ایم بر هیچ نوع مخالفت نکنیم و اگر ما را بقتال شما فرمایند در حق شما هیچ کس
فرمان نبریم و اگر با شما قتال کنند یاری و نصرت دهیم شما را حق تعالی از احوال منافقان با جهودان
پیغمبر را خبر داد آنگاه گفت ای محمد خدای تعالی گواهی میدهد که این منافقان دروغ میگویند
با ایشان و آنچه گویند هرگز نکنند و اگر جهودان از مدینه بیرون روند و بدیهها بیرون شوند تا گشتن
منافقان با ایشان بیرون نروند و اگر با جهودان کارزار کنند منافقان یاری ایشان نکنند و اگر
تقدیر کنیم که یاری ایشان آیند و نصرت ایشان کنند در حرب بازگردند و پشت
نهند پس آنگاه که چنین کرده باشند ایشان را منافقان یاری نکنند و از عذاب هلاکت
نرهند ایشان را یعنی خدای تعالی ایشان را هلاک کند و نه بر آن ظاهر حکم کفر کرده باشند
لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يَفْقَهُونَ
لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ
شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ
ای مؤمنان شما که مؤمنید سخت ترید و بیشتر بیم در دلهای ایشان یعنی هیبت ایشان و خوف
از شما سخت تر است در دلهای ایشان از هیبت خدای و خوف ... از شما بیشتر می ترسند از آنکه
از خدای بجهت آنکه ایشان نمیدانند ... ... نمی شناسند ...
و ایشان یعنی جهودان تنها با جهودان یا با منافقان قتال و جنگ با شما نکنند و ... مگر
مگر در دیهها استوار کرده ... و شهرها محکم کرده و یا از پس دیوار ...
از آنکه ... آید ... ایشان باشد بأسهم
شجاعت و صولت و قوت ایشان با یکدیگر موافقت اند ... دلهای ایشان پراکنده
و دلهای ایشان مختلف جهودان ... دیگر و منافقان ... دیگر ...

مثل اختلاف ایشان با ایشان است که ایشان که دعوی آن کردند و آنچه رسد و صلاح ایشان در آن
باشد و عقل شان کار نفرماید كَمَثَلِ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ
قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا
فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ داستان ایشان که جهودانند
چون داستان آنهاست که پیش ازین بودند بزمانی نزدیک یعنی مشرکان قریش که ببدر کشته شدند
شش ماه پیش ازین ابن عباس گفت بنی قینقاع اند که عهد بشکستند چون رسول خدا از بعد
باز آمد ببدر بعد تا از نشیمن خود بیرون شوند عبدالله بن ابی گفت بیرون شوید که من با شما
در حصنهای خود نشستند گفت مثل ایشان چون مثل ایشانست از اهل بدر که وبال کار خود بچشیدند
بعضی را اسیر کردند و بنی قینقاع را بیرون کردند و ایشان را باشد با این عذاب دنیا عذابی دردناک
در آخرت آنگاه گفت مثل منافقان با جهودان چون مثل شیطانست که آدمی را گوید کافر شو
چون کافر شود با او تبری کند چنانکه با اهل بدر کرد ایشان را گفت لا غالب لکم الیوم
من الناس که هیچ کس امروز بر شما غلبه نکند و من یار شما ام آنگاه چون کفار روی بنهزیمت نهادند
گردد و گفت من بیزارم از شما من ترسم از خدای که پروردگار عالمیانست یعنی چنانکه
شیطان آدمیان را وعده دهد و خلاف کند منافقان جهودان را وعده کنند و خلاف آن
کنند عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند مثل در این انسان برصیصای راهب است
که مردی عابد بود در زمان فترت در صومعه هفتاد سال خدای را عبادت کرد ابلیس هر چند جهد
کرد بر وی ظفر یابد نیافت مردهٔ خود را جمع کرد این سخن با ایشان گفت از جمله ابلیس شیطانی گفت
من او را کفایت کنم و این ابلیس آن بود که معروفست که رسول را ص وسوسه کرد جبرئیل ع پر بر وی
زد در اقصای هند شد تا ازو راحت ابلیس بیامد با جامهٔ راهبان در زیر صومعهٔ برصیصا بایستاد
و آواز داد

و آواز داد برصیصا بدو التفات نکرد از بهر آنکه بنماز مشغول شده بود ابلیس در زیر صومعه بنماز
مشغول شد با نیکوترین هیئتی برصیصا را گفت ابلیس شیطان بسیاری که در برصیصا دیر
دستوری داد بر صومعه و با وی بطریق صحبت الوصال می نشست و آنچه برصیصا عادت بوده
روزه بگشادی و عبادت بیش از وی می‌کرد برصیصا گفت این مرد از من قوی‌تر است در عبادت
وی از من بیشتر است چون سالی برآمد گفت بخواهم رفت که مرا یاریست از من عابدتر است
پیش او خواهم رفت برصیصا را غمی بایست که از وی مفارقت کند فایده نبود در وقت وداع
برصیصا را غمی بایست که از وی مفارقت کند فایده نبود در وقت وداع برصیصا گفت
دعائی آموزم که خدای تعالی بیماران را بآن شفا دهد و مبتلایان را عافیت دهد و دیوانگان را عقل دهد
گفت نخواهم چون مردم بدانند مرا از عبادت مشغول کنند گفت نه وقت باشد که ترا بآن احتیاج
افتد برصیصا آن دعا بیاموخت آنگاه ابلیس برفت تا نزدیک ابلیس گفت آن مرد را هلاک
کردم آنگاه مردی بگرفت آن مرد چون دیوانه شد آنگاه بصورت مردی ظاهر گشت گفت
شما را علاج نمی‌دانم مردی که دعایی داند که چون بر وی خواند در حال نیکو شود آن مرد برصیصای
راهب است پیش وی بردند بسیاری را شفا کردند تا دعا کرد ابلیس دیو را که دیگر آن خبر
منتشر شد ابلیس همچنانکه دیگران را برده بود دیو را تا دعا کردی ابلیس دیو را که دیگر
روزی دختر پادشاهی را که سه برادر داشت دیو گرفت ابلیس برادر بود دختر را بخواستند ایشان را
برصیصا را نمودند گفتند که وی قبول نکند گفت در صومعهٔ وی بنهید و بگوئید که خواهر ما
بامانت است نزدیک تو و رفتیم تو دانی که با امانت چه باید کرد ایشان همچنان کردند برصیصا
چون از نماز فارغ شد نگاه کرد دختر را دید در غایت جمال دعا کرد دیو ازو دست بداشت
بیا شد بار دیگر دیو بگرفت دیو برصیصا را وسوسه کرد که وی خوبترین زنان دنیاست
در حالت بیهوشی با وی جمع آمد برصیصا بخود روی ساقط کرد بار دار شد همگاه که وی بیهوش شد

واقع گردید تا آبستنی بروی ظاهر شد برصیصا را گفت چه بود که تو کردی خود را رسوا کردی
تدبیر آنست که وی را بکشی و در زیر این کوه دفن کنی و گویی که شیطان بروی مستولی شده و وی را برد
برصیصا همچنان کرد و گلوی بگرفت و بکشت و وی را در زیر کوه نهاد و برفت ابلیس در وقت جامه وی را از خاک
بیرون کشید و بر روی نهاد و گرد وی را برادران آمدند و حال خواهر از برصیصا پرسیدند گفت شیطان
بروی مستولی شد و وی را برد ایشان را باور آمد برفتند و شیطان برادر مهین را در خواب چنین نمود
که خواهر تو را برصیصا با خواهر تو چنین چنین کرد برادر از خواب درآمد گفت این خواب شیطانست
برادر میانین همچنین دید و برادر کهترین در شب سیم همچنین دید روز چهارم برادران جمع شدند
و هر خواهر بگریستند و برادر کهتر گفت من چنین خوابی دیده ام برادر مهین و میانین گفتند ما
همچنین خواب دیده ایم پیش برصیصا آمدند که خواهر ما را چه کردی گفت شما را گفتم که شیطان وی را برد
بیرون شدند باز آمدند بار دیگر همچنین خواب دیدند گفت برو بدید که خواهر فلان جایست در زیر خاک
دکوه جامه وی بر روی خاکست ایشان برفتند و خواهر را از زیر خاک بیرون کردند و ما را
داری بزدند و برصیصا را بصومعه بیرون آوردند تا بر دار کنند ابلیس بیامد گفت هیچ
اگر ترا بردار کنند کفارت گناهان وی گردد ابلیس گفت کار وی تمام کنم نزدیک برصیصا آمد
و گفت من آنم که ترا آن دعا آموختم چه کردی که آب روی خود ببردی و ملکی را
چیزی بیاموزم که از این بلا نجات یابی گفت چه کنم گفت یکبار مرا سجده کن تا من بر تو رحم کنم ایشان
بکرم تا ترا بگریزانم چون تا تو را بگذارند بایشی تو بدین وقت این آنست که خدای تعالی گفت کمثل الشیطان
چون داستان دیو است که آدمی را گفت برصیصا گفت کافر شو یعنی سجده کن تا ترا برهانم چون سجده کرد
کافر شد گفت بیزارم از تو که من از خدای می ترسم پس عاقبت برصیصا و شیطان با آدمی همه ایشان
باشد که ایشان در آتش دوزخ جاودانه باشند و دوزخ جاودانه جای کافران و ظالمانست و
قصه برصیصا بپایان رسید و نگر بر ترا تا دید که برصیصا منافق بود و مانند برای آنکه ...

بنزدیک ابو

بنزدیک اهل ایمان کافر نبود و هیچ بر این نادیدن یعنی فتنه کفران باشد که چون اظهار کرد برصیصا
و کافر شد شیطان گفت من از تو بیزارم و از خدای که پروردگار عالمیانست می ترسم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمُ الْفَائِزُونَ ای مومنان و گرویدگان از مخالفت امر خدای بترسید و فردا روز قیامت
و هر نفسی باید که در کار خود و کار آخرت نظر کنید و فردا روز قیامت صحیفه را نگاه کند
تا چه تقدیم میکنید و چیزی آخرت میفرستید و برای روز فردای آخرتست از اعمال چه چیز
میفرستید که آنچه امروز برای فردای قیامت مقدم میدارید جزای مکافات آن تمام و کامل
یابید و مباشید شما چون کسانی که ایشان خدای را فراموش کنند و حق ادا نکنند و
وترسیدن از عقاب وی بر طاق نسیان نهادند دست از اوامر و نواهی وی برداشتند
حقوق وی ضایع کردند و فرمان وی نکردند تا لاجرم خدای تعالی بسبب خذلان وعقوبت
حق ایشان و صلاح نفس ایشان از یاد ایشان باز برد تا از دنیا برای نفس خویش حظی
بهره برای قیامت برنداشتند و تقدیم چیزی نکردند ایشان فاسقان و بیرون آیندگان از
خدای اند آگاه برسبیل اعلام و تنبیه از خواب غفلت فرمود که یکسان نیستند کسانی که اهل دوزخ
و دنیا بر آخرت اختیار کردند با آنها که اهل بهشت اند آخرت را بر دنیا اختیار کردند و چگونه
با یکدیگر یکسان باشند که اهل دوزخ هالکند و اهل بهشت ناجیان و رستگاران لَوْ أَنْزَلْنَا
هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ
نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ خدای تعالی برسبیل تنبیه و تعظیم قرآن گفت اگر این

قرآن را بر طریق مثل بر کوه فرستیم و بیان کنیم هر آینه در باب این قرآن مواعظ و زواجر و خطاب کنیم سنگ شکافته
خاشع و خاضع و ترسکار یا ای محمد چنانکه بر جای خود نماند و از ترس خدای تعالی و خوف وی
پاره پاره گردد و چنانکه بر آدمیان می‌خوانیم در دلهای ایشان هیچ اثری نمی‌کند بی شک دلهای
ایشان از سنگ سخت‌تر است چنانکه گفت ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً بعضی گفتند که مراد آنست که اگر ما این قرآن را بکوه فرستیم و کوه از جملهٔ تمیز کنندگان
و دانندگان بود بترسد و از ترس خدای پاره پاره گردد و وجه اول ظاهرتر است بهر آنکه مانند آن
در کلام عرب و عجم بسیار است چنانکه شاعر گفت شعر لو لاقی الصخر الاصم و بعض ما تلقاه قلبی
فض اصلاد الصفا و شاعر فارسیان گوید گر کوه غمان من کشیدی یک کوه از غم من گداختی
چون کاهی و اینها بر ضرب المثل است نبینی که میگوید که امثالها میزنیم و داستانها میگوییم برای آدمیان
که تفکر و تدبر کنند و مواعظ و زواجر بشنوند تا باشد که تفکر و تمیز کنند و بدانند آنگاه
ذکر صفات خود کرد و گفت اَللّٰه آن خدای که جز او خدایی نیست داننده پیدا و ناپیدا علم وی بموجودات
و معدومات حاصل و ضمایر و سرایر تنها و آشکارا باشد و او خدای است
بر جملهٔ خلقان بروزی رساننده در دنیا مشفق و بخشاینده بر بندگان در عقبی هُوَ اللَّهُ
الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ
الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ او خدای است
که جز او خدایی نیست پادشاهی است که جملهٔ موجودات ملک و ملک اوست پاک است
و منزه از جملهٔ عیبها و در ذات السلام است یعنی از آفات و عوارض و عیبها با سلامت هر که
در وی گریخت و بدرگاه وی رفت از وی با سلامت است این که داننده است مؤمن است
از عقاب بخشنده است بخشنده اما المهیمن است بر همه چیز گواه است و نگاه دارنده

و نگاهبان

209

و نگاه بانست عزیز است بی‌همتا و بی‌نظیر است بر همه چیزها غالب و قاهر است جبار است که مخلوقات
بر حسب اراده است خود بر آنچه خواهد بر جبر کند بر وی ممتنع و دشوار نباشد بر رکیت که عظمت
و جبروت لایق جلال اوست دست شکسته ایشان کند متکبر است بزرگوار کبریا
عزت و بیت بالکل است و منزه از آنچه مشرکان بوی اضافه کنند و ثنا گویند اوست خدای که
آفریدگار و مقدر جملهٔ موجودات است از عدم بوجود آورد و بتقدیر خود بیافرید آورد
مخلوقات را برابر تقدیر از سابق نگارندهٔ صورتها است بر هیچ یک شکلی و رنگی و نوعی دیگر
تا از یکدیگر ممتاز شوند باختلاف تالیف و ترکیب او راست نامهای نیکو و نیکوتر بر یکجا
از دیگری تسبیح میکنند وی را هرچه در آسمانها و زمینها است بآنکه دلیل میکنند که ایشان را
خالقی و آفریدگاری هست منزه است و پاکیزه از همه عیبها و نقصانها بعضی جمادات
و از عقلا که سکان آسمان و زمین است تقدیس او و تنزیه وی میکنند و اوست آن خدای که
عزیز است قاهر و غالب و حکیم است آنچه کند و فرماید و گوید بر وفق صواب باشد لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ
عَلَيْهِ وَهُوَ كَمَا أَثْنَىٰ عَلَىٰ نَفْسِهِ از رسول خدای صلعم روایت است که روز قیامت آواز دهد که
چون در قیامت باشد اهل آسمان و زمین را جمع کند و اینان و قتی باشد که در صعید پاک
باشند ندا کند أَنَا اللَّهُ أَنَا الرَّحْمَٰنُ أَنَا الرَّحِيمُ أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الْقُدُّوسُ أَنَا السَّلَامُ أَنَا الْمُؤْمِنُ
أَنَا الْمُهَيْمِنُ أَنَا الْعَزِيزُ أَنَا الْجَبَّارُ أَنَا الْمُتَكَبِّرُ أَيْنَ مُلُوكُ الدُّنْيَا وَأَيْنَ مُتَكَبِّرُوهَا
منم آنکه موصوفم باین صفات دنیا را بیافریدم و هیچ نبود منم آنکه باز دیگر بار آفرینم کجااند
پادشاهان و جباران و گفت هر که بامداد بگوید أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
و این سه آیت از آخر سورة الحشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بر وی موکل کند تا ...
تا او را نگاه دارند و بر وی صلوات دهند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید میرد و اگر
در شب بخواند همین ثواب یابد و ابو هریره گفت رسول خدای را گفتم نام مهین خدای تعالی

زبیا موز گفت عَلَیکَ عَلَیکَ بآخر سورة الحشر باز بازگفتم همین جواب داد سورة الممتحنة
مدنیست سیزده آیتست رسول خدا صلوات الله علیه گفت هرکه این سوره بخواند جملهٔ
مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند روز قیامت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ أَوْلِیَاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِم
بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ کَفَرُوا بِمَا جَاءَکُم مِّنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِیَّاکُمْ أَن تُؤْمِنُوا
بِاللّٰهِ رَبِّکُمْ إِن کُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِیلِی وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِی تُسِرُّونَ
إِلَیْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَیْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ وَمَن یَفْعَلْهُ مِنکُمْ
فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِیلِ آیه در حاطب بن ابی بلتعه آمد و سبب آن بود که زنی نام
ساره از مکه بمدینه رسول صلعم رسید گفت آمده که مسلمان شدی گفت نه گفت بچه کار آمده گفت آمدم
تا از طعام و جامه عطا بدهی که باز شویم رسول صلعم گفت جوانان مردم مکه کجاست و این زن
مغنیه و نایحه بود گفت پس از روز بدر رغبتی بغنا و نوحه من رغبت نکرد رسول صلعم فرزندان
عبد المطلب را گفت که وی را چیزی بدهید او را درم و جامه دادند پس نزدیک حاطب آمد و از وی
چیزی خواست حاطب نامه نوشت بمکه باین عبارت که من حاطب بن ابی بلتعه الی اهل مکه اعلموا
ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم بدانید که رسول خدای قصد شما کرده است باید که
برحذر باشید نامه بوی داد و ده دینار زر تا این نامه باهل مکه رساند او نامه بستد و
در گیسوی خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل آمد و رسول صلعم را خبر کرد رسول صلعم
امیر المؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر و مقداد و عمار را گفت بر راه مکه بروید تا بجایی رسید که آنرا
روضهٔ خاج گویند آنجا زنی را بینید که نامه دارد باهل مکه در آنجا اعلام کرده است ایشان از قصد
ما اینان و رفتن نامه از وی بستانید و بیاورید ایشان برفتند و بدان موضع باو رسیدند
گفتند نامه که تو داری باهل مکه باز ده بگریست و سوگند خورد که نامه ندارم و پیراهنش را

بجستند

بجستند نیافتند خواستند که بر گردند امیر المؤمنین گفت رسول صلعم ما را از قول وحی گفته است که
وی نامه دارد و شما میگویید ندارد امیر المؤمنین علیه السلام تیغ از نیام برکشید و بخشم و عتاب گفت
بیرون آر نامه را بخدای که اگر نامه بمن ندهی گردنت بزنم آن زن چون این سخن بشنید گفت از من
روی بگردانید تا نامه بدهم آنگاه موی بگشاد و نامه با امیر المؤمنین علیه السلام داد باز آمدند
و نامه برسول صلعم داد رسول صلعم بر منبر رفت و خطبه کرد آنگاه گفت یکی از شما نامه نوشته است
باهل مکه و ایشان را از عزم ما آگاه کرده اگر برخیزد و الا وحی او را رسوا کند یکبار گفت کسی
برنخاست سیم بار حاطب برخاست و گفت یا رسول الله صاحب نامه منم و الله تعالی داند که تا
اسلام آورده ام نفاق نکرده ام ولیکن از اینجا بود که مرا در مکه خویشان است و اهل و عیال من آنجاست
و من اینجا غریبم خواستم که اگر العیاذ بالله در اینجا حرب کرده باشد دست ایشان باشد بر من اینجا نام
و سلیقی باشد عمر گفت یا رسول الله دستوری باشد تا گردن این منافق بزنم که وی منافق است رسول صلعم
گفت وی از اهل بدر است باشد که خدای تعالی ایشان را آمرزیده باشد و حاطب را آن بخت
که گفت معذور داشت و بر وی ببخشید دیگر گفت وی را از مسجد بیرون کنید مردم دست بر
وی نهادند و همی از مسجد بیرون کردند او باز پس مینگریست در رسول صلعم نگاه میکرد تا باشد که
بروی رحمت کند چون تا بر در مسجد رسید رسول صلعم گفت باز بیاوریدش باز آوردند گفتند ای
حاطب تو بر کردی خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید و خدا و رسول را
باور داشته اید و تصدیق کرده اید دشمنان مرا و دشمنان خود را دوست مگیرید و با ایشان
دوستی مکنید با دشمن خود و دشمن خدای دوستی نتوان کرد و شما القا محبت و دوستی
میکنید با ایشان و حال آنست که ایشان کافر شدند بآنچه آمد از حق یعنی از قرآن ایشان
رسول را بیرون کردند از مکه و بیرون میکنند برای آنکه بخدای که پروردگار شما است ایمان
می آورید اگر شما بیرون آمده اید از مکه برای جهاد کردن در راه من و برای خشنودی من

وخشنودی من باد شمنان من دوستی مکنید و ما آگاهتر باشد که من دانندهٔ تو ام بآنچه پنهان کرده بید و آنچه
آشکار کرده بید دانم آشکاراه و پنهان شما را و رسول خود را بر آن اطلاع دهیم شما را از اسرار فایده نیست
مکنید که هر که این فعل کند از راه بگردیده باشد و گمراه شده باشد إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا
لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ
لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ حق سبحانه و تعالی بیان حال آن کافران میکند و میگوید که اگر ایشان دشمن
دین شما اند دشمن دین بر کن دوست نگردند اگر ایشان بر شما ظفر یابند دشمنی ظاهر نمایند و قصد
شما کنند و دستها و زبانهای خود را بر شما بگشایند بسبب آزار کردن شما و دشمنی و دوست آهنگ
کفتن شما کنند و ایشان دوست دارند و آرزو خواهند که شما کافر شوید و مسلمانی ترک کنید
اگر دوستی برای خویشی با ایشان میکنید هرگز نفع نکند و سود ندارد شما را خویشاوندی ایشان
و فرزندان شما که بسبب ایشان با کافران دوستی میکنید چون روز قیامت باشد شما را از
نفعی نخواهد بود بسبب ایشان با کافران دوستی میکنید چون روز قیامت باشد شما را چه
در خدای عاصی خویش خدای تعالی جدا کرد میان شما و خویشان و فرزندان شما در روز قیامت
آنچه میکنید خدای تعالی بینا است قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ
مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ
كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا
بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ
مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ آنگاه
حق تعالی مؤمنان را گفت چرا در تبرا کردن از دشمنان خدا با ابراهیم پیغمبر اقتدا نکنید و بسنت که
نماز اقتدا کردن نیکو سنت است با ابراهیم و آنها که با وی بودند از مؤمنان چون گفتند قوم خود را

که از هم

که ما از هم بیزاریم و از آنچه شما می پرستید و عبادت میکنید بجز خدای تعالی از زبان ما انکار دین شما
میکنیم و دشمنی پیدا آمد میان ما و میان شما دشمنی و عداوت و بغض پیدا آمد و ظاهر گشت و این دشمنی
همیشه باشد تا آنگاه که ایمان آرید بخدای یگانه شما در ابراهیم اسوه است که بوی اقتدا کنید الا گفتار
وی با پدر خود که گفت لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ بشنید آن نبی ابراهیم را از خدای ابراهیم بر
بود که گفت که استغفار کنم مؤمنان را رخصت نیست که برای پدران کافر خود استغفار کنند و خویشان
کافر خود استغفار خواهند چنانکه گفت مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ
وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ استغفار ابراهیم بود برای آنکه بعضی ازو وعده کرده بود چنانکه
چنانکه گفت وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ چون ثابت
که ایمان نخواهد آورد و دشمن خدا است از وی تبرا کرد فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ
لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ابراهیم گفت برای تو استغفار کنم وَمَا أَمْلِكُ لَكَ و مالک چیزی دیگر
نیستم برای تو جز استغفار کردن و من مالک آن نباشم که چیزی از ابراهیم و مؤمنان
و گفتار ایشان که گفتند رَبَّنَا ای خدای ما توکل بر تو کردیم و باز گشت ما بتو است
جمله خلایق با تو خواهد بود و این تعلیمیست که خدای تعالی بندگان را فرموده تا در
بادها رجوع کنند و پناه با وی خواهند دیگر ابراهیم و مؤمنان گفتند ای از ... دعا میکنند
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ از جمله دعای مؤمنان است که
گفتند ای خدای ما فتنه کافران مکن ما را و مغلوب ایشان مکن که آنچه در حق ما طمع میدارند از
مکاره و عذاب با ایشان شما دعا دارد و ما را بدست ایشان باز مده و ما را بیامرز که تو خدای عزیزی
و غالبی درست کار و درست گفتاری کسی را بر تو اعتراض نرسد آنگاه بار دیگر

کفت تخصیص باشد اکر دنیا نیکوست خاص کسی را که بخدای و بروز بازپسین کرویده است
و از خدای ترسد و امید دارد و بر کرود دربایشان اقتدا کنند خدای تعالی مستغنی است از
جمله خلایق است دوستی ورزد و اعراض ایشان و دنیا زیان ندارد زیان آن راجع
بانفس ایشان باشد عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ
مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ
يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا
إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ چون این آیه آمد که با کافران دوستی مکنید و اکرچه
اقربا و خویشان شما باشند مومنان دشمنی سخت آغاز نهادند با پدران و مادران و خویشان
خود خدای تعالی چون صبر ایشان دید بر ایشان رحمت کرد و ایشان را وعده اسلام آبا و اقربا و وعده
دوستی ایشان داد کفت نزدیکست و بس دور نکاه نباشد که میان شما و آنکه دشمنی کردید
از مشرکان مودت و الفت پدید آید و خدای تعالی قادر است و توانا که دلهاء ایشان نرم
کند و بار دوستی آورد و کناه های سخت ایشان که کردند ... آمرزنده و مهربان است
بر بندکان خود خدای تعالی این وعده انجاز کرد و در میان ایشان الفت انداخت تا
هجرت میکردند و با ایشان می آوردند و با یکدیکر مخالطت و مناکحت میکردند رسول علیه السلام ام حبیبه را
دختر ابو سفیان بزنی کرد و شوهر او عبید الله جحش بود و او با زن خود ام حبیبه از مکه تا حبشه
هجرت کرد و آنجا ترسا شد زن خود را بترسایی دعوت کرد و قبول نکرد و او در حبشه بر ترسایی
بمرد رسول علیه السلام کسی بر نجاشی فرستاد و ام حبیبه را از نجاشی بخواست سعید بن العاص را
بپیغمبر داد و ... نجاشی چهار صد دینار مهر برای رسول علیه السلام بوی داد و ابو سفیان
ابو سفیان مشرک بود از این خبر یافت کفت ذاک الفحل لا یقدع بدامادی رسول علیه السلام
راضی شد و نکاه خدای تعالی مومنان را کفت لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ خدای تعالی شما را از آن نهی نمیکند و باز

ازانکه

از آنکه که با شما قتال نکردند در دین و اسلام شما و شما را از خانهای شما که در مکه بود بیرون نکردند
با ایشان نیکویی کنید و داد و راستی را با ایشان کار بندید که خدای تعالی عادلان را دوست
دارد ابن عباس کفت که اینها خزاعه بودند و بنی مدلج که با رسول علیه السلام مصالحه کردند که کار زار
نکنند و کسی را بعیب یاری ندهند و الله اعلم بالصواب إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ
قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ
تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ کفت خدای تعالی شما را از آن
نهی میکند و اینها نهی میکند که با شما قتال کردند در دین و شما را از زمین و سراهای شما بیرون کردند
و دیکری را یاری دادند بر اخراج و بیرون کردن شما از آنکه شما را نهی میکند از آنکه با ایشان دوستی
کنید و دوستی اینها باشند که ایشان ظالم و ستمکار باشند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ
مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ
فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ
مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا
ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ای مومنان چون شما را آید
زنانی که از سرای کفر که مکه است هجرت کرده باشند و بسرای اسلام یعنی به مدینه آمده ایشان را
امتحان کنید بآنکه سوکند دهید بخدای که جز از دوستی خدای نیست که شما از دشمنی شوهر خود
نیامده اید و بغرضی دیکر از طمع و سببی دیکر نیامده اید و آمدن شما جز برای دوستی خدای و
اختیار دین خدای نبوده است چون این سوکند خورد خدای عالم تر است بایمان ایشان
برای آنکه آن تعلق بدل دارد و شما را بر آن اطلاع نباشد اکر شما بدانید که ایشان مومنانند ایشان را
نکاه دارید و با شوهران کافر ایشان مفرستید که این زنان بر آن کافران حلال نیند و نه آن کافران

این زنان را حلال و بروایتی از ابن عباس امتحان ایشان بکلمه شهادت باشد و از عایشه روایت است
که ناگه در آیتی دیگر گفت إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ با شوهران آنگاه
گفت وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا یعنی زنانی که ایمان آورده اند شوهر ایشان دیگر شوهر ایشان را بدهید آنچه خرج
کرده باشند از نفقه و کابین با ایشان دهید و اگر شما را رغبت باشد که زنان در نکاح آرید بر شما
هیچ حرج و بزه نباشد چون مهر ایشان بدهید و اینک خدای تعالی فرمود که آنچه شوهران ایشان
خرج کرده بودند بایشان دهید و اینجا مصالحه بر این شرط رفته بود که هر که بطوع و رغبت
بیاید و ایمان آورد با مکه نفرستند و اگر زنان باشند آنچه بر ایشان خرج کرده باشند
با ایشان دهید زهری گفت اگر نه این مصالحه بودی رسول صلعم مهر نگه داشتی و بعضی فقها
گفته اند که این حکم منسوخ است اگر زنی مومنه شود و شوهر کافر باشد میان ایشان جدایی حاصل
گردد وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ در مبندید و نگاه مدارید اسباب عصمت و نکاح را
زنان کافر ابن عباس گفت دست از ایشان و عقد و نکاح ایشان بدارید که هر کسی او را زنی باشد
کافر بمکه و بمدینه آید و مسلمان شد عصمت زنان شوهرها میان ایشان منقطع گردد یعنی
هر زنی که از مکه بیاید مسلمان شده و شوهر وی کافر باشد عقد و نکاح میان ایشان فاسد باشد
و باطل زهری گفت چون این آیت آمد عمر بن خطاب دو زن داشت در مکه در شرک طلاق داد یکی
دختر بنت ابی امیه و او را معاویه ابن ابی سفیان بزنی کرد و دیگر کلثوم بنت عمرو بن
جرول که مادر عبدالله بن عمر بود او را ابو جهم بزنی کرد شعبی گفت زینب دختر رسول صلعم
زن ابوالعاص بود اسلام آورد و بمدینه آمد ابوالعاص نیز از پی او بیامد و اسلام آورد رسول صلعم
زینب را بوی داد آنگاه خدای تعالی مومنان را گفت وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ اگر چنان باشد که زنان
شما مرتد شوند و با دار حرب که مکه است روند شما آنچه خرج کرده باشید از مهر و نفقه
وا ایشان از ایشان بخواهید آنچه خرج کرده باشند چون زنان ایشان هجرت کنند و بمدینه آیند ایشان هم

که کرده

۲۱۴

که کرده شد ای مومنان حکم خدای است او حکم کند در میان شما و خدای تعالی داناست و حکم کار است
وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ
مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ چون خدای تعالی این حکم فرمود
که در این آیت گذشت مومنان گردن نهادند و مال که بحرب آمده بود مسلمانان شدند کابین بدادند
برای شوهرهای ایشان و زنان را باز گرفتند و کافران از مسلمانان مرتد شدند بمکه باز رفتند باز گرفتند
ندادند و کابین بر دین بانوان خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت فایت شود و در گریزد
از شما چیزی و بکافران رسد بر رفتن زنان شما چون ایشان غنیمت بکف شما آیند این است که کابین با ایشان
بدهید و بدین وجه نیز تفسیر کرده اند آیت را که اگر یکی از زنان شما بکافران رود و در
کابین آن زن را نفرستند پس از این شما را با کافران عقابی و قتالی افتد و عاقبت یعنی ظفر و غنیمت
شما را باشد از آن غنیمت بشوهر وی دهید مثل آنچه داده باشد از کابین ابن عباس گفت جمله
که از مسلمانان باز ایستادند از زنان و بنزد ایشان نیامدند و کافران کابین نفرستادند شش
بودند یکی ام الحکم دختر ابوسفیان که زن عیاض بن شداد بود دوم فاطمه بنت ابی امیه که زن
عمر خطاب بود چون عمر هجرت کرد وی هجرت نکرد و مرتد شد سیم بروع بنت عقبه زن شماس
عثمان چهارم عبده زن عمر عبدود پنجم هند دختر ابوجهل زن هشام ابن العاص ششم کلثوم
عمر بن الخطاب مشرکان کابین ایشان نفرستادند رسول صلعم کابین ایشان از غنیمت بشوهران ایشان
داد آنگاه خدای تعالی فرمود که ترسید ای مومنان از خدای بخدایی که بدو ایمان آورده اید با کافران
سفر نکنید و بر شما حکم میکند منقاد و راضی باشید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ
يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ
وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ
فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق سبحانه و تعالی گفت

که رسول خدا را گفت ای پیغمبر برگزیده و بلند قدر و مرتبه چون زنان مؤمن پیش تو آیند
و خواهند که با تو بیعت کنند تو نیز با ایشان بیعت کن و این آیت روز فتح مکه بود و رسول
بیعت مردان بستانید و از آن فارغ شد و بر کوه صفا شد زنان آمدند تا بیعت کنند و عمر رضی الله عنه
سفیر بود میان ایشان و زنان را بیعت می‌کرد بفرمان خدای و رسول و بیعت میان
زنان را که جامه میان ایشان و رسول افکنده بود یک سر در دست رسول بود و یک سر در دست
زنان هند دختر عتبه زن ابوسفیان در میان زنان بنشست رسول آمد متنکر و نخواست که
رسول وی را بشناسد رسول بیعت مردان بر اسلام و جهاد کرفته بود چون به بیعت زنان رسید
گفت برای با من بیعت کنید بر آن باشید که با خدای هیچ چیز را شریک نکنید و بعضی شریک نیارید
وَلَا يُشْرِكْنَ هند از میان برخواست و گفت یا رسول الله اما آن کیری که با مردان نکردی هم
گفت وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی مکنید هند گفت یا رسول الله ابوسفیان مردی بخیل است و من از مال
وی چیزی برگرفتم نمی‌دانم حلال است یا حرام ابوسفیان حاضر بود گفت هر چه برگرفتی ترا حلال است
چون هند این سخن گفت رسول وی را بشناخت گفت تو هندی گفت آری یا رسول الله فاعف
عَمَّا سَلَفَ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ از آنچه گذشت درگذر که خدای تعالی ترا عفو کناد و این بهای آن گفت که
هند حمزه را شکم شکافته بود و جگر وی بیرون آورده بود روز احد آنگاه رسول
گفت زنا مکنید هند گفت أَوَتَزْنِي الْحُرَّةُ زن آزاد چگونه زنا کند آنگاه گفت وَلَا يَقْتُلْنَ
أَوْلَادَهُنَّ و فرزندان خود را مکشید هند گفت ما ایشان را می‌پروردیم خرد و شما ایشان را میکشتید
بزرگ و این بهای آن گفت که حنظله برادر را حنظله بن ابی سفیان روز بدر ایشان
کشته بود رسول از این حدیث تبسم کرد آنگاه گفت وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ بهتان و دروغ فرا
نبافند از پیش دست و پای خود بر کسی نبندند یعنی بهتان ننهند و گفته اند مراد بهتان آنست
که فرزند غیر را بر شوهران خود بندند و ایشان را عادت بودی که زنا کردندی را بیفزودندی

کنی

و کفتی شوهر را که این را من زاده ام از آن تست و برای این گفت يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ
آن بهتان یعنی کودک را بدروغ گفتندی که از میان دو دست و پایهای ماست میان
دو پای شکم باشد و فرج یعنی از شکم ماست و ما آن را زاده ایم خدای تعالی فرمود که بیعت بر این کنند که
مثل این فعل نکنند هند چون این سخن بشنید گفت والله که بهتان زشت است و تو ما را بجز بمکارم
اخلاق نمی‌فرمایی آنگاه گفت وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ و در تو که محمدی عاصی نشوند در هیچ
معروفی و نیکویی که ایشان را فرمایی هند گفت ما از برای آن حاضر نشده ایم تا در تو عاصی شویم آنگاه
زنان همه زبان را اقرار دادند و بر این شرط بیعت کردند و مفسران در معروف خلاف کرده اند
ربیع گفت هر چه موافق طاعت خدای باشد مجاهد گفت آن باشد که با هیچ مردی بخلوت ننشینند
ابن زید گفت آن باشد که جامه نه درند و روی نخراشند و موی نکنند و ویل نگویند و سیاه
و تعزیت نکنند با مردی نامحرم سخن نگویند و با ایشان ننشینند و نوحه نکنند بوهریره روایت
کرد از رسول که روز قیامت زنان نوحه گر را بیارند و بر دو صف بدارند و ایشان بانگ
بانگ سگان ... مالک گفت رسول گفت نوحه گر یعنی نوحه گر را روز قیامت برانگیزند
از گور خاک آلوده و گرد آلوده پیراهنی از لعنت پوشیده و دستها بر سر زنان میکوبند
مالک ... حفظ ... عبدالله بن عمر گفت که رسول را خطاب کرد که با این زنان
بر این شرط بیعت کن و برای ایشان از خدای تعالی آمرزش خواه که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ
كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ جمعی از مسلمانان که درویش بودند پیش جهودان
برفتندی و با ایشان تقرب می‌نمودندی و از ایشان میوه و طعامی میگرفتندی خدای تعالی ایشان را از این
نهی کرد و گفت ای مؤمنان دوستی مکنید با گروهی که خدای تعالی بر ایشان خشم گرفته است یعنی جهودان
که ایشان از ثواب آخرت نومید شده اند بسبب تکذیب ایشان رسول خدای را و عناد ایشان

باز کسانی بمیرانند که او پیغمبر است که در توریت خدای تعالی ذکر او کرده است ایشان چنانکه نومید شدند
از رحمت خدای که کافران نومید شدند از رحمت خدای که کافران نومیدند از زنده کردن مردگان
که اصحاب گورند و چنانکه کافران که مرده‌اند و اصحاب گورند از رحمت خدای تعالی

سورة الصف مکیست و چهارده آیت است ابی بن کعب از رسول علیه السلام روایت کرد که هر که این
سوره بخواند عیسی مریم علیه السلام بروی دعا و استغفار کند مادام که در دنیا باشد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ
كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ خدای تعالی را جل جلاله تسبیح کرد هرچه هست
آنچه در آسمانها و زمینهاست و اوست آن خدای که عزیز است که هیچ دیو را عاجز نتواند کرد حکیم
هرچه کند و هرچه کند کسی را بر وی اعتراض نرسد او خطاب کرد مؤمنان را و گفت ای مؤمنان
چرا می‌گوئید بزبان آنچه نمی‌کنید و بفعل آن نمی‌آرید و این ملامتی است که خدای تعالی
مؤمنان را کرد در وقتی که ایشان باز گفتند ما اگر بدانیم که کدام عمل نزدیک خدای تعالی دوست
تراست تا ملازم آن باشیم و جان و مال خود را در آن کار بذل کنیم حق تعالی وحی فرستاد برسول علیه السلام
که نیکو ایشان را که فاضلترین کارها و نیکوترین عملها جهاد است ملازمت جهاد کنید و در جهاد
کردن ثابت قدم باشید چون روز احد بود مؤمنان بگریختند و رسول علیه السلام را تنها بگذاشتند
باری کسی نماند الا تنی چند که معدود که با رسول بماندند تا خدای تعالی ایشان را فتح و ظفر داد و نصرت
توبیخ گفت لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ چرا می‌گوئید چیزی که آن را نمی‌کنید گفته بودید اگر بدانیم که
کدام عمل بهتر است ملازم آن باشیم جان و مال فدا کنیم اکنون معلوم شد که جهاد است اقدام نکردید
و ثابت قدم و ثبات بر نیت گردید تا آنکه بر رسول علیه السلام زخم زدند و دندان وی بشکستند
بعضی گفتند چون مؤمنان طلب بهترین اعمال کردند این آیت آمد تا ایشان را بجان و مال مضایقه نکنند

هو ...

چون ایشان را وقت در آمد و غزای احد پیش آمد وقت حاجت بود خدای تعالی ایشان را گفت تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ چون جهاد واجب شد دشوار آمد ایشان را
و بگریختند خدای تعالی این آیت فرستاد لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ سعید بن المسیب گفت مراد
آنست که مردی مشرک که رسول علیه السلام و مسلمانان را رنجانیدی بجای بد بود صهیب رومی او را بکشت رسول علیه السلام را
گفتند شادی خبر داد بر خویش که گفت که وی را کشت از مسلمانان کجا گفت من کشتم عمر خطاب و
عبدالرحمن عوف گفتند دروغ میگوید وی را صهیب کشت صهیب حاضر بود و وی را گفتند چرا نمیگوئی
که من کشتم گفت وی را برای خدای کشتم برای آن نگفتم تا از لاف زدن و بازگوی رسول علیه السلام صهیب را گفت
تو کشتی گفت بلی یا رسول الله خدای تعالی این آیت فرستاد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا
تَفْعَلُونَ و این آیت اگرچه بسببی خاص فرود آمده است مراد از وی عموم است تا هر آنکس که لاف
زند و سخنان لافی گوید و آن چیز نکرده باشد گوید کردم تا چون مردم بشنوند بپندارند که راست میگوید
و این مدح و ثنا گوید چنانکه در آیتی گفت وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا آنگاه گفت كَبُرَ مَقْتًا
بزرگ دشمنی است نزدیک خدای تعالی آنکه بگوید چیزی که آن را بفعل نیارد و نکند بی آنچه
آنچه میگوید که کنیم و آن چیز نکرده است لاف زنند و میگوید که کرده‌ام که این نزدیک خدای تعالی
دشمنی انگیز است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ
مَرْصُوصٌ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ
إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
خدای تعالی آنها که گویند حرب کنیم و جان و مال فدای وی کنیم و نکنند بغایت دشمن دارد و بغایت
دوست دارد کسانی را که قتال کنند در راه خدای صف زده و ایستاده و ثبات قدم بنمایند
که ایشان در ثبات قدم بنیانی‌اند دیوار استوار کرده از رصاص که در زیر است بحقیقت
چنانکه در وی هیچ فرجه و گشادگی نباشد و این صفت بادکان است و در بنای آن بیاده

در حرب با سواران تقصیر نهاده اند و این صفت که خدای تعالی محبت و ثبات کرد در حق قومی اند که ایشان
سرور سالار ایشان است همچنانکه درین باب حدیث آمده که گفت لأعطين الراية غداً
رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كرار غير فرار در روز خیبر آنگاه گفت یاد کن
ای محمد گفتار موسی را که با قوم خویش گفت ای قوم چرا مرا میرنجانید و حال آنکه میدانید که من رسول
خدایم بشما ایشان را آن بود که گفتار مرا باور نمیداشتند و موسی را بانواع میرنجانیدند که گاهی میگفتند
که ساحر است و گاهی میگفتند که ... دروغگو است و گاهی میگفتند که ...
... گاهی گفتندی ... دروغ ...
وفات رسیده بود گاهی میگفتند خدای را بما نما أرنا الله جهرة گاهی میگفتند که اجعل لنا إلهاً
تو و خدای تو جهاد در رو اذهب أنت وربك موسی گفت ... که من رسول خدایم
چرا میرنجانید و تعظیم و توقیر نمیکنید آنگاه گفت چون آن قوم دل از راه خدای برگشتند و بگردیدند
خدای تعالی دلهای ایشان بگردانید ... لطف خود از ایشان باز گرفت
و خدای تعالی راه ننماید و هدایت نکند قوم فاسقان که ایشان از اهل لطف نباشند و لطف
در حق ایشان اثر نباشد وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ
فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ یاد کن
ای محمد چون عیسی بن مریم گفت ای فرزندان یعقوب که من فرستاده خدایم بشما تصدیق کننده
راست دارنده ام کتابی را که از پیش من فرستاده اند یعنی کتاب توریة و بشارت دهنده ام شما را
به پیغمبری که از پس من خواهد آمد نام او احمد است عیسی گفت من پیغمبر خدایم به پیغمبران پیش از
آدم و به پیغمبران باز پسین و شما را به پیغمبری بشارت میدهم و میگویم که نام وی احمد است و پیغمبران

دیگر ستاینده

دیگر ستاینده و خواننده وی از ایشان خدای را ستاینده و ثنا گوی تر است کعب الاحبار گفت حواریان عیسی
پرسیدند که از پس ما امتی خواهد بود گفت آری امت احمد حکما و علما و دانایان باشند و خدای تعالی
باندک عملی از ایشان راضی باشد فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ آنگاه که این پیغمبر بشارت داده با ایشان آمد
با حجتهای روشن آن ایشان گفتند که این جادوئی ظاهر و هویدا است یعنی عیسی آمد با آیات و بینات
گفتند که این جادو است آنگاه خدای تعالی گفت و کیست ستمکارتر و ظالم تر از آنکسی که وی دروغ
بر خدای تعالی بافد و حال آنکه وی را باسلام دعوت کنند اسلام قبول نکند و دعای پیغمبر خود را
اجابت نکند تا اینجا هم دروغ بر خدای تعالی افترا باشد یعنی دین جادو دلیل خوانده ازوی ظالمتر که
باشد و خدای تعالی راه ننماید و هدایت نکند ظالمان را که الطاف خدای را کار نبندند و روز قیامت
ایشان را راه ننماید چنانکه ... شریعت رفته باشند يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وصف
کافران کرد گفت این کافران میخواهند تا نور خدای را بکشند به دهنهای خویش چنانکه نور چراغ و
شمع را باد دهان بکشانند یعنی حال ایشان در آنکه میخواهند که دین خدای را باطل گردانند و نور
اسلام و شریعت بکشانند با آنکه دروغ بر خدای می بندند و سخن حق را سحر و شعر میخوانند چون
حال کسی است که به دهن خود باد در روی آفتاب میدمد تا نور آفتاب را بکشاند و نور آفتاب
را از آن خللی نباشد در دین و اسلام از گفتار ایشان خللی نبود و خدای تعالی نور خود را تمام گرداند
و اگرچه کافران آن را کاره باشند و دوست ندارند آن خدای که رسول خود را یعنی محمد را بفرستاد با دلائل
راه نماینده و بیان واضح و قرآن و دین مسلمانی دینی حق و معنی راست است تا دین را ظاهر و غالب
گرداند بر تمامی ادیان این دین تا هر جا که باشند هیچ جای نماند الا که بانگ نماز دهند و شهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله شنوند و دین وی به جمله دینها غالب گردد و اگرچه مشرکان کراهیت دارند

باشد يا أيها الذين آمنوا هل أدلكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم تؤمنون
بالله ورسوله وتجاهدون في سبيل الله بأموالكم وأنفسكم ذلكم
خير لكم إن كنتم تعلمون يغفر لكم ذنوبكم ويدخلكم جنات
تجري من تحتها الأنهار ومساكن طيبة في جنات عدن ذلك الفوز العظيم
ای مؤمنان راه نمایم شما را و تیمار و دلالت کنم بر بازرگانی و تجارتی که شما را از عذاب دردناک
برهانند و از دوزخ نجات دهد این تجارت آنست که بخدای و رسول او ایمان آرید لفظ خبر بمقام
امر یاد کرده است تا اعلام باشد بوجوب امتثال تا پندارد که امر را امتثال کرده اند و گویی
سبقت برده از ایمان و جهاد کار بجز دیگر بود که ایمان آرید و در راه خدای تعالی جهاد کنید و با اموال
خود و جانهای خود بذل کنید مؤمنان را خطاب کرد که ایمان آرید و جهاد کنید تا ایمان ایشان بر حقیقت
بوده باشد نه بزبان تنها بوده باشد و نیز دیگر بود که ایمان آرید ثابت و دایم باشد که ای مؤمنان بر ایمان
خود ثبات نمایید و جهاد کنید که شما را ایمان و جهاد بهتر است از مالها و جانهای شما و از آسانی
و رفاهیت دنیای شما اگر شما بدانید که این بهتر است ایمان و جهاد اختیار کنید تا خدای تعالی
گناهان شما بیامرزد و شما را به بهشتها برد با نعمت و رفاهیت که در زیر درختان جویهای آب
روان باشد و شما را ساکن مسکنهای پاک و پاکیزه و خوش کرداند در بهشتهای عدن حسن بصری
گفت از عمران حصین پرسیدم تفسیر مساکن طيبة گفت من از رسول خدای پرسیدم گفت کوشکها
در بهشت از یکپاره لؤلؤ و در آن کوشک هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ و در هر سرای هفتاد
خانه از زمرد سبز در هر جای از لؤلؤ دیگر بر هر بستری جفتی از حور العین و در خانه هفتاد مائده طعام
و در خانه هفتاد غلام و کنیزک باشد خدای تعالی مؤمن را چندان قوت بدهد که با همه خلوت کند
و همه طعام بخورد و از همه کارها پرداخته و این غرض بزرگوار باشد وأخرى تحبونها
نصر من الله وفتح قريب وبشر المؤمنين يا أيها الذين آمنوا كونوا أنصار الله

كما قال

كما قال عيسى ابن مريم للحواريين من أنصاري إلى الله قال الحواريون نحن أنصار الله
فآمنت طائفة من بني إسرائيل وكفرت طائفة فأيدنا الذين آمنوا على
عدوهم فأصبحوا ظاهرين وشما را بشارت باد که نعمت آجل که ثواب و آمرزش و نعیم بهشت است
نعمتی دیگر عاجل که شما آن را دوست میدارید و میخواهید که زود بشما رسد و آن نصرتیست از
خدای و یاری کردن وی شما را و فتحی است نزدیک و آن فتح مکه است و نادیده در آنکه
گفت تحبونها تعریض و توبیخ است ایشان را بر محبت نعمت عاجل و دنیا از روی تنزیه عاجل
نفع دوست دارد از آجل آنگاه گفت بشارت ده ای محمد مؤمنان را و گفت ای مؤمنان شما
همه یاران خدای یعنی یاران رسول او و دین خدای باشید چنانکه حواریین یاران عیسی بودند یعنی
ای محمد بگوی ایشان را که یاران من باشید و از شما کدام اند آنها که یار من باشند و با من باشند در توجه
نصرت دین خدای حواریان گفتند ماییم یار خدای و آنها که دین خدای را یاری کنند خود را با خدا
اضافه کردند نحن أنصار الله گفتند برای تعظیم و تشریف را پس ایمان آوردند بعیسی گروهی
از بنی اسرائیل و گروهی کافر شدند ما قوی و دست کردانیدیم مؤمنان را بر دشمنان ایشان
و ظفر دادیم تا ایشان بر ایشان غالب گشتند و سر دشمنان بحجت و تیغ بر گفتند آمد
که عیسی از ایشان بحجت ایمان آورد و نه جد کافر شد تا مؤمنان را بر کافران ظفر دادیم سورة الجمعة
مکیست بقول ابن عباس و ضحاک و نیز دیگر مدنیست و یازده آیت است از
خدای روایت است که هر که این سوره بخواند ده نیکی بعدد هر که بجمعه حاضر آمده باشد و بعدد
نیامده باشد ده حسنه بنویسد از صادق روایت است که لازم است بر مؤمن اگر که در شب
آدینه سوره الجمعه و سبح اسم ربک بخواند و در نماز پیشین سوره الجمعه و المنافقین بخواند چون
چنین کند عمل کرده باشد بعمل رسول خدای و ثواب وی بر خدای تعالی بهشت باشد والله اعلم
بسم الله الرحمن الرحيم يسبح لله ما في السموات وما في الأرض

الملك القدوس العزيز الحكيم هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا
عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال
مبين در قرآن جایها ذکر تسبیح بلفظ ماضی و جایها تسبیح بلفظ مستقبل درین اشارت است بدوام
تنزیه و تقدیس وی در ماضی و مستقبل یعنی تعالی و تقدیس بیان آن میکند که در آسمان و در زمین
هیچ چیز نیست الا که در تسبیح خداوند [illegible] کار خویش است چنانکه فرمود وان من شیء الا
یسبح بحمده میگوید که خدای را تسبیح میکنند هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است آن خدای را
که پادشاهی بی همتاست عزیزیست که کسی وی را عاجز نتواند کرد و غالبیست [illegible]
و جلال وی [illegible] حکیم است آنچه کند بر وفق صواب کند اوست آن خدای که بفرستاد در میان
ناخوانندگان و نانویسندگان که نتوانند نوشتن و نتوانند خواندن و ایشان عرباند رسولی فرستاد که از
نسب او میدانند و احوال وی میشناسند امی است نانویسنده و نتواند نوشتن و نتواند خواندن تا از
ام القری یعنی مکه امی باشد یعنی [illegible] بر ایشان میخواند این رسول که محمد است آیات خدا
یعنی قرآن پاک و پاکیزه میکند ایشان را یعنی از کفر و شرک و عصیان و می آموزد کتاب خدای را
و حکمت و شریعت را ایشان را بحقیقت که ایشان در ضلالتی هویدا و گمراهی روشن بودند
پیش ازین ضلالت ایشان هویدا بود وآخرين منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم منهم
ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم مثل الذين حملوا
التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا بئس مثل القوم
الذين كذبوا بآيات الله والله لا يهدي القوم الظالمين و بفرستادیم در
قومی دیگر از ایشان تا تعلیم کند کتاب و حکمت جمعی دیگر از ایشان و ایشان دیگرانند [illegible]
و جمعی گفته عجم اند و دلیل اینست [illegible] رسول ص در وقتی که از وی سوال کردند که این قوم
کدام اند دست بر کتف سلمان نهاد و گفت دین را بثریا [illegible] نسبت باشد لنالهم

رجالا

رجالا من هولاء دست باین دین زنند مردانی از ابنای عجم یعنی فارسیان عبد الرحمن ابی لیلی
روایت کرد از مردی از صحابه پیغامبر که در حدیث گفت حدثنی رجل من اصحاب رسول الله
ص روزی امیر المومنین علی ع [illegible] گفت که رسول ص گفت که در خواب چنان دیدم که میش گوسفندان
سیاه در قفای من میرفتند و در پی آن گوسفندان خاک رنگ بر آمدند و متابعت کردند تعبیر آن
چگونه است امیر المومنین علی ع گفت من گفتم که تعبیر این آنست میدانم که عرب ترا مسخر شوند و ایشان
عجم مسخر تو شوند رسول ص جبرئیل را گفت و جبرئیل همین گفت [illegible] گفت وجهی دیگر گفته اند
ایشان کسانی اند که در اسلام آمدند از پس رسول ص و در اسلام آیند تا روز قیامت سهل ساعدی
روایت کرده از رسول ص که گفت در اصلاب مردان از امت من مردان و زنان باشند که
در بهشت شوند بی حساب و [illegible] است بحقیقت قرآن و شریعت از رسول ص آموخته اند
آموزند [illegible] از وی باشند بی ایشان [illegible] بهتر باشند و گفت جمعی دیگر ایشان
فرزندان ابراهیم و عجم نیز از فرزندان وی اند بی ایشان باشند لما يلحقوا بهم
[illegible] خدای که عزیز و حکیم است
وی مردمان امی را از چنین کاری بزرگ اختیار کرد و [illegible] کار ساختن خلایق و فرستادن
وی [illegible] رسالت فضل خداست بکسی دهد که خواهد و حکمت وی
[illegible] خداوند فضل و بزرگیست بفرستادن رسول آنکه حق تعالی
جهودانرا [illegible] آنکه ایشان از توریت خواندند هیچ نفعی نبود [illegible] مانند که بار
[illegible] نصیبی [illegible] گفت [illegible] که بار توریت بر پشت ایشان نهاده
یعنی تکلیف کرده [illegible] توریت و عمل کردن [illegible] ایشان [illegible]
یعنی باین کار نکردند و منقطع نشدند در آنجا [illegible] بود ایشانرا [illegible]
[illegible] حجت [illegible] ایشان [illegible] است که کتابهای بزرگ

دیگر تا بر وی نهند از کتابهای علمی و ندانند که بر وی است و حجت و معاملات وی از آن اجزای خبری دیگر
نی و دین نیز که خدای تعالی از برای ایشان فرو فرستاده است تغیر دادند آیات خدای را دروغ داشتند
ظلم و ستم بسیار کردند و خدای تعالی راه ننماید قوم ظالمان را اگر در آیات نظر کنند و با لطاف او بهره‌مند
شوند قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ
فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ
اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ
إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بگوی ای محمد مر
جهودان که میگویند ما دوستان خداییم که اگر دعوی میکنند که شما دوستان خدایید از میان همگنان
اگر راست میگویید مرگ را آرزو خواهید تا از این زندان عنا و خواری باز رهید و به سرای کرامت
که خدای تعالی از برای دوستان خود ساخته است که هر که دوست خدای باشد مشتاق لقای حق
و بهشت باشد و مرگ را تحفه روزگار خود ساخته چنانکه امیر المؤمنین علی میگفت لا ابالی
وقع الموت علیّ او وقعت علی الموت [illegible] اللهم
[illegible]
گفت تمنای مرگ کردی [illegible] حق تعالی گفت ای محمد هرگز این جهودان تمنا نکنند
با که ایشان دانسته‌اند [illegible] از معصیت و خدای تعالی دانا است باحوال
ظالمان از جهودان و کافران ابوهریره گفت که رسول خدای [illegible] که هیچ کس تمنای مرگ
نکند تا اگر نیکوکار باشد نیکی‌ها در زیادت کند و اگر بدکار باشد باز ایستد و توبه کند آنگاه
خدای تعالی گفت بالای آنکه این جهودان تمنای مرگ میکنند از مرگ گریزند بگوی ای محمد که این
مرگ شما از آن میگریزید لا محاله و ناچار به شما رسد و گریختن شما شما را از آن مرگ هیچ فایده ندهد چنانکه
گفت وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ [illegible] پس آنگاه که مرگ شما رسیده

باشد

باشد شما را رد کنند و باز گردانند با خدای تعالی که داننده نهان و آشکارا است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای مؤمنان و گرویدگان چون شنوید
بانگ نماز جمعه و بانگ نماز بشنوید کارهای خود رها کنید و دست از بیع و شری باز دارید
بذکر خدای تعالی که نماز است بیایید که شما را تمام کردن نماز [illegible] بهتر است از بهر شما
در آیید اگر شما بدانید [illegible] بانگ نماز است که امام بر منبر شود و بانگ نماز
خبر ثابت بن زید که گفت رسول [illegible] یک نوبت بود و آن بلال بود بر در مسجد بانگ نماز
بگردی [illegible] رسول صلعم بر منبر شدی [illegible] اقامت بگفتی در عهد ابوبکر
چنین بود و در عهد عمر و در عهد عثمان مردم بسیار شدند و خانها از مسجد دور شد نوبتی دیگر
تا روز آدینه که خدای جمع کرد در وی بنیاد آدم [illegible] این روز را جمعه [illegible]
بود و آدینه گویند که بر دیگر روزها [illegible] گفت [illegible] دیگر آنکه انصار جمع شدندی گفتندی
جهودان در هفته روزی است [illegible] روز شنبه است و ترسایان نیز روزی است و آن
یکشنبه است [illegible] روزی دیگر [illegible] در وی به عبادت خدای مشغول
[illegible] سعد بن زراره [illegible]
[illegible] گفت و برای ایشان گوسفندی بکشت و ایشان را طعام
داد و ایشان آن روز را جمعه نام نهادند برای اجتماع ایشان در آن روز و خدای تعالی آیت جمعه
فرستاد و آن اول جمعه بود در اسلام و اول جمعه که رسول صلعم با صحابه خویش کرد و آن آن
بود که چون هجرت کرد و بقصد مدینه بقبا فرود آمد روز دوشنبه بود یازدهم و بعضی گفتند
دوازدهم ربیع الاول بود و آنجا بنی عمرو بن عوف مسجدی بنا نهاد و آنجا اقامت کرد تا روز
آدینه از آنجا برداشت روی به مدینه نهاد و چون ببنی سالم بن عوف رسید [illegible] نماز [illegible]

بود و بعد از بود و تا نکار مسجد را بکردند برای آنکه وقت نماز در آمده بود و آنجا خطبه کرد و نماز آدینه کرد
و نماز آدینه فرض است و شرایط وجوب وی حضور امام عادل است که نایب بعض رسول گفتها
شافعی گفت چهل کس و حضور امام شرط نهند و در مذهب ابوحنیفه و ثوری سه آنست که بجز نفر سه
تن دیگر امام و دوم ماموم برابر آنکه اقل جمع سه است و در وقت تحریم بیع خلاف کرده اند
نزدیک اصحاب ما آن وقت باشد که امام بر منبر بنشیند و بعضی از بانگ نماز و بعضی از آنکه نماز کرده
بود و نزدیک شافعی چون آفتاب بزوال رسد بیع حرام شود و اگر بیع کنند در آن وقت آن
بیع نهی است نزدیک ما بیع درست نباشد و نزدیک شافعی و ابوحنیفه و اگر بیع و شری
ار آن باشد که نماز جمعه بر وی واجب بود بیع درست نباشد و اگر نماز بر وی واجب نباشد درست
باشد و فضیلت روز جمعه و ثواب آن بسیار است رسول علیه السلام روز جمعه را حج درویشان گفتها
الجمعة حج المساکین چون قصد مسجد جامع کنند و نماز آدینه بگذارند ثواب ایشان از ثواب حج نبیسند جابر
عبدالله انصاری روایت کرد که هر که او سه نماز آدینه ترک کند بی عذر خدای تعالی مهر بر دل
او نهد و منافقان گردد و او روایت کرد که رسول علیه السلام بگفت روز آدینه بر منبر گفت بدانید که خدای تعالی
نماز آدینه بر شما واجب کرد و فریضه کرد و نوشت درین سال و درین ماه و درین روز و درین ساعت درین
مقام هر که رها کند در حیات من و از پس وفات من یا امامی عادل یا ظالم خدای تعالی پراکنده
کند جمع و برکت نباشد و او را حج قبول نباشد و هر که توبه کند توبه وی پذیرد و عمران حصین
گفت هر که او غسل آدینه بکند گناهان وی را مکفر گرداند آنگاه چون راه بجامع برگیرد بهر گامی که برگیرد
عبادت سالی بنویسند و چون از نماز فارغ شود گویند و بهر دو بیت ... عمل از نو گیر
گفت رسول خدای علیه السلام فرمود که شب معراج که مرا بآسمان بردند در زیر عرش هفتاد شهرستان
دیدم هر یکی مقدار دنیا پر از فرشتگان تسبیح و تهلیل میکردند و در تسبیح میگفتند بار خدایا بیامرز
آنهارا که بنماز جمعه حاضر شوند بار خدایا بیامرز آنها را که روز آدینه غسل کنند امام رافضل روز آدینه

از

آنست که رسول خدای گفت بهترین روزی که آفتاب در وی بر آید روز آدینه است خدای تعالی آدم را
روز آدینه آفرید و روز آدینه در بهشت فرستاد و روز آدینه وفات کرد و روز قیامت آدینه باشد
و هیچ جانور نباشد که خدای را درین روز تسبیح نکند از آنگاه که آفتاب بر آید تا آنگاه که آفتاب
فرو شود از ترس قیامت بجز جن و انس و در وی ساعتی است که هر که او درین ساعت اتفاق دعا
افتد مستجاب گردد و در آن ساعت اختلاف است که امام از خطبه فارغ شود و صفوف قائم
بگیرد و بعضی گفتند آخر روز است چندانکه نیم ساعت مانده باشد بقیه و گفتند که چون
قرص بگیرد فرو شدن و باشد انس مالک از رسول علیه السلام روایت کرد که این روز نزدیک خدای تعالی
بهترین روزهاست و اهل بهشت این روز را روز مزید خوانند گفت یا رسول الله مزید چه
باشد گفت در بهشت وادی است فراخ خاک وی از مشک سفید چون روز قیامت باشد
بفرماید تا کرسیها از زر بنهند آنجا و منبرها از نور و بر آن کرسیها انبیا نشینند و صدیقان و
شهیدان و مومنان بر بالای آن بنشینند خدای تعالی گوید بندگان مرا هر حاجتی که دارید بخواهید گویند
بارخدایا رضای تو میخواهیم خدای تعالی گوید راضی شدم از شما حاجت خواهید و هر کسی که حاجتی که
دارد بخواهد خدای تعالی با ایشان دهد آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده باشد و بر خاطر
هیچ آدمی نگذشته باشد آنگاه هر کسی بمقام خود روند تا آدینه دیگر و روز آدینه و شب آدینه بیست
و چهار ساعت است در هر ساعتی خدای عز و جل ششصد هزار کس را آزاد کرده باشد
از آتش دوزخ و در بهشت خدای را درجتی تحفه که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب را
نبوده باشد چون روز آدینه باشد خدای تعالی را گوید چنین گوید ما که گوید قد افلح المومنون
من امة محمد المعتکفون علی ذکر الله الحمد لله الذی فضله غفر فتنه مومنان امت محمد که بر ذکر
او معتکف باشند و فرایض او بگذارند تا آنگاه فرشته فرشته بگردد تا گوید بشارت باد شما را که
خدای تعالی در روز آدینه بر نظر باشد تو در هر نظری شصت هزار گناهکار را بیامرزد

عبد الله عباس گفت چون روز آدینه باشد خدای تعالی فرماید تا منبری در بیت المعمور نهند و فرشتگان
گرد آیند پس جبرئیل بانگ نماز کند و میکائیل امامت کند و فرشتگان در قفای وی نماز
چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان را بمؤذنان امت محمد دادم و میکائیل گوید ثواب
این امامت بامامان امت محمد دادم و فرشتگان گویند ثواب این نماز بنمازکنندگان امت محمد دادیم
حق تعالی گوید بر من سخاوت میکنید و من اولیترم بجود و سخاوت شما را گواه کردم که گناه کاران
امت محمد را هم بیامرزیدم آنگاه پراکنده شوند تا دیگر آدینه ابن عباس گفت در بهشت حوری است
نام او لعبت نقش او بر دیگری و حسن چون ماه شب چهارده بر دیگر ستاره چون روز آدینه
باشد حور العین فرود آیند بر کرسیهای در و جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل میکنند تا آنگاه که
روز جمعه مردم از نماز دیگر فارغ شوند ندای از زیر عرش بیاید که ای رضوان این
چه غوغا است گوید این لعبت است او می آید و بر راست او هفتاد هزار حور و بر گرفته
و هفتاد در بچپ او با مجمرها بدست گرفته عود می سوزند و هفتاد هزار پیش وی می آیند گیسوی
وی بر دست گرفته بیاید و بر سریر خود بنشیند و آن سریرها باشند از نور و آواز برآرد
بتسبیح و تهلیل تا نماز دیگر چون نماز دیگر بگذرد ندا آید از ساق عرش بگوید این حوران
کوثر جام بیاشامند که اهل دنیا بر صحبت شما طمع نمودند از ثواب تو آنگاه گویند با یکی
تا بیکران گویند سخن آن بندۀ مؤمن را که او لبیک گفت و گرد مسجد در آمد بکی بود
که بود آمد و چون بانگ نماز آمد بیت عادت او این باشد که دیگر آدینه چنین کند فَإِذَا قُضِيَتِ
الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ
قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
چون خدای تعالی بیع حلال کرد و منع و مباح کرد در وقت آنکه از نماز فارغ شوند چون نماز گزارده شود

برانگیخته شوید

برانگیخته شوید در زمین و طلب کنید از فضل خدای او روزی و معیشت یعنی تجارت کنید و بیع و شری کنید
مراد این طلب دنیا نیست و لیکن آنست که مراد عبادت بیمار و تشییع جنازه و زیارت برادر
و طلب کردن علم از امام جعفر بن محمد الصادق روایتست که نماز روز آدینه و برانگیخته شوید
و طلب کردن روزی از روز شنبه است گفت وَاذْكُرُوا اللَّهَ خدای را یاد کنید در وقتها که از نماز
بازگشته باشید و بیع و شری و شغل کنند تجارت کنید که شما را از ذکر خدای مشغول کرد انید و بیار
یاد کنید و بجملۀ احوال تا باشد که شما را فلاح و ظفر باشد جابر عبد الله انصاری گفت در زمان
روزی از آدینه با رسول نماز میکردیم کاروان رسید و آواز طبل بر آمد مردم همه نماز بگذاشتند
بطلب تجارت و بهر نظاره و لهو و آواز طبل تا با رسول کس نماند مگر دوازده کس تعالی
این آیت فرستاد وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا چون ببینند تجارتی و بازی کالها
از شنیدن آواز طبل و آواز دست پراکنده شوند از مقام نماز سوی تجارت و لهو آرند
و ترا که محمدی ایستاده بر پای بر منبر دست ابی مالک گفت سالی در مدینه قحطی آمد
بن خلیفه بتجارت بشام بود روز آدینه که در آمد و خوش زیت آورد و رسول بر منبر بود
و خطبه میگفت چون آواز طبل بر آمد بشتافتند و رسول را تنها کردند تا با وی نماند الا اندکی
رسول گفت باتان خدای که مرا بجای خود فرستاد که اگر جمله شما رفته بودید از این وادی آتش
و مرا بعضی و بعضی ایشان را بارگردن بزی آمدن کاروان و بهر سبب اتفاق افتاد که
آدینه بود آنگاه خدای تعالی وحی کرد بمحمد ای محمد بگوی اینها را که معاملت میکنند که آنچه نزدیک
خدای است از نفع و ثواب و نعمت آخرت بهتر است از این لهو و این تجارت که شما برای آن
نماز را رها میکنید و پیغمبر را فرو میگذارید و خدای تعالی بهترین روزی دهندگانست بندگان
وی می رسد سورة المنافقون یکیست یازده آیت از رسول روایتست که هرکس این
بخواند از منافقان بری باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ

قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ
سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ
لَا يَفْقَهُونَ حق تعالی درین سوره ذکر منافقان کرد و از سیرت و طریقه ایشان خبر داد
رسول را از آنچه خواستند کردن و قصدها که کردند بمنع آن کردن و گفتن نام دیگر باشد رسول را گفت
چون آیند منافقان نزدیک تو ای محمد گویند گواهی میدهیم و سوگند میخوریم که تو رسول خدای و فرستاده
او ای و حال آنست که خدای تعالی میداند بحقیقت تو که فرستاده وی ای و از دل نیکو نه بزبان میگویند
که تو رسول خدای و در باطن نه چنانند و دروغ میگویند که آنچه در دل ایشانست خلاف آنست که
بزبان میگویند سوگندان دروغ خود را سپری ساختند خود را تا از عقوبت کفر در دنیا
پوشیده میدارند و آن قبیح است ناسزا بایشان رسید چنانکه مرد کافر را خود بیرون نیست
دارد نار خوش بود نا بجای ایشان بگفتند آنرا خدای تعالی یعنی منافقان و دیگر از آنکه دانند
بحقیقت که بد کاریست که آنچه ایشان میکنند و میپوشیده داشتن کفر و ظاهر کردن ایمان را دعوی کنند
ایشان بر آنچه دعوی میکنند بر دروغ ایمان خود سبب آنست که ایشان ایمان آوردند از بن زبان و
شهادت بگفتند از بیم جان ایشان آنگاه کافر شدند ایشان و کفر ایشان ظاهر گشت بر مؤمنان و خدای تعالی
ایشان را برین اطلاع داد چنانکه گفت لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ بر دلهاء مهر نهاده شد بر دلهای
ایشان تا در نیابند و ندانند بکارها عظیم بر ایشان نمیدانند و در دل نیابند وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ
تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ
كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ
عبدالله ابی مردی فصیح و نیکو روی بود و جمعی دیگر هم از منافقان بر صفت وی بنزدیک رسول آمدندی
و بنشستندی و سخنها باز گفتندی و سخن گفتندی حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از ایشان با

محمد

محمد رسول خدای گفت ای محمد چون ایشان را ببینی تنهای ایشان و صورتهای ایشان ترا عجب آید
و اگر ایشان سخنی گویند گوش فرا سخن ایشان داری و بشنوی صورتهای ایشان حقیقی نباشند و سخن ایشان
معنی نبود و بیچاره تو که ایشان چوبهای اند و بادی بکار نیاید و باطن ثابت نیست و بار گیرد
که نه ایشان را دل و زهره و دلیری نباشد هر آوازی که بشنوند پندارند که بر ایشان خواهد بود
ضرب بایشان خواهد رسید و هلاک خواهند شد ایشان دشمنان تو اند از ایشان حذر کن و بر ایشان
اعتماد مکن که خدای تعالی ایشان را بکشد و رسوا کرداند ایشان چگونه از حق میگردند و اعراض میکنند
با ظهور آنکه حق راست و دلایل که دیدست وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ
رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ سَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ این آیت در حق عبدالله ابی سلول منافق آمد و اصحاب او
چنان بود که رسول علیه السلام شنید که بنی مصطلق بحرب وی جمع شدند رسول علیه السلام بحرب ایشان بیرون رفت
با اصحاب خود ایشان را یافت بر سر آبی که آنرا مریسیع خوانند لشکر رسول بهم آورد و بنی
المصطلق هزیمت برفتند و جمعی از ایشان کشته شدند و زنان و کودکان اسیر کرده شدند و مالها
ایشان غنیمت کردند از مسلمانان مردی مجروح بدست مردی از انصار بیامد از قوم عباده بن
الصامت بغلط کشته شد پنداشت که از کافرانست مردم در آنجا بودند که مزدور بود از عمر خطاب
اسپ او در دست گرفته بود آمد بر آب و از بنی غفار بود نام او جهجاه و میان او با انسان جهنی که حلیف
بنی خزرج بود خصومت افتاد آواز داد که یا معشر المهاجرین مردی از مهاجران یاری جهجاه کرد
ابن جهال عبدالله ابی او را برسید استهزا کفت ای جهال ترا یاری او عبدالله را جواب گفت داد
گفت صبر است مرا تا امروز ندیدم که از کرسنگی چنان آید که از خصومت باید نیاید آنگاه روی
بقوم خود کرد گفت این کار خود کرده اند که نظر طعام با اینها تا امروز با خصومت نکردندی

دیگر نیز با ایشان خیانت سخن گفتند که اگر به مدینه باز گردیم عزیزان
ذلیلان را بیرون کنند … رسول صلعم و صحابه زید بن ارقم حاضر بود
… گفت ای … رسول صلعم … صحابه ذلیل … و عزت ما در قوم خود
… از خدای تعالی و رسول و از مسلمانان …
عبدالله گفت … زید بن ارقم برفت و رسول صلعم را خبر داد عمر گفت
یا رسول الله بفرمای تا گردنش بزنم رسول صلعم گفت … مسلمانان … مردم گویند محمد
اصحاب خود را میکشد آنگاه بفرمود تا مردم از آنجا کوچ کردند و کس فرستاد نزدیک وی …
یاد کرد که ازین سخن هیچ سخن نگفته ام زید بن ارقم دروغ میگوید و عبدالله ابی در میان قوم خود
شریف بود و جماعتی از انصار که حاضر بودند گفتند یا رسول الله او پیر است و مرد عاقل
گفتار که وی در حق وی … تواند بود که سخن وی فهم نکرده باشد و نیکو نشنیده باشد رسول صلعم
عذر وی قبول کرد و این در میان انصار فاش گشت همه زید را ملامت کردند زید بن ارقم
پشیمان شد و تشویر زده شد آنگاه گفت تا مردم بارها بر نهادند و کوچ کردند در هنگامی که
رسول را نه عادت بود کوچ کردن اسید بن حضیر پیش آمد و گفت یا رسول الله در وقتی
رحلت فرمودی گفت یا اسید نشنیده که صاحب شما چه گفت که چون با مدینه شویم عزیزان ذلیلان را
بیرون کنند گفت یا رسول الله عزیز تو باشی و ذلیل وی اگر خواهی وی را بیرون کنی یا رسول الله
… با وی رفق کن … که در مدینه وقت که تو بیامدی قوم وی تاجی مرصع ساختند
از بهر وی تا بر سر وی نهند برای ریاست و چون تو بیامدی آن کار دیگرگون گشت وی …
… پسر عبدالله بن عبدالله بن ابی سلول پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله
بفرمای تا گردن پدرم بزنم … کار … فرزند …
چون کار با دین افتد در دین … و اگر … بفرمایی … که کسی دیگر

کند

کند آنگاه کوچ کردند آن روز رفتند و آن شب و دیگر روز تا چاشتگاه که آفتاب گرم شد
فرود آمدند … گفتند و سخن … مردم از
عبدالله ابی سلول … آنگاه … دیگر از آنجا برفتند … فرود آمدند که … باد …
… رسول صلعم … در شب بود رسول صلعم گفت این باد سخت از آنست که در مدینه
یکی از بزرگان کافران بمرده است گفتند آن کیست گفت رفاعة بن التابوت یکی از جهودان
گفت عجب از محمد که خبر میدهد که در مدینه حادثه افتاده است و نمیداند که شترش گم شده و کجاست
رسول صلعم صحابه را گفت منافقی دعوی میکند که من غیب بدانم … من از غیب جز آنچه …
آمد و مرا خبر داد از گفتار این منافق و خبر ناقه که در فلان شعب زمام وی بدرختی …
برفتند همچنان بود که رسول صلعم ایشان را خبر داده بود … چون به مدینه رسیدند
رفاعه که یکی از جهودان … مرده بود …
… از خجالت … آنگاه خدای تعالی این سوره فرستاد در تصدیق زید بن ارقم و تکذیب
عبدالله ابی سلول رسول صلعم گفت ای زید خدای تعالی در تصدیق تو این سوره فرستاده است
عبدالله ابی برخاست که در مدینه شود پسرش با وی … بگرفت و گفت …
که در مدینه شوی مگر بفرمان رسول صلعم وی را باز داشت و مردم میگفتند عبدالله ابی …
کس فرستاد … در مدینه … رسول صلعم کس فرستاد که وی را بگذار … در مدینه آید
وی را رها کرد و روزی چند برآمد … گفتند در حق تو چندین آیه آمد پیش رسول صلعم
رو تا برای تو استغفار کند روی بگردانید و گفت مرا گفتید که ایمان آر ایمان آوردم و گفتید
که نماز کن نماز کردم گفتید زکوة بده دادم … چیزی دیگر نماند که محمد را سجده کنم در حق وی این
آیت فرستاد و گفت چون گویند وی را یعنی عبدالله ابی سلول را و اصحاب او را که بیایید تا
رسول خدای برای شما استغفار کند تا خدای تعالی … ایشان روی خود بگردانند

در سر بجنبانند و تو بینی ای محمد ایشان را که اعراض کنند و گردن کشی نمایند و تکبر کنند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
یکسان است بر ایشان اگر تو استغفار کنی برای ایشان و اگر نکنی خدای ایشان را
نیامرزد و فاسقان و منافقان را راه بهشت ننماید هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى
مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
لَا يَفْقَهُونَ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ
وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ این منافقان
که میگویند بایکدیگر نفقه مکنید بر آنکسان که نزدیک رسول خدا اند و گروها میگردند و ایشان را طعام
تا از نا یافتن طعام و گرسنگی پراگنده شوند و هر یکی بجایی دیگر روند و ایشان که این سخن میگویند
که روزیها در دست خدای است خزینهای آسمانها و زمینها او راست و در قبضه قدرت ویست
ولیکن منافقان فهم نمیکنند و درنمی یابند این منافقان میگویند اگر ما باز مدینه مراجعت کنیم عزیز
ترین ما بیرون آرد ذلیل ترین را یعنی رسول خدا را از مدینه بیرون کنند و این سخن
وقت گفتند که از غزای بنی المصطلق باز گشتند و ایشان عبدالله بن ابی بودند از سخن ایشان
رد کرد و باز نمود که عزت ایشان را عزت و غلبه خدای راست بقهر و تمکین و بر ایمان و رسول
بالجهار دین بر یکی که آورد و مومنان را بنصرت و ظفر بر کافران و گفتند عزت خدای راست بولایت
هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ و رسول خدای را بکفایت إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ و مومنان را بعلو
وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و گفتند عزت خدای راست بربوبیت و رسول راست
بنبوت و مومنان را بعبودیت و از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت است که گفت مَنْ يَطِعِ
الْعَزِيزَ معبود ما باشد و سرفرازی را از او بخواهند و مَنْ شَيْءٍ وَأَنْتَ إِلَى و ما
که باشد خدای و رسول و مومنان راست و لیکن منافقان نمیدانند و در خبر است که امام حسن
را گفتند که مردمان میگویند در تو تیهی و تکبری هست گفت آن تیه و تکبر نیست آن عزت است

و این آیت بجای خود و لله العزة والله اعلم بالصواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ
أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا
أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ
نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ای مومنان و گرویدگان باید
شما را مشغول نکند مالهای شما و فرزندان شما و بازنگیرد شما را در تحصیل دنیا و فرزندان
شما در شادی اهل دین باز ایشان و نفقت کردن بر ایشان از ذکر خدای و یاد کردن او و گفتند مراد
ذکر نماز است و یکی از ذکر تعالی لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و هر که این کند
یعنی باک دنیا و فرزندان تا ضد و شغل کند و از ذکر آخرت باز ماند و ایشان کسانی باشند که
ایشان زیانکاران باشند بعلی باقی را بچیز فانی فروخته باشند و آخرت را بدنیا بداده باشند آنگاه
گفت نفقه کنید از آن چه شما را روزی کرده ایم و بخشیده ایم از مال و متاع دنیا پیش از آنکه
مرگ بهر یکی از شما رسد و نتوانید که نفقه کنید و حسرت و تاسف میخورد و هر یکی از شما گوید ای
خداوند که ای بار خدای اجل مرا تاخیر نکردی و مرگ مرا باز پس ننداختی تا صدقه و زکات دادی
صدقه دادمی و از جمله صالحان و نیکوکاران بودمی ابن عباس گفت زکوة میدهید و حج کنید
از آنکه مرگ فرا رسد آنگاه تمنا کنند و هیچ عملی سود ندارد ضحاک گفت هیچکس نباشد که او
زکوة و حج نکند و چون با مرگ رسد تمنای رجوع کند با دنیا گفتند اتق الله ابن عباس گفت
این آیت در حق کافران باشد گفت در قرآن بر شما خوانم آنکه این آیت بر خواند حتی قوله
فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ای من الحجاج اصدق یعنی زکوة دهم و حج کنم کافران با ایمان بعضی
گفتند که مراد از این آیت منافقان اند و ایشان باشند که تمنای رجوع کنند برای آنکه سود
در حق منافقان است ایشان تمنای تاخیر مرگ میکنند و خبر داد و گفت هرگز نباشد و تاخیر نکند

خدای تعالی عالم است و دانا آنچه شما میگویید چون حال چنین باشد لازم و واجب باشد مسارعت نمودن
در ترک بادای واجبات و گذاردن حقوق مکیست هژده آیت الکتاب
گفت از رسول خدای صلعم روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ویرا از مرگ مفاجات
نگاه دارد بسم الله الرحمن الرحيم يسبح لله ما في السموات وما
في الارض له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير هو الذي خلقكم
فمنكم كافر ومنكم مؤمن والله بما تعملون بصير خلق السموات والارض
بالحق وصوركم فاحسن صوركم واليه المصير يعلم ما في السموات
والارض ويعلم ما تسرون وما تعلنون والله عليم بذات الصدور

تنبیهات

تسبیح میکند مر خدایرا سبحانه و تعالی آنچه در آسمانها و زمینها است پادشاهی بحقیقت ویراست نه غیر
ویرا هم از روی خلق و هم از روی تصرف چون پادشاه او آفریده باشد و در سایر تصرف
بتغییر و تبدیل و زیادت و نقصان و بآخر وی فانی خواهد گردانید ملک وی باشد و ستایش
ستایش ویراست برای آنکه جمله منافع و نعمتها از وی باشد و مضاف باوی باشد یا بوسط یا بلا واسطه
و اوست آن خدای که بر همه چیز قادر است و توانا اوست که بیافرید شما را از عدم بوجود آورد
تقدیر با هر چه نیکوتر پس از شما بعضی کافر شوند و بعضی ایمان آورند و نسبت کفر و ایمان با بنده
و مثال این آیت والله خلق كل دابة من ماء فمنهم من يمشي على بطنه ومنهم من
يمشي على رجلين ومنهم من يمشي على اربع چنانکه در این آیت حوالت مشی جز با مخلوقات نیست
باید که در این آیت نیز حوالت کفر و ایمان بجز با بنده نباشد و هیچ دلیل نیست مجبره را در این آیت چنانکه
ادعا میکنند که خدای تعالی بنده را کافر آفرید برای آنکه کافر آنست که کفر از وی صادر شود و آنجا
خبر از خدای تعالی صادر نشود و کفر از بنده و خدای تعالی بنده را بر فطرت آفریده است چنانکه
گفت فطرت الله التي فطر الناس عليها و رسول گفته است كل مولود يولد على الفطرة

وابواه

٢٢٥

فابواه يهودانه وينصرانه گفت هر کودکی زاید بر فطرت اسلام زاید اما مادر و پدر ویمجسانه
ویرا جهود و ترسا و گبر گردانند و در خبری دیگر است از رسول صلعم که گفت خدای تعالی فرمود خلقت عبادی
كلهم حنفاء یعنی بندگان خود را همه مسلمان آفریدم ضحاک گفت که از شما هست کسی که کافر است
و در سر مؤمن است و در علانیه چون منافقان و کسی هست که مؤمن است بآنکه خالق اوست و آنکه
آنکه دلیل است بر بطلان قول معتزله در اثبات منزلت بین المنزلتین برای آنکه خدای تعالی
جمله این صفت نهاد یا مؤمن یا کافر قول با آنکه از این هست قول باشد خارج قرآن آنگاه
خدای تعالی بآنچه شما میکنید آگاه است و عالم هم بفعل از کفر و ایمان و هم بآن باشد که آنگاه
بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمین بحق نه باطل برای غرضی صحیح و حکمتی تام و شما را صورت کرد
و نیکو کرد صورت شما را نیکو گردانید بآنکه نیکوترین و زیباترین آفرید دلیل بر این آنست
که آدمی تمنا نکند که بایست صورت بر صورت حیوانی دیگر بودی و از هیچ حیوانی نیکوتر
بودی تمنا کردی آنگاه گفت بازگشت شما بازگشت همه خلقان و میداند آنچه در آسمانها و زمینها است
و میداند آنچه شما آنرا پوشیده میکنید و آنچه آشکارا میکنید و از نیک و بد آنچه در دلهای
شما و سینهای شماست و این جمله گفت دلیل میکند بر آنکه از کلیات و جزئیات هیچ چیز از علم او
بیرون نیست و هیچ بروی پوشیده نیست و حق وی آنست که از وی حذر کنند و از معاصی او ارتکاب
کناره ترسند الم ياتكم نبؤا الذين كفروا من قبل فذاقوا وبال امرهم ولهم
عذاب اليم ذلك بانه كانت تاتيهم رسلهم بالبينات فقالوا ابشر يهدوننا
فكفروا وتولوا واستغنى الله والله غني حميد بیامد شما را و معلوم شما گشت خبر آنها
که بیش از شما بودند از کافران که پیغمبران فرستادیم ایشان را ایمان نیاوردند و حجت بر ایشان لازم
و مستوجب و مستحق عقاب شدند لاجرم وبال و عقوبت کار خود از کفر و معاصی بچشیدند در دنیا
وایشان را عذابها در دنیا باشد و در آخرت آنگاه علت عذاب ایشان را و سبب آن بیان کرد تا کسی کافر

نزد که آیا خبر ایشان گذشت پیش از شما بود که گفت ذاقوا عذابی که بایشان رسید بسبب آنکه آمدند رسولان
بایشان آمده بودند که او فرستاده بودیم بایشان با آیات و معجزات ایشان ایمان نیاوردند و انکار ایشان کردند
و گفتند ای آدمی از جنس ما ما را هدایت کند و رسالت و گذاردن پیغام با آدمی چه لایق است ایشان نیاید
و رسالت نگذارند آنرا انکار کردند که رسول آدمی باشد آنرا انکار کردند که پیامبر خدای باشد
اندیشه نکردند تا بدانند که چون سنگ خدای را شاید و شاید رسالت بخلقان خدای دهی تا شاید که
اگر فرشته بودی فرشته ایشان را در نظر نیامدی و لابد در صورت آدمی بودی چنانکه گفت ولو
جعلناه ملکا لجعلناه رجلا ایشان را هم شک باقی بودی ایشان با معجزات که از پیغامبر
دیدند ایمان نیاوردند و کافر شدند و از ایشان بر گشتند و خدای تعالی بی نیاز است از طاعت
و ایمان و طاعت خلقان هیچ احتیاج نیست و خدای ستوده است زَعَمَ الَّذِينَ
كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ
عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ دعوی کردند آنها که کافر بودند که ایشان را بعد از مرگ
زنده نخواهند کرد بگو ای محمد که آری بخدای من که شما را زنده کنند و بعد از آن خبر کنند
از کردارها و هر چه کرده باشید و جزا دهند شما را بآنچه کرده باشید از نیک و بد و جزای کردار
تا جزا بشما برسانند و این بر خدای تعالی سهل آسان است پس ای کافران ایمان آرید بخدای و رسول
وی محمد و بآن نوری که بازو فرستادیم یعنی قرآن و خدای تعالی بهر چه میکنید آگاه است
یاد آرید روزی که خدای تعالی شما را جمع کند در آن روزی که خلق اولین
و آخرین را آنجا جمع باشند و آن روز قیامت است و آن روز تغابن باشد که بعضی

بعضی

بعضی بر بعضی بعیب و حسرت و غبن خیزد اگر کافر باشند گویند چرا ایمان نیاوردیم
و اگر عاصی باشد گوید چرا معصیت کردم و اگر مؤمن باشد گوید چرا طاعت نکردم و عبادت زیادت
نکردم تا نصیب من از بهشت بیشتر بودی و از پیغمبر خدای روایت است که روز قیامت هیچ بنده
نباشد که او را ببهشت برند الا که جای او در دوزخ بوی نمایند که اگر ایمان نیاوردی جای او این
بودی تا شکر زیادت کند و هیچ بهشتی یوم التغابن برای آنکه در روز غبن
بیرون شود و معنی حقیقی آنست که در کار آخرت است نه آنکه در کار دنیا است و اگر چه عظیم بود
بیش هر که امروز در دنیا است بر وی عقبی نه در دنیا و بر اظهار کرد و این تغابن
آنکس که ایمان آرد و عمل صالح کند که هر که ایمان آرد و کار نیکو کند خدای تعالی بیامرزد و او را ببهشتها
برد که در زیر آن درختان آبهای روان باشد و در آنجا جاوید باشند و همیشه و آن فوزی
عظیم است و ظفری بزرگوار وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و آنها که بخدای کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند
و بدروغ داشتند ایشان اهل دوزخند جاوید در دوزخ باشند و بد بازگشتی است دوزخ
کافران و مکذبان را مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ حق تعالی میگوید
و المؤمنین اصحاب مصیبت را گفت هیچ مصیبت بشما نرسد مگر بحکم و فرمان خدای که
تعلق بخدای تعالی دارد از بیماریها و رنجوریها و مصیبت بشما نرسد مگر بحکم در رفتن و معنی و قحط
و هر که بخدای ایمان دارد و بخدای تعالی اعتقاد کند که همه از قبل خدای تعالی بود مرید و صلاح
وی در آنست خدای تعالی دل او را راه نماید و باوی لطف کند یاد کند و تنها کرد در طاعات
و خیرات در زیادت کند و گویند ابن عباس گفت راه نماید دل او را بکلمه استرجاع انا لله وانا اليه

إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بر زبان راند و بآن راضی شود و تسلیم شود ابو بکر وراق گفت راه نماید دل وی را بشکر

در نعمت و شکر کند و در محنت صبر ضحاک گفت راه نماید تا بداند که آنچه بوی خواهد رسید از وی در نگذرد

و آنچه نخواهد رسید بوی نرسد هرگز و خدای تعالی بهمه چیزها عالم است خدای را طاعت دارید و رسول

خدای را بپذیرید اگر برگردید و نپذیرید فرمان خدای و رسول نکنید وبال آن راجع بانفسهای شما باشد بر رسول ما

نیست الا رسانیدن پیغام روشن است و کار وی جز این نیست خدای است آنکه خدا بزرگی جز او نیست

بر خدا باید که توکل و اعتماد کنند مؤمنان در همه چیزها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ

وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ

اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ

عَظِيمٌ ای مؤمنان از زنان شما و فرزندان شما کسانی اند که دشمنان شما اند از ایشان

بپرهیزید و از پی ایشان مروید این آیت در حق کسانی آمد که خواستند تا هجرت کنند از

مکه با پیغمبر و زنان و فرزندان و مال دامن گیر ایشان شد از جمله ایشان عوف بن مالک

الاشجعی بود که خواست تا اهل و مال و فرزندان بگذارد و هجرت کند ایشان در وی

بگریستند و گفتند ما را بکه میگذاری و گفتند ما را ضایع مگذار چون هجرت کردند

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت قول ایشان مشنوید و متابع ایشان مباشید جهت جاهلی بعضی

فقه و علم شریعت می آموختند و بعضی از ایشان بر دیگری زیاده شدند ایشان فرزندان

و زنان را بگذاشتند و عقوبت میکردند و میگفتند ما را از هجرت کردن شما منع کردید تا از

علم و شرف بازماندیم خدای تعالی گفت با ایشان که منع کردند تا از علم و شرف بازماندید اگر شما

عفو کنید و از گناه ایشان درگذرید و ایشان را بنگیرید و بیامرزید و مطالبه و مؤاخذه نکنید ایشان را

خدای تعالی آمرزنده و مهربانست گناه شما بیامرزد و بر شما رحمت کند آنگاه گفت بحقیقت که اما

اموال شما و فرزندان شما بلا و محنت اند شما را و سبب افتادن شما اند در گناهان بزرگ شما را

از ظلمت

از ظلمات منع میکند و بر کسب حرام میدارد و منع حق میفرماید یعنی بسبب ایشان اینجا از شما

واقع میشود در آیت اول گفت إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ من تبعیض آورد برای آنکه همه زنان

و فرزندان دشمن نباشند بعضی از ایشان دشمن باشند در آیت دوم من نیاورد گفت

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ برای آنکه اموال و فرزندان هیچ کس از فتنه خالی نباشد

از آنجا ابن مسعود گفت بگوید اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ برای آنکه

هیچکس نباشد از شما که او گرفتار نباشد بفتنه فرزند و مال و لیکن چنین گوید اللَّهُمَّ

أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ بریده اسلمی روایت کرده که روزی رسول خدا بر منبر خطبه

میکرد امام حسن و امام حسین علیهما السلام از در در آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده و هم میافتادند

و برمیخاستند رسول خدا از منبر فرود آمد و ایشان را بر گرفت و در پیش خود نهاد آنگاه گفت صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ حَيْثُ قَالَ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ

وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ دلم طاقت نداشت که این کودکان را بنگرم آنگاه با سر خطبه رفت وَاللَّهُ عِنْدَهُ

أَجْرٌ عَظِيمٌ و خدای تعالی نزدیک اوست مزد بزرگ و ثواب عظیم نباید که شما اموال و فرزندان را

بیش از آن دوست دارید که نزدیک خدای است منع کنید فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا

وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ

شَكُورٌ حَلِيمٌ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بترسید از خدای تعالی و از

وی آنچه میتوانید در رحمت و جهد و وسع و طاقت شماست گفتار وی بشنوید و طاعت و خدمت

وی بر پای دارید و بجای آورید و آنچه شما را میفرماید و الله دهند و نفقه کنید در وجوهی که شما را فرموده است

و واجب گردانیده و بکنید آنچه بهتر است و نیکوتر و نافع تر و آن آنست که خدای تعالی شما را بآن

فرموده است و واجب گردانیده و بکنید آنچه بهتر است و نیکوتر و نافع تر و آن آنست که

خدای تعالی شما را بدان فرموده شاید که شما را این بود که نفقه کنید در وجوه بر مال خود یعنی التماس
و خیر یعنی مال آمده است چنانکه گفت ان ترک خیرا الوصیة یعنی مال او بر کرد بر آنکه دارند از
بخل از نفسها باشد که ایشان رستگاران و مظفر یافتگان باشند آنگاه گفت اگر قرض دهید خدای را قرضی
نیکو خدای تعالی آن را زیادت کند و آن برای شما یکی را ده تا هفتصد تا اضعاف مضاعف بر سانی و [illegible]
بیامرزد و خدای تعالی سپاس دارنده و بردبار است یعنی بشما از نیکی اندک مبالغت نماید و در شکر
و جزای احسان کند از دادن ثواب عظیم حلیم است با کثرت معاصی شما بعقوبت کردن تعجیل نکند
داننده پیدا و ناپیدا و آشکارا و نهان است عزیز است که کسی بر او غلبه نکند حکیم است که هرچه کند
و فرماید بر وفق صواب و حکمت باشد **سورة الطلاق** مدنی است دوازده آیت است ابی بن کعب
از رسول صلعم روایت کرد که هر که این سوره بخواند بمیرد بر سنت رسول صلعم مرده باشد
بسم الله الرحمن الرحیم ۞ یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن
لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن
من بیوتهن ولا یخرجن الا ان یاتین بفاحشة مبینة وتلک حدود
الله ومن یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد
ذلک امرا انس مالک گفت آیت در حق رسول صلعم آمد که حفصه را طلاق داد و فرمود وحی آمد
که مراجعت کن سدی گفت در حق عبد الله عمر آمد که زن خود را طلاق داد در حال حیض رسول صلعم
فرمود که بازش دار [illegible] تا پاکیزه شود آنگاه اگر خواهی طلاقش ده پیش از آنکه با او صحبت
کنی و اگر خواهی باز داری و طلاقش مده و این است طلاق دادن بر سنت عبد الله عمر از
رسول صلعم روایت کرد که دشمن‌ترین چیزی که خدای تعالی دارد از حلالها طلاق حلال است و [illegible]
علی روایت کرد از رسول صلعم که تزوجوا ولا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش
زن کنید و طلاق مدهید که عرش از طلاق بجنبد ثوبان از رسول صلعم روایت کرد که

زنی که بی سبب از شوهر خویش طلاق خواهد بهشت بر وی حرام باشد انس مالک روایت کرد از رسول صلعم
که ما حلف بالطلاق ولا استحلف الا منافق بطلاق سوگند نخورد و سوگند ندهد الا منافق خدای تعالی
خاص کرد پیغمبر را بخطاب بر سبیل عموم که ذات او در خطاب داخل باشد و گفت
ای پیغمبر یا جماعت مومنان چون خواهید که طلاق دهید زنان را طلاق دهید ایشان را برای
زمان عده ایشان در طهری یعنی در آن طهر با ایشان مقاربت نکرده باشید و خلوت ناکرده
باشید برای آنکه آن طهر از جمله عده ایشان است و سنت زنان را با یکی است چنانکه شوهر خواهد
طلاق دهد و آن یکی باشد که در آن طلاق داده [illegible] باشد و این مذهب اهل البیت است
و مذهب شافعی موافق است گفته اند مراد اینست که طلاق دهید ایشان را در حالی که روی فرا
عده آورده باشند یعنی در طهر که روی بحیض آورده باشند و مرتبه عده حیض
باشد و این مذهب ابو حنیفه است که قرء نزدیک وی حیض است آنگاه فرمود واحصوا
العدة و نگاه دارید و بشمرید عده را تا [illegible] عده بود طلاق رجعی است بر شوهر
حق نفقه و سکنی است و شوهر را بر زن حق مراجعت [illegible] از شوهران
از خدای که خدای شما آفریدگار شما است و پروردگار شما در مخالفت اوامر و نواهی وی
در احکام شریعت و این زنان را که در عده باشند از خانهای ایشان که در آنجا ساکن بوده
بیرون از عده یعنی از خانهای شوهران بیرون مکنید و وی نیز بیرون نشود از خانه
شوهر خود که طلاقش داده باشد تا آنگاه که [illegible] ظاهر گردد و از عده بیرون آید
ایشان را از خانه بیرون نکنید و وی نیز بیرون نشود از خانه شوهر مگر که فاحشه کرده باشد
مفسران در فاحشه که موجب اخراج باشد خلاف کردند بعضی گفتند زنا است که چون زنا
بر وی درست شود و برای حد بیرون آرند وی را از آن خانه و توقف نکنند تا آنگاه که
از عده بیرون آید [illegible] و گفت نشوز است زنان را که طلاق [illegible] از شوهر باشد [illegible]

زید عبد الله عباس گفت که مراد بفاحشه آنست که خویشان مرد را بزبان برنجانند و این حسب آنها
باشد که ویرا از خانه بیرون کنند و این جمله که رفت حدود خدای تعالی که احکام او است و هر که از آن
تعدی کند وی بر نفس خود ظلم کرده باشد بآنکه خود را مستحق عقاب کرده باشد و ثواب از
خود دور کرده باشد آنگاه گفت لَا تَدْرِی لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْرًا که ما این حد برای آن نهادیم تا باشد که
خدای تعالی بعد از آن کاری پدید آرد یعنی شوهر را بگرداند و در دل وی اندازد تا مراجعت
کند و با سر کار رود یعنی از آنکه عزم طلاق کرده باشد فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ
بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَأَقِیمُوا الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ ذٰلِکُمْ یُوعَظُ
بِهِ مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ
یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ یعنی این زنان که عده دارند و در عده باشند تا
چون باجل خود رسند و اجل عده در نگذشته باشد و نزدیک باشد که در گذرد این شما را
اختیار است اگر خواهید نگاه دارید ایشان را بنیکویی یعنی مراجعت کنید و مراد بامساک رجعت
و اگر خواهید از ایشان مفارقت کنید بنیکویی بگذارید تا عده بیرون آید اختیار ایشان را
اگر خواهند زن شما باشند و اگر خواهند نباشند و مراد بمعروف نفقه فرض است یعنی نگاه دارید
ایشان را بانچه واجب شود ایشان را از نفقه و کسوه و مسکن و حسن الصحبه یا رها کنید ایشان را
تا از عده بیرون آیند و مالک نفس خود گردند و مراجعت مکنید بر سبیل اضرار و تطویل عدت
تا آن باشد تا شوهر نگیرند و در رنج باشند آنگاه فرمود که دو مرد عدل را گواه بگیرید بر طلاق
و در رجعت و این نزدیک اصحاب ما است از شرایط صحت طلاق اشهاد است و ظاهر امر وجوب
را باشد یعنی اوامر قرآن و سنت نزدیک اصحاب ما است و اگر گویند مراد باشهاد رجعت باشد
گفتیم که این امر سنت است در رجعت باجماع فقها و اگر بر هر دو حمل کنیم در یکی واجب باشد
و در دیگر سنت بود و هر یکی را تقدیر توان شناخت و شافعی تمسک باین آیت کرده

وجوب

وجوب اشهاد بر نکاح بر آنکه گفت مراد اشهاد است بر رجعت و این تمام نشود الا بر آنکه فرض
یقین کند بر آنکه آیت مخصوص است برجعت چون طلاق اما ولا تخصص ههنا آنگاه گفت وَأَقِیمُوا
الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ و گواهی اقامت کنید برای خدای تعالی و رضای او نه برای غرضی از اغراض دنیا
اقامت خود این امر است بر سبیل وعظ جمله مکلفان را گفت باین وعظ میدهیم یعنی فرمودن
بگواه گرفتن و برای اقامت اشهاد مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ آنکس را که بخدای ایمان آرد و بروز
قیامت اگر چه آن وعظ همگنان بوده از مؤمنان و کافران چون مؤمنان بآن متعظ شدند
و نفع گرفتند ایشان را تخصیص کرد آنگاه گفت هر که از خدای بترسد و طلاق سنت بدهد و در
طلاق و کار آن احتیاط کند و برای آن مهر فرود آرد و طلاق دهد و گواه بگیرد و از کبایر
و اجتناب و ارتکاب محرمات حذر کند خدای تعالی ویرا از هر کاری سخت و از هر اندوهی عظیم
که باشد مخرجی دهد و بیرون آمدن فا پدید آرد و از سایان بلاهای دنیا و آخرت ایشان را بیرون آرد
و روزی دهد ویرا از آنجا که طمع ندارد و در حساب نیارد و مفسران گفتند آیت در حق عوف
بن مالک آمد و سبب آن بود که پسری از آن عوف مشرکان اسیر کردند نام او سالم بن
نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله حال فرزندم این است و من در رنجم
خادم که خدای گفت رسول گفت نزدیک آل محمد نیست الا مدی طعام بعد بر صبر
و تقوی اختیار کنید و صبر بکنید و بسیار بگو لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ عوف بازگشت و بنزدیک
مادر فرزند گفت که رسول الله این فرموده است مادر گفت نیکو فرموده است ایشان تقوی و صبر کار
پیشه گرفتند و بسیار گفتند لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ بگفتند پس بر نیامد که پسرش سالم
مشرکان را غافل یافت از پس بگریخت و بیامد و در راه گله از گوسفندان دید گفت بیاورد
با پدر و مادر خود و ایشان را از آن توانگر شدند فنزلت فی ذلک وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ عبد الله عباس گفت یک روز رسول خدای این آیت

نبوده است

آنگاه گفت يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا او را مخرجی دهد از شبهههای دنیا و از سختیهای
مرگ و از شدائد روز قیامت حُسَيْنُ بْنُ الْفَضْلِ گفت هر که از خدای تعالی بترسد در ادای فرایض
او را مخرج باشد از عقاب روز قیامت و روزی دهد وی را بی رنج و اندوه باشد ابوذر غفاری
روایت کرد رسول صلعم گفت در کتاب خدای آیتی است که اگر مردمان بدان کار کنند
ایشان را کفایت کند بود آنگاه این آیت میخواند و تکرار میکرد و در خبر است که مردی از بنی اشجع
عمر آمد گفت مرا عطا ده گفت قرآن بیاموز گفت بر وی و قرآن بیاموز آنگاه بیامد بیامد و بیان ...
پیامبر که اعمال خیر بقرآن یاد دادن خیر آمد و برفت و بدین گفتار قرآن همی آموخت چون بدین آیت
رسید که وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا هر که بر خدا
اعتماد و توکل بر کرم و عنایت وی کند خدا کار وی را کفایت باشد که در کنف حمایت و حرز رعایت
او باشد عبد الله عباس گفت از رسول صلعم شنیدم که هر که او استغفار بسیار کند خدای تعالی او را
از غمها بیرون آورد و از هر تنگی او را فرج دهد و روزی دهد وی را از جایی که گمان نبود و هر که
بر خدای توکل کند دل او استوار باشد و تنگ دل نبود در رحمت و نیت خدای او را کفایت کند
از کارها بهر حتی که خدای تعالی برسد بانجام خواهد از کارهای خود و هیچ وی را مانع نتوانند ربیع
رانع گفت چون این آیت آمد صحابه گفتند ما توکل بر خدای کردیم تا کارهای ما را کفایت کند
با نجم دانستند از دست فرو گذاشتند و محافظت نکردند خدای تعالی از بهر آن این آیت فرستاد
که إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ یعنی فیکم و علیکم خدای تعالی قضای خود را براند در شما و بر شما خدای تعالی
هر چیزی را اندازه و وقتی نهاده است که بانجام رسد یعنی اگر توکل کنید و اگر نکنید قضا
خود بر آن جاری آنست که هر که توکل کند سیآت وی کفارت باشد و اجر وی عظیم گرداند وَاللَّائِي
يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي

لم یحضن

لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ
مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ
سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا و آن زنانی که از حیض نومید شده باشند یعنی ایشان منقطع
شده باشد اما نه نومید بود در رنگ و شبهه باشد که قطع شد حیض ایشان از جهت سبب
آن از پیری است یا از علتی دیگر است و این ریبت و شک در زنی بود که از پنجاه سالگی باشد
و کمتر از پنجاه ساله و بیشتر هم این حکم بود چه حیض ایشان ببیند و گمان دارد در سن وی باشند
حیض نبیند عدت ایشان سه ماه باشد بعضی دیگر گفتند که این ریبت و شک و عده ایشان است
یعنی اگر ندانند حکم ایشان در عده ایشان سه ماه باشد وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و آنها که ایشان را حیض
نیفتاده باشد از صغر سن و حصول دو سالگی و نه ایشان را حیض آمده باشد عده ایشان هم
سه ماه بود و آن زنانی که بار دار باشند وضع حمل عده ایشان است که حمل کنند از عقب طلاق
بار بنهند مالک گفت اگر بمیرد شوهر اما عده زنی که شوی وی فات شود و عده وی
ابعد الاجلین باشد اگر در اثنا تا چهار ماه و ده روز وضع حمل کند چهار ماه و ده روز
تمام کند و اگر چهار ماه و ده روز درگذشت و وضع حمل نکرد تا وضع حمل نکند از عده بیرون
نیاید و نزدیک همه فقها تحت این ... آنکه عده از وفات باشد یا از طلاق که وضع
حمل در رحم و صورت از عده بیرون آید و در عده پیش آید خلاف کرده اند نزدیک علما
با غایت عده تا پانزده ماه باشد و مذهب مالک و احمد یک قول شافعی آنست که یک سال باشد
مذهب اهل عراق آنست که چون یک حیض بیند عده ... دانست و اگر نه تا ده سال توقف
باید کرد تا آنگاه از حیض آیسه شود آنگاه سه ماه عده باشد و این قول قدیم است شافعی را
و اصحاب وی را اعتماد بر این قول کرده اند آنگه گفت وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ هر که از خدای بترسد و کار او
بفرمانها وی ... خدای تعالی کار وی را بر وی آسان گرداند این امر و فرمان خداست که فرستاد

از احکام عده زنان و طلاق و رجعت ایشان و هر که از حدهای شریعت در عمل کردن بآنچه بایستی کرده است
و فرستاده است محافظت کند بر حقوق که باشد بر وی از سکنی دادن و نفقه کردن خدای تعالی
گناهان وی را مکفر گرداند و فرو دارد در قیامت مزد او بزرگ باشد و ثواب بیابد و در اکرامت کند
أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ
وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ
لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ
فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ
فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ
بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا حق تعالی امر کرده است و فرموده که این زنان طلاق داده را ساکن
گردانید و بنشانید در جایها که شما در آن ساکن باشید و بقدر آن مکان و سکنی که در
شما وسع و طاقت شما باشد و ایشان را ضرر مرسانید و مرنجانید بقلت نفقه و تقصیر در کسوه
و سکنی باکراه بر ایشان تنگ شود و در باشد و زنانهای شما بیرون شوند و این علت ساخته
باشید در قطع نفقه و اگر آن زنان طلاق داده باردار باشند ایشان را نفقه میدهید تا آنگاه
که وضع حمل کنند و در این بعضی خلاف نیست اگر طلاق رجعی باشد و اگر باین اما اگر عده وفات
باشد و زن حامله باشد نزدیک ما هم نفقه و کسوه و سکنی واجب باشد تا وضع حمل از اصل ترکه
و نزدیک شافعی و ابوحنیفه نفقه او از نصیب وی کند از میراث شوهر تا چون وضع کند
اگر فرزند را برای شما شیر دهند مزد ایشان بدهید از برای شیر خوردن او و بعضی گفته اند این
حکم مخصوص است بزنان طلاق داده که ایشان چون وضع حمل کنند و عصمت زوجیت ساقط
منقطع شود و برای شیر دادن فرزند اجر و مثل آن بایشان دهید و یکدیگر را فرمان بدهید
در کارها که میان شماست از شیر دادن فرزند بمعروف و نیکوئی ها با یکدیگر مسامحت کنید

خطاب با دران

خطاب با دران و پدران است پس روا نبود که در اجر دادن مکیسی کنند و مادر نیز نباید که تنگی
کند و فرزند را از شیر بدور دارد و بهتر در فرزند نزدیک است بعضی اگر با یکدیگر تنگی کنند پدر در
اجره دادن مکیسی کند و مادر قبول نکند دیگری بیاید از بهر پسر فرزند شیر دهد تا آنگاه
گرد و گفت توانگر باید که از سر توانگری و دست خود نفقه کند بحسب آنچه لایق او باشد
و آنکه روزی او تنگ باشد فراخ دستی ندارد گو نفقه کن از آنچه خدای تعالی وی را داده است
وسع و قدرت خویش که خدای تکلیف نکند هیچ نفسی را الا بقدر آنچه داده است وی را
از مکنت و توانگری که خدای تعالی بعد از درویشی و تنگدستی بنده را بتوانگری و فراخ دستی
توانگر گرداند و در رزق بر وی بگشاید و این وعده است که خدای تعالی داده است
شوهران را در درویشی را بتوانگری و در وعده حق تعالی خلف نبود و در آن لازم بود وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ
عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا
فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا
فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا
رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ای بسا دیه و شهر که در فرمان خدای عاصی شدند و از سر عتو
عناد و تکبر از فرمان خدای و پیغمبران خدای اعراض کردند و از مخالفت و عصیان گردن کشیدند
ما ایشان را حساب سخت کردیم مستقبل را در زمان ماضی اخراج کرده است برای آنکه واقع شدنی
بود و فا خواهد بود گوئی که واقع شده است و بعضی گفته اند ما ایشان را عذاب سخت کنیم و باستقصا
بر ایشان در حساب ایشان مناقشه کنیم و ایشان را عذاب کنیم سخت و منکر و ناپسند مراد این بود
که ایشان را عذاب سخت کنیم در دنیا یعنی ثبت کنیم اعمال ایشان در صحایف و حساب کنیم
عذاب کردیم ایشان را در دنیا بقحط و تیغ و انواع مصایب و در آخرت عذاب کنیم ایشان را عذابی منکر

بی باک شدند و اهل آن دیه را با وبال کار خود و عقوبت کرده از خود دیده و سر انجام کار ایشان خسران
زیان کاری و خدای تعالی ساخت برای ایشان در قیامت عذاب سخت پس ای اهل ادراک عقل و خداوند
خرد از وبال کار ایشان اعتبار گیرید و بترسید که در آن عذاب در رسید و در آنکه خواهید
رسید از آن که انجام ایشان کردند و احتراز کنید از خدای تعالی و مخالفت وی و رسول وی ترسید
ای آنکسانی که خدای شما ذکر فرستاده است یعنی قرآن که آیات آن ذکر و تبیان است و موعظه
شرف است شما را چنانکه گفت وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ یا فرستاد بشما رسولی یعنی محمد که او ذکری
یعنی شرف بوده است و ست باشد و بجهت اوقات میخواند بر شما آیات خدا را که منزه است
و روشن تا بیرون آورد آنها را که ایمان آوردند و کارها نیکو کردند با این آیات که حجت و
بیان است از تاریکی شبهت شک و ظلمت و شبهت بنور ایمان و یقین و کافران از ظلمت کفر باز رسند
اسلام و ایمان بعضی از اهل قرآن برآنند که مؤمنان را وقت نزول قرآن مؤمنان بوده اند بعضی از
و تلاوت سورهای قرآن مؤمن شدند که رسول تلاوت میکرد وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ
صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ
لَهُ رِزْقًا اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا
ایمان آرد و کار نیکو کند خدای تعالی در آرد در بهشتهایی که در زیر درختان وی آب روان
میرود و در آنجا ایشان جاوید باشند همیشه و خدای تعالی نیکو ساخته است در بهشت روزی او را
و روزی خدای آنکه خدای است که هفت آسمان بیافرید و مانند آن از زمین و همچنان یعنی هفت
زمین آفرید امر خدای فرود می آید از میان آنها به هفت آسمان و حکم نازل میشود و کارها تقدیر
و تدبیر ساخته میکرد و میگردانند از زندگی و مرگ و توانگری و درویشی و تنگی و فراخی
بیماری و تندرستی آنگاه بیان کرد که غرض من در این افعال محکم و متقن کردن آنست تا شما بدانند
متقن

که خدای

که خدای تعالی آسمان و زمین را ایجاد کرد و بر همه چیزی قادر است برای آنکه قادر یکی صفت ذات اوست و بهمه چیزها
عالم است با آنکه تفکر و تدبر کنند در آفرینش آسمانها و زمینها و بجهت اینها عالم است برای آنکه عالم الذات است
و این آیت دلیل است بر بطلان کلام قدریه و جبریه که ایشان میگویند که خدای تعالی از جاهلان کافر
میخواهد برای آنکه گفت معنی این برای آنست که تا بدانید و عالم باشید با آنکه خدای تعالی بر همه چیزی قادر
و علم وی به همه محیط **سورة التحريم** مدنی است بقول ابن عباس و ضحاک که دوازده آیت است
از رسول خدای صلعم روایت است که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را توفیق توبه نصوح
داده است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ
لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ
تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ در سبب نزول آیت
خلاف کرده اند بعضی گفته اند سبب آن بود که رسول صلعم روزها قسمت کرده بود میان زنان
یکروز نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله دستوری باشد تا بخانه پدرم روم که مرا با ایشان کاری است
رسول صلعم وی را دستوری داد برفت رسول صلعم کسی فرستاد و کنیزک خود ماریه قبطیه را که مادر
ابراهیم بود و ملک اسکندریه بوی فرستاده بود او را حاضر کرد در خانه حفصه با وی خلوت کرد
حفصه باز آمد در سرای بسته بود و در بنشست تا رسول صلعم بیرون آمد و عرق از وی میریخت
حفصه بگریست و گفت یا رسول الله کنیزک را بخانه من آوردی و با وی خلوت کردی در حجره من بنوبت
و حرمت من نگاه نداشتی و با هیچ زنان این نکردی رسول صلعم گفت خاموش باش این کنیزک
حلال منست من او را حرام کردم بر خود برای رضای تو و لیکن سریست [illegible] با هیچکس
مگوی و این امانتی است نزدیک تو و خبر داد که بعد از من ملک کار ابوبکر خواهد بود و بعد از
وی عمر [illegible] بیرون رفت
خانه عایشه برفت و گفت بشارت باد ترا که رسول صلعم ماریه را بر خود حرام کرد و [illegible] الفاظ

کرد و حفصه و عایشه در دستان یکی بودند و در خصومت با زنان دیگر هم پشت بودند خدای تعالی آیت فرستاد
و گفت يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ و در روایت دیگر آنست که پیغمبر را عادت بود
که چون از مسجد بیرون آمدی بر باب هر حجره‌ای از زنان خود بگذشتی و احوال ایشان بپرسیدی تا
ایشان پیغمبر را انگبین داد بروایتی زینب بنت جحش بود و بروایتی دیگر ام سلمه حفصه و عایشه
مواطات کردند که رسول را گویند از تو بوی مغافیر همی آید و دیگر زنان هم گفتند این سخن که پیغمبر
در رسول عظیم اثر کرد که از هر بوی کراهیت داشتی برای آنکه جبرئیل نزدیک وی همی آمد و او خویشتن را
از مضرات نگاه داشتی رسول نزدیک سوده شد گفت خواستم تا این سخن بگویم رسول خواستم که گریخت
دروغ گویم پیغمبر را در دنیا کراهیتی باشد من هیچ نگفتم چون نزدیک عایشه رفت آن سخن بر همچنان
رسول گفت چرا چنین میگوئی گفت از تو مغافیر می‌شنوم گفت من انگبین خورده‌ام در خانه
حفصه رفت همین سخن گفت عایشه گفت تو انگبین خورده‌ای که آن نحل بر عرفط نشسته باشد رسول گفت
من انگبین بر خود حرام کردم که نیز انگبین نخورم خدای تعالی آیت فرستاد و گفت ای پیغمبر
چرا بر خود حرام کردی آنچه خدای تعالی بر تو حلال کرده است یعنی انگبین یا ماریه تو چرا این بر خود
بر خود حرام کردی ابتغاء مرضات رضای زنان خویشتن تو رضای ایشان میطلبی ایشان را
اولیتر است که رضای تو طلبند و این فعل که پیغمبر کرد زلتی بود چنانکه بعضی از علما
گفتند که زلتی بود برای آنکه تحریم بعضی مشتبهات و مستلذات بر نفس خود حلال کردن است
قبیح نیست بجهت دین یعنی که نفس باشد اما آنکه خدای تعالی وی را گفت چرا کردی برای آن گفت که
ترک اولیتر و افضل کرده بود و ترک ندب را گویند چرا کردی و این منت نهادن بود
که در ترک واجب بود آنگاه گفت وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدای تعالی آمرزنده و مهربانست
که ترک افضل یا ندب کرده باشد و منفعتی و ثوابی از خود فایت کرده آن ثواب وی را
کند و آنچه بر خود کرده باشد خدای تعالی وی را بیامرزد و بر وی رحمت کند با آن سبب که بر وی حلال

کردانی

کرداند بر طریق آن بود باید چنانکه گفت قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ بدرستی که بیان کرد
برای شما خدای آنکه به سوگندهای شما گشاده گرداند و سوگند را حلال کردانند و آن کفارت یمین است
که در سورة المائده بیان کرده است ده مسکین را طعام باید داد و یا ده درویش را جامه
باید کرد یا بنده آزاد باید کرد و اگر از این عاجز آید سه روز روزه باید داشت و این کفارت
بعد از حنث باشد وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ خدای تعالی مولی شما و سید شما است و متولی کارهای شما است و
بشما از نفس شما و نصیحت وی نافع تر است شما را از نصیحت شما نفس خود را و دانست و بمصالح
شما حکیم است بهر چه کند برای شما آنچه موجب و مقتضی حکمت باشد وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ
أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ
عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ
إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ
مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ و چون پیغمبر
با بعضی از زنان خود یعنی حفصه در نهان راز سخنی گفت یعنی تحریم ماریه با حفصه و او را گفت
و این با کسی نگوی حفصه چون خبر داد بدین حدیث عایشه را ابن عباس گفت بانوی زنان هم
نگوی با کسی نگوی گفت آن چیست گفت بی درنگ دید و عایشه از پس من ملک خلافت خواهد
بود از ایشان عثمان در حال که رسول او را از حجره بیرون شد دیوار عایشه بگفت و او را ضمن
و دیگر را و این خبر فاش شد بدینکه تو گفتی این بود که حفصه عایشه را با آن سخن خبر داد
رسول را مطلع کردانید بر افشای این سخن رسول بعضی حدیث که خدای تعالی وی را خبر داده
حفصه و عایشه را شناسا کردانید و از بعضی اعراض کرد یعنی آنچه گفته بود با وی بگفت که چنین
کردی و بعضی نگفت بعضی از مفسران گفته‌اند که بعضی اینست که رسول وی را شناسا کردانید آنچه
گفت بر سبیل عتاب بعضی از بعضی خبر داد وی را با آنکه وی را طلاق داده با خانه پدر فرستاد عمر گفت

خشم گرفت و گفت اگر در آل خطاب خیر بودی رسول صلعم بر طلاق ننهادی خدای تعالی از بهر رسول
که مراجعت کن رسول صلعم مراجعت کرد و با این خشم یکماه اعتزال کرد از زنان و در مشربهٔ ام ابراهیم
بنشست تا آنگاه که آیت تخییر آمد [illegible] تا رسول صلعم خبر داد حفصه را با عایشه نجوی
گفت این خبر ترا که داد رسول صلعم گفت مرا خبر داد خدای که داناست به هر چیزی و آگاه است
از همه کارها آنگاه خطاب کرد با حفصه و عایشه بطریق التفات تا در باب عتاب بلیغ تر باشد
گفت اگر شما هر دو با خدای باز گردید و توبه کنید جای آن هست بر شما که از شما صادر شده آنچه موجب
توبه است و آن آنست که دل شما میل کرد و بگشت از آنچه واجب بود بر شما از دوستی اخلاص
کردن با رسول خدای و دوست داشتن هر چه او را خوش آید و کاره بودن هر چه او را
رسول صلعم از آن کاره باشد و میل کردن ایشان بآنکه [illegible] رسول صلعم را
کاره بود موجب توبه ایشان بود از عبدالله روایت است که گفت من سخت حریص بودم
با آنکه بدانم که این دو زن که بودند که از زنان رسول صلعم که دل ایشان میل کرد تا سالی از
اتفاق افتاد که با عمر بحج بودم در بعضی منازل آب بر دست وی میکردم و او دست میشست گفتم
بپرسیدم که آن دو زن که بودند که خدای تعالی ایشان را گفت ان تتوبا الی الله عمر گفت واعجبا
لک یا ابن عباس [illegible] کراهت آمد [illegible] نکرد و گفت یا ابن عباس عایشه بود و حفصه آنگاه
گفت با جماعت قریش ما بر زنان مستولی بودیم تا که بمدینه آمدیم زنان انصار چیره بودند بر زنان
زنان ما نیز شیوه ایشان گرفتند تا یک روز اتفاق افتاد که مرا با زن گفت و گوی افتاد مرا
جواب داد بر من سخت آمد گفت ترا از این سخت آمد [illegible] جواب میدهند
گفتم این کیست گفت رسول خدای را [illegible] یکی از ایشان رفتم گفتم جواب رسول خدای
گفت آری و گفت باشد که [illegible] گفتم [illegible] که خشم خدای بر شما فرود آید
نگر تا دیگر جواب رسول خدای ندهی [illegible] و اگر ترا چیزی باید از من بخواه

تا روزی اتفاق افتاد که خبر آوردند که قبیلهٔ غسان قصد حرب ما دارند [illegible] همسایهٔ انصاری
نماز شام در آمد گفتم خبری داری که حادثهٔ عظیم افتاده است گفتم آن چیست گفت رسول خدای
خود را طلاق داده است گفتم این آنست که من حفصه را میگفتم و از من نشنید آنگه دیگر روز
دیگر روز بامداد حفصه را گفتم رسول خدای شما را طلاق داده است گفت ندانم الا آنست که
از ما مفارقت کرده و در مشربهٔ ام ابراهیم رفته و نشسته من بیامدم رسول را غلامی بود سیاه
گفتم در رو و رسول را بگوی که عمر بر در ایستاده است دستوری هست تا در آیم غلام در رفت
و بیرون آمد گفت جواب نداد من برفتم و بنزدیک منبر نشستم دیگر باره قرار نماند بیامدم
گفتم دستوری خواه در رفت و بیرون آمد و گفت جواب نداد تا سه بار برفتم و باز آمدم بار
سیم دستوری یافتم در رفتم و سلام کردم رسول صلعم بر حصیری خفته بود و آن حصیر بر پهلوی وی
اثر کرده گفتم یا رسول الله زنان را طلاق داده گفت نه گفتم الله اکبر و آن حکایت که مرا با
خود رفت با حفصه بگفتم رسول صلعم بخندید گفتم یا رسول الله دستوری باشد تا زمانی در خدمت
تو باشم گفت روا باشد من در نگریستم در خانه [illegible] ندیدم مگر سه پوست [illegible]
یا رسول الله اگر دعا کنی تا خدای تعالی روزی بر تو و امت تو فراخ کند چنانکه بر فارس و روم فراخ
کرده است او باز نشست و گفت یا ابن خطاب تو در شکی [illegible] ایشان قومی اند که
دنیا معجل کرده اند و طیبات ایشان در دنیاست [illegible] گفتم یا رسول الله استغفار کن
برای من گفت سوگند خورده ام که یکماه پیش این زنان نروم عروه از عایشه روایت کرد
که بیست و نه روز بگذشت رسول صلعم پیش ما آمد گفتم یا رسول الله سوگند
بیکماه خورده بودی گفت [illegible] بیست و نه روز یکماه بود آنگاه گفت ای عایشه
من ترا چیزی خواهم گفتن بر تو هیچ حرج نیست که مشورت با پدر و مادر بکنی گفتم [illegible]
بخواند یا ایها الذین آمنوا قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا

الى قوله تعالى اجرا عظيما من گفتم در این باب در داد و مشورت غیبکم من خدای را و رسول را اختیار
کردم و لیکن یا رسول الله این تربیت نکرتا با پدرم نکنم رسول گفت کان بر دی کرد حفظ
اسرار جهت تو باشم آنگاه گفت وان تظاهرا علیه یعنی اگر هم پشت شوید ای حفصه و عایشه و یکدیگر را
یاری دهید در رنجانیدن رسول الله فان الله هو مولاه یعنی آگاه است آید و برا نیز یار و یاور هم پشت
بود سخا که خدای تعالی یار و یاور و متکفل کار وی است و او کسی است بنصرت کردن رسول الله
قدیم و جبرئیل یار و یاور و هم پشت وی است و ذکر جبرئیل برای تعظیم است و آن مرد
صالح امیر المؤمنان است که یار و دست علی بن ابی طالب و این معنی روایت در اخبار آمده
اخبار که الفاظ با اسناد درست از رسول روایت کرده اند و در خبر است که چون این آیت
آمد رسول الله دست امیر المؤمنین علی بگرفت و گفت ای مؤمنان صالح این مرد است که فرشتگان
نیز با وی یار و یاور و یاری اند بس با این همه یار و یاور که او راست دشمنی شما او را ضرر نا
دارد عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ
مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا
مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
خطابها با اتباع رسول و برای آن زنان وی که برو حکم نکنند گفت ای زنان رسول
که خدای وی جهت شما را رسول طلاق دهد بدل وی را بهتر از شما زنانی که از شما بهتر باشند
مسلمان باشند بر خلاف شما که روشن شد از خدای را و رسول را تصدیق کننده باشند و باور
نمایند و رسول را باور دارند کافرا و مقیم نماز کان باشند بطاعت خدای و رسول فرمان برنده
و توبه کننده و با رضای او فرمان وی رجوع کننده باشند و عبادت کنندگان باشند و هجرت

کنیزکان

۲۲۵

کنیزکان بهر جای که روند اینجا روزه دارند یا گفته اند سائحات روزه داران که ایشان باشند بعضی شوی
کرده باشند و بعضی دیگر باشوی ناکرده و این دلیل است بر بطلان دلیل الخطاب بر کار گیرند
لازم آید که زنان پیغمبر پارسا صفت موصوف نباشند و زنان پیغمبر باین صفت موصوف بودند
پس دلیل الخطاب را اصل نباشد از آنچه گفته ایم روشن است با این فساد آنگاه خدای تعالی خطاب کرد
مؤمنان را و گفت ای گروهی که ایمان آورده اید نفسها و اهل و فرزندان خود را نگاه
دارید از آتش دوزخ که آتش آن ... هیزم آن آدمیان اند و سنگها یعنی کبریت ... آتش
تر و دیگر آدمیان و سنگ چنانکه آتش دیگر هیزم آنچه بسوزد ... آتش موکل باشند فرشتگان
درشت خوی و با قوت و ایشان غلظی نباشند ... وجهت نباشد بر اهل
دوزخ ... باشند و این فرشتگان زبانیه دوزخ اند عاصی نشوند در رضای خدای
و آنچه فرمانند و بکنند آنچه مامور باشند آنگاه خطاب کرد با کافران و این خطاب ایشان را روز
قیامت باشد که گوید ای کافران ... امروز هیچ عذر ... که عذر نماند و ...
شما را با شما بکرده ایم در دنیا از فرستادن رسولان و ... دنیا ... امروز شما را هیچ عذر
باقی نگذاشت امروز شما را جزا ... در دنیا کرده اید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا
وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای مؤمنان با خدای گردید و از گناهان توبه کنید توبه
نصوح و توبه نصوح آن باشد که مرد از گناه پشیمان شود چنانکه نیز با آن نشود و ... روایت
کرده از رسول که آن ... بود که پشیمان ... و ... باشد که در آینده باز آن نشود و ...
گفت آن باشد که چون پشیمان شود ... استغفار کند ... و ... گفت

توبه نصوح را سه علامت است کم گفتن و کم خوردن و کم خفتن فتح موصلی گفت علامت توبه سه چیز است
مخالفة الهوی و کثرة البکاء و مکابدة الجوع و الظما سری سقطی گفت آن بود که توبه کند
مردمان را بر توبه ... چنانکه ... از عذاب ... از عذاب ...
خود ... فواید ... قضا کند ... نظام کند و از خصمان خود حلالی خواهد و تنها
خود در طاعت خدای تعالی ... چنانکه در مخالفت و معصیت ... بود
طاعت ... چنانکه ... معصیت ... تا ... که خدای تعالی بر شما رحمت کند
و گناهان شما ... و شما را در بهشتها ... که در زیر درختان
آن جویهای آب روان باشد در آن روز که خدای تعالی پیغمبر خود را ... و رسوا نکند
و آنها که ... باشند ... چنانکه کافران و منافقان را رسوا کند
رسوا ... و عذاب کند آنگاه وصف مؤمنان کرد و گفت ایشان در آن روز عزیز و مکرم
باشند ... به بهشت ... ایشان یعنی ... ایشان که با ایشان ... باشند
و با ... ایشان ... از راست ... ایشان ... و ایشان در
... از بهشت ... طاعات و عبادات ... ایشان ... از راست
ایشان ... ای بار خدایا ... تمام کن ... و بیامرز ... که تو بر همه
چیز قادری ... آنگاه ... منافقان چنانکه در دنیا ... مرگ ...
... ایشان ... ظلمت ... کند ... ای بار خدایا
نور را تمام کن ... ظلمت ... چنانکه ... یا ایها النبی جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم ومأواهم جهنم وبئس المصیر ضرب الله
مثلا للذین کفروا امرأت نوح وامرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار

مع الداخلین

٢٢٩

مع الداخلین ای پیغمبر با ... جهاد کن با کافران بشمشیر و قتال کن با منافقان بحجت قتاده گفت با
منافقان باقامت حدود کردن ... بر منافقان ... ایشان ...
... گناهی ... مستوجب حد میکشتند ... ای محمد ... درشتی کن ... بر ایشان
... جهاد و اقامت حدود ... ایشان دوزخ است ...
بازگشت است ... دوزخ آنگاه ... کافران و منافقان ... ایشان را عقوبت کند
... ایشان ... زن نوح و زن لوط ...
در تحت ... صالح ... نوح ... لوط ...
... زن نوح ... و زن لوط ...
ایشان ... خیانت کردند ... خیانت ... زن نوح ...
که قوم نوح ...
...
کفار را خبر کردی ... خیانت زن لوط آن بود که قوم خود را
خبر کردی ... قوم
آن ... ابن عباس ...
... ایشان ... از عذاب خدای ...
... روز قیامت ... و با ایشان ... دوزخ
با ... دوزخ یا ایها النبی وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون
اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی
من القوم الظالمین ومریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه
من روحنا وصدقت بکلمات ربها وکتبه وکانت من القانتین

خدای تعالی اندر دو زنان مثل زد گوید برای کسانی که ایمان آوردند زن فرعون را آسیه بنت مزاحم را که
وصلت کافران ایشانرا زیان نداشت چنانکه ایشانرا خدای ناقص نکرد و نه کم نکرد چنانکه
منزلت و ستر آسیه را هیچ زیان نداشت بودن او در حبالهٔ کافری که دعوی خدائی کرد و گفت
أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى فاما گوید چون آسیه بدید معجزها که موسی را بود و عصا اژدها
گشت و سحر ایشانرا که ساخته بودند از جادویها آن همه را فرو برد ایمان آورد و
ایمان خود از فرعون پنهان میداشت چون فرعون بر او مطلع گشت در او فرمود که او را
بر زمین ... فرعون ... چهار میخ کردند در آفتاب آنگاه ... عظیم باید
تا بروی ... گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ
بار خدایا در بهشت از برای من خانه بنا کن خدای تعالی در آن حال حجاب برگرفت تا در بهشت از
دُر سفید ... دید که از برای وی آفریده بود خوش گشت آنگاه خدای تعالی جان وی ببرد
... وی ... رنج و ... بدعا
گفت وَنَجِّنِي و نجات ده مرا ... فرعون و عمل کفر و ضلالت و عذاب وی
... وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ... قوم فرعون ...
وَمَرْيَمَ ... مریم دختر عمران ... که ... خود را نگاه داشت ... خود را از فساد و ...
حفظ ... از روح خود ... جبرئیل ... در آستین ... گفتند
در گریبان وی ... عیسی ... آن روح را ...
... جبرئیل عیسی ... مریم تصدیق کرد ...
کلمات خدای خود را ... کلمات ... خدای تعالی ... پیغمبران وحی کرد ...
کتابهای خدای خود را که فرستاده بود به پیغمبران ... از جملهٔ مطیعان و نماز گزارندگان ...
بود و برای آن مِنَ الْقَانِتِينَ گفت ... در عبادت خدای ... گفت

مردان بسیار کامل شدند و از زنان کمی کامل نشد الا چهار زن مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون
و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد ... و در این دو مثل که خدای تعالی زد تعریضی است عایشه و حفصه
... است ایشانرا ... و ... برای آنکه در وی ذکر کفر کرده است و اشارت است
با آنکه ایشان اعتماد نکنند برای آنکه زنان رسول خدا اند ... فضل ... نکنند الا ...
... چنانکه زنان لوط و زن نوح را ... و تعریفی و ... حفصه
برای آنکه ... رسول کرده

سورة الملک

... آیت است عبدالله عباس گفت روایت است از رسول که ... در قرآن ... که ...
سورة الملک است عبدالله ... گفت ... فرشتگان عذاب ...
... فرشتگان رحمت ... سورة الملک ...
... سورة الملک ...
آنگاه گفت این سوره مانع است از عذاب ... این سوره ... سورة الملک
... این سوره ... ثواب بسیار حاصل کند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ
لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ
ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ بزرگوار است
... است ... باقی است لایزال ...
... پادشاهی ... آسمان و زمین از وست پادشاهی است
که ملک او را زوال نیست ... بیت پادشاهی ... قدرت او است
آسمان و زمین ... در ... رحمت او است

نیک و بد بود در حمایت اوست و نور و صلاح رهنمایی منت اوست هر که او رهنمونی و دستگیری آن
نظر جلد بر عنایت اوست در رفع منی میگویند چنانکه میتوان بایجاد و اعدام قادر بر هر چیزی
قادر است از آنجمله دو حکمت قدرت آید و سمیع الوجه و نبات و حیوة چنانکه بر ایجاد قادر است مرگ
آفرید و حیوة تا معلوم شود که قادر است و ضعیف است آنجا که مرگ را عرض بی تعاضد حیوة
بود و دعای منسب ابی القاسم بلخی و اشعری و بخاریها این است که مرگ عرض است ضد حیوة و حقیقت یعنی
خلق الموت آنست که فعلی کنند که عند آن حیوة منتفی گردد و تفسیر و ترجیح بعضی از انجمات
محتاج دلیل باشد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و غیر به رست آنست و
بر دلیلها آن گفتیم آن بعضی که حکمی صادر نیست که آن از استدلال توان کرد و اما بر آنکه او بعضی
وجوه ظاهری باشد باثبات او اثبات کردن او وی مدعی باشد بجهالت اوست آنجمله که
بیافرید مرگ و زندگانی را ذکر مرگ مقدم داشت برای آنکه بقهر نزدیکتر است و جهت مکلفانرا
تحفظ شوند و بدانند که این حیوة را مرگ در عقب است و مرجع بار که خدای بود تا دل
بر مرگ نهند و کاری سازند که دانند بعضی دیگر گفتند برای آن تقدیم کرد که او مقدم است
زیرا که خاک و نطفه و بیضه که احیا را آفرید همه موات و جماد بود آنگاه حیوة داد و
از عبد الله عباس روایت کردند که خدای تعالی مرگ را بصورت گوسفندی سفید آفرید هیچ کس را
نگذرد الا که بمیرد و حیوة را بصورت مادیانی آفرید ابلق هیچ چیز نرسد الا که زنده شود
و او اسبست که جبرئیل بود که انشی بر دو جهت سامری ایرا بر وی خاک از زیر سم او بر گرفت و در
شکم گوساله زرین انداخت تا بانگ آمد آنگاه این خبر درست باشد بر تمثیل باشد گفت برای آن
آفرید مرگ و زندگانی را تا بیازماید شما را و امتحان کند تا کدام کسی از شما نیکوکارتر است
حق تعالی اطلاق و تکلیف و تخییر را بر سبیل توسع و مجاز امتحان خوانده است برای آنکه این
فعلها با مکلفان صورت امتحان دارد و بعضی خدای تعالی شما را حیوة داد که با وجود آن

کاری

کاری کنید که شما را با آن خوانند گردانید و مرگ را بر شما مسلط گردانید تا داعی باشد شما را با اختیار کردن عمل نیکو برای
آنکه وراء مرگ و بعث و جزا باشد و آنست آنجمله که عزیز است و غالب عاجز نکند او را
کسی که عمل نکند و از انتقام کشیدن او را آمرزنده است کسی را که برو تفضل کند از عاصیان
و بر گرد و از آن از رسول علیه السلام روایت است فی قوله تعالی لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ای احسن عقلا
واورع عن محارم الله واسرع الی طاعة الله تا اختیار کند شما را که عاقلتر است و پرهیزکارتر
است و طاعت دارتر است فضیل عیاض گفت تا کدام عمل خالصتر است و صوابتر که عمل
خالص نبود و صواب باشد یا آن عمل صحیح نبود و مگر بصواب نبود چنانکه نبود که خدای تعالی
باشد بی لا ابه تا عمل جامع باشد آنجا دو صفت را یکی اخلاص و دیگر اصابت تا از بد
و دربار باشد آنجمله که بیافرید هفت آسمان طبقه بر طبقه دیگر زینهار نبینی در آفرینش خدای
که صفت او رحمن است هیچ تفاوتی و اختلافی نه از روی حکمت و نه از روی نظم بلکه
جمله مستقیم باشند و راست و در این تفاوت احکام هر ستاره ای باشند بنگرد در آسمانها تا هیچ کاستی
و زیادت و نقصانی می یابی باز نگر و آن چشم خود را دو باره در آسمانها و نیک تفحص کن تا هیچ
عیبی و خللی می یابی اگر بار دیگر و نظر خود را نکرد و آن چشم تو باز گردد و فرو مانده
گردد و منکسر شود و در آسمانها هیچ خلل و تفاوت نیابی کعب الاحبار گفت آسمان اول از موج
مکفوف و دوم از سنگ سفید است و سیم از آهن و چهارم از مس و پنجم از سیم و ششم از زر و هفتم
از یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا عرش هفت حجاب است میان هر حجابی بیابانها و صحراهاست از
نور و ما آن ندانیم که بر آن حجابها ملائکه است نیطاطون است وَلَقَدْ زَیَّنَّا السَّمَاءَ
الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّیَاطِینِ وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِیرِ
وَلِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ اِذَا اُلْقُوا فِیهَا سَمِعُوا
لَهَا شَهِیقًا وَهِیَ تَفُورُ تَکَادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ کُلَّمَا اُلْقِیَ فِیهَا فَوْجٌ سَاَلَهُمْ

خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ
مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي
أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ما این آسمان دنیا را که نز
دیکتر است بیاراستیم و مزین گردانیدیم بستارکان که در شبها روشن باشند چراغها درخشنده
چون چراغهای که در شب روشنائی دهند و آنچه مفصل بینی از دور میان کواکب آتشها کردیم تا شیاطین را انداختن
نی و چنانکه شعله آتشها را از آتشها جدا کنند با خود از توریها آتش در گیرند و بجایها برند و آتشها
خود بر جای باشد شیاطین چون قصد استراق کنند و دزدیده تا گوش با سخن اهل آسمان کنند
ایشان را بان آتش بزنیم که با ایشان اندازیم و خود ساخته ایم برای شیاطین در دوزخ عذاب
آتش افروخته و گفته اند مراد شیاطین را سنجمان اند یعنی ما این ستارکان را ظنون و گمانها غیب
کرده ایم که ایشان از این ستارکان و حرکات ایشان گمانها برند و از ظنون و گمان دیگر از اخبار غیب
آنگاه گفت آنها را که بخدای کافر شوند عذاب دوزخ است و بد جایی باز گشتن است دوزخ
دوزخیان را و کافران را و چون ایشان را در دوزخ بیفکنند در آتش اندازند ایشان آواز
سنگ شنوند از این آتش چنانکه از آتش بزرگ شنوند در حالت سوختن و روا باشد که مراد
این بود که ایشان از اهل دوزخ آوازی شنونده باشند آواز خر چنانکه در آیتی دیگر گفت لَهُمْ
فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ و آتش دوزخ میجوشد و ایشان را از قعر دوزخ بالا می اندازد و از بالا
بقعر آورد چنانکه دیگی که بآتش سخت جوشد آنچه زیر بود بر بالا اندازد و آنچه بر بالا بود در زیر
آورد دوزخ از خشم که در آن باشد بر دوزخیان نزدیک باشد که پاره شود و از یکدیگر
جدا گردد و این عبارت است از شدت خشم یعنی آن خشم چنان برآمده باشد که بیم باشد که
نزدیکست که شکافته شود و شاید که مراد خشم خازنان دوزخ باشد آنگاه گفت هر گاه در دوزخ
اندازند از کافران خازنان دوزخ بر سبیل توبیخ و ملامت گویند و از ایشان پرسند که ای سعیریان

بیم کن

۲۲۹

بیم کننده از این روز و از این عذاب بشما نیامد و شما را خبر نداد ایشان جواب دهند و گویند بلی آمد
و ما را خبر داد اما باور نداشتیم و تکذیب وی کردیم و گفتیم خدایتعالی هیچ چیز نفرستاد و شما اینک
دعوی میکنید که خدایتعالی فرستاده بدروغ میگوئید نیستید شما مگر در ضلالتی و گمراهی بزرگ
و شاید که این سخن فرشتگان باشد که ایشان را گویند نیستید شما در دنیا الا در ضلالتی بزرگ وَقَالُوا
قالوا گفتند یعنی گویند این کافران در دوزخ بر سبیل تلهف و تأسف ای دریغ اگر ما قول پیغمبر
بشنیدیمی و باور داشتیمی آنچه رسولان گفتند و کار بستیمی ما از اهل دوزخ نبودیمی پس ایشان معترف
شوند و بگناه خود مقر آیند و گویند اگر دیدیم و از ما بود و بی اگرچه آن بود و بی که بحجت بیگمند
بایستی که ایشان معترف بود و گفتیمی اگر دیدیم و از ما بود و تو گر ایشان را معترف
شوند بگناه و اعتراف ایشان سود نکند آنگاه گفت هلاکت باد اصحاب دوزخ را و دور
باشند از رحمت حق سعید جبیر گفت سحق نام وادیست از وادیهای دوزخ ابن عباس
گفت روز قیامت مردی را بیارند تا او را بدوزخ برند دوزخ منقبض شود و حق سبحانه وتعالی
گوید چه بود ترا گوید بار خدایا کافران این بنده دیگر بدکان توهم بود که برین رحمت
کنی حق تعالی گوید رها کنید وی را دیگری را بیارند آتش زفیر و شهیق بکند که همه را
بترسد إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ
وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ
مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ آنها که از خدای ترسند در حالی که غایب بود
ایشان را آمرزش بود و از ثواب و مزد بزرگ و بزرگوار اگر خواهید گفتار خود پوشیده
و آهسته گوئید و اگر خواهید آشکارا گوئید و جهر گوئید خدایتعالی را از آن تفاوت نیست
زیرا چنانکه آواز بلند شنود آواز آهسته شنود و این بهر دو نزدیک خدایتعالی یکسانست آنچه
در سینهاست از ضمایر و اسرار شناسد مفسران گفته اند که مشرکان پیغمبر را ناسزا گفتندی

رسول را علیه السلام از آن کفار ایشان اعلام داد رسول علیه السلام با ایشان گفتی که چنین و چنین گفته اید ایشان انکار
افتادندی اگر کسی سخن ایشان کسی شنیده است و بسمع رسول علیه السلام رسانیده و جهت سخن گفتنها و أَسِرُّوا
آهسته گفتن تا کسی نشنود خدای تعالی این آیت فرستاد گفت اگر آهسته گوئید و اگر بلند می شنوم و دانم
ای آنکس که شما را آفرید اقوال و افعال شما را نداند چون مخلوق را داند افعال و اقوال مخلوق را هم
داند آن خدای که با لطف است و رفق عام است و آگاه با آنچه ظاهر است و باطن سری گفت مردی
درشبی از شبها در میان درختها میرفت باد عاصف بر آمد و از درختان برگ میبارید فرود
در خاطر وی بگذشت که آیا خدای تعالی میداند که چند برگ از این درختان بیفتاده است هاتفی
آواز داد که ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ ﴿أَأَمِنْتُمْ مَنْ
فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ﴾ ﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ اوست آن خدای که زمین برای شما رام کرد
نرم کرد تا بر وی سخت نگردد تا چندانکه شما را می باید در وی میروید و می نشینید و تصرف میکنید
تا آنچه از وی صعب تر و دشوار تر باشد بر شما آسان کرد در وی بروید در مناکب زمین و کوهها
و این عبارت از غایت تذلیل زمین است مجاهد گفت مناکب راهها است در میان کوهها تا در نعمت
در کوهها منزلت و نعمتهای حیوانات از ... و غیر آن بر شما آسان کردیم بسبب راهها که
در میان کوهها پدید کردیم و بخورید از نعمتهای ما آنچه روزی کردیم شما را آنگه دانید که خدای تعالی
بخورید و یاد خدای کنید بدانچه بنیاد نعمتها کرده است ... شما را پرستید تا شکر این نعمت گزارده
باشد آنگاه تهدید کرد بدیشان آنکه ایشان را که شکر نعمت خدای نمیکنند گفت ای ایمن شده اید
شما از آن خدای که ملکوت و پادشاهی آن در دست اوست و تخصیص آسمان برای آن کرد که از
دست تصرف دیگران دور است و گفتن برای آنکه مشرکان گفتند او خدای آسمان است

داخل مطالعه

و اصنام خدایان زمین اند گفت از خدای آسمان چگونه ایمن شده اید آنگه شما را بر زمین فرو برد
چنانکه قارون را فرو برد پس بسرعت ناگاه بینی تو زمین را که در حرکت آید و اهل زمین را فرو برد خدای تعالی
از جهت و مکان منزه است بر آنکه این صفت اجسام باشد و خدای تعالی خالق اجسام است
اما اشارت مردم در وقت دعا بسوی آسمان آنست که آسمان محل رحمت و منزل ملائکه است و محل
جای مقربان است و معدن ... چنانکه فرمود ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ
وَمَا تُوعَدُونَ﴾ یا خود چرا ایمن شده اید از آنکه باد عاصف که سنگ ریزه آرد و بر شما فرو
ریزد تا بدان هلاک شوید چنانکه قوم لوط هلاک شدند پس آنگاه شما بدانید که چگونه انذار کردیم
من شما را بعذاب اما دانائی وقت بود که بیم از آن سود نکند ... تکذیب کردند ایشان
انکار کردیم و نعمتهای خود را از ایشان بگردانیدیم و عذاب استیصال فرستادیم بنگر تا چگونه بود انکار
کردن ما ایشان را از عذاب ما ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا
يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾ ﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ
يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾ ﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ
إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ﴾ ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ
أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ای نمی بینید و نظر نمیکنید مرغان را که پرواز
ایشان در میان هوا بر ... بالها از هم گشاده اند و در هوا معلق ایستاده و بالها گرد کرده
می پرند گاه بالها فراهم آورده و گاه در بالهای ایشان قبض و گاه بسط ایشان در هوا معلق
نیاید و هیچکس که خدای تعالی بفضل و قدرت خود ایشان را نگاه دارد بصیر و بینا است و تدبیر
مخلوقات بر حسب صلاح وی میکند یا کیست آنکس که لشکر شما است یعنی نگاه دارنده شما است جز
خدای تعالی یا خود خواست چون دفع بلا و مکاره از شما خدای تعالی میکند غیر وی را پرستید چون
خدای تعالی بشما رنجی رساند بتان از شما دفع نتوانند کرد چرا بتان میپرستید پس ایشان آنگاه گفت ایشان

نبینند الا دروغی و ریا و فریبی از شیطان و در بر شیطان ایشان تا گفت آنکس که شما را روزی دهد حیلها
خدای ارزاق ... اگر روزی شما باز گیرد که ایشان تواند که شما را روزی دهد بی چون نام ...
روزی دهنده شما را بیست آنگاه از عناد کافران و جحود ایشان باز گفت و ذکر ایشان لجاج
دست ... مینمودند در عصیان و طغیان و ... از فرمان خدای تعالی آنگاه مثل زد مؤمن را و کافر را
و گفت ای آنکس که بر روی در بر راه راست شود ... آنکسی که ... بر ...
با این حال وی بهتر باشد یا حال این ... گفت مراد آنست که کافر را در روز قیامت بر انگیزند
ایشان را بر روی ... در دوزخ می افکنند و مؤمنان را بقدم خود ... بهشت ... قوله تعالی
قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ فَلَمَّا رَأَوْهُ
زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ
اگر ایشان را جواب ... و گویند که ما را ... تو ای محمد بگوی که ما را ...
خواست ... شما را ... از ... آورد و شما را ...
... و ... نیکی ... بگوید ...
شما را در زمین ... و ... جمع کند ... آنگاه از کافران
خبر داد ... ایشان گفتند ... ای محمد ... که ما ... خواهد بود
تو ... ایشان را بگوی که علم آن نزدیک خدای تعالی است ... خواهد بود ...
بیم کننده ... غیب ... آنگاه خبر داد خدای تعالی از حال ایشان
چون ... آن ... گفت کافران چون ... آن ... گفت چون کافران ... نزدیک
بینند در روز قیامت ... رویهای ایشان سیاه گردد و کار ایشان تباه

نوود

کرده ... و محنت بر روی ایشان ... ایشان را که ... آنست که ما را ... مرگ
میخواستند و انکار میکردند قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ
يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا
فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ
يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ کافران هلاک مؤمنان ... میکردند و میگفتند ما انتظار
... میبریم ... ایشان ... نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ... خدای تعالی ...
... دیگر که ... ایشان ... منتظر باشید که ما نیز منتظریم ... شما را
... گفت فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ... آیت گفت بگوی ایشان را که ...
... اگر هلاک کند خدای تعالی ما را ... مؤمنان ... گفت شما
تمنا میکنید ما را ... دنیا خلاصی یابیم باز گشت ما با بهشت باشد و اگر رحمت
کند ... در مرگ تاخیر کند شما را که کافرید از عذاب ... دردناک
ایشان ... که شما را آنگاه ... شما را که شما را هلاک ...
... سعادت است ... در هلاک ... شما را ...
... شما را ... اگر خدای ... رحمت کند ... نصرت ... شما را ... نصرت دهد ...
... رحمت ... خدای که رحمت او عام است ...
خلایق ... ایمان آوردیم و ... توکل کردیم ...
بضلالت ... آب ...
کلبی و مقاتل گفتند مراد زمزم است و چاه ... دیگران گفتند
... است گفت بگوی ای محمد که این آب را اگر خدای تعالی بزمین فرو برد که باشد که
آن را برای شما ... زمین ظاهر ... گردد ... که ...

یکی این آیت میخواند وی گفت رجال شداد و مقاول یعنی مردانی با قوت و کلنگهای تیز
آب را بیرون آرند و آن چشمه آب سیاه و چشم او بر بود آمو او از آن آتش نشنید که گفت
که باز آن مرد سخت قوت و کلنگهای تیز تا این آب را بکنید والسلام سورة القلم
مکی است پنجاه و دو آیت است از سعید روایت است که هر که این سوره بخواند در نماز
فریضه یا نافله خدای تعالی او را ایمن گرداند از درویشی بسم الله الرحمن الرحیم
ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ
لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ
الْمَفْتُونُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
خدای تعالی سوگند یاد کرده است بنون و بقلم و بآنچه می‌نویسند که آن می‌نویسند گفته‌اند نون
دوات است و قلم آنست که چیزها نویسند خدای تعالی تعظیم را باین دوات و قلم سوگند خورده از
امام محمد باقر روایت است که نون نام جویست در بهشت خدای تعالی او را گفت کن مداد جامد
باش او فسرده شد و سپید بود سپیدتر از شیر و شیرین‌تر از شهد آنگاه قلم را خطاب
کرد که بنویس بنوشت آنچه بود و آنچه خواهد بود تا روز قیامت ابن عباس گفت نون نام آن
ماهی است که زمین بر پشت او نهاده شد گفت اول چیزها که بود خدای تعالی آفرید قلم بود
بر لوح بنوشت آنچه خواست بود آنگاه بخار را از آب برآورد از آن بخار آسمان آفرید آنگاه
نون را بیافرید و زمین بر پشت وی نهاد نون بجنبید و زمین را جنبانید خدای تعالی کوهها را
بیافرید و میخ زمین کرد آنگاه این آیه بخواند ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ کلبی و مقاتل گفتند
نام آن ماهی ... امیرالمؤمنین علی گفت ... روایات اخبار گفتند خدای تعالی
زمین را بیافرید و بشکافت و آن را هفت زمین بگردانید و فرشته بفرستاد تا این هفت زمین
بر دوش گرفت و دستها بکشید یکی بمشرق و یکی بمغرب و برای قرار قدم وی گاوی از

فردوس

فردوس بفرستاد او را چهل هزار سر و چهل هزار قوایم بود قدم آن فرشته بر کوهان او قرار نگرفت
بازو یاقوت فرستاد و بر پشت گاو نهاد و قدم فرشته بر آن یاقوت نهاد و کنافت وی را پانصد
سال راه بود و قدم وی قرار نگرفت قوایم گاو را جای قرار نبود خدای تعالی سنگی سبز بیافرید
کنافت وی با کنافت هفت آسمان و هفت زمین قوایم گاو بر او قرار گرفت و این آن
سنگ که لقمان به پسر خود گفت يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ
فِي صَخْرَةٍ صخره را جای قرار نبود خدای تعالی نون را یعنی ماهی را بیافرید عظیم بزرگ و آن
سنگ بر پشت وی نهاد و جمله تمام وی خالی ماند و آن ماهی بر روی آب است و آب بر باد
و باد بر قوت خدای تعالی کعب الاحبار گفت ابلیس بر ماهی آمد قصد کرد تا بجنبد بلغزد
بر پشت وی است بجنباند و بجنبد از خدای تعالی نوری بفرستاد تا در بینی وی شود
بر دماغ او در خدای تعالی بنالید فرا داد تا برد تا آن وقت در برابر وی بنشست تا دیگر
هم جنبش نکند عکرمه از ابن عباس روایت کرد که نون آخر حروف الرحمن است
و مجموع الر حم و نون تا که اوایل این سوره است جمع کنی الرحمن باشد معاویه بن قره
روایت کرد که نون لوحی است از نور در خبر است که اول چیزی که خدای تعالی
آفرید قلم بود و بنظر هیبت در وی نگاه کرد بشکافت او را گفت برو گفت چه بر نویسم گفت
بر هر چه خدای تعالی بهر چه ضابط بود تا روز قیامت او بر لوح بنوشت و ذلک قوله
جف القلم بما هو کائن عبدالملک زیاد در نزد یکی بعض از خلفا رفت وی را دید تنگ گرفت
گفت اللهم فصل القضا فالک کائن واحط و گفته‌اند مراد بنون و قلم خط و کتابت
که خدای تعالی باین منت نهاده است و گفته عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ابن هیثم گفت از جلالت قلم آنست
که هیچ کتابت نیست الا که بقلم نوشتند و گفتند بیان دو است بیان زبان و بیان بنان
زبان را سستی شود و بنهد و احکام و بیان بنان باقی ماند و تمام دین و دنیا بوحی است

قلم نوشتیم و قلم را بدست نوشتیم است حق تعالی باین نامها و باین قلم یا باین لوح و آن قلم که گفته شد
یا باین دوات و قلم که ذکر کرده شد قسم یاد کرده است و گفت بحرمت نون و القلم و آنچه می‌نویسند کاتبان
که می‌نویسند از فرشتگان و غیر ایشان از کتب تو که محمدی در این حال که منعمی و مکرم بنعمت خدای
دیوانه نیستی چنانکه کافران گفتند مجنون تو چنانکه گفتند و باقی گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر
انک لمجنون و ترا است در تحمل اعباء رسالت و قیام نمودن بموجب آن مزدی ناکاسته و نابریده
که منقطع نشود و تو بر خوی نیکو و بزرگواری خدای تعالی العظیم خلق رسول ص که در برابر
برابر ستم کردن و بسیاری تحمل کردن و دیدن رنجها که از قوم می‌کشید و برای آنکه مؤدب بود
بادب خدای که خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و برای آنکه خلق او را عظیم
خواند که کاینات در چشم وی حقیر آمد چون شب معراج بر وی عرضه کردند وی در هیچ ننگریست
ما زاغ البصر وما طغی و برای آنکه وی جامع مکارم اخلاق بود و گفت بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
مرا برای آن فرستادند تا تمام کنم مکارم اخلاق را و گفت ادبنی ربی فاحسن تادیبی خدای مرا ادب
آموخت و نیکو آموخت با آنکه خوی خوش داشت هم است رنجی از خوی خوش فرمود و گفت
بمالهای شما بهمه مردمان نرسد بخوی خوش شما خود را بهمه رسانید مؤمن بخوی نیکو درجه کسی
یابد که همه روز روزه دارد و همه شب نماز کند ابو الدردا از رسول ص روایت کرد که
بر شما باد بخوی نیکو که مرد نیکوخوی در بهشت باشد و از خوی بد دور [illegible] که مرد بدخوی
در دوزخ باشد ابو هریره از رسول ص روایت کرد که گفت احسنکم ایمانا احاسنکم
اخلاقا الموطئون اکنافا الذین یالفون و یولفون دوست داشته‌ترین کسی از شما بر
خدای تعالی آنها اند که ایشان نیکو خوی‌ترند و سهل جانب‌ترانند و مردم الفت گیرند و
بدیشان و ایشان با مردمان الفت گیرند و دشمن‌ترین آنها را دشمن دارد که سخن چینی کنند و از میان
مردمان دوستان خدای تعالی برانند و عثرات بی‌گناهان جویند آنگاه گفت تو ای محمد زود
دیوانه

دیوانه و مفتون است چنانکه ایشان پندارند و بدیدی که تو بینی و ایشان هم ببینند که دیوانه شما کیست یا
ایشان و بدانند که فتنه و جنون در ایشان است نه در تو باء بایکم المفتون آنکه بمعنی این است با ایشان
تعریض است بابو جهل و ولید بن مغیره و از ضحاک روایت است که چون قریش دیدند که رسول ص
تقدیم امیرالمؤمنین علی ع کرده و وی را از جمله صحابه مقدم داشت گفتند که محمد دیوانه شده
و در فتنه افتاده است خدای تعالی این آیت بایشان رد کرد و گفت ن والقلم و ما
یسطرون تا آنجا که و هو اعلم بالمهتدین بدرستی که خدای تعالی عالم‌تر است به آنها که بحقیقت
ایشان آنها اند که از راه خدای گشته اند و گمراه شده که از بر ضلالت و گمراهی ترا دیوانه
و مفتون خواند و خدای تعالی عالم‌تر است و داناتر بآنها که عاقلان اند بحقیقت و ایشان
آنها اند که راه یافتگان اند یعنی مؤمنان و رئیس ایشان علی ابن ابی طالب است ع
فلا تطع المکذبین ودوا لو تدهن فیدهنون ولا تطع کل حلاف
مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک
زنیم ان کان ذا مال وبنین اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین
خطاب کرد خدای تعالی رسول را ص و مراد است در این خطاب امت خود و گفت فرمان مبر ای محمد
این جماعت کافران که تکذیب می‌کنند آیات ما را و باور نمی‌دارند و تصدیق نمی‌کنند ترا و دعوت
می‌کنند بدین خود و دین پدران خود و می‌خواهند که تو با ایشان مداهنه کنی تا ایشان نیز با تو
کنند و کافر شوی چنانکه ایشان کافر شدند و این آیت مانند آن آیت است که گفت ودوا لو
تکفرون کما کفروا می‌خواهند که تو با ایشان نرمی کنی تا ایشان با تو نرمی کنند [illegible]
سوگند خورنده را باطل که عادت وی بود خدای تعالی از سوگند بسیار نهی کرده است که هر که سوگند
بسیار خورد بخدای استهانت کرده باشد و او خوار و حقیر باشد گفته اند موصوف باین
صفات ولید بن مغیره است و این در حق وی آمده است خدای تعالی او را صفت کرده است

بعد از صفتی نابکار از احوال شود که موصوف بدین صفات گشت از روی ... که قرآن
بر وی ... گفت ... مهین و حقیر ... ابن عباس گفت دروغ زن از قرآن
مهین آنکه دروغ زن باشد ... و حقیر باشی ... عیب کننده
و بدگوی در پیش مردم مشاء بنمیم ... سخن چینی کند و سخن این بآن برد و سخن آن بآن
آرد و میان مردم را بهم برآرد مناع للخیر باز دارنده و منع کننده مردمان از آنکه اسلام آرند
ابن عباس گفت قوم و عشیره خود را منع میکرد از اسلام و میگفت هر که اسلام آرد دیگر
عطای خود از وی باز گیرم معتد اثیم ظالمی از حد در گذرنده فاجر بزه کار عتل بعد
ذلک زنیم بدخوی عظیم درشت خوی کافر سخت دل با این همه صفات حرام زاده ...
... گفت ولید را بعد از هژده سال دعوی کرد امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت زنیم بی اصل
باشد سعید جبیر گفت کافری باشد لئیم النسب معروف بخبث و شرارت شهر ابن حوشب روایت
کرد که از رسول صلعم پرسیدند که عتل و زنیم چه باشد گفت مردی باشد تندرست که طعام
خوار بسیار خورد و فراخ شکم باشد و ظالم و گفت لا یدخل الجنة جواظ و لا جعظری و لا عتل
و لا زنیم گفت جواظ چه باشد گفت مردی جماع مناع که چیزها بجمع نماید گفتند جعظری
گفت بدخوی جافی گفتند عتل زنیم که باشد گفت هر فراخ شکم بسیار خورنده و ظالم و ...
رسول صلعم گفت آسمان بگرید از هر مردی که خدای تعالی ویرا تنی درست داده باشد و شکمی
فراخ و کفافی که ویرا بآن ضرورت باشد آنگاه بر مردم ظلم کند فذلک قوله تعالی العتل
... بسیار دارد و مال و بنین ... آیات ... اساطیر الاولین ...
... است و گفته اند ... که موصوف است
بابن صفات ذمیمه برای آنکه ... سنسمه علی الخرطوم
انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین

ولا یستثنون

ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت کالصریم
فتنادوا مصبحین ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا وهم
یتخافتون ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین وغدوا علی حرد
قادرین فلما راوها قالوا انا لضالون بل نحن محرومون ... سبحانه
گفت ما این شخص مذموم موصوف بابن صفات ذمیمه را داغ کنیم ... داغ نهیم بر خرطوم
او وی که زشت ترین اعضای وی است ... که عیب آن ...
و جای داغ ... موضعی ... که ... نتوانند کرد
ابن عباس گفت این داغ ...
... کرد زنیم که ... باشد
حیوان ؟
وی باشد ... شهور ... گفت یعنی ...
... گفت ... نیم ...
خوردنی ... گفت حق تعالی ... ایشان ... بعضی ...
و بلا ابتلا کردیم ... ایشان ... سال ...
گفت ایشان را مبتلا کردیم چنانکه اصحاب جنت ... معروف را ابن عباس گفت
آن بوستانی بود در یمن که ... صنعا ...
بر وی خواندند ...
صلاح ...
... درخت ...
درویشان ... تا آنکه ... درخت ...
... تمام ... درویشان ... و خدای تعالی برکت کرده ... آن ...
از دنیا برفت ... میراث بایشان رسید ... گفتند ما آن ...
... درویشان ... بسیار است ...

بردر آمدن درویشان بگرفتند و بوقت ارتفاع درویشان بر عادت می آمدند ایشان میگفتند بیرون روید
بجهت آنکه خواست امروز با ما نباشید آنگاه اتفاق کردند که پنهان از درویشان در شب
بروند و ثمرها ببرند بر این سوگند خوردند و انشاء الله نگفتند در آن شب که اتفاق کرده بودند
آتشی بیامد و آن درختان را با بار همه سوخته شد چنانکه خدای تعالی ذکر این کرد فطاف علیها
طائف یعنی بگشت بر این بوستانها طواف کرد طواف کننده از خدای تعالی بعذابی و آن آتش بود
که از آسمان بیامد و آن را بسوخت و حال آن بود که ایشان خفته بودند پس این بوستان بسوخت
و سیاه شد چنانکه شب سیاه شد ابن عباس گفت چنانکه خاکستر شود و در لغت صریم خاکستر سیاه را گویند فتنادوا مصبحین
فتنادوا یعنی خداوندان بوستان یکدیگر را گفتند در وقت صبح و آواز دادند که بر خیزید بامداد
بگاه بر کشت و بوستان خود روید اگر خواهید بر چیدن ایشان برفتند و با یکدیگر آهسته
و آواز نرم میگفتند امروز نباید در این بوستان بیاید گدائی که هیچ مسکین و درویش در آید
برفتند ایشان با بامداد پگاه همه قادر و توانا بخود تقدیر کردند و عزیمت ساختند بر منع درویشان
از این بوستان و حرد در لغت یعنی منع است و هم یعنی غضب است و خشم ایشان گفتند
بحرث خود برفتند بخشم خدای تعالی یعنی بخشم خدای رفتند که خدای تعالی بوستان را
سوخته و خشم خود ظاهر کرده بود بر این معنی قادرین بر سبیل تهکم و سخریه باشد یعنی که
قادر بودند در آنکه عزم کرده بودند از برچیدن و منع کردن مساکین و درویشان
از آن بوستان سدی گفت حرد نام آن بوستان بود ایشان چون آن بوستان را دیدند
بوستان سوخته و خاکستری سیاه دیدند قالوا گفتند انا لضالون گم شدیم راه بوستان غلط کردیم
ما بوستان خود را نیافتیم این بوستان ما نیست چون اندیشه کردند
که این همه از آن جایست اضطراب کردند گفتند بل نحن محرومون بلکه ما محروم کرده شدیم از منفعت
بوستان بر آنکه ما از درویشان باز گرفتیم و عزم کردیم که درویشان را در این بوستان نگذاریم

قال اوسطهم

قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون قالوا سبحان ربنا انا كنا ظالمين
فاقبل بعضهم على بعض يتلاومون قالوا يا ويلنا انا كنا طاغين
عسى ربنا ان يبدلنا خيرا منها انا الى ربنا راغبون كذلك العذاب
ولعذاب الآخرة اكبر لو كانوا يعلمون گفت آنکه که فاضلترین و بهترین و
عادلترین ایشان که من شما را گفتم که چرا تسبیح نکنید که معنی تسبیح استثنا است یعنی انشاء الله
ابو صالح گفت که استثنای ایشان سبحان الله بود و من شما را گفتم که بگوئید این سخن که سبحان
که درویشان را منع کنیم چرا ترک این سخن و این نیت نکردید و بذکر خدای و تسبیح و به شغول نشدید
و این بر آن معنی است که در عرف پارسیان است که گویند سخن نیکو بگوئید یعنی بگوئید سبحان الله
نیکو نیکو باد گفتند که معنی این است که چرا استغفار نکنید و از این نیت خبیث ترک
نکنید ایشان در این وقت گفتند پاکی و منزهی خدای ما را با آنچه کردیم و گفتیم بر خود ظالم
ستمکار بودیم آنگاه بعضی از ایشان روی ببعضی آوردند و یکدیگر را ملامت کردند و گفتند
ای وای بر ما طاغی و باغی بوده ایم و ظلم کردیم و از حد در گذشته بودیم که نعمت خدای را با
کردیم کفران آوردیم و حق خدا از درویشان باز گرفتیم و آنچه پدر ما میکرد بجای نیاوردیم
تا آنچه نزدیک ما بود بما رسید اکنون توبه کردیم و بگناه خود معترف شدیم و از آنچه کرده بودیم پشیمان
شدیم شاید که خدای تعالی ما را بدل آن بوستان بوستانها بهتر و نیکوتر بدهد که ما بخدای باز گشتیم
و رغبت بوی آوردیم و طلب خیر از حضرت بزرگوار او میکنیم ابن عباس گفت خدای تعالی توبه
ایشان از ایشان صدق شناخت ایشان را بوستانها داد بهتر از آن و در آن سیده بار بود
و انگور بود که هر خوشه از وی بار استری بود و نام آن بوستان حیوان بود آنگاه حق تعالی بر سبیل
تهدید گفت کذلك العذاب عذاب چنین باشد هر کس که مثل این فعل کند و عذاب آخرت که
چنین بود که شکر نعمت نکردند با ایشان از قحط و نیاز مبتلا گردانیدیم و عذاب آخرت بزرگتر است

عقبها باشد اگر دانستندی آن الفاظ را که دیدها دیده‌اند از برای آنکه اندیشه کنند در آیات
و بینات و دلالات إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ
كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ
لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ
لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا
بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ بدرستی که متقیان را بنزدیک خدای ایشان نزدیک منزلهای ایشان
بهشتهای خالص است از شایبهٔ رنج و تعب نه چون بوستانهای دنیا مشرکان گفتند اگر چنان باشد که محمد
میگوید بعث و جزا باشد حال ما همچنین باشد که در دنیا است خدای تعالی خبر داد و گفت اینان
که شما میگوئید هرگز نباشد مسلمانان را که مطیعان اند هرگز مثل مجرم و گناهکاران یعنی کافران نگردانیم
چگونه مسلمانان را با کافران یکسان گردانیم این شما را چه حکم باطل است چگونه میکنید کار جزا دادن بدو
که با شما مفوض خدای نبوده است تا چنانکه شما را باید حکم کنید یا شما را کتابی هست از آسمان فرو فرستاده
در آن کتاب میخوانید که حال شما در آخرت همچنان خواهد بود که در دنیا هست این نیز هم که شما
آورده‌اید رسالت که گواه دهد با خود ایشان از شریکان باشند و ایشان را در دین گفتار روا
ایشان گو بیارید ایشان را که خود را معبود ایشان خود را تا با این سخن موافقت نمایند در برای
ایشان با این سخن گواهی دهند اگر راست میگوئید در این دعوی يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ
وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ
وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا
الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ روزی که در آن روز کشف کنند و باز
برهنه سازد را از ساق خود این عبارت است از شدت و سختی کار مراد آنست که ایشان که
بیارید گواهان و شریکان خود را تا برای ایشان گواهی دهند در روزی که کار بر ایشان سخت گردد

و ایشان را دعوت

و این آن وقت باشد که ایام دنیا منقضی گردد و در تکلیف در بسته گردد و قیامت پدید آید و ثواب
و عقاب را معاینه ببینند بعد از آنکه بخبر شنیده باشند ابن عباس گفت این سختترین ساعتی باشد در قیامت
و این آن ساعت است که رسول صلی الله علیه خبر داد روایت ابو هریره و ابو سعید خدری است و غیر ایشان گفت
روز قیامت خلایق را در موقف عرصات بدارند خدای تعالی با ایشان ... حکم کند تا آب را مقدار
که کسی نیز با آب ... باشد تکلیف کنند ... از آب ... برسد عقوبت آنگاه منادی ندا کند
که خلایق بشنوند گوید که هر کسی بعقب معبود خود رود اصحاب صلیب را با صلیب
بدوزخ برند و بت پرستان را با بتان بدوزخ برند و عابدان را با معبودان تا خدا آنگاه جهودان را گویند که شما
که را پرستیده اید گویند که عزیر را که پسر خدای است گویند دروغ گفتید خدای را نه زن و فرزند
نباشد ترسایان را گویند شما که را پرستیدید گویند مسیح را پسر خدا را گویند خدای را نه زن بود و چگونه
فرزند باشد آنگاه بفرماید تا دو فرشته بیایند بر صورت عزیر و مسیح گویند ... ایشان را
ایشان گوید ... فرشتگان ایشان را بجانب دوزخ برند ... دوزخ
و ذلک قوله تعالی لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ آنگاه باشند تنها که خدای را پرستیده
باشند از مؤمنان و منافقان خدای تعالی گوید شما که را پرستیده اید گویند خدای را خدای جل جلاله
تا حجاب برداشته شود و نوری از نور عظمت پیدا شود که جمله مؤمنان بسجده آیند آنها که منافقان
و مرائیان بوده باشند خواهند تا سجده کنند نتوانند که پشت ایشان خشک شده باشد چون
تا سجده کنند و باز ... و ذلک قوله تعالی يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ یعنی آن روز که کشف کنند و باز برهنه از ساق یعنی از ... ایشان را دعوت
کنند بسجود یعنی ... تا سجده کنند
نتوانند چشمهای ایشان ذلیل شود ... و ضعف ... بایشان رسد تنها
و ایشان ... باشند ... سجده ... که در دنیا وقت

ونماز گزاردن را دعوت میکردند و ایشان با سلامت و تندرستی ابا میکردند از سجده و نمیکردند و نماز نمیگزاردند
آوردند سعید جبیر گفت میشنیدند آنها حی علی الصلوة میشنودند و اجابت نمیکردند کعب
الاحبار گفت والله که این آیت فرود نیامد الا در آنها که از نماز جماعت تخلف کنند آورده اند
که ربیع را فالج بود در آخر عمر دو کس دست وی بگرفتندی تا بمسجد رفتی وی را گفتند
تو معذوری گفت روا ندارم که حی علی الصلوة شنوم و حی علی الفلاح و اجابت نکنم
بو سنان گفت رها کن مرا با آنها که این حدیث را یعنی قرآن را تکذیب کردند زود باشد
که بگیریم اندک اندک ایشان را درجه درجه پایه پایه تا بهلاکت رسانیم
هلاک کردن ایشان از آنجا که ندانند یعنی امهال دهیم و فروگذاریم ایشان را در نعمت تا مغرور
شوند و ببینند ما ایشان را از برای آن نعمت میدهیم و دو دگذاریم و بعذاب دوزخ رسانیم
وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ
أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ
الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ
بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ مر ایشان را مهلت دهیم و تعجیل نکنیم بعذاب فروگذاریم و فروگذاریم
تا غافلتر باشند و تمام خوشتر ببینند آنگه ایشان را بگیریم چنانکه گفت حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ
بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ کید همین استدراج است و عذاب بنا گاه و سخت امهال ذکر
سبب غفلت بود کید آنگاه گفت یا محمد تو از ایشان بر هدایت و دعا رسالت مزدی میخواهی
که ایشان از غرامت آن گرانبار میشوند و طاقت نمیدارند از این سبب ایمان نمی آورند و دعوت
نمی آموزند یعنی تو از ایشان چیزی نمیطلبی در طلب هدایت تقصیر میکنی یا غیب نزدیک ایشان است
یعنی لوح محفوظ که از آنجا می نویسند و حکم میکنند و بتو احتیاج ندارند یا این هم ای محمد صبر کن
بر این حکم خدای تو در امهال ایشان و تقصیر و تاخیر نصرت تو بر ایشان و تعجیل مکن بعذاب ایشان

و تو مانند آن خداوند ماهی مباش یعنی یونس پیغمبر که او خشم گرفت بر قوم خویش و استعجال عذاب
کرد حق تعالی گفت که با ایشان مدارا کن و مهلت ده ایشان را و یونس تعجیل کرد
خدای بجای وی و او کظیم بود و مغموم اندوه رسیده و محنت زده گفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ اگر نه آنستی که نعمتی یعنی رحمتی از خدای تعالی بوی رسیدی
و او در یافتی که دعا وی استجابت شد و از شکم ماهی خلاصی یافت او را بیفکندند بر زمین
خالی از آب و گیاه و مردم و او مذموم و نکوهیده بودی فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ
الصَّالِحِينَ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ
وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ برگزید و اختیار کرد وی را
و او را از جمله صالحان گردانید یعنی تمام کار و بجمله پیغمبری او صالح نوشت و حکم کرد بصلاح وی و آن
الَّذِينَ كَفَرُوا که کافرانند خواستند تا رسول را بچشم رسانند قومی از قریش بیامدند برابر
با پیامبر و گفتند مانند محمد مردی ندیده ایم در فصاحت و بلاغت و اظهار نیت گفتنی
انجا بود [illegible] بیامدند و این سخن گفتند و گفتند که چشم ایشان [illegible] بود
که اگر ایشان گوشت [illegible]
[illegible] وَسَارَتْ
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کَانَ [illegible]

بخوانا شد آنها که پیغمبر را حق تعالی دوزخ را هم از خشم بر وی نگاه داشت و این آیه
فرستاد و گفت اینک کافران خواستند تا از خشم نظر کنند و ضرری بتو رسانند چون قرآن
بشنیدند که سخن میخواندی در تو نگاه میکردند و میگفتند ای احمد و انضح از چشم زده شدها
و میگویند که او دیوانه است از غایت حیرت و سرگشتگی که ایشان است در کار تو نیست
این قرآن الا ذکری و شرفی و موعظه مر عالمیان را بهمه کس اجمعین ذکری و شرفی آرد برای عالمیان
چگونه ترا دیوانه خوانند و بدیوانگی نسبت کنند و در خبر است که رسول صلعم گفت العین
العین حق تدخل الرجل القبر والجمل القدر و قال لا رقیة الا من عین او حمة اسما
بنت عمیس گفت یا رسول الله فرزندان جعفر را بیم میرسد روا باشد که برای ایشان رقیه
کنیم گفت روا باشد اگر چیزی بودی که قضا را سبقت کردی چشم بد بودی و متکلمان در این
خلافست ابو علی جبائی گفت و ابو القاسم بلخی که این را اصلی نباشد و ما گفت بیشتر
در بین اجماع مفسرانست و معرفت بیای عقلا مسلمانان و تجربیست و سید رحمه الله روا
سید در آنجا که در انبیاء رفت گفتند تفسیر آیت آنست که بنظر عداوت بچشم نگرند و پیغمبر
که قصد ترا بلغزانند و هلاک کنند ترا **سورة الحاقة** مکی است پنجاه و دو آیت است روایت
از ابو امامه از ابی بن کعب که رسول صلعم گفت هر که این سورة الحاقه بخواند خدای تعالی او را حساب
آسان کند و در خبری دیگر است که هر که یازده آیت از این سوره بخواند خدای تعالی او را
از فتنه دجال نگاه دارد و اگر تمام بخواند نور بودی باشد از فرق سر تا بقدم والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ٥ اَلْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا اَدْرٰيكَ
مَا الْحَاقَّةُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ فَاَمَّا ثَمُودُ فَاُهْلِكُوا
بِالطَّاغِيَةِ وَاَمَّا عَادٌ فَاُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ
اَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعٰى كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ فَهَلْ

تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ الحاقة نامیست از نامهای قیامت ساعتی که واجب است آمدن ثابت است
و لازم و واقع شدن آنرا که ریب و شک نیست درو که برای آن حاقه خوانند قیامت را که او بحقیقت
محقق است و کارهای بر حق باشد از کتاب و حساب و ثواب و عقاب آنگاه برسبیل استعظام
و تهویل گفت بتعجب ما الحاقه و ترا چه دانا کرد و دانا کرد که این حاقه که قیامت است عجبست و هول
و بیم و کار چگونه بود و نابجز غایت است یعنی از بزرگی و هول بجایی رسیده که دانش هیچکس
بدانجا نرسد ترا علم آن نباشد بکنه آن و نهایت و عظمت آن آنگاه ذکر ثمود کرد و عاد بتخویف
ایشان تا صالح بثمود رفت و هود به عاد و ایشان از این روز قیامت که بحقیقت آمدنیست
روزی که بکوبد مردم را بانواع هول و ضربها دادن ترسانیدند و تکذیب میکردند چنانکه
اهل مکه و دیگران ترا تکذیب کردند اما ثمود هلاک شدند بطغیان که کردند یا بانکر که بود
کوزا پدید شد از صیحه در رحمت و ... بسبب گناه که ایشان را هلاک
کرد و اما عاد که قوم هود بودند هلاک شدند بباد سخت از ... ابن
عباس روایت از رسول صلعم روایت کرد که خدای ... باد را فرستاد الا
بمقدار ... الا در روز هلاک عاد و قوم نوح که این روز آبها را و فرشتگان را
خود عاصی شد و از فرمان ایشان بیرون آمد چنانکه گفت اِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ
و باد در روز هلاک عاد هم عاصی شد در خازنان آنگاه این آیت بخواند وَاَمَّا عَادٌ فَاُهْلِكُوا
بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا مسخر کرد آنرا و مسلط کرد برایشان این باد را هفت شب و
روز شوم پیاپی و گفت این ایام آنست که آنرا ایام العجوز خوانند کرد ... و سرمای سخت
باشد و این ایام را ایام العجوز برای آن خوانند که عجوزی در سرداب رفت و آنجا بود تا در روز هشتم
باد در آن سرداب رفت و او را بکشت و باد منقطع گشت و آن عجوز آخرین کسی بود که
از آن قوم هلاک شد و قومی بودی که از قوم هود ... یعنی عاد را در این ایام و ... در این باد

سخت افتاده و هلاک شده گوییا که ایشان کوز درختان خرمااند خشک شده و در میان کاواک شده

بینی از ایشان کسی که باقی مانده و بقیتی مانده از ایشان یعنی همه هلاک شدند و از ایشان هیچکس نماند وَجَاءَ

فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ

أَخْذَةً رَابِيَةً إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ

تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ حق تعالی ذکر هلاکت فرعون و قوم او کرده

و کفر که فرعون داشت و آنها که از قبل او بودند که از ایشان مؤتفکات خوانند و آن دیههای قوم لوط

ایشان همه کار عظیم کردند گناهان سخت و فاحش و زشت آوردند از شرک و معاصی بکردند

خدای تعالی پیغمبر با ایشان فرستاد در پیغمبر عاصی شدند تا لاجرم بگرفت خدای تعالی ایشان را گرفتنی

سخت زیاده از سختیهای دیگر تا برسید آنگاه گفت چون آب طغیان کرد از حد خود

بیرون رفت در عهد نوح قتاده گفت از بالای همه چیز پانزده گز بگذشت چون باین

بسیار گشت ما شما را در کشتی نشاندیم تا شما غرق نشدید و این بر سبیل تذکیر و نعمت گفت ما را

لِنَجْعَلَهَا تَذْكِرَةً تا برای شما تذکره و عبرتی گردانیدیم آن حالت که با مؤمنان قوم نوح

کردیم از نجات دادن ایشان و غرق کردن کافران یاد گیرد و نگاه دارد آن گوشهای

یاد گیرنده که از موعظ بشنود و یاد گیرد و بر آن کار کند و ضایع نگرداند آنرا از ابو بریده

عن عبد الله الحسینی روایت کرد که چون این آیت آمد که وتعیها اذن واعیة رسول صلعم

امیر المؤمنین علی را گفت سألت الله ان یجعلها اذنک از خدای درخواستم تا گوش ترا

تو شنوا کرداند امیر المؤمنین علی گفت پس از آن هیچ چیز فراموش نکردم و نیز فراموش نکنم

تا زنده باشم از دعای رسول صلعم بریده اسلمی گفت رسول صلعم امیر المؤمنین را گفت یا علی ان

الله امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک وتعی وحق علی الله ان تعی فنزلت هذه الایة

گفت خدای تعالی مرا فرمود تا ترا نزدیک کنم و دور نکنم و ترا بیاموزم و تو یاد گیری و بر خدا حقست

و حقست

و حقست که تو یاد گیری یعنی تمکین کند ترا و توفیق دهد تا یاد گیری پس امیر المؤمنین علی گفت پس

از آن هرگز چیزی فراموش نکردم فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ

وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ

فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ

يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ پس آنگاه در صور در دمند

یکبار دمیدنی و آن نفخه اولی باشد و زمین را و کوهها را بردارند از جای خود بادی سخت و عظیم که بر دارد

و کوهها را بسط کرداند یا بسبب آنکه فرشتگان را بفرماید یا بی‌سببی خدای تعالی بقدرت خود زمین را

و کوهها را بر دارد و بر یکدیگر زنند یکبار زدنی که همه درهم شکنند و خرد گردد و ریزه

کرده در هوا نابود شود پس آن روز واقعه پدید آید و قیامت آشکارا گردد و آسمان

گردد پس این آسمان محکم در آن روز سست و ضعیف باشد و فرشتها بر کنار آسمان ایستاده

باشند و بر دارند عرش خدای را در آن روز بر ایشان هشت فرشته باشد که هر یکی از ایشان چهار

روی دارند بر صورتهای دیگر هست از رسول صلعم که حاملان عرش امروز چهار تن و روز قیامت

مدد کنند ایشان را چهار دیگر تا هشت شوند و در خبر است که هر فرشته را چهار روی باشد

چون روی آدمی و روی چون روی شیر و روی چون روی گاو و روی چون روی کرکس

از خدای تعالی بهر روی از آن روزی خواهند از علی بن الحسین روایت کرد که خدای تعالی

عرش را چهار قائمه آفرید و آن را از غایت نیافرید الا از چهار نور آنگاه عرش بیافرید از

انوار سبز که رنگ سبزی از او است و نوری سرخ که رنگ سرخی از او است و نوری زرد

که رنگ زردی از او است و نوری سپید که همه انوار از او است و روشنی روز از او است

هفتاد هزار طبق بیافرید هیچ طبق نیست الا که تسبیح و تقدیس او میکنند با آوازهای مختلف اگر او از

ایشان آسمی کوهها و دنیا بار بار و شما و دریاها بر زمین فرو شدی گفت آنروز عرض

را این بهشت فرشته بر دست نهاده باشند در آن روز نامه را عرضه کنند و از حال نامه بپرسند و سؤال کنند
و حساب هیچ پوشیده و نهانی از پوشیدهای شما بر خدای تعالی پوشیده نماند آنرا عرض کنند تا مکافات
معلوم شود در خبر است که مردمان را در سه جای عرض دهند دو عرض در قیامت در دو جایگاه
جدل و خصومت کنند در عرضگاه بازپسین نامها دهند بعضی را بدست راست و بعضی را
بدست چپ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ
إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ
قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
آنکسی را که نامه او بدست راست دهند او گوید بگیرید این نامه من و بخوانید و این بدان
گوید که داند که در آنجا چیزی نباشد که او را شرم آید از آن بسبب امتحان ... گوید
بحقیقت که من میدانستم و یقین بودم که من بحساب خود رسیده و مزد عمل خود خواهم داد
پس او در عیشی و زندگانی باشد پسندیده و خوش در بهشتی عالی و مرتفع مکان او و درخت
میوهای او دانا ... و خوشهای عالی بود و میوهای آن بهشت نزدیک بود و دست
بدان رسد اگر نشسته باشد و اگر ایستاده و اگر خفته ایشان را گویند بخورید از این طعامها و بیاشامید
ازین شرابها که این بهشت و نعمت شماست باجر کرده اید و از پیش فرستاده اید در روزگاری
که گذشت از اعمال صالح وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ
كِتَابِيَهْ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ
هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَى
طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ لَا
يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ آنکسی که نامه او بدست چپ دهند او گوید کاشکی نامه من ندادندی

و نفائسی

و نفائسی که صاحب عجایب و این بر شما آنکه گوید که داند که در این نامه فضایح و رسواییهاست
و ای کاشکی که این حالت مرگی بودی و قطع کنندی کار من و ای کاشکی که آن مرگ که مرا در دنیا
بود مرگی بودی محکم کننده باینکه بعد از آن که حیوة نبودی و ای کاشکی بمردمی و برنخاستمی آنگاه
بسبب نخستین گفت یعنی گویی مال من مرا غنی نکرد و بفریاد من نرسید ملک من و قوت
من از دست شد و هلاک گشت و باقی نماند و مرا هیچ حجتی نماند عند آنکه خدای تعالی فرماید
که بگیرید او را و غل کنید او را بگیرید او را بر سر یکجایی صد هزار فرشته از زبانیه که دانید که
وی در آمده باشد وی در دست ایشان باره پاره شود چنانکه از او در دست ایشان
چیزی نماند آنگاه خدای تعالی وی را باز آفریند او را بگیرند و بند بر دست و پای او غل
برکند و در او نهند پس آنگاه ایشان خطاب کرد که او را بدوزخ برید و بآتش اندر نهید
پس او را در زنجیر کشید که زنجیر هفتاد گز ابن عباس گفت این گز فرشتگان است
از بهر دیار نود و بهر ... بیرون نزدیک بود ... ابن نکالی گفت
هفتاد گز باشد هر گز هفتاد باع ... از اینجا که ما نشسته ایم تا بکوفه این حدیث در دعیه
میگفت کعب الاحبار گفت اگر یک حلقه آهنی که در دنیا باشد یک حلقه وی بر سر آن دنیا بجنبد
سوید بن نجیح گفت جمله اهل دوزخ در یک سلسله باشند و اگر یکحلقه وی بکوه نهند
گداخته شود و آنگاه بیان کرد و گفت که این عذاب با چه طریق و با چه سبب بروی آن کنند که او
بخدای بزرگ ایمان نداشت و مردمان را بطعام دادن درویش تحریض نکرد پس او را اینجا
خویشی نباشد که بفریاد او رسد و دوستی که بروی ببخشد و او را هیچ طعامی نباشد الا زرداب
و ریم و خون اهل دوزخ که از اندام ایشان روان شود ضحاک گفت غسلین درختی است
که در دوزخ است خوردنی اهل دوزخ است و آن طعام نخورند الا گناهکاران و خطاکنندگان
که مشرکان اند از حق در گذشته اند و بباطل رسیده اند و در دست ... خود را گفتی که

طعامی که سازند از آتش که بوی بسیار بد برآید در دوزخیان که گفتیم که بکنیم از ایشان بخیرها بالایشان گرده ام
و بکنیم او در طعام دادن تقصیر کنیم حق تعالی گفت نادادن طعام به درویشان در مقابله کفر است
مقرون بانکه قرب نزدیک کرده است بنگر که تحریص کردن را چگونه برابر کفر کرده آنکه
که منع کند از طعام نفوسی یکی دیگر کاین ادعی بر درویشان بهتر از کمیتهای
به حضرت دی نصیب تو است فا آن دیگر دوزخی کسی دیگر است فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ
وَمَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا
مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
گفت سوگند میخورم بآنچه شما می بینید و آنچه شما نمی بینید یعنی بکل کاینات و موجودات بالوان
دنیا بدنیا و آخرت و بنعمت ظاهره و نعمت باطنه و باجسام و ارواح صادق گفت
می بینید از نعمت باخلقان و آنچه نمی بینید از ... که این قرآن گفتار رسول است
یعنی تلاوت رسول است و قرائت پیغام گذارنده است کریم یعنی محمد و گفته جبرئیل انه لقول رسول
كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ هم بر این تاویل تلاوت و حکایت وی است وما
هو بقول شاعر دلیل میکند که آن رسول محمدست ... که این سخن ... بر اثبات خلاف
که از وی ... بسبیل مجاز گفتار وی است گفتار شاعر نیست
آنگاه گفت بر سبیل توبیخ که اندک ایمانی آورید و ... اندک است ... گفتار کاهن نیست آنکه
که تفکر و ... دین قرآن تا بدانید و معلوم شما گردد که این قرآن از جنس شعر و
کهانت نیست ... جماعت است که دعوی کنند که ما از جن قرینها هستیم که اخبار غیب
با ما میگویند و ما از غیب خبر میدهیم و این از آن گفت که ایشان یکبار رسول را شاعر
میخواندند و یکبار کاهن و قرآن را شعر ... ترکیب عجیب و کلامی غریب می شنیدند که مثل آن
نبوده از رسول ... که دیگر چه نام نهند برای تهمت و ... شعر می خواندند ...

گفتند که درو

گفتند که در وی اخبار غیب است پنداشتند که از جنس کهانت است در آن اندیشه نکردند که شعر کلامی
باشد موزون و مقفی که قایل وی ... قرآن موزون و مقفی نیست و در این تفکر نکردند
که کهانت بالقای ... باشد و کهانت بالقای شیاطین باشد چنانکه ایشان دعوی کردند و این
بالقای وحی از قبل خدای تعالی بمحمد علیه السلام ... شعر و کهانت ... رسول را شاعر
کاهن گفتند خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت که او ... فرستاده است از خدای جهانیان
وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ
وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَإِنَّهُ
لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ذکر چنان باشد که این رسول ... باشد
سخن دروغ یعنی سخنی که ما نگفته باشیم بر ما بندد و بر ما افترا کند او را بگیریم
تر ... قرآن ... است که او ... کنند ... از ... دست
زنی ... دست راست بگیریم و آنگاه رگ دل وی ببریم و آن رگی است که ...
وی باشد و گفته اند رگی است اندر پشت ابن عباس گفت او را بگیریم بقوت و قدرت
و یمین عبارت است از قدرت و قوت آنگاه که وی را گرفته باشیم هیچکس نباشد از شما که او
از کشتن وی باز دارد و منع کند و این قرآن پند و موعظه است پرهیزکاران را و ما میدانیم که
از شما کسانی اند که تکذیب میکنند و بدروغ میدارند قرآن خطاب کافران و گفته اند خطاب
یعنی جمعی از شما هستند که بقرآن کافر شوند و این قرآن حسرتها باشد کافران را ...
مومنان و مطیعان به بهشت و ایشان از آن محروم مانده باشند و این قرآن نهایت یقین است
و کال تعظیم و معنی حقیقت است ... نیست بعضی گفته اند حقیقت یقین یعنی ...
راه بخدا باشد و این است پس تسبیح کن بنام خدای بزرگوار خود ...

با کمال عظمت وی در نهایت حقارت است و شکر آن که نعمت حق تعالی ترک کرده است و ایشان را
بر آنکه فنا پذیر است اسم جنس باشد که هر چند ... اضافت ... تفسیر بود **سورة المعارج** مکی است
چهل و چهار آیت است ابی بن کعب از رسول روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی
ثواب آن بدهد که عهد نگاه دارند و ... و زکوة ... بسم الله
الرحمن الرحیم ۞ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ
وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا
إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا ابن عباس گفت این سائل نضر بن الحارث بود
که او از خدای تعالی عذاب ... خواست قوله تعالی اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک
فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم ... خواست از خدای تعالی روز بدر
بعذاب ... او را بکشتند ... بعضی گفتند که او را باز داشتند و طعام و شراب ندادند
تا گرسنه ... بمرد ... عقبة بن ابی معیط ... گفت این سائل
یکی از مشرکان بود گفت ... این عذاب که خبر میدهی ... بود ... واقع خواهد
خدای تعالی بیان کرد که کافران ... این آیت سائل گفت ... از
... این سؤال کرده است ... از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از
پدران خود علیهم السلام که چون رسول دست امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گرفت بغدیر خم
و او را بر بالای منبر برد ... گفت مَن کُنتُ مَولاه فعلیٌّ مولاه ... عقب
امامت کرد برای آنحضرت ... در حدیث ... در بلاد عرب ...
نعمان ... برسید برخاست ... تا بجنگ ... رسول ... از ناقه فرود آمد
و ناقه را زانو بربست و پیش رسول آمد ... با صحابه ... گفت ای محمد
که خدای تعالی ... بگویید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

قبول کردیم

قبول کردیم و گردن نهادیم و گفتی که پنج نماز کنید بپذیرفتیم گفتی که زکوة بدهید بدادیم گفتی یکماه روزه
بدارید قبول کردیم حج قبول کردیم با این همه راضی نبودی تا این ... را برکشیدی و بر دست گرفتی
و بر بالای منبر بردی و گفتی هر که من مولای اویم علی مولای اوست و در این عالم کسی ...
... نعمان ... گفت یا محمد این ... از خود گفتی یا از خدای تعالی ... رسول
گفت هو الله الذی لا اله الا هو ... گفت اللهم
ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب
الیم ... سنگی از آسمان بیامد ... و ...
... در حال ... خدای تعالی این آیت فرستاد ...
... و طلب داشت عذابی را که واقع شونده ... است بر کافران ...
که آن عذاب را دفع کننده باشد ... حکمت خدای جل جلاله ... واجب کرد ...
عذاب را ... که خداوند آسمانها و زمین است ... ابن کیسان گفت معارج
... باشد که میان آسمان و زمین باشد ... گفت ... آسمانها ... آسمان ...
فرشتگان و جبرئیل تا آنکاه که ... باشد ... روزی که مقدار
پنجاه هزار سال بود ... از زیر هفتم زمین باشد تا بالای هفتم آسمان ... که ...
باشد و جای دیگر ... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ روزی که مقدار پنجاه
هزار سال باشد ... آسمان دنیا باشد تا بزمین ... و گفتند که پنجاه هزار سال ...
روز قیامت است ... مقدار ... خلق است برای حساب و فصل قضا ...
حساب خلقان ... خدای تعالی ... پنجاه هزار سال ... خدای تعالی ... حساب ...
روز قیامت است ابو سعید خدری روایت کرده از رسول که ... رسول را ...
سؤال کرد گفت یا رسول الله ما اطول هذا الیوم ... آن روز ... روز قیامت

رسول گفت یا محمد این کجا است که جای این کافران است که سکنی خواهی بود از قعر نار که مؤمنی بگذارد
ابن عجم التمیمی گفت مقعود این است بر محتاجی باشد که میان نار بنشیند دیگر آنگاه رسول را مر
فرمود که ای پیغمبر فرستاده این کافران ترا مسخره کنند بر سبیل استهزا و طلب عذاب قیامت میکنند تو صبر کن
صبر کردنی نیکو یا آنکه در میان آنان از تو جزعی پیدا نشود و این کافران این روز نیک را بعید میدانند
و ما در میان نزدیک نجل تعجیلات می شمرند و ترا دیگر مینمایم در در قصورت سخت سوا تم
يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا يُبَصَّرُونَهُمْ
يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَ
فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ روزی باشد که آسمان
گداخته گردد همچنان نقره گداخته یا مس گداخته و کوهها همچنان پشم رنگین بوده و چون کوهها
از دور رنگارنگ باشد و رنگها بینی از راهها رنگارنگ و در دید باشد بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی
سیاه چنانکه گفت وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا همچنان خواهی از
در هوا پشتا در آن کوه انهم چون پشم رنگین باشد آخذ وضعیف و در آن روز
نپرسد هیچ خویشاوند را از خویشاوند یا آنکه هر یک مشغول باشد و از گناه خویش
خویشاوند را دیگر را سؤال نکند و ازو نپرسد چنانکه گفت وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ
أُخْرَى با بنان نماید یعنی کافران یکدیگر را بنماید تا بینند که میان ایشان شفقت نماند و
عبدالله عباس گفت یکساعت باشد که یکدیگر را باز شناسند پس از آن کسی کسی را نشناسد
و آن حال کافران گناهکار تنها آرزو خواهند که درباره او فرو شود و عوض بدهند
تا کار نیک است و زن و فرزند و برادر و قبیله و عشیره و هر که بر روی زمین است
در زمین است تا شنید بیش آنگاه دیگر نجات دهند كَلَّا إِنَّهَا لَظَى نَزَّاعَةً لِلشَّوَى تَدْعُوا
مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى وَجَمَعَ فَأَوْعَى إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ

جزوعا

جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ
وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ
بِيَوْمِ الدِّينِ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ
غَيْرُ مَأْمُونٍ حق تعالی بر سبیل ردع و زجر فرمود که نباید که این تمنا کنند و آرزو خواهند
که حاصل نیاید معنا که این دوزخی است زبانه زننده آتش دوزخ که نام وی لظی است
نام درکه دوم است از دوزخ آتشی که پوست از سر باز کند و گوشت از استخوان جدا کند
اعضا و جوارح را بسوزد و باز نو کند از ایشان اعضای که در باشد و پشت برادر
بگو بیش آن خواهی ابن عباس گفت کافران و منافقان را بنام و نسب ایشان با زبان فصیح آواز دهد
آنگاه بر چیند ایشان را چنانکه مرغ دانه را بر چیند خلیل احمد گفت مراد تمکین او است از
ایشان آنگاه صفت دیگر کرد و بیان کرد گفت او جمع کرد مال را و در وعا نهاد جمع کرد و با
کرد و زکوة نداد و گفتند که عبدالله حکیم سر کیسه در بستی گفتند و بیان کرد که چنین بیکی
گفت شنیدم که خدایتعالی گفت وَجَمَعَ فَأَوْعَى آنگاه وصف طبیعت آدمی کرد و گفت بدر
که آدمی را بخیل و ترسنده آفریده اند همچنانکه در در دنیا بوی رسد جزع و ناشکیبائی کند
و چون فراخ دستی و توانگری یابد باز دارنده و منع کننده و بخیل باشد بر نعمت شکر نکند
در بلا صابر نباشد که نا بندگی از دنیا راضی شود و بر او توقع آنچه که از دنیا نخواهی یا
رسول خدا گفت شَرُّ مَا فِي الرَّجُلِ شُحٌّ هَالِعٌ وَجُبْنٌ خَالِعٌ بد ترین آنچه در مردم بود
بود که او را بجزع آرد و بخل یا جهاد بود دل که دل را از جای ببرد یعنی آدمی آنچنان اختیار
جزع میکند و ترس و این دو صفت که بخل و حرص است بخود راه بسته که یا دعا بکنا
آن آفریده شده است و دو بر او طبع کرده است آنگاه از این آدمیان استثنا کرد و گفت
سیجنین الی الاجعی که نماز بپای دارند بر آن مداومت نمایند و مواظبت کنند صحابه ...

که اینها که باشند گفتند آنها که در نماز التفات نکنند از جانب راست و چپ نگرند و مراقبت
محافظت ارکان و اوقات می‌کنند و آنها که در مالهای ایشان حقی باشد معلوم و مقدر یعنی
زکوة و صدقه از آن مر خواهنده و بی‌دولت یعنی ناخواهنده و نخواهد تا پندارند که محتاج نیست محروم
کرده‌اند و از صادق علیه السلام روایت است که مراد باین آنست که قرار مالی خود را خارج کنی و بر روی آن
دهی بر روزی یا جمعه و آنها که تصدیق کنند و باور دارند روز حساب و جزا را و آنها که
از عذاب خدای خود ترسان و خائف باشند از برای دفع عذاب استعداد کنند بطاعات و عبادت
و اجتناب از معاصی و شهوات بحقیقت که عذاب خدای ایشان نه آن است که از وی
ایمن توان بود. وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَئِكَ
فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ و آنها که فرجهای خود را نگاه دارند از حرام و منع نکنند مگر از
حلال خود که در نکاح آورده باشند یا از زنانی که دست ایشان مالک ایشان گشته باشد یعنی
کنیزکان خود را که ایشان را برین ملامت نکنند و هر که جز این طلب دارد او از اینها باشد که
ظلم و بیداد کنند و با نفس خود دشمنی کنند و از راه و حدی که نهاده است تعدی کنند و
آنها که عهد نگاه دارند و امانت نگاه دارند و مراعات عهد و پیمان کنند و بعهدی که کرده‌اند
وفا کنند و آنها که بشهادت و گواهی خود قیام کنند و گواهی باز نگیرند و سهل انگاری نکنند و ترک نیارند
و شهادت را لله ادا کنند و آنها که بر نمازها مواظبت و محافظت کنند آنها
که جامع این خصال و دارای این صفات باشند در بهشتها عزیز و مکرم باشند و متنعم
باشند. فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ أَيَطْمَعُ

كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ فَلَا أُقْسِمُ
بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا
نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ جهت آنکه کافران بر گرد جانب تو در نزدیک تو شتابنده‌اند روی بتو کرده
گردن کشیده و چشم تیز کرده از جانب چپ و از جانب راست گروه گروه بتو حلقه زده‌اند
و ترا در میان گرفته‌اند سخن تو میشنوند و در آن استهزا میکنند چنانچه روایت
کرده‌اند که مشرکان پیامبر را در گرد رسول خدا با استادندی و سخن وی بشنیدندی
و استهزا کردندی با اصحاب گفتندی که اگر چنین باشد که محمد میگوید که اینها به بهشت خواهند رفت
ما پیش از ایشان به بهشت رویم و جای ما بهتر باشد خدای تعالی گفت ای محمد این کافران طمع
میدارند که در بهشت با نعمت باشند و در رحمت که این نباشد و هرگز مطمع ایشان حاصل
آنگاه گفت بیافریدیم ایشان را از آنچه میدانند و میشناسند که از نطفه آفریدیم و در اصل طینت
همه متساوی‌اند و هر کسی که به بهشت رود را استحقاق رود و با ایمان و عمل صالح و زهد و تقوی
و رستگاری بود نه بنسبت و تبرکاری بعضی صحابه چون وعظ گفتندی همه مقادیر و مال از او
میگفتند که اصل او از میان مخرج بول است آنگاه او هم در میان آب است تا که در رحم مادر
میان آب و خون و آنگاه که بیرون آید بول که غائط بازگردد و با بول و غائط خود در مانده
آنکس که چنین بود و در آن تکبر چون رسد آری ابناء آدم در زکاة انظرهم من اهل دنیا الی الثیم
فلم نفطر دو و مطهر منی و آخرهم اذا انتهوا میته سوگند خورد بخدای مشارق و مغارب که ما قادریم
و توانا بر آنکه ایشان را هلاک کنیم و قومی دیگر بهتر از ایشان بیافرینیم بدل ایشان و اسبق نه آنیم
ما را عاجز نتوانند کرد و بر ما سبقت نتوانند گرفت از ما در نتوانند گذشت فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا
وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ
سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ

ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ آنگاه بر سبيل تهديد گفت دست ازينها بدار بگذار
ايشان را تا خوض كنند و شروع نمايند و بازى كنند در دنيا تا برسند و ببينند روز خود را آن روز كه ايشان را
وعده داده اند روزى كه از گورها بيرون آيند شتابان گويا بجانبى كه ايشان راست نشانه
و بر يكديگر سبقت ميكنند خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ در چشمهاى ايشان اثر ترس و مذلت پيدا شود
سياه روى باشند آن روزيست كه ايشان را وعده داده اند و آن قيامت است

سورة النوح مكيست بيست و دو آيت است از رسول خداى روايتست كه هر كه اين سوره
بخواند از جمله آنها باشد كه دعاى نوح در حق ايشان باشد قوله تعالى وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ
أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ
نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ
وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
بفرستاديم نوح پيغمبر را بقوم او و گفتيم كه بترسان قوم خود را پيش از آنكه بايشان عذابى دردناك
و آن عذاب استيصال بود يعنى طوفان كه بايشان رسيد و همه هلاك كنند و نوح بايشان آمد
و ايشان را تحذير كرد و گفت يا قوم من شما را بيم ميكنم و بيم دهنده ام ازينكه شما بيان ظاهر شده ام
از پرستيدن اين بتان و ترك عبادت خداى عالميان ميكنيم كه خداى را بپرستيد و از معاصى
اجتناب كرديد و اجتناب نمائيد و طاعت من داريد و در آن تا شما را بيامرزد
و گناهان شما را بازپس دارد و تأخير كنند در مرگ شما تا وقتى كه آن مسمات و اين آيت
بر قول ايشان كه اثبات دو اجل ميكنند يكى ادنى و يكى اقصى و تقصى شرط است بتقوى ...
نبى ايشان نكردند و ايمان نياوردند و باجل ادنى هلاك شدند كسانى كه دو اجل فرض ميكنند
ازين جواب دادند و گفتند كه ايشان را اجل اقصى آنگاه بود كه ايمان آوردندى و تقوى كار بستند

چون نگردند

چون نكردند اجل اقصى شان را نبود چنانكه اگر ايمان آوردند ايشان را ثواب بود كه جميع ايشان را
نبود و چنانكه ميگفتند كه ايشان را دو اجل باشد چنانكه نيز ميگفتند كه ايشان را هم بهشت باشد و هم
دوزخ كه اجل اقصى و بهشت موقوف بود بشرطى كه حاصل نيامد و اجل مسمى غايتى است كه بآنجا
برسند و ايشان را تأخير نباشد و باز پس نشوند اگر بدانيد و تميز كنيد قَالَ رَبِّ إِنِّي
دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كُلَّمَا
دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ
وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي
أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ
كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ
وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا نوح نبى آنگه دعوت كرد قوم خود را روزگار دراز
صرف كرد و بسيار از ايشان كسى ايمان نياورد و از ايمان ايشان نوميد گشت و شكايت با خداى
گفت و گفت الهى بار خدايا اين قوم را من دعوت كردم و در دعوت هيچ تقصير نكردم بلكه
مداومت كردم هم در شب و هم در روز ايشان را بحضرت تو ميخواندم دعاى من ايشان را
نيفزود الا گريختن از تو كه كردند و من هر وقت كه ايشان را دعوت كردم در شب يا در روز
تا باشد كه تو ايشان را بيامرزى بآن سبب كه توبه كنند و از كفر و عصيان باز آيند ايشان
انگشتهاى خود در گوشها كردند تا آواز من نشنوند و جامهها در خود پيچيدند تا مرا
نبينند و نشنوند تا مرا نبينند و بر كفر مقام كردند و بايستادند چنانكه ازين بر نگردند
و اصرار كردند و بسيار استكبار كنند و گردن كشيدند و بزرگى نمودند پس ايشان را دعوت كردم
پس ايشان را اعلان كردم يعنى در دعوت و پنهان كردم يعنى بهر وجه كه ممكن بود دعوت كردم
و تقصير نكردم با ايشان هيچ سود نداشت چنانكه در شب آورده اند كه چون بر آن جا بر كه

افتاده‌ایم پس آنگاه ایشان را گفتم که از خدای بترسید و آمرزش خواهید که او آمرزنده گناه کاران است
تا فرو فرستد بر شما باران‌ها پیاپی و شبان‌روز که در خبر است که در عهد عمر خطاب سالی در عرب قحطی عظیم
بود و عمر با اصحاب به استسقا رفتند هیچ نگفتند و جز استغفار [illegible] گفتند که استسقا نگفتی گفت کردم
چهل سال در عهد نوح چهل سال رحم زنان عقیم شد و باران از آسمان نیامد نوح ایشان را گفت
از خدای بترسید و آمرزش خواهید و استغفار کنید تا خدای تعالی شما را باران دهد و زنان شما را
ولادت شود آنگاه این آیت برخواند در خبر است که مردی نزدیک حسن بصری آمد و گفت
گناه بسیار دارم گفت استغفار کن دیگری آمد و گفت گنه بسیار کرده‌ام و باران نمی‌آید
می‌ترسم که خشک شود گفت برو استغفار کن همه را گفتند سبحان الله همه حاجتی در جمیع
مختلف بود همه را استغفار فرمودی گفت اعتبار بر قول خدای تعالی کردم در قصه نوح
که فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا آمرزش خواهید از خدای تعالی که او گناهان را
بسیار آمرزنده است باران فرستد و مال‌ها و پسران در زیادت کند و شما را بوستان‌ها دهد و جوی‌های
آب روان بدهد مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا أَلَمْ تَرَوْا
كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ
سِرَاجًا وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ
إِخْرَاجًا وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا
قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ
إِلَّا خَسَارًا وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا چه بوده است شما را ای قوم که خدای تعالی را امید
نمی‌دارید تعظیمی و توقیری و بر حالی نمی‌باشید که در آن تعظیم خدای تعالی باشد شما را در سرای کرامت
کلبی گفت از عظمت خدای تعالی نمی‌ترسید مجاهد گفت عظمت خدای را نمی‌دانید و اعتقاد نمی‌کنید
و حال آنکه شما را باطوار در بار آفریده است خاکی آنگاه نطفه آنگاه علقه آنگاه مضغه آنگاه لحم

دیگری آمد و گفت درویشم گفت [illegible] دیگری آمد گفت زن دارم و فرزند نمی‌آید گفت برو استغفار کن [illegible]

انگاه مجید

۲۵۶

آنگاه مجید آنگاه جنین آنگاه طفل آنگاه پیر آنگاه ضعیف نمی‌بینید و نمی‌بینید که خدای تعالی هفت
آسمان مطبق چگونه آفرید و ماه را در آسمان‌ها نور کرد و آفتاب را چراغ کرد که اهل دنیا
روشنی یابند بدانکه محتاج آن باشند چنانکه اهل خانه به چراغ و ماه چنین نیست بلکه نور وی نه ضیا
ضیاء آفتاب بیشتر و گرچه بر آسمان دنیاست در میان آسمان‌ها نیست و این بر سبیل عرب است
که گویند فلان در فلان شهر است و اگرچه در کنار آن شهر ایستاده باشد هفت آسمان
به منزلت شهری گرفته است از اینجا [illegible] عبدالله عمرو رضی الله عنه گفت که روی
ماه و آفتاب به جانب آسمان است و قفای ایشان به جانب زمین و گفت [illegible]
روز [illegible] خدای تعالی باشد و این آیت [illegible] وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای تعالی برویانید شما را از زمین
رویانیدنی و این بر سبیل استعارت گفت یعنی شما را دیگر باره باز زمین برد یعنی از آنجا پدید آورده
باشید و دیگر باره بیرون آرد شما را از زمین به بعث آورد و خدای تعالی زمین را بر
شما بساط کرد تا چنانکه شما خواهید در وی سیر کنید و [illegible] از زمین [illegible]
در راه‌های فراخ آنگاه بیان کرد شکایت نوح از قوم خود گفت نوح پیغمبر گفت ای خداوند
من در من عاصی شدند و نافرمانی کردند و متابعت کسی کردند که مال و فرزند او را
در زیادت نکرد الا خسارت و زیان کاری مال و فرزند [illegible]
[illegible] و معصیت [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] آخرت [illegible] قوم نوح [illegible] خدای تعالی [illegible] بزرگ
کردند و آن مکر آن بود که [illegible] نوح [illegible] گفتند که مکر بزرگ
آن بود که مردی [illegible] دست [illegible] طفل گرفت نوح را بدو نمود و گفت ای پسر
شده‌ام که تو [illegible] تا بعد از وفات من [illegible]
و در دنیا از وی نگه دار که آن بر صلاح باشد وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ

وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿۲۳﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ
إِلَّا ضَلَالًا ﴿۲۴﴾ مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَنْصَارًا ﴿۲۵﴾ وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿۲۶﴾ إِنَّكَ إِنْ
تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿۲۷﴾ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ﴿۲۸﴾ ایشان
ضلالت اتباع خود را گفتند دست از خدایان خود مدارید و از پرستیدن ایشان [illegible]
این پنج بت که یکی را ود خوانند و یکی را سواع خوانند و سیم را یغوث و چهارم را یعوق
و پنجم را نسر محمد بن کعب گفت آدم را پنج پسر بود و این پنج نام نام ایشان بود ایشان مردمان عابد
زاهد بودند یکی از ایشان بمرد و بر وی [illegible] بگریستند شیطان بیامد و گفت اگر
خواهید تا صورت وی برای شما بنگارم تا در قبله خود نهید چون در آن نگرید
او را یاد کنید گفتند ما نخواهیم که در قبله ما چیزی باشد که از نماز باز گیرد گفت در راه مسجد بنهید
گفتند روا باشد صورت وی نگاشت [illegible] دیگر مرد بمرد بر صورت وی نیز بنگاشت
و هم چنین تا هر پنج صورت بنگاشت آنگاه چون نسلها برآمد آن مردم دست از نماز بداشتند
و روی در رفتار نهادند و شقاوت شیطان با ایشان آمد و گفت شما را چه بود که ایشان را نپرستید پنج مرد صالح
گفتند که ایشان کیستند گفت این صورت معبودان پدران شماست و خدایان شما آنجا از ایشان حاجت خواستند
که درمانها و کارهای ایشان از آن پرستیدن گرفتند تا بوقت نوح و چون نوح ایشان را
با عبادت خدای تعالی خواند ایشان فرزندان را وصیت کردند و گفتند لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ
محمد بن قیس گفت این پنج کس پنج مرد صالح بودند از عهد آدم تا نوح و ایشان را اتباعی بود
که بایشان اقتدا میکردند چون بمردند یاران ایشان آمدند و گفتند اگر صورت ایشان
تماثیل سازیم در عبادت [illegible] ایشان [illegible] گفتند روا باشد ساختند چون

ایشان

ایشان بمردند شیطان بیامد و فرزندان ایشان را گفت ایشان معبودان پدران شما بودند ایشان را
بپرستید ایشان بت پرستیدند عبدالله عباس گفت نوح گفت او را منع کردم از آنکه گور آدم
طواف کنند ابلیس بیامد و گفت [illegible] بصورت [illegible] بسازم تا شما گرد آن طواف میکنید
برای ایشان پنج صورت بتراشید ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر و ایشان را [illegible]
پرستیدند و چون [illegible] طوفان بود آن تماثیل در زیر آب [illegible] بماند تا آنگاه که [illegible]
بیرون آورد و برای مشرکان عرب [illegible] و در بر گرفتند و آنرا می پرستیدند از ایشان بجا
کلب [illegible] تا آنگاه که اسلام آمد و این بت نزدیک ایشان بود و قبیله طی یغوث را
بگرفتند [illegible] تا آنگاه که بنی ناجیه خواستند که از ایشان بستانند آنرا بگریزانیدند نزد
بنی الحرث ابن کعب بردند و یعوق را همدان بگرفتند [illegible]
و نسر حمیر را افتاد و سواع [illegible] و از بتان عرب لات ثقیف را و عزی سلیم
و غطفان را و منات [illegible] و ساف و نائله و هبل اهل مکه را ساف برابر حجر الاسود بود و نائله
برابر رکن یمانی نهاده بود و هبل در میان کعبه [illegible] بالای او بود و ود بر صورت
مردی و سواع بر صورت زنی و یغوث بر صورت شیری و یعوق بر صورت اسبی و نسر بصورت کرکسی
آنگاه گفت وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا [illegible] این [illegible]
از عبادت ایشان گمراه شدند [illegible] بار خدایا [illegible] الا ضلالت [illegible]
ایشان [illegible] آنگاه در [illegible]
این [illegible] در دنیا [illegible] در میان آب [illegible]
[illegible]
از ایشان باز دارد قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ [illegible] دعا کرد و گفت ای بار خدای مگذار [illegible]
[illegible]

مگر سالها کار او کافر باشند گفتند که دعای نوح برایشان بعد از آنکه خدای تعالی او را اعلام کرد که لن یؤمن
زیرا گفت بر ایشان دعا کرد آنگاه که خدای تعالی ارحام زنان ایشان عقیم کرد و اصلاب مردان
خشک کرد پیش از عذاب بچهل سال و گفته‌اند بهفتاد سال نوح بر ایشان دعا کرد خدای تعالی اجابت
کرد در میان ایشان هیچ کودکی نبود آنگاه نوح خود را دعا کرد و مادر و پدر خود را نام پدرش
ملک بن متوشلخ و نام مادرش سمحا بنت انوش گفت بارخدایا بیامرز مرا و مادر و پدر مرا و هر کسی
که در خانه من آید و مؤمن بود و گفته‌اند که خانه مسجد خود را خواسته است و گفته‌اند کشتی خواسته
و جمله مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بیامرز نوح پیغمبر دو دعا کرد یکی بهلاک کافران و دوم برای
آمرزش مؤمنان و چون اولین مستجاب شد دعای دوم که آن آمرزش مؤمنین و مؤمنات است
مستجاب شده باشد چون مؤمنان را دعا کرد گفت ای بارخدایا میفزای بر ظالمان و کافران الا هلاکت

سورة الجن مکی است بیست و هشت آیت است از ابی بن کعب روایت است که گفت رسول صلعم
فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را بعدد هر جنی و پری که بمحمد ایمان آورده باشند
و تصدیق کرده و بعدد هر که تکذیب کرده باشد ثواب آزاد کردن بنده بنویسد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا
انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک بربنا احدا
وانه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا وانه کان یقول سفیهنا
علی الله شططا وانا ظننا ان لن تقول الانس والجن علی الله کذبا
بگو ای محمد و خبر ده مردمان که بمن وحی فرستادند که جمعی از پریان سخن خدا قرآن
بشنیدند و بایستادند و گوش فرا داشتند و استماع قرآن کردند و مفسران گفته‌اند که این گروه که
بودند از جنیان که گوش بقرآن خواندن داشتند کی بودند ابو حمزه ثمالی گفت از جنیان بنی الشیصبان
بودند و ایشان که بیشتر از ایشان که در مکه بیشتر نسبت بعدد و عام لشکر ابلیس از ایشان باشند

ایشان

۲۵۸

ونیز آنگاه گفتند که رجال ... ایشان ... ایشان از محمد صلی الله علیه و سلم ... گفتند ... انا سمعنا قرآنا عجبا

ایشان با قوم خود رفتند گفتند ای قوم ما قرآنی عجب شنیدیم سخنی که بخلاف سخن خلایق است در روانی و اعجاز
در راه حق نمودن صفتها است راه نماینده بر رشد و صلاح و توحید ایمان آوردیم و باخدای خود
هیچ انبازی نگیریم و شرک نیاریم و گفته‌اند که خدای ما برتر و بزرگوار است بزرگی او راست و بلندی و جلال
و عظمت و بزرگواری همه که نشاید که گرفت و فرزند که خلاف آنکه کفار گفتند بر وی آنکه او جسم نیست
و این یکی از صفات اجسام است و او غنی و بی نیاز است و او را حاجت شهوت نباشد و آنچه در فراخوا
و که عقل و دانا ان قوم ابلیس بر خدای تعالی سخنی گفته است که ظلم و عدوان است و لایق جلال حضرت وی
نیست که وی با خدای او زن و فرزند نسبت میکند و او را زن و فرزند گفت و ما یقین و حقیقت
ندانستیم بلکه گمان چنان بردیم که هرگز آدمیان و پریان دروغ بر خدای تعالی نگویند و گمان ما
راست از ایشان کامل بود که بر قول ایشان اعتماد کردیم و آنچه ایشان گفتند معتقد شدیم چون بدانستیم
بطلان است از آن اعتقاد باز آمدیم و مؤمن شدیم وانه کان رجال من الانس یعوذون
برجال من الجن فزادوهم رهقا وانهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث
الله احدا وانا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا وشهبا
وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا
وانا لا ندری اشر ارید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا
وانا منا الصالحون ومنا دون ذلک کنا طرائق قددا و در [illegible] که مردمان
بوده‌اند از آدمیان که پناه با جنیان داده و این آن بود که چون یکی از عرب در بیابانها
جای فرو آمدی گفتی اعوذ بسید هذا الوادی من سفهاء قومه چون این گفتی اعتقاد کردی که جهد
ایمن است و خوش بخفتی و این بر [illegible] گفت او [illegible] که پناه گرفت از آنان بجنیان
منصف بودند آنگاه ایشان در عیب [illegible] گفت عکرمه گفت از [illegible] ابی السائب الانصاری شنیدم
که گفت بیکجا [illegible] رفتم با پدرم در وادی آنگاه رسول صلعم به مدینه آمده بود [illegible] شب در آن [illegible]

نیافتیم چون تا به نیمه رسید کوکبی بیامد و بزد و بگرفت شمی آواز داد و گفت یا عامر الوادی جار
جار که منادی آواز داد که یا معشر الجان تا صلصله آواز شنیدیم و کسی را ندیدیم که که بود و باز گرد
بره بیامد و در میان گله رفت و گرگ بگریخت نماز بامدادی تا رسید حق تعالی این آیت فرستاد در آن حالت
مقالت خبر داد و گفت مردانی از آدمیان که پناه با مردانی میجستند از جنیان پس آدمیان
جنیان را در زیادت کردند بیداد و جباری و گردن کشی سبب پناه گرفتن ایشان بایشان
تا گفتند که ما بر جن و انس مهتر شدیم پس در فزودن ما انس در رعایت و پناه ما اند و ایشان بیدار شدند
و گمان بردند یعنی جنیان گمان بردند چنانکه مشرکان گمان بردند که خدای تعالی هیچکس را بر نینگیزد
و حشر نکند از مردگان این دو آیت گفته شد از جمله آنست که خدای تعالی پیغمبر را خبر داده از
جنیان یعنی گفته شد که از جمله گفتار ایشانست یعنی ایشان گفتند که آدمیان گمان بردند چنانکه
شما گمان بردید که خدای تعالی هیچکس را برنینگیزد پس از مرگ و طلب کردیم که با آسمان برشویم آسمان را یافتیم
پر کرده از فرشتگان که نگاهبانان سخت اند شدید قوی و ستارها که پاره آتش اند یعنی خواستیم
تا بر آسمان رویم و چیزی از اخبار غیب بشنویم یافتیم فرشتگان مانع ما میشدند با آتش می آمدند ما را و می
و بدرستی که ما می نشستیم از آسمان سخنی میشنیدیم اکنون هر که سخنی بشنود که استماع کند می یابد که وی را
پاره آتش نگاهبانی که منع میکند از شنیدن و دیدن جنیان این از بهر آن کردند تا سخن فرشتگان
بشنوند و بیابند و الهام افکنند بر جادوان که ما غیب میدانیم و فرشتگان و شهاب این آن ستاره است
که مانند آتش در هوا گشته میشود و چون تیر و ما نمیدانیم که این منع جنیان که اگر چه حضرت سید
نبی علم غیب گفتند که ما نمیدانیم که بایشان چه میخواهد با اهل زمین سخن بد از بلا و نکبت و تنگی و دشواری
و در دنیا یا بخلاف این از رشد و صلاح و شدت رستگاری و نیکوی میخواهد خدای تعالی با ایشان
بدرستی که ما از صالحانیم و نیک مردانیم و از ما هستند قومی که دون آن و فرود تر از ایشانند یعنی دون صالحان
ما نیکان هستند و بدان هستند و ما بودیم فرقها و راهها مختلف و مذهبهای گوناگون و بعضی
برجهودی

برجهودی و بعضی بر ترسایی و بعضی بر مذهب بت پرستان وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ
وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ
بَخْسًا وَلَا رَهَقًا وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ
تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا
عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ
رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا و ما دانستیم بیقین که در زمین خدای را عاجز نتوانیم کرد
که از وی فوت شویم و بگریزیم از جایگاه رویم در قبضه قدرت وی باشیم و در تحت امر وی
چون بشنیدیم قرآن را چیزی که سبب هدایت آن بود ایمان آوردیم هر که بگرود بخدای از هیچ ظلمی
نترسد و از هیچ نقصانی نترسد و بیقین داند که ثواب وی باز نخواهد شد و بنا واجب عقابی نکند
و از ما اند که مسلمانان اند و بعضی کافرانند پس هر که اسلام آورد و گردن نهد دین خدای را و از ایشان
باشد که قصد صلاح کار خود کرده باشد و بجوید سعادت باشد و نعمت بهشت باشد اما
کافران و جابران ایشان هیزم دوزخ باشند و هیزم سوختن را شاید و همچنین وحی فرستاده شد
که اگر ایشان جمله خلایق از پریان و آدمیان بر راه راست و مستقیم بودندی
نگردند و بر طریق ایمان و هدایت بودندی در نعمتهای ما بر ایشان گشاده شدی و روزی
بر ایشان فراخ گشتی و ما ایشان را سیراب کنی آب بسیار دادیم که اصل معاش و توانگری ایشان باشد
دین نعمت بر ایشان آن بودی تا بیازماییم تا بر نعمت شکر میکنند یا نمیکنند تا بر نعمت
شاکر باشند و بر نعمت کافر باشند حسن بصری گفت و الله که اصحاب پیغمبر بودند
بودندی چون بر طریق مستقیم برفتند خدای تعالی گنجهای کسری و قیصر بر ایشان بگشود تا
شدند و امام شدند را عثمان بکشتند کلبی گفت و جهی دیگر که مراد آنست که اگر ایشان بر طریقه
مقام کردندی ما ایشان را آب بسیار دادیمی تا مخذول و مفتون شدندی و مستوجب عقاب گشتندی

جانکه گفت إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آنگاه گفت هر که اعراض کند
از راه اسلام روی بگرداند خدای تعالی او را در عذابی سخت برد که در وی هیچ فرجی و راحتی
نباشد عکرمه گفت صعود کوهیست در دوزخ کلبی گفت ولید مغیره را تکلیف کنند در دوزخ
تا بر کوهی شود نام وی صعود بر بالای آن بیخ درخت چون تا بر بالای کوه شود دیگر باز گردد
برنند و او را باز بهمان جا آرند دیگر باره تکلیف کنند که بر بالا شود همچنین تکلیف با
وی چنین کنند سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا
وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو
رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ
إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا
مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا گفته‌اند که سبب نزول این آیت آن بود که گفتند جنیان یا محمد نزدیک تو
آییم و در این مسجد چگونه با تو نماز کنیم و ما را جای دور است خدای تعالی این آیت فرستاد
که مساجد همه خدای راست تا با خدای تعالی دیگری را نپرستید حسن بصری گفت همه بقاع زمین را خواهد
جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَتُرَابُهَا طَهُورًا گفت زمین را برای من مسجد کردند و خاک او
طهور ساختند تا هرجا رسیم نماز کنیم و هرجا که آب نیابیم تیمم کنیم بخاک پاک
که پیش از نزول این آیت جهودان و ترسایان در مسجد شدندی گفتندی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالسَّلَامُ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ و گفته‌اند که مراد بدین اعضای سجود است یعنی پیشانی و هر دو کف دست و هر دو
سر زانو و هر دو انگشتان پای گفت این ساجد آفریده خداست تا بدان جز خدا را سجده نکنید و گفته‌اند
مراد آنست که نماز خدای راست و سجود او راست با خدای تعالی کسی دیگر را عبادت مکنید
و بدین وجه حمل کرده‌اند که مساجد خدای راست تا در آنجا عبادت خدای کنند و در بکارها دیگر

سورة المزمل

۲۶

بگو ای محمد چون بر خواست بنده خدای یعنی محمد مصطفی خدا را بدعوت میکرد خلق را بدین تعالی نزدیک
بودند که همه بر سر وی افتند از جهت ایشان با ستماع قرآن عبد الله عباس گفت این آیت نزول
از قول آنست که حکایت میکند با جنیان که چون جنیان قوم خود را خبر دادند ایشان را از آن
اصحاب محمد که وقت نماز در قرآن خواندن در دعای ایشان و اقتدا بوی در وقت نماز قتاده گفت
مرد این است که چون رسول صلی الله علیه و سلم دعوت کرد آن جنیان و آدمیان مجتمع شدند تا ابطال کار
کنند و اطفای نور دین خدای تعالی منع کرد ایشان را از آن و حجت وی ظاهر کرد قُلْ إِنَّمَا
أَدْعُو رَبِّي بگو ای محمد گفت من خدای خود را میخوانم و او را می پرستم و عبادت میکنم و هیچکس
را با وی شریک نمیگردانم این کار که من میکنم موجب آن نیست که شما بر من عداوت کنید و دشمنی آشکار کنید قُلْ بگو ای محمد که من مالک نیستم برای شما نفعی
و ضری را ضر رسانیدن نیست بلکه خدای است بگو که مرا هیچ پناه دهنده نیست که از
عذاب خدای و هرگز پناه و ملجای نیابم بعضی از دیگران گفت سبب نزول این آیت آن بود که
قریش گفتند از دین خود برگرد تا ترا در پناه خود داریم خدای تعالی فرمود که اگر ایشان را
بگو که مرا از خدای هیچکس پناه دهنده نیست در زمین و آسمان و من مالک هیچ پناه
کاهی نباشم و خود را از عذاب وی نتوانم رهانید تا مگر پیغام وی که از خدای تعالی رسانم ایشان را
کردن فرمانهای وی هر کس عاصی شود در خدای و پیغمبر وی او را آتش دوزخ باشد در آنجا
جاوید باشند هرگز فرجی نبود و نیابد حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ
أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ
لَهُ رَبِّي أَمَدًا عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ
فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا
رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا حق سبحانه و تعالی

یکی بی‌ابهامات معاونت بجهی کرمیکند در محافظت محمد و لطف از او در دیگر جانب او باشند آنگاه که معاینه بینند
آنچه ایشان را وعده میدهند از دست ظفر مسلمانان بر ایشان روز بدر و غیر آن تا بدانند که ایشان
ناکس ضعیف‌تر بوده است یعنی یا محمد این جماعت را که میگویند وعده‌ای بیشتر از تو کی این وعده که
میدهی آنگاه خواهد بود ایشان را بگوی که من ندانم که نزدیک است آنچه ایشان را وعده میدهند یا مدتی است
و خدای من آن را نهایتی و مدتی نهاده که بیش از آن وقت نباشد من این ندانم خدای تعالی
میداند و داننده نهان‌ها است او غیب داند و بر غیب خود کسی را اطلاع ندهد الا آن کس که برگزیند
و برپسندد از پیغمبری که او بر رسولی گزیده است از پیش روی او و از پس او نگاهبانان از فرشتگان تا او را
از دیو و شیاطین نگاه دارند و آن وحی را بدیشان تا برسانند وحی خدای تعالی چنانکه
فرستاده باشد یا نگاه دارند وحی را از شیاطین تا نشنوند و بهم نکنند بر رسولان در دعوت
نمی‌بیفکند خدای تعالی پیغمبری بفرستادی ... بر صورت ... تا شیاطین بدعوت القا
کنند ... اضلال خدای تعالی فرشتگان بفرستادی تا ایشان را بر دنیا و علام کردند
انبیا را که ایشان شیاطین را احتراز کنند تا ایشان لیعلم باشند که پیغمبران برسانیده‌اند
خدای تعالی یعنی تا معلوم کند که پیغمبران آنچه وحی عالم بود که ایشان برسانند پیغامهای خدا را
بی زیادت و نقصان و علم وی محیط است بآنچه نزدیک ایشان است از شرایع و غیر آن هیچ از وی
غایب نشود و شمرده بیانست بر هر چیز عدد و تفصیل هر چیز بزرگ و اندک و بسیار
از آنچه بود و هست و خواهد بود سورة المزمل بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المزمل
قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ
تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا
وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ
إِلَيْهِ تَبْتِيلًا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا

خدای سبحانه و تعالی

خدای سبحانه و تعالی امر میکند رسول خود را بنماز شب میفرماید و اگر چه خطاب خاص است با پیغمبر اما مراد عام است
و امت محمد در تحت خطاب داخل میگوید ای خفته و جامه در سر پیچیده و خود را بجامه باز پوشیده
در شب نماز برپای دار مگر اندکی از شب که در آن خواب کنی ... نیمه از شب
از نیمه شب اندکی کم کن تا ثلث یا بر نیمه شب بیفزای تا اختیار تو است در نماز کردن ... مقدار از شب
و قرآن را بخوان بترتیل و آهسته چون این آیت آمد رسول علیه السلام و اصحاب نماز میکردند در شب ...
تحقیق کردن نمی‌توانستند که نیمه وقت بود از شب که تا روز میکردند از ترس آنکه مبادا که آنچه
مراد است از شب بر آن مقدار قیام کرده نشود حق سبحانه و تعالی در آخر سوره آن را تخفیف کرد
لقوله تعالی علم ان سیکون منکم مرضی و میان اول سوره و آخر سوره مدت یک سال بود
و گفته‌اند ده سال و این نماز سنت بوده است و بعضی گفته‌اند فرض بوده از عائشه روایت است
که در آن وقت که این آیت آمد من و رسول علیه السلام در یک جا خفته بودیم و زیر ما چهار دو
تا رسول ... نیم شب یک نیمه رسول علیه السلام بر دوش من نهاد و نماز میکرد و دیگر نیمه
من بر خود پوشیده بود و من خفته بودم و بعضی گفته‌اند که در بدایت کار نماز شب بر رسول علیه السلام و صحابه
فرض بود نیمی از شب یا کمتر قیام میکردند بنماز شب تا پایهای ایشان آماسیده و بعد از آن
خدای تعالی آن را نسخ کرد از برای تخفیف ایشان و آن قول که در بدایت سنت بود نیکوتر است
لقوله تعالی وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ و سنت است که نیمه آخر شب برخیزد از بهر نماز
شب که این سنتی موکده است در سفر یا حضر ترک نکند و رسول علیه السلام امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب را
بنماز شب وصیت کرد و گفت علیک بصلوة اللیل و بخوان قرآن بترتیل و ترتیل آن بود
که حروف را گشاده گوی و ... ابوبکر بن طاهر گفت ... باشد که تامل کنی در
خطاب قرآن و ... بقیام ... احکام او و دل را بفهم معانی اسرار و این ...
و آهستگی ... از رسول علیه السلام روایت است که صاحب قرآن را گویند اقرأ وارق ورتل القرآن

قرآن بخوانان و برو بالا برود بهر آیتی درجه از بهشت بخوانان چنانکه در دنیا منزلها تو از بهشت
نزدیکتر است که بخوانند إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ای محمد ما افکنیم بر تو سخنی گران را یعنی وحی
عایشه گفت وحی را بر رسول در روز سرد فرود آمدی و عرق از تن وی
روان شدی عبارت ابن هشام گفت رسول را پرسیدم که وحی بر تو چگونه آید گفت او قاتها چنان
باشد که آواز جرس آید بر من گران بود و سخت و دیگر فرشته آید بر صورت مردی
بگیرد تا فهم کنم آسان تر بود و گفته اند این سخن قرآن است که بر وعده و وعید و حلال و
حرام است اگرچه گران است که لفظ او بر منافقان است و بر مؤمنان سهل است وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ
إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ و گفته اند موجب توفیق و نفی باید تا بتوحید تا الحال آن قرآن که آن را
گرانست در ترازو که دل بنده مؤمن سبک و خوش تر از آنکه است خَفِيفٌ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلٌ
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعات شب ترک خواب بخیزی باید کرد و بیشتر و کم فرمود
گفته اند بر این معنی که خشیت در شب محققتر است و نزدیکتر با خلاص که در شب دل از
موافق بود و دل با سایر اعضا و فراغت دل در شب بهتر باشد و بیشتر از آنکه خواب و کار
بخفتنا نیابد و در خبر است که امام زین العابدین میان نماز شام و خفتن نماز بسیار کردی
او را پرسیدند از این گفت إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا نهذ
نَاشِئَةَ اللَّيْلِ از عایشه پرسیدند که نَاشِئَةَ اللَّيْلِ کدام است گفت آنکه مرد بخسبد و بر خیزد
آنکه از بی خواب کرده ناشئه باشد یا آنکه گفت قیام باشد آخر شب وَأَقْوَمُ قِيلًا یعنی نماز
شب راستتر باشد و صحیح تر بگفتار آنکه خواند و گوید و راست تر باشد و در شب خلق
و مخلصتر در عبادت إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ بدرستی و حقیقت که ترا در روز در شغلها
و آمد و شدها باشد از بهر معیشت و قوت نفس و اهل و عیال و فراغت از بهر عبادت
باشد بی در شبگاه با آنکه شغلها باشد و گاه بطاعت و عبادت و ذکر خدا تعالی میکنند

و نام آفریدگار را یاد کن گفت و روی و تو رنها بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بخوان و با خدای باش
در رعایت وکیل کن او را بحفظ و رعایت وی در کارها و از همه کاینات ببر الها از خلق بنقطع
شود و بر محبت و محبتهم شود و بر کرم او توکل کن و در رنج و محنت و تحمل کن اعتماد بر فضل او کن
اعتقاد درحق او نیکو کن بندگان نیکو که اعتقاد درست دارد چنانکه اعتماد بر او باشد
بنده بچنگ از همه بعضهای تعالی نه بجز اعتقاد درست عملی و طاعتی کنی خاصی از بر او کنی
از امام محمد باقر روایت است که او گفت تبتل آنست که دو دست بر دارد در نماز
در وقت دعا زید اسلم گفت دنیا رها کن و در طلب رضای خدای باش او دست محمد
که آفریدگار مه برد و کار مشرق و مغرب است جز او خدای نیست و او را وکیل خود گیر و کار
بروی توکل کن تا کفایت کند وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَاصْبِرْ عَلَى مَا
يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ
قَلِيلًا إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا حق جل جلاله
رسول را بصبر بفرمود میگوید که ای محمد صبر کن بر گفتار و پیغام رسانیدن و بگذار
کافران را از خاصی و عام سخنهای سخت و فحش و از ایشان هجرت کن و از عادت
ایشان دور باش هجرت کردن نیکو بی آنکه مخالفت کنی با ایشان و در ظاهر با ایشان باش
کن و نیکو تربیت و حجتها بعثت و دعوت کن ابو درد گفت مادر بدایت اسلام در روی قوم
و دلهای ایشان بکنیم تا باشد و را بگفتند ایشان را خوانید و ایشان را بقیه است که جمعی
عیب کنند و این آیه منسوخ است بآیه قتال آنگاه گفت ای محمد مرا با این کافران که ترا تکذیب
میکنند تا من ترا از ایشان کفایت کنم و دل ترا از این محنت و رنج ایشان برهانم آن کافران که
در دنیا اصحاب نعمت و تکبر و مال بودند از صنادید قریش و بزرگان اهل مکه که بر روز کار

برنیاید که رنج تو کشیدن نبود و با تشی سوختن گردند آنگاه بسبب تهدید و وعید گفت که ایشان را نزدیک
من ساخته و نهاده ایم بر خلاف تنعم و ناز و نعمت باشد از بندهای آهنین و زنجیرهای آتشین
که بر دست و پای و گردن ایشان نهند از بهر آنکه عذاب بر عذاب باشد و دوزخ است بزرگ
ما نار فی آتشی افروخته و طعامی با غصه که در گلو بماند نه بالا شود و نه زیر رود از طعام دوزخ
که زقوم و ضریع و غسلین و غساق است و بیم و ترس دلها که از اهل دوزخ جدا گردد و عذابها
بنزدیک ما نهاده ایم از انواع عذاب دوزخ تا باین جمله داد تو از ایشان بستانیم گویند
تو با خدای و رخیر است که چون رسول ص این آیت بخواند بیفتاد و از هوش برفت
کرد تا امیرالمومنین علی رض دستها بر روی او زد تا رنجی عظیم یافت گفت یا رسول الله
اسحق این همه رنج و درد تو مرا از بهر این ترا چه احتیاج است که گفت ان لدینا انکالا وجحیما
وطعاما ذا غصة وعذابا الیما خلید بن حسان گفت شبی نزدیک حسن بصری بودم روزه
داشت چون طعام پیش آوردند این آیت بیاد وی آمد طعام نخورد آنگاه حق تعالی باز گفت که
این عذاب ایشان روزی باشد که زمین و کوهها بجنبد و مضطرب شود و هیبتی عظیم در کوهها
پدید آید و کوهها چون تلهای ریگ روان گردد از صعوبت و سختی انا ارسلنا
الیکم رسولا شاهدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون
الرسول فاخذناه اخذا وبیلا فکیف تتقون ان کفرتم یوما
یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به کان وعده مفعولا ان هذه
تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا حق تعالی خطاب کرد بقریش که گفت
ما فرستادیم بنزدیک شما رسولی را که محمد است ص تا گواه باشد بر شما و کفر و تکذیب شما چنانکه فرستادیم
موسی را برسالت بنزدیک فرعون تا موسی پیغام بگزارد و رسالت برسانید فرعون فرمان
نبرد و در پیغام موسی عاصی شد لاجرم ما فرعون را بسبب عصیان او بگرفتیم گرفتنی سخت بی امان

الدنیا

اکنون چگونه حذر کنید اگر کافر شوید و رسول خدای را و رسول خدای را بکفر اصرار نمایید از روزی
و چگونه روزی که از بیم و ترس آن کودکان شوند و موی سیاه ایشان سفید شود از بیم
بیم آن روز آسمانها بدین عظمت از بیم آن روز شکافته شود و این وعده ایست که خدای تعالی
داده و وعده وی لا محاله کاین شود و واقع تا چنان پنداری که واقع شده است و بوده بر سبیل
حقیقت که این آیات قرآن که ناطق است بوعید و موعظه و پندهاست هر کسی را که پند گیرد
و متعظ شود پس هر کسی که خواهد پند بپذیرد متعظ شود آن را بگیرد و بدین سبب خدای خویش خدای تعالی
راه یابد هر کسی که اختیار طاعت کند یا که خدای وعده داده است بهشت و هر کسی که معصیت کند
بای وعید که خدای تعالی کرده است برسد زمام اختیار در دست تو نهاده است ان ربک
یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه وطائفة من الذین
معک والله یقدر اللیل والنهار علم ان لن تحصوه فتاب علیکم
فاقرءوا ما تیسر من القرآن علم ان سیکون منکم مرضی وآخرون
یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله وآخرون یقاتلون فی سبیل الله
فاقرءوا ما تیسر منه واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة واقرضوا الله قرضا
حسنا وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا واعظم
اجرا واستغفروا الله ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای تعالی ای محمد میداند
که بر خیزی و در شب از بهر نماز کمتر از چهار دانگ شب و گاهی از نیم شب با نیمه شب برخیزی گاه
با قومی از یاران تو و خدای تعالی تقدیر میکند و میداند اندازه روز و شب و شما نمی‌توانید
قیام میکنید و میدانید که شما اوقات شب نتوانید شمردن و ضبط آن نتوانید کردن و دانست
شمردن آن مگر احتیاط را که بیشتر باشد از شب را تا قیام کنید و این بر شما سخت بود تا
پس خدای تعالی از شما بپذیرفت و عذر شما را قبول کرد آنچه میتوانید از شب برخیزید از آنچه

آسان ترست از قرآن بخوانید خلافست تا چه مقدار باید خواند سعید جبیر گفت پنجاه آیت ابن عباس
گفت صد آیت کعب گفت هر که او صد آیت از قرآن بخواند او را از جمله قانتان نویسند آنگاه حکمت
در تخفیف باز نمود و گفت این از بهر آن گفت که دانست که از شما [illegible] بعضی بیمار شوند
و بعضی دیگر در زمین بروند از بهر تجارت و طلب روزی کنند و جمعی از بهر جهاد کردن در راه
خدای تعالی ایشان را این تکلیف طاقت نباشد بر ایشان آسان کرد و بر شما هم تا تکلیف بر یک حد باشد
عبدالله مسعود گفت که هر که چیزی از شهری بشهری برد و بقیمت وقت بفروشد ثواب
او بنزدیک خدای تعالی ثواب شهیدان باشد آنگاه این آیت برخواند که وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ
فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ
بخوانید از قرآن آنچه آسان است و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ما تیسر منه خشوع القلب
خشوع دل است و صفای سر است بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و قرض دهید خدای تعالی را قرضی نیکو
و آن صدقات است و نوافل بر که جزای آن لازم است که چون گذاردن تمام و پیش از آنکه
باجل رسیده باشید تا داعی از پیش بفرستید که آنچه از بهر خود از پیش بفرستید آنرا بنزدیک
خدای تعالی ذخیره یابید بهتر از آنکه درین گیتی از آن بگذارید از ثواب و از خدای تعالی آمرزش
خواهید که او آمرزنده گناهان و بخشاینده و مهربانست سورة المدثر پنجاه و شش آیت است
از رسول صلعم روایت است که هر که این سوره بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده است
محمد را و تکذیب کرده بکرده حسنه بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم
يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ
وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ جابر بن عبدالله انصاری گفت از رسول صلعم
شنیدم که گفت من در وادی میگذشتم در بیرون وقتی دیگر که بحرا بودم مرا آواز دادند از
راست و چپ و پیش نگاه کردم کسی را ندیدم پس بالا نگرستم شخصی را دیدم بر کرسی نشسته میان

نوامیکرد

۲۶۴

نوا بکرد من بترسیدم و از ترس سخت شدم و جابر بن [illegible] با خانه خدیجه شدم و گفتم دثرونی
آنگه دثروه فی خدیجه [illegible] جبرئیل آمد و این سوره آورد [illegible] مخاطب است که ای
مرد پوشیده که خفته و جامه در سر کشیده از خواب برخیز و بترسان قوم خود را از عذاب اگر ایمان
نیارند و متابعت تو نکنند خدای را بزرگی کن و حضرت کبریا بزرگ دار و او را بصفت کبریا
و جبروت مخصوص کن و او را بزرگوار مطلق و پادشاه بحق دان و ثیابک فطهر جامه
خود را از نجاسات پاک کن و نفس خود را از دوزخ و دنیا [illegible] و دل خود را از علایق
جهانی و معنی آنکه این جامها با آب [illegible] ثیابک فطهر [illegible] ابن عباس گفت جامه باید که از وجه
حلال و پاکیزه بود و ابن زید گفت کوتاه دار [illegible] که بلند مکن که آن جامه تن [illegible]
گفت جامه کوتاه دار که جامه کوتاه از آلودگی نجاسات پاکیزه ماند امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت جامه کوتاه
دار تقی گفت چرا کوتاه [illegible] گفت لِأَنَّهُ أَتْقَى وَأَنْقَى وَأَبْقَى وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از بتان تعالی دور باش
از معصیت خدای بپرهیز باشی و دور شو [illegible] کلبی گفت دور باش از آنچه مستحق عذاب شوی و گفت
بعضی گفت [illegible] دوستی دنیا [illegible] که دوستی دنیا سر همه خطا است اگر عطا دهی آنرا عطا
[illegible] بیشتر از آنکه داده باشی باز ستانی که عطا عوض طمع [illegible] خاص
رسول بوده است و گفته اند که این نهی تنزیه است نه نهی تحریم روا باشد که چیزی بدهد بیشتر
از آن باز ستاند ضحاک گفت ربا دو گونه است حلال و حرام حلال آنکه چیزی بهدیه بغیری دهد
و بیشتر از آن باز ستاند و آنچه حرام است آنست که شرع آنرا حرام کرده است ربیع گفت عمل
خود را بسیار مدان [illegible] ابن زید گفت نبوت منت
بر مردمان منه تا بر [illegible] اجر رسالت [illegible] و برای خدای صبر کن بر رنجها و بلاها
که در گذاردن رسالت بتو رسد و بر جهاد کردن با ایشان فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَٰلِكَ
يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ چون در صور دردمند [illegible]

آن روز که در صور دمند روزی سخت دشوار باشد بر کافران نه روزی باشد بر ایشان سهل و آسان
بگذار تو ای محمد مرا با آنکه بیافریدم او را تنها که خدای داند که تو بدانی و زبان دراز کرده
گفت کفی بالخصم و صاحب القرآن او را زبان کوتاه است چون زبان و صاحب صور در دهان
نالها کند در دم یا رسول الله گفتند چون گوییم درین پناه داده اند آن با خدای گفت بگویید
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا چنین گفتند که زیاده بر او آن قرآن بخواند
چون با این آیت رسید بگو باد نعره بزد و جان بداد ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا
وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ شُهُودًا وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ
يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا آورده اند که ولید
مغیره آمد و از میان قوم او و حیفخانه نیکان و او را مال بسیار بود و سفیان ثوری گفت هزار
هزار دینار بود و ابن عباس گفت نه هزار دینار بود و مقاتل گفت مال او بوستانی بود در طائف که
میوه او سال تا سال منقطع نشدی دلیل آنست که آنرا ممدود خوانده است و در جای دیگر گفت
فِي ظِلٍّ مَمْدُودٍ و این جز بوستانی نباشد و او را ده پسر بود و مفسران گفتند از آن
هر روز در نقصان نهاد تا هم فرزندان و مال او هلاک شدند و بعاقبت درویش
شد حق تعالی گفت ای محمد مرا بگذار با آنکه بیافریدم او را تنها این کافران و خاص با این کافر که
او را وحید خوانند و نام او ولید مغیره است من او را بیافریدم تنها مجرد از مال و فرزند
او را مالی کثیر و بنین بسیار کرامت کردم و پسران که همیشه نزدیک او حاضر باشند در مکه و بنزد عالم
نشستی او را ملک گردانیدم با مال و نعمت و جاه و ریاست کردی او ریاست این نعمت را شکر نکرد
و پای نیاورد آنگاه طمع دارد که در مال و فرزند او را بیفزایم حقا که این چنین نباشد و مطیع
حاصل نشود چون زیر مقصود در مود [illegible] باید آیات و بینات ما را انکار میکند و نشناسد
و سیر [illegible] میکند [illegible] چون ظلم زیاد تا [illegible] و [illegible] سانیم
سخت

سخت و عقوبتی عظیم که آنجا طاقت آن نیاورد و ابو سعید خدری از حضرت رسول صلعم روایت کند که گفت که صعود
کوهی است از آتش در دوزخ که هفتاد سال بر آنجا می‌رود و آنگاه هفتاد سال دیگر فرو همی آید و
همیشه در وی همی باشد إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ
ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ
يُؤْثَرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ سبب نزول این آیت آن بود که حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ
مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ نازل گشت رسول خدای صلعم این سوره میخواند و ولید مغیره در مسجد
می‌شنود و حضرت رسول صلعم بدانست که ولید مستمع است دیگر باره باز گرفت و بخواند ولید
بنزدیک جمع قریش آمد گفت من امروز کلامی شنیده ام که نه کلام انس است و نه کلام جن است انّ
له لحلاوة و انّ علیه لطلاوة و انّ اعلاه لمثمر و انّ اسفله لمغدق و انه لیعلو و ما یعلی
حلاوت و طراوت زیر او میوه آورده است و زیر او شاخ آورده و غالب باشد و مغلوب نگردد
این بگفت و برفت قریش گفتند که ولید صابی شده است و اگر او صابی شود همه قریش صابی
شوند بنزدیک ابوجهل رفتند ابوجهل گفت من کار او کفایت کنم برخاست و نزدیک ولید
آمد و ولید را دلتنگ دید گفت چون است که دلتنگی گفت چون دلتنگ نباشم که میشنوم قریش
میگویند که از بهر ولید مال جمع خواهیم کرد که او درویش شده است و از این سخن بدان که از آیین ما
برگردد و در دین محمد آید تا از فضله طعام ایشان چیزی یابد ولید در خشم شد گفت قریش
میدانند که من از ایشان مال و بیش دارم اما است [illegible] محمد و اصحاب او که طعام می‌یابند
ایشان را کجا فضله باشد این بگفت و با ابوجهل بجمع قریش آمد و ایشان را گفت که شما میگویید که
محمد دیوانه است [illegible] دیدید که از وی دیوانگی نیست گفتند بخدای نیست گفت میگویید که
شاعر است هرگز دیدید که شعر گفت گفتند نه گفت میگویید که دروغ زن است هرگز از وی
دروغ شنیده اید گفتند لا والله وَهُوَ لَا يَحْيَى فِيهَا [illegible] در میان قریش

کفتند تفریقی بی او چیست ولید ساحری آموخته کرد آنگاه سر بر آورد و گفت ساحریست میان زن
شوهر تفریق میکند و میان پدر و فرزند جدا میکند و قتل میگوید سحر است حق سبحانه و تعالی این حال
را حکایت میکند میگوید که تفکر کرد و با خویشتن تقدیر کرد آنگاه بر سبیل تعجب گفت هلاک باد
او کشته چگونه تقدیر کرد و چگونه گفت ثم پس هلاک باد او را و لعنت باد بر او چگونه
تقدیر کرد و این تکرار برای آن کرد که او دو بار تفکر کرد و در تقدیر یکی آنکه ساحریست دوم آنکه
تعلیم و تفریق میان مرد و زن ثم نظر پس آنگاه اندیشه کرد که او چنین است باز پس آنگاه
روی ترش کرد چون کار بر او مشتبه کرد چه دانست که چه گوید ثم ادبر پس آنگاه پشت کرد
و روی بگردانید و گردن کشی و تکبر کرد و گفت نیست این قرآن مگر سحر و جادو که از اهل
بابل روایت میکند نیست این الا سخن آدمیان گفته اند از بیار جبر و یسار خواسته اند و دو بنده
که منکران حوالت قرآن با ایشان کردندی بعضی دیگر گفتند که مسیلمه را خواسته اند که صاحب یمامه
بود منکران گفتند محمد از مکار روایت میکند سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي
وَلَا تَذَرُ زود بود که بعد از این او را در آتش عذاب دوزخ در دری از درکات که آنرا سقر
خوانند رسول گفت موسی از خدای تعالی پرسید که بار خدایا در دوزخ بندگان تو کیست
گفت صاحب سقر است آنگاه بر سبیل تهویل و استعظام گفت و چه دانی ای محمد که سقر چه باشد
سقر درکیست از دوزخ که هر که در آنجا افتد نه ابقا کند و نه بگذارد جمله را بسوزاند و هلاک
کرداند و باقی بگذارد نه زنده و نه مرده نه زنده باشند و نه مرده هر که بسوخته شوند
باز اعاده کنند دیگر بسوزانند و سیاه کرده شوند سیاه تا پوست تا از تاریکی او سیاهی
شب سیاه تر نماید و بیرون دوزخ مشکل باشد از فرشتگان زبانیه نوزده و ممتنع نباشد که
نوزده فرشته مسلط باشند بر عذاب اهل دوزخ چه قبض ارواح همه عالم مفوض است با یک
فرشته در خبر است که رسول گفت چشمهای ایشان چون برق باشد و دهانهای ایشان چون

حصارها هر یکی را از ایشان قوت جن و انس باشد یکی از ایشان امتی را بگیرد و در دوزخ اندازد
و کوهی را بگیرد و بر ایشان افکند و نزدیک بوصف چه توان گفت چون نوزده کسی که
در دوزخ نوزده باشند و نه اشکر از شمارها نوزده مرد بیکی از ایشان را دفع نتوانید کرد ابو الاسد
الجمحی گفت من بتنهایی ده را کفایت کنم از شما بهم دو را کفایت کنید خدای تعالی این آیت فرستاد
سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا
تِسْعَةَ عَشَرَ وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ
إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا
إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ
وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ
ما خازنان دوزخ را فرشتگان کرده ایم یعنی نپنداری که خازنان دوزخ از جنس آدمیان
تا شما با ایشان مقاومت کنید آدمی نیستند فرشتگان اند که کسی را طاقت ایشان نباشد و نکردیم
عدد ایشان را الا نوزده الا از بهر آن تا فتنه باشد مر کافران را که بعجب آیند و بعضی
وایشان نوزده نیز گفته است با اخلاق عالم چگونه بر آیند ایشان گویند که خدای فرشتگان
نوزده و از حکیم بخوانند و نیز از بهر آن نوزده کردیم تا اهل کتاب یقین بدانند که رسول صادق
است و آنچه میگوید از وحی میگوید که آنچه در توریت و انجیل هست و در صحف انبیا بوده است کتاب
ایشان نخوانده و نشنیده و چون ایشان را ببیند خبر دهد بدانند که رسول خداست و از
وحی میگوید و از بهر آن کردیم تا مؤمنان ایمان در زیادت گیرند و تا اهل کتاب را از
و ترسایان شکی نباشد و مؤمنان چون تصدیق اهل کتاب بشنوند ایمان ایشان در زیادت
و نیز از بهر آن کردیم تا آنکسانی که در دلهای ایشان شکی و نفاق و خلافست و آنکسانی که بنا

ایمان آورده‌اند و منافق اند و کافران که ایمان نیاورده‌اند گویند خدای تعالی بدین عدد چه خواسته است
و اراده چه بوده است چون نوزده گفت که سبب نگفت خدای تعالی و چه حکمت باز بود که گفت
از بهر آنکه تا مؤمنان یقین بیفزاید مؤمنان را از منافقان تمام کرد تا مؤمنان چون خدای را دانند و او را
حکیم شناسند تسلیم کنند و بدان ایمان آرند و منافقان و کافران زبان اعتراض بگشایند و چون وجه
آن ندانند گفت همچنین خدای تعالی بعضی را اضلال کند یعنی امتحان و بعضی را هدایت کند یعنی توفیق
و بدین حکم کند بضلال منافقان و کافران نزدیک این امتحان و حکم کند بهدایت مؤمنان
وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و کسی نداند که لشکر خدای چند است الا او باری که هستند
تواند که آن عدد چیست که داند و کسی نداند که عدد آن چرا نوزده است چنانکه کسی نداند که چرا آسمان
و زمین هفت است تواند که آن عدد چیست که داند این جز [illegible] مهلت کرد و گفت لشکر خدای محمد
بسیار بود است ابن عباس گفت رسول خدای [illegible] که جبرئیل در پهلوی او نشسته بود
فرشته آمد و گفت خدای تعالی سلام میکند و فلان کار را بامر کرد رسول جبرئیل را گفت او را
گفت سلام کرد فرشته است و فرشته که بهشت [illegible] نام آدم [illegible] در دنیا
گفت بار خدایا در آسمان خلقانی هستند گفت فرشتگان گفت عدد ایشان چند است گفت
سه گفت عدد ستارگان چند باشد گفت در ذره‌های خاک آنگاه گفت وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى یعنی دوزخ
با این عدد نوزده و صفت آن با این آیات [illegible] که ذکر رفت بندی عام مردمان را کَلَّا وَالْقَمَرِ
وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ
مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ آنگاه سوگند یاد کرد به تهدید و استعظام حقا
بحق ماه و بحق شب و بحق صبح [illegible] که دوزخ یکی است از جمله بلاهای عظیم و بلاهای سخت که بزرگتر
بلاها و تهدید [illegible] مردمان را [illegible] خلقان از آن دنیا [illegible] اختیار

در دوزخ اگر میخواهید طاعت پیش آرید و بر ظلمات و خیرات سبقت میگیرید و اگر میخواهید تاخیر میکنید
و باز پس میمانید كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ
عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ
نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ
حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ هر نفسی و هر تنی بالجمله
گروه باشند آنچه کرده باشند إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ که ایشان گروه نباشند
که ایشان نفس خویش را از گروه بیرون آورده باشند و خود را از آتش دوزخ آزاد
کرده باشند بایمان و عمل صالح و ایشان بگناه خویش مرتهن نباشند بلکه خدای تعالی ایشان را
بیامرزد و ایشان اصحاب الیمین گفته‌اند از حضرت امیر المؤمنین علی روایت کردند که اطفال
مؤمنان اند و ایشان گفت ایشان باشند که نیکی و بدی نکرده باشند و ابو حمزه ثمالی گفت
از امام محمد باقر شنیدم که گفت ما و شیعه ما اصحاب الیمینیم ایشان یعنی اصحاب الیمین در بهشتها باشند
که صفت آن جز خدای تعالی نداند و از مجرمان و گناهکاران پرسند که شما را چه به دوزخ آورد
چه کردید که بسقر گرفتار شدید گویند نماز نمیکردیم و از جمله نمازگزاران نبودیم و درویشان را طعام
نمیدادیم و با آنها بودیم که در معاصی خوض میکردند و باطل میگفتند و ما با ایشان بودیم و بروز قیامت که روز
جزا و حساب است تکذیب میکردیم و باور نمیداشتیم تا آنگاه که علامات و امارات با ما آمد و مرگ
رسید و حجت بر ما تمام شد آخر آیت دلیل است بر آنکه مرتکب این گناهان کافر نبود که کافران محجوبان و عاصیان باشند
آنگاه خبر داد که ایشان را هیچ سود نکند شفاعت شفاعت کنندگان و صالحان و شهیدان و از
جمله مؤمنان عبد الله مسعود گفت جمله مؤمنان به بهشت برسند و در دوزخ نمانند الا آنکه جامع
این چهار خصلت باشد و این آیات دلیل است بر آنکه کفار متعبد به شرایع اند که اگر نبودی حکایت
که سبب بودن ایشان در دوزخ ترک نماز و زکوة و خوض در معاصی بود و فحوی آیه دلیل است بر آنکه

رسول الله
خدای تعالی شفاعت شفیعان در حق جمعی بشنود و جمعی را از دوزخ بیرون آرد چنانکه حسن بصری گفت که از
روایتست که شفیع در حق هفتاد کس از اهل بیت خود شفاعت کند و همچنین رسول خدای گفت
روز قیامت مردی بیاید از اهل بهشت گوید بار خدایا فلان کس در دنیا مرا شربتی آب داده است
و امروز در دوزخ است او را بمن بخش گوید بتو بخشیدم او بیاید و آن کس را در دوزخ بجوید
از دوزخ بیرون آرد و گفت مردانند از امت من که بشفاعت او بیش از عدد ربیعه و مضر در بهشت
روند فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ
بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ
كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ
أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ آنگاه بر سبیل تعجب گفت چیست مرا ایشانرا که از پند
تذکره و پند که قرآنست اعراض میکنند و روی میگردانند پنداری که ایشان چون خران رمنده
که از شیر میرمند و میگریزند و رمیدن ایشان و اعراض کردن از قرآن تشبیه کرده است
بخران که از شیر برمند آنگاه گفت بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ نه هر یکی از ایشان میخواهد که کتابهای گشاده
بوی داده شود چنانکه خواسته است و این چنان بود که کافران گفتند ای محمد ما بتو ایمان نیاریم تا
خدای تعالی بهر یکی نامه بفرستد و گشاده نبشته که این نامه ایست از خدای تعالی بفلان و فلان باید که بمحمد
ایمان بیارید چنانکه گفت لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ ابن عباس گفت
مشرکان گفتند اگر محمد راست گوی است باید که زیر بالین هر یکی نامه باشد در آن
نوشته برات و امان از دوزخ خدای تعالی رد کرد و گفت کلا چنان نباشد این که نامه میخواهند آنگاه گفت نه
اعراض ایشان از قرآن از این نیست که تعجیز ایشان اقتراح میکنند بلکه ایشان نمیترسند از آنست که ایشانرا
از آخرت و عقوبت آخرت نمیترسند حقا که قرآن پند و یاد دهنده است که هر که خواهد یاد گیرد
و قرآنرا بخواند و پند گیرد و توفیق بر وی آسان باشد و دشوار نباشد و یاد نکنند قرآنرا مگر

الا که خدا

الا که خدای خواهد و آن باشد برای آنکه طاعت و خدای تعالی سزای طاعتست و وجه دیگر آنست که ایشان
ذکر آن نکنند الا که خدای تعالی خواهد ایشانرا چنانکه گفت وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ
فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا او سزاست که از وی بترسند و از معاصی اجتناب
کنند و از اهل آنست که بیامرزد گناه گناهکاران رسول گفت در این آیه که خدای تعالی گفت
من اهل آنم که از من بترسند و با من انباز نگیرند و از اهل آنم که بیامرزم ایشانرا که با من انباز نگیرند
و در روایتی دیگر آنکه من اهل آنم که از من بترسند و از معصیت پرهیز کنند و اگر نترسند
کنند من اهل آنم که ایشانرا بیامرزم سورة القیمة مکی است چهل آیت رسول خدای گفت
هر که این سوره بخواند من و جبرئیل گواهی دهیم که او مومن بوده است و روز قیامت روی
او تابنده و درخشان باشد بسم الله الرحمن الرحیم لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا
أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى
أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ خدای سبحانه و تعالی میفرماید که لا اقسم نه چنانست که کافران اعتقاد کرده اند
و منکران بعث و حشر و نشر بر آن اصرار مینمایند که حشر و نشر نخواهد بود و کسی را بنخواهند انگیخت
من سوگند میخورم بروز قیامت که برانگیزند و حشر کنند شمار و سوگند بنفس ملامت کننده خود
را بر تقصیری که کرده باشد در طاعت و تقوی و بعضی گفتند قتاده گفت لوامه فاجره ابن عباس
گفت مومن باشد روز قیامت هیچ نفسی نباشد که خود را ملامت نکند و اگر فاجر باشد و اگر مطیع باشد گوید
چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم عاصی گوید یا لیتنی که گناه نکردمی و عصیان نیاوردمی
اگر کافر باشد انگشت حسرت بدندان ندامت میگزد و میگوید يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ
ابو بکر وراق گفت نفس و نفس کافر باشد و نفس منافق و نفس مومن اما کافر باشد که اعتقاد الفت نکند
و اما منافق باشد که بعهد وفا نکند و اما مومن باشد که کارها بر سزاوار کند آنگاه گفت حق
باشد مادام ملامت کننده خلق باشد أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ ای می پندارد و گمان می برد که این آدمی

و شاید معنی بنان [illegible] رسول [illegible] در دعا گفتی اللهم اکفنیه بما شئت
بار خدایا مرا از شر [illegible] نگاه دار [illegible] نزدیک رسول آمد و گفت یا محمد مرا خبر ده
که روز قیامت کی باشد و چگونه باشد رسول [illegible] از احوال [illegible] قیامت خبر داد بعضی گفت
عدی گفت ای محمد اینکه تو میگوئی اگر چنان باشد که معاینه ببینم باور نداریم چگونه ممکن باشد که استخوانهای
پوسیده و پراکنده را جمع کند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت چنین می پندارد که ما استخوانهای
او را هرگز جمع نخواهیم کرد و باز نخواهیم آفرید تا بجای خود اعضا ریزیده و پوسیده و خاک شده
استخوان او را بعضی خود از میان خاک بیرون آریم و بقدرت خویش دیگر بار ترکیب او برهم نهادیم
بلکه استخوانهای سر انگشتان او را راست کردانیم چنانکه در اول بوده با صغر و لطافتی که آنرا
است چگونه از اعاده استخوانهای بزرگ عاجز شویم و گفته اند که معنی آنست که ما قادریم بر آنکه
انگشتان او را راست کنیم چنانکه [illegible] اسبان و [illegible] تا آنچه تصرف که
میکند نتواند کرد بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ فَإِذَا
بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ
[illegible] آدمی میخواهد که تا فجور کند و ارتکاب معاصی پیش از روز قیامت [illegible] و میپرسد که قیامت
کی خواهد بود [illegible] سعید جبیر گفت این فجور آنست که میخواهد معصیت [illegible] و توبه باز پس
بمعاصی مشغول باشد [illegible] ابن عباس گفت مراد [illegible] تکذیب است میخواهد که دروغ دارد آنرا
که در پیش اوست از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب [illegible] گفت مراد ظلم است
یعنی میخواهد تا [illegible] ظلم بحسب طاقت و قدرت [illegible] در معصیت [illegible]
بود آنگاه حق تعالی بیان کرد که قیامت کی خواهد بود [illegible] علامات [illegible] گفت
که چشمها خیره گردد [illegible] باز ماند از [illegible] گفته اند که این وقت
مرگ بود که فرشتگان [illegible] ببینند [illegible] آسمان گشاده و جای خود ببیند در بهشت یا در دوزخ

چشم او

چشم او شاخص و متحیر گردد چنانکه بر هم نیاید و ماه تاریک و منخسف گردد و میان آفتاب و ماه جمع کنند
و در دریا افکنند [illegible] آتشی گردد چنانکه وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ در آن وقت
آدمی گوید جای گریز کجاست تا از هول این روز بگریزم و پناه یابم و هیچ خدای تعالی باز جواب گفت
كَلَّا لَا وَزَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بَلِ الْإِنْسَانُ
عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ یعنی هیچ پناه [illegible]
گناه [illegible] باشد مگر با خدای تعالی
مرجع و مستقر جمله خلایق با اوست [illegible] بحسب استحقاق [illegible] آنرا که مستحق بهشت
باشد بهشت و آنرا که مستحق دوزخ باشد دوزخ [illegible] خبر دهند و آگاه کردانند آنچه فرا
پیش داشته باشد از اعمال الخیر [illegible] نیکی [illegible] باز پس گذاشته
[illegible] از مال [illegible] نیکی [illegible] باشد [illegible] دیگران که بر آن کار
کنند [illegible] است که در گناه [illegible] معصیت است که از گناه [illegible] دوم
آنکه [illegible] رحمت [illegible] چهارم
آنکه در حال معصیت یاد [illegible] آن فعل [illegible] خود [illegible]
[illegible] حق تعالی يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ آنگاه گفت [illegible]
[illegible] بر نفس خود گواه است چنانکه گفت شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ
احتیاج [illegible] اعضا و جوارح
[illegible] گواهی دهند يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و گفتند
معنی [illegible] لِلْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ [illegible] آدمی بنفس خود [illegible]
احوال خود [illegible]
[illegible] عذرها [illegible] يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ [illegible]

وبعد که وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ معاذیر ایشان آنست که بعضی انکار کرده باشند و بعضی گفت چنانکه
لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ و در جواب ایشان گفتند أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ
كُنتُمْ مُجْرِمِينَ و کفرا این معاذیر بوده است یعنی اگر در وقت معصیت پرده فرو گذارد تا
آن معصیت بروی پوشیده ماند هرگز پوشیده نماند لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ
عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ
چون وحی به پیغمبر آمدی از غایت حرصی که وی را بودی بر قرائت قرآن و فهم و حفظ معانی آن
زبان در دهان جنبانیدی و می‌خواندی و حفظ آن مسارعت می‌نمودی از ترس آنکه مبادا که فراموش
کند خدای تعالی فرموده است که خاموش باش و گوش فرو دار تا جبرئیل تمام بر تو خواند و تعجیل مکن
چنانکه در آیتی دیگر فرموده وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ و روا باشد که
رسول این فعل نکرده باشد و این نهی از بهر آن باشد تا نکند چنانکه گفت وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ
و معلوم است که رسول هرگز طاعت کافران و منافقان نکرده است یعنی ای محمد زبان خود را
مجنبان و مجنبان بخواندن قرآن از بهر آنکه تعجیل کنی پیش امام تا جبرئیل بخواند
و فرو خواندن کاری است بر ما که بر ماست جمع کردن قرآن در سینه تو و روان کردن آن بر زبان تو
ما قرآن بخوانیم یعنی جبرئیل تو متابعت او کن یعنی متابعت خواندن آن و در پی وی معانی آن
مشکلات قرآن در بیان تعجیل مکن که بر ماست بیان کردن معانی و مشکلات قرآن و حلال و حرام
این آیت دلیل است بر آنکه جمع قرآن کرده در آخر عمر یعنی که جبرئیل فقط قرآن بر وی خواند
تواتر خواندن الا مجموع و مؤلف و مرتب شد و دلیل است که تفسیر قرآن بنص رسول ما را بود
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ آنگاه رسول علیه السلام رجوع کرد از عادت که داشت در تعجیل خواندن تا قرآن
تا فارغ شدی خواندن بر قوم خود و تا دل ایشان قرار گیرد و گفت كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ وَوُجُوهٌ

يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ كَلَّا کلا کفر از نور رجوع است و زجر کافران از آنچه
برنند از قیامت گفت باز ایستید و این سخن مرجح بود آنگاه گفت شما دنیا دوست میدارید کار
دنیا میسازید و کار آخرت رها کرده اید چون آخرت ظاهر گردد در آن روز رویها باشند
در نور لقا تازه بر نعیم بهشت و رضای خدای و منتظر رضای خدای تعالی نگریده و به
رحمت وی و در غیر نگاه نکنند روز قیامت روی تازه صفت بهشتیان باشد تا از تنگنا
که ایشان اهل بهشت اند و روی کافران عکس این باشد رویها باشد کافران در آن روز
ترش کرده از آن سبب که بیقین دانند که بایشان عقاب خواهی کرد و بلاها خواهد
رسانید تا که بیت نکنند و خوار کنند و ایشان باشند منکر و منتظر ایشان باشند
رحمت را شعر شاعر و باین آیت تمسک کردند که خدای تعالی را جل جلاله توان دید گفتند
یعنی رؤیت است و برین دلیل آورده اند که گفت شاعری که گفت نَظَرْتُ إِلَىٰ
... اللّٰه وَجْهَهُ فَيَا نَظْرَتْ كَادَتْ عَلَىٰ عَاشِقٍ تَقْضِي و ایشان در این آیه ...
از بهر آنکه در کلام عرب بر وجه آمده است یعنی تقلیب چشم باشد بجهت ... و یعنی فکر
و تدبر باشد و بمعنی انتظار آید و بمعنی مقابله آید و بمعنی رحمت آمده است اما بمعنی رؤیت
نیامده است و دلیل آنکه اثبات نظر کنند و نفی رؤیت کنند نَظَرْتُ إِلَى الْهِلَالِ فَلَمْ أَرَهُ
یعنی نگریستم و ماه را ندیدم و اگر یعنی رؤیت بودی چنانکه گویند ماه را دیدیم و ندیدیم
سخن متناقض باشد دیگر آنکه رؤیت نهایت نظر است گویند ما زلت انظر الیه حتی رأیته
می نگریستم تا وقتی که دیدیم و چیزی غایت نفی خود نکند دیگر سبب رؤیت باشد و چیزی
سبب نفی خود نباشد دیگر آنکه إِلَىٰ متعدی است و رؤیت بنفس خود متعدی باشد گویند
رَأَيْتُ الرَّجُلَ دیگر آنکه خدای تعالی را لغا گویند ناظر گویند برای آنکه تقلیب چشم باشد بجهت
ملاقات و این بر خدای تعالی روا نباشد اما این آیت که وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی

که لا یرحمهم بر ایشان رحمت نکنند و این شعر که آورده اند عربی نیست گویند و او از نحو آن نیست
نیز او استدلال نتوان ساخت بلی نظر در آیه بمعنی انتظار است چنانکه عبد الله عباس و
مجاهد و سعید جبیر و جمعی از مفسران گفتند و باین آیه معنی نظر در قرآن عبارت است و
انی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة ای منتظرة و قوله تعالی فنظرة الی میسرة و انتظار بمعنی
خود متعدی نباشد چنانکه شاعر گفت وجوه یوم بدر ناظرات الی الرحمن یاتی بالفلاح
و روی دیگر ناظرات بمعنی منتظرات بود دیگر آنکه بعضی از اهل علم گفتند الی بمعنی نعمت است
جمع آلا باشد دیگر آنکه مضاف محذوف باشد تقدیره الی ثواب ربها بسوی ثواب خدای
ناظر بود دیگر آنکه نظر بمعنی رؤیت باشد جز بانفصال شعاع نباشد و تعالی الله از آنکه مرئی
باید بمقابله یا حکم مقابله یا انعکاس و این بر اجسام و الوان روا بود و بر خدای تعالی روا نبود
کلا اذا بلغت التراقی و قیل من راق و ظن انه الفراق و التفت الساق
بالساق الی ربک یومئذ المساق یعنی ای طالبان دنیا باز ایستید از طلب دنیا
و بنگرید و تفکر و اندیشه کنید در آنکه در پیش دارید از مردن و به آخرت رسیدن که چون جان
در وقت مرگ از سینه در گلو رسد و بچنبر گردن رسد و کار سخت گردد و گویند که کیست که او
افسون کند کجاست آنکه او علاج کند بطلب افسونگران و طبیبان از افسون علاج کند و از علاج طبیب
را ترسی باشد فرشتگان گویند که کیست که جان او برآسمان برد فرشتگان عذاب یا فرشتگان رحمت
عذاب بیقین بدانند و معلوم وی گردد که روز مفارقت وی است از دنیا محبوب و مطلوب
وی از وی جدا میشود و روز جدا شدن وی است از وطن و جدا شدن روح از وی از بدن
انس مالک از رسول روایت کرد که چون بنده در سکرات مرگ باشد اعضای وی بعضی بر
بعضی سلام بکنند و میگویند علیک السلام تفارقک و تفارقنی الی یوم القیمة و از رنج و سختی
و جای کندن ساق بر ساق مالید تا که چنانکه بر هم پیچیده شود و در پایهای وی بپیچد و از کار

بحظ

بر لحظه رنج بر رنج و سختی در زیادت میشود و کار دنیا بکار آخرت مختلط گردد و شدت دنیا بشدت
آخرت متصل گردد و روی در آخرت روی نهاده باشد از دنیا و پشت روی باشد از آخرت و صحابه
گفت هیچ منزلی فضیح تر و سخت تر از گور نیست که وی اولین منزلیست از منازل آخرت و آخرین
منزلیست از منازل دنیا معاذ گفت چون بنده را در گور نهند چهار فرشته بیایند یکی بر سر
و یکی برپای و یکی بدست راست و یکی بچپ و آنکه بر سر گوید اجل حاضر آمد و عمل باز ماند
و آنکه بر راست وی بود گوید مال رفت و وبال ماند و آنکه بر چپ وی بود گوید اشغال
ماند و آنکه برپای بود گوید خنک ترا اگر کسبت حلال بوده است و شغلت بخدمت ذو الجلال
الی ربک یومئذ المساق و روز راندن او با حکم خدای تو باشد بهجای که خدای خواهد
فرشتگان خلایق را بجای رسانند بعضی را بدوزخ و بعضی را به بهشت فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و تولی ثم ذهب
الی اهله یتمطی اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی تصدیق نکرد رسول خدای را
و قرآن ایمان نیاورد بخدای و رسول و نماز نکرد و زکوة و صدقه نداد لیکن رسول خدای را دروغ
زن داشت و برگشت و پشت برسول آورد و پس آنگاه برفت و قصد اهل خود کرد تکبر
تجبر کنند و خرامند و تمطی آن بود که چون مردم از خواب برخیزد خویشتن را بکشند
در خبر است که رسول گفت اذا مشت امتی المطیطا و خدمتهم الروم و ابناء فارس سلط
بعضهم علی بعض چون امت من تبختر روند و روم و فارس ایشان را خدمت کنند وقت
آن باشد که ایشان را بر یکدیگر مسلط کنند گفته اند که این آیه در حق ابوجهل آمد آنگاه از غیبت با خطاب
نقل کرد و گفت بر سبیل توبیخ و وعید هلاکت باد بر تو هلاکت بر تو عذاب او روای دگر یعنی
این ویل و وای بر تو در دنیا از شمشیر مسلمانان روز بدر و کشته شدن تو و وای بر تو چون
زنده کرده شوی ترا از بهر سؤال و سزای عذاب در دوزخ بخواهند بود وای بر تو که باز نباشد

و روحت بدوزخ رساند و ما کار تو چون ترا برانگیزند و بعرصات قیامت حاضر کردانند
قتاده روایت کرد که چون این آیت آمد رسول صلعم دو بغلهای یک گریبان ابوجهل بگرفت و گفت
أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ابوجهل گفت مرا تهدید میکنی و می ترسانی بخدای تو و خدای تو با من هیچ نتوانند
کردن و من عزیزترین اهل مکه ام چون روز بدر بود قوت قریش و ضعف لشکر رسول صلعم
بود هیچ جنگ نکرد که دست ایشان بود روی برسول صلعم آورد و گفت بین از امروز خود را
بریحان خدای تعالی را بیفکند انکندها که از ان بوتر نباشد و بر دست عبدالله مسعود کز برها
بود ضعیف شد کشته کردانید وی از ضعف برجا جنگ نتوانست کردن کرد کشتگان برکار آمد
بر کرد و میگشت می یافت میکشت گفت بر سیدم ابوجهل را دیدم خود را در میان کشتگان نهان
کرده پای وی گرفتم و از میان کشتگان بیرون کشیدم و پای بر پشت وی نهادم و بهیچ نگاه کرد
بار دیگر لَقَدِ ارْتَقَيْتَ مُرْتَقًى صَعْبًا پای بر بالای بلندی نهاده گفتم ای دشمن خدا اینجا
هم تکبر میکنی گفت بشنو که مرا بخدای کشتن ترا وصیت کنم محمد را بگوی که من در جهان ازتو
دشمن تر کسی نداشتم و در آخر نیز دشمن بگوی و [illegible] از سینه ببرم تا چون با محمد برسید بگوی گفتم
بخدای که خدای ترا دشمن ترا نابسیار دکر [illegible] دشمن بسیار دارد تراجز بتیغ کند نکشم و سر ترا
از تیغ ببرم تا بحقیقت تر باشی عبدالله مسعود گفت سر وی ببریدم خواستم که بردارم قوت نداشتم
دستی در او بستم و در زمین میکشیدم تا پیش رسول صلعم بردم حضرت رسالت صلعم مرا بشارت
بهشت داد و خدای را شکر کرد و در خبر است که رسول صلعم گفت این مرد فرعون این امت بوده است فرعون
این امت ابوجهل بود و فرعون موسی علیه السلام أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُ
نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ای آدمی می پندارد
که او را مهمل فروخواهند کذاشت چنان که سفیان [illegible] و چهار پای [illegible] تا چنانکه میخواهد

میکدد

بیکار در این جهان بنیاد در خیال آورد و همی پندارد حال نفس خبیثی که دیرینه از عالی تعالی
و از جابجای بحال الحمد است دلال ساند برانکه وی صانعی و آفریدگاری است حکیم بحکمت خود روا
ندارد که وی را از حکمت خالی کرداند یعنی از تکلیف چون کمال عقل و قدرت رسد تکلیف داده باشد
و این آدمی نطفه بوده باشد از آب منی که از رحم ریخته شود و تقدیر کنند و وی را زمانی
در رحم بپرورد آنگاه خون شده و سطبر و غلیظ بجا بیافریند آنگاه در رحم خلقت راست کرداند
صورت وی و اعضای ظاهر و باطن وی هم در رحم بیافریند آن وی را یعنی از این آدمی
در جفت دو نوع از نر و ماده نر آفرید کسی که این قادر باشد قادر نباشد برانکه مرده را
زنده کند چون بیافرید قادر است او که اعاده قادر بود در خبر است که چون این آیت
آمد رسول صلعم بخواندی گفتی سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلَىٰ عبدالله عباس گفت هر که سوره الاعلی
بخواند باید که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ بگوید و آنکه که سوره القیمة بخواند چون با آخر رسد گوید سُبْحَانَكَ
اللَّهُمَّ بَلَىٰ سورة الدهر بیست و یک آیت است از رسول صلعم روایت است که هر که
سورة الانسان بخواند جزای وی بر خدای تعالی بهشت باشد و حریر بهشت و لباس او باشد
و تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ
مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ
نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا
كَفُورًا حق سبحانه و تعالی میگوید آیا آمده است بر آدمی زمانی از روزگار که وی را در آن زمان
شکوه نبود و این زمان آن بود که مدت چهل سال خاک بود و از آن پس تا آسمان کل بود چهل سال
دیگر بماند روزگاری [illegible] گشت چهل سال حماء بود در آفتاب [illegible] تا وقت خشک گشت
چهل سال صلصال بود دیگر از اینکه معنی آن است که بر آدم زمانی از روزگار بگذشت که
وی چیزی نبود که از وی ذکر کنند [illegible] قتاده [illegible] آدم و بنزدیک دیگران آدمی

اند و دلیلی قوی بر آنکه إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ و آدم را از نطفه نیافرید از خاک آفرید
آورده اند که این آیت نزدیک عمر خطاب میخواندند گفت ای کاشکی همچنان بودی و مخلوق نگشتمی
و مکلف نبودمی و در تفسیر اهل البیت آمده است که مراد بانسان علی بن ابی طالب است ع
و این استفهام در معنی نفی باشد یعنی هیچ زمانی بر این انسان نگذشت که او در آن زمان نبود یعنی
همیشه معروف و مذکور بود و چگونه مذکور نباشد آنکس که نامش با نام خدا و رسول مقرون است بر ساق عرش
نوشته و بر درهای بهشت و بر اوراق درخت طوبی پیش از خلق آدم چنانکه در اخبار آمده است
مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و دلیل صحت
این قول آنست که الف و لام در إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ عهد است اشارت است بانسان مقدم
و این انسان را از نطفه آفریده باید که آن انسان آدم نباشد دیگر آنکه بعضی مفسران این سوره در حق
علی بن ابی طالب آمده است پس باید که مراد وی باشد و بر عموم حمل نباید یعنی جنس بنی آدم اگر چه
بر خصوص وارد شده باشد میگوید ما بیافریدیم شما را از نطفه‌ای امشاج یعنی آب مرد و آب زن
در رحم و در اخبار آمده است که آب مرد سفید باشد و سطبر و آب زن زرد باشد و تنک هر کدام
غالب باشد فرزند بدو ماند قتاده گفت امشاج انواع است اول نطفه آنگاه علقه آنگاه مضغه آنگاه
عظام آنگاه گوشت بر او پوشیده آنگاه خلقی نو بیافرید این آیت را در ذکر از ابن عباس نقل کردند
گفت خدای تعالی خلقان را امتحان کرد به سه چیز سه صفت و سه کافر و سه مؤمن اما صفت سمع و بصر
و زبان است و سه کافر نفس و هوا و شیطانست و سه مؤمن عقل و روح و فرشته است میگوید ما بیافریدیم
آدمی را در آن حال که مینیم ابتلاء امتحان او بودیم و مقصود از ابتلا تکلیف است از آنکه تکلیف
صورت امتحان دارد یعنی او را شنوا و بینا کردیم یعنی ادوات ابتلای وی اعطا کردیم او را شنوا و بینا
آفریدیم تا ابتلا کنیم که تکلیف بی تمکین قبیح باشد و آنگاه راه بدو نمودیم یعنی حق از باطل جدا کردیم و نصب
ادله و ازاحت علت کردیم و تمکین دادیم اگر شاکر باشد و اگر کافر از برای آنکه در معلوم ما باشد

که کافر خواهد

که کافر خواهد بود لطف باز نگیریم بلکه هدایت او هم بدهیم تا حجت کنیم که هدایت شاکران بهدایت تعلق باشد
و شکر و کفر به بنده و آنچه باو تعلق دارد بجای آوریم تا اگر وی تکلیف خود بجای نیاورد حجت بر وی لازم
باشد و این آیت حجت است بر مجبره که گفتند خدای تعالی کافر را هدایت نداد بر خلاف آنکه گفت ما هدایت
کنیم بنده کافر را اگر شاکر باشد و اگر کافر إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا چون
بیان کرد و گفت ما هدایت کردیم آنچه بر ما بایست کردن بجای آوردیم حجت لازم کردیم اگر کافر
شدند تا شکر ایشان را بیاد کنیم و بر کفر اصرار نمایند ما از برای ایشان ساخته ایم و نهاده زنجیرها
و آتشی افروخته تا غلها بر گردن ایشان نهیم و در زنجیرها نشان کنیم و با آتشی برانیم که سزای هر کافر
عاصی و گردنکش غل و زنجیر باشد و نعمها إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا
كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا بعقب کافران و عذاب ایشان
ذکر مؤمنان و نیکوکاران کرد و ثواب و جزای ایشان تا مراعات جانب ترهیب و ترغیب کرده
باشد تا کافران و عاصیان از کفر و عصیان باز ایستند و مؤمنان طاعات و خیرات زیادت
کنند گفت نیکمردان و نیکوکاران و کسانی که سوگند راست کنند و بنذرها وفا کرده باشند
وفا کنند در وقتی که کافران در دوزخ بعذاب تشنگی گرفتار باشند ایشان در بهشت آب خوش خورند
از کاسه‌ها و کاسه وقتی گویند که پر از خمر باشد که مزاج و آمیختگی آن کاسه خمر کافور باشد و کافور نام چشمه‌ایست
در بهشت در سرای رسول صلعم از آنجا بسرهای پیغمبران و اوصیای پیغمبران میرود چنانکه انهار
از آنجا آب میخورند و باید تا آنجا از آب خمر می آشامند و میگویند آب آن چشمه را بهمه جای که ایشان
میخواهند می برند و بکوشکها و منزلهای خویش و بر ایشان دشوار و ممتنع نشود روان کردن آن
اهل معانی گفتند که مراد آنست که این شراب در سفیدی و خوشبوی چون کافور باشد نه عین کافور
که کافور را خوردن دشوار باشد اهل اشارت گفتند مزاج شراب ایشان از بهر آن کافور کنند تا در دنیا
برودت ایشان سرد [illegible] تا مرادات [illegible] آید و [illegible] در عقب این [illegible] که آمده است آنگاه

اهل البیت و جلّ مفسران آنست الّا شاذّه که این آیت در حق امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
آمده است و از امام جعفر بن محمد الصادق ع روایت است که نزدیک فاطمه رض انبوه جو بود
آن را آسیا کردند و از آن عصیده ساختند چون در پیش خود بنهادند مسکینی آمد و گفت رحمکم الله
علی بن ابی طالب برخاست و ثلثی بوی داد هم در آن حال یتیمی آمد و گفت رحمکم الله امیر المؤمنین
برخاست دیگر بوی داد پس از وی اسیری آمد و گفت رحمکم الله آنحضرت ثلث دیگر که باقی
بود بوی داد و از آن هیچ نچشیدند خدای تعالی در حق ایشان این آیت فرستاد و در این آیات
داخل باشد هر مؤمنی که مثل این فعل کند و رضای خدای را جوید و ثعلبی که مفسر است آورده که امام
حسن و امام حسین صلوات الله علیهم بیمار شدند جد ایشان حضرت رسالت ع با جمله اصحاب
معروفان عرب بعیادت ایشان رفتند رسول الله ص امیر المؤمنین ع را گفت اگر نذر کنی در
حق فرزندان روا باشد و بهتر بود که آن روا نباشد آن نذر صحیح شود امیر المؤمنین ع
گفت از خدای پذیرفتم که اگر فرزندانم را شفا دهد سه روز روزه بدارم فاطمه رض
گفت من نیز همین قبول کردم امام حسن و امام حسین گفتند ما نیز قبول کردیم این نذر را
فضه گفت من نیز همین نذر کردم چون خدای تعالی ایشان را شفا داد حضرت امیر المؤمنین ع
با فاطمه گفت وقت آنست که با نذر وفا کنیم در نزدیک ایشان از تهیدستی طعامی نبود امیر المؤمنین
همسایه داشت که او را شمعون گفتندی یهود از وی دیناری قرض خواست شمعون جو بایشان بستد
در خانه رفت و پاره پشم بیرون آورد و پاره جو و گفت این پشم را بده تا بریسند و این جو
مزد آنست امیر المؤمنین پشم و جو بستد و بخانه آمد فاطمه رض از آن جو صاعی آسیا کرد و پنج
قرص بپختند چون وقت افطار در آمد و آن طعام پیش نهادند خواستند که تناول
کنند که سائلی بدر آمد گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة مسکینم
را طعام دهید تا خدای تعالی شما را از طعامهای بهشت روزی کند امیر المؤمنین ع چون این بشنید

روبفاطمه

اصحاب الیمین در حق ... روایت آورده است از مجاهد و عبد الله عباس و غیر ایشان که حضرت امام

روی بفاطمه آورد و گفت شعر فاطم ذات المجد والیقین ، یا بنت خیر الناس اجمعین ،
اما ترین البائس المسکین ، یشکو الینا جائع حزین ، فاطمه در جواب حضرت امیر المؤمنین ع گفت
شعر امرک سمع یا ابن عم وطاعة ، ما بی من لؤم ولا وضاعة ، ارجو اذا اشبعت ذا المجاعة ،
ان الحق الخلد فی شفاعة ، آنگاه امیر المؤمنین ع دست دراز کرد و قرص خود را بداد
و یکی را فاطمه نیز موافقت کرد امام حسن و امام حسین نیز موافقت کردند فضه نیز موافقت
کرد و آن شب بآب تنها روزه گشادند و روز دیگر صاعی دیگر آسیا کردند و پنج قرص بپختند
و بوقت افطار پیش نهادند یتیمی بدر آمد و گفت السلام علیک یا اهل بیت النبوة
و معدن الرسالة یتیمی ام از اولاد مهاجر و انصار پدرم را روز عقبه شهید کردند
مرا طعامی دهید که خدای تعالی شما را از مائده بهشت طعام دهد حضرت امیر المؤمنین ع چون این بشنید
این بیتها انشا کرد شعر فاطم بنت السید الکریم ، قد جاءنا الله بذا الیتیم ، من یرحم الیوم فهو
رحیم ، موعده فی الجنة النعیم ، فاطمه در جواب گفت شعر انا اعطیه ولا ابالی ، واوثر الله
علی عیالی ، امسوا جیاعا وهم اشبالی ، اصغرهم یقتل باعالی ، آن شب نیز جمله طعامها بدادند
بآب خالص روزه گشادند روز سیم از باقی جو طعامی ساختند چون وقت افطار شد خواستند
که تناول کنند سائلی بدر آمد و گفت اسیری ام از اسیران شما مرا باسیری گرفته اند طعامی دهید
امیر المؤمنین ع گفت ای فاطمه شعر یا فاطم بنت النبی احمد ، هذا اسیر للنبی المهتد ، یشکو
الینا الجوع قد تمدد ، من یطعم الیوم یجده فی غد ، حضرت فاطمه فرمود شعر لم یبق مما جئت
غیر صاع ، قد ذهبت کفی مع الذراع ، ابنای والله علی الجیاع ، ابوهما للخیر ذو اصطناع ،
آن شب نیز جمله طعامها را دادند و بآب تنها روزه گشادند روز چهارم حضرت امیر المؤمنین ع
امام حسن و امام حسین را بگرفت و ایشان را بحضرت رسالت پناه آورد و ایشان از ضعف می لرزیدند که از
بیماری برخاسته بودند و سه روز روزه داشته طعامی نخورده رسول ص چون ایشان را بدید بدان حال

بگریست و گفت تا بحجره فاطمه روم پیغمبر بحجره فاطمه درآمد دید در محراب ایستاده و فرزندان شکم با پشت
افتاده و چشم در مغاک شده دل رسول صلعم طاقت نیاورد گفت واغوثاه بالله اهل بیت
محمد یموتون من الجوع کاهل بیت محمد بدین کار رسیده که از جوع بمیرند در حال جبرئیل آمد
و این آیت آورد یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا الی قوله تعالی
وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا ابن بهشت گفت که چون رسول صلعم فاطمه را بدین حال دید بگریست
گفت شاد رو روز است که در این رنجید و من از شما خبر ندارم جبرئیل آمد و این آیت آورد
إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ تا آنجا که وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا و اتفاق اهل قبله است که این سوره
در حق امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده است و در این خلاف نیست
و هر که در این خلاف کند از یاران ما نیست و مخالف معنی الف را نشنیده است و شاعری
گفته است لحو انا مولی لفتی انزل فیه هل اتی و صاحب کوی بیتو و اذ اتوا نا طاقا
قرأت بحبهم یحیی و تلی یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ
مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا
يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا این ابرار وفائی کنند بنذرها که کرده و می ترسند از روزی که از
ترس آن روز زنان رو ترش باشند یعنی روز قیامت و از هوای و شدائد او و طعام میدهند و گفتند
با آنکه خود محتاجند و مشتهی آنند و بر دوستی اطعام میدهند مسکین و یتیم و اسیر را امیرالمؤمنین علی
گفت احب الی من دنیاکم ثلاث اطعام الضیف والصوم بالصیف والضرب بالسیف
طعام میدهند و میگفتند ما شما را برای خدا تعالی طعام میدهیم سعید جبیر گفت ایشان
این سخن بر زبان نراندند ولیکن خدا تعالی از حسن نیت ایشان و اعتقاد و خلوص ایشان
خبر داد و باین بر ایشان ثنا گفت که ما برای آنکه از خدا تعالی ترسیم در روزی که مردم در آن روز

از نور دیدنی روشن بود باشد بغایت عبدالله عباس گفت عبوس کافران را نور کرده می شود
بحدی باشد که قطرات از چشم ایشان بحیای آب روان گردد کلبی گفت عبوس آن باشد که در آن
تنگ و قمطریر سخت باشد مجاهد گفت قمطریر آن باشد که لبها از دهن برداشته و دندانها بگشاید
فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاهُم
بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا مُّتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا
شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا نگاه داشت خدای تعالی ایشان را از شر آن روز که از هول و شدت آن
می ترسند و باستقبال ایشان برد و بیاراید ایشان را تازگی و طراوت در روی ایشان و شادی در دلها
و شادی در دل باد ایشان را و پاداش ایشان صبری که کردند بر طاعت و عبادت و فقر و احتیاج
بطعام و روزه داشتن و طعام ناخورده دادن مسکین و یتیم و اسیر را و خود گرسنه بودن
بهشتی که در آن انواع طعامهای گوارنده باشد و لطیف از بهر طعم ایشان را داد از جامها
حریر بهشت از رسول صلعم پرسیدند که صبروا به چه صبر باشد گفت بر چهار گونه صبر است
بر دیگر زخم و دیگر اول ابتدا بمصیبت و ابتدا ابتلا باشد و صبر ثابت بر ادای فرایض
و صبر ثابت بر اجتناب معاصی و صبری است بر محارم و صبری است بر مصایب آنگاه حالت ایشان
باز گفت و گفت در بهشت تکیه زده باشند بر تختهای آراسته و کلهای استبرق بالای آن
مرصع بانواع جواهر و در و یاقوت و فرشهای زرنگار چون پادشاهان آسوده و خوشدل
بر این تختها تکیه زده آفتاب نبینند در بهشت که گرم باشد و ماه نبینند تا سرد باشد سرمای
بهشت در غایت کمال و نهایت اعتدال باشد در خبر است از عبدالله عباس که در روزگار
اهل بهشت در بهشت روشنائی بینند مانند روشنی آفتاب گویند بار خدایا از وعده داده
و گفتی لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا این نور آفتاب چیست خطاب آید که این نور
نیست امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است که با فاطمه مزاح کرد و از آن بخندید این نور دندانهای

ایشانست که جای بهشت از آفتاب سوز و گرمی و سرد [illegible] وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا
وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ
كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا یعنی بر ایشان تکیه
زده کان باشند بر تختها و نزدیک بایشان سایهای درختان بهشت و مسخر و رام کرده
بر ایشان چیدن میوه‌های آن درختان تا چنانکه میخواهند میوه باز میکنند اگر خواهند نشسته و اگر
خواهند بر پا بهر حال که باشند شاخهای درختان بایشان می‌آید تا تناول میکنند مجاهد گفت زمین
بهشت از سیم است و خاکش از زعفران و اصل درختانش از زر و شاخها از لؤلؤ و زبرجد و
یاقوت و میوه در زیر برگهای او هرگاه از او میوه چیند ایستاده و نشسته و خفته میتوان چید
بگردانند [illegible] از سیم و کوزه‌ها که گویند از آبگینه در اصل خلقت آبگینه از سیم است سفیدی
او چون سفیدی نقره و صفا و روشنی او چون آبگینه اصل او سیم باشد اما صفای آبگینه دارد
[illegible] گفت عبد الله سلام [illegible] سیم از این آیت گفت اگر پاره سیم بگیری و آنرا تنک کرده
چون بال مگس آب در وی ظاهر نباشد اما سیم بهشت چنان بود که آب در وی [illegible]
آبگینه هر قومی از خاک زمین ایشان و زمین بهشت از سیم آبگینه آن از آن باشد آنگاه بیان صفت
آن آبگینه [illegible] که ایشان باندازه تقدیر کنند از کوزه‌ها بر مقدار [illegible] شکلی که مراد ایشان باشد
حاصل [illegible] تقدیر ساقیان کنند [illegible]
احتیاج او [illegible] تقدیر کنند [illegible] زیادت و نقصان
وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا
وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا
مَنْثُورًا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی بنوشانند ایشان را در بهشت
کاسی که مزاج آن زنجبیل باشد از چشمه که آنرا سلسبیل خوانند گفته‌اند زنجبیل برای آن گفت که عرب

و آنرا محبوب پسندیده باشد و نشاط آورنده و قتاده گفت زنجبیل از برای متقیان و مقربان باشند و از
دیگری زنجبیل ممزوج کرده باشند و اصل آن و منبع آن سلسبیل باشد از زیر عرش و از آنجا به بهشت
عدن آید و از بهشت عدن به بهشتهای دیگر روان گردد و آنرا سلسبیل خوانند از آنکه در راهها
و سرایها و خانها روان باشد و [illegible] آنکه سایغ و گوارنده باشد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ یعنی بر ایشان طواف
میکنند و گرد ایشان میگردند از بهر خدمت غلامان [illegible] و گفته‌اند [illegible]
که ایشان [illegible] بکودکی [illegible]
بعضی [illegible] که در صفای رنگ و [illegible]
چون مروارید [illegible]
آنچه در بهشت [illegible] نعمتی است [illegible] وصف [illegible]
و پادشاهی بزرگ [illegible]
[illegible] نعمتی باشد [illegible] گفته‌اند که این ملک کبیر آنست که [illegible]
[illegible] عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ
وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا
بر زبر ایشان جامها باشد از دیبای تنک [illegible] برنگ سبز و چنین گفته‌اند که این دیبا
استبرق جامهای ایشان باشد [illegible] دستینهای از سیم که [illegible]
[illegible] باشد از غایت صفای [illegible] نقره بهشت از جمله بهشت
باشد آن زر و در و یاقوت [illegible] يُحَلَّوْنَ فِيهَا
مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ در دنیا تفضیل زر بر نقره [illegible]
که سیم [illegible]
[illegible] وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ

مو نیکو شراب باشد پاکیزه نیارد و خمارش نبود و با قی نبود و با بوی نکرد و بجای آن اندامها
ایشان بیمار شود باشد عرق او خوشبوی تر از مشک اذفر و علی گفت خدای تعالی بر در بهشت
قوت و شهوت صد مرد دهد چون از نعیم دنیا چون طعام خواهند که بخورند شرابی دهند ایشان را که
شکم او خوشبوی گرداند و بجهت هضم طعام و شراب بستی شود و از اندام ایشان بیاید مشک اذفر
چنانکه و سهل بن عبدالله گفت یکی دعای سوره هل اتی چون بدین آیت رسید آواز شنید بگفت
چون کسی که چنین سجده داد گفتند با شیخ قرآن سجده نیست بازش بهشت سجده کن گفت از
بهشت سجده کرد گفت وَسَقٰىهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا وَاِذَا رَاَيْتَ ثَمَّ رَاَيْتَ نَعِيْمًا
بهشت خوشنود از آن نیایند بهر گاه بهشتی با عبدالله عمر گفت مردی حبشی بنزدیک رسول الله آمد
و گفت خدای تعالی شما را بر ما تفضیل داده است بصورت و بسیاری و بنبوت اگر ایمان آرم با بجز
تو ایمان آرم با بجز تو عمل کنم با تو در بهشت باشم رسول گفت آری آنگاه گفت بدان خدای
که جان من بدست اوست که مردی سیاه باشد در دنیا که بیاض او در او در بهشت هزار
فرسنگ بود آنگاه گفت هر که بگوید لا اله الا الله او را عهدی باشد نزدیک خدای تعالی و هر که
بگوید سبحان الله و بحمده او را صد و بیست و چهار هزار حسنه بنویسند بگمان آن گفت
یا رسول الله بعد از این کسی هلاک شود رسول گفت مرد باشد که روز قیامت عمل آورد چندان
عمل که اگر بر کوه نهند گران باشد و یک نعمت از نعمتهای خدای تعالی بیاید و او را مستغرق
کند و لیکن او را بیامرزد بفضل و رحمت خدای تعالی آنگاه رسول این آیات در صفت بهشت بخواند
چون بدانجا رسید که وَسَقٰىهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا آن حبشی گفت یا رسول الله چشم من در بهشت
مانند چشم تو گفت آری آن حبشی نعره بزد و بیهوش گشت چون با هوش آمد بگریست و دل او
رنجیده شد مستوفی شد عبدالله عمر گفت بعزت خدای که رسول را دیدم که بدست خود او را در لحد نهاد
و ضمانت آن باد خدای تعالی بر او بعضی گویند که مراد از این آیه مانند آن او بود که در دیگر نیست

کرماد این

کرماد این رب شراب و طعام از نعیمها عِنْدَ رَبِّكَ یعنی آب و دانه سنجیدن تا حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام ساقی اهل بهشت و مخبر از جعفر بن محمد الصادق
مولف متظاهر است که ساقی کوثر علی بن ابی طالب است خواهد بود نا جمعی که شعر را بنظم آورده اند
سیصد بجز من العینیه سوی و اعف عن ابیحق الی ربی و سقی شربة کیف
علی سید الاوصیاء نوح بنی اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا
بدرستی که آنچه ذکر کرده شد از بهشت و لذات و نعیم و نعمتها جزای اعمال شماست و طاعت مزد
شما خواهد بود و سعی که شما کردید در تحصیل رضای خدای تعالی مشکور خواهد بود یعنی مقابل شمیم
مقرون بتعظیم و تبجیل خواهد بود و این دلیل است بر آنکه جزا بر عمل خواهد بود و کلام آنکه
بعضی گفته اند جزا بر عمل نخواهد بود بلکه آنکه جزا و عقاب بفعل باشد و آنچه ثواب باشد بفضل خدای
باشد در حدیث که چون جبرئیل این آیتها آورد و بر رسول خواند گفت فَهٰذَا یا محمد
فاکرم این را ای محمد که مهاباد این در حق اهل البیت اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ
تَنْزِيْلًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا وَاذْكُرِ اسْمَ
رَبِّكَ بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا وَمِنَ الَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهٗ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيْلًا
خدای تعالی بر سبیل منت و تنکیر نعمت رسول خود را گفت این قرآن بر تو فرو فرستادیم فرو فرستادن
نه یکدفعه بلکه بتدریج از آیتی و سوره از سورتها بر تو فرو فرستادیم تا بر فهم کردن معنی آن
و یاد گرفتن چنانکه گفت وَقُرْاٰنًا فَرَقْنٰهُ لِتَقْرَاَهٗ عَلَى النَّاسِ عَلٰى مُكْثٍ آنگاه رسول را امر
بر سبیل تحقیق فرمود که صبر کن مر حکم خدای خود را و مراد از حکم آنست که از رحمت و صواب
بر احکام تبلیغ و مشقت و سفاهت کافران تا آنکه کرامت تمام تقبیل نمایم و طاعت مدار فقرات
این کافران بر کار آنچه را این کار بر تو دشوار است که وی رسول خدای را گفت که اگر خواهی
مکنی و سکوی با ما آن مشکنی و سکیا که تو زنان نیکو می بایی و بهترین از دختران نیکوی

نیست یعنی آنکه تو خواهی باشد و هیچ با همه قادرین کار ما ایشان کفر روکنید مختار است که او رسول
گفتی اگر این دعوی نبوت برای مال میکنی تو بیا داند که الاموال از همه بیشتر است تا چند الا
بدهم که تو خشنود شوی کار خدای تعالی از بود که هیچکدام را از ایشان قبول نکرد و گفت خدای را بنام
بر بعضی اوقات در وقت باحاد و شبانگاه و نماز و دیگر و در بعضی از شب سجده بکن
خدای را یعنی نماز شام و خفتن و تسبیح کن او را و در شب دراز یعنی نماز شب قیام نما
إِنَّ هٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا نَحْنُ
خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا
بدرستی که این جمع کافران دنیا را دوست میدارند که کار دنیا میکنند و آخرت را ترک میدارند
و با پس پشت می افکنند روزی که بس سخت و دشوار است یعنی روز قیامت و ما ز همه روزگار
نیکند ما ایشان را بیافریدیم و خلق ایشان محکم کرده ایم و مفاصل و اوصال ایشان بعروق
و عصب محکم کردیم و اگر ما خواهیم ایشان را با مثال تبدیل کنیم ایشان را ببریم و مثال ایشان را در
آریم که طاعت دارند و عاصی نشوند إِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ
إِلَىٰ رَبِّهٖ سَبِيلًا وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا
حَكِيمًا يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهٖ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
بدرستی که این سوره و آیات پندها و موعظه است پس هر که خواهد و اختیار کند آن را
راهی گیرد و وسیله سازد و بسبب آن برضای خدای تعالی و نزدیکی جستن بطاعات و عبادات
او این آیت دلیل است بر آنکه مکلف مختار است و عنان اختیار در دست او است و تمام
کردن طاعات الا آنکه خدای تعالی خواهد یعنی خواست تمام خواست خدای باشد این باطل است
برای آنکه ما میبینیم مباحات و قبایح با ایشان و خدای تعالی میخواهد نباشد نه مباحات و نه قبایح را برای آنکه
اراده مباح و قبیح قبیح باشد و این صفت نقص است و نقص بر خدای تعالی روا نباشد و اگر

بعض

باشد بر چه بعضی کارها آن مرید باشد مرید متضادات باشد و مرید جهل و سفه و فضایح و کفر و
شرک باشد و این منافی حکمت و صفت او است که او مبرّا است و محکم کار و حکیم بوده است
و هست آنکه خواهد در رحمت خود در آرد بیامرزد او را و آنها که ظالمانند و کافران اند
عذاب ساخته است برای ایشان بنهاده در دوزخ عذابی دردناک و بیمناک سورة المرسلات
کلمات پنجاه آیت است از رسول خدای صلعم روایت است که هر که این سوره بخواند خدای تعالی
بنویسد او را که از مشرکان نیست عبدالله مسعود گفت این سوره لیلة الجن فرود آمد
و ما در راه مع رسول الله بودیم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَاصِفَاتِ — صفات
عَصْفًا وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُذْرًا
أَوْ نُذْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ حق سبحانه و تعالی سوگند میخورد بفرشتگان که ایشان را
بفرستاد بمعروف و نیکوئیها که ایشان بر عقب او میآیند در وقت آمدن از مقام خود چنانکه
سخت می آیند که بادهای سخت که از عواصف خوانند در وقت آوردن وحی از آسمان با فضای
و هر سو میکشایند و هوا را منتشر میکنند در زمین با بی آنکه که وحی آوردند فرق کنند
بر پیغمبران تا عذری باشد محققان و بیم باشد مبطلان را و کفره از را که سوگند است بیادهای
عذاب از بهر هلاکت و عذاب عاصیان و کافران فرستاد متتابع و بیایی بیاید این بادها
بر کافران سخت باشد والناشرات سوگند است بیادهای رحمت که ابر را انتشار میکنند و
جمع کرد اند بهر زمینی که سفلی بیدی می برند تا باران آنجا بارد و یا بادهای زمین مرده را زنده
میکنند با باران زنده کرده ها بی فرق میکنند میان آنکه که شکر خدای تعالی کرد و آنکه که شکر
نکند و کافر شد و بی همه است زنند و میان ایشان ذکری با عذری بود و کسی را که عذر خواست
با خدای تعالی توبه و استغفار کرده تا حجت تمام خدای تعالی در ما با آنکه بایستی شکر خدای تعالی
کند از بنیاز ری و بیم کردن باید کسان را که از شکر خدای تعالی غافل باشند بر چنینا سوگند

ما بین حق و باطل بیان کردند
که حق حجت و باطل حجت نیست
القای ذکر یعنی وحی کردند

آنچه شما را وعده میدهند از قیامت و بعث و نشر و ثواب و عقاب بود نیست شک خواهد بود
و آنگاه گفت علامات آن بیفتادن و گفت فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ
وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ لِيَوْمِ الْفَصْلِ
وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ یا ستارها یعنی آنگاه
که ستارگان از آسمان محو شوند و روشنائی از ایشان بشود و آن تابش برود
و آسمان بشکافد و کوهها و شکافها پدید آید و کوهها از جای خود بر کنند و خاک
کرده شود و بر باد دهند و از کوهها اثری نماند و پیغمبران را از امتان وقتی پدید کنند
تا در آن وقت بر ایشان گواهی دهند و ایشان را امتان دهند از بهر گواهی دادن آنگاه
بر سبیل تعظیم و تهویل گفت بهر کدام روز ایشان را امتان دهند روز حکم کردن و روز
جدا کردن تند و جدا بر بهشتیان و مؤمنان و کافران و مطیعان از عاصیان و بهشتیان
از دوزخیان و تو چه دانی ای محمد که روز فصل چگونه روزیست و هول آن روز و شدت
او تا بچه نهایت است ای وای در آن روز مر کسانی را که تکذیب کنند و آیات را قبول
نکنند و باور ندارند أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ كَذَٰلِكَ
نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ
فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ تهدید و وعید میکند کافران را و قصه هلاک کردن گذشتها
میکند تا بترسند و عبرت گیرند میگوید نه هلاک کردیم پیشینگان و امتان گذشته را چون قوم
نوح و عاد و ثمود را چون ایشان را هلاک کردیم اینها چه امان باشند تا نترسند که ایشان
تابع پیشینگان کردانیم یعنی ایشان را هلاک کردانیم چنانکه گذشتها را هلاک کردیم و همچنین
با هر قومی که شرکا و مجرمان باشند گفتار پیغمبر خدا قبول نکنند و او را بدروغ زن داشتند

وای در آن روز

و ای وای در آن روز مر کسانی را که عذاب فرستادیم و دروغ داشتند کافران همی از ایشان بیافریدیم از آب ضعیف حقیر
یعنی نطفه پس آن نگه داشتیم آب در قرارگاه استوار و محکم که آن رحم است تا مدت معلوم
که معلوم است و آن نه ماه باشد تا وقت وضع حمل که خدای داند که آن وقت وضع حمل خواهد
بود پس ما تقدیر کردیم آن صورت را در رحم و تقدیر اجل و رزق و احوال او که چه کند و چه
گوید و چند ماند و چه خورد و این همه مقدر کردیم و ما نیکو قادریم اندر این تقدیرات تا در آن
و نیکو تقدیر کرده ایم تا نمیرد و نجنبد و بدانید که ما قادریم بر همه چیز در دنیا و بر آن دیگر
تا بر حشر شما در آخرت وای در آن روز مر کسانی که همه پیغمبران را دروغ داشتند در دنیا و آخرت أَلَمْ نَجْعَلِ
الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ
مَاءً فُرَاتًا وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بر سبیل نعمت و تذکیر منت میگوید زمین را
جمع کننده و جمع کننده شما کردیم و مردگان را زنده باید بر پشت زمین باشید و مردگان بشکل
خوش از ناگوار و حاصل میگیرید و چون بمیرید در شکم زمین باشید و در زمین
از بهر شما کوههای بلند و محکم بکردیم و بیاشامیدیم شما را آب خوش از باران تا در حال تشنگی
در نهایت شما آب خورید و ما بجز زیادت آید از کشت و درخت و در زیر کوهها و دیگر
تا بتدریج از کوهها چشمها پدید آید و به شما رسد پس شکر این نعمت آن باشد که تکذیب
پیغمبر نکنند وای در آن روز مکذبان را بتکذیب کردن عذاب فرمایم انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا
كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي
مِنَ اللَّهَبِ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ خدای تعالی خبر میدهد از آنچه روز قیامت با مکذبان خواهد کرد میگوید که ایشان را
گوئیم تا قیامت را در دوزخ و آنچه دروغ میداشتید یعنی بدوزخ روید تا بدانید که این سخن با
ایشان خازنان دوزخ گویند باد و دیگر گویند بروید بسایه یعنی دود سیاه که دوزخ را باشد که

که آن را شاخ باشد و هر جانبی را روی جانب راست و یکی جانب چپ و یکی از بالا و یکی از زیر و چهار
جانب بکافران محیط باشد چنانچه گوید سایه دوزخ که بر سه جانب بود و آنگاه محیط ایشان دوزخ
کرده چنانکه گفت أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا یعنی دودی که از دوزخ برآید آنگاه بر سبیل تهکم دوزخ
گفت سایه که خلاف سایه مؤمنان است سایه مؤمنان ظلا ظلیلا باشد و سایه کافران لا ظلیل بلکه
سایه باشد و سایه نه بیند از دود نه طراوت و نه خنکی آنکه هیچ سودی و نفعی نکند و آتش دوزخ
همه انوار و به هر جانبی از جوانب چرخی و شرره و شراره آن پاره آتش باشد چون درکه از پاره آتش
چه بود گوئیا در بزرگی چنانکه قصر بزرگ بود و عرب به هر چه بزرگ بود آن را قصر تشبیه کنند
آنگاه آتش شرر دوزخ را تشبیه کرد و گفت چون شترانی باشد در دوزخ را که اشتران زرد اند زرد سیاه
که باز زرد باشد پس وای آن روز بانکهای قیامت در دوزخ را از آنچه که صفت او این باشد
هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ این روزی است یعنی روز قیامت که در او سخن نگویند
یعنی سخنی نگویند که ایشان را در آن نفعی بود که آن سخن ایشان را فایده دهد به هیچ گفتنی و گفتن
باشد و شاید که مراد این بود که این وقتی است که سخن نگویند از برای آنکه روز قیامت روزی بزرگ
دراز خواهد بود در او مواقف و مواطن بسیار خواهد بود در بعضی مواقف سخن نگویند و در دیگر جا
نگویند و در دیگر جا زبان خصومت بگشایند و با یکدیگر خصومت کنند چنانکه گفت ثُمَّ
إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ و در مقامی مهر بر زبانهای ایشان نهند تا سخن
نتوانند گفتن و جوارح و اعضا ایشان سخن آرند چنانکه گفت الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ
وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پس در جایی در سخن نتوانند
گفتن و دستوری ندهند ایشان را در سخن گفتن پس چون نتوانند آورد و بعضی ایشان را دستوری

باشد

باشد در سخن گفتن و در موضعی که حجت بود و ایشان حجتی ندارند سر در پیش دارند منکران را آنگاه گفت
این روز فصل و قضاست روزی است که میان خلایق و از ظالمان بستانیم و به مظلومان دهیم و میان نیکبختان
و بدبختان جدا کنیم جمع کردیم در اینجا شما را و کافرانی که پیش از شما بودند اگر شما را با پیغمبر حیلتی
حاضر کنید با ما بیارید چنانست که شما را کیدی و حیلتی هست و چاره بخواهید با ما به کار آرید و صورت امرست
و مراد تقریع و تهدید است مر کسانی را که با پیغمبران کیدی و مکر می‌کردند و دین و شریعت ما را انکار می‌کردند
اگر شما را امروز مکر و کیدی هست بر دفع عذاب از خود و ما دست پیش کنید و حال این باشد
دوزخ و منکران آنگاه ذکر متقیان کرد و گفت إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ وَ
فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ پرهیزگاران روز قیامت در زیر سایه درختان
درختان و چشمهای آب روان باشند و میوه‌ها از انواع فواکه باشند از آنچه ایشان خواهند
و آرزو کنند باشد ایشان را گویند بخورید و بیاشامید گوارا از آنچه ایشان کردند
به سبب کارهای نیکو که در دنیا از طاعات و خیرات و عبادات کردند ما چنین جزا دهیم نیکوکاران را
و بدکاران و منکران را در دوزخ جای دهیم
ذکر کرد کافران که در دنیا بودند آنگاه گفت بخورید و برخوردار شوید در دنیا اندکی
بیت
تونگری که به مال است نه به اعمال که مال تا ابد نماند و به عمل آید اعمال کُلُوا وَتَمَتَّعُوا
قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا
لَا يَرْكَعُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ
ای آنکسانی که بزخارف دنیا مغرور شده اید و بجمع حطام دنیا مشغول گشته اید و آخرت را فراموش کرده
بخورید از دنیا و برخوردار باشید زمانی اندک که شما گناهکاران و کافرانید که این زمان اندک
و هم گذرنده بود و آخر رسد و بلاهای آخرت به هر چه زودتر گرفتار شوید و در دوزخ

آنکسانی را که چون گفته شد ایشانرا رکوع کنید یعنی نماز کنید و نماز را رکوع خوانند از بهر آنکه رکوع رکنی است از نماز و
بعضی از چیزی عبارت کنند از جمله او و ایشان رکوع نکنند و نماز بجای نیارند گفته اند که این آیت در حق
بنی ثقیف آمد چون پیغمبر صلعم ایشانرا بنماز فرمود گفتند ما رکوع نکنیم و پشت خم نیاریم که این ننگ
عار است و دشنام رسول خدای صلعم گفت لَا خَیْرَ فِی دِینٍ لَیْسَ فِیهِ رُکُوعٌ وَلَا سُجُودٌ هیچ خیر نبود در دینی
که او در رکوع و سجود نبود آنگاه خدای تعالی گفت کافران بکدام سخن و بکدام کتاب ایمان خواهند آورد بعد
این حدیث که قرآنست با این همه آیتها با این بلاغت و فصاحت که او راست سورة النبأ
مکیه است چهل آیتست در مصحف امام گفت هر که این سوره بخواند حق تعالی ویرا روز قیامت
و در خبر است از صادق علیه السلام روایت است که هر که این سوره بخواند هر روزی از آن سال نگذرد تا
تا که زیارت خانه خدای کند ان شاء الله بسم الله الرحمن الرحیم عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ
عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ ثُمَّ کَلَّا
سَیَعْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی بعد تفخیم شان و تعظیم سؤال ایشان گفت از چه سؤال میکنند و از
می پرسید یکدیگر را این مشرکان و کافران آنگاه بر سبیل جواب داد و گفت از خبری بزرگ و کار عظیم
سؤال میکنند از آن خبر بزرگ چیست که ایشان در او خلاف میکنند مجاهد گفت قرآنست دلیلش
قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ قتاده گفت بعث و نشور است بعضی گفتند این نبأ عظیم که
در تفسیر اهل البیت آمده است که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که روز صفین
مردی از لشکر شام بیرون آمد با سلاح تمام و از بالای سلاح مصحفی حمایل کرده بود این آیه میخواند
عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ میخواست من خواستم که پیش او روم
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت توقف کن بر جای خود قرار گیر خود بجنگ او رفت و گفت اتعرف
النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون یعنی این نبأ عظیم میشناسی گفت نه گفت انا والله النبأ العظیم الذی
فیه اختلفتم وعلی ولایتی تنازعتم وعن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم ببغیکم هلکتم بعد ما نجوتم عن الکفر

قد علمتم

قد علمتم ثم علی یعقد و یبنی بتکالیفه و بیده گفت من آن نبأم که در من خلاف کردید و در ولایت
من منازعت نمودید و از ولایت من باز آمدید پس از آنکه قبول کردید و ببغی و ستم خود را
هلاک کردید بعد از آنکه از کفر بتیغ من رسته شدید و روز غدیر دانستید و روز قیامت
بدانید آنچه از من کرده اید آنگاه ضربتی بزد و سرش بکوفت انگشتی بینداخت آنگاه باز
آمد و میگفت اَبَی اللهُ الّا ما صَنَعْنا ...
ان نموت وتنا ولا لکم عنا ... الموت اصبغ بن نباته گفت در حربیه با امیر
حاضر بودم مردی از لشکر بصره بیرون آمد و این آیت میخواند امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون رفت
و گفت اتعرف النبأ العظیم این خبر بزرگ کیست تا مرا گفت نه گفت نبأ عظیم که خلاف میکنید
منم کَلَّا سَیَعْلَمُونَ حقا که بدانند و بشناسند هنگامی که میان اهل بهشت و دوزخ بایستم
را در میان بهشت و دوزخ قسمت کنم و دوزخ را گویم خذیه فانه من اعدائی ای دوزخ این را
بگیر که از دشمنان منست و دیگر فانه من اولیائی و دست از این بدار که از دوستان منست
تا از بهر دشمنان من آفریده اند نه از بهر دوستان من ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ باز حقا که
بدانند که نبأ عظیم چیست در روز قیامت که در کنار حوض کوثر بایستم و دوستان خود را آب دهم و دشمنان
خود را برانم چنانکه شتر غریب را از حوض برانند آنگاه تیغ بزد و سرش بیفکند ... این نبأ عظیم
نقل آنکه گفت قرآنست در او خلاف ایشان است بعضی گفتند سحر است دیگران گفتند شعر است بعضی گفتند
که افسانه پیشینیانست و دیگر بعث است بعضی گفتند دیوانه است و بعضی گفتند که ساحر است
گفتند که پیغمبر است و دیگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است بعضی گفتند امام است و بعضی گفتند
معزولست و بعضی گفتند که خلیفه است و بعضی گفتند که امام نیست آنگاه حق تعالی بر سبیل ردع
گفت کَلَّا باز ایستید از این سؤال که در شبهه افتادید با جمیعها دلایل و بیان معجزات ...
شکوک و شبهات است آری اگر نمیدانند این نبأ عظیم حق است زود بود که بدانند عاقبت

مر انجام ایشان را نیست و انکار کردن مر خود را آنگاه بر سبیل سایل مر تهدید و وعید را انکار کرد و معطفهم
آورد تا معلوم گردد که وعید دوم سخت‌تر است و بیشتر از وعید اول گفت زود بود که بدانند ایشان
آنگاه ذکر نعمتهای که با ایشان کرده است تقریر آن میکند و میگوید أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا
وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ
لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا زمین را فراش و بساط شما کردیم تا چنانکه بر زمین
بجنبند آرام گیرند و با آنجا مشغول شوند و کوهها را میخهای زمین کردیم تا از جای خود نجنبند
چون بلغزد بر کنار بساط میخ نهند تا باد آن را از جای بر نگیرد همچنانکه کوهها را میخ زمین کردیم تا زمین را
در حرکت و سکون نگه دارد تا شما را قرار بر زمین ممکن گردد که اگر متحرک بودی قرار بر وی ممکن نگشتی
و شما را جفت آفریدیم مرد و زن تا نسل شما منقطع نشود و در اجناس و انواع مختلف
آفریدیم بعضی سفید و بعضی زرد و بعضی سرخ و بعضی سیاه همچنانکه در جای دیگر گفت چنانکه
گفت وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ و خواب را سبب راحت و آسایش شما کردیم تا
تعب و رنج که در کار کردن دنیا در روز بشما رسیده باشد بخواب از شما زایل گردد و گفته‌اند که سبات
خواب سبک است یعنی ما خواب شما را خواب سبک کردیم نه مرگ که خواب سبک آن است که از وی آگاهی
در دنیا باشد و خوابی که از وی آگاهی در آخرت باشد و آن مرگ است از جهت منقطع شدن
حسها از عمل و حرکت سبات است چون خدای تعالی زمین و حسها بیکار را بر کار میکرد و تواند
قادر است بر آنچه که قادر باشد بر آنکه خواب که مرگ است سبک حسها بیکار را بر کار کند یعنی خلق را
اعاده کند و شب را لباس شما کردیم چنانکه خود را بلباس پوشیده کردانید تا شب خود را پوشیده
میکردانید در کارها تا کسی را بر آن اطلاع نباشد و گفته‌اند که مراد آنست که ما شب را وقت آسایش
شما کردیم تا در شب خفتن را بجامه بپوشید در وقت خفتن چنانکه وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا
یعنی روز را وقت طلب معاش شما کردیم تا در روز با آنچه محتاج باشید قیام کنید و بکسب و مصالح

شود و نیز

شود و نیز وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً
ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و بر بالای شما و زبر شما بنا کردیم هفت آسمان
استوار و محکم هر یکی را از بالای دیگری و بگردانیدیم و بیافریدیم بر آسمان چراغی افروخته و درخشان که
آن آفتاب است و فرو فرستادیم از ابرها که باران نزدیک باریدن باشد آبی ریزان تا از بهر شما و مصالح شما آب را بیرون
مجاهد گفت بادها است که ابرها را بیفشاند و باران از میغ بیرون آید عبدالله مسعود گفت خدای تعالی
باد بفرستد تا ابر را جمع کند آنگاه باران آرد تا درختان فرود آرد که شیره از بیرون شیر هر نوع
نعمت آنگاه بادهای دیگر بیاید و آن ابرها را بکشد و بگرد و در هوا تا چون ابر بر زمین آید مضرت نکند
این آب را از بهر آن فرستیم تا علف چهارپایان باشد و بوستانهای انبوه در هم در شده تا
میوه شما باشد این همه نعمت از بهر شما کردیم تا شکر کنید و گفتند نباید و ایشان روز رستخیز
تمام است انکار میکنید إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ
أَفْوَاجًا وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا
بدرستی و حقیقت که روز فصل و قضا در میان خلایق روزی است که خدای تعالی آن را وقت کرده است
که چون دنیا باقی روز رستخیز برسد و نهایتی نهاده است که چون باقی نهایت رسد اهل
عالم را زنده گردانند روزی که در صور در دمند یعنی اسرافیل در صور دمد تا روحها
در قالبها و تنهای آدمیان در دمند پس شما بیایید از گورها جوق جوق و گروه گروه معاذ جبل
گفت بخانه ابو ایوب انصاری بودم با رسول صلعم رسول را پرسیدم از این آیت گفت ای معاذ
از کاری بزرگ پرسیدی آنگاه بگریست و گفت روز قیامت مردمان را بر ده نوع حشر کنند
از شان صحت خدای تعالی بآن علامات ایشان را از مؤمنان ممتاز گرداند بعضی را بر صورت خوکان
بعضی را بر صورت بوزینگان بعضی را بازگونه پایها بر زبر و رویها بر زیر بعضی کور باشند
و بعضی کر بعضی را زبانها از دهان بیرون آمده باشد و بر سینه افتاده و زبانها میخاینده بعضی

زنان و دزدان بصورت مسخ باشند بعضی سرنگون افتاده و زبانها در دهانها و پایها بریده باشند و بعضی را پاها
قطران پوشیده و بعضی بر درختان آتش کرده باشند بعضی را از ایشان گندی آید بدتر از مردار
اما آنها که بصورت بوزنگان باشند نمامان و آنها که بصورت خوکان باشند حرام‌خواران و رشوت‌ستانان باشند و آنها که بصورت
[illegible] باشند سخن‌چینان باشند آنانکه سرنگون باشند ربا‌خواران باشند و کور باشند قاضیان باشند
که حکم بناحق کرده باشند گنگان و کران آنها باشند که بکردار خود معجب باشند و آنانکه زبان بخایند
عالمان باشند که بدانچه گفته‌اند کار نکرده‌اند آنها که دست و پایها بریده باشند کسانی اند که
همسایه را رنجانیده باشند آنها که بر درختان آتش‌اند نمامان باشند آنها که چون مردار باشند
آنکسانی باشند که بشهوات و لذات حرام مشغول شده باشند آنها که جامهای قطران پوشیده
اهل کبر و فخر باشند آن کرده [illegible] آتش گرفته کرده و بگشایند در آسمان روز
آسمان از بهر آمدن فرشتگان یعنی که طاق که آسمان خود در را بوده است برای آنکه بر بنده
در آسمانها دو در باشد از در یکی عمل او بالا رود و از دیگری روزی او فرود آید
[illegible] شود در [illegible] که بیابان [illegible] بوده است چنانکه گویند
روی از زمین [illegible] که بیابان [illegible] باشد اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِّلطَّاغِينَ
مَآبًا لَّابِثِينَ فِيهَآ أَحْقَابًا لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا
جَزَآءً وِفَاقًا إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا وَكُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا بدرستی و حقیقت که دوزخ جای
و مقامی است که دوزخیان در عذاب باشند [illegible] باشند عذاب دیگر را [illegible]
راهی است که اهل بهشت بر آن بگذرند و فرشتگان بر ایشان [illegible] سلّم سلّم [illegible]
و بازگشتن‌گاه است دوزخ کسانی را که طغیان کنند و از فرمان خدای تعالی درگذرند و درنگ کنندگان باشند
در دوزخ سالهای بسیار ناشناسی که [illegible] دیگر [illegible] گفته‌اند حقب هشتاد سال باشد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت است که هلال هجری پرسید که حقب را شمار در کتاب خدا چند باشد گفت
هشتاد سال هر سالی دوازده ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال عبدالله عمر گفت که رسول خدای صلعم
گفت هر که بدوزخ شود تا احقاب نگذرد از دوزخ بیرون نیاید هر حقبی هشتاد سال هر سالی سیصد و شصت
روز هر روزی هزار سال تا اعتماد نکنی که کسی از دوزخ بیرون خواهد آمد حسن بصری گفت چیزی
حدیث نکرد عذاب دوزخ را که گفت لَّابِثِينَ فِيهَآ أَحْقَابًا هر گاه که حقبی برآید از پی آن
حقبی دیگر در آید یعنی تا ابدالآبدین آنگاه این احقاب صفت کرد و گفت احقابی که نچشند اندر آن
سرمایی که حرارت آتش را کم کند و شرابی که تعب و کربهای دوزخ را ساکن کند [illegible] خواب را برد گویند
از برای آنکه سرما در دم [illegible] کند یعنی که آتش که [illegible] بجنبد [illegible] دیگر باید و اگر تشنگی بجنبد
ساکن شود و ایشان خواب نچشند و راحت نیابند و نه شرابی که تشنگی بنشاند لیکن بچشند آب جوشان
و بغایت گرم [illegible] در دوزخ [illegible] جوشان گفت غساق آنست
در دوزخ در وی [illegible]
در [illegible] است بر چند عظیم‌تر [illegible] است که [illegible]
شراب دوزخیان [illegible] و در دوزخ با این انواع [illegible] دوزخیان [illegible]
مقاتل گفت [illegible] از دوزخ عقابی نیست [illegible] عذاب دوزخ [illegible]
گناه بزرگ باشد آنگاه گفت إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ایشان [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ایشان از قیامت و حساب [illegible] آیات ما را تکذیب کردند
[illegible] ما [illegible] ضبط کرده [illegible]
احتیاج باشد [illegible] آیات [illegible]
[illegible] معاصی و خطیئات [illegible] عذاب [illegible] آیات [illegible]
[illegible] احقاب [illegible] روایت است

که سخت‌ترین آیتی در قرآن بر اهل دوزخ این آیت است اِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَاَعْنَابًا
وَکَوَاعِبَ اَتْرَابًا وَکَاْسًا دِهَاقًا لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا وَلَا کِذَّابًا جَزَاءً مِنْ
رَبِّکَ عَطَاءً حِسَابًا بدرستی و حقیقت که پرهیزکاران را نجات است از دوزخ و فیروزی
و ظفر است بنعمت بهشت از بوستانها و انواع درختان میوه از درختان خرما و انگور
حدیقه بوستانی باشد که گرد بر گرد وی درختان میوه باشد و در میان آن درختان زنانی
کواعب نار پستان همزاد یکدیگر که هر یکی از ایشان بیک شکل و جمال باشند از شراب صافی که ساقیان
بایشان میدهند در بهشت سخنهای لغو نباشد و بیفایده و دشنام نشنوند و دروغ نگویند
بایکدیگر و یکدیگر را دروغ زن ندارند جزا دهد خدای تعالی متقیان را جزاء وافی از عطاهای عطا
که داده باشد ایشانرا عطاها کافی و بسنده رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا
الرَّحْمٰنِ لَا یَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطَابًا یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفًّا لَا یَتَکَلَّمُونَ
اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَابًا خداوند آسمانها و زمینها و آنچه میان آسمان
و زمینها است خداوندیست مهربان بر دوستان و دشمنان خلقان و بخشاینده بر بندگان که هیچ
و نادید مالک نباشند و نتوانند از خطاب یعنی نتوانند که از خدای تعالی سخنی باشند
و نتوانند که سخنی گویند مگر وقتی که دستوری باشد در سخن گفتن کلبی گفت شفاعت نتوانند
مگر بفرمان خدای تعالی که مالک نباشند در روزی که روح بایستد و فرشتگان در صفی باستند
سخن نگویند هیچکس از ایشان و آدمیان الا آنکسی که خدای تعالی او را در سخن گفتن دستوری
دهد که سخن گوید بصواب از عبدالله عباس روایت است که جهودان پیش رسول علیه السلام آمدند
و سؤال کردند که روح چیست گفت لشکریست از لشکرهای خدای تعالی فرشتگان نه ایشان اند
باشند و دست و پای آنگاه این آیت برخواند یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفًّا عبدالله مسعود
گفت فرشته‌ایست از آسمانها و کوهها بزرگتر و از همه فرشتگان عظیم‌تر جای او در آسمان چهارم است

خدای تعالی

خدای تعالی را هر روز دوازده هزار بار تسبیح گوید از هر تسبیحی خدای تعالی فرشته بیافریند و روز قیامت
او در صفی بایستد و این فرشتگان در صفی و بروایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که خدای تعالی را بر عرش
دریاها است از نور مانند هفت آسمانها و هفت زمینها و هفت دریا و هر وقت که جبرئیل
در آن دریا شود و بیرون آید و پرها بیفشاند بجای هر قطره که از پرهای او بچکد خدای تعالی
از هر قطره که از آن پرها بچکد خدای تعالی فرشته بیافریند و ایشانرا هفتاد هزار در بیت المعمور
شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه شوند و روز قیامت بیت با ایشان بپیش بایستند و جبرئیل
پیش خدای تعالی ایستاده باشد از هیبت خدای تعالی از اعضای او افتاده از هر گرد تعالی
... در پیش خدای تعالی ایستاده باشند سر بر زانو نهاده و سخن نگویند جز آنکس که ایشانرا
دستوری داده باشد در سخن گفتن که گویند لا اله الا الله و این آنست که خدای تعالی فرمود یَوْمَ یَقُومُ
الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفًّا لَا یَتَکَلَّمُونَ یعنی جبرئیل در یک صف باشد و آن فرشتگان در صفی
دیگر سخن نگویند چون دستوری یابند بصواب سخن گویند بگفتار لا اله الا الله است و کلبی گفت
که روح ارواح آدمیانست که میان النفختین با فرشتگان بیک صف بایستند ابن زید گفت
قرآنست و این آیت بخواند وَکَذٰلِکَ اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا امام جعفر صادق گفت
ایشان آنها که ایشانرا دستوری دهد خدای تعالی گویند بر مصطفی درود فرستیم و خود
شفاعت کنیم و خدای تعالی روا کند و شفاعت دهد ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ
اتَّخَذَ اِلٰی رَبِّهِ مَاٰبًا اِنَّا اَنْذَرْنَاکُمْ عَذَابًا قَرِیبًا یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ
یَدَاهُ وَیَقُولُ الْکَافِرُ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا این روز حق است و بودنیست هیچ شک نیست
در وقوع وی نیست هر کسی که خواهد که با خدای خویش مرجع و بازگشت کند بطاعات و اعمال صالح
بهانها ... و عذر منقطع کردیم پیغمبران فرستادیم و از عذابی که نزدیکست که آن عذاب
آخرت است خبر دادیم و بیم کردیم در روزی که ببیند هر کس آنچه کرده

باشد در دست او مقدم داشته باشد یا خود منتظر باشد جزای کرده خود را اگر مؤمن باشد منتظر ثواب
و رحمت و اگر کافر باشد منتظر عقاب و نقمت و یکی دیگر آن مرد کافر که گفتی ای کاشکی من خاک بودمی
متحسر گوید و گوید که تا این روز زنده نبودمی و این سخن از آن وقت گوید که خدای تعالی حیوانات را
زنده گرداند و میان ایشان حکم کند بر تعدی که کرده باشند تا جمله را داد گوسفند بی‌شاخ از گوسفند
سرودار بستاند آنگاه باید دیگر ایشان را خاک گرداند کافر گوید یا لیتنی کنت ترابا من نیز خاک بودمی
بودمی چون این حیوانات تا اکنون خاک گشتمی چون ایشان عکرمه گفت در بعضی کتب دیدم که [illegible]
در آن حال چون وحوش و بهایم ببینند [illegible] گوید ای کاش [illegible] آدمی نیافریدی
نشدیم [illegible] و محنت دوزخ ما را نیست و گفته‌اند مراد بکافر ابلیس است چون [illegible] آدم
خاکی بهتر دانست [illegible] سجده نکرد در این حال او را مرتبه آدم و فرزندان آدم [illegible]
روایت است [illegible] باشد در بعضی قراءت است که یا لیتنی کنت ترابیا یعنی کافر گوید کاشکی
از شیعه بو تراب بودمی تا امروز [illegible] کرامت که با ایشان [illegible] سوره والنازعات چهل و شش آیت
بقول عبد الله [illegible] آیت [illegible] روایت که هر که این سوره بخواند [illegible]
و سیرابی حشر کنند و سیرابی [illegible] بهشت برند بسم الله الرحمن الرحیم
وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا
فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا خالق عالم جل جلاله سوگند یاد کرد بفرشتگان که جان کافران را نزع میکنند از تن
[illegible] ناخن [illegible] تا آنگاه که [illegible] آنگاه رها کنند [illegible] باز دیگر
نزع کنند مقاتل گفت ملک الموت و اعوان جان کافران را از تن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] جانهای ایشان [illegible] بکشند دیگر باره رها کنند والناشطات سوگند
بفرشتگان که جان مؤمنان را از قالب ایشان بنشاط بیرون آرند [illegible] الدلو من
البئر یعنی دلو از چاه برآورد [illegible] چنانکه [illegible] از دست و پای [illegible] بنشاط

تا هیچ از تن مؤمن مفارقت کند و بیرون آید چنانکه در خبر است که هیچ مؤمن نباشد و الا که پیش از مرگ
بهشت بر وی عرضه کنند تا بنگرد به بهشت [illegible] در آنست در دنیا در بهشت
ببیند [illegible] در بهشت [illegible] الینا [illegible]
[illegible] والسابحات سوگند است بفرشتگان که از آسمان فرود
آیند [illegible] از بهر مصالح اهل [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible]
آمدن [illegible] این فرشتگان تدبیر [illegible] کار دنیا [illegible] عبد
بن سابط گفت تدبیر کار دنیا چهار فرشته میکنند یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
جبرئیل موکلست بر باد [illegible] میکائیل موکلست بر قطرات باران و نبات زمین [illegible]
[illegible] و ملک الموت موکلست بقبض ارواح سدی گفت النازعات
کافرانست که در سینه غرق شود [illegible]
[illegible] والناشطات عبد الله عباس گفت جانهای مؤمنانست [illegible]
[illegible] والسابحات امیر المؤمنین علی ع گفت جانهای مؤمنانست که [illegible]
[illegible] کلبی گفت جانهای مؤمنانست [illegible]
[illegible] والسابقات عبد الله عباس گفت
جانهای مؤمنانست که سابق [illegible] بهشت مقاتل گفت فرشتگانند که جانهای مؤمنان را بهشت
میبرند و گفته‌اند [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] کفر [illegible] جهاد
[illegible] سابقات [illegible]
[illegible] يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ
أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً

زجرة

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِا

حق جل جلاله می‌گوید مخبر در باب فرشتگان که ذکر ایشان کرده شد که ایشان برانگیزند و زنده
کرده شدند تا همه را برانگیخته کرده باشد جزا دهند در روزی که جنبد زمین

و مفسران گفته‌اند که واجف نفخه دوم است و میان این دو نفخه چهل سال
باشد قتاده گفت که این دو صیحه باشد زمین و کوهها در جنبش آید و هر چه در دنیا باشد از
حیوانات همه بمیرند و صیحه دوم همه را زنده گردانند ابی بن کعب گفت چون ربعی از شب
بگذشتی رسول صلعم برخاستی و آواز دادی که یا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّهَ جَاءَتِ
الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ از هول آن روز دلها مضطرب
جانها متحیر باشد از ترس دلها از جای خود زایل گردد و در مقام خود قرار نگیرد
چشمهای ایشان یعنی چشمهای خداوندی دلها لرزان و ترسان باشند و سر در پیش افکنده
چنانکه بر نتوانند داشت حال ایشان چنین خواهد بود در حق ایشان اعلام میکند تا بدانند
و میگویند ای ما آیا پس از آنکه مرده باشیم رد کنند با حالت اول باز گردانند بر در اول طریق
اول از زندگی چنانکه زنده ایم چون بمیریم بار دیگر ما را زنده کنند و گویند آیا چون
استخوانهای ریزیده و پوسیده باشیم ما را بعث کنند و برانگیزند آنگاه این کافران گفتند
اگر چنین باشد که محمد میگوید این بازگشتن باشد ما را زیانکار یعنی خاسر و زیانکار باشیم
چون تکذیب کرده باشیم و ایمان نیاورده بمحمد و این سخن بر سبیل استهزا بود خدا تعالی
فرمود که این صعب می‌نماید و بعید شمارید بحقیقت که این باز آفریدن یک زجره دیگر صیحه
باشد ما فره یعنی محقور باشد و یک نفخه آسان که چون تو نگاه کنی بر عقب آن حال ایشان
بر روی زمین باشند و ساهره گفته‌اند که نام زمینی است که در قیامت خدا پدید آید و گفت
نام کوهی است بر نزدیک بیت المقدس و زمین شام را ساهره خوانند قتاده گفت نامی از

از نامهای

از نامهای دوزخ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى
اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ
فَتَخْشَى فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى فَكَذَّبَ وَعَصَى ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى
فَحَشَرَ فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى خدا تعالی با رسول خود خطاب کرد استفهام بطریق تقریر
که هیچ آمد بتو حکایت موسی و سخن او چون خدای تعالی آواز دادش بوادی مقدس که از طوی
گویند او را پاکی و برکت داده‌اند و در وجه بسیجیده دیگر گفت یعنی موسی را برو نزدیک
فرعون که او طغیان کرد و از حد خود در گذشت دعوی ربوبیت و خدایی میکند و او را
بگو هیچ رغبت می‌افتد ترا که از دین شرک و پلیدی کفر پاکیزه شوی و من ترا راه نمایم
تو که آفریدگار تو و پروردگار تو است ترا بیافریده و بر خلقان مهتری داده و در این آیت
و پرهیزکار چون دیدی ترسنده باشی از وی بعضی که ترا از عقاب وی بترسی و مخالفت وی نکنی
طاعت وی بجای آری تا چنانکه پادشاه دنیا شده پادشاه آخرت گردی پاک و منزه و مبرا باشی
علما گویند لطف و کرم وی با کسی که مدت چهار صد سال دعوی خدایی کرده باشد تا بدین غایت
باشد که وی را بینا و مرا را با حضرت خود دعوت کند موسی و هرون را فرمود
که با وی سخن نرم گویید و بلطف وی را با سلام خوانید و سخن وی از لطف و کرم وی با کسی
که دوست بود که با فرعون چگونه بود آورده‌اند که خدای تعالی موسی را فرمود که برو دعوت کن
اگر چه میدانم اجابت نکند موسی گفت بار خدایا مرا از بهر چه میفرستی گفت بر تو دعوت ادا کنی
بر وی تا فردا در قیامت حجتی نباشد ما را بر وی حجتی باشد موسی برفت و فرعون را دعوت کرد
فرعون از وی معجزه خواست موسی آیت کبری از معجزه بزرگتر بوی نمود و آن آن بود که عصا بیفکند
در پیش فرعون در حال ماری بزرگ گشت و گفته‌اند مراد بآیه الکبری عصا است و ید بیضا

هر دو را یکی خوانده است برای آنکه دوم که ید بیضا است تابع گردد و در خدا تعالی عاصی شد و او را
ساحر خواند پس آنگاه پشت بر کرده از مار ترسیده می شتافت تا پیش بر ایشان آورد و سعی میکرد
در دفع و سر نهاد در راه معاصی و فساد پس جمع کرد قوم خویش را با ساحران و در میان ایشان
آواز داد و گفت من خدای بزرگترم بر دیگر خدایان شما ام و گفته اند با این آن خواست که بتان خدایان
شما اند و من بزرگترین خدایانم با آن خواست که از اشراف و سادات ارباب شما ام و من خدای شما ام
پس خدا تعالی بگرفت او را بعقوبت و نکال آخرت و دنیا و نکال دنیا بغرق و نکال آخرت
بدوزخ یکی بآب و یکی بآتش و یکی بغرق و یکی بحرق و نکال دنیا از بهر آن گفت ما علمت لکم
من اله غیری و نکال آخرت از بهر آن گفت انا ربکم الاعلی گفته اند که میان این دو کلمه چهل سال
بود آنگاه گفت در حدیث موسی و فرعون عبرت اعتباری است کسی را که بترسد از خدای تعالی
و آنگاه گفت امروز آنگاه بر سبیل تنبیه گفت با مکلفان عهد و سوگند ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ
خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا
وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا
مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ای منکران که وای منکران بعث و نشور رجا که خدا
بنگرید تا معلوم شما شود که چون ما قادر باشیم بر آفریدن آنچه از شما بزرگتر و سخت تر باشد از
آفریدن شما بار دیگر چون مرده باشید عاجز نباشیم هم شما سخت تر بود و دشوار تر یا آفریدن
آسمان برفعت و شدت آسمان را بنا کرده و بیافریده سقف او را بر داشت و بلند کرد و بهیچ
راست کرد بی شکوه و شکافی و شب را تاریک کرد و روز را پدید آورد و
روشن کرد شب و روز را اضافت با آسمان از آن کرد که تاریکی و روشنایی از او است و
طلوع و غروب و زمین را بعد از آنکه آسمان آفرید گسترده بجهت آنکه بر روی آب او خشک
زمین آفرید آنرا گسترده آنگاه آسمان بیافرید پس از آن جبرئیل آمد و زمین را از زیر خانه کعبه

جنبانید

چنانکه در پیچیده بر روی آب زمین را باز گسترانید عبدالله عمر گفت خدای تعالی زمین خانه کعبه را بیافرید بر چهار
دکان و بر روی آب نهاد پیش از آنکه عالم بیافرید بدو هزار سال و گفته اند که معنی این است که زمین را بر روی
آب بگسترد از زمین آب را پدید آورد و گیاه را بنگر که خدای تعالی پیش از آنکه آدم را آفرید
و جمله حیوانات را آفرید آنچه ایشان بآن محتاج بودند بیافرید تا بدانی که پیش از آنکه آدم را آفرید
و جمله حیوانات را آفرید آنچه ایشان بآن محتاج باشند از همه می باید فرستاد و حق تعالی جمله منافع
را با آب و سعی عبارت کرده است و کوهها بر زمین ثابت کرد و نهاده تا زمین مضطرب
و متحرک نباشد این همه را چنانکه کرد تا تمتع و بر خوردار باشند شما و چهارپایان شما را تا تمتع
بگیرند و کار آخرت ساختن بکنند فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى يَوْمَ يَتَذَكَّرُ
الْإِنْسَانُ مَا سَعَى وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَآثَرَ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى
النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى بگوید که چون نهایت و اهوال
نهایت آید و بلا است که ... غالبیت ... سخت
و صعب تر ... بعضی از اهل گفتند که این طامة الکبری آنگاه باشد که اهل
را به بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ و این ندا در دهند که یا اهل الجنة خلود و لا موت
و یا اهل النار خلود و لا موت و آن روز در آن وقت یاد کند که آدمی آنچه کرده باشد از
خیر و شر و طاعت و معصیت کرده و بر او دو تا سعی ... دو دیگر ... جا کرد و ...
... و دوزخ را پدید آرند و ظاهر کنند و بر اهل عرصات عرض کنند چون ...
باشد کسی را که در دنیا طغیان کرده باشد و ... از جاده حق ... نهاده و اختیار دنیا
کرده باشد دوزخ مسکن و ماوای او باشد و آنکس که از وقوف و ایستادن در پیش خدای تعالی
از بهر حساب و کتاب ترسیده باشد و نفس اماره را از هوای شهوت منع کرده باشد بهشت ماوی او

و مرجع وی باشد يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا إِلَى رَبِّكَ
مُنْتَهَاهَا إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً
أَوْ ضُحَاهَا می پرسند ترا از ساعت یعنی سؤال میکنند که ای محمد قیامت کی خواهد بود از وقت وی
می پرسند که اثبات خواهند کرد آنگاه گفت ای محمد در چه چیزی یاد کرد قیامت آن به تو تعلق
ندارد و نزد باری تعالی نیست منتهی علم آن خداییست بهیچکی نه بود و کسی را علم نکرده است و گفته اند
آنکارست سؤال کافران یعنی این سؤال در چه چیزست و حاجت آنگاه گفت انما انت منذر من یخشاها
تو ای محمد پیغمبری فرستاده و پیغمبری ختم کرده است از ذکر قیامت و علامات آن
تا ایشانرا ترسانی و ایشانرا دلیلست بر نزدیک بودن قیامت و واجب بودن آن استعداد آن کنند
سؤال ایشانرا اعلام کنی قیامت چنان با ایشان نزدیک است که ایشانرا چون بر انگیزند حشر
پندارند که در دنیا یا در گور درنگ نکرده اند مگر شبانگاه یا چاشتگاه و مرادست که
چنان پندارند که درنگ نکرده الا بقدر آخر روز یا اول روز سورة آل عمران
مکی است چهل و یک آیتست از رسول خدا صلعم روایتست که هر که این سوره عبس بخواند
روز قیامت روی او خندان باشد و از ترس روز بنا باشد بسم الله الرحمن الرحيم
عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى أَوْ يَذَّكَّرُ
فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا
يَزَّكَّى وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى او در آنی
که روزی عبدالله ابن ام مکتوم مردی بود نابینا مکفوف بنزدیک رسول صلعم آمد و ابن
عبد بن شریح گفتندی و صنادید قریش چون عتبه بن ربیعه و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب
و غیر ایشان حاضر بودند رسول صلعم با ایشان سخن میگفت و از حرص بر ایمان ایشان خود را
بایشان داده بود و دعوت میکرد ابن ام مکتوم نمیدانست که ایشان حاضرند و رسول صلعم

بایشان

بایشان سخن میگوید روی بسوی رسول صلعم آورد و گفت یا رسول الله علمنی مما علمك الله
از آنچه خدای تعالی ترا آموخته است مرا بیاموز و بر من خوان این سخن مکرر میکرد رسول صلعم روی
از وی بگردانید و کراهت آمد او را که سخن قطع می بایست کرد تا آخر نارسیده و نیز برای آنکه تا کافران
نگویند که اتباع محمد و مجیبان دعوت او نابینایانند و سفلا اند خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت عبس و تولی یعنی ترش شد برکاه کرد وی او را اعمی رسول در پیش او آمد وانستی و گفتی مرحبا
ای آنکه خدای تعالی از وی با من عتاب کرد و دو نوبت ویرا بمدینه خلیفه کرد و ایشان و علی
در وی هیچ درویشی روی ترش نکردی و فرا پیش هیچ توانگر نیامدی مفسران گفته اند که
این عبوسی از رسول صلعم بود که از در ترشی کرد محققان گفته اند که رسول صلعم نبود که روی
ترش کرد بلکه مردی بود از بنی امیه نزدیک رسول صلعم حاضر بود این مرد نابینا بیامد او روی
خود درهم کشید و اعراض کرد و در روی ترش کرد عبوس و اعراض که از جمله صفات ذمیمه
در حق بعضی عاملان و فقیهان گویند منفر باشد فکیف در حق رسول چون تواند گفت
و خدای تعالی رسول را بجملت نیز ترکرده و گفته و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک و جمیع خلق و کرم و طبع وصف کرده و انک لعلی خلق عظیم یاد ضیاء
که رسول صلعم دست در دست غلام سیاه نهادی که بیع النخاس از کرم روانداشتی که دست خود
از دست او در کشد تا هماندن غلام آغاز کرد وی او دست از دست رسول صلعم بر کشید
حق تعالی از آن مرد اموی خبر داد و گفت وی روی ترش کرد در فراهم کشید و اعراض کرد
از آن سبب نابینا یعنی ام مکتوم پیش آمد آنگاه التفات کرد با رسول صلعم که روی با ایشان آورده
بود و با یکی از ایشان سخن میگفت از حرص آنکه باشد که وی ایمان آرد تا دیگران نیز ایمان
آوردند گفت ای محمد تو چه دانی و ترا چه شناسانید که ما این کافر که وی ایمان خواهد آورد
و باسلام پاکیزه خواهد گشت و مطمع تو حاصل خواهد آمد با خود و پند و موعظت او را سود

خواجه گوید گفته‌اند یعنی اینست که چه چیز ترا آگاه کرد ای پیغامبر تا بدانی که باشد که پاکیزه شود بدین تلقین که ما
دیابی از شریعت پاکیزه و یاحی و متعظ شود و پند گیرد و سود کند وی را موعظت تو و پند تو
سود کند آنگاه گفت اما من استغنی اما آنکه توانگر باشد تو بروی اقبال و روی آوردی
چو عتبه و شیبه و عباس بن عبد المطلب و چه باشد بر تو اگر پاکیزه نشود و اگر ایمان نیارد
رسالت خویش دیگر نیست اما آنکه بیاید ترا و او بشتابد در طلب خیر و طلب شرایع
خدای مترسد پس از آن کار او تو غافل شوی یعنی ایشان ترا از وی مشغول سازند کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ
فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ
قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ
السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ
آنگاه رجوع کرد در سورة از معاد و دست یافت تا اجل مکلفان آنچه بر آمدند از کار دنیا
و گفت این سوره با این آیات ذات موعظت و تذکرت عالمیان است هر که خواهد که یاد گیرد این کار را
و قرآن کند زمام اختیار در دست وی است این تذکره در نامهای ... است که از لوح
محفوظ می نویسند و گفته‌اند که مراد بدین صحف صحف ابراهیم است و صحف انبیاء بیانش آنکه هذا
لفی الصحف الأولی صحف إبراهیم وموسی و بعضی گفته‌اند بر سفره اصحاب رسول است م
آنگاه بر سبیل تعجب گفت کشته باد آدمی و هلاک چه کافر است او بجای و نعمت خدای آنگاه صفت
حال آدمی کرد از ابتدا تا انتها و آنچه بر وی رفت و مستغرق از اصول نعمت و فروع نعمت که
داعی است بایمان و توحید و موجب شکر و عبادت خدای است گفت خدای تعالی بیان
از پاره آب حقیر آفریده است او را تقدیر کرد و بنهاد اندر رحم تا وقت معین چند روز نطفه
آنگاه علقه و چند مقدار مضغه بود و گاهی عظام شود و بعد گوشت بر وی بپوشانید و آنگاه
حیوان در وی آفرید و چند مقدار دیگر در رحم بماند پس آنگاه راه بیرون آمدن آسان شود

نوشته‌اند آن رفیع القدر است مطهر و منزه است از ... و بدست نویسندگان که بزرگوار اند و نیکوکار ... کاتبان یعنی که این صحف از لوح محفوظ می نویسند

خبر

خبر و شر بوی نمود چنانکه گفت وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و سلوک آن بر وجه سهل گردانید تا بمقدار
تمکین هر کدام از آنکه خواهد رود باختیار خویش ابو بکر طاهر گفت یعنی آنست که میسر شود و کجا
بانچه او را برای آن آفریده باشد شود و گفت اعملوا فکل میسر لما خلق له ثم أماته پس بمیراند و باز
در گور نهد یعنی بغیر دفن تا در گور کرد که دانست او را در ... نگذاشت پس آنگاه که خدای
خدای تعالی خواهد او را زنده گرداند پس از مرگ آنگاه زجر کرد آدمی را از آنکه بر انست از انکار
بعث و نشور و آنچه دانست از دنیا و رفتی بره و دوزخ با طلب دنیا و دست و گفت کلا
ایست از آنکه وی نکند آنچه وی را خدای تعالی فرموده است و آنکه آنچه بر وی فرض
کرد و حق نعمت وی نگزارد و در پرستید چنانکه باید پرستید تا فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ
إِلَى طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا
حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا
مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ گفت آدمی را در خیر نگی و تنبیه بهت که بچشم دل اندر
کن در نعمتها که از بهر وی آفریدیم و از خاک بیرون آوردیم تا حال خود بداند و نعمتهای
ما شکر کند بگوید سبحانه و تعالی که بنگر آدمی بطعام خویش که او را از چه وجه ساختیم و کجا
کردیم تا روزی وی رسید ما بریختیم بر زمین آب را یعنی باران ریختنی و ریزیدن قطره قطره
آنگاه بشکافتیم زمین را بگیاه و بر وی برویانیدیم دانه انواع گیاه و حبوب را صلاحیت غذای
دارد از نان و آنکه با کثرت منافع کرده است تا نان خورش وی باشد و نوعی از گیاه که آنرا
سپست گویند که از برای علف چهارپایان و زیتون برای روغن و درختان خرما و بوستانها
که در وی درختان خرما و غیر آن باشد از درختان سطبر و دراز و انواع میوه از بهر آنها
و گیاه زار و بستانها و بسیار گیاه از بهر حیوانات دیگر تمیم روایت کند که از ابو بکر پرسیدند
که وفاکهة وأبا چیست ای سماء تظلنی وأی ارض تقلنی که کدام آسمان سایه بر من افکند و کدام

زمین مر ابر داد و چون در کتاب خدای بر او خواند که ثم اما الفاکهة فاعرفها و اما الاب فلا اعرفها

ندانم که چیست و مرا آیات نمیدانم انس بن مالک روایت کرد که روزی عمر خطاب این آیت بخواند

آنگاه گفت این همه میدانم اب نمیدانم که چیست و این بر روی خبر قحطی در تفسیر خود داده اند آنگاه

حق تعالی گفت این همه آفریدیم تا تمتع و برخوردار باشید شما را و چهارپایان شما را تا ادل اراد انتفاع

گیرید بطعام و بنا و آنگاه انتفاع اجل نظر کردن در این تا آن صانع عالم را بدانید چون نفخه

باد را دمیده در این کلمات تنها نظر کنید بدانید که دنیا محل نیست سفیان گلاب گفت رسول صلعم

مرا گفت طعام چیست گفتم گوشت و شیر آنگاه گفت آن چه شود گفتم آنچه دانی گفت خدای تعالی

دنیا بطعام تمثیل زده است اول نیکو و نغز باشد و آخر گنده و ناخوش عباس عمر گفت

وقتی در وعظ خود میگفت چون آدمی بطهارت جای شود در کنار آن دیده از روی اعتبار

بایدش این آیت که و اولی بعد نیکو بنگر که چه گشته است فَاِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ

یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ وَاُمِّهِ وَاَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ لِکُلِّ امْرِئٍ

مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَاْنٌ یُغْنِیهِ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ

وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ اُولٰئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ

الْفَجَرَةُ سفیان بن عیینه گفت آدمی باید که راه خود بداند و کار خود بداند و عمر خود را کرانه

آخرت بر باد دهد ایام عمر خود را استغفار کند و فرزند خویش در بند نکند که چون دست نفخ

صور باشد و صیحه قیامت آید آوازی که داننده بدان نهایت که گوشها از سختی و هیبت آن

آواز کر شده گردد و کسی را بر تن و جان ایشان نیز از وی با یکدیگر نفقت خویش در رحم جای

هیچکدام را بر دیگری نباشد هر کسی از خویشان را در آن روز کاری باشد که او بدان مشغول

باشد و یاد کرده نیاید و هر کسی بحال خویش مشغول مانده باشد عاجز و حیران رسول صلعم

گفت یُحْشَرُ النَّاسُ عُرَاةً لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ الْعَرَقُ روز قیامت خلقان حشر کنند پای برهنه و تن برهنه

وختنه ناکرده

وختنه ناکرده عایشه گفت برهنگی ایشان کرده تا بگوشهای ایشان رسیده باشد سوده گفت

یا رسول الله چون برهنه باشند در یکدیگر نگاه کنند گفت مردم در آن روز پای نمیدارند

آنگاه این آیت بخواند لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَاْنٌ یُغْنِیهِ حسن بصری گفت اول کسی

که از پدر بگریزد بعضی از برادر ابراهیم باشد که از آزر بگریزد و نوح و لوط باشند که از زنان بگریزند

و آن کسی که از برادر بگریزد هابیل باشد که از قابیل بگریزد و بعضی مفسران گفته اند که از آن

تا درین مظالم نکنند از آنکه بیاید دگری ... بالحق و ... دعا ... دگر ... در بیگود

با تقصیر کرده ... قرحهم ... و چنین که دعا ... در تعلیم و ارشاد

با تقصیر کرده آنگاه بازنمود که خلقان بر دو گونه باشند رویها باشد در آن روز نورانی

و خندان و گشاده و شادمان و رویهای دیگر باشند در آن روز که گرد و غبار بر وی نشسته

باد و سیه گردیده که ایشان در دنیا شب برخاسته باشند از بهر نماز شب و کسانی که در

راه خدای جهاد کرده به روی ایشان گرد نشسته باشد روی ایشان در آن روز نورانی

باشند و آنها که در دنیا به تنعم و ناز زندگانی کرده باشند و بجهاد نرفته و رعایت خود را از گرد

نگاه داشت کرده باشند رویهای ایشان گرد آلود باشد و سیاه در اخبار آمده که چون حق

تعالی ستوران بهایم را بیافرینند خاک گردانند آن خاک گرد شود و بر رویهای کافران نشیند

و آنها که با کافران و فاجران باشند ... گفت آورده باشند ... کرده **سورة**

الکورت مکیه است بیست و نه آیت است از رسول صلعم روایت است که هر که این سورة بخواند

خدای تعالی وی را از رسوائی قیامت نگاه دارد آن روز که نامه اعمال وی بگشایند والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَاِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ

وَاِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ وَاِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وَاِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَاِذَا

الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وَاِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وَاِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وَإِذَا الْجَنَّةُ
أُزْلِفَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ حق سبحانه وتعالی درین سوره طرفی از احوال و اهوال
قیامت یاد کرد و گفت یاد کن ای محمد آن روز را که روشنی آفتاب را در نوردند چنانکه کسی عمامه را در نوردد [illegible]
و فرو دارد تا بیرون نیاید که دانند ابو صالح گفت از فلک فرو افتد [illegible] گفت کورت
لفظ معرب است یعنی آفتاب را گو کرده دانند تا بی نور شود و چون ستارهای آسمان بر روی زمین
ریزان شوند چنانکه بر آسمان هیچ ستاره نماند ابن عباس گفت متغیر شوند یعنی بی نور و چون کوهها
را در هوا روان کرده دانند باز ندانند که کجا رفت و چون اشتران ده ماهه آبستن را فرو گذارند
و بی شبان رها کنند از اهوال قیامت و شتری که با ایشان رسد و عرب آن از نفیس ترین مال
دانستند که در آن وقت ده ماهه بر آبستن برآمده باشد و بی شبان رها کنند و چون وحوش جمع کنند
از عزت و جنبش وحوش را حشر کنند یعنی همه با یکدیگر آمیخته شوند و [illegible] تعرض یکدیگر نرسانند
[illegible] ابن عباس گفت حشر ایشان مرگ ایشان باشد و حشر [illegible]
و انس که حشر ایشان بحث است [illegible] و چون دریاها را [illegible] تا یک دریا شوند
[illegible] گفت [illegible] آتش شود ابن عباس گفت چون روز قیامت [illegible]
[illegible] آفتاب و ستارگان در دریا افکنند آنگاه بادی [illegible]
تا بر [illegible] ابی بن کعب گفت شش آیت ابتدا از نشانهای قیامت
قیامت یکی آنکه مردم در بازارها باشند ناگاه روشنی آفتاب برود ایشان درین باشند
که کوههای روی زمین در حرکت آیند و [illegible] جنیان با انسیان [illegible]
[illegible] و وحوش و طیور با یکدیگر آمیخته گردند و درین حال جنیان گویند ما [illegible]
[illegible] ببینیم [illegible] دریا [illegible] آتش [illegible] زمین شکافته شود تا [illegible]
[illegible] ایشان درین باشند که بادی برآید و همه را هلاک گرداند وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

نفسها

نفسها رجعت کنند ارواح با اشباح متصل گردانند صالحان با حور العین و کافران با شیاطین مقرون گردانند
احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ مقتدیان با مقتدایان [illegible] رسانند صالحان با صالحان و فاسقان
با فاسقان ابن عباس گفت مردمان [illegible] در وقت [illegible] صنف شوند [illegible] و ذلک قوله تعالی وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً
[illegible] و چون از دختران زنده در گور کرده بپرسند که به چه سبب و به چه گناه کشته شده اید [illegible]
پرسند تا [illegible] و تقریع کنند [illegible] چنانکه در عرب رسم بود که دختران را زنده
زنده در گور کردندی از ترس درویشی و از ننگ [illegible]
حق تعالی از ایشان حکایت کرد يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ
أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ اگر کسی از ایشان دختری را بکشتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شعر سمیتها [illegible] والقبر صهر ضامن [illegible] قتاده گفت از جاهلیت [illegible]
[illegible] روایت است که قیس بن عاصم پیش رسول الله آمد
و گفت یا رسول الله در جاهلیت هشت دختر را زنده در گور کرده ام گفت از هر یکی
بنده آزاد کن گفت یا رسول الله من خداوند اشترم گفت از هر یکی اشتری [illegible]
[illegible] و سؤال اگرچه در ظاهر [illegible] تعلق دارد در حقیقت [illegible] باشد [illegible]
چنانکه در حق عیسی [illegible] گفت أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ [illegible] غرض ازین توبیخ و
[illegible] این حدیث [illegible] غرض ازین سؤال [illegible]

مرده‌ستی باشند آنها که دختران زنده در گور کرده باشند و روز باشند سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ یعنی
ایشان را از کشندگان ایشان باز خواهند کرد که ایشان را فرزندان شما چرا کشتید با ایشان و بچه گناه
ایشان را کشتید وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و چون نامه‌ها باز کنند و بگشایند آنچه کرده باشند از خیر
و شر مثقال ذره در آنجا یابند روز مرگ نامها در پیچند و روز حساب بگشایند وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و چون
آسمان را از جای خود زایل کرده شوند و در هم پیچند و فرو کنند چنانکه قصاب پوست از گوسفند
فرو کنند و چون دوزخ را بغایت گرم کرده باشند وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و چون بهشت را نزدیک
کرده باشند با اهل بهشت در دنیا وقت بیاید عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ کرده باشند در خبر است که یکی از ابن
مسعود این آیه بخواند و چون بانجا رسید که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ گفت وا انقطاع ظهراه
پشتم بشکست ابن عباس گفت در این آیه دوازده خصلت است شش در دنیا و شش در آخرت
فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ إِنَّهُ
لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ
وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ گفت قسم یاد میکنم بستارگان شاده یعنی روشنان که
رجع شوند چون باخر برج رسند باز پس گردند الْكُنَّسِ پنهان شوند در زیر روشنائی
آفتاب مادر برجهای خود در جاهای خود که این پنج ستاره است زحل و مشتری و
مریخ و زهره و عطارد و جمله گفته‌اند مراد همه ستاره‌هاست که بروز پنهان شوند و شب
از مکان خود برآیند وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ سوگند بشب که برگردد و برود
والصبح چون نفس زند یعنی روشنائی ... که ... در شب آید که قرآن گفتار
رسولی است کریم بر خدای عز و جل یعنی جبرئیل و این بر توسع و مجاز است و بحقیقت قرآن سخن
خدای است و گفته‌اند مراد محمد است آورنده و گذارنده جبرئیل بود و پیغمبر خدای از وی شنید
آن سخن ... این رسول خداوند قوت است با مکانت و منزلت نزدیک خدا
که خداوند

که خداوند عرش است فرمان او روا است آنجا یعنی در آسمان فرشتگان آسمان مطیع امر وی‌اند امین است
بر وحی خدای تعالی زیاده و نقصان نکند و دروغ نگوید و هرچه این سوگند صاحب و یار شما است
محمد که دلالت او در میان شما بوده است و سی سال در میان شما بوده است و دیوانگی را بدو نسبت
می کنند و سحر و دیوانگی بدو نسبت چنانکه شما میگویید وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ وَمَا
هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ إِنْ
هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بدرستی که محمد بدید او را یعنی جبرئیل را بصورت خود که خدای تعالی
ویرا آفریده است بکناره آسمان بلند و روشن بمطلع آفتاب علی و این چنان بود که رسول
با جبرئیل میگفت که مرا می باید که ترا بدان صورت ببینم که در آسمان میباشی جبرئیل گفت که طاقت
نیاری گفت علی حال ببینم گفت کجا خواهی که بینی مرا گفت بیطحا گفت در نگنجم گفت بمنا گفت در نگنجم
گفت بعرفات گفت در نگنجم گفت اگر لابد است بکوه حرا آی و زکریا بود ... رسول
بکوه حرا رفت و بنشست نگاه کرد جبرئیل آمد از جانب کوه عرفات با هیبتی و آوازی
از خشخشه و طلطله ... روی آسمان بپوشیده از مشرق تا بمغرب سر و در آسمان بهفتم بود و لیکن
پایهای وی در زمین رسول صلعم بیفتاد و بیهوش شد جبرئیل با آن صورت شد که بعادت پیش رسول
آمدی بیامد و بنشست و سر رسول را در کنار گرفت تا رسول صلعم بهوش باز آمد رسول گفت ترا
خلق بس عظیم مینماید اگر میکائیل را ببینی سر او در زیر عرش و پایهای او در زیر هفتم زمین است
عرش بر دوش او نهاده است هر وقت از ترس خدای چنان شود که چون کنجشک ما عرش ...
باید جز بعظمت و قدرت خدای آنگاه گفت وَمَا هُوَ نیست او یعنی رسول خدای بر آنچه
میدهد از وحی و مغیبات یعنی بر وحی تهمتی نیست آنچه خبر میدهد بر جان است و از خدای است
و نیست این قرآن گفتار دیو رانده و لعنت کرده یعنی ابلیس چنانکه شما میگویید بی ...

و حق ظاهر گردید پس شما کجا میروید بجانب راه راست ازین راهها و شبهها و گمانها نهانها که میروید [illegible]
و گمانی که میبرید که آن شهوت و گمانی که میبرید که فراز شیطان است نه چنین است که نیست این کتاب
پروردگار مگر پند کردن شما را [illegible] و بیانست نیست این قرآن مگر ذکری و موعظتی از برای
مر جمله جهانیان را هر کسی از شما که میخواهد و رغبت کند در راه راست باشد و راست رود و راستی
طلبد و بخواهد استقامت و راستی و هدایت را الا خدای خواهد آنکه بخواهد آفریدگار عالمیان
را دانند و آنگاه [illegible] است یعنی خواست شما طاعت و استقامت را نباشد از برای آنکه شما
نتوانید که طاعت خدای را [illegible] است الا چون خدای تعالی بخواهد آنگاه شما
خواست فعل و اختیار آن [illegible] باشد **سورة**
الانفطار مکیست نوزده آیت است از رسول خدای عم روایت است که هر کسی این سوره بخواند
بعدد هر کوکبی که در دنیاست و بعدد هر قطره باران که از آسمان بزمین آید او را حسنه بنویسد
و کار او روز قیامت نیک باشد بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء
انفطرت و اذا الکواکب انتثرت و اذا البحار فجرت و اذا القبور بعثرت
علمت نفس ما قدمت و اخرت حق سبحانه و تعالی درین آیت ذکر علامات قیامت
کرد میگوید ای محمد یاد کن روزی که در آن روز چون آسمان شکافته شود و راهها شکافته
آید و چون ستارهها از آسمان بیفتد و منتشر گردد و چون دریاها [illegible] کشاده
تا هفت دریا یکی شود و آب شور با شیرین آمیخته گردد [illegible] گفت دریاها یکجا
تا آب همه خشک گردد [illegible] و چون گورها زیر و زبر کرده شود
[illegible] آنکه داند هر نفسی آنچه کرده باشد و مقدم
کرده باشد از اعمال خیر و شر و طاعات و معاصی و آنچه باز پس گذاشته باشد از مظالم و ضایع
کرده باشد از فرایض که خدای تعالی بر وی واجب کرده است از نماز و روزه و زکوة و

نمازان

نماز آن را که تقدیم کرده است از صدقات و تاخیر کرده باشد و [illegible] از حرکات یا ایها
الانسان ما غرک بربک الکریم الذی خلقک فسویک فعدلک فی ای
صورة ما شاء رکبک کلا بل تکذبون بالدین و ان علیکم لحافظین
کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون آنگاه خطاب کرد با آدمیان و گفت ای فرزند
آدم ترا چه غره کرد و بفریفت و چه چیز ترا فریفته کرد که خدای کریم [illegible] عاصی شدی و گناه
می‌کردی و در خبر است که رسول عم این آیت بخواند گفت غره جهله ترا جهل و نادانی مغرور
کرد [illegible] گفت [illegible] گفتی اگر روز قیامت
خدای تعالی گوید ما غرک بربک الکریم جواب دهی گفت کرم تو [illegible]
[illegible] ابن السماک [illegible] گفت **شعر** یا کاتم الذنب اما تستحی الله فی الخلوة ما
[illegible] ابوبکر وراق گفت [illegible] آیت است [illegible] کرم
[illegible] گفت [illegible] کرم [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] گفت ای غلام [illegible] غلام گفت [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
ابن عباس گفت هیچ بنده نباشد الا که خدای تعالی روز قیامت [illegible] ای آدم
ما غرک ای فرزند آدم ترا چه چیز [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بیافرید [illegible] نیکو
[illegible] تمام [illegible] اعضا راست
و بالا آفرید [illegible] آفریده است [illegible] اعضا

قدرت در خوبی و نیکوی تمام مساوی باشد و تو را راست کرد تمامی و در آفرینش در هر کدام از
صورت و شکل خواست و حکمت او اقتضا کرد در ترکیب تو کرد در آن صورتها [illegible]
نخستین [illegible] راوی [illegible] گوید رسول صلعم مرا گفت ای فلان ترا فرزند آمده است گفتم
آری گفت مانند کیست گفتم یا مادر یا پدر گفت چنین مگوی که چون نطفه در رحم قرار گیرد خدای تعالی
که میان او و آدم در نسب باشد باز جمع کند و از آن صورت آفریند که خواهد [illegible] تعالی
گفت فی ای صورة ما شاء رکبک یعنی فیما بینک و بین آدم و ابو صالح گفت که خواست
ترکیب کرد و [illegible] صورت [illegible]
[illegible] باشد إِنَّ
الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ
عَنْهَا بِغَائِبِينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ
يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ روز قیامت که روز [illegible]
آنها که نیک [illegible] و نیکی کارند و تصدیق خدای و رسول صلعم میکنند [illegible]
نیکیها میکنند [illegible] بهشت [illegible]
باشند و آنها که کافران و فاسقان باشند و کافر و فاسق باشند و منافق در دوزخ باشند
دوزخ [illegible] روز قیامت [illegible] دوزخ
باشند کافران و فاسقان [illegible] در دوزخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرضا را

مرضا را باشد [illegible]
میکند [illegible]
سورة المطففین مکیست سی و شش آیت رسول خدای صلعم گفت هر که این سوره بخواند
[illegible] رحیق مختوم [illegible] بهشت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا
اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ
أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ
النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ حق سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] بسنجند [illegible] تمام [illegible]
[illegible] نقصان [illegible]
عباس گفت [illegible]
و معاملات [illegible]
[illegible]
[illegible] نقصان [illegible] خدای تعالی [illegible] این آیت [illegible] رسول صلعم [illegible]
[illegible] آیت [illegible] رسول صلعم [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
کند [illegible] خدای تعالی [illegible]
کند [illegible]
[illegible]
[illegible]

رفتم و مرا در زرع یافتم بانگ برداشت و گفت در کوه آتش تصور کردی گفتم یا صنم این چه
حالتست گفت این آنست که مرا دو کیال بود یکی زیادت و یکی ناقص بود به زیادت میستدی
و بناقص میدادی اصمعی گفت از اعرابی شنیدم که گفت مردی ستمگر ... که مردی او
در پیمانه و ترازو باشد از وی خیر مگوی که هیچ خیر در وی نیست حضرت امیر المؤمنین علی ع از مکوات
فارغ گشته با آن رکوب کرد در آنجا و گفت یَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللّٰهَ وَأَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ
الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ روز دیگر بازار
مردمان دید که زعفران میسنجید و ترازو میسنجید گفت ترازو راست نیست زعفران
از کفه برگرفت و گفت اول ترازو راست کن آنگاه اگر خواهی ... أَلَا يَظُنُّ أُولٰئِكَ
آنگاه بر سبیل تهدید گفت آیا ظن ندارند جماعت که ایشان حشر خواهند کرد در برای روز عظیم
بزرگ یعنی روز قیامت روزی که مردم بایستند برای خدای پروردگار عالمیان تا از
حقوق ... بپرسد تا آید ... حقوق اصحاب حقوق ... مظالم ... آید و حساب باز دهند
که چه کردند و چه گفتند و چه اندیشیدند و چه کردند و گفتند و بعضی ایشان ...
و زر از کجا کسب کردند و جمع کردند و کجا صرف کردند ... ابن عمر
ابن عباس ... چون بدین آیت رسید چندان بگریست که بیفتاد و دیگر ... خوانی
كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ
إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلَّا
بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ
لَمَحْجُوبُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ
حق سبحانه ... کرده است و ... که باید از کم ... کتاب

حسنات

حسنات ما فرا بود دن آنگاه گفت به درستی و حقیقت که نامهٔ اعمال فاجران و بد ساختان کافران در سجین
باشد ابن عباس گفت از رسول خدای ص شنیدم که سجین نام هفتم زمین است ابن عباس از کعب
الاحبار پرسید که سجین چه باشد گفت بدانکه جانهای کافران چون با آسمان برند آسمان قبول نکند
به زمین آرند زمین ایشان قبول نکند و فرو برند به زمین دیگر قبول نکند همچنین می برند تا هفتمین
زمین از آنجا بسجین برند و آنجا سر جد ملک ابلیس است و جای ... که در آنجا بیرون نیاید
نباشد و در روایت دیگر از کعب آنست که او گفت در تورات چنان یافتم که سجین نام درختیست
در هفتم زمین نام هر شیطان بر آنجا نوشته چون ارواح آسمان بر جای کافران ببرند جانهای
ایشان را بسجین اندازند زیر درخت ... آن درخت را علیین چون جانهای مؤمنان بر آسمان
آسمان بگشایند برای او تا به زیر عرش رسند ... از علیین برند تا آید و ... کرامت آن
کلبی گفت سنگی است زیر هفتم زمین سبز که سبز هفت آسمان از وی است نامهای کافران
در آن سنگ نهند و گفته اند سجین نام کتابیست جامع اعمال شرار که خدای تعالی عملهای کافران و
منافقان ... در آنجا جمع کرده است و گفته اند جایی است در دوزخ آنگاه بر سبیل تعجب گفت
تو چه دانی که سجین چیست آنگاه خود بیان کرد که کتابی است نوشته و علامتی کرده به ...
رقم خامه که نه فزون شود و نه کم نشود تا جزا دهند ایشان بر حسب آن و مرقوم مختوم باشد
یعنی مهر برنهاده ... دروغ داشتند ... آنها که روز قیامت و حساب و جزا
به دروغ داشتند و حشر و نشر و قیامت را الا هر ظالمی ... کار که چون آیات ما را بر وی خوانند
گوید افسانهٔ پیشینیانست آنگاه گفت که این ظالم متعدی باز ایستد از ظلم و ... تکذیب
آنگاه گفت ... بر دلهای ایشان ... از گناهان ... بگرفت و ...
تبدیل کردند و نصیحت بر دلهای ایشان بگشت ابو هریره گفت از رسول ص شنیدم که چون بنده گناه کند
نقطهٔ سیاه بر دل او پیدا شود اگر توبه کند آن سیاهی ... و اگر بار گناه ... زیادت

می شود تا تمام دلش سیاه شود قوله تعالی كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ حذیفه گفت
چون بنده گناه کند نقطه سیاه در دلش پدید آید و منقبض گردد و همچنین بهر گناهی تا آنگاه چنان شود
که همه دل فرا هم آید و مثل گناه کرد آنگاه این آیت بخواند ابن عباس گفت چون بنده گناه
کند بقدر سر سوزنی سیاهی در دل او پدید آید همچنین بهر گناهی تا چنان شود که مانند غراب گردد
آنگاه گفت كَلَّا که باز ایستید و دور شوید این گناهان که بر دلهای ایشان غالب شد تا بجای
آن در حجاب خدای باشند و ... حق از رحمت
محجوب باشند و در دوزخ ... باشند و این آیت بخواند که كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ
رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ دلیلست بر رؤیت چنانکه اشاعره گویند برای آنکه حجاب اجسام
رؤ باشند و ... حجاب نیست و دیگر آنکه حجاب بعضی رؤیت نباشد و بعضی را حاصل باشد
و این حجاب در حق اجسام ... و اگر این ... داریم که بعضی رؤیتست هم دلیل باشد
بر آنکه کافران ... محجوب باشند و مؤمنان محجوب نباشند ... معنی نیست
بیش از ... که کافران از رحمت خدای و بهشت ممنوع شوند آنگاه با آتش دوزخ ...
و بعذاب مبتلا گردند ... این عذابست که تا بود ... شنید
ثُمَّ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ
يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ
تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ
مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ
بِهَا الْمُقَرَّبُونَ حق سبحانه و تعالی ... از تکذیب و ... و حالت مؤمنان
و نامهای اعمال ایشان گفت حقا که نامهای اعمال نیکوکاران و نیکمردان در علیین است که
نام ... ابن عباس گفت علیین

لوحیست از زبرجد سبز در زیر عرش اعمال ابرار بر آنجا نوشته باشد ضحاک گفت سدرة المنتهی است اما
گفته اند در جایی باشد بلند تر یکی دیگر عبدالله عمر گفت درین آیت که اهل علیین از جنبه‌ای ... راه
اهل بهشت فرو نگرند ... اهل علیین است آنگاه بر سبیل تعظیم گفت تو چه دانی ای محمد که علیین
چه باشد ... آنگاه گفت کتابی باشد نوشته ... بعضی برانند که معنی این آیت بر
نسق است که نامه ابرار نامه ایست نوشته در جایی نهاده که آنرا علیین خوانند حاضر شوند آنجا
که نامه اعمال ابرارست از فرشتگان مقرب آنگاه وصف ابرار کرد و گفت بدرستی که نیکمردان
و نیکوکاران در بهشت با نعمت باشند چون پادشاهان بر سریر مملکت بر تخت دولت نشسته
باشند مینگرند بانچه خدای تعالی ایشان را داده باشد و ... دشمنان خود که در دوزخ
با انواع عذاب گرفتار باشند که چگونه خدای تعالی ایشان را ... عذاب میکند چون در روی ابرار
نگاه کنی بشناسی در روی ایشان نضارت و تازگی نعمت بهشت ایشان را ... میدهند
از شراب صافی و پاکیزه و رحیق مختوم مهر کرده تا دست هیچکس بدان نرسد که ... را
از و نقار هیچ باشد مهر وی از مشک باشد ... در دنیا عبدالله عباس گفت مختوم آمیخته
و ممزوج با وی مشک باشد چنانکه در دنیا بآب آمیخته کنند عاقبت و خاتمت وی مشک باشد
یعنی چون از سر باز کنند بوی مشک دهد ... گفت ... ختام ... باشد ...
شراب ... ممزوج کنند ... چون مشک ... انگشت در وی زنی ...
در ... دنیا ... از بوی ... نصیب ... در جایی که جای ابرار
باید که رغبت کنند کافران رغبت نمایند ... مقامی عمل کنند و با یکدیگر منازعت نمایند
باعمال صالح تا از یکدیگر ... و ... که هر کرا عمل بیشتر مقام وی با نعیم تر و خوبتر
آنگاه گفت مزاج آن شراب از ... باشد که آنرا تسنیم خوانند در بهشت ... بر ایشان فرو می آید
در منزلهای و خانهای ایشان عبدالله عباس گفت تسنیم شرابی باشد که مقربان را از آن ...

و دیگر از امزوج بعضی دیگر گفته اند آیت در حق علی آمد و در توجیهای اهل بهشت که
میشود نعمت ایشان باز است چنانکه قطره بر زمین نیاید گفت ایشان را سیر نهد از آن چشمه
مقربان از آن چشمه خورند خالص اشارت گفته اند که این شرابها باشد صرف ممزوج که مقربان خورند
بر ابرار ترکیب و تجلی [illegible] در بوستان بهشت [illegible] رضا [illegible] جمال مصطفی و مرتضی و آل
علیهم السلام [illegible] إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ
آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ
انْقَلَبُوا فَكِهِينَ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا
أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بدرستی
که مجرمان و گناهکاران از مشرکان و منافقان چون ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن [illegible]
در حالت ایمان ضعیف [illegible] بطریقه استهزا چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
و بلال و صهیب [illegible] گفت که آیت در شان امیرالمؤمنین علی آمد که [illegible] با جماعتی از صحابه
رسول [illegible] جماعت مشرکان چون امیرالمؤمنین [illegible] بر ایشان بگذشت بخندیدند و گفتند
[illegible] هذا الاصلع خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت این کافران بر مؤمنان میخندیدند
و چون مؤمنان با ایشان میگذشتند بطریقه استهزا و افسوس با یکدیگر چشم میزدند و اشارت
میکردند [illegible] و چون با اهل خویش [illegible] میکردند و چون مؤمنان را
می دیدند میگفتند که اینها گمراه اند که [illegible] محمد [illegible] ابن عباس گفت اینها
[illegible] آنگاه خدای تعالی [illegible] که این ساعت [illegible] و نگاه بان ایشان یعنی
باشند [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible]
[illegible] دوزخ گرفتار شدند مؤمنان از [illegible]

ایشان بخندیدند و بر تختها نشسته باشند می نگرند چنانکه در خبر است که خدای تعالی [illegible]
در شادی اهل بهشت بفزاید چون ایشان در بهشت بر تختهای مرصع از زر و سیم قرار گیرند
و اهل دوزخ در دوزخ باشند بفرماید تا دری از دوزخ در بهشت بگشایند که ایشان [illegible]
تا [illegible] و [illegible] در [illegible] خواهند که در بهشت روند آن در
بر ایشان در بندند و ایشان نا امید گردند و مؤمنان را در آن حال از شادی بخندند آنگاه گفت
هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ یعنی [illegible] کافران را [illegible] میکردند از کفر و معاصی
در دنیا یعنی [illegible] صورت استفهام است و معنی تقریر والله اعلم سورة الانشقاق
مکی است و بیست و سه آیت است از رسول خدای [illegible] روایت است که هر که این سوره بخواند
باشد از آنکه نامه اعمال وی از پس پشت وی دهند بسم الله الرحمن الرحيم
إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ
مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ
إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ حق سبحانه و تعالی وصف میکند [illegible]
و علامات [illegible] چون آسمان شکافته گردد [illegible]
که [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
در [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] إِذَا [illegible] عَلَامَ السَّاعَةِ [illegible] الْأَرْضِ [illegible] چون نشانهای قیامت
از [illegible] باشد [illegible]

کرده ام امروز خواهیم گفتم سابقا که چون برای ایشان اند اینها در دست بوده است آنکه بعضی در گفتیم
و زمین و آنها خدای که نشو دهد و مطیع و منقاد شود و سزاوار است زمین را طاعت خدای تعالی
دانستن و فرمان او بردن که دست نهادن و چنین دانستن و زنان آدم بر سر بار گنج کرده باشد و بر سر گنج
انجا کرده باشد و مقیم ما شده باشد آنگاه فرمود که خطاب کرده آدمی را و گفت ای آدمی تو کوشا
و رنج نماینده نفس خود را در طلب کسب روزی تا رسیدن به لقای خود بخیر خدای عظیم ساخت چنانکه
از آن آنجا در تو ظاهر شود و حاصل کرده نتیجه است که اثر آن ظاهر باشد چنانکه رسول خدای صلعم گفت
هر که وی سوال کند مستحق بود از سوال کردن تا سوالها او روز قیامت خراشیدگیها باشد
و جای آدمی چنین باشد تا زنده است همیشه در طلب تعب روزی است یا در تعب رنج و آلام و اسقام
و مصایب است و در بعد مرگ و تن آسا کردن و گفته اند که معنی اینست که ای آدمی جهد و کوشش
سخت بتو خواهد رسید تا دنیا و [illegible] از مرگ و احوال او و آنچه بعد از مرگ
است از مقامات و وقت رسیده با آن احوال و ناچار ملاقات است سوالها و مهرها نخواهد بود تا

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَى
أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا
وَيَصْلَى سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى
إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا آنگاه به تفصیل وعظ و زجر و ترغیب و ترهیب حال مومنان و
کافران کرد تا مراعات هر دو طرف ترغیب و ترهیب کرده باشد تا لطف کامل باشد گفت
از آنکه آدمیان بجزای رسند بعضی برای ثواب و عقاب [illegible] ایشان بر دو گروه باشند اما
آنکه کتاب اعمال وی به دست راست دهند علامت [illegible] آن باشد که در حساب
وی آسان باشد و زود باز فارغ شود و [illegible] بهشت [illegible] دیگر یاران و [illegible]
غلامان و حوران [illegible] رفته باشد خرم و شادمان شود و گفته

298

یا رسول الله کیستی که حساب حساب یسیر کنند گفت هر که حساب کنند [illegible] حساب ایشان آسان است [illegible]
نیست رسول خدای صلعم گفت این حساب نیست عرضه است بر حساب من نوقش الحساب عذب که
در حساب او مناقشه کنند او را عذاب کنند آنگاه گفت واما من اوتی کتابه اما آنکه کتاب
اعمال وی از پس پشت وی دهند برای آنکه دست راست وی با گردن او بسته باشد و دست چپ
وی با پس پشت او بسته بود از پس پشت نامه در دست نهند بجای دست چپ از پس پشت
[illegible] نامه بدو دهند [illegible] اهلاکاه
و سوزش و التماس [illegible] سخت [illegible] در میان اهل خود شاد
و خرم بود و شادی دنیا غم و محنت آخرت باشد لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین شاد نا
مباش [illegible] ان الله یحب کل قلب حزین خدای تعالی [illegible] دوست دارد
[illegible] که [illegible] متابعت نفس کند و از پی لذات و شهوات دنیا رود و از عقب
شیطان و هوای نفس رود [illegible] در بهای نفس [illegible] کند و مخالفت حضرت [illegible] گفته
[illegible] در دنیا آغاز کنی [illegible] خدای [illegible] کنند
[illegible] نامه اعمال او باز کنند [illegible] صحیفه گناه بیند [illegible] بیند
حال خود تباه بیند اعضا و جوارح خود را با افعال و اعمال خود گواه بیند [illegible]
[illegible] گناه خود بیند معصیت [illegible] طاعت [illegible] خود را [illegible]
و سیاه [illegible] بیند و دیگران [illegible] بیند بعضی را [illegible]
[illegible] بیند در آتش و دوزخ [illegible]
و محروم از بهشت و حور و قصور باشد و از رحمت خدای دور باشد و از [illegible] عذاب دوزخ
رنجور باشد [illegible] باشد [illegible] حضرت [illegible] باشد برای آنکه [illegible] در دنیا
از روز قیامت [illegible]

و عقاب و کار بجمع و بازگشتن بخدا چه بود و حضرت حق تعالی با نعام و اعمال وی بیناد و داناست آنچه کرده است
که او بنده را داد و بالحضرت حق تعالی بجمع و بازگشتن بخدا چه بود و حضرت حق تعالی از کار وی آگاه است حق
آنچه کرده باشد جزا بدهد فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبُنَّ
طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حق تعالی سوگند یاد میکند بشفق و شفق سرخی
باشد که بجای آفتاب باشد چون آفتاب فرو شود و این مذهب اصحاب ما و بیشتر اهل علم از اصحاب و
تابعین و فقها چون شافعی و مالکی و اوزاعی و ابی یوسف گفته اند فرو رفتن شفق آخر وقت
شام باشد و اول وقت نماز خفتن و مذهب ابو حنیفه آنست که شفق سپیدی باشد و قول عمر بن
عبد العزیز اینست و شعرا گفته اند و شعر عرب دلیل مذهب او است فراء گفت از عرب شنیدم
که جامه سرخ را تشبیه بشفق کردند قال الله … الحمرة الشفق و بعضی از علما گفتند بیاض فرو شود
خلیل احمد گفت بمناره اسکندریه شدم در وقت مغیب آفتاب بیاض را دیدم که از افق
بالا بر میرفت و فرو میآمد مجاهد گفت مراد بشفق روز است بدلیل آنست که
در مقابله وی گفت وَاللَّيْلِ یعنی شب و آنچه از ان مستتر گردد در وی از حیوانات که
برگند باشد … و بجمعیت ماه که مجتمع شود و تمام گردد در شب چهاردهم
سوگند میخورد … مکلفان که بر نشیند و مرتکب گردید حالی را بعد از حالی و درجه را بعد از
درجه بعضی … از بعضی و این حالات و طبقات … و آنچه از پی در آید باشد از تعلقات
و منازل قیامت که در موقفی … و در موقفی عرض کنند و در موقفی حساب کنند و در موقفی
سوال کنند و در موقفی … و در موقفی بهشت یا بدوزخ برند مفسران گفت این حال
… و یکبار … و دیگر … و دیگر … و دیگر بار …
… گفته اند … وقت که آدمی نطفه باشد تا آن وقت که بمیرد … بهفت حال گردد
اول نطفه و دوم علقه سیم مضغه آنگاه استخوان آنگاه گوشت بر وی پوشیده آنگاه چنین گویند

دیرا

دیرا معجزتا ولادت شود و طفل گویند و چون … گویند و چون از شیر باز کنند
فطیم گویند چون … گویند چون … گویند چون بالغ گویند چون … گویند
چون تمام بالیده شود … گویند چون … گویند چون … گویند چون
رسد محتلم گویند آنگاه بالغ گویند چون … گویند بعد از آن چون … بر آرد
گویند … تا آنگاه که بمیرد پس بهفت حالی گردد و در هر که امروز بر حالتی باشد و فردا بر حالتی
که بدان … نیست … آنگاه حق تعالی گفت حجت از ایشان که باین
دلایل ایمان نمی آرند و قرائت لترکبن بفتح البا خطاب باشد و این قرائت عمر خطاب و عبد الله
مسعود و عبد الله عباس است و این خطاب است پیغمبر را و معنی این باشد که تو ای محمد برگذری
طبقات آسمان طبقی از پس طبقی یعنی در وقت معراج از امام جعفر صادق روایت است که
این معنی که بر نشیند … از احوال پیشینیان است وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ
الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ
مَمْنُونٍ توبیخ کافرانست که با این همه آیات و حجتها ایمان نمی آرند و چون قرآن بر ایشان بخوانند
سجده نمیکنند در خبر است که رسول علیه السلام بخواند وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ و با آنها که مسلمانان با وی
بودند از مسلمانان همه سجده کردند و قریش از بالای سر ایشان دست میزدند و صفیر میکردند
حق تعالی این آیت فرستاد و ایشان را سرزنش کرد و گفت چیست ایشان را که چون قرآن بر ایشان خوانند
سجده نمیکنند آنگاه گفت نه این کافران تکذیب میکنند پیغمبر را و … و الله … داناتر است
عالمتر است بآنچه ایشان در دل … از کفر و حسد و بغض و آنچه جمع میکنند از اعمال بد
بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک … مگر آنها که …
لیکن آنها که ایمان آوردند و عمل صالح میکنند بشارت ایشان بر خلاف این باشد ایشان را مزدی

مقابلها باشد که هرگز منقرض نشود و منقطع نگردد **سورة البروج** مکیة است بیست و دو آیت است
از رسول علیه السلام روایت است که هر که این سوره بخواند بعدد هر روز آدینه و عرفه که در دنیا بوده است
باشد خدای تعالی بعدد هر یک ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه بلند گرداند بسم الله الرحمن الرحیم
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ
شُهُودٌ حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است بآسمانی که خداوند برجهاست که دوازده است

حمل ۱ ثور ۲ جوزا ۳ سرطان ۴ اسد ۵ سنبله ۶ میزان ۷ عقرب ۸ قوس ۹ جدی ۱۰ دلو ۱۱ حوت ۱۲

یعنی بحرمت آسمانی که خداوند برجهاست و بحق روز قیامت که موعود است و خلقان را بآمدن آن وعده داده
اند روز قیامت و بحق شاهد و مشهود یعنی رسول که گفت تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا و رسول علیه
روز قیامت گواه باشد بر جمله خلایق و بحق مشهود یعنی روز قیامت که حق تعالی گفت ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ
راوی خبر گوید که در مسجد رسول علیه السلام شدم مردی را دیدم پشت باز نهاده از رسول علیه السلام حدیث
میکرد از وی پرسیدم که شاهد و مشهود چه باشد گفت شاهد روز آدینه است و مشهود روز عرفه
از آنجا بگذشتم کودکی را دیدم چون ماه از رسول علیه السلام حدیث میکرد از وی پرسیدم گفت شاهد
رسول است که حق تعالی گفت إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا و مشهود روز قیامت است از وی بگذشتم
دیگری را دیدم که همچنین حدیث میکرد از او پرسیدم گفت شاهد روز آدینه است و مشهود
روز عید نحر است لقوله تعالی ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ عکرمه گفت شاهد و مشهود آدمیست که بر تمام
گواه است لقوله تعالی وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ و مشهود روز قیامت است
ابو مالک گفت عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ و گفته اند شاهد حجر الاسود است و مشهود
حاجیان اند چنانکه در خبر است که حجر الاسود روز قیامت بزبان فصیح گواهی دهد بر کسانی که او را بوسه
داده باشند و در بیان اقوال بسیار است حق تعالی میگوید بآن سوگند که کافران قریش ملعون شدند و لعنة

حضرت

حضرت حق اند چنانکه کشته شدند اصحاب اخدود از فرط عذاب ایشان از آن که بر اسلام باز داشتند بکشتند چنانکه
گفت علما بعضی گفتند کشته شدگان آن کسان اند که کار وی بنا ایشان بنظام سپردند که خداوند اخدود بود
که ایشان مؤمنان را در آتش می انداختند تا از ایمان برگردند و کافر شوند و قصه این آنست که صهیب
رسول علیه السلام روایت کرد که وی گفت در امت سلف پادشاهی بود در ناحیتی نام وی ذو نواس
و ساحری بود چون ساحر پیر شد پادشاه را گفت من پیر شده ام کودکی را بمن فرست که او را
سحر بیاموزم تا قائم مقام من باشد پادشاه غلامی را بوی فرستاد و غلام برفت و صحبت او می شنید
و در راه راهبی بود در صومعه راهبی بود مردم از وی علم می آموختند آن غلام بگذشت و با
وی رفت و سخن وی بشنید و دلش عظیم میل کرد و هر روز بنزد او آمدی و صحبت وی بشنیدی و ادب وی
گرفت پادشاه بروی خشم گرفت تا اتفاق افتاد که روزی میرفت خطی عظیم دید گفت
گفتند اژدهای عظیم در راه است و هیچکس نمیتواند گذشتن گفت امروز تجربه کنم کار راهب و کار
ساحر را تا خود در حق کیست آنگاه سنگی برگرفت و روی باز نهاد و گفت بار خدایا اگر دین راهب
بحقیقت این اژدها را بر دست من بکش که تا بدانم که راهب بر حق است کار او مرا سنگ بینداخت
و اژدها را بکشت مردم بروی ثنا گفتند و بگذشتند او بیامد و راهب را خبر داد راهب گفت ای غلام
ترا بشارت باد که کار تو بجایی رسید و زود ترا ابتلا آید و لیکن مرا مبتلا نکند باید که بر آن صبر
و اگر کسی ترا گوید این دین از که آموختی مرا بنشان مده کار غلام بجایی رسید که مستجاب الدعوه
گشت مردم از اطراف بنزدیک وی می آمدند وی دعا میکرد و اجابت می افتاد آن ملک را
ندیمی بود نابینا این خبر بشنید برخاست و بنزد وی آمد و وی را گفت اگر مرا شفا دهی چشم
من نیکو کنی ترا مالی عظیم بدهم گفت من کسی را شفا نتوانم داد شفا خدای تعالی دهد اگر بخدای ایمان آری
من دعا کنم تا خدای تعالی ترا شفا دهد مرد ایمان آورد و وی دعا کرد و خدای تعالی اجابت کرد و چشم وی
درست شد و بینا گشت روزی دیگر بنزد ملک آمد و ملک وی را گفت چشم تو که درست کرد گفت خدای

گفت تو را خدای است جز من گفت آری خدای تو و خدای همه جهانیان گفت این سخن را از که شنیدی
گفت تو را با این چه کار است و برو عذابهای سخت کرد تا گفت از این غلام شنیدم که تو ویرا ساحری می‌آموختی
آموختی غلام را حاضر کرد گفت کار تو در سحر بجایی رسید که چشم نابینا باز می‌آری آنگاه سوگند
من نیکم خدای می‌کند تو را این که گفت گفت ای ملک تو را با این چه کار است و برو عذاب می‌کرد تا آنگاه
که گفت فلان راهب را بیاوردند و گفتند از دین برگرد گفت برنگردم اره را بیاوردند و ویرا به دو نیم
کردند آنگاه ندیم را بیاوردند و گفتند برگرد گفت برنگردم اره را بیاوردند و ویرا به دو نیم کردند آنگاه غلام را
بیاوردند گفتند از دین برگرد گفت برنگردم جماعتی را فرمود که این را بر فلان کوه برید و
بگوئید از دین برگرد اگر از دین برنگردد از کوه بیندازید غلام گفت اللهم اکفنیهم
بار خدایا شر ایشان از من کفایت کن در حال زلزله آمد و ایشان همه هلاک شدند غلام باز
آمد و ایشان همه هلاک شدند غلام باز آمد ملک را خبر دادند این حال غلام را ببست جماعتی
دیگر را داد گفت ویرا بکشتی در دریا برید اگر از دین برنگردد در دریا اندازید و
بکشتی در دریا بردند و گفتند از دین برگرد گفت برنگردم خواستند که در دریا اندازند
گفت بار خدایا شر ایشان از من کفایت کن بادی درآمد و کشتی غرق شد و ایشان هلاک شدند غلام باز
رفت ملک را خبر کرد گفت چه کردی این جماعت را که با تو بودند غلام گفت خدای تعالی شر ایشان از
من کفایت کرد پادشاه بیکار غلام درماند غلام گفت خواهی که من ترا آموزم که تو مرا توانی کشتن
گفت خواهم گفت روزی که خلایق را [illegible] همه مردمان را بصحرا آری و در درختی بلند بر دار کنی
و تیری در کمان نهی و بگوی بسم الله رب الغلام که چون نام خدای تعالی بگوئی مرا کشتن توانی
پس همین کار بکرد پادشاه جمع کرد و تیر را بینداخت و گفت بسم الله رب الغلام تیر
بر روی غلام آمد غلام دست بر روی نهاد و جان بداد مردم که آن بدیدند همه از دین
پادشاه برگشتند و گفتند آمنا برب الغلام و [illegible] پادشاه گفت آه درافتادم از آنچه می‌ترسیدم

چون

چون تا مردم یکبار دین غلام گرفتند پادشاه ایشان را تهدید کرد و ایشان برنگشتند بفرمود تا بر سر راه
خندقها کندند و آتش در آنجا افکندند و مردم را آنجا تهدید می‌کردند هیچ کس برنگشت همه را
در آتش افکندند تا آخر زنی را بیاوردند با کودکی طفل زن با بچه [illegible] کودک آواز داد و گفت
یا اماه اصبری فانک علی الحق ای مادر صبر کن که بر حقی است زن بجست و خود را در آتش
انداخت ضحاک گفت [illegible] چند کس سخن گفتند کودک یوسف و [illegible]
و صاحب جریج و صاحب الاخدود و سعید مسیب گفت روزی نزدیک عمر ابن خطاب ذکر این غلام
میرفت یکی از جمله حاضران گفت من این غلام را دیدم دست بر آن جراحت نهاده [illegible]
وی بر گرفتی دست باز آنجا رفتی [illegible] گفت اخدود [illegible]
[illegible] ایشان را با دین عیسی دعوت کرد
[illegible] برگرفت و آنجا رفت و آن مردم را
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] حق تعالی ایشان را لعنت کرد [illegible] گفت کشته باد بلعنت خدای [illegible] اخدود
[illegible] در زمین [illegible] آتش [illegible] ایشان بر کنار آن [illegible]
بودند و آن مؤمنان را میسوختند و ایشان [illegible] مؤمنان را از سوختن [illegible]
[illegible] سخن تقصیری نکرده است وما نقموا
منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید الذی له ملک السموات والارض والله
علی کل شیء شهید ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثم لم یتوبوا
فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحریق ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات
لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلک الفوز الکبیر این مؤمنان

نزدیک کافران هیچ چیز نبود که مستحق عذاب شده بودند در حق ایشان هیچ بدی نکرده بودند و این انتقام
دیگر از ایشان برای آن کشیدند که ایشان بخدای که سزاوار است که بوی ایمان آرند و عبادت وی
کنند ایمان نیاورده بودند خدای تعالی غالب و قاهر است کسی او را قهر نتواند کرد و عزیز است
منزلت بوی راه نیابد و ستوده است و مستحق ستایش و حمد است خدای آنست
که ملک آسمانها و زمین او راست و او بر همه چیزها گواهست و بهر چیزی داناست هیچ از علم او فوت نشود
و غایب نگردد پس بدرستی و حقیقت که آنکسان که بسوختند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را از مردان
و زنان و آنگاه توبه نکردند ایشان راست عذاب دوزخ از بهر کفر و عذاب آتش سوزنده
عذاب دوزخ از بهر کفر و عذاب آتش سوزان از بهر سوختن ایشان مؤمنان را و این آتش دیگر
باشد در دوزخ عظیم و بزرگتر از اول و گفته اند عذاب دوزخ در آخرت و عذاب حریق
در دنیا چنانکه در دنیا روایت کرده اند که همین آتش بر ایشان گردید و همه سوختند
این در دنیا بود و در آخرت باشد ایشان را [illegible] گفت از رسول شنیدم
گفت یا حذیفه در دوزخ شیرانند از آتش و سباع از آتش و [illegible]
آتش خدای تعالی فرشتگان [illegible] دوزخ را بکشند و [illegible] پاره پاره
پاره کنند [illegible] که عضوی [illegible] خدای تعالی
عضوی دیگر بیافریند و رواست که مراد باین إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اصحاب
باشند از قریش که مؤمنان را میرنجانیدند ایشان مؤمنان را آنگاه ذکر ایشان کرد و گفت
بدرستی و حقیقت که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و بر بلا و محنت کافران صبر کردند
ایشان را بهشتها باشد که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد این ظفری بزرگ
و نعمتی خوشگوار مؤمنان را إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ
وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ هَلْ أَتَاكَ

حدیث

حَدِيثُ الْجُنُودِ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ وَاللَّهُ مِنْ
وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ تفسیر است و بیگمان کافران
را [illegible] است بگفتن خدای تعالی ایشان را [illegible] که ای محمد [illegible] خدای ایشان را
سخت [illegible] هم در دنیا و هم در آخرت [illegible] خدای تعالی سخت گیرنده است
[illegible] که ایشان را بیافرید [illegible] و بیافریند [illegible] دیگر بار ایشان در قبضه قدرت
وی [illegible] سخت [illegible] عادت تکذیب کنند [illegible] ایشان
سخت با کافران صفت [illegible] صفت [illegible]
[illegible] مطیعان خدای [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] گفت [illegible] زمین [illegible]
دیگر است [illegible] هفتم [illegible] هفت زمین [illegible]
دنیا [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] هفت آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تکذیب کردند
[illegible] صالح [illegible]
[illegible] کافران [illegible] ایشان [illegible]
عذاب [illegible] آنگاه گفت [illegible] کافران [illegible] تکذیب [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] عذاب ایشان
در چنگال قدرت وی [illegible]

که ایشان آن تکذیب می‌کنند قرآنست شریف و بزرگوار و بزرگ قدر و بسیار خیر در لوح محفوظ نوشته
فرشتگان آن نگاه میدارند ابن عباس گفت که بر سر لوح محفوظ نوشته است لا اله الا الله وحده
دینه الاسلام ومحمد عبده ورسوله خدای تعالی یکی است و دین او اسلام است و محمد بنده
وی است و رسول وی کار هر که بخدای ایمان آرد و وعده وی راست داند و متابعت رسول وی
کند و بفرمان وی کار کند وی را ببهشت برد و لوح محفوظ از در سفید است طولش چندانست که از آسمان
تا زمین و عرضش از مشرق تا مغرب و کنارهای وی از در و یاقوت است و قلم او از نور است
[illegible] وی در کنار عرش ایستاده است که وی را بالجبهة گویند و آن لوح محفوظ است از شیاطین خدای
[illegible] شصت نظر است در هر شبانروزی که وی بدین نظر احیا و اماتت کند [illegible]
کند مقاتل گفت که این لوح بجانب راست عرش است **سورة الطارق** مکی است و هفده
آیت از رسول خدای روایت است که هر که این سوره بخواند او را بعدد هر ستاره که در آسمانست
ده حسنه بدهند بسم الله الرحمن الرحیم والسماء والطارق وما
ادریک ما الطارق النجم الثاقب ان کل نفس لما علیها حافظ فلینظر
الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب
انه علی رجعه لقادر ابن عاصم روایت کرد از پدرش که وی گفت که رسول خدای را
دیدم در بنی ثقیف [illegible] که این سوره میخواند [illegible] از بنی ثقیف
[illegible] از قریش در میان ایشان بود [illegible] گفتند [illegible] گفت این سوره [illegible]
ثقیفان گفتند ما چنین می‌آید که این حق است قریشیان گفتند اما صاحب ما [illegible]
دانستی که وی حق است [illegible] که وی خدای تعالی سوگند خورد بآسمان و بستاره که آن را طارق
خوانند گفت بحق آسمان و بحق ستاره که در شب پیدا شود و بسبب آن را طارق
خوانند و عادت را طارق خوانند چنانکه شاعر گوید [illegible]

بر آمد نجم الثاقب [illegible] الحوادث یطرقن اسحارا بعضی مفسران
گفتند سبب نزول این آیه آن بود که یکروز ابو طالب با رسول خدای نان میخورد ستاره
از آسمان بیفتاد [illegible] است از آیات خدای تعالی آنگاه خدای تعالی این سوره فرستاد
وما ادریک ما الطارق و معنی آنست ای محمد که طارق چه باشد آنگاه بیان کرد که
ستاره ایست درخشنده که تاریکی را سوراخ کند و از وی بگذرد و عالم را روشن کند و آن
بوی رجم کنند شیاطین را که بر شیاطین آید سوراخ کند و بسوزد و بعضی گفتند این ستاره
پروین است و عرب النجم را پروین خوانند و دیگران گفتند که زحل است که از آسمان هفتم تابد
ابن عباس گفت که این ستاره جدی است [illegible] دیگر جایها [illegible] از آسمان خود
آید و باز [illegible] باشد و جدی [illegible] جای خود [illegible] مانند در این
[illegible] خدای تعالی سوگند [illegible] که نیست هیچ تنی که بر وی نگاهبانی
از فرشتگان که عمل وی نگاه میدارند و ثبت میکنند از خیر و شر بر وی [illegible] گفت
این حافظ خدای تعالی باشد که رقیب نگاهبان وی است ابو امامه از رسول خدای روایت
کرد که خدای تعالی بر هر آدمی صد و شصت فرشته موکلست که آفات از وی دفع میکنند از جمله
هفت فرشته بر چشمهای وی [illegible] آفات و شیاطین را از وی چنان [illegible] که مگس را از
[illegible] اگر یکبار از حفظ و نگاهداشت خود [illegible] شیاطین برباید
آنگاه خدای تعالی [illegible] که آدمی بنگرد و نظر کند در آفرینش خود تا بداند که وی را از چه
در ابتدا آنگاه [illegible] آفریده [illegible] خدای [illegible]
باشد [illegible] از دو آب [illegible] آید از پشت و سینه [illegible] از میان [illegible]
[illegible] که آدمی را ازین آب [illegible] قادر است [illegible] مقاتل
[illegible] گفت قادر است که [illegible]

آفریده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بافعل و از عقوبات بانطق يوم تبلى السرائر فما له من قوة ولا ناصر والسماء
ذات الرجع والارض ذات الصدع انه لقول فصل وما هو بالهزل انهم
يكيدون كيدا واكيد كيدا فمهل الكافرين امهلهم رويدا روزی که
باز نمايد و ظاهر گرداند آنچه در سينه‌ها پنهان بوده باشد از عقايد و نيات و تميز کند و جدا گرداند
نيات نيک و بد و پاک و پليد سفيان گفت مراد از سراير خفايای اعمال است از نماز و روزه و غسل
جنابت و مضمضه اگر مرد گويد روزه داشتم ايمان کردم و غسل و طهارت کردم نکرده باشد
کسی اطلاع نيابد جز خدای تعالی دليل اين حديث عبد الله عمر است از رسول روايت کرد که حضرت
کسی که بر اين محافظت کند دوست خدای باشد نماز و روزه و غسل جنابت در اين روز که آدمی را
رجعت کند و باز آورند و ثواب و عقاب بر صحيفه کشف شود و بر هر چه کرده باشد خبر کند
در آن قوت و ياوری نباشد که در آن ياری کند و عذاب از وی باز دارد آنگاه خدای تعالی سوگند خورد
و گفت بحق آسمان خداوند باران که يکبار بيايد و يکبار باز ايستد و آنگاه در آيد و ببارد
و ثانی که مراد به باران باشد عرب ابر را صاحب رجع گويند بسبيل مقاربت و بحق زمين که صاحب
يعنی شکافتن است در نبات و درختان و چشمه‌های آب و ... که اين قرآن گفتار محمد است
جدا کننده ميان حق و باطل و علم و بيت سخن او و نيست بهزل و هيچ جای سخن او است
که در وی با جلالت و تعظيم بايد خوانده و شنوده بايد که چنان داند که خدای تبارک و تعالی
با وی خطاب ميکند امر و نهی و وعد و وعيد از خدای تعالی ميشنود و در هر آيت وعده رسد بايد
که تضرع کند و مي بايد که اهل آن باشد و در هر آيت وعيد رسد پناه با خدای دهد از آن اهل
نباشد آنگاه رسول را خبر کرد که اين مشرکان و کافران کيد ميکنند و مکر ميسکالند تا
مؤمنان را مکر و رنجانند و ما نيز کيد ميکنيم بکيد نفی تدبير ايشان و صد ايشان و
ايشان را جزا ميدهيم و مکر ميکنيم تا ناگاه بگيريم ايشان را تو نيز مهلت ده ايشان را اندکی

بهلاکت

بهلاکت و تعجيل مکن و راضی باش بتدبير ما و ديگران تا ما نيز ايشان را مهلت دهيم و در کفار يا
اندک يعنی تا روز بدر آنگاه بدست مسلمانان ايشان را هلاک کنيم **سوره الاعلى** نوزده
آيت رسول خدای صلعم گفت هر که اين سوره بخواند او را بعدد هر حرفی که بر ابراهيم و موسی
فرود آمده است ده حسنه بدهد امير المؤمنين و امام المتقين علی ابن ابی طالب گفت که رسول
اين سوره دوست داشتی و گفتی اول کسی که گفت سبحان ربی الاعلى و بحمده گفت ميکائيل
رسول ~~اين سوره دوست داشتی و گفتی~~ کردی گفت جبرئيل گفت فرو نگويند و اين
تسبيح در نماز و نيز او در تر و ظلمات وی از عفو و کرم حق و کوهها و دنيا آمدی
بنده گويد سبحان ربی الاعلى خدای تعالی گويد راست گفت بنده من انا الاعلى فوق کل شیء
گواه باشيد ای فرشتگان که من وی را بيامرزيدم و بهشتی کردم کرامت کردم جمله ميکائيل
دی کنی هر روز نکاه روز قيامت وی را بر خير خواه کنم و در بهشتی خدای تعالی آرد و گويد بار خدايا
شفاعت من در حق وی قبول کن خدای تعالی قبول کند و گويد در بهشت بر هر که اين سوره
رسول صلی الله عليه و سلم گفت سبحان ربی الاعلى و بحمده و چون آيت فسبح باسم ربک العظيم گفت
اين را در رکوع ميگوييد و چون اين آيت آمد که سبح اسم ربک الاعلى گفت در سجود گوييد
سبحان ربی الاعلى و بحمده بسم الله الرحمن الرحيم سبح اسم ربك
الاعلى الذی خلق فسوى والذی قدر فهدى والذی اخرج المرعى
فجعله غثاء احوى خدای سبحانه و تعالی امر کرده است بر تسبيح و فرموده که بگوی سبحان
ربی الاعلى و بحمده و منزه کردن خدای عز و جل از آنچه لايق حضرت وی نباشد از صفات
نقص و گفت يعنی اينست که بنام خدای تعالی تسبيح کن ابن عباس گفت مراد تسبيح ذات و
باسم اشارت يعنی تا ذکر کن بلند خدای تعالی آن خدای که خلقان را بيافريد و راست آفريد بمصلحت
چنانکه صلاح دانست بحکم و متقن چنانکه دليل کند که از دانای حکيم صادر گشته است آن خدای که

تقوی بر خویشتن را آنچه صلاح وی در آنست بی‌هدایت کرده راه نمود در آیات خلق
به نباتات در وجود آورد مرغزار و زمین را چهار پایان را بچرانند خود مقالی گفت راه آنست که
راه نمود به نوع را از چیزها که با جفت خود جمع نشود بی آنکه تا از یکدیگر فرزند آورند بقا ایشان
هدایت کرده در دین بعضی الطاف و توفیق آن و افزود رحمت‌های از کرم علت و نصیب داد و مخلوقات
که گیاه را از زمین بیرون آورد در بهار چهار پایان را و مردم را انتفاع آن حاصل شود و تن را بگرداند
در وی نیز اجل را بیرون آنگاه که بیابانها گردد که این گیاه سبز را خاشاک سیاه و در دیده گردد تا باشد سبز
و زرد و سرخ و سفید با الوان مختلف باشد آنگاه که خشک شود و آن را بگرداند سَنُقْرِئُكَ
فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ
فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي
يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ بارت تسبیح خدای تعالی
خود را و پیکی بود و لطف دین تا بار بکار دهیم که او نزد بود که قرآن بر تو خوانیم تا تو یاد گیری
و قرآن فراموش نکنی و سبب این آیت بود که چون جبرئیل آیتها بیاورده بر رسول
خدای علیه السلام آوردی رسول علیه السلام از بس که فوقی در بازخواندی تا فراموش نکند الا ما شاء الله
مگر آنچه خدای تعالی خواهد که از حفظ بیرون کند تا نوع کنم چنانکه گفت ما ننسخ من آیة او ننسها
نأت بخیر منها او مثلها آیه نعلم یعنی تو را امر که دانی آید و دیگران آثر و بیت که
ادعی دانند آنچه آشکارا و نهانست و بیند و یعنی جبرئیل چون تو قرآن را با جبرئیل باهم خوانی
در نفس خود از بیم تقصیر بسیار و حفظ و عا برعموم او بیشتر است تا هر آشکار او نهان توفیقا
نافل باشی و زود که آسان که دانیم تو را راست و سالها و تو را که بهشت
دهیم برای اعمال صالح و نیز یعنی سهل آسان کنیم بر تو که بابیهشت رود یا خود و حمایت تو آسان کنیم تا از
یادگیری و حفظ آن بر تو آسان باشد ای محمد بر سان تا جهت ابر تو آسان کنیم و حمل و تمام شریعت و نبوده

دو عظ لوی

دو عظ کوی خلقان را که موعظت و پند سود خواهد داشت و اگر نه اعرض کن و دست بدار از
ایشان و گفته‌اند بر سانت و بگذار آنچه تو را از بهر آن فرستادیم اگر قبول کنند و اگر نکنند از حجت عجت
ایشان کرده‌ایم و از حجت علت انتفای آن نگیری مکن تا حجت بر ایشان لازم گردد که زود تو
که موعظ تو متعظ شود و پند بگیرد آنکسان که از خدای بترسند و نظر و تفکر کنند تا به نظر
خود را بشناسند و متابع حق گردند و دور شود از موعظت و نزدیکی وَيَتَجَنَّبُهَا کسی که در شقاوت
و کفر بکمال رسیده باشد آتش بجنت کافر خدای در تحیا که بر وی خیزد و آتشها بزرگتر آنکه
آتش آخرت است یعنی دوزخ و طبق نعیم از وی آتشها از آن آتشها طبقات و درکات دیگر
بزرگتر باشد و آتش دنیا نسبت با آتش آخرت خرد باشد بی‌حال آن تا بجنت در دوزخ جزا
باشد که بمیرد تا از عذاب برهد و زنده شود که زندگی دیر راحتی باشد قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ
وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ
وَأَبْقَىٰ إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ از جنبتی
در رستگاری و نجات یافت و ظفر آنکس که در دنیا پاکیزه شد و از گفتار لا اله الا الله
و اعمال صالح و ورع و پرهیزکاری قیام نماید و از آنچه خدای تعالی حرام کرده است مجتنب
باشد و گفته‌اند که طهارت کند برای نماز و نام خدای بر دین آنگاه نماز کند و از نماز پنجگانه
بعضی از مفسران گفته‌اند که زکوة بدهد یعنی زکوة فطر و نام خدای تعالی در راه فصلی
که بر دین نماز کند یعنی نماز عید و فطر و گفته‌اند که این تاویل ضعیف است برای آنکه
این سوره مکی است و در مکه فطر زکوة و فطر و نماز عید نبود حاجی ابن عباس رضی الله عنه
گفت معنی آیت آنست که از رسول علیه السلام پرسیدم گفت تزکی آنکس باشد که ایمان آورد و شهادت
اقرار آورد و فصلی یعنی نماز کند و پنج نماز محافظت نماید آنگاه حق تعالی بر سبیل ملامت گفت
که شما روی با آخرت نمی‌آرید و از بهر عمل کار نیکی حیوة دنیا و زندگانی اختیار میکنید

وازینکه کافران آخرت غافلند پیغمبر بر وی خواند که آخرت بهتر است و باقی تر و دنیا فانی است و آن
باقی است و پیغمبر گفت روزی با عبدالله بن مسعود بودم این آیت بخواند آنگاه گفت میدانید
تا چرا دنیا بر آخرت اختیار میکنیم گفتند نه گفت برای آنکه ما از شهوات دنیا از مطاعم و مشارب
و مناکح عاجل است و آخرت را وصف کرده اند ما این نقد می ستانیم و آن نسیه را می گذاریم و اگر نه
باقی بهتر است از نقد فانی و هر که دنیا را اختیار کرد آخرت از دست بداشت و من احب
دنیاه اضر بآخرته آنگاه حق سبحانه و تعالی گفت ان هذا لفی الصحف الاولی یعنی آنچه ذکر کرده شد
درین سوره مقرر است در کتابهای پیشینه است و نامهای آن اینست در صحف ابراهیم
و موسی پیغمبر مثبت است و در خبر آمده است که در صحف ابراهیم نوشته است
ينبغي للعاقل ان يكون حافظا للسانه عارفا بزمانه مقبلا على شانه عاقل باید که زبان
خود نگاه دارد و روزگار خود بشناسد و روی بکار خود آرد ابوذر غفاری گفت یا رسول
خدای پرسیدم که پیغمبران تا چند بودند گفت سیصد و شصت و بروایتی سیصد و سیزده
گفتم خدای تعالی چند کتاب فرستاد گفت صد و چهار ده از آن بر آدم و پنجاه بر شیث و سی بر ادریس
و [illegible] صحیفه [illegible] ده بر ابراهیم و تورات بر موسی و انجیل بر عیسی و زبور
بر داود و فرقان بر محمد و از جمله پیغمبران چهار عرب بودند هود و صالح و شعیب و پیغمبر ما
علیه السلام سورة الغاشیة مکی است بیست و شش آیت عبدالله بن عباس از رسول علیه السلام روایت کرد
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی حساب بر وی آسان کند امام جعفر صادق روایت کرد که
این سوره بخواند خدای تعالی حساب آسان کند و رحمت خود در دنیا و آخرت بازبیند و دور
از عذاب دوزخ ایمن گرداند بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک
حديث الغاشية وجوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلى نارا حامية
تسقى من عين آنية ليس لهم طعام الا من ضريع لا يسمن ولا يغني من جوع

حق سبحانه و تعالی بر سبیل وعظ و تذکیر میگوید هل اتیک یا محمد یعنی قیامت یعنی آمد ترا و معلوم گشت
حال قیامت که رسیده است و آینده با هول و شدت و بازپوشنده و غالب و تابرهم چیزی
و گفته اند غاشیه آتش دوزخ است لقوله تعالی و تغشی وجوههم النار در آن روز رویها خاشع و زار
و ذلیل عمل کنند در دوزخ عملی که در دنیا نکرده و رنجی بر ایشان و این عمل کشیدن زنجیرها و غلها
باشد که بر دستها و گردنهای ایشان نهاده باشند و میفرمایند ایشان را تا برکوه های دوزخ
میشوند و چون بر سرکوه شوند از آنجا فرو افتند عبدالله بن عباس گفت اینها کسانی باشند که
که در دنیا تکبر کردند و طاعت خدای نکردند و عمل صالح نکردند صادق گفت اینها
باشند هر که دشمن ما است اگرچه عبادت و اجتهاد کند از اهل بیت سعید جبیر گفت زاهدان
جهود و ترسایان اند که خود را در دنیا رنجور داشتند باعمالی که بنداشتند که عبادت
و نباشد برای آنکه بر خلاف امر خدای باشد رویهای این جماعت خاشع باشد و ایشان سوخته
میشوند و ملازم باشند آتش را بغایت گرم که زبانه میزند و بسوزانند خدای را و به خدای ایشان
از چشمه بغایت گرم رسیده فتاده گفت آن باشد که گرمی آن انتهادت باز که خدای تعالی فرموده
بیچ نباشد ناره و اهل قیامت ایشان را در دوزخ هیچ طعامی نباشد الا خاری خشک که آنرا ضریع
خوانند خاری که چون تر باشد شتر آن بخورد و چون خشک شود هیچ چهارپای آن نخورد
ابن زید گفت ضریع ایشان کی خاری باشد که با خارها باشد که آنرا شتر خوار خوانند از صبر
تلخ تر و از مردار گنده تر و از آتش گرم تر این را که رد آن گفت خدای تعالی روز قیامت روها
اهل بهشت نیکو گرداند چون نعل ایشان آنگاه گرسنگی بر ایشان مسلط کرداند تا چنان شوند
که آن عذاب گرد را باشند بر ایشان آسان شود فریاد کنند و طعام خواهند بعد از سالها
بسیار ایشان را ضریع دهند از آن فریاد خواهند بهر ساعت فریاد کنند ایشان را از چشمه آنیه آب
که از گرمی آن رودهای ایشان بریان گردد و ذلک قوله تعالی تسقی من عین آنیة

وچون بنگم ایشانرا و شداحشای معا پاره پاره کردانند چنانکه گفت وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا
فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ چون این آیت آمد مشرکان گفتند که این ضریع شترانرا [illegible]
بیش نه خدای تعالی این آیت فرستاد وَلَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ فربه نکند و گرسنگی را کفایت
نکند ... گفتند ... وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعْيِهَا
رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ فِيهَا سُرُرٌ
مَرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ
چون ذکر اهل دوزخ کرد و عذاب ایشانرا ذکر اهل بهشت کرد و ثواب ایشان گفت روزها
رویها باشد با نضارت و بهجت و نیکو ... نعیم بهشت خشنود و شادمان بسعی و عمل
که در دنیا کرده باشد چون این کرامتها و نعمتها بینند در بهشتی عالی درجات و قصور
کوشکها و منازل او چند باره برکوار در بهشت هیچ لغو و نا فرجام نشنوند برای آنکه سخن
اهل بهشت همه حکمت و تسبیح و تحمید و تمجید و ثنای خدای تعالی باشد و چشمها روان باشد
بهر جایها و در هر قصر یکی از می و یکی از شیر و یکی از انگبین و یکی از آب و تختها
باشد بر داشته و بلند کرده تا مومن بر آنجا نشسته باشد [illegible]
و بهر ... کوزها باشد ... نهاده هر که مومن خواهد [illegible]
یابد پر آب و بالشها باشد در یکدیگر نهاده تا بر هر کجا که خواهد بر نشیند و پشت باز گذارد
و زیلیها باشد گسترانیده و ... هر جا ... [illegible]
أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ
كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ
عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ إِنَّ
إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ خدای تعالی وصف بهشت و نعمتهای بهشت

در نعت

در نعت و بلندی آن سرورها گفت در بهشت سریرها باشد بغایت بلند در ازنای آن مقدار صد
ساله راه باشد و کفتی و بیشتر مشرکان این را بعید و دروغ داشتند و گفتند اهل بهشت چگونه بر این
تختها روند گفت سر فرو دآرد تا مومنان بالا بر روند ایشانرا عجب آمد خدای تعالی این آیت
فرستاد که این عجب نیست ایشان همی بینند و نمی گویند که اشتر را چگونه آفریده ام بالا و بلند
دارد چنانکه نشستن و بار برو نهادن در حالی که قایم باشد بغایت متعذر است و چگونه
نیست خدای تعالی وی را رام کرده است تا سر فرو دآرد تا تکیه کنند و بار بر نشستن و بار
نهند و نیز در وی نظر نیکند بنظر اعتبار تا بدانند که خدای تعالی وی را چگونه عجب آفریده است
و خلقت وی قوی کرده است با این قوت و صلابت که وی راست منقاد کودکی شود
تا چنانکه خواهد وی را میکشد چنانکه شاعر گفت [illegible] و یعرفه الصبی بکل وجه و یحمله علی الخسف
الجدید فما که زمام وی در دست طفل در دست آدمی داده باشد و فرمانبردار بود و در معنی تفسیر
که یکی از ... چرا و بهار شترها بگرفت و ... که باشتر برابر ... تا ... خرج
فرو شد شتر هم ... چون مردم بر آن واقف شد گفتند سبحان الله چه جانوری
بزرگ عظیمی مسخر چنین ضعیفی کردانیده تعالی گفت تخصیص اشتر از بهر آن کرد که عجب
از اشتر بزرگتر ... و همه کاری ایشانرا همه با اشتر باشد و نفیس ترین
مال عرب اشتر باشد و نیز در آسمان نگاه نمیکنند که چگونه بر داشته ام بی عمادی و ستونی و بکواکب
نیکو چگونه برپا کرده ام راسخ و ثابت و در زمین که چگونه بگسترانیده ام تا آن را جای
بستر را بگسترده اند نظر کردند درین مخلوقات ایشانرا بحال حکمت و صانعی رساند قادر و عالم و دانا
که آنکس که براین قادر باشد بر بعث و حشر و نشر قادر باشد پس یاد ده ایشانرا این چیزها
تا در آن نظر کنند که کار تو تذکیر و تنبیه کردن ایشانست اگر ایمان نیارند تو بر ایشان
مسلط نیستی که ایشانرا بجبر و قهر بنظر کردن وا داری آوردن ناری ولیکن آنکس که برگشت

کفر آورد خدای تعالی وی را عذاب کند عذابی بزرگتر یعنی عذاب دوزخ که آن عذاب از عذاب دنیا
سخت‌تر بود و عذاب دنیا ایشان قحط بود و تنگی و دردمندی و کشتن و اسیر کردن بعد
و حقیقت که بازگشت ایشان با ماست و حساب ایشان با ماست روز قیامت ما ایشان را جزا دهیم

سورة الفجر مکیست سی آیت است رسول خدای عم گفت هر که او سورة الفجر بخواند نور باشد او را
روز قیامت امام جعفر صادق عم گفت این سوره بخوانید در فرایض و نوافل که این سوره حسین بن علی است
هر که این سوره بخواند با امام حسین عم باشد از دوزخ نجات یابد بسم الله الرحمن الرحیم
وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ
لِذِي حِجْرٍ قسم بتعالی قسم یاد کرده است و سوگند خورده است بفجر و فجر سپیدهٔ بام
بود که در افق پیدا شود راست و گفته‌اند صبح باشد که نماز عبدالله عباس گفت
بفجر جمله روز خواسته است چنانکه ذکر لیل کرده است و مراد جمله شب است ضحاک گفت مراد صبح
ذی الحجه است و لیال عشر و این شبهای دهه ذی الحجه است حق سبحانه و تعالی
این ایام که حج در او واقع میشود و ایام حج است بعباس گفته‌اند و انس مالک روایت کرد
از رسول که وی گفت هیچ ایام نیست که خدای تعالی دوست دارد فاضل‌تر از این ایام یا بر عمل کند
در این ایام و روزه هر روزی از این برابر است بروزه یکساله و قیام هر شبی از او بقیام
قدر رسول خدای گفت هیچ نیست که در این ایام بیحد روزه بسیار دارید گفت چون شنیده
در فضل این ایام گفت یا رسول الله مرا چیزی شنیده‌ام حاجت نیست که این ایام حج است و حاجیان
در این ایام در اعمال حج باشند من میخواهم تا در موافقت ایشان در عبادت باشم گفت
بشارت باد ترا که هر که این ده روز روزه دارد چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد
و صد شتر قربان کرده باشد و هزار اسب در راه خدای تعالی وقف کرده باشد و چنان روز
عرفه روزه دارد چنان بود که دو هزار بنده آزاد کرده باشد و صد شتر قربان کرده

و هزار اسب

و هزار اسب در راه خدای تعالی وقف کرده باشد بر مجاهدان و هر که روز ترویه روزه دارد یکساله
از بیم و یکسال از بیماری و هر که در این ده صدقه دهد چنان باشد که به پیغمبران داده باشد
و هر که عیادت بیماری کند چنان باشد که پیغمبری را عیادت کرده باشد و هر که از پی جنازه
رود چنان بود که از پی جنازه شهیدان رفته باشد و هر که مؤمنی را مهمان کند چنان
باشد که رسول خدای را مهمان کرده باشد در خبر آمده که روز اول ماه ذی الحجه ابراهیم ع بود
و در این روز دوم خلیل خدای شد و در این روز توبه آدم را قبول کرد و در این روز نکاح
فاطمه را با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب داد و بروایتی دیگر نهم این ماه بود و در این روز بعد
که رسول سوره برائة بابو بکر داد تا بر مشرکان خواند بمکه عهد ایشان بشکند و بعد از آن
جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی میگوید لَا يُؤَدِّيهَا عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ این سوره را
کسی ادا نکند الا تو یا مردی که هم از تو باشد پس امیرالمؤمنین را بفرستاد تا در راه وی
بازستد و در یوم النحر که روز عید در منا و عرفات وی بازگردید امیرالمؤمنین ع در روز عرفه
سوره برائة را خواند و عهد ایشان بشکست و در این ایام بود که خدای تعالی ابراهیم را بنا
خانه کعبه فرمود و ابراهیم بنا کرد وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ و هم در این
کرد که در مردم را بحج خواند وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ و هم در این ایام فرمود تا ابراهیم
فرزند را قربان کند و هم در این ایام فدا آمد از بهر اسمعیل ع وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ و این
ایام وعده موسی تمام کرد وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَالشَّفْعِ
وَالْوَتْرِ و گفته‌اند شفع خلقانند و وتر حق تعالی وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و وتر خدای است
که در او انباز و همتا نیست قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ صفات وی است جابر عبدالله انصاری از رسول عم
روایت کرد که فجر صبح ذی الحجه است وَلَيَالٍ عَشْرٍ دهه اوست و شفع روز عید است و وتر
روز عرفه است عبدالله عباس گفت شفع نماز بامداد است و وتر نماز شام مروان قراء گفت

عبدالله بن زبیر را دیدم بر منبر مکه که میگفت یا معشر الحجاج از دور و نزدیک آمده اید با ضعف وقوت
در شبها عشر و در روزها نیاسوده اید نباید که بامداد حج خود را باطل کنید بنقرها که بکرید بجهتها
که بکوبید یا بکرید باقیها که بنهید یا اهل که فانع نا رسید بر حجاج آنچه خدای تعالی بر شما فراخ کرده است
دنیا بعطا کنید ایشان را بجز از شما یاری خواهد بود که ایشان را دو خدایند و حجاج خانهٔ خدای اند و ایشان را
بر شما حق است مردی برپا خاست از جانب زمزم گفت بگو تا لیالی عشر کدام است شفع و وتر
چیست گفت لیالی عشر دهه ذی الحجه است و شفع و وتر قوله تعالی فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ یعنی در منی آنکه بگو تا يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ كدام است گفت روز عید نحر است و از ائمه علیهم السلام
روایت است که شفع روز ترویه است یعنی هشتم ذی الحجه است و وتر روز عرفات و بعضیها
شب جمعه را بوده اند یا بروز دانند و مجاهد و کلبی گفتند که شب مزدلفه است آنگاه گفت هَلْ
فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ یعنی هست در اینها که ذکر کرده شد سوگندی خردمند را خداوند
عقل را و خداوند این سوگندی را عظیم داند حق سبحانه و تعالی سوگند خورده است بجماعت روز
اول ذی الحجه و بجمعه شبهای با قدر و بجمعه و کما حجت روز هشتم از دهه و روز نهم که عرفات
و بجمعه شبهای با قدر که ما اینها کافران و منکران را عذاب کنیم چنانکه کافران پیش از اینها را
کردیم أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ
مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ آنگاه بیان حال کافران کرد گفت نمیدانی که خدای تعالی چگونه کرد
با عاد که قوم هود بودند و ایشان را ارم خواندندی بنام جد ایشان که عاد بن عوص بود و عوص
پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح خداوند ستونها بودند یعنی صحرانشین بودند و خانهای ایشان
بر ستونها بودی یعنی خیمه نشین بودند و گفته اند که ستونهای تن ایشان هر یکی ستونها
بودی دراز با بالاها هر یکی چهار صد گز بود رسول علیه السلام گفت از قوم عاد مردمان بودند که
چندان ایشان را با قوت خصومت است را بعاقوت و صلابت ایشان چندان تا بحدی که یکی با یکی

ازکوه

ازکوه بکندی بر طول و عرض آن قبیله و بادی بر ایشان فرو کرد تا همه را هلاک کرد
و گفته اند ارم شهری است که ایشان بنا کردند و برای آن ذات العماد خوانند که بناهای ایشان بر ستونها
محکم بودی و صاحب خبر روایت کرده از عبدالله بن قلابه که او گفت من اشتری گم کرده بودم بطلب آن شتر
میگردیدم در بیابانهای عدن افتادم شهری دیدم در میان آن بیابانها حصنی دیدم و در میان آن حصن
شهرها در میان آن حصن کوشکهای بلند بنا کرده گفتم فرا روم که آنجا کسی باشد که احوال آن شتر
بپرسم بر در آن حصن بنشستم هیچکس را ندیدم و هیچ آوازی از ایشان نشنیدم اسب را بستم و تیغ را
حمایل کردم و از در حصن در رفتم در بنا دیدم بلند و محکم و در برهای آن آویخته از زر سرخ
مرصع بانواع جواهر گفت من متحیر ماندم در باز کردم شهرستانی دیدم که کسی مثل آن ندیده
و در او کوشکها معلق بود از زبر ستونهای از زبرجد و یاقوت و در آن حجرها از زر و سیم مرصع
بانواع جواهر در بالای آن کوشک غرفهای دیگر از زر و سیم و لؤلؤ و یاقوت و زبرجد
و در میان سرایها بوستانها ساخته و انواع درختان میوه نشانده و میوه رسیده و جویهای
آب ساخته از زر و سیم و جویها بر یک در تعجب بود مروارید و یاقوت و زبرجد ریخته و آن
از زیر آن سرایها می دوید گفتم مانند اینها در دنیا هیچ نیست الا آنکه بهشت است که خدای تعالی ما را وعده
داده است از مشک و عنبر که بر زمین ریخته بود و شتر بار کردم و هر آنچه تا جوهرها از در و گوهر
نتوانستم برگرفتم و باین آمدم و با مردم این حکایت کردم گفتند دروغ است تا آنکه این خبر
و جوهرها که از آنجا آورده بودم گرد ده بمعاویه رسید بفرستاد و مرا بخواند و در خلوت
از من بپرسید من چنانکه دیده بودم گفتم در آن باب نامه کس فرستاد و کعب الاحبار را بخواند
از وی بپرسید گفت کعب در دنیا شهری هست از زر و سیم و یاقوت و انواع جواهر بیینا که گفت
هست و ترا خبر دهم کی که از آن ساخته شد دو پسر عاد بنا کردند و ذکر آن در قرآن است فی قوله تعالی
إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ معاویه گفت مارا از این خبر ده گفت بر

و در میان آن کوشک عمارت بلند سنگ در عمارت بود ریخته و گوهر
ریزه انواع جواهر از در و یاقوت

عاد اول را که قوم هود بودند از فرزندان عاد اولی بودند و عاد را دو پسر بود یکی را نام
شدید بود و دیگری را نام شداد و هلاک شدند ایشان پادشاهی بنشستند شهرها بگشادند و مردم
قهر کردند چون شدید بمرد پادشاهی بشداد آمد پادشاهی تمام روی زمین همه مطیع وی گشتند
وی بعد از آن کتابها خواند و صفت بهشت واقف گشت تا وی را آرزو شد که در دنیا بهشتی سازد و صد مرد
مهتران بخواند با هر مهتری هزار مرد استاد و مزدور باقصای عالم نامها نوشت و خبر داد که من چنین
چنین بنا خواهم ساخت هر کجا که در خزینه اوست باید که زر آورد و من از جوانب
و زر و نقره آوردند آنگاه مهتران را بر فرستاد جایی ساده و خوش اختیار کردند کار بنیاد بکنند و دیوارها
بساختند و بناها از زر و جواهر مرصع میکردند مدت سیصد سال در این کار بودند چون تمام کردند
بشداد خبر دادند شداد در آن وقت او را نهصد سال عمر بود چون بدید گفت اگر فردا
تمام کردیم گفت بروید و بیرون آن حصن بازارها بکنید و گرد آن حصن کنگرها
کردند چون تمام کردند و زینت فرمود و ویرا بهار و زینت بود درهای هر دری کنگرها
فرمود و بود هر کنگره زرخانه و بهر یک و ساز آن کنند تا آنجا انتقال کند چون ساز کرده
برخاست با جمله لشکر در وقت بنا نهاد چون نزدیک آن رسید خدای تعالی از آسمان صیحه
یعنی آواز فرستاد که همه که در آنجا بودند هلاک شدند و هیچکس از ایشان در آنجا نرفت
و در یمن در روزگار معاویه از مسلمانان در آنجا در مردی بادیه گم شده و شتر نر وی را خالی
ابر و دار در دخالها بگردید طلب شتر در بیابان میگردید باقیه آن گاه در آن در آنجا
شد و مرد حاضر بود باز نگریست ویرا بدید گفت و اسد هذا القصر لعجب آن مرد است
عقل شیلی گفت که چون شداد عاد هلاک شد و آنها که باوی بودند بعضی بمردند ویرا دختر بود
که صفت نام داشت چون شداد بمرد او را بر مملکت خلیفه کرده بود و باجهد بود را بر گرفت و بحفرت
آورد در دری بصره بود و کافر رسید و در آنجا محد و بیخته از زر خرابانید و بنهاد

هر چه نگه بشنید هلاک شدند و قوم وی بزرگ از زمین بالیمن در نهادند و این بیتها بر دیوار نقش
کرده شعر اعتبروا ایها المغرور بالعمر المدید انا شداد بن عاد صاحب الحصن العمید
ثم اجاءنا لا تخافوا الی من خوف وعدو وعید و ملکت الشرق و الغرب بسلطان شدید
فاتانا صوت و کنا فی ضلال قبل هود فدعانا فعصینا الی الامر الرشید فاتینا صیحة تهوی من
الافق البعید فتوفینا کزرع وسط بیداء حصید وثمود الذین جابوا الصخر
بالواد وفرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها
الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد
و ثمود عاد بن ثانی و صالح پیغمبر بر ایشان بود که خدای تعالی یاد کرده است و قوم او گویند در
کوه ایشان بودند و آن آیت که فرمود گفت که از سنگها ما میبریدند و خانها در سنگها
چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد و تنحتون من الجبال بیوتا آمنین و بعضی گفتند اول
کس سنگ تراشید و از سنگ خانه ساخت و شاخ و قبا ساخت و از زر خام و خشت نخواستند و بیشتر
خانه در کوهها و سنگها کندند خدای تعالی صالح را بایشان فرستاد متابعت وی نکردند تا ایشان را
عذاب فرستاد و همه را هلاک کرد و ذکر فرعون آنست که خدای تعالی با فرعون ما چه کرد یعنی
بیان فرستاد خبر داده ام از عذاب و هلاکت وی و این فرعون را که وی را ذو الاوتاد گفتندی
گویند لشکرهای فراوان بود و میخها که فرعون آن مردمان را در خیمه و طناب در طناب کشیدی
و خیمه را ثابت کردندی و آن از بهر آن گفتند که چون کسی را عذاب فرعون وی را چهار
میخ کردی چنانکه در خبر آمده است که فرعون را زنی بود نام وی آسیه بود و آن
خدنگاه بنشست و آن مرد بیت که خدای تعالی گفت و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم
ایمانه و زن را که نخستین مؤمن بود دختر فرعون بود و زن را دختر فرعون را آن زن
میکرد شانه از دستش بیفتاد گفت که باد کسی که بجز او کافر باشد دختر گفت تو افسانه

بجز من دیدم گفت والله که خدای من و خدای پدرت و خدای آسمانها و زمین و آفریدگار عالمیان
و او یکیست بی همتا و بی انباز دختر از آنجا برفت و پدر را خبر داد فرعون گفت ویرا بخوانید
گفت چگونه نکار آنچه گفته بود باز گفت فرعون گفت از این که میگویی باز گرد و کافر شو و اگر نه
عذابی کنم که جهانیان از آن باز گویند گفت کافر نشوم هر چه میخواهی میکن فرعون بفرمود تا ویرا
چهار میخ کردند و مار و کژدم بروی گماشتند و دیگ روغن در جوش آوردند و گفتند اینرا
بگو و اگر نه پسرانت را در پیش تو بکشیم گفت بکشید کودک مهتر را بیاوردند و در پیش وی
بکشتند و کهتر را بر سینه او نهادند تا بکشند آن کودک گفت ای مادر بر رحمت
بر دین خدای تعالی بر بلا صبر کن که عنقریب با رحمت خدای شویم و این سخن در عذاب و ثواب
خدای تعالی وی را برسید فرعون چون سخن کودک شنید فرمود تا ویرا بکشتند و آن کودک را از ان
جهان بگردانید در لطف سخن گفت آنگاه فرعون کس فرستاد به طلب پدر دختر بگریخت
در بعضی کوهها پنهان شد فرعون چند کس را به طلب وی فرستاد از ایشان دو کس ویرا
رسیدند او را دیدند در نماز ایستاده و سه صف از سباع گرد وی صف زده ایشان حال
عیان دیدند باز گشتند خبر به فرعون یکی از ایشان گفت یا خدایا صد سال است که ایمان پنهان
میدارم و اینها بدیدم ... مطلع شد از ایشان هر کسی که این حال مخفی دارد
تا ... توفیق هدایت ده ... در دنیا و ... حاصل کند و آنکس که اظهار کند
هلاک کن تا ... رسانی ... که این سباع که محافظت وی میکنند
بی لطف ... از فضل خدای تعالی نیست و ... لطف ... دیگری رفت و فرعون
خبر داد از آنچه دیده بود فرعون گفت ... که میگویی ... گفت فلانی
گفت ... خبر ... فرعون بفرمود تا این غماز را ... و ... دعا
... بر دار ... فرعون را ملامت کرد و گفت

زنی بلنده

زنی بلند کرده ... تنها ... کرده کشتی فرعون گفت همانا تو نیز دیوانه شدی گفت دیوانه نشدم
ولیکن همی گفتم که خدای همه جهانیان است که آسمان و زمین و دریا و کوه آفریده است فرعون
خشم گرفت و زنجیر ... بر ایشان ... در پیش ... گفت همانا ... که
... را کشتند ... ملامت کردند ... گفتند چه
گفت خیر و سلامت ... فرعون ... بگفت ... از این طاقت نیست گفتند
بگوی ای ... به خدای آسمان و زمین گفت اگر چنین است که شما میگویید
تا از برای من تاج کنند و آفتاب بر مقدم آن نهند و ماه بر ... و ستارگان ...
گفتند وی این نتوانی کرد گفت خدای آفریدگار کسی باشد که قادر باشد و این جمله ...
وی فرعون بفرمود تا ویرا چهار میخ کردند ... گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا
فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ یعنی این نوع عذاب که وی ... نهاده است وَنَجِّنِي
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی قوم خدای تعالی در ... آسمان بگشاد و جای وی
در ... آسمان ... و به بهشت رسانید الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ یعنی
عاد و ثمود و فرعون ... فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ... طغیان کردند و ...
... بسبب طغیان مستوجب و مستحق عذاب گشتند ... بر ایشان
... عذاب ... فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ...
ایشان از عذاب ... آنگاه گفت إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ...
ایشان است ... بر ... باز گشت ... است ...
نشود ... عبد الله بن عباس گفت ... هفت جایگاه مردم را
... در ... شهادت أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ...
آیند ... تا ... دوزخ ... بود دیم ...

از نمازش پرسند اگر از عهده بیرون آید رها کنند و اگر نه ببرند و بخشم رسانند و جهت آنکه سوم
از زکوتش پرسند در چهارم از روزه اش پرسند در پنجم از حجش پرسند در ششم از عمره اش
چون بهفتم رسد از مظالمش پرسند اگر از عهده اش بیرون آید تا آنجا و الا مظالم را گرفته و بر او از
وی بگیرند و بخصمانش دهند و چون از اینها همه فارغ شود در بهشت برند وَأَمَّا الْإِنسَانُ
إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا
إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا بَل لَّا
تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا
لَّمًّا وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا حق سبحانه و تعالی نگاه با جمله خلایق است و بر راه
ایشانست و مرجع همه با وی است جایی که هیچ کس را مجال نباشد از وی از ایشان اعراض
نمیکند و میفرماید و از معاصی منع و نهی میکند و ایشان را بکار آخرت تحریض میکند ایشان
خود روی بکار دنیا در ده اند چنانچه اگر آدمی را خدای وی ابتلا کند و نعمتها بر سانید
بوی و برا اکرامی کرده و نعمت دهد گوید خدای من مرا گرامی کرده و اگر وی را امتحان کند
بآنکه روزی را بر وی تنگ کرده گوید که خدای من مرا خوار کرده کلا نه چنانست که وی
میگوید و می پندارد نعمت خدای آدمی را اکرام وی نیست و تنگ کردن روزی بر وی
اهانت و خوار کردن وی نیست بلکه اینها هر دو ابتلا و امتحان وی است تا شکر نعمت میکند
یا کفران می آرد و هم از برای آنکه بر فقر صبر میکند یا جزع و ناشکیبایی مینماید چنانکه گفت
وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً توانگری از برای کرامت نیست و درویشی از برای اهانت
موجب حکمت و مقتضی مصلحت است آنرا که مصلحت باشد توانگری دهد و آنرا که مصلحت
درویشی دهد با اینهمه که شما میکنید بلکه شما مستحق اهانت هستید و خدای تعالی میگوید [illegible]
و در دیوان [illegible] که یتیمان را گرامی نمیدارید و بر همدیگر [illegible] کاری ایشان میکنید و یکدیگر را

بطعام

بطعام دادن درویشان و مسکینان نمیفرمایید و وصیت نمیکنید و میراث یتیمان میخورید و خورد که جامع
حلال و حرام را و نصیب خویش با نصیب دیگری ضم میکنید و میخورید و باک نمیدارید و حق
و کودکان را از میراث باز میدارید و مال را دوست میدارید دوستی بسیار یعنی بغایت
میکنید از اینها باز ایستید و بدانید که محنت بسیار کشید و حسرت بسیار خورید در وقتی
که حسرت و پشیمانی سود ندارد كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ
وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ
وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ
عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ اینجا حسرت و ندامت کی باشد
در وقتی که زمین را بکوبند کوفتنی بعد از کوفتنی و خورد و مرد کرده شود
چنانکه کوهها و بنیانها همه خاک کرده و در هم [illegible] شود و بر جا مانند و فرشتگان
صف صف و حکم خدای تعالی در آید آثار سیاست الهی ظاهر گردد و فرشتگان آیند صف
زده فرشتگان هر آسمانی در صف جداگانه بایستند آیات قهر و سلطنت الهی پدید آید و دوزخ
را از جای بیارند و حجاب بردارند و بعجائب قیامت حاضر گردانند و در آن وقت
در این حال خود را و آنچه در گفته بود و کرده در دنیا یاد آرد و هر که از خویش پشیمان شود
و پشیمانی خورد و أَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ و کجا باشد او را اینجا در آن منفعت و سود را از آن
و یاد کرد [illegible] ابو سعید خدری گفت چون این آیت آمد رنگ از روی رسول بگشت و متغیر
گردید از صحابه کسی را زهره آن نبود که از رسول [illegible] حالت بپرسد نزد [illegible]
آمد و گفت یا رسول الله [illegible] افتاده است که [illegible] متغیر
شده است [illegible] که [illegible] افتاده است امیر المؤمنین
بابی [illegible] گفت [illegible] و در [illegible] گرفت و [illegible]

در کتف وی نهاد و گفت تمام جانم فدای تو باد چه [illegible] شده و چه افتاده است که ترا [illegible] دلتنگی
گفت میترسم که امت [illegible] در [illegible] سخت آمد آنگاه آیات را برخواند کلا اذا دکت
الارض دکا دکا تا آخر امیر المومنین گفت یا رسول الله دوزخ را هفتاد هزار زمام [illegible]
هفتاد هزار [illegible] آرند آنگاه یک شرار از وی بیرون آید که اگر از دوستان تو دفع
کنم همه اهل جمع بسوزند آنگاه خازنان را گویند یا رسول الله بشارت باد ترا که گوشت
و پوست تو بر آتش دوزخ حرام کرده است عز و جل هر کسی گوید نفسی نفسی که رسول صلی الله علیه و سلم
گوید امتی امتی یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی گوید ای کاشکی از برای زندگانی در دنیا
[illegible] آخرت است [illegible] از دست [illegible] آرد [illegible] را
نکند [illegible] عذاب وی [illegible] نکند [illegible] از عذاب [illegible]
دوزخ [illegible] دیگر [illegible] از زبانیه دوزخ
نکند دیگری را آن عذاب [illegible] گفت [illegible] مردی [illegible] است [illegible]
[illegible] یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی
فی عبادی و ادخلی جنتی خدای تعالی با مومنان خطاب کرد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خطاب کرد و گفت ای نفس آرمیده [illegible]
چنانکه [illegible] بوده است [illegible] خدای [illegible]
با خدای [illegible] از ثواب راضی و خوشنود از خدای تعالی [illegible]
طاعتهای [illegible] نزدیک خدای [illegible] از خدای تعالی راضی و خدای [illegible] از تو راضی [illegible] خطاب
[illegible] در وقت نزع و جان [illegible] باشد [illegible] میگوید فادخلی فی عبادی و
ادخلی جنتی [illegible] روایت کرد [illegible] وفات [illegible]

بوزنو

بفرستد [illegible] از بهشت بیاورند و گویند ای نفس مطمئنه [illegible] با روح و ریحان
[illegible] و خدای تعالی از تو راضی [illegible] آید [illegible] از [illegible]
فرشتگان گویند [illegible] آورند [illegible] سخت [illegible] در [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] صلوات دهند [illegible] عرش [illegible] فرشتگان [illegible]
روح او باشند [illegible] سجده [illegible] گویند بار خدایا [illegible] است [illegible]
و [illegible] آنگاه حق تعالی [illegible] گوید این نفس را [illegible]
[illegible] در هفتاد [illegible] از روح [illegible] بهشت
[illegible] باشد [illegible] در [illegible]
[illegible] باشند [illegible] کرده باشند [illegible]
و عاصیان را [illegible] نزدیک آید خدای تعالی دو فرشته را بفرستد با پاره [illegible] در [illegible]
[illegible] باشد بیارند و گویند [illegible] ای نفس خبیثه [illegible] دوزخ و عذاب الیم
و خدای خشمناک [illegible] گفت عبد الله عباس [illegible] بیامد [illegible]
[illegible] و [illegible] ناپدید [illegible] دفن کردند [illegible]
آوازی شنیدند [illegible] این آیت [illegible] یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة بعضی دیگر گفتند این خطاب در وقت بعث باشد نفس مومن را
در وقت [illegible] جانها را [illegible] گویند ای [illegible] آرمیده [illegible]
[illegible] در [illegible] شود [illegible] بنده [illegible]
[illegible] که [illegible] بجای [illegible] آنگاه در بهشت [illegible]
[illegible] گفت که این آیت در حمزه بن عبد المطلب آمد [illegible] که روح وی در [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] نزدیک خدای تعالی [illegible] و گفتند [illegible]

آنگاه که اهل مکه وی را بیرون کنند و وی بمدینه رود گفت بار خدایا اگر مرا نزدیک تو دوست‌ترین
بهترین زمینها باقید کرد تا خدای تعالی عمر وی را باقید کرد و چنانکه کسی دست بوی بر دارد که هیچ
آیتی خاص باشد حکم وی عام باشد کسانی را که باین صفت باشند از مؤمنان تا سورة
البلد مکیة بیست آیت رسول خدا صلعم گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را
از خشم خود ایمن کند در روز قیامت انشاء الله وحده بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد ووالد وما ولد لقد
خلقنا الانسان فی کبد ایحسب ان لن یقدر علیه احد یقول
اهلکت مالا لبدا ایحسب ان لم یره احد قدیم تعالی میگوید سوگند
نخورم باین شهر و حال آنست که تو نازل و مقیم این شهری و سوگند باجابت و حرمت
بود ابراهیم و اسمعیل با چندین شرف که دیرست لایق آنست که بوی سوگند خورم دیگر یعنی
آنست که سوگند خورم باین شهر و ترا حلالست یعنی ترا حلالست آنچه کسی دیگر را نبوده است
و آن یک ساعت است که خدای تعالی رسول را صلعم حلال کرد که در وی کافران را بکشد و اسیر کند
روز فتح مکه در آن ساعت ابن اخطل را بکشتند و وی دست در استار کعبه زده بود
و مقیس بن صبابه را و جماعتی دیگر را آنگاه رسول صلعم گفت ان الله حرم مکة یوم خلق السموات
والارض یعنی خدای تعالی مکه را حرام کرد آن روز که آسمانها و زمینها را آفرید و حرام باشد
تا روز قیامت پیش از من کسی را حلال نبود و پس از من کسی را حلال نباشد و مرا یک ساعت
حلال بود و درختان وی نشاید برید و صید وی نشاید بر انگیخت و آنچه در راه یابد
بر نشاید گرفتن مگر کسی که تعریف خواهد کرد و سوگند میخورم بپدر و آنچه از وی در وجود
آید از فرزندان یعنی آدم و فرزندان وی از انبیا و اولیا و صالحان و عموم یا ابراهیم پیغمبر
و فرزندان وی و خاصه فرزندی محمد رسول الله بحرمت این شهر و شهرنشینان که ما ایشان را در

محنت

یعنی سوگند خورم باین شهر بتعظیم که شهر مکه است پیغمبر را از آن شهر بیرون کنند و مکین سوگند نخورم بآن شهر هم

و بعضی در مقامات و مکابده آفریدیم او را در سختی رحم بود و آنگاه در بند قماط آنگاه در بند
مکتب و معلم آنگاه در بند تکلیف آنگاه انواع شدائد و مصایب آنگاه در اندوه و سختی مرگ
آنگاه احوالی که در آخرت باشد و معنی دیگر آنست که یعنی سوگند خورم که آدمی را بیافریدیم در
در مکابده و مشاهده آفریده ایم و از مکابده وی آنست که مثل قوم محمد با عظم حرمت و شرف
قوت و حرمت تو و قتل و اخراج تو از این شهر چنانکه صید را در غیر حرم حلال میدارند تا از بهر
خدای تعالی قتال تو بیازرد آنچه هرگز حلال نبوده و نباشد از گفتن ایشان است حلال کردیم مقاتل گفت
کی وقت و قوت است و مرد اقوامی مدیت که دید ابن الاشد گفتندی قوت وی چنان
بود که پای بر ادیمی عکاظی نهادی و ده مرد وی کشیدندی از زیر پای وی بدریدی نیامدی و پاره
پاره شدی و مقدار قدم وی در آن پوست در پای وی بماندی و بعضی گفته اند مراد باین
گفت تعالی پنداشت که کسی بروی قادر نباشد و هرگز کسی بروی غالب نباشد این مرد با
بود و جز او کسی مدیت انجمله صنادید قریش با رسول خدا خصومت کرد و مکابره نمود
و بعثت محمد پیغمبر قدم خویش منکر بود وی خدای تعالی خبر داد که وی می پندارد که هیچکس قادر
نباشد بر آنکه از وی انتقام کشد و مکافات بد وی که من هلاک کردم در خصومت محمد
مالی بسیار یعنی در مکارم و معالی یعنی خلق بسیار گفتند که این مرد در کید و خرج کند
خدای تعالی گفت می پندارد وی که هیچکس وی را نمی بیند که این مال نفقه میکند یعنی اندیشه نمیکند
که مطلوب نفقه کرده تا ابن العاص بخود مقاتل گفت آیت در حارث بن عامر بن نوفل
در مسلمانی آمده بود در سخنه وی از نکوة خود در بهروقت که گناهی کردی از رسول صلعم
پرسیدی رسول صلعم وی را کفارت فرمودی وی گفت مالی بسیار در کفارات و نفقات تلف شد
تا در دین محمد آمدم خدای تعالی گفت وی می پندارد که کسی وی را ندید در وقت انفاق مال
میکند که نفقه کرده ام نفقه نکرده و دروغ میگوید خدای تعالی می بیند و میداند و در نیت

از وی مطالبه کنند چنانکه عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلعم که وی گفت روز قیامت
هیچ بنده را رها نکنند که قدم از قدم برگیرد تا از عهده چهار چیز بیرون نیاید از عمر تا
بچه چیز بسر برده و از مال تا از کجا کسب کرده و در چه نفقه کرده و از علم که با آن چه کار
کرده و از دوستی اهل البیت علیهم السلام. أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ
وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ
رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا
مَتْرَبَةٍ حق تعالی آدمی را نعمت خود یاد میدهد تا در شکر وی کوشد می فرماید که چشم
بینا دادیم تا بآن دو چشم آنچه دیدنی است ببیند و از آن تمتع یابد و اعتبار گیرد و زبان
دیگر زبان دادیم گویا تا بزبان آنچه در دل دارد عیان کند و بگوید و بسبب نطق بمطلوب
و مقصود خود رسد و شکر نعمتهای ما میکند و او را دو لب با قوت صفت دادیم تا در حال
نطق و اکل و شرب از آن بهره استعانت میکند و آنها یاری او باشند که اگر نه بانگ لب
گفتن و طعام و شراب خوردن متعذر باشد و نیز راه نمودیم بر راه خیر و شر و مطیع را سعادت
گفتیم که خیر اینست و راه وی این خیر اختیار کن و بر راه وی که راه شر است و شر اینست و راه وی
دیگر بگذار. ابو حازم از رسول صلعم روایت کرد که خدای تعالی در بعضی کتب گفته است یا ابن
آدم اگر زبانت منازعت کند در آنچه بر تو حرام کرده ام دو طبقه آن در پیش روی
تو طبقه است از جفن که آفریده ام تا چشم بر هم نهی اگر فرج با تو منازعت کند در محرمات
در پیش روی تو طبقه نهاده ام تا فاش نگردد ابن عباس گفت هدیناه النجدین یعنی بنمودیم او را پستانهای مادر را
که او را در آن حال که زاده باشد بر پستان مادر راه نمودیم با این همه نعمت و ایادی که در حق
وی کردیم شکر نعمت ما قیام نکرد و در اعمال صالح تقصیر کرد فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ در نشد و در نگذشت
در گذرگاه تنگ در رفتن و در نگذشت از آن عقبه و تو چه دانی ای محمد که گذشتن از آن عقبه چیست

دیگر آنکه عقبه و از آن گذشتن این کدام عقبه است آنکه در تفسیر چنین است که خدای تعالی با آنکه وی را
هدیناه النجدین بر عقبه رفتن او دشوار باشد لاجرم از آن تکلیف عبادت کرده و تشدید تکلیف
جهت امتثال اوامر که طاعت و عبادت است بر نفس او دشوار آید و اجتناب معاصی هم دشوار است
از این سبب از این عهده بیرون آمدن دشوار است که عقبه عبادت گردد آنگاه حق سبحانه و تعالی بیان کرد که
گذشتن عقبه چیست فَكُّ رَقَبَةٍ آزاد کردن بنده است یا طعام دادن در روزی که قحط
گرسنگی باشد و هم محتاج طعام باشند یتیمی را که او بر وی خویشاوند مقرب بعضی خویشیها که خویشی
وی باشد چنانکه گفت وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى یا بر وی محتاج و گرسنه را که از
تهی شکم شده باشد یا مسکینی بیچاره در درویشی او خاک نشین شده و حاجت و مسکنت گرفته
از فقر بخاک باز رسیده عبدالله عمر گفت که این عقبه کوهیست در دوزخ که از بهشت در گره
بوی رسند قتاده گفت عقبه ایست در پیش صراط که از آن عقبه جز بطاعات گذر نتوان کرد مجاهد
گفت این عقبه صراط است بجای است بر سر دوزخ سه هزار ساله بر تیزی شمشیر باریکتر از موی
و باریکتر است و بعضی گفته اند بر وی مطابق و کلابها است مردم بعضی از آن
چون برق جهنده بگذرند و بعضی چون باد برنده و بعضی بتاختن و بعضی افتان خیزان
و بعضی بجهد و بعضی سنگیها در دوزخ می افتند بقدم اول که بر صراط نهند یکی را از جمله
بزرگان پرسیدند که این عقبه چیست گفت نفس است از او در گذرند و رستی دیگر از این عارف
گفت اعرابی نزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله علمنی عملا یدخلنی الجنة مرا عملی
آموز که مرا ببهشت برد گفت برو عتق نسمه کن نسمه آن باشد که بنده خود را آزاد کنی و
فَكُّ رَقَبَةٍ آن باشد که در ادای بهای او وی را یاری کنی یعنی مکاتب را در بهای خود یاری
دهی و با خویشان خود نیکوئی کنی و اگر بر ظالم باشد اگر این نتوانی گرسنه را طعام ده و تشنه را
آب ده و امر کن بمعروف و نهی کن بمنکر و اگر این نتوانی زبان خود را نگاه دار الا از خیر

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ یعنی آنکسی که برین عقبه گذر خواهد کرد باعمال صالحه و بخیر در آید باید که از آنها باشد که ایمان آوردند و عمل صالح کردند یکدیگر را بصبر کردن بر ایمان و اعمال صالح و اجتناب معاصی و محنت و بلا و نصیحت کردند و آنانکه رحیم بودند برحمت و رأفت بر یکدیگر وصیت کردند و بآنچه رحمت خدای تعالی در آن باشد و آنچه در آن باشد از نیکی و خوی که از ایمان بر آن اعمال سابق باشد و آن مقبول و قبول باشد این جماعت که صفت ایشان اینست و احوال ایشان اصحاب الیمین‌اند که نامه بدست راست ستانند و اهل یمن و برکت‌اند و آنها که کافر شدند بآیات ما اصحاب دست چپ باشند نامهٔ اعمال ایشان بدست چپ ایشان دهند و شوم و بیمناک باشند بر ایشان آتشی در بسته باشد بر ایشان در بسته تا ایشان را نه امید باشد از راحت و آسایش

سورة الشمس مکیست پانزده آیتست از رسول خدا علیه السلام روایتست که هر که این سوره بخواند در بهشت جای یابد که گویی همه آفتاب بر آن افتاده بحقیقت بود بسم الله الرحمن الرحیم

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ایزد تعالی سوگند خورده است بآفتاب و ماه و بحیث آفتاب که جهان بآن عالم را روشن کرد و بحق وقت ارتفاع و بلندی گفته‌اند چاشتگاه در قطب آسمان که آن وقت را چاشت خوانند و بحق و حیث ماه چون از پی آفتاب بود و تابع وی باشد و غروب چون آفتاب فرو شود ماه بر عقب او فرو شود و بر پی او میرود و دور از دو سه شب که ملاقات وی بحیثیت با آفتاب باشد تا شب جدا که یکی بر مقابل شود و بحق و روز چون آفتاب را جلوه دهد و ظاهر کند و دنیا

مردیک

نزدیک منبسط شود از آفتاب باشد و بیان وقت را نهار از برای آن گویند و گفته‌اند بحق و روز روشن کرد و ظلمت را و روی زمین را و بحق شب چون بپوشد آفتاب را بظلمت خود و بحق آفتاب یعنی آسمان و بحق آن قادر و حکیم دانا که آسمان را بنا کرد و بحق زمین و آن صانع که زمین را بگسترانید چنانکه زمین را گسترانید و بحق نفس و نفسی که آن نفس آدم است و آنکه خدای قادر است و عالم است که وی را استخلاف و منصب القائم آفرید و دیگر حیوانات را مسخر وی گردانید و بیافرید اعلام کرد و الهام داد و بوی نمود راه فجور و تقوی و پرهیزکاری و راه نیکی کرد و از اختیار کرد بر هر کدام که خواهد تا اگر اختیار بطاعت کند مستحق ثواب گردد و اگر اختیار معصیت کند مستوجب عقاب گردد دلیل بر آنکه وی را اختیار است فی الجملت بر عقب این آیت و گفته‌اند که مراد بالهام توفیق و خذلانست که تقوی را بتوفیق و فجور را بخذلان وی کند قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا بدرستی و حقیقت که فلاح یافت و ظفر آنکسی که نفس خود را پاکیزه کرد و بپیراست از چیزها کفر و شرک و معاصی و خاسر گشت و بی بهره ماند آنکسی که نفس خود را بپوشید و گم کرد و بیالود بکفر و شرک و دنس معاصی و در حدیث است که چون رسول علیه السلام این آیت بخواندی توقف کردی و گفتی اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَزَكِّهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا یعنی مثل کنی که هلاک کنیم بسبب تکذیب ایشان رسول را چنانکه هلاک کردیم ثمود را قوم ثمود تکذیب کردند و بسبب طغیان پیغمبر صالح را بطغیان و عصیان چون نام آن قوم عذابیست که ایشان را اخذ کرد بوقت آنکه بایشان عذاب کافر بود و اعتقاد نداشتند اذ انبعث چون برانگیخته شد بخت ترین ایشان یعنی

قدار سالف که ناقه صالح را بکشت و او مردی بود ازرق و سرخ چشم کوتاه بالا نام او در توریه
بود رسول صلعم امیر المؤمنین علی علیه السلام را گفت ای علی اشقی الاولین عاقر الناقة و اشقی الآخرین
من یقتلک یعنی آخرینها آنکس است که ترا بکشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر گاه دلتنگ
گشتی محاسن مبارک خود بدست گرفتی و گفتی که ما یمنع اشقیها ان یخضبها من فوقها بدم
یعنی بدبخت‌ترین امت را چه منع میکند از آنکه خضاب کند این محاسن را از خون سر من
یعنی کشتن ناقه کردند و قدار بن سالف از بهر این کار معین کردند صالح پیغمبر ایشان را تحذیر
کرد و گفت زنهار که قصد کشتن ناقه نکنید که هلاک گردید پس دست از وی بدارید و در آب
ایشان نصیب کرد او را در آن بگذارید چنانکه گفت هذه ناقة لها شرب و لکم شرب یوم معلوم و هر روز
که آب خوردی همه آن یک روز خوردی چندان شیر بدادی که جمله قوم و چهارپایان شیر خوردندی
ایشان گفتار صالح را نشنیدند و ... بود دروغ زن داشتند پس رفتند و ناقه را پی کردند و بکشتند
و از عذاب خدای تعالی نترسیدند خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت پس هلاک کرد ایشان را
چنانکه بهم رسید ایشان را هلاکت و عذاب استیصال در میان ایشان راست کرد
از ایشان از عذاب ... و گفتند که خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و شهر ایشان بر ایشان راست کرد
یعنی خراب کرد و بر ایشان انداخت تا همه در زیر خانهای خود ماندند چنانکه فخر علیهم السقف
من فوقهم و خدای تعالی از عاقبت و سرانجام آن عذاب نترسید که از آن مضطرب شود ولا یخاف
یعنی الله بر ایشان در عذاب هیچ ابقا نکرد چنانکه کسی از نتیجه اندیشه ابقا کند ضحاک گفت که
کشنده ناقه از عاقبت عقر ناقه نترسید با آنکه دلیری ساخت اقدام کرد سورة اللیل بیست و یک
آیت رسول خدای گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی روز قیامت او را چندان ثواب
دهد که راضی گردد و عاقبت او نیکو گرداند و دشواریهای او آسان کند والله اعلم بالصواب
بسم الله الرحمن الرحیم والیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی و

ما خلق

ما خلق الذکر والانثی ان سعیکم لشتی فاما من اعطی واتقی و صدق بالحسنی
فسنیسره للیسری یعنی بحق شب چون بپوشد به تاریکی خود روشنایی روز را و بحق روز
ظاهر شود و روشن گردد چون تاریکی را زایل گرداند و بحق آن صانعی که قادر است که بیافرید نر
و ماده را یعنی آدم و حوا را که سعی شما و کار شما یکسان نیست مختلف است بعضی را سعی در آنست
که خود را نجات دهد و بعضی را در آن که خود را هلاک کند و نیز بعضی در کار دنیا و بعضی در کار
آخرت چنانکه رسول صلعم گفت کل الناس یغدو فبایع نفسه فمعتقها او موبقها
دو نوع است یکی آنست که خود را بخرد و آزاد کند و دیگری آنست که خود را بفروشد
فاما من اعطی پس آنکس که حق خدای تعالی بجا آورد و از خدای خود بترسد و
عاصی نشود و تصدیق کند و باور دارد به بهشت و ثواب ... ضحاک گفت کلمه لا اله الا الله
را یعنی ایمان را بعضی گفتند یعنی بالخلف ... هم در دنیا ... چنانکه رسول صلعم گفت
ما طلعت شمس قط الا بجنبتها ملکان ینادیان اللهم عجل لمنفق خلفا ولممسک
ممسک تلفا هیچ روز آفتاب برنیاید الا که بر هر دو جانب وی دو فرشته باشند میگویند
بار خدایا هر که مال نفقه کند عوض آن تعجیل کنی و ... تعجیل تلف مال وی
کنی آنگاه گفت مصداق این سخن در قرآن است فاما من اعطی تا آخر یعنی خدای تعالی
... هر که ... آسان گردانیم توفیق طاعتی که موجب بهشت باشد و چنان سازیم
طاعت بروی آسان تا بروی گران نباشد و اما آنکس که بخیل کند و حق خدای تعالی ندهد و از خدای نترسد
وی خود را مستغنی گرداند و به شهوات دنیا از نعیم بهشت مستغنی شود و بهشت و نعمت
بهشت را تکذیب کند او را دشوار گردانیم یعنی کار آن چنانکه از توفیق دهیم ...
کنیم تا عملی که بوی تا عمل مستحق دوزخ گردد امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که روزی با رسول
بجنازه حاضر بودیم با دست ... تفکر فرو ... آنگاه گفت هیچکس نیست

والا گر او را در بهشت جای بود در دوزخ جای او معین گفت یا رسول الله پس بعمل اعتماد نکنیم گفت
اِعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ کار کنید که هرکسی را آسان کرده اند آن کار که ویرا از برای آن
آفریده اند آنگاه این آیات را برخواند فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ
بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى
وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى
الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَمَا
لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ
يَرْضَى عطا گفت این آیت در حق ابو الدحداح آمد و سبب آن آن بود که مردی را از انصار را بود
در سرای وی درختی خرما بود و بعضی از شاخهای وی در سرای همسایه وی آویخته بود و کودکان
همسایه از آن خرما برچیدندی و چون وی که درخت خرما بود شکایت پیش رسول صلعم آورد رسول گفت
این درخت بمن فروش بدرختی خرما در بهشت گفت نفروشم ابو الدحداح این حدیث بشنید
پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله من بخرم آن درخت در بهشت با من دهی آن درخت
گفت بلی بچند فروشی درختی که تراست گفت من از وی بخرم باید و آن انصاری را گفت آن درخت
بمن فروش بچهل درخت خرما که مراست بود در مدینه انصاری اجابت کرد و فروخت و خرماستان بعوض بستد
ابو الدحداح پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله آن درخت مرا شد از من بخر بدرختی خرما
در بهشت رسول صلعم گفت خریدم بعد از آن گرد سرای آن درویشان خرما بپاشید این آیه فرستاد لقوله تعالی
إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى گفت سعی شما پراگنده و مختلفست بعضی سعی انصاری که از برای دنیا بود و
سعی ابو الدحداح که از برای آخرت بود فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى ابو الدحداح است که آن درخت بخرید
خرید و برسول صلعم فروخت وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ انصاریست که بخیلی کرد و آن درخت برسول صلعم نفروخت
وَمَا يُغْنِي وی سود نکرد از وی بعضی آن انصاری چون بمرد و هلاک شد و بدوزخ اندر شد

که بارانست و هم خوردنی مکلفان را بیان از انواع الطاف و این دلیلست بر آنکه لطف واجبست
که مراست آن جهان و این جهان نیکوکاران را ثواب دهیم درین جهان و هم در آن جهان چنانکه
فرمود وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا ... بیاکالیم و بترسانیدم از آتشی که می بجنبد و زبانه میزند
یا آن آتشی را صفت نشود مگر بدبختی که تکذیب کرد رسول خدای را و برگشت یعنی ابوجهل
کدام منافقی بود و بنده وی که در آتش وی در بیفزند از آن آتش پرهیزکاری که مال
بدهد و پاکیزه شود یعنی ابو الدحداح که این آیت در حق وی آمد و هیچ مکافات یعنی هیچکس
بنزدیک وی نعمتی نبود و دست منت با نگیرد که مکافات آن باشد لیکن اینهمه برای رضای خدای
بزرگوار کرد و این کار بکرد و هر آینه زود باشد که وی را راضی شود با بجز خدای تعالی بدهد که
از ثواب او یکی خرمای بود که بر درخت کرد رسول خدا را خرماستان ابو الدحداح بیکی نخل که گفتم که
عوض این را در بهشت ابو الدحداح را بهتر از این خواهد بود **سورة الضحى** مکی است یازده آیت
رسول خدا صلعم گفت هر که این سوره بخواند امید آن باشد که خدای تعالی ویرا بپسندد و محمد صلعم
شفیع وی باشد و بعدد یتیمان و سائلان این دنیا ویرا حسنه بدهد بسم الله الرحمن الرحیم
وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ
مِنَ الْأُولَى وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى مفسران گفتند که جهودان نزدیک
رسول صلعم آمدند و پرسیدند از ذو القرنین و اصحاب الکهف و از روح پیغامبر صلعم گفت
سَأُخْبِرُكُمْ غَدًا و ان شاء الله نگفت وحی باز ایستاد تا رسول صلعم گفت سبب آن
بود که بعضی از زنان سگ بچه را در پهلوی سرای رسول صلعم برده و وحی باز ایستاد تا رسول صلعم
چون وحی آمد جبرئیل را گفت چرا چندین روز نیامدی گفت ندانی که در سرایی که سگ و صورت
از تصویرات باشد در نیاییم مدت تا آمدن وحی عبد الله عباس گفت پانزده روز بود
مقاتل گفت که چهل روز بود و مشرکان زبان طعن دراز کردند و گفتند محمد را خدای وی وداع کرد

کرد و از دعا بر نیامد اگر کار دیگر مشغول شد تا چند گاه وحی از وی منقطع شد خدای
چون طعن مشرکان شنید دلتنگ شد بیامد و بر کوه حرا رفت و بنشست و سر بر سجده نهاد آنگاه
نهاد و گفت بار خدایا تو میدانی که دشمنان تو مرا چه میگویند سر از سجده بر نگرفت تا جبرئیل آمد
سوره آورد رسول صلعم چون جبرئیل را دید تکبیر کرد از اینجاست که سنت شد که چون کسی
ختم بر سوره والضحی رسد تکبیر گوید و سنت شد از این سوره تا آخر قرآن در هر اول سوره
تکبیر گفتن رسول صلعم جبرئیل را گفت کجا بودی که سخت بر اشتیاق من بود جبرئیل گفت اشتیاق
من بتو بیشتر بود ولیکن من بنده مامورم وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ حق جل و علا سوگند
یاد کرد و گفت وَالضُّحَىٰ چاشتگاه و این وقت را تخصیص از برای آن کرد که وی
معظم روز است و وقت ارتفاع آفتاب اعتدال روز بود و از سوگند یاد کرد در زمستان
و تابستان و این وقت آن ساعت است که خدای تعالی با موسی سخن گفت و آن وقتست که سحره
فرعون ساجد شدند چون موسی عصا بینداخت ساحران عاجز گردند و سحره فرعون
ایمان آوردند بعضی گفتند مراد از وی جمله روز است برای آنکه در مقابل گفت وَاللَّيْلِ
وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ چون تاریک شود و ساکن گردد که خدایت را وداع نکرد و از تو بیزار نگشت
مشرکان گفتند و دعوی کردند که ترا دوست خدا او برگزیده و برکشیده ولیکن دنیا
تا زنده باشی وحی از تو منقطع نشود و چون آخرت بهتر است از دنیا وَلَلْآخِرَةُ
مقدم باشی بر جمله انبیا و رسل چنانکه آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة بود
که عطا بتو دهم که تو راضی و خشنود باشی در دنیا از نصرت و تمکین و فتح و ظفر و در آخرت
شفاعت عبد الله عمر گفت که روزی رسول صلعم این آیت بخواند که خدای تعالی از ابراهیم حکایت کرد
فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ و این آیت که از عیسی حکایت کرد إِن
تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آنگاه دست

بر داشت

۳۱۹

بر داشت و گفت رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و گفت محمد را بگو که چه میگریی و او
عالم‌تر است جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که چه میگریی گفت بار خدایا
امتی گناهکار دارم حق تعالی گفت ای جبرئیل بگو ای محمد رضای تو بجویم در امت تو و ترا دلتنگ
نکنم و این آیت آورد وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ رسول صلعم گفت إِذًا لَا أَرْضَىٰ و
واحد من امتی فی النار لاجرم راضی نشوم که یکی از امت من در دوزخ باشد در خبر است که
چون رسول صلعم گفت روز قیامت چندان شفاعت دهندم که من گویم حسبی حسبی در خبر
که چون رسول صلعم ~~گفت روز قیامت چندان شفاعت دهند~~ این سخن بشنید بگریست حق تعالی
آن را و با جماعت رسانی که در دوزخ مانده باشد ایشان فریاد بر آرند و گویند بار خدایا رسول صلعم
رسید و بار نرسید خدای تعالی فرماید تا همه را از دوزخ بیارند در خبر است که امیر المؤمنین علی
ابو بکر ذکر کرد و گفت شما گمان میبرید که امیدوارترین آیتها که در قرآن است قُلْ يَا
عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ گفت بما اهل بیت میگوییم گفت ما اهل
البیت میگوییم که امیدوارترین آیتها اینست که وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ و مراد این
سوگند است و رسول صلعم راضی نباشد که یکی از امت وی در دوزخ باشد أَلَمْ يَجِدْكَ
يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ فَأَمَّا
الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
حق تعالی نعمتها بر پیغمبر خود شمرد و از ابتدا کار وی تا انتها کار وی تا بر شکر قیام کند و
باشد گفت نه ترا که خدای تعالی ~~نعمتها بر پیغمبر خود شمرد و از ابتدا کار وی~~ ترا یتیم یافت پدر تو
مرد و تو در شکم مادر بودی و مادر بر تو تنها دیگر نبود و تو چنین دو ساله بودی مادرت متوفی
شد و تو دو ساله بودی خدای تعالی ترا جا داد و ضم کرد با جدت عبد المطلب و ترا دوست میداشت
کرد و این چنانکه بجد فرزند خود دوست میداشت و چون عبد المطلب را وفات رسید تو

هشت ساله بود که آنحضرت را بابا داد نزدیک عمت ابوطالب عبدالله ابن عباس روایت کرده که رسول صلعم گفت
که از رسول خدای تعالی سؤالی کردم و گفتم بار خدایا سلیمان را ملکی عظیم دادی و داود را
نعمت کو دعا مرا چه کرامت کردی گفت ای محمد نه ترا یتیم یافتم از پدر و مادر ترا بنواختم و
نبود در حجر عبدالمطلب آنگاه عم ابوطالب را بر تو مشفق کردم تا حجت ما بود و مشفق بر
کنارت بود و نه گفتم بجای آنچه یا ستیها و حوالتها و نعمت که بر تو می شمرد بهمین سخنان سکفتم
از امام الناطق و بحر الحقایق جعفر ابی محمد الصادق صلوات الله علیهما پرسید که رسول را ام
چرا یتیم کرد نه از مادر و پدر گفت تا حقها و تربیت وی خدای کند تا بر وی گفت
بستاند و بار نظر آن یتیم خواند بعضی ... که ... دنیا یافتیم ترا با خود
و از برای خود برگزیدیم و وَوَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدَیٰ ترا ضال یافتیم از معالم نبوت و احکام
شریعت ترا هدایت کردیم و عالم گردانیدیم آنچنانکه گفت مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَلَا الْ
ابن عباس گفت مراد آنست که رسول صلعم کودک بود در بعضی شعاب مکه راه گم کرده بود
و گم شده ابوجهل وی را بدید بگرفت و نزدیک جدش آورد و این برو منت
نهاد که بر دست دشمن نزدیک جدش آورد و گفته ابن سعد روایت کرده که گفت در
حج رفتم مردی را دیدم با بهای طواف گرد کعبه طواف میکرد و میگفت بار خدایا از
محمد را بمن رسانی و با ما نعمت و منت بر من عظیم کردی پرسیدم که این کیست گفتند وی را
پسر زاده هست محمد نام که وی را هیچ جای نفرستادی الا که زود و با مراد باز گشتی اکنون وی را بطلب
اشتری گم کرده و در طلب فرستاده است که دیر آمد و دعا میکند که او را خدای تعالی زود بوی
رسانی ما دیری نبودیم که محمد می آمد کالقمر الطالع نام اشتر گرفته عبدالمطلب گفت ای قرة
العین مرا ... تنها بگذاشتی از غیبت تو رنجها رسید که هرگز فراموش نخواهم شد
کعب الاحبار گفت مراد آنست که چون رسول صلعم از مادر باز مانده شیر خواره بود وی را

از قبیله

از قبیله بنی سعد بن بکر داد نام او حلیمه تا او را شیر دهد چون مدت رضاع تمام شد وی را بر داشت
و نزدیک عبدالمطلب آورد حلیمه گفت چون با در مکه رسیدم از هاتفی شنیدم که گفت هنیئا
لک یا بطحا مکه امروز نور و بها و جمال باز آمد رسول را بنهادم تا طهارتی سازم چون
نگریستم محمد را ندیدم فریاد برآوردم و جزع کردم اندیشه کردم که خود را از بالای کوه بیفکنم
تا بمیرم که او را گم کرده بودم دیوانه بودم که پیری عصا بدست رسید از من پرسید که این جزع چیست قصه را
با وی گفتم گفت بیا تا نزد هبل رویم که صنم بزرگست و او را دعا در خواهیم تا او را با تو گرداند پیر پیش او
آمد بسیار سجده کرد و دعا کرد و گفت ای دستگیر ما در مصائب و ...
بنی سعد را فرزندی گم شده است نام وی محمد بت بر رو بیفتاد ... گفت
چون پیر نام محمد برد هبل و دیگر بتان همه بر روی درافتادند و آوازی آمد که ای
مرد پیر ... که هلاک ما و این بتان بر دست محمد خواهد بود پیر برخاست عصا از
وی بیفتاد ... گفت ... که این محمد را خدای نگاه دارد
خبر گم شدن آنحضرت بعبدالمطلب رسید که ناگاه بعضی از قریش وی را هلاک کرده اند شمشیر
برکشید و آواز داد که یا آل غالب قریش همه جمع آمدند و گفتند ای سید ترا چه افتاده است
گفت آنگاه برنشست و با قریش در شعاب مکه گردید هیچ نیافتند با سعی و تلاش
و در بیت الحرام نهاد و گرد کعبه طواف کرد و گفت یارب رد ولیدی محمدا
رده الی واتخذ عندی یدا یارب ان محمدا لم یوجدا فجمع قومی کلهم مبددا ناگاه از
آسمان ندا آمد که ای قوم جزع مکنید که محمد را خدای نگاه دارد آنگاه عبدالمطلب گفت
ای هاتف وی کجاست گفت بوادی تهامه نزدیک فلان درخت عبدالمطلب برنشست و روی
بدانجا نهاد و ورقة بن نوفل در راه با وی رسید موافقت کرد چون برسیدند رسول را دیدند
که با شاخهای آن درخت بازی میکرد عبدالمطلب وی را نشناخت که مدتی از وی غایب بود

اندر وی بدید که من انت یا غلام رسول گفت انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب گفت تو آنگ
حالت من خدای ان باد که بی پدر تو یتیم بود آنگاه بر داشت و بر پیشانی خود گرفت و وجدک عائلا
فاغنی فقیر و درویش یافت و بمال خدیجه توانگر کرد و توانگر کردانید و بمال غنایم و بقناعت که
القناعة مال لا ینفد بعضی دیگر گفتند تو صاحب عیال یافت خلقان عیال تو بودند
محتاج بودند ترا بعلم و قرآن و احکام شریعت توانگر کرد تا ایشان نفقه کنند چنانکه گفت
وعلمک ما لم تکن تعلم یعنی اکنون تا حال تو چنین بوده باشد تو نیز یتیمان را باز مران
و خواسته مال یتیم را خود را یاد کن که کار یتیمان سخت است و دل ایشان نازک و مجروح
از مرد باشد ایشان رسول خدای گفت اذا بکی الیتیم اهتز العرش لبکائه چون یتیمی بگرید
عرش خدای بلرزد از گریه وی خدای تعالی گوید ای فرشتگان این یتیم را کی گریانید که پدر
وی را بخاک خود آورده ام فرشتگان گویند بار خدایا تو دانا تری و دانا بر حقیقت تنها
گوید ای فرشتگان گواه باشید که هر که وی را خاموش کند و رضای او بجوید من او را [illegible]
روز قیامت انس مالک از رسول روایت کرد که هر که دست بر سر یتیمی فرود آرد
بهر موی که از زیر دست وی بگذرد حسنه بنویسد او را رسول خدای گفت انا وکافل
الیتیم کهاتین فی الجنة و آنکه یتیمی را کفالت کند چنین باشیم در بهشت و انگشت
دو انگشت باز نهاد واما السائل فلا تنهر و گر سایلی بر در تو سؤال کند و از تو چیزی
طلب کند یا علی بانگ بر وی مزن اگر مال خواهد و یا علم طلبد بوی ده و بوی آموز و اگر چیزی ندارد
جواب خوش باز ده و در صحیح حدیث است یاد کن رسول خدای گفت للسائل حق وان جاء علی فرسه
سایل را حق است اگر چه بر اسب آمده و بر در ایستاده که سایل بی برده اگر چه دست تهی
دارد و گفت اگر نه آنست که سایلان دروغ میگویند [illegible]
ابراهیم گفت نیک مردان سایلان اند [illegible]

برداریم و بمنزل برسیم و باشارت کنیم چون نعمتهای خود بر رسول علیه السلام بشمرد گفت بنعمت خدای خود حدیث
کن آن تا بار دیگر بنعمتها و آشکار کن رسول خدای گفت التحدث بالنعم شکر حدیث کردن
بنعمت خدای شکر است هر که شکر اندک نکند شکر بسیار نکند هر که شکر مردمان نکند شکر خدای
نکند و هر که عطا دهد باید که مکافات آن کند و اگر نه باز گوید که شکر کرده باشد و اگر
نگوید کفران کرده باشد سورة الانشراح هشت آیت عبد الله مسعود از رسول خدای روایت
کرد که هر که این سوره بخواند چنان باشد که نزدیک من آمده باشد و مرا از غم شاد کرده

بسم الله الرحمن الرحیم ألم نشرح لک صدرک ووضعنا
عنک وزرک الذی انقض ظهرک ورفعنا لک ذکرک فان مع العسر
یسرا ان مع العسر یسرا فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب در اخبار اصحاب آمده است که
هر دو سوره یعنی والضحی و الم نشرح یک سوره است و میان ایشان فصل نکنند ببسم الله
الرحمن الرحیم برای آنکه چون گفت و بنعمت خدای حدیث کن این نعمت باز گفت
نعمت دیگر گفت و گفت نه ما دل ترا گشاده کردیم تا آن بار غم و محنت از دل تو برداشتیم
کفار در انجام در رسانید تا رسالت بگزاری [illegible] ازوی زایل کردانیم
با آنکه ترا پر از علم و حکمت کردانیدیم و از بهر تصدیق دعوی نبوت معجزات بر دست تو ظاهر
کردانیدیم ابو القاسم بلخی گفت یعنی آنست که رسول علیه السلام دلتنگ شده بود بمقاسات جهال و [illegible]
بایات و دعوی و جهاد [illegible]
آن بار از پشت تو [illegible]
پشت تو شکسته کرده از تحمل اعباء نبوت و [illegible] و تکذیب ایشان و بر آن بار از پشت
تو بنهادیم یعنی پشت ترا قوی کردانیدیم بمعجزات و براهین تا آنکه [illegible] آن بار
تا بنهادی از آسمانها که بر پشت تو بار بخت و گفته اند که مراد بار گناه از پشت تو برداشتیم

انشاء العشر [illegible]

كناه است تو و نه ذكر ترا و نام ترا بلند كردانيدم تا چون خطيبان بر منبرها و مؤذنان بر منارها
نام برند و گويند اشهد ان لا اله الا الله بر عقب آن گويند اشهد ان محمدا رسول الله
و حسان ثابت درين معنى گفته است   الاله الاسم النبي محمد   اذ قال في الخمس المؤذن
اشهد ابو سعيد خدرى گفت كه جبريل گفت از خداى تعالى پرسيدم كه نام محمد بچه چيز بلند كردى
گفت بآنكه نام ويرا با نام خود پيوستم تا هركه گويد اشهد ان لا اله الا الله از وى مقبول
نباشد تا نگويد محمد رسول الله بعضى گفتند كه اين رفع كه ذكر وى در قيامت شفيع خلايق باشد
باشد با شفاعت چنانكه با خداى تعالى با [illegible] رحمت آنگاه خداى تعالى تسلى و دلخوشى رسول عم
داد و در زيادت گردانيد آنكه گفت اى محمد بر رنجى كه باد رنجى آسانى است آسانى [illegible]
دشوار بست و مصاحب وى است اين دشوارى كه بود ترا آسانى كه [illegible] خوشنود باشى كه [illegible]
قيامت بهم آسانى كه دائم با عمر دنيا [illegible] راحت و فرح با عمر آخرت [illegible] رحمت
و بخشايش و شفاعت و خلاصى و گفتند كه بر عموم است جملهٔ شدايد و مشاق را يعنى با هر سختى
آسانى است و با هر رنجى راحتى و با هر بيمارى تندرستى و با هر درويشى توانگرى عبد الله
گفت بگوى زرسول عم در بعضى سفرها بر اشترى [illegible] بودم رديف كرده مرا گفت يا غلام
گفتم يا رسول الله گفت احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف الى الله في
الرخاء يعرفك في الشدة خداى را نگاه دار تا ترا نگاه دارد خداى را در رنجها خود [illegible]
در رنجها [illegible] با خداى تعالى آشنائى كن در آسانيها تا بارى آشنا شود در سختى و دشوارها
و صبر [illegible] از خداى تعالى [illegible] است [illegible] و اگر خلايق
جمع شوند تا [illegible] خداى تعالى [illegible] نتوانند و اگر خداى تعالى خواهد كه ترا [illegible]
رسانند ايشان نتوانند كه بر كردانند [illegible] با صبر است و فرج با غم است و با دشوارى آسانيها
شخصى گفت در باديه بودم دلتنگ بودم [illegible] در دلم افتاد ارى الموت لمن اصبح

مع

مغمّا اروح چون شب در آمد از هاتفى شنيدم كه از آسمان آواز داد الا يا ايها المرء الذى الهم
برّح [illegible] اذا اشتدت بك العسر ففكر في الم نشرح [illegible]
اذا ذكرتها فافرح [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] دشواريهاى آنرا [illegible] در دنيا [illegible] دشوارى باشد [illegible]
[illegible] در دنيا [illegible] راحت [illegible] آخرت [illegible] باشد
[illegible] آنگاه رسول را فرمود خداى تعالى كه
فارغ شوى از نماز فانصب [illegible] تعقيبات نماز [illegible]
و دعا [illegible] و دعوت [illegible] فارغ شوى نصب كن [illegible]
مجاهد گفت چون از كار دنيا فارغ شوى [illegible] عبادت كن [illegible]
[illegible] گفت [illegible] الى ربك فارغب [illegible]
خود را [illegible] تعالى مخصوص گردانى [illegible] و قطع [illegible] سورة التين
[illegible] آيت است [illegible] گفت هركه اين سوره بخواند خداى تعالى
[illegible] در دنيا [illegible] در دنيا باشد و در قيامت [illegible]
كه اين سوره خوانده باشد [illegible] بنويسد بسم الله الرحمن الرحيم
والتين والزيتون وطور سينين وهذا البلد الامين لقد خلقنا
الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين
آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون فما يكذبك بعد
بالدين اليس الله باحكم الحاكمين [illegible] سوگند ياد [illegible]
[illegible] يعنى انجير [illegible] زيتون [illegible] و تخصيص ايشان [illegible]
[illegible] درختها [illegible] درخت [illegible] است [illegible]

ابوذر غفاری روزی طبقی انجیر پیش رسول علیه السلام آورد رسول علیه السلام در پیش یاران نهاد گفت بخورید
اگر گویم میوهٔ بهشت است که آورده اند انجیر است بواسیر را ببرد و نقرس را سود دارد
معاذ جبل مسواک از درخت زیتون کردی و گفتی از رسول علیه السلام شنیدم که گفت نعم السواك
الزیتون من الشجرة المبارکة نیک مسواک است درخت زیتون که درخت مبارک است بوی
دهن خوش کند و شوخ دندان ببرد آنگاه گفت که این مسواک منست و مسواک پیغمبران
که پیش از من بوده اند کعب الاحبار گفت تین مسجد دمشق است و زیتون مسجد بیت المقدس
و این هر دو مسجد در شام است و مجاهد گفت و طور سینین یعنی طور سینا که موسی علیه السلام بروی با خدای تعالی سخن گفت
و مناجات کرد سینین مبارک بود و عمرو بن میمون گفت چهار کوه است که نزدیک خدای تعالی مقدس اند
طور سینا و آن آنست که موسی علیه السلام بروی مناجات کرد و طور زیتا و این بیت المقدس است و طور
تینا و این مسجد دمشق است و طور تیما و این مکه است و هذا البلد الامین و بدین شهر
استوار و با امانت یعنی مکه که هر کسی در وی شود ایمن باشد باین قسم که ما آدمی را در راست
و نیکوترین صورتی آفریدیم بعقل تمییز کردیم و با بردباری موصوف
راست بالا بخلاف حیوانات تناول طعام و شراب بدست کند و حیوانات بدهان
پس باز گردانیدیم او را بحالت فروترینان یعنی از جوانی به پیری و از قوت بضعف و از
عقل با خرفی و گفته اند که آیت در حق کسی فرود آمد که ایشان در عهد رسول پیر گشتند و خرف
انس مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه گفت که کودک نا بالغ شود تا هیچ کار رسیدن
بر آن طاعتی و خیرها که کند ثواب آن مادر و پدر وی را نویسند چون بتعلیم و تادیب ترغیب
کنی مادر و پدر باشد هر گناه که کند بر عهده تعلیم و پدر و مادر وی چون بحد بلاغت
وقلم تکلیف بروی برانند فرشته که بر وی موکل است بفرمایند تا وی را نگاه دارد چون بچهل سال
رسد در اسلام خدای تعالی وی را از سه بلا ایمن کند از جنون و جذام و برص چون به پنجاه

مخصوص

تخفیف حساب کنند چون بشصت رسد توفیق توبه اش کند چون بهفتاد رسد اهل آسمان
وی را دوست دارند چون بهشتاد رسد خدای تعالی حسنات وی مضاعف کرداند و سیئات وی کفارت کند
چون بنود رسد گناه متقدم و متاخر او بیامرزد و شفاعت وی در حق اهل بیت وی قبول کند
و او را اسیر الله فی الارض خوانند چون بصد رسد خدای تعالی وی را عملی که در تندرستی
و تمام عقل کردی بنویسد چنانکه گفت الا الذین آمنوا لیکن آنها که ایمان آورده اند و عمل
صالح کرده اند ایشان را در وقت پیری و ضعف و قوت و خرفی و نادانی مزد ایشان باشد
که آن قطع نگردد و ناقص نکنند چنانکه در وقت جوانی کردی مثل آن عمل نویسند
و بوجهی دیگر یعنی این آیت چنانست که ما آدمی را در نیکوترین صورتی و خلقی زیباترین بیافریدیم
آفریدیم یعنی که آدمی را هرگز آرزو نباشد که صورت او بر صورت زیباترین
حیوانی باشد از حیوانات آنگاه با این صورت نکو نعمت با خلق و خلقت
وی را بصورت حیوانی رد کنیم که فروترین حیوانی باشد در دوزخ روز قیامت
دوزخی انداختیم که فروترین درکها باشد ابو العالیه گفت بهترین صورتی
بصورت خوک است از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که دوزخ هفت طبقه است
اسفل السافلین گفت وی را بر گردانیم و مجتبین سیکنند تا بطبقه بر گردانند
آنگاه گفت الا الذین آمنوا لیکن آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند
گفت مومنان فلهم اجر غیر ممنون مزد ایشان با خرفی در دنیا و در آخرت
ایشان را مزد باشد ناکاسته فما یکذبک ای آدمی چه بر آن داشت که تکذیب کردی آیات
بظهور این همه آیات و دلالات که این سبب دین را یعنی بعد
را و حساب و جزا را منکر شوی [illegible] کافرانرا و گفت نه خدای تعالی احکم الحاکمین
و حکم کننده بر ایشان بلی و انا علی ذلک من الشاهدین رسول علیه السلام این سوره

خوانی گفتی بها و انا اعلم ذلک من الناجین سورة العلق مکی است نوزده آیت است از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت است که هر که این سوره بخواند اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد
شهید مرده باشد و شهیدش برانگیزند و چنان باشد که در پیش رسول خدای بشمشیر زده باشد
بسم الله الرحمن الرحیم ۝ اقرأ باسم ربك الذي خلق خلق الانسان
من علق اقرأ وربك الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم
بیشترین مفسران بر آنند که این سوره اول سوره است که بحضرت رسول آمده است و گفته‌اند
که فاتحه است زهری از عروه و او از عایشه روایت کرده که در بدایت کار رسول خوابهای
دیدی هر چه در خواب دیدی همچنان بودی و چون تنها بودی دوست گرفتی تا یک روز که
در نشسته بود جبرئیل آمد و گفت ای محمد اقرأ رسول گفت من گفتم ما انا بقارئ من خواننده
نیستم بجنبید تا سه بار بار سیم این آیه بر من خواند اقرأ باسم ربك الى قوله ما لم يعلم رسول گفت
من از آنجا ترسیده باز گشتم لرزه بر اندام من افتاد با حجره آمدم و خدیجه را گفتم زملونی
دثرونی خدیجه جامه بر من افکند من گفتم جبرئیل دیگر باره آمد و آیه آورد یا ایها المدثر
بر خاستم و این حال با خدیجه گفتم وی گفت مترس ابن خال سوگند یاد کرد که خدای تعالی این آفت
از تو دور دارد که مرد راست گفتاری و صله رحم کنی و رنج از مردمان بر داری و مهمانرا
طعام دهی و مردم را از نوایب روزگار معاونت کنی آنگاه برخیزد تا نزد یک عم من ورقه
بن نوفل [illegible] ازین حدیث خبر کنیم تا چه می گوید چون با وی گفتیم و او کتب اوایل خوانده بود
چون این حدیث بشنید گفت بشری لک یا محمد ان الناموس الاعظم ناموس اعظم
در کتب اوایل خوانده‌ام از توریه و انجیل که پیغمبر آخر زمان که ختم نبوت بوی کنند او [illegible]
من آن روزگار تو بودمی تا ترا نصرت کردمی [illegible] که قوم [illegible] ازین شهر بیرون [illegible] کنند
و خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد الا که او را برنجانیدند آنگاه رسول گفت [illegible]

اسوی [illegible] تا خود را [illegible] جبرئیل [illegible] گفت این [illegible]
[illegible] خود را [illegible] که [illegible] دیگر نوبت که جبرئیل آمد گفت ای محمد
[illegible] کلمتی [illegible] گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر
سوره و در [illegible] گفت بشارت باد ترا که [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] و [illegible] روزگار [illegible] آنگاه [illegible] گفت
فانی [illegible] یا خدیجه [illegible] احمد [illegible] و جبرئیل آتیه و میکائیل معهما
من الله [illegible] الصدر [illegible] خدای تعالی [illegible] رسول [illegible] را علم
[illegible] نام خدای [illegible] خدای تعالی [illegible] خلایق
[illegible] از [illegible] خلایق است از [illegible]
را [illegible] از علق [illegible] نام خدای تعالی [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] از [illegible] آورد [illegible] که [illegible] کرامت [illegible]
[illegible] و [illegible] سبب [illegible] نوشت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] گفت [illegible] رسول [illegible] از [illegible]
[illegible] گفت [illegible] باشد فان الله علم بالقلم قتاده گفت قلم [illegible]
نعمتی است [illegible] دین و ملک استقامت [illegible] آدم [illegible]
و [illegible] گفته‌اند مراد [illegible] آدم است [illegible] و علم آدم الاسماء
کلها و گفته‌اند رسول است [illegible] و علمك ما لم تكن تعلم كلا ان الانسان ليطغى
ان رآه استغنى ان الى ربك الرجعى أرأيت الذي ينهى عبدا اذا صلى
أرأيت ان كان على الهدى او امر بالتقوى أرأيت ان كذب وتولى
ألم يعلم بأن الله يرى كلا لئن لم ينته لنسفعا بالناصية ناصية

كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ
که باز ایستد این آدمی از طغیان و معاصی و کفران نعمت خدای تعالی بدرستی که آدمی طاغی ا[ست]
و پای از حد بیرون نهد چون در توانگری بیند از خدای خود مستغنی شود قتاده گفت
طغیان او آنست که چون مالش زیادت شود در لباسها نیکو و جامه‌های فاخر و طعام
لذیذ می‌افزاید رسول صلی الله علیه وسلم گفتی در دعا اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسینی و من
غنی یطغینی بار خدایا بتو پناه میجویم از درویشی که مرا از یاد مردم باز برد و از توانگری
که مرا طاغی گرداند پس آدمی از عاقبت طغیان خود احتراز نمیکند و از خدای تعالی نمی‌ترسد بتحقیق
که مرجع و بازگشت جمله خلایق با حضرت اوست تا بجزای طغیان خود گرفتار شوند انگاه
گفت أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى با آنکه طاعت میکند و بندگان خدای تعالی بجای آرند دیگری را
منع میکند ... ای محمد آن مرد کافر را که وی نهی میکند و باز میدارد بنده را از نماز
میکرد و این کافر ابوجهل بود ابوهریره گفت که یکروز ابوجهل گفت ای محمد در میان شما
نماز میکند و روی در خاک میمالد و نماز میکند ... سوگند خورد که اگر وی را
ببینم که نماز کند پای بر گردن وی نهم و در زیر پای خود ... بمالم گفتند که این ساعت نماز میکند
پس بیامد که رسول صلعم نماز میکرد نزدیک رسول صلعم آمد و حالی باز گشت دست بر روی نهاده
گفتند ترا چه بوده گفت خواستم که قصد وی کنم خندقی دیدم ... و بر آتش ...
دیدم ... تا ... آتش ... رسول خدای صلعم
گفت بآن خدای که جان من در قبضه قدرت وی است که اگر نزدیک من آمدی فرشتگان
او را پاره پاره از یکدیگر ربودندی آنگاه خدای تعالی خطاب کرد با کافر مبهم و گفت ... یعنی
و میدانی که این مرد که محمد است از نماز نهی میکنی و از طاعت باز میداری اگر محمد بر حق باشد
و بر هدایت باشد و بتقوی و پرهیزکاری فرماید و پرهیزکار باشد ... چه لازم آید

دنا بود

دنا بود که خطاب رسول صلعم باشد یعنی هیچ میدانی که اگر این کافر که منع میکند از نماز بر حق
باشد در رسالت و دعوت ... هیچ میدانی تو که چون تکذیب کرد و برگشت و پیغمبر باشد
چه شود از عقاب ... ندانست وی که خدای تعالی وی را می‌بیند و بر احوال وی مطلع است
که باز ایستد از آنچه میکند از نهی کردن محمد از نماز که اگر باز نه ایستد هر آینه که بگیریم موی
پیشانی وی و بکشیم وی را بسوی دوزخ و بیندازیم که دروغ زن و گناه کار است صاحب پیشانی یعنی
ابوجهل و خبر است که ابوجهل رسول صلعم را از نماز نهی کرد و رسول صلعم بانگ بر وی زد ابوجهل
گفت بانگ بر من میزنی بخدای که ... با پیادگان و سواران ...
... تا ... خدای تعالی آیت فرستاد و گفت فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ گو بخواند قوم
خود را و لشکر خود و اهل مجلس خود را که یار وی بودند که بخوانیم فرشتگان را که زبانیه اند دوزخ
... ابوجهل از رسول صلعم گفت ای محمد در ترک نماز فرمان وی مبر و بر حال
خود می‌باش ... و خدای را سجده کن و بسبب سجود و طاعت بما نزدیک شو
و رحمت وی رسول صلعم گفت نزدیکترین وقتی باشد که در سجده باشد و این سجده یکی از
جمله چهار سجده واجب است بر خواننده و شنونده **سورة القدر** مختلف است
مفسران در این سوره که مکیه است یا مدنیه ابن عباس و قتاده گفت مکیه است ...
روایت کرده که هر که این سوره بخواند وی را چندان ثواب دهند که ماه رمضان روزه داشته
باشد و شب قدر قیام نموده باشد بسم الله الرحمن الرحيم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ
أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ
هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ بدرستی و حقیقت که فرستادیم قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ
باسمان دنیا به بیت العزه و جبرئیل بر سفره بود و املا کرد آنگاه بنجم یعنی باوقات آیه آیه

سوره سوره بحسب حاجت بر وفق مصلحت می آورد و در مدت بیست و سه سال نبی گفت
مراد اینست که ابتدای فرستادن قرآن در شب قدر کردیم و در دیگر لفظ گفت انا انزلناه تعظیم
قرآن کرده از دو جهت یکی آنکه ما فرستادیم با خود اضافت کرد و دیگر آنکه او را از وی کفایت
کرد تا دلیل باشد بر ساحت و شرف وی دیگر آنکه مخصوص کرد و بر این تفخیم وقتی که شب قدر
و این شب را شب قدر برای آن خوانند که هر چه خواهد بود تا دیگر سال از آجال و ارزاق
و ایام همه درین شب تقدیر کنند عبدالله عباس گفت خدایتعالی در شب نیمه شعبان فصل کند
و در شب قدر بفرشتگان سپارد و این شب را لیلة المبارک خوانند برای آنکه در وی
برکت و خیر از آسمان فرود آید بسیار است گفتی این شب شب تعظیم است عظمت و بزرگی کار
درین شب حاصل شود ابوبکر وراق گفت برای آن شب قدر خوانند که طاعت را درین
شب باقدر و منزلت شود و هر چه طاعت کنی درین شب را قدر و مقدار تا این شب در کدام
ماه است مذهب ابوحنیفه آنست که معلوم نیست که در کدام ماه است تا اگر کسی طلاق را معلق گرداند
بشب ایکاه نکرد در طلاق واقع نشود و جمهور علما بر آنند که در ماه رمضانست ابوذر گفت
شب اول رمضانست حسن بصری گفت شب هفدهم ماه رمضانست و درست ترین اقوالها
آنست که در ده آخرین است از رمضان ابوهریره روایت کرد از رسول علیه گفت
فالتمسوها فی العشر الاواخر در ده آخرین طلب کنید شب قدر را حضرت امیرالمؤمنین علی ع
گفت رسول صلعم در ده آخرین اهل خود را بیدار کردی تا این شب کدام است مختار
شافعی آنست که شب بیست و یکم است ابوسعید خدری گفت رسول علیه شب بیست و یکم تا روز نماز کردی
آن شب از آسمان باران می آمد و در مسجد باران فرود می آمد رسول علیه در میان آب و گل
سجده میکرد بامداد چون از مسجد بیرون آمد اثر آب و گل بر روی وی بود بعضی دیگر گفتند
شب بیست و سیم است و این در اخبار اهل البیت آمده است که هر دو امام زین جبیر نزدیک

رسول علیه

رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله از بادیه نمی توانم آمد ما را بنمای بر شب قدر ماه
رمضان گفت علیک بلیلة ثلث و عشرین شب بیست و سیم ماه نگاه دار عبدالله عمر گفت در عهد رسول علیه
چند کس بخواب دیدند اصحاب که شب قدر بیست و سیم است گفت خوابهای شما موافق است پس هر که
خواهد که عبادتی کند گو بعد بلیلة ثلث و عشرین در رمضانست که بنی سلمه جهنی بفرستادند تا از
پرسند که شب قدر کدام است نزدیک رسول علیه آمدند و سؤال کردند گفت انس بن جندب
گفت بیست و دویم گفت نزد شب باشد بعضی گفتند شب بیست و هفتم است ابن عباس گفت
عمر خطاب صحابه را پرسید از شب قدر گفتند ما از رسول علیه شنیدیم که در عشر الاواخرست
در شبهای طاق و هر کس چیزی گفتند من هیچ نگفتم مرا گفتند یا ابن عباس تو چه گوئی گفتم از
خود نگویم گفتند آری از رای تو می پرسیم گفتم خدایتعالی بیشترین چیزها هفت آفرید آسمانها
و زمینها هفت و کوهها هفت و دریاها هفت و طواف هفت و رمی جمار هفت و خلق آدمی
از هفت چیز است و روزی وی از هفت چیز است همانا که این شب بیست و هفتم است
ابوبکر وراق را پرسیدند گفت بآیات این سوره گفت بعدد کلمات این سوره است سوره تمامی
و این شب آنگاه پرسنده را گفت کلمات بشمر و چون بشمرد گفت چند دانی گفت
بیست و هفت گفت بیابی و حکمت در آنکه خدایتعالی این شب را باز پوشید در میان شبهای
ماه رمضان یا در شبهای ده آخرین آنست که اجتهاد کنند در طاعات و بر یکی اعتماد
نکنند خدایتعالی چند چیز را در چند چیز پنهان کرده شب قدر را در شبها و نماز وسطی را
در میان نمازها و وقت قیام ساعت در اوقات و نام مهترینها خود در نامها و ساعت
اجابت در ساعات روز آدینه و رضای خود در طاعات و سخط خود در معصیت
و دوست خود را در میان بندگان تا اجتهاد را قیمت کنند و در شبها عبادت کنند
برای شب قدر و نمازها بپای دارند برای نماز وسطی و در ساعات روز آدینه مشغول

باشند برای اجابت تمام نماید برای طلب رضا از معاصی اجتناب نماید برای ترس از خشم خدای
فضیلت این شب بسیار است و منقبت بیشمار و در خبر است که شیطان در این شب بیرون نیاید
و بر دیگر روز نتواند که کسی را رنج رساند و سحر هیچ ساحری در این شب اثر نکند
عبدالله عباس گفت خدای تعالی در این شب فرشتگان را فرماید تا با جبرئیل از سدرة المنتهی
بزمین آیند هفتاد هزار با لوای‌های نور و آن علمها بر چهار جایگاه بزنند بر پشت خانهٔ کعبه
و بر سر تربت رسول علیه السلام و بر مسجد بیت المقدس و بر طور سینا آنگاه جبرئیل گوید پراکنده
شوید هیچ سرایی و بقعه نماند که در آنجا مؤمنی یا مؤمنه باشد که در آنجا نشوند مگر در خانه که در
وی سگی یا خوکی یا خمر یا جنب از حرام یا صورتی باشد همه تسبیح و تهلیل و استغفار میکنند
برای امت محمد علیه السلام چون وقت صبح باشد روی باسمان نهند و ساکنان آسمان دنیا باستقبال
ایشان آیند و گویند از کجا می‌آیید گویند از دنیا در شب قدر که دعوتی بود امت محمد را
گویند خدای تعالی با ایشان چه کرد گویند صالحان امت محمد را بیامرزید و شفاعت ایشان
در حق طالحان قبول کرد و فرشتگان این آسمان دنیا آواز بلند کنند بتسبیح و تهلیل و استغفار
میکنند و ثنا بر خدای تعالی که داد امت محمد علیه السلام از آنجا بروند تا آسمان دوم همچنین این
فرشتگان پرسند بایشان جواب دهند خشنود شوند و خدای را تسبیح و تهلیل کنند ایشان نیز در
موافقت باسمان سیم آیند با ایشان همین حدیث کنند و جواب دهند تا باسمان هفتم رسند
بسدرة المنتهی آیند همان حدیث پرسند و ایشان جواب بشنوند آواز بتسبیح و تهلیل برآرند
اهل بهشت همه آواز ایشان بشنوند رضوان گوید این چه آواز است گویند فرشتگان
خدای را تسبیح و تهلیل برای امت محمد علیه السلام ایشان نیز آواز بر دارند و به تسبیح و تهلیل خدای تعالی را
پرسند گویند شنیدیم که حق تعالی با خدا یا دوستی گناهکاران امت محمد را بیامرزید و شفاعت
صالحان در حق طالحان قبول کرد و دعا حق تعالی گوید آری امت محمد راست نزدیک ما

الجنة

الجنة جنتی چنانکه نفس و هیچ کس نمی‌داند چنانکه شنید و بافتد و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته باشد و حوری
دیگر است که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بزمین آید و میکائیل با هفتاد هزار فرشته و دیگر بیارند
و آن چهار علم بیارند یکی را بر قبر و یکی بر بیت المقدس و یکی در زیر عرش و یکی در زیر بهشت زیرا که خدای
همه فرشته را گفت تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم جای نباشد که فرشتگان در آنجا نروند و سلام نکنند
و سلام بایشان رسد در پنج جایگاه اول در مرگ الذين تتوفيهم الملائكة طيبين يقولون سلام
عليكم دوم بر در بهشت سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين سیم در بهشت والملائكة
يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم چهارم در غرفات بهشت سلام قولا من رب
رحيم پنجم لقاء الله تحيتهم يوم يلقونه سلام و تمام از یک خطاب است رسول الله
بر وجه تعظیم شب قدر دو نوع فضائل امت محمد که شب قدر حیث از آنکه در آیه دانستی تو بعلم
قدر آن نرسد آنگاه بیان کرد و فرمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه که در وی شب
قدر نباشد مفسران گفتند که رسول علیه السلام چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال خدای را پرستیدند
و طرفة العين در وی عاصی نشدند ایوب و زکریا و حزقیل و یوشع صحابه را از این عجب
آمد جبرئیل آمد و این سوره بیاورد که یک شب عبادت تو بهتر است از عبادت هزار ماه
ایشان بعضی دیگر گفتند که در بنی اسرائیل یکی را عابد نام بود که هزار ماه تمام خدای تعالی را
عبادت کرد دعا خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت این امت ترا یک شب عمل بهتر است
ابو بکر وراق گفت ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه برای مؤمنان که
این شب را دریابد در او بهتر بود از ملک سلیمان و ملک ذو القرنین ثعلبی در تفسیر خود
آورده است که پیغمبر گفت در بنی اسرائیل مردی بود که نام وی شمعون عابد بود در راه خدای تعالی
هزار ماه جهاد کرد رسول علیه السلام را عجب آمد خدای تعالی گفت ما ترا و امت ترا شبی داده ام که عبادت
شب بهتر از هزار ماه و بر روایتی دیگر چنین گفته اند که رسول علیه السلام در میان یاران حدیث شمعون

عابدی گفت که او مردی بود و خدای را هزار ماه عبادت کرده بود و روز روزه بودی و شب نماز
و جهاد با کفار همی کرد یاران را از این حدیث او عجب آمد و نومید شدند گفتند ما را از عمر
طاعت چندین نیست جبرئیل آمد و این سوره آورد یعنی این شب قدر در شمار بهتر است و فاضلتر
از عبادت هزار ماه شمعون و هیچ روایت کرد که این شمعون از بنی اسرائیل بود و مردی
پارسا بود و بارها ... در میان بت پرستان بود و دعا و گفتن ... که او هم به شهری
بود و بسیار بت پرستان را دعوت کرد با دین حق و یکی را خدای تعالی از ایشان هیچ کس
مسلمان نشدند و از میان ایشان بیرون آمد و بهر کوه ... از ایشان بگریخت و مال ایشان
بردی تا روزگار ... تنگ شدند و بادیه در ماندند و آخر لشکر بسیار گرد کردند و پیش او
بیرون آمدند او دعا کرد و گفت یارب مرا نصرت ده تا ایشان را هلاک کنم با ایشان حرب کرد
هم از وی نصرت کرد بسیاری از ایشان بکشت ایشان دیگر باره لشکر بستند
کردند و سلاح تمام ساختند و بیامدند و با ایشان حرب کرد و بسیاری را از ایشان
بکشت و هر گاه که تشنه شدی خدای تعالی از زیر قدم وی چشمه آب صافی روان کردی تا از آن
خوردی و طهارت کردی ... بر ایشان ... شدند کافران
از وی عاجز شدند با ایشان ... هیچ نتوانستند کرد و گفتند ما با وی هیچ نتوانیم کردن
تدبیری دیگر کردند عیال او را ... آوردند و او را فریفتند و مال بسیار وی را ضمان
و گفتند هیچ تدبیری ساخت که ما بر وی ظفر یابیم و وی را بکشیم و انتقام خود از وی بستانیم
گفت نیک آید من نگاه دارم تا وی در خواب شود و او را استوار ببندم تا کار
خود کنید چون او در خواب رفت ریسمان بگرفت و او را استوار ببست و بیدار
شد خود را بسته دید بجنبید و آن ریسمان پاره پاره کرد زن را گفت چرا چنین
کردی گفت من آزمایش ... کردم ... دشمن تو ... خفته ... خلاص ...

... شد بعد از این کافران خبر کرد که ریسمان در پای نخواست ... ایشان زنجیری فرستادند
سخت بقوت گفتند که وی را بدین زنجیر ببند دیگر وی را در خواب بست با این زنجیر استوار
وی بر خاست و بجنبید و آن زنجیر پاره پاره کرد زن را گفت چرا کردی گفت از اینجا
را کردم شمعون گفت به هر چیزی که مرا ببندی پاره کنم مگر به این موی آنگاه من عاجز شوم
هیچ حیلتی نتوانم کرد چون آن زن وی را خفته یافت برفت و دو گیسوی سر وی بگرفت و ببست
وی بیدار شد هیچ نتوانست کرد آن زن برفت و کافران را خبر کرد کافران در آمدند و او را
ببردند و گوش و لب و بینی وی ببریدند و چشم برکندند و دست و پای وی قطع کردند و ...
وی را در ... افکندند و آن ملک ایشان بنایی ساخته بود از رخام بر ستون فانجا که
وی با مردم زیر آن و حاجیان و ... و خادمان هم زیر آن ستون بنشستند
... بیاوردند و وی را ... شادی کردند و ... بر وی ...
شمعون بخدای بنالید در حال جبرئیل آمد و گفت یا شمعون از جای برکن این ستون را
قوت کرد او را خدای تعالی چندان قوت داد که آن ستون را از جای برکند و آن بنا در
آمد و همه خیل و حشم در زیر آن آمدند و همه بمردند و بر وی ... خدای تعالی
و پای و هفت اندام وی درست کرد ... بسلامت ... یاران رسول علیه السلام چون
قصه بشنیدند گفتند ما هرگز این کرامت و منزلت نیابیم جبرئیل علیه السلام آمد و این بشارت آورد
که لیلة القدر خیر من الف شهر که این شب قدر بهتر دارد و خدای عز وجل
عبادت در وی ... فاضلتر از آن عبادت باشد که شمعون هزار ماه کرده باشد
روایت کرده اند که روزی رسول علیه السلام از غزوی باز آمد یاران بسیار کشته و خسته
و گرسنه و تشنه و ... گفتند یا رسول الله این جهاد که خدای تعالی ما را روزی
کرد ثواب این چند باشد رسول صلعم گفت در روزگار بنی اسرائیل مردی بود که او را

هزار ... یکماه در پیش ابو ربا کفار جنگ کردندی تا آخر همه کشته شدند و پسر ایشان
چشم ایشان نگریست تا همه پیش پدر کشته شدند و پدر نیز کشته شد یاران را از آن عجب آمد
از غزو و جهاد خویش نا امید شدند گفتند ما کی را چنین توفیق بود جبرئیل آمد و این آیة
آورد که لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر شما را بهتر از ... شمعون هزار ماه
که شمعون فرزندان بنی اسرائیل در جنگ کفار کشته شدند و روایت کرده اند که سلیمان علیه السلام
مسجد بیت المقدس عمارت میکرد دیوارها از انواع جواهر مرصع کرده و صد و بیست و چهار
هزار قندیل آویخت تمام به مشک و عنبر ... و جبهای از ساج کرد و چون تمام شد هزار استاد
توریة خوانان در آنجا بنشاند و هر یکی از ایشان هزار شاگرد معین کرد آنگاه ایشان هزار
ماه عبادت میکردند و هر یکی از ایشان در آن مسجد و مرغان بر زبر سر ایشان ایستاده
و ایشان تورات میخواندند و خدای تعالی را یاد میکردند یاران رسول صلعم چون قصه بشنیدند تعجب
کردند پس جبرئیل آمد و این آیة آورد که لیلة القدر خیر من الف شهر و بعضی گفته اند
که روح نام فرشته ایست که او را هفتاد هزار سر است از هر سری تا به دیگر سر پانصد ساله راه است
و بر هر سری هفتاد هزار روی و بر هر روی هفتاد هزار دهان در هر دهان هفتاد هزار
زبان با هر زبانی خدای را به هفتاد ... تسبیح میگوید که هیچ لغت با آن لغت نماند تا روز قیامت
جمله فرشتگان در یک صف بایستند و این فرشته تنها در یک صف بایستد و با این همه فرشتگان
برابر باشد قوله تعالی یوم یقوم الروح والملائکة صفا پادشاه عالم این فرشتگان را و آن فرشته را
که صفت او شنیدی آن شب قدر به سلام مؤمنان و مسلمانان فرستد چنانکه رسم باشد که کسی سلام
دوست عزیز خود را در ... پیش او بنهد آن فرشته سلام مؤمنان آید و آن
تسبیحها ... مؤمنان آورد و از امام حسن روایت است که گفت از حضرت رسول صلعم
شنیدم که گفت در خواب دیدم که بوزینگان بر منبر ... جبرئیل

امی ادوی

آمد از ... پرسیدم گفت بنی امیه باشند که بعد از تو بناحق بر منبر شوند ... چشم
انصاف نگشاده اند و دل را تعصب و عناد ... و خطاب رسالت پناه محمد ... تعبیر
جبرئیل ... حضرت رب العالمین ... که از روی تعصب و عناد
مخفی کرده ... بناحق بر منبر نهادند ... خانه علی ... ویران کنند
گفتم یا جبرئیل مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه ... شدم جبرئیل آمد
و تسلی داد و سورة الکوثر و سورة القدر آورد و باز نمود که شب قدر بهتر است
از هزار ماه ملک بنی امیه باشد تعجب گفت از اول ملک بنی امیه تا شمردیم مدت ملک ایشان هزار
ماه بود نه بیشتر و نه کمتر در این شب فرشتگان و جبرئیل ... خدای خویش از بهر ...
که خدای تعالی تقدیر کرده باشد آن سال را تا سال دیگر و آنچه تقدیر کند در این شب سلامت
باشد و هیچ از سلامت ... دیگر تقدیر کرده باشند ... این سلام
از بسیاری سلام فرشتگان بر دوستان خدای تعالی و اهل طاعت که در این شب تا صبح آن
سلام میکنند بر قومی که قایم اند و قاعد اند و راکع اند و ساجدند ... گفت سلامت
از شیاطین و وسواس شیاطین که در این شب ممنوع باشند از آنکه ... رسانند

سورة البینة هشت آیت ... روایت کرد
اکرم ... که در این سوره چه فضیلت و منفعت است ...
این سوره ... گفت یا رسول الله این سوره چه فضیلت دارد گفت
... فرشتگان ... این سوره خوانند از آن وقت که خدای تعالی فرستاده
... بنده نباشد که این سوره بخواند ... خدای تعالی فرشتگان را
بفرستد ... در دین و دنیا ... دعا کنند به رحمت و مغفرت و اگر بود ...
... شب ...

نیز نکند تا باشد بسم الله الرحمن الرحيم لم يكن الذين كفروا من
أهل الكتاب والمشركين منفكين حتى تأتيهم البينة رسول من الله
يتلو صحفا مطهرة فيها كتب قيمة وما تفرق الذين أوتوا الكتاب
إلا من بعد ما جاءتهم البينة وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين
له الدين حنفاء ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة وذلك دين القيمة
پیش از آنکه رسول الله را برسالت فرستادند کافران از جهودان و ترسایان میگفتند که ما از دین خویش
نگردیم و ترک دین خود نکنیم تا آنگاه که پیغمبری که در توریة و انجیل وعده داده اند بفرستد
آنگاه ما دین خود رها کنیم و تابع دین وی شویم خدای تعالی حکایت کرد از ایشان گفتند
گفت نبودند کسانی که کافر بودند از جهودان و ترسایان و عرب پرستان در زمانی که
یعنی پیش از بعثت رسول که منفک شوند و باز گردند و بگذارند دین خود را تا آنکه
که بیاید ایشان را آیة بینة که معروف و مشهور است نزدیک ایشان حجتی است واضح و گواهی
صادق یعنی محمد که وی رسول است فرستاده از نزدیک خدای تعالی و قبل میخواند
بر ایشان صحیفهای پاکیزه کرده شده از باطل و دروغ در آن صحیفها نامها نوشته
مستقیم و راست ناطق بحق ایشان همه بر این اتفاق کرده بودند که ثابت میباشند تا آنگاه که
این رسول را فرستد تا باتفاق همه بوی ایمان آرند و دین خود بگذارند وما تفرق الذين
أوتوا الكتاب و متفرق نگشتند و جدا نشدند از آنکه اتفاق بر ایمان کرده بودند بوی
این جهودان و ترسایان الا پس از آنکه بایشان آمد رسول با حجت از نزد خدای تعالی یعنی
چون بایشان آمد پراکنده شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی انکار کردند و گفتند که این آن
پیغمبر نیست و بعضی شناختند که وی آنست اما عناد کردند آنگاه گفت وما أمروا إلا ایشان
بدین تفرق و در توریة و انجیل خلاف کنند و عناد ... فرموده

که خدای را پرستند بطاعت و اخلاص و خالص بدارند خدای را کیش و دین در حالی که مسلمان باشند از دینها
باطل برگشته بدین اسلام و مسلمانی اختیار کرده بودند و برپا دارند نماز را و بدهند ایشان زکوة را
و زکوة مال بدهند آنست دین و ملت راست و شریعت مستقیم از جهت راه
ملت ایشان را پس بیان ملت فرمود و گفت إن الذين كفروا من أهل الكتاب
والمشركين في نار جهنم خالدين فيها أولئك هم شر البرية إن
الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية جزاؤهم
عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا
رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه بدرستی و حقیقت
که آنهایی که کافر شدند از جهودان و ترسایان و مشرکان در آتش دوزخ جاوید باشند ایشان
بدترین خلقان و آنهائی که ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشان بهترین خلقان اند ابن عباس
گفت إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية در حق امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و اهل بیت او آمده است جزای این مؤمنان نزدیک خدای ایشان
بهشتهای عدن است که در زیر درختان آن جویهای آب روانست و ایشان در آنجا همیشه
و مخلد باشند خدای تعالی از ایشان خشنود است و ایشان از خدای تعالی خشنود باشند ایشان
مستوجب ثواب و انواع نعیم و رضای خدای تعالی از ایشان از رحمت ... باشد و خوف ایشان
این بهشت که جنت عدن است با رضای خدای تعالی از ایشان کسی راست که وی از خدای
بترسد و از معاصی حذر کند **سورة الزلزال** مدنیة بقول ابن عباس و بقول ضحاک مکیة هشت آیت
از امام علی بن موسی الرضا روایت است از پدرش از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که هر که
سوره زلزال چهار بار بخواند چنان باشد که همه قرآن ختم کرده باشد بسم الله الرحمن الرحيم
إذا زلزلت الأرض زلزالها وأخرجت الأرض أثقالها وقال الإنسان

مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ
أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ حق تعالی درین آیه ذکر قیامت و بعضی از احوال و اهوال آن باز گفت
گفت ای محمد روزی آید که در آن وقت بجنبانند زمین را جنبانیدنی مخصوص با وجهی مثبت
حق موجب آن باشد بر خلاف جنبانیدن معهود و مخصوص که آن جنبانیدن تا باشد که هر چه
از آن خراب شود و جنبانیدن تا خاصی که بعضی زمین را باشد و بعضی را نه و بیرون آرد زمین هر چه
آنچه در اندرون وی باشد از گنجها و مردگان و آنها که بیرون جهت این زمین را و هر افتاده
که چنین مضطرب و متزلزل گشته است که هر چه در شکم دارد بیرون می‌اندازد و مرده کافر است اینجا
که گفتار کافر اینجا باشد و گفتار مومنان این که هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
در آن روز زمین حدیث کند و خبر دهد که چه کرده اند و چه گفته اند بر وی [illegible] باشد و آدمیان
کرده باشند از خیر و شر گواهی دهد عبد الرحمن بن ابی صعصعه گفت از پدر شنیدم که من و
ابو سعید خدری رضی الله عنه بودیم مرا گفت یا بُنَیَّ چون تو بانگ نماز دهی در صحرا آواز بلند کن که هیچ چیز
از شجر و حجر و مدر نباشد و الا که بر صدق او گواهی دهد [illegible]
در مسجد الحرام در پیش مقام نماز میکرد دو رکعت گفتم چرا چنین میکنی در اینجا گفت برای آنکه
تا روز قیامت برای من گواهی دهد و این آیت بر خواند گفتم زمین این خبر چگونه دهد باید گ
که حق تعالی وی را وحی کرده و بر وی الهام داده و در آن روز مردمان باز گردند از گور [illegible] کنند
مختلف بعضی روی [illegible] و بعضی ظلمانی و تاریک روی بعضی ایمن و بعضی خایف روی [illegible]
بحضرت حسابگاه از حساب باز گردند بعضی روی بر راه بهشت آورده و بعضی روی سوی دوزخ
که تا بنمایند بایشان اعمال ایشان یعنی جزای کردار ایشان پس هر که هم سنگ ذره نیکی کرده باشد
جزای آن ببیند از خیر و شر در دنیا و الا که حق تعالی [illegible] نیست کنند

واگر بدی کرده باشد هم سنگ ذره
جزای آن ببیند عبد الله عباس
گفت هیچکس نباشد که عمل کرده
باشد جزای آن ببیند

دنیا آنچ

دنیا آنچه ثواب کند محمد بن کعب گفت هر خیر که کافر کند در دنیا جزا یابد در نفس و مال و فرزند تا
چون از دنیا برود وی را هیچ چیز نباشد و مومنان هر بدی که کنند هم در دنیا عقوبت یابد در نفس
و مال و فرزند تا چون بوی رسد در نفس و مال [illegible] این آیه آمد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله
این کاری عظیم است که بهر مثقال ذره شر را جزا خواهند داد گفت از مکاره که در دنیا بشما رسد
از رنج و بیماری و مصیبت در برابر مثقال شر شما باشد [illegible] باشد بعد از آن ثیات بشما
دهند [illegible] گفت این آیه در حق دو مرد آمد یکی از ایشان دست از [illegible] گفت اینها
اندک است [illegible] و یکی آن است که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مسکینا [illegible] باره
نان [illegible] در دست [illegible] آنکه از [illegible] نباشد [illegible] که بدیشان مسکین
گفت [illegible] گناه [illegible] کنند [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد
که [illegible] ذره [illegible] گناه [illegible]
که [illegible] خدای تعالی از ذره و مثقال [illegible]
میکند [illegible] در خبر است که [illegible] رسول الله این آیه [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله مثقال ذره گفت [illegible] و میگریست و میگفت [illegible]
رسول الله گفت [illegible] از ایمان با خبر است صعصعه عم فرزدق در نزدیک
رسول الله رفت حضرت رسول الله این سوره [illegible] چون بآخر رسید صعصعه گفت حسبی
مِنَ الْقُرْآنِ مَا سَمِعْتُ [illegible] این آیت بس که [illegible] مرا بس [illegible] از
[illegible] که ذره [illegible] باشد گفت [illegible] باشد [illegible] ذره [illegible] باشد از [illegible]
ذره [illegible] باشد [illegible] آنست که [illegible] آفتاب [illegible]
و این آیه مخصوص است باجماع [illegible] گناه [illegible] اتفاق است که [illegible]
نکنند [illegible] که خدای تعالی عفو کند [illegible] نکنند برای آنکه آیات عفو

دلیل است بر این که این آیت مخصوص نمی باشد بآنکه اگر توبه نکند و خدای تعالی عفو نکند از آن جزای آن
ببیند و نیز این آیت دلیل است بر بطلان احباط بر آنکه هر خیری و شری که باشد بمثقال
ذره از آن جزا باشد و صاحبش ببیند و دلیل نکند خدای تعالی مرتکب قبایح نیامرزد و بر آنکه
مخصوص است بآیات عفو و رجا سورة العادیات مکی است بقول ابن عباس و یازده آیت
صادق عم گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی روز قیامت وی را با امیرالمؤمنین عم
برانگیزد و از جمله دوستان وی باشد بسم الله الرحمن الرحیم والعادیات
ضبحا فالموریات قدحا فالمغیرات صبحا فأثرن به نقعا فوسطن به
جمعا ان الانسان لربه لکنود وانه علی ذلک لشهید وانه
لحب الخیر لشدید افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور وحصل
ما فی الصدور ان ربهم بهم یومئذ لخبیر حق تعالی سوگند یاد کرده است
و سوگند خورده بحق اسبانی که دونده و غازیان در راه خدای که جهاد است و دم بر کشند از
آن نفس ایشان آواز شنیده شود و ضبح آواز نفس اسب باشد در وقت دویدن بحق اسبانی
که بیرون آرند آتش را از سنگها که سمهای خود بر او میزنند و آتش از آنجا بر جهد
چنانکه از سنگ در وقت آنکه آتش زنند بر جهد و نیز سوگند یاد کرد بآن اسبان که غارت زنند
در وقت صبح بر دشمنان رسند و غبار دهند آتش بر دشمنان حرب انگیزند و غارت بر ایشان ریزند
پس بایشان در وقت غبار حرب دیگر در میان دشمنان برانگیزند [illegible] در میان وقت در میان
جمع دشمنان غبار از سمهای ایشان برانگیزند بعضی از مفسران گفتند این از حضرت امام جعفر
الصادق عم روایت کردند که این سوره در غزوه ذات السلاسل آمده است پس از آنکه
رسول الله صلعم مردی از معروفان صحابه را با لشکری بفرستاد و ایشان خایب و ناامید
باز آمدند عمرو عاص گفت یا رسول الله مرا بفرست که الحرب خدعة شاید که من ایشان را

نفیهم درا

نفیهم درا بفرستاد و او نیز خایب باز آمد رسول خدای عم حضرت امیرالمؤمنین علی عم را با مهاجر و انصار
بفرستاد حضرت امیرالمؤمنین علی عم [illegible] شب برفتند و راهی بر گرفت که از پس آن لشکر بود و بعد از سه شب
در نزدیک ایشان رسید تا گاه صبح بایشان رسید ایشان غافل بودند و بی خبر حضرت بر ایشان زد
و ایشان در وقت صبح بکشت و قومی را اسیر کرد و مال ایشان غارت کرد و مظفر و منصور
باز گشت ابو صالح گفت مرا با عکرمه خلاف افتاد در عادیات وی گفت اسبانند من گفتم اشترند
او گفت من از مولای خود عبدالله بن عباس شنیدم من گفتم از مولای خود امیرالمؤمنین عم
شنیدم و مولای من از مولای تو عالمتر است خجل گشت این خلاف میان ابن عباس و
امیرالمؤمنین عم بود ابن عباس گفت ضبح اسب را باشد که در [illegible] امیرالمؤمنین عم گفت
[illegible] آیت روز بدر [illegible] و در میان ما هیچ اسب نبود الا اسب مقداد [illegible]
[illegible] داشت [illegible] عادیات [illegible] عادیات [illegible]
که [illegible] جمع [illegible] خدای تعالی گفت بحق این اسبان [illegible]
بحق [illegible] سخت ناسپاس است [illegible]
و در [illegible] ناسپاس باید داشت و شکر نعمت [illegible] ناسپاسی و ناشکری [illegible] گفت
کنود آن باشد که مصایب بشمرد و نعمت فراموش کند چنانکه شاعر در این معنی گفته است شعر
یا ایها الظالم فی فعله والظلم مردود علی من ظلم الی متی انت وحتی متی
تشکو المصیبات وتنسی النعم ابو امامه گفت رسول خدا صلعم گفت که کنود آن باشد که
یاکل وحده ویمنع رفده ویضرب عبده تنها خورد و عطا [illegible] بنده خود را بزند
گفت کنود [illegible] باشد [illegible] در قرآن مفسر است اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه
الخیر منوعا [illegible] کفران کند [illegible] گفت آن باشد که [illegible]
نعمت باشد [illegible] فضیل عیاض گفت آن باشد که [illegible]

کند وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ و این آدمی بر کنود و ناسپاسی و کفران نعمت گواه است روز قیامت
بر خود گواهی دهد و شاید که بر سبیل وعید بود و بعضی گویند آدمی انگیز بیخبر است از ناسپاسی که خود را
بر وی گواهست بر هر چه بکند و معنی بعید آنکه گفت وَإِنَّهُ ... و دوستی کرد و سخت بخیل است برای آنکه
و عرب بخیل را شدید خوانند و فاحش گویند بخیل را فاحش گویند الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ
بِالْفَحْشَاءِ یعنی بالبخل میفرماید و بعضی گفتند قوی است و سخت از برای مال و هر چیزی بخیل است ای
کافر نعمت بخیل و دنیا دوست ... انگیزند آنچه در گور است یعنی مردگان برانگیخته
بیرون آرند و گشاده گردد آنچه در سینهای ایشانست آشکارا کنند از اعتقادات حق و باطل و
اخلاص و ریا تمیز کنند و جدا گردانند میان نیک و بد ... که خدای ایشان با همه ایشان
عالم است و آن کار ایشان آگاه روز قیامت که هیچ خلایق نباشد ... پاداش
بر وفق استحقاق دهد بر **سوره القارعه** یکی است یازده آیت ابی امامه از رسول خدای
روایت کرد که هر که این سوره بخواند ... حق ... روایت کرد
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا
الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ
الْمَنْفُوشِ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا
مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ
قارعه نامیست از نامهای قیامت ... نام قیامت و ...
گردد ... قیامت ... قیامت ... قیامت ...
... ساعت گویند ... باشد ...
... و مهابت و ضعف ... آتش باشند ...
کرده ... در حاجت گردد ... قیامت ...

حزبا

چنانکه پروانه ... در آتش ... آتش ... در آتش دوزخ ...
و گوهها ... چیزی ... و معنی ...
و ناچیز گردد ... باشد باز طاعت طاعات و عبادات
در عیشی باشد ...
باشد ... باشد ... در کفر طاعتی با عبادت و خیرات ناشد
... و مقام او از دوزخ ... باشد ... آنگاه بر سبیل ... گفت
... و جیب و هر مقام است از دوزخ ... آنگاه ...
گفت آتش است بغایت گرم ... جمع اعمال است ...
... از دوزخ ... دوزخ
... باشد ... گفت فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ معنی آن باشد ...
... کفر ... تعالی ...
... باشد ...
... است ... باشد ... صحایف اعمال ...
در کفه صحیفه طاعت باشد و در دیگر صحیفه معصیت ... **سوره**
التکاثر یکیست هشت آیت است ابی ... از رسول خدای روایت کرد که هر که این سوره
... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا
عَيْنَ الْيَقِينِ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ... گفتند ...
از قریش یکی عبد مناف ... مفاخرت کردند ... ایشان گفتند ...

که اشراف و سادات ما بیشتر از شما و بیشتر بودند بنو عبد مناف و بنو سهم غالب شدند بنی سهم گفتند
بیایید تا بگوییم مردگان را دیدیم و گورها بشمریم تا گورهای اشراف ما بیشتر است یا گورهای اشراف شما
این سوره فرستاد و گفت شما را مشغول کرد و باز داشت از ذکر خدای و ساختن کار آخرت و تفاخر
شما با یکدیگر بسیاری مال و فرزندان تا بزیارت قبرها رسیدید و بگورها شمردید و یکدیگر را در حساب آوردید
باین مشغول شدید و ساختن ضیاع و طاعت و برگ طاعت فرا پس نهادید و کار شما این است از این
باز ایستید تا از خواب غفلت بیدار شوید و عمر خود را بر جمع مال دنیا و مفاخرت و مکاثرت
صرف مکنید حقا که زود باشد که بدانید آنچه کردید و بکردید و جزای آن بروز مرگ رسید و قیامت
در قبرها شما در کار نصیب خود شکر نکنید و شما بحال گور و عذاب گور شما رسد و این خود
یا گزیر نیست باشد هیچ چیز بار نگیرند از آن که بمعصیت حاضر آمد حقا که بدانند
انجام کار خود را چون تا نهایت اعمال پیدا شود و ترازوی عدل و انصاف بنهند و بهشت و دوزخ
از نزدیک و حجاب برخیزد آنگه که در آن کار خود را ضایع کرده باشید در دنیا و مرا بخرید
بباد داده کلا لو تعلمون کنید و این ایستید در کار خود غنیمت دانید حقا که اگر
بدانید شما که در پیش چه چیز دارید و دانستنی از سر علم و یقین نه از روی ظن و تخمین و شبهات
در دوزخ شما را سید پیش درساختن کار آخرت باشید و این از جهل و نادانی شماست که در دنیا
اندوه این و آخرت را فراموش کرده اید آنگاه حق تعالی خبر داد و اعلام فرمود از عذاب
از دوزخ و آتش که گفت کی که بدانید تا دانسته و معلوم شما گردد و گفت بر سبیل تهدید و حقا که
شما دوزخ را برخیزید و آنگاه این خبر را تأکید کرد برای مبالغت و زیادت وعید و گفت
پس ببینید دوزخ را بچشم چنانکه شما را در وی هیچ شکی و شبهه نماند و یقین علمی باید که حاصل
شود پس از شک برای این است که خدا را یقین محقق نشود و مراد گفتند برویت او علم
و ابن عباس گفت معنی این باشد که ببینید شما دوزخ را دانستنی که در وی شبهه نماند چنانکه کسی حاضر باشد به چشم

در وقتی که امارات و علامات آن ظاهر گردد و در وقت نزع و جان کندن تا دانید که متاع الدنیا
بر شما در دنیا وقت تمام کنید و آنرا خواهید بود که شما را دعوت کنند تا کار خود بسازید و کردار
نیکو کنید چنانکه خدای تعالی خبر داد رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت اما این مراد
بر نیاید و این آرزو حاصل نگردد پس بدانید یقینا بر جنید آنگاه که شما را بدوزخ برند و عذاب
شما کرده شد و تمام آنگاه که در معصیت عرضه کنند ثم لتسئلن یومئذ بعد از آنکه در وقت بجزا
شما را از نعمتهای دنیا که شما را از کار آخرت مشغول کرد ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کند
که این نعیم از وی سوال کنند آب سرد است انس مالک گفت روزی رسول علیه السلام با اصحاب بسفر رفت
انس در رفت چون طعام بخورد و شد آبی سرد بیاورد و رسول علیه السلام آب بخورد و گفت الحمد لله
که این نعمت چه سرد است اینجا آب چون که ما را از تشنگی چون تا آب بخورد باید که شکر کند
تا همه آب که سرد باشد بخورد که آب سرد صفت بهشت است و تشنگی برد و بر شکر خدای که داند باز
گفت آب سرد بر وقت تشنگی شکر آن باید جان آب سرد آرد و روایتی دیگر از رسول علیه السلام آمده است
که در دنیا آید و گفت هر که از نانی که سیر کند هیچ باشد و آب سرد و سایه که در وی بنشیند این نعمت
از جمله است که از وی سوال کنند ابن عباس گفت از عمر خطاب شنیدم که وی گفت روزی رسول علیه السلام
که هم کاهی بیرون آمد و گفت بچه کار بیرون آمده‌اید گفتم با گرسنگی بیرون آمدم و ابو بکر بیرون آمد
رسول علیه السلام گفت بچه کار بیرون آمدی گفت بهمان که شما بیرون آمده اید و سبب آن بود که در خانه
هیچکدام طعامی نبود و یاران گرسنه بودند و ساعتی بنشستند و صحبت آنگاه رسول علیه السلام گفت خیزید و
بیاید تا بخرما ستانی رویم و زیارت نخلستان ابو الهیثم بنهان کنند و ما حاضر بودیم برخاستند
و بخرما ستان رفتند رسول علیه السلام و یاران سلام گفت ابو الهیثم جواب نداد تا رسول علیه السلام زیادت کرد ابو
رسول علیه السلام خواست تا باز گردد ابو الهیثم در بگشاد و گفت یا رسول الله آواز تو شنیدم و جواب ندادم
تا سلام زیادت کنی تا خیر و برکت ما زیاده گردد رسول علیه السلام پرسید که ابو الهیثم کجا است گفت بطلب آب

ذات رفته است همین ساعت بیاید در رای که پیغمبر سلام و صلوات خدای بر وی باد در رفتند
در زیر درخت خرما بساط افکندند و ایشان بنشستند ابو الهیثم در آمد و بیار خوشهٔ رطب و خرما
گفت تا شما از خرما که نیکوتر بود برچینید رسول علیه السلام و اصحاب بخوردند و مشغول
شدند و ابو الهیثم خواست تا گوسفندی بکشد رسول گفت نگر تا شیردار نکشی آنگاه بتعجیل مشغول شد
چون از خرما بیاراستند طعام تمام شده بود و بخوردند و آب سرد بخوردند آنگاه رسول علیه السلام
گفت این سایه و طعام و آب سرد آنست که خدای تعالی از شما بپرسد فقوله تعالی ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم ابن عباس گفت چون این آیه آمد اصحاب گفتند یا رسول الله ما را از کدام
نعمت خواهند پرسید و ما نان جوین نیم سیر میخوریم خدای تعالی وحی کرد که نعلین داری در پای
و آب سرد میخوری و در سایه می نشینی ابن عباس گفت چنین است این نعیم تندرستی است
و صحت سمع و بصر و سلامت دل خدای تعالی بنده را از آن بپرسد روز قیامت که چه کرد با
آن و بچه کار برد آن را و عالمتر است بآن لقوله تعالی ان السمع والبصر والفؤاد کل
اولئک کان عنه مسئولا محمد بن کعب گفت مراد نعمت نبوت و نعمت رسول است که
رحمت و نعمت است بر جهانیان بآن قوله تعالی یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها و از امام
باقر و جعفر الصادق علیهما السلام روایت است که مراد بآن نعمت ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی
طالب است علیه السلام و نعمت اشرف آنکه ولایت است بآن و اتممت علیکم نعمتی اگر اینجا
باتمام باید سؤال کنند او لیکن که اینجا کمال دین و تمام نعمت و رضای خدای تعالی از مکلفان بسبب آن
در آن باید سؤال کنند و از آن بپرسند سورة العصر مکی است روایت از رسول علیه السلام
روایت که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ختم وی بر صبر کند و روز قیامت از اصحاب
حق باشد بسم الله الرحمن الرحیم والعصر ان الانسان لفی خسر
الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر

حق تعالی

حق تعالی قسم یاد کرده است و سوگند خورده به روزگار برای آنکه در وی عبرتست مر خداوندان
عقول را و دلیل لاولی الابصار را بآن نگاه که در وی دلالت قدرت آفریدگار است روز آورد
مقاتل گفت مراد بعصر نماز دیگر است و صلاة وسطی اینست گفت بحق روزگار و گردش
دیگر که چنان ناشتا و رخصتها و نقصانها نه بر روزگار برایشان میگذرد و سرمایه عمر ایشان کم
میگردد تا آنگاه کنند سرمایه عمر ایشان رفته باشد و سودی حاصل نکرده باشند که طاعات و عبادات
که ذخیره روز قیامت است ننهاده باشد ان الانسان لفی خسر که در خسارت و زیانکاری اند
آخرت را بخریدند و دنیا را در عوض بدادند الا آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند روزگار
که برایشان بگذشت الحساب و درجات درجات بهشت کردند لاجرم سود کردند و ربح
آخرت نبردند و نیک بخت شدند در دنیا یکدیگر را وصیت و نصیحت کردند بملازمت طاعت
حق ظاهر بحجت و دلیل قاهر از توحید خدا و تصدیق انبیا و موالات اولیا و یکدیگر را بصبر
و نیکیها فرمودند و نصیحت کردند بملازمت حق و گزاردن واجبات و در گذشتن
از منهیات و صبر بر کردن طاعات و بلیات و شدت و محن از اعمال دین و اهل
یقین و گفته اند که مراد آنست که آدمی در خسران و زیانکاری است روز بروز و شب
شب که عمر ناقص میشود و ضعف زیاده میگردد تا آنگاه که پیر شود و قوت ایشان ساقط
گردد بجای آن عمل که در جوانی کرده باشند در پیری همان عمل ایشان نویسند ابی بن کعب گفت
من در تفسیر این سوره از رسول علیه السلام پرسیدم گفت والعصر سوگند است بآخر روز ان الانسان
لفی خسر ابو جهل در خسارت است که مؤمنان و اهل البیت و گفته اند الا الذین آمنوا امیرالمؤمنین
علی است و فرزندان وی و موالیان وی و متابعان وی برای آنکه این صفات بایشان لایق است
لقوله تعالی الا الذین ... انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا و قوله تعالی و
عملوا الصالحات لقوله الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و تواصوا بالحق

الذین امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر لقد جعلنا الصابرین والشاکرین سورة
الهمزة مکی است نه آیت است از رسول صلی الله علیه وسلم روایت است که هر که این سوره بخواند
خدای تعالی وی را بعدد هر کسی که بر رسول صلعم استهزا کرده و بصحابه او حسنه بنویسد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم ویل لکل همزة لمزة الذی جمع
مالا وعدده یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذن فی الحطمة
وما ادریک ما الحطمة نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
انها علیهم مؤصدة فی عمد ممددة مکی گفت آیت در اخنس بن شریق آمد
مقاتل گفت در ولید مغیره آمد که وی رسول صلعم را عیب کردی و عاجبان بر وی بکردی
مجاهد گفت عام است در جمله آنها که بدین صفت باشند حق سبحانه وتعالی تهدید و وعید کرد
سخن چینان که میان مردم سعی کنند بفساد و تفریق کنند میان دوستان و خویشان و در دوزخ
برای گناه ایشان و غیبت کنند و در میان مردم را عیب کنند و غیبت کنند
کننده را در روی او سخن گوید و در غیبت و پس غیبت کنند و بزبان و بچشم زننده
ابروی و سخن چینی را عیب کننده را و غیبت کننده را بدنام در که است از درکات
دوزخ یعنی این در که کسی راست که صفت وی این است آنگاه گفت این عتاب مر آنکس راست
که مال را بسیار جمع کند و بارها در حساب آورد آنرا تا اگر در آن غیری تصرف کند معلوم گردد
و آنرا عدتی و آلتی کرده است که بآن دفع حوادث روزگار کند و دشمن را مقهور گرداند
چنانکه پندارد که این مال در دنیا جاوید باشد تا او جاوید بود و در مرگ را بر وی البته راه نیست
گردانید او را در دنیا باقی و جاوید ماند کلا نه چنانست که وی پندارد و که مال او بر وی باقی ماند
الموت ما الاولاد لا یبقی ما مرگ چون بیاید نه مال او را دفع تواند کرد و نه فرزند بالبقا
حاصل نگردد و بقای جاودانه بعمل صالح و زهد و تقوی حاصل گردد در بهشت نعیم

حقا که دریا

226

حقا که دریا و مال وی را در درکه اندازند از درکات دوزخ که آنرا حطمه خوانند یعنی
شکننده و خوار کننده باشند دوزخیان را آنگاه بر سبیل استهزا و استعظام گفت وما
ادریک ای محمد که حطمه که شکننده استخوانها و خوار کننده که شکنندهای دوزخیان است
آنگاه هم وی بیان کرد و آنرا بخود اضافت کرد و گفت آتشی خدای است آتشی که بهیبت قهر
و تهدید او از سر خشم وی افروخته و گرم گردانیده و آتشی که از جمله اطراف اعضا در
دلهاشان در که لطیف ترین اعضا است برسد و دل عضوی است که طاقت آن یک رنج
ندارد و چگونه طاقت آتش دوزخ آرد ربیع گفتی محقیقت که این دوزخ را با ایشان
که صفت ایشان اینست بر در درکه بسته باشد بر سر نهاده درکشیده باشند و بآن محکم کرده
نادر را سیخهات و راحت بسته باشد بر ایشان قتاده گفت این عمود ها است که ایشان
بآن عقاب کنند در دوزخ بعضی گویند که مراد آن باشد که ایشان در دوزخ در بند ها
و زنجیر ها باشند بگردن کرده ایشان و یکی در دوزخ کشیده و محکم کرده انس
مالک روایت کرد از رسول صلعم که او گفت مؤمن نیک باشد و صبر کننده و ساکن
پای بر جای و شتاب زدگی نکند و عالم و بردبار باشد و منافق عتاب نکند و بانگ
چون کسی باشد که پیش هم جمع کند باک ندارد که از کجا بهم آورد است باشد و اگر دروغ
کسب کند اگر حلال باشد و اگر حرام و دریغ نخورد کند اگر طاعت کند باشد و اگر معصیت
سورة الفیل مکیت پنج آیت است از رسول صلعم روایت است که هر که این سوره بخواند حق تعالی
وی را ایمن گرداند از خسف و مسخ و قذف و انواع بلا و آفتها بسم الله الرحمن الرحیم
الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل وارسل
علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل فجعلهم کعصف ماکول
حق سبحانه وتعالی خطاب که بمحمد صلعم و گفت بر سبیل تعجب و تذکیر بر وی و برادر اهل مکه

هلاک کردن اصحاب فیل و تعذیب کردن کافران مکه و غیر ایشان از مخالفت رسول الله و قصد
وی و صحابه وی که ایشان هم لشکرها [illegible] معلوم [illegible] توفیق [illegible] بعضا باخذ [illegible] کردند
که ایشان قصد مکه کردند و از برای خراب کردن کعبه و فیل اگرچه مقرر است [illegible]
بود آنکه با ایشان یک فیل بیش نبود و گفته اند [illegible] است که ایشان [illegible]
بغایت بزرگ نام وی محمود و قصه این [illegible] روایت کرده [illegible] گفت
پادشاهی بود از پادشاهان حمیر او را ذو نواس گفتندی [illegible] آن
حمیر [illegible] توجه [illegible] آنجا رفتند [illegible] عبد الله [illegible] بود
ترسایان [illegible] دعوت کرد [illegible] بعضی را بسوخت و از ایشان کسی را
نگذاشت مگر یک مرد از ایشان که او را دوس ثعلبان گفتندی اسب نیک داشت سوار گشت
و بگریخت و نزدیک قیصر آمد قصه با قیصر گفت و از وی یاری خواست تا کین قوم خود را باز
خواهد قیصر گفت [illegible] دور است ولیکن [illegible] نجاشی که وی [illegible]
تا ترا یاری کند [illegible] نامه [illegible] رسید [illegible] نام او ارباط با لشکری عظیم فرستاد
[illegible] ذو نواس [illegible] نزدیک [illegible] با وی
و با ایشان [illegible] لشکر ذو نواس متفرق شد [illegible] نهاد و لشکر بر عقب
وی [illegible] هلاک شد ارباط [illegible] ملک حبشه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] ارباط آنجا [illegible]
ابرهه را با وی خصومت افتاد [illegible] ابرهه گفت
[illegible] لشکر [illegible] مظفر [illegible]
[illegible] افتاد [illegible] ارباط [illegible] ابرهه [illegible]
[illegible] غلامی [illegible] سلاح [illegible] ارباط [illegible]

[illegible] ابرهه [illegible] غلام [illegible]
را زخم زد و بکشت لشکر بر ابرهه جمع شدند [illegible] نجاشی رسید نجاشی خشم گرفت [illegible]
[illegible] است که با ارباط جنگ کند [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] خاک ولایت [illegible] ابرهه [illegible] نامه [illegible]
[illegible] نجاشی فرستاد و گفت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] نجاشی [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] صنعا کنیسه ساخت [illegible] نام [illegible] نهاد
و به نجاشی نامه نوشت که بنام تو کنیسه ساخته ام [illegible]
[illegible] جانب [illegible]
[illegible] نجاشی خوش [illegible] عرب [illegible]
نام او مالک [illegible] در شب [illegible] رفت [illegible] ابرهه را از آن
خبر شد [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] تا کعبه را خراب کند [illegible] لشکر [illegible] جمع کرد [illegible] عرب نهاد
[illegible] خبر شد [illegible] عرب [illegible] پادشاه [illegible] جنگ کرد [illegible]
[illegible] ابرهه غالب آمد [illegible] پادشاه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] جمع [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] ابرهه غالب آمد [illegible] گفت
[illegible] نفیل [illegible]
[illegible] آمد [illegible] لشکر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] کعبه [illegible]

مردی با پیام فرستاد نام او [illegible] چون بمکه رسید که از [illegible] خواستند آنجا رسید و گوسپندان آنجا [illegible]

عادت چنان بود که هر که آنجا [illegible] بر گرد [illegible] ابرهه [illegible] منزل [illegible] بنهاد

با لشکری عظیم تا [illegible] از [illegible] الحرم بر گرفت و دویست شتر از آن عبد المطلب بگرفت آنگاه

کس فرستاد بنزد قریش که من آمده ام تا این خانه را خراب کنم اگر منع نکنید مرا با شما کاری نیست

و اگر منع کنید با شما قتال کنم عبد المطلب گفت این پیغام راست [illegible] بیایم و جواب [illegible]

با جماعتی از [illegible] بنزد [illegible] رفت [illegible] ابرهه را گفت زینهار

ایها الملک عبد المطلب سید قریش است و در همه عرب [illegible] اوست

که مردمان را طعام دهد [illegible] و مرغان هوا [illegible]

[illegible] گفت [illegible] و عبد المطلب را پیش ابرهه برد عبد المطلب [illegible] بود

[illegible] روی و فصیح زبان [illegible] با هیبت ابرهه [illegible] عظیم [illegible] آمد از تخت

بزیر آمد و [illegible] نزدیک خود بنشاند و اعزاز و اکرام وی کرد آنگاه ترجمان را گفت [illegible]

آمده ترجمان بپرسید عبد المطلب گفت که [illegible] شتران [illegible]

بمن ده ابرهه ترجمان را گفت عجب است که این مرد را عظیم دیدم [illegible]

من با لشکری عظیم آمده ام تا خانه را که شرف ایشان [illegible] خراب کنم [illegible] شتری چند

[illegible] ترجمان گفت عبد المطلب گفت [illegible]

[illegible] خانه خداوند [illegible] اگر خدا [illegible] نگاه دارد [illegible] ابرهه [illegible]

[illegible] شتران [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] رفت عبد المطلب [illegible] و گفت

[illegible] عبد المطلب

قریش را گفت [illegible] آنگاه [illegible] در بر گرفت

و گفت

۲۲۸

و گفت یا رب لا ارجو لهم سواکا یا رب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من عاداکا امنعهم

ان یخربوا قراکا آنگاه بیرون شد و بجانب [illegible] رفت [illegible] ابرهه روی بکعبه نهاد [illegible]

[illegible] پیل [illegible] عظیم [illegible] فرستاد

[illegible]

[illegible] گفت [illegible] این حرم خداست و خانه اوست

[illegible] هلاک شوی [illegible] گفت [illegible]

[illegible] آهنگ خانه کنند [illegible]

و یک قدم از خانه نرفت خدای تعالی از جانب دریا مرغان فرستاد [illegible] هر یکی با سه

یکی در منقار و دو در چنگال هر سنگی مانند نخودی [illegible] هر یکی [illegible]

[illegible] بر جا بمردند [illegible] و مرغان [illegible]

[illegible]

[illegible] المغلوب [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خانه کعبه [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] تا این خانه [illegible]

جانها بر وی که ایشان روز سیاه گردانید و بر قوم وی تاریک گردانید تیغ پشیمان شد و توبه کرد
خانه را جای امان آسانی پوشانید و انستی تا بیارد گشت آنگاه گفت بنگر بجانب یمن تا چه می بینی گفت
مرغانی همی بینم سفید که از کنار دریا روی بکه نهاده اند و آنک ببالا رسیدند گفت
میشناسی این مرغان را گفت نه عرب اند و نه عجمی اند و نه شامی گفت بر چه شکل اند گفت بشکل
مرغ انگبین در منقار هر یکی سنگی است بر گردی ماش مرغها است سیاه و زرد گردن
منقار سرخ پیاپی شدند و گرد لشکرگاه ابرهه در آمدند چون ایشان صف برکشیدند و آهنگ
کعبه کردند آن مرغان سنگها بینداختند بر سنگی نام صاحبی بر وی نوشته بود آن سنگ بر سر
آمدی از زیر بیرون رفتی و اگر بر سینه آمدی از پشت بیرون رفتی از آن جمع هیچکس نماند همه
شدند الا ابرهه که وی تنها بجست و روی بحبشه نهاد و مرغی از بالای سر وی میرفت چون
بحبشه رسید پیش تخت نجاشی رفت و این قصه آغاز کرد و میگفت مرغانی با این ضعیفی لشکری را
با این قوت و شوکت چگونه هلاک کردند بسنگ ریزه که بر ایشان میزد نجاشی از آن تعجب میکرد
ابرهه باز نگریست از بالای سر خود مرغی را دید گفت اینست آن مرغ آن سنگ ریزه در منقار
داشت بر سر وی زد و وی بر جای گشت و این بلا آنجا بود تا نجاشی قوت قهر خدای را
بدانند آنگاه چون آن شب در آمد عبدالمطلب و ابو مسعود بر کوه حرا بودند چون صبح از آسمان بدمید
و آن لشکر ابرهه نیز نشد چون ببردند نشد فرود آمدند و آهنگ لشکرگاه ابرهه کردند چون
ابرهه رسیدند همه لشکر را مرده دیدند و سیم و زر ایشان جمع کردند و عبدالمطلب بیرون آمد
و بهره دو انبار زر و سیم برگرد و ابو مسعود را گفت یکجا تو را و یکجا مرا بهر کدام که خواهی
قسمت کردند آنگاه بیامدند و مردم را خبر کردند و آنجا بماندند تا دیر بار شدند و عبدالمطلب
و ابو مسعود بدان مالها توانگر شدند و بر قوم خود سیادت یافتند و واقدی گفت ابرهه
آن نجاشی بود که در عهد رسول صلی الله علیه و سلم بود و گفت عام الفیل پیش از مولد رسول صلی الله علیه و سلم بود

محمد

٤٢٩

بجهل سال کلبی گفت بیست و سه سال بعضی دیگر گفتند بیست و سه سال پیش از مولد رسول تعالی
محمد را گفت دانستی که خدای تعالی با اصحاب الفیل چه کرد و مکر و کید ایشان را چگونه باطل کرد
کردند کعبه در ضلال و هلاک و خسار ضایع کرد و با طلکی گردانید و نگذاشت که مقصود
ایشان حاصل کردند و فرستاد بر ایشان مرغان گلا گلا و گروه گروه از گفتند این مرغان
با ایشان سنگی از سجیل که در وی عذاب و هلاک ایشان بود عبدالله عباس گفت مرغانی
که ایشان را منقارها بود چون منقار مرغان و چنگال سگان و سر چون سر سباع
مرغانی بودند بر شکل خطاف ابن مسعود گفت خدای تعالی باد را گفت تا فوقیت انداختن ایشان
سنگ را تا سنگ بر هیچ آهنی نیامد که از آنجا گذر نکرد و گفتند سجیل یعنی سخت است
سنگهای دوزخ از گل باشد و مراد از بیان آن آن باشد که خدای تعالی قدرت داد مرغان ضعیف
تا بمنقارهای خود یا بکشتن سنگی ضعیف که از گل باشد شخص را هلاک کنند تا بدانند
آن لشکر را چون کاه برگ کشته کرم خورده و آن را در دست انداختند و این قصه اصحاب الفیل
و هلاک شدند تا بدان مرغان ضعیف آنست که هیچکس از آن نگاه نتوانست داشت و این فعل
هیچکس جز زنده نتوانست که دانا با خدای قاهر قادر و این از جمله دلایل کعبات و معجزه پیغمبر است
که وی در آن سال در وجود آمده بود و گفتند از که معجزه خاص پیغمبر ما است تا بود که وی
بود **سورة الایلاف** مکی است بقول ابن عباس و مدنیست بقول ضحاک و مجاهد آیت رسول
گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی ده بار ثواب دهد بهر که طواف کند و حج و عمره کند
ام هانی دختر ابوطالب از رسول روایت کرد که خدای تعالی قریش را بهفت چیز تفضیل نهاد بر
دیگر کسی آنکه من که محمدم از ایشان که دوم نبوت و دین تبعید قریش کرد و حجابت کعبه و سقایت
حاج و نصرت ایشان بر اصحاب الفیل داده است و ده سال ایشان عبادت و فرستاد کسی و ایشان شرک نبود
بسم الله الرحمن الرحیم لِاِیلَافِ قُرَیْشٍ ۝ اِیلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَ

الصَّيْفِ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ
خَوْفٍ در اخبار اهل البیت است که الم تر کیف و لایلاف هر دو یکی سوره است و میان
ایشان فصل به بسم الله الرحمن الرحیم باید کرد و در یکی گفت نماز هر دو باید خواند عمرو بن میمون
گفت در پی عمر بن خطاب نماز کردم این هر دو سوره با یکدیگر بخواند و بسم الله
الرحمن الرحیم گفت و در مصحف ابی بن کعب هر دو یکی سوره است و در میان ایشان
بسم الله نیست پس بر این قول لام متعلق در آخر باشد بقوله تعالی فجعلهم کعصف
مأکول یعنی بهلاک اصحاب فیل بسبب ایلاف قریش و نظامهای ایشان کرد و اکثر
اهل علم این سوره جدا دانند و در یکی گفت ... بسم الله گویند و از صادق روایت
که در یکی گفت جمع نکند میان دو سوره مگر والضحی والم نشرح والم تر کیف و لایلاف
که جمع باید کرد و بر این قول معنی این باشد که خدای تعالی منت نهاد بر قریش گفت ایشان را
در وقتی که دیگران گرسنه بودند طعام دادم و دیگران ترسان بودند ایشان را از ترس ایمن
کردانیدم تا بامن و فراغت در هر سال دو سفر میکردند بجای دیگر تا ایشان بنام شکر این نعمت
باید که خدای را بپرستند و عبادت و بندگی بجای آرند آن خدای را که خداوند این خانه است
کعبه آن خدای که ایشان را طعام داد از گرسنگی عظیم و قحطی سخت که ایشان را بود و ایمن گردانید
ایشان را از ترسی عظیم که خوف اصحاب فیل بود و از خوف دشمنان که در حضر و سفر ایشان را بود
و سدی هم گفت از دعای ابراهیم ... قریش را از ترس
ایمن کرد ... گفتند که قریش در مکه اندک مقام کردند ...
در ... آب و گیاه و کشت و بوستان نبود معیشت ایشان از تجارت بود ...
... و گفتندی ایشان اهل خدایند و سایکان خانه خدای ...
کار بر ایشان ... ایشان ... و نام خدای تعالی ...

و یکی در زمستان باید کردن
برای آنکه الفت دارند ایشان را
حجت خدای تعالی بر ایشان کردن
و خوف از دل ایشان زایل
که نام ایشان در زمستان
از بهر تجارت ...
و در تابستان ...

ایلاف ایشان نام طعام و متاع بمکه آوردندی و شفقت آن دو سفر قریش را کفایت کردی کلبی گفت اول
کسی که از مکه سفر کرد بجانب شام و از آنجا طعام و متاع آورد هاشم بن عبد مناف بود و او را از آن هاشم
لقب نام نهادند که در ایام قحط عادت بودی که مهمانان را طعام دادی و نام او عمرو العلی بود
سفیان و ضحاک گفتند مراد از آنکه گفت وآمنهم من خوف آنست که ایشان را ایمن کرد از
جذام که در مکه جذام نباشد ... از رسول روایت کرد که خاک مکه و مدینه شفای
... و در حضرت امیرالمؤمنین علی گفت ایشان را ایمن کرد از آنکه خلافت در غیر ایشان باشد
سوره الماعون مکیه است بقول ابن عباس و مدنیت بقول ضحاک و هفت آیت است و از ...
روایت کرده اند که هر که این سوره بخواند در نماز خدای تعالی نماز او بپذیرد و حساب
نکند بر آنچه در دنیا کرده باشد و بوده باشد بسم الله الرحمن الرحیم
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ وَلَا يَحُضُّ عَلَى
طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ
هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ مقاتل گفت مراد بدین شخص که در این سوره
ذکر کرده شده ولید مغیره است ابن جریج گفت ابو سفیان که در هر هفته اشتری بکشتی
و چون یتیمی طعام خواستی او را بعصا بزدی خدای تعالی این سوره بفرستاد و گفت
هیچ دیدی آنکس را که روز قیامت و حساب و جزا را بدروغ میدارد یعنی
انکار میکند که او کیست اگر نمیدانی ... آنکس است که او یتیم را براند بعنف و زجر
و باز دارد از حقی ... خویش ... و ترغیب نمیکند و نمیفرماید بطعام دادن
درویش و مسکین از غایت بخل و خساست و دیگری ... بخل سیرها باشد
الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل حق سبحانه و تعالی نادادن طعام بدرویشان
و نامهربانی کردن و نفقت نمودن بر یتیم نشان تکذیب قیامت و ... جزا کرد آیت

یعنی آنکسی که چنین باشد برو بقیامت ایمان نباشد آنگاه این آیت را متصل گردانید بآنکه گفت
وای مر نمازکنندگان را که از نماز غافل باشند و باک ندارند که از ایشان فوت شود و وقتش برود
و اگر نماز کنند ارکان وی کوشش نیارند در سجود و حقیقت وی قیام نکنند و در حال قیام بهر
جانبی التفات کنند و رکوع و سجود تمام بجای نیارند و از نمازی که عماد دین و فارق میان کفر
و ایمانست ساهی باشند و بی باک شده از ترک وی و کفارت مشغول باشند آنچه کنند بریا کنند
نه باخلاص و زکوة ندهند و از مستحقان منع کنند زکوة که قنطره اسلامست و بروایت اسماعیل
سعد گفت رسول را علیه السلام پرسیدم از این آیت گفت آنها باشند که در نماز تاخیر کنند و از وقتش
کنند روی عبدالله عباس گفت که مراد منافقانند که چون مردم ببینند نماز کنند و چون نه بینند
نکنند بآنچه فرمود و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی تا آخره گفت مراد آنکسیست که با
نماز در نماز شک کند و اگر نکند باکی نه آنست که بریده اسلمی روایت کرد که چون این آیه آمد
رسول گفت الله اکبر این شما را بهتر است از ملک دنیا مراد این آیه با آنکسیست که اگر نماز کند
امید ندارد بخیر نه و اگر نکند نترسد از ترکش عطاء بن دینار گفت الحمد لله که گفت
عن صلاتهم ساهون و نگفت فی صلاتهم ساهون و الا که سلامت یافتی از این عبدالله مسعود گفت ماعون
چیزهاست که همسایگان از یکدیگر بخواهند چون تبر و دیگ و آلتی که در سرای بکار آید
سعید ابن المسیب گفت از عایشه که او گفت رسول را علیه السلام که ای چه باشد گفت چیزی که
بوی استفاع کرده شود و حلال نباشد از کسی منع کردن چون آب و آتش و نمک و گفت ای عایشه
هر که پاره نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت بنده آزاد کرده باشد
و اگر جایی بود که آب نیابد و آب دهد چنان بود که نفسی زنده کرده باشد سورة الکوثر
مکیست بقول ابن عباس و مدنیست بقول ضحاک و سه آیتست ابی ابن کعب از رسول علیه السلام روایت
کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر قربانی که

روز عید کردند و کنند و حسن بن علی حضرت امام جعفر صادق گفت هر که این سوره بخواند در نماز
از حوض کوثر آب خورد و با پیغمبر در زیر درخت طوبی بنشیند بسم الله الرحمن الرحیم
انا اعطیناک الکوثر ۝ فصل لربک وانحر ۝ ان شانئک هو الابتر ۝
عبدالله عباس گفت این سوره در عاص وایل آمد که وی یک روز در مسجد الحرام بر در
حضرت رسول علیه السلام بیرون آمد ساعتی با هم صحبت کردند چون در مسجد شد جماعتی قریش که
گفتند با که سخن گفتی گفت با این ابتر و رسول را علیه السلام پسری نبود آنگاه بود که رسول را علیه السلام
فرزندی از خدیجه عبدالله نام وفات یافته بود و ایشان کسی را که عقب نداشتی ابتر خواندندی
خدای تعالی این آیت فرستاد و در کوری ایشان و گفت ای محمد و تنگ مدار از آنچه ایشان ترا
ابتر میخوانند که ما ترا کوثر دادیم در عقب و نسل و فرزندان که بر زمین هیچ بقعه و خطه نماند
الا که آنجا جمعی از فرزندان تو باشند نه چنانکه در ضعف کردند بلا که آن جماعت کافران که ابتر
بگفتند از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام جز امام زین العابدین علیه السلام کسی نماند خدای تعالی
از نسل وی تنها عالم را پر کرد و بسی توای محمد شکر این را نماز کن از برای خدای خویش و شتر
بکش برای قربان چون نماز عید کرده باشی که آنکسی که دشمن تو است یعنی عاص بن وایل
ذلیل بی نام و ابتر و بی فرزند خواهد بود و همچنین آن بود که خدای خبر داده از آنکه
که این سخن گفتند در حق رسول علیه السلام در جهان از ایشان نه عقبی ماند و نه اثری و قول دیگر کوثر
آنست که نام حوضی است که رسول خدای را علیه السلام داده است در بهشت انس مالک گفت که
یکروز رسول علیه السلام نشسته بود او را وحی بوی ظاهر شد سر در پیش افکند چون سر برداشت خرم
و خندان بود گفت دانید که چرا خندانم گفت نمیدانیم یا رسول الله رسول علیه السلام گفت حق تعالی
سورة فرستاد و سوره بخواند گفت که این کوثر چیست گفتند خدای تعالی و رسول او داناتر است
گفت جویست در بهشت آبش از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوی تر و از قدم راست تر کنار

یکی از زر سرخ و یکی از مروارید و یاقوت بر کنارهای وی قبها از دُر و یاقوت و مرجان و
و سنگریزهای وی ستارگان آسمان بر کنارهاش نهاده باید منبع وی از اصل درخت سدرة المنتهی است
جوی از مشرق تا مغرب هر که از وی بخورد هرگز تشنه نشود و هر که وضو سازد هرگز
اشعث و اغبر نگردد [illegible] از دهان کنند و [illegible] تا پای تشنه
فرشتگان جمع را [illegible] چنانکه اشتران [illegible] از سایان اشتران
من کریم است من انس فرشتگان گویند تو ندانی که ایشان بعد از وفات تو چه احداث کردند
[illegible] نهادند ساقی این آب حضرت امیرالمؤمنین علی [illegible] دوستان خود را
آب دهد با یازده فرزند خود صلوات الله علیهم اجمعین او بهشت میفرستد و دشمنان را
به دوزخ میفرستد دلیل بر این وسقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی ایشان را [illegible]
علی بن ابی طالب علیه السلام ایشان را از آب پاک و پاک کننده [illegible] امام علی بن الحسین
روایت [illegible] علی المرتضی [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible]
شکر کن [illegible] نماز کن نماز عید و قربان کن در عقب نماز انس مالک گفت رسول علیه السلام
در بدایت اسلام [illegible] آنگاه نماز [illegible] گفت اول نماز کن آنگاه نحر کن
گفتند این سوره در روز [illegible] که رسول را [illegible] خانه منع کردند حق تعالی
جبرئیل را فرستاد تا این آیه آورد و گفت [illegible] نماز کن و قربان کن [illegible] و بعضی گفت
و انحر یعنی در نماز دست به تکبیر گفتن بردار تا مقابل سینه خود این روایت اصبغ بن نباته است
از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که وی از رسول خدای پرسید که این نحر چیست که خدای تعالی دستور داده گفت

که دست بردارد

که دست بردارد به تکبیر احرام و دیگر تکبیرها که این نماز است و نماز فرشتگان در هفت آسمان آنگاه
گفت هر چیزی را زینتی است و زینت نماز دست برداشتن است به تکبیرها و این بجا است
خضوع و خشوع نماز است و دست برداشتن با هر تکبیری نزدیک اصحاب ما سنت است و نزدیک
شافعی در سه تکبیر تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و نزدیک ابوحنیفه دست برداشتن
عطا گفت معنی آنست که راست از رکوع و سجود برداری چنانکه نحر یعنی سینه تو پیدا شود سورة
الکافرون مکی است بقول ابن عباس و مدنیست بقول ضحاک و شش آیتست از رسول روایتست
که هر که این سوره بخواند چنان باشد که ربعی از قرآن خوانده باشد و مرده شیطان از وی
دور شود و از شرک بری شود و از فزع اکبر ایمن باشد و گفت که دلها بفرمایید تا در وقت
خفتن این سوره بخوانند تا هیچ چیز ایشان را فزعی نرساند و روزی جبیر بن مطعم را گفت
خواهی که چون سفر شوی از همه یاران تو بهتر باشد گفت بلی گفت این پنج سوره بخوان قل
یا ایها الکافرون و اذا جاء نصر الله و قل هو الله احد و بر دو قل اعوذ و به بسم الله
[illegible] در ابتدا و ختم گفت من این کار بکردم و [illegible] مالی از همه بیشتر شد [illegible]
گفت در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن دارد و [illegible] این سوره قل یا
ایها الکافرون بسم الله الرحمن الرحیم قل یا ایها الکافرون لا اعبد
ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا
انتم عابدون ما اعبد لکم دینکم ولی دین مفسران گفته اند که این
سوره در حق جماعتی آمد از قریش چون حارث بن قیس و عاص بن وائل و ولید بن مغیره و امیة بن
خلف و غیر ایشان آمد که رسول را گفتند بیا با ما موافقت کن تا ما با تو موافقت کنیم یک سال
ما عبادت کنیم تا ما یک سال خدای ترا عبادت کنیم رسول گفت معاذالله که من با خدای انباز گیرم
آدم بطمع [illegible] گفتند بیا این بتان ما را استلام کن تا ما بخدای تو ایمان آریم و دین ترا کار بندیم

پرستیم حضرت رسول فرمود که من هیچ کار نکنم الا بامر و فرمان خدای تعالی جبرئیل آمد و رسول را خبر داد که
آنچه ایشان میگویند دروغ میگویند ایشان هرگز اختیار ایمان نکنند و بر کفر بمیرند و این سوره
آورد حضرت رسول به مسجد الحرام رفت و صنادید قریش آنجا حاضر بودند و این سوره بر ایشان
خواند و طمع ایشان از موافقت حضرت منقطع گردانید حق تعالی حضرت محمد را خطاب کرد و فرمود که
بگو مر این کافران را که از تو موافقت میجویند و متابعت طلب میدارند که ای کافران من نپرستم
در زمان استقبال آنچه شما میپرستید از دین باطل و شما هم نپرستید در زمان استقبال آنچه
من آن را میپرستم و عبادت میکنم در این حال یعنی آنچه شما میطلبید از پرستیدن خدایان شما که
از من در هیچ وجه نیاید و نکنم و آنچه من از شما میطلبم از پرستیدن خدای من شما نکنید و فعلا
نپرستید آنگاه گفت وَلَا أَنَا عَابِدٌ و نه هرگز در زمان گذشته نپرستیده ام آنچه پرستیده اید یعنی
در جاهلیت هرگز من بت نپرستیده ام و هیچکس مرا بعبادت اصنام هرگز ندیده است
چگونه از من توقع کنید و چشم دارید در اسلام بت پرستیدن را و شما نیز هرگز در
در زمان گذشته نپرستیده اید آنچه من میپرستم از آنکه تا بعثت گفت بلفظ ماضی برای آنکه
در زمان جاهلیت پیش از بعثت رسول بت می پرستیدند و او عبادت در آن وقت فرو
نبود و لفظ ما در من نگفت برای آنکه مراد آنست که من باطل را نپرستیده ام در جاهلیت و
حق را نپرستیده اید و گفته اند مراد آنست که من عبادت نکنم و همچنان عبادت شما و شما عبادت نکردید
چنان عبادت که من برای آنکه عبادت من بود و مقرون با شکر نعمت بود و عبادت شما جهت
بود تا واقف گردید با ایشان و گفتن تا من فرستاده اند تا شما را دعوت کنم و باراه نجات
چون شما از من قبول نکنید آخر کم از آنکه من از شما نجات یابم دین شما شما را باشد و دین من مرا باشد
شما بر شرک و کفر باشید و من بر توحید باشم و اسلام و گفته اند که این آیت منسوخ شد بآیت قتال
و این در بدایت اسلام بود که مسلمانان را قوت نبود و گفته اند که این آیه منسوخ نیست برای آنکه

رحمان

٤٤٧

جمع بیان او در این آیت قتال نکنی است و مراد آنست که این بر سبیل تهدید و وعید است چنانکه گفت
اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ یعنی چون دین اسلام قبول نکنید شما را با دین شما که ضرر و عقوبت و جزا
بشما است و دیگر آنکه مراد با این جزاست یعنی جزای شما بر آنکه میکنید شما را خواهد بود و
مرا بر آنکه میکنم مرا از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که گفت چون بخوانی قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ
بعد بخوانی لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ بگو الا أعبد الله وحده و چون بخوانی لَکُمْ دِینُکُمْ
وَلِيَ دِينِ بگو و ربی الله و دینی الاسلام سورة النصر مکی است سه آیت رسول صلعم
گفت هر که این سوره بخواند چنان باشد که با حضرت محمد صلعم در فتح مکه حاضر بوده امام جعفر صادق
گفت هر که این سوره بخواند در نماز فریضه یا نافله خدای تعالی او را بر جمله دشمنان نصرت دهد
و روز قیامت با نامه بیاید در آن نامه نوشته که این امانست از دوزخ و بهیچ نکند
که دید بشارت و بهشت یعنی تا آنگاه که در بهشت جاوید رود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ٥ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ٥
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ ط إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ٥ حق سبحانه و تعالی این سوره در فتح
مکه فرستاد در خبر است که چون این سوره آمد رسول صلعم بگریست و گفت نعیت الی نفسی
خبر مرگ من با من داده اند و این بدان آن گفت که گفته بودند که چون مکه بگشاید بر اقالیم
آخر عمر تو باشد و گفته اند راست که هر کار که بنهایت رسد رو بر نقصان نهد چنانکه شاعر گفت
اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا اذا قیل تم و این آیت از حضرت امیر المؤمنین علی ع روایت
و نصر فتح مکه بروایت محمد اسحق آنست که چون رسول صلعم در عام الحدیبیه با قریش صلح کرد شرط
آن بود که هر که از قریش در عهد رسول آید قریش را بر وی اعتراضی نباشد و هر که در عهد قریش
آید رسول را هم بر وی اعتراضی نباشد بنی بکر در عهد قریش رفتند و بنی خزاعه در عهد رسول صلعم
آمدند و میان ایشان پیوسته نزاع بود و چند خون بنی بکر بر بنی خزاعه میگردند در عهد

رسول صلعم رفتند خویش را با ایشان مستظهر دیدند و قریش ایشان را یاری میدادند و بیاری قریش

در خزاعه شبیخون کردند و مردی از خزاعه کشته شد و جماعتی که [illegible] بودند بخزاعه پناه بالحرم

و از جمله قریش که بنصرت بنی بکر آمده بودند صفوان بن امیه و عکرمه بن ابوجهل و سهیل بن عمرو با اتباع

چون بالحرم رسیدند گفتند نوفل را چاره [illegible] که با حرم آمدند و حرمت حرم را نگه نتوان داشت

نوفل گفت [illegible] که [illegible] حرم [illegible] کار [illegible] از [illegible] و فساد

در حرم پناه [illegible] سید قوم بود [illegible] آمد و گفت ای قوم این

عهد که با محمد کرده ایم و حرمت حرم نگاه نداشتید و اگر نه حرمت [illegible] تیغ [illegible]

با نقض آن نگاه مردی را بجانب مدینه روان کردند نام عمرو بن سالم الخزاعی بود و بمدینه آمد

رسول صلعم با صحابه در مسجد بود [illegible] حضرت رسول صلعم [illegible] ابیات [illegible] شعر

لاهم انی ناشد محمدا [illegible] چون رسول صلعم این بشنید گفت ای سالم [illegible]

[illegible] نصرت خدای [illegible] آنگاه [illegible] آنکه [illegible] فرستاد [illegible]

[illegible] قریش آمدند [illegible] رسول صلعم [illegible] گفت [illegible]

[illegible] انتقام [illegible] قریش [illegible] کرده بودند [illegible] ابوسفیان

[illegible] محمد [illegible] رفت و عهد تازه کرداند ابوسفیان [illegible] رسول صلعم [illegible] گفت

که ابوسفیان آمده است [illegible] عهد تازه کرداند ابوسفیان [illegible] در راه [illegible]

رسید گفت از کجا می آئی گفت [illegible] ابوسفیان گفت

[illegible] کرده بودی [illegible] رفته است [illegible] است

[illegible] ایشان [illegible] از مدینه [illegible]

[illegible] ابوسفیان بمدینه رسید و در مسجد آمد و بار رسول صلعم [illegible]

بگفت حضرت رسول صلعم [illegible] ابوبکر رفت گفت

از من برای

از من برای این سخن بگوی گفت تو [illegible] عمر رفت [illegible] اجابت نکرد [illegible] امیرالمومنین علی آمد رفت

و در حجره فاطمه بود و امام حسن کودک بود [illegible] ایشان نشسته بود گفت یا علی ابوطالب [illegible]

[illegible] گفت [illegible] که [illegible] گفت ای دختر محمد [illegible]

[illegible] قیامت [illegible] فاطمه گفت [illegible] در جهان که [illegible]

که پیغمبر خدای حمایت [illegible] دیگر حضرت امیرالمومنین را گفت [illegible] گفت هیچ

[illegible] در مسجد رسول صلعم [illegible] رسول را بگوی که [illegible]

اگر رسول صلعم اجازت دهد [illegible] بایی در مسجد

این سخن گفت رسول صلعم التفات نکرد [illegible] رسول [illegible]

[illegible] خواست [illegible] گفت

[illegible] گفت [illegible] رسول [illegible]

[illegible] رسول صلعم [illegible] ابوسفیان [illegible] گفتند

[illegible] پیغمبر اجازت [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] آنگاه

رسول صلعم صحابه را گفت [illegible]

[illegible] حاطب بن ابی بلتعه نامه نوشت [illegible]

فرستاد جبرئیل آمد و رسول را [illegible] رسول صلعم امیرالمومنین علی را و زبیر را فرستاد [illegible]

[illegible] حاطب [illegible] رسول صلعم عفو کرد و در سورة الممتحنه این حدیث

شرح است آنکه رسول صلعم از مدینه بیرون آمد با ده هزار مرد از مهاجر و انصار بمر الظهران

رسید در راه ابوسفیان ابن الحرث ابن عبدالمطلب را دید و عبدالله بن امیه ایشان [illegible]

خواستند نزدیک رسول صلعم آیند رسول صلعم ایشان را بار نداد و گفت نخواهم که ایشان را ببینم از آن جفاها

که از ایشان دیده ام ام سلمه گفت یا رسول الله [illegible] است [illegible]

تا نیمه قو آیند و از قوم اما خواهند گفت نخواهم که ایشان را ببینم ابوسفیان بر خود را باز داشت گفت بخدا
که اگر رسول صلعم مرا نخواند نه نه جو دست این پسرک بگیرم و در بیابان بروم تا بمیرم و هلاک شوم از گرسنگی
و تشنگی حضرت رسول صلعم چون این سخن بشنید بروی رحمت کرد و [illegible] آمد نزدیک
اسلام آورد و خبر رسول صلعم بر قریش پوشیده بود و ایشان سخت خایف بودند ابوسفیان بن حرب
و حکیم بن حزام و بدیل ورقا از مکه بیرون آمدند تا کسی را ببینند و خبری پرسند عباس بن عبد المطلب
گفت من اندیشه کردم که اگر رسول صلعم بمکه [illegible] ناگاه در مکه رود از قریش اثری نماند گفت اشتر
رسول صلعم بر نشستم و می راندم و شب بود گفتم تا کسی را ببینم و خبری باز دهم تا بیایند و از رسول صلعم
امان خواهند آمدم و اینها بر سر [illegible] آتشهای عظیم دیدند گفتند این چه آتشها است
بدیل گفت آتش بنی خزاعه گفتند خزاعه از آن [illegible] بدیل را [illegible] گفت [illegible]
عباس گفت با ایشان رسیدم آواز ایشان شنیدم گفتم یا ابا سفیان گفت یا ابا الفضل تویی
چه خبر داری گفتم رسول صلعم [illegible] با ده هزار مرد که ترا با آن طاقت نباشد گفت پس چه حیلت
گفتم بر پس اشتر من نشین تا ترا امان خواهم از رسول خدای گفت وی را [illegible] در میان لشکر آمدیم
بهر آتشی که می گذشتیم می گفتند عم رسول است بر اشتر رسول صلعم تا بخیمه رسول صلعم رسیدیم
عباس [illegible] گفت یا رسول الله ابوسفیان [illegible] است [illegible]
وی شفاعت میکنم اگر وی را [illegible] گفت [illegible] فردا بیار
پیش او بردم گفت ویحک یا ابا سفیان وقت نیامد که بگویی لا اله الا الله ابوسفیان گفت پدر و مادرم
فدای تو باد [illegible] کریم و رحیم [illegible] میدانم که اگر جز خدای خدای دیگر بودی
گفت [illegible] وقت نیست که گواهی دهی که من رسول خدام گفت
پدر و مادرم فدای تو باد [illegible] ماه مهلت ده گفت
چهار ماه مهلت دادم عباس گفت ویحک یا ابا سفیان ایمان آور گفت [illegible] آنگاه رسول صلعم

گفت وی را ببر بر کوه [illegible] تا لشکر خدا را ببیند [illegible] گفتم یا رسول الله
تو دانی که مردی است که فخر دوست دارد وی را تشریفی ده گفت [illegible] هر که
در سرای او رود در امان است و هر که در مسجد الحرام آید ایمن است و هر که در خانه خود در
در بندد ایمن است عباس گفت وی را در راهی تنگ باز داشتم تا لشکر [illegible] میگذشتند وی
اینها کیستند می گفتم فلان و فلان تا آنگاه که رایت رسول صلعم پیدا شد و سپاه اعظم [illegible]
گفتم این رسول خدای است با مهاجر و انصار گفت یا عباس ملکی عظیم یافت برادرزاده تو گفتم
این نبوت است آنگاه گفتم برو قریش را خبر ده او برفت و در مسجد الحرام آواز داد گفت
یا معشر قریش محمد اینجا رسید با لشکری که هیچ کس قوت ایشان ندارد گفتند [illegible] بر چیست گفت
رسول صلعم گفت هر که در سرای من رود در امان است و هر که در مسجد الحرام شود ایمن است و
در سرای خود شود و در بندد ایمن است آنگاه حکیم بن حزام و بدیل ورقا با مسلمانان
اسلام آوردند و بیعت کردند رسول صلعم ایشان را فرستاد تا مردم مکه را دعوت کنند و با اسلام
خوانند [illegible] هر که در [illegible] علای مکه در سرای ابوسفیان شود ایمن است و در زیر مکه
در سرای حکیم بن حزام شود ایمن است و در مسجد الحرام شود ایمن است [illegible] آنگاه
رسول صلعم رایت بسعد عباده انصاری داد [illegible] انصار [illegible] رایت
وی بر دو میگفت اليوم يوم الملحمة اليوم تستحل الحرمة عباس بشنید و بیامد رسول صلعم را گفت
ترسم که امروز سعد را بر قریش صولتی باشد که عار آن [illegible] حضرت رسول صلعم امیر المؤمنین علی را
بفرستاد گفت برو و رایت از وی بستان [illegible] امیر المؤمنین رایت بستد [illegible]
[illegible] در سرای خود [illegible] گفتند [illegible]
شده [illegible] امیر المؤمنین [illegible] پوشیده داشت و ترک بر سر نهاده آواز داد که [illegible]
دشمنان خدای [illegible] آمدی [illegible] گفت [illegible] رسول خدا [illegible] حضرت

امیرالمؤمنین علی را خبر شد بیامد امیرالمؤمنین علی ام هانی را دید گفت که بیرون کنید ایشان را از سرای ام هانی
گفت والله لا [illegible] الی رسول الله [illegible] که شکایت تو با رسول الله کنم امیرالمؤمنین علی ترک کرد
بر داشت ام هانی ایشان را در خانه [illegible] و در بجست و روان شد و رکاب امیرالمؤمنین را بجست و گفت ای علی برادر
سوگند خورده ام که شکایت تو با رسول کنم [illegible] گفت بکن [illegible] رسول [illegible] قصد [illegible]
گفت یا رسول الله [illegible] در خیمه بود و غسل میکرد [illegible] گفتم یا رسول الله [illegible]
[illegible] از علی فاطمه گفت ای ام هانی شرم نداری که شکایت علی با رسول الله میکنی برادر
آنکه وی دشمنان خدا را [illegible] رسول الله بخندید و گفت ای ام هانی آنها که در سرای تو [illegible]
در حمایت [illegible] آنگه خدا [illegible] رسول الله گفت [illegible] هیچکس را مکشید
و با کسی قتال مکنید الا کسی که با شما قتال کند جماعتی از قریش در اسفل مکه با هم مجتمع بودند
خالد بن ولید با ایشان رسید با لشکری با ایشان قتال کرد خدای تعالی مسلمانان را نصرت داد و رسول الله
[illegible] تنی چند را که [illegible] شده بودند از جمله ایشان عبدالله بن سعد
ابی سرح بود [illegible] کتابت [illegible] شفاعت کرد و رسول الله
[illegible] آنگاه گفت [illegible]
[illegible] عبدالله بن خطل را [illegible] مرتد شده بود [illegible]
[illegible] و حویرث بن نقید را و عبدالله بن خطل را و سعید بن حریث را کشت
و [illegible] عکرمه ابو جهل را [illegible] زن ام حکیم [illegible] ایمان آورد [illegible]
برای عکرمه امان خواست [illegible] تا باز آمد و اسلام آورد [illegible]
[illegible] خواستم [illegible] گفت اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]

بیک آمد بر در خانه ایستاد و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له صدق وعده و نصر عبده
و هزم الاحزاب وحده [illegible] که از روز جاهلیت [illegible] در زیر قدم من است
الا سدانة خانه کعبه و سقایه حاج [illegible] و دیت مغلظ لازم آید [illegible]
[illegible] یا معشر قریش خدای تعالی نخوت جاهلیت از شما ببرد که مردم
از آدم اند و آدم را از خاک آفرید آنگاه این آیت برخواند یا ایها الناس
انا خلقناکم من ذکر و انثی [illegible] ان اکرمکم عند الله اتقیکم آنگاه گفت یا اهل مکه شما چه گمان است که
[illegible] با شما کنم گفتند [illegible] تو برادر کریم و برادرزاده کریم [illegible] گفت
[illegible] آزاد کرده [illegible] آنگاه اهل مکه جمع شدند تا با رسول الله
بیعت کنند رسول الله در زیر صفا بنشست مردم می آمدند و بیعت میکردند بر سمع و طاعت
چون مردان بیعت کردند زنان آمدند و بیعت کردند [illegible]
[illegible] شفاعت کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام آورد [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] خدای [illegible]
[illegible] از کفار قریش [illegible] فتح مکه [illegible] ماه رمضان سال
هشتم از هجرت رسول الله [illegible] در دین خدای اسلام [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] اعتقاد [illegible]
از اصحاب الفیل [illegible]
طاقت [illegible] فتح [illegible] گفت [illegible]
ابن عباس گفت چون این سوره فرود آمد رسول الله گفت اذا جاء نصر الله والفتح [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible]

[illegible]

و نیز تعذیبهم تثبیت ما فیهم الایمان و الحکمة ... ابو عمار گفت من بسیار جابر بن عبد الله انصاری
بودم در پیش وی شدم از من احوال مردمان می پرسید بعد از وفات رسول صلعم من آنچه دیده بودم
میگفتم از فرقه و اختلاف ایشان جابر بگریست و گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت مردمان در دین
خدای آیند فوج فوج و از دین خدای بیرون روند فوج فوج گفتند یکجا از دوستان ابن مسعود
بجا معاویه رفت گفت از قرآن هیچ دانی گفت الکثیر الطیب گفت برخوان تا بشنوم گفت بسم الله
الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا گفت
عمر خطاب میخواند بگوی یخرجون فی دین الله افواجا گفت آن در عهد رسول صلعم بود که در دین
خدای آمدند فوج فوج و اما آنکه یخرجون من دین الله امروز از دین خدای بیرون میروند
فوج فوج فسبح بحمد ربک ای محمد چون نصرت آمد و فتح مکه و ظفر یافتی بر دشمنان خود
تسبیح کن فسبح معقود و متصل بحمد ثنای خدای بگوی سبحان الله و بحمده عباس عباس گفت
عمر خطاب جهت دانشمندان بدر ... مرا مواسات کردی و مرا گفتند که این کودک
... گفت مرا چه ... از شما گفتند بجای گفت در سوره الفتح برای فتح پیغمبر را
چرا تسبیح باید گفت و استغفار باید کرد همه بجای خویش میگفتند مرا گفت تو چه گوئی گفتم چون سوره
بر رسول صلعم آمد وی را گفتند عمرت بآخر رسید استغفار کن گفت دیدی که وی از شما بهتر میدانست
ابن عباس گفت رسول الله سر بهم در دین ... سال فوت یافت مقاتل گفت دو سال دیگر بماند ام سلمه
گفت پس از نزول این سوره رسول صلعم در هیچ حالت نبودی الا که میگفتی سبحانک اللهم و بحمدک
استغفرک و اتوب الیک خدای تعالی وی را بتسبیح و استغفار فرمود گفت از خدای خود آمرزش خواه
که وی میرود ... تا پیامبر مستغفران بوده است در زمان گذشته و باشد در زمان
آینده و قوله رسول صلعم عادت آن بوده وی را بر کرفتنی ... از وی معصیتی در وجود آمدی بود
بلکه آنکه بود تا لطف بوده است و اشارت و تنبیه بر استغفار گوشه رسول خدای صلعم گفت انی لا استغفر الله

فی الیوم واللیلة مائة مرة روایت کرده اند که چون این سوره آمد صحابه شدند عباس بگریست گفتند چرا بگریستی
گفت برای آنکه شنیدم که خبر مرگ رسول است گفت راست میگوید این سوره را نعی وداع خوانند
سورة اللهب یکی سطح آیت رسول صلعم گفت بس که این سوره بخوانم امید دارم که خدای تعالی
مال او را و ابو لهب ... یعنی بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا
ابی لهب وتب ما اغنی عنه ماله وما کسب سیصلی نارا ذات لهب وامرأته
حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد مفسران گفتند چون این آیت آمد که وانذر
عشیرتک الاقربین رسول صلعم کس فرستاد و فرزندان عبد المطلب را بخواند و بر منبر شد برآمد
کس کرد فریاد خواند و گفت یا صباحاه مردمان جمع شدند و گفتند ترا چه رسید یا بنی عبد المطلب
یا بنی عبد مناف یا بنی هاشم اگر من شما را گویم که دشمنی که شما را فرو آمده است و شما را غارت
خواهد کرد شما باور دارید گفتند آری گفت من شما را میگویم که شما را عذابی سخت و آتش عذاب
دوزخ است ابو لهب گفت تبا لک یا محمد لهذا دعوتنا سایر القوم امروز همه روز مرا بگذاشتی
سبحان خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت بهلاکت باد و خسارت و زیانکاری باد دو دست
ابو لهب را تا قبض و بسط و بطش از وی حاصل نیاید و مال وی بهلاکت باد تا هیچ نماند و
زیانکار و بهلاک باد تا ذریه باشد و نه مال و مال او بر عبد المطلب بود و گفت نام وی
عبد العزی بود و کنیت ابو لهب برای آنکه وی را ابو لهب گفتندی که روی او میچون آتش
آتشی بود تا آنکه عبد الله مسعود گفت که رسول خدای صلعم وی را دعوت کرد و بیم دوزخ کرد
وی گفت اگر چنانکه است که تو میگوئی و این حدیث راست است من خود را از دوزخ باز
بخرم خدای تعالی بر وی انکار کرد و گفت ما اغنی عنه ماله وی سود نکرد او را مال وی از عذاب
آتش و کار وی و فرزندان وی که کسب کرده بود و کسب ... و گفتند مراد
فرزندان است رسول صلعم فرزند را کسب خوانده است در کفتار خویش که ان اطیب ما کل الرجل

من کسبه ولد الولد من کسبه در خبر است که یکروز پسران ابولهب در خصومتی پیش ابن عباس آمدند
و او در مسجد الحرام بود با هم خصومت کردند و با یکدیگر برآویختند یکی از ایشان بیفتاد و روی او [illegible]
معا گفت اخرجوا عنا الکسب الخبیث این کسب خبیث را یعنی پسر ابولهب را از نزدیک من دور کنید
و گفتند مراد [illegible] است یعنی آنچه [illegible] بود از مال [illegible] کرد در دشمنی و عداوت رسول صلعم نفقه
میکرد در آن هیچ سود نکرد در دنیا و نبود باشد که یکچشم باشد و تمام عمر [illegible] چنین کرد تا در میان
مردم [illegible] و [illegible] تا با رسول صلعم [illegible] بیع انما گفت که آن خار و خاشاک
در راه رسول صلعم [illegible] گفت یکشب این زن رفته بود
و خار آورده آنجا خار در راه بر سنگی نهاد تا بیاساید فرشته بیامد و او را با آن خار بیندازد تا
پاره پاره شد و بدوزخ رفت و بعضی گفتند حمالة الحطب خوانند برای آنکه همیشه آتش
افروزنده بود بنمامی آتش افروخته شود و دیگر آنکه هیمه آلت آتش افروختن است و آتش
انگیختن است و سخن چینی آتش انگیختن است الکلم [illegible] و [illegible] کرد [illegible]
از [illegible] سخن چینی در هیمه [illegible] آتش افروزنده است و سخن آن کس
بکیاست که ساحر [illegible] آنگاه گفت فی جیدها حبل در گردن آن زن ابولهب رسنها
از لیف یعنی رسنی که بآن خار برپشت کرده بود رسنها در [illegible] و آن بر پشت میخواند که
خارکشان کنند و این ابولهب را دو شب از بهر [illegible] گفت تا ایشان [illegible]
که ایشان از خانها [illegible] شده [illegible] گفت این رسنها در قیامت در گردن
وی باشد در دنیا رسن [illegible] در دوزخ رسن آتشین باشد [illegible] خار آتشین
که بر پشت وی نهاده باشد و بر رسن آتشین [illegible] عبد الله عباس گفت این
رسن زنجیر باشد آهنین و آتشین [illegible] کز در [illegible] کنند [illegible]
و باقی [illegible] بپیچند [illegible] گفت [illegible] باشد که در بیابان چاه کنند سعید مسیب گفت

دیر ایستاده بود

دیر ایستاده بود و بعضی گفتند [illegible] گفت در عداوت محمد [illegible] خواهم کرد در دوزخ
در مقابل آن زنجیر آتشین باشد در گردن او [illegible] که یکروز عقیل در پیش معاویه
رفت [illegible] معاویه اشارت کرد [illegible] گفت هذا عقیل عمه ابی
عقیل گفت هذا معاویه عمته حمالة الحطب [illegible] معاویه گفت ای عقیل عم خود ابولهب
در دوزخ کجا بینی گفت ای معاویه در دوزخ از دست [illegible] او با عم خود حمالة الحطب
بینی چنانکه [illegible] اکنون [illegible] ابولهب بهتر باشد یا عمه تو حمالة الحطب
سورة الاخلاص مکیست چهار آیتست [illegible] از رسول صلعم روایت کردند که هر که
قل هو الله احد بخواند چنان باشد که سیکی از قرآن خوانده باشد و هر که در نماز بخواند
[illegible] و قل هو الله احد بخواند خدای تعالی در [illegible] از آتش [illegible] و [illegible] بر [illegible]
از رسول صلعم روایت کردند که هر که سه بار سوره اخلاص بخواند خدای تعالی از برای وی در بهشت
درآید [illegible] و اگر [illegible] کفارت بیست پنج سال گناه باشد و اگر چهار بار
بخواند کفارت چهار صد سال گناه باشد و اگر [illegible] بار بخواند [illegible] جای خود در بهشت ببیند
با دیگر برای وی [illegible] گفت با رسول صلعم به تبوک بودیم یکروز آفتاب
برآمد با نور و ضیائی [illegible] که هرگز چنان ندیده بودیم رسول صلعم جبرئیل را گفت امروز
چه روز است که آفتاب را چنین نور و شعاع است و هیچ روز چنین نبوده است جبرئیل
بیامد و گفت برآنکه معاویه [illegible] در مدینه [illegible] است خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را
فرستاده است تا بر وی نماز کنند گفت این منزلت وی بچه یافت گفت بآنکه قل هو الله احد بسیار
خواندی در آمدن و رفتن و خاستن و نشستن و در روز [illegible] این را [illegible]
در [illegible] تا بر وی نماز کنی گفت خداوند رسول صلعم در آن حال بر وی نماز کرد [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم ○ قل هو الله احد ○ الله الصمد ○ لم یلد ○

وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ابن عباس گفت عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه
پیش رسول صلعم آمدند و گفتند یا محمد ما را بچه دعوت میکنی گفت بخدای تعالی گفتند بگوی تا خدای تو از
چیست از زر یا نقره یا از آهن یا از مس خدای تعالی این سوره فرستاد چون باز گشتند
اربد را آتش از آسمان بیامد و اربد را بسوخت و عامر را در وقت غده بر پهلوی او زد و
نیز هلاک شد جمعی مفسران گفتند که عامر اربد را گفت محمد را بمن مشغول دارم تو ضربتی
بروی زن تا هلاک شود اربد خواست تا شمشیر برکشد رسول صلعم دریافت گفت اللهم اکفنیهما
بما شئت اربد را صاعقه از آسمان در وی افتاد و بسوخت و عامر بگریخت و در وقت غده خورد و هلاک شد
جمعی مفسران گفتند که جماعتی از احبار جهودان نزدیک رسول صلعم آمدند و گفتند یا محمد
خدای تو چگونه است که صفت وی و نعت وی در توریت خوانده ایم تا موافق آنست یا نه
خدای تعالی این سوره فرستاد که بگوی ای محمد که خدای من یگانه است که ویرا ولد نیست خدای
صمد که با وجود نیاز مندانست هر ذاتی را بوی احتیاج است و ویرا بکسی احتیاج نیست و صمد را چند
وجه تفسیر کرده اند بعضی گفته اند الصمد السید و بعضی گفته اند الصمد الکامل بجمیع صفاته
و گفتند الصمد الذی یصمد الیه فی الحوائج و الصمد الذی لا جوف له و الصمد الذی لا یاکل و لا یشرب
و الصمد الذی لم یلد و لم یولد و الصمد الذی لا تاخذه سنة و لا نوم و الصمد الذی ینتهی الیه
جمیع الحوائج و الصمد الذی لا یلحقه الآفات صمد آنست که آسمانها آفرید و زمینها آفرید
و آدم و آدمیان آفرید و تنها بایشان معترفند ابن عباس گفت صمد سیدی که در حوائج رجوع با وی
کنند امام جعفر صادق ع گفت صمد تعالی باشد که کسی ویرا عذر نتواند کرد و بعضی دیگر گفتند آنکه بعد
که جمله اشیا فنا گردد و حدوث وی لازم آید و گفتند الصمد پنج حرف است در هر حرفی دلالتی
بصفات کمال وی الف دلیل احدیت است لام دلیل الهیت اوست صاد از صمدانیت
میم از ملک است دال از دوام ملک اوست لم یلد که هیچ فرزند از وی حاصل نشد

از برای آنکه

از برای آنکه این بعض از وی جدا است و ویرا زن نیست بی فرزند نباشد برای آنکه زن جنس مرد باشد
و ویرا جنس نیست و خدای تعالی خود را منزه کرده است از زن و فرزند و گفت انی
یکون له ولد و لم تکن له صاحبة و ویرا زایش نبود از برای آنکه هر زاده محدث باشد و جسم و
قدیم است که ویرا اول نیست و جسم نیست و ویرا هیچ کفو و همتا نبوده است و نباشد
همتا و مثل نظیر است که مرد نفی کفارت نفی صاحبه یعنی او را زن نباشد برای آنکه کفاءت
در عقد نکاح شرط است پس این صورت مشتمل است صفات قل هو الله احد اشارت است
بانکه آفریدگار جمله اشیا است از جمادات و حیوانات و غیر آن و در ضمن آنست که وی قادر است
عالم و قادر بانکه مصنوعات و مقدورات در غایت احکام است و فعل محکم جز از قادر عالم و موجود
نیاید و آنکه وی حی است و موجود و سمیع و بصیر و اینکه خالق است داخل است واحد صفات
وی است و چون نیست و نفی شریک و انباز و الصمد وصف وی است بانکه وی غنی است و همه محتاج
وی اند و در ضمن آنکه غنی است و عالم آنست که وی عادل است قبیح نکند زیرا که داند که قبیح است
و بآن محتاج نباشد لم یلد نفی تشبیه است و مجادله است و لم یولد وصف است بانکه قدیم است و ازلی
و لم یکن له کفوا احد تقریر نفی تشبیه است و قطع کرده برای آنکه ویرا شبیهی نیست امام محمد
باقر ع روایت کند که چون از خواندن قل هو الله احد فارغ شوی سه بار بگوی کذلک الله ربی

سورة الفلق مدنیست پنج آیت ابی بن کعب روایت کرد از رسول صلعم که هر که قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند چنان باشد که جمله کتب که خدای تعالی به پیغمبران فرستاده است
خوانده باشد بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِن شَرِّ
مَا خَلَقَ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِن
شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ حق سبحانه و تعالی امر کرد رسول را و امت را که آنست
بر آنکه از جمله بلاها پناه با خدای دهید تا در حفظ و نگاه داشت وی باشید و بلاها باشید

گفت بگوی ای محمد که پناه میدهم بخدای صبح آن خدای که مدبر دنیاست و پدید کننده روز از ظلمت
و تاریکی شب شکافنده شب است بصبح و نور و شکافنده زمین است بر نبات و شکافنده کوهها
بچشمهای آب روان و ابن عباس گفت فلق زندانیست در دوزخ یا خانه که در وی را باز کنند اهل
دوزخ بفریاد آیند و گفتند که چیست که شکافته میشود از حیوان پناه میدهم بخدای فلق از شر هر چیزی
که خدای آفریده است از آدمیان و سباع و هوام از ظلم آدمیان و شتم و مکر ایشان و از گزندگی ددان
درندگان از ددها و گزیدن گزندگان از مار و کژدم و نیش آنها و آتش سوزنده و [illegible]
و من شر غاسق اذا وقب و از بدی شب چون در آید و تاریک شود و تخصیص شب برای آنست که در وی
موذیات پراکنده شوند از حیوانات و از جایهای خود بیرون آیند و احتراز از ایشان بسبب تاریکی
شب دشوار باشد و سباع و هوام و طارقان اللیل [illegible] و از بدی زنان دمنده یا نفسهای دمنده
در گرهها یعنی از بدی زنان جادو و ساحره [illegible] در حقیقت سحر را اثری باشد اما
ممکن باشد که چون کسی اعتقاد کند آنرا اثری نباشد اما ممکن باشد که چون کسی اعتقاد کند آنرا
اثری هست از آن اعتقاد رنجی [illegible] روایت کنند که دختران لبید بن اعصم
یهودی پیغمبر را صلعم جادو کردند بانکه پاره از تار موی بگرفتند و بتافتند و یازده گره برو
زدند و آنرا در زیر سنگی نهادند در [illegible] رسول صلعم از آن بیمار شد وحی رسید
که آنرا نگاه کردی در خواب دید که دو فرشته [illegible] از آن مطلع شد
امیر المؤمنین علی و زبیر و عمار را فرستاد تا آنرا از چاه برآوردند و آن سنگ [illegible]
که گشادند سبکتر شدی تا همه بگشادند [illegible] و این نیکو نیست برای آنکه مخالف عقلست
دیگر آنکه مشرکان در رسول صلعم طعن میزدند و او را مسحور میخواندند و میگفتند ان تتبعون
الا رجلا مسحورا اگر چنین باشد طعن مشرکان راست باشد [illegible] گفتار ایشان را رد کرد و
گفت انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا [illegible] که ایشان

[illegible]

۲۵۰

این فعل کردند و فعل ایشان هیچ اثری نبود و خدای تعالی رسول را صلعم بر آن مطلع گردانید تا رسول صلعم
این گره ایشانرا گشود این روا باشد برای آنکه در این نوع معجز باشد از اخبار بغیب و گفتند ایشان
یازده گره بر بافته بودند خدای تعالی رسول را صلعم بر آن مطلع گردانید و این دو سوره را
فرستاد یازده آیت تا بهر آیتی گرهی بگشاد و آنرا باطل گردانید و من شر حاسد اذا حسد و با خدای
پناه میبرم از بدی حسود چون اظهار حسد کند و حسد را اظهار کند و در مقتضای حسد خود کار کند
از بدی اندیشه و گفتار و کردار و حاسد آنکس است که زوال نعمت از محسود خواهد و بهر وی
راجع نباشد اما چون اظهار کند [illegible] تعرض کند بمحسود حاسد را بود زیانکار آنکه
همیشه [illegible] حاسد میسوزد در خشم باشد از کسی که وی را گناهی نباشد [illegible]
حال [illegible] باشد و غبطه تمنای مثل آن حال باشد و این محمود است سوره الناس [illegible] شش
آیت از امام محمد باقر روایت است که رسول صلعم رنجور شد جبرئیل و میکائیل آمدند جبرئیل
بر بالین وی بنشست و میکائیل بر پایین وی جبرئیل تعویذ او کرد بقل اعوذ برب الفلق
و میکائیل بقل اعوذ برب الناس و در روایت است که پیغمبر امام حسن و امام حسین علیهما السلام را
بدین دو سوره تعویذ کردی بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس
ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی
صدور الناس من الجنة والناس خدای تعالی میگوید که بگو پناه میبرم
بخدای که آفریدگار و پرورنده و کارساز مردمانست و مربی و منشئ ایشانست آن خدای که پادشاه مردمانست
قادر بر [illegible] ایشانست خدای که معبود بحق خلقانست [illegible] بمجاز غیر خدا را رب خوانند
چنانکه گفت اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله و [illegible]
ملک و چون خدای تعالی ملک خواند وی [illegible] تخصیص کرد بالله که الوهیت [illegible]
[illegible] در حقیقت [illegible] باید باشد [illegible] مردمان [illegible] جنی است

۱۵۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

برای آن گفت برب الناس از آنکه پروردگار و مربی و تربیت دهنده در شکم خدای تعالی کند باز سه
و ببرد و الطاف بخشایست از برای این گفت ملک الناس که مالک ایشان خداست و مدبر کار
و مکلفان اند برای آنکه گفت اله الناس که معبود ایشانست و مستحق عبادت ایشان گفت بگو که
پناه میدهم بخدای از بدی دیو وسوسه کننده و وسواس نام دیو است و وسوسه خطرات دل
باشد که در دل افتد یعنی از بدی وقت این دیو وسواس که باز پس جهد و پنهان شود از
وسوسه شیطان آدم را آن بود که چون در گوشها در کوید چنانکه بوی رسانند که آنگاه آواز
نشنود و آن کار را بر دل وی فریبا کند وانند و او را وعده دهد و در آرزو افکند چنانکه گفت
يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ و تعجیل شهوت و تسویف توبه در خبر است که جمعی هم در خواست تا
موضع شیطان از فرزند آدم بدیشان نمایند پس از اعلای دل شیطان دیو در آورد تا آدم مرغی
باشد سر مار که بر دل آدم نهاده هر گه بنده ذکر خدای تعالی کند سر باز پس زند و پنهان شود
و بگریزد و چون آن بنده از ذکر خدای تعالی غافل شود در دل او در وسوسه گیرد و باشد که آنگاه حق تعالی
بیان کرد و گفت از شر او دیو شیطان که از جن است یعنی از پریان و شیطان که از آدمیانست
چنانکه در جای دیگر گفت که شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ و معنی آنکه
یکدیگر را بیخ تر باشد از وسوسه دیو برای آنکه دیو وسوسه پیغمبری خفی دیو شده گند آدمی آشکارا
و آدمی از وسوسه کند و آن را بانواع حیلت و تمویهات بیاراید از امام الناطق جعفر بن محمد الصادق
روایتست که گفت چون قل اعوذ برب الفلق خوانده باشم باید بگوید قل اعوذ برب الفلق
و چون قل اعوذ برب الناس بخواند بگوید قل اعوذ برب الناس

والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله
محمد وآله اجمعين تم فرغ من تحرير هذه النسخة
الكلام الملك اللطيف الخبير العلام الموسوم بجلاء
الاذهان في تفسير القرآن لملا ...
عن يد ... الصمد
سنة ...
الحرام ...

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۲۲۰
۱۳

7